

کارل مارکس



سرمایہ «کاپیتال»

جلد دوم

فهرست :

صفحه	
۹	تصویر کارل مارکس
۱۱	یاد آوری
۱۲	چند کلمه از مترجم
۱۳	پیشگفتار
۳۷	پیشگفتار برای چاپ دوم
	کتاب دوم
	روند گردش سرمایه
	بخش نخست : د ثرسانیهای سرمایه و دور پیمائی آنها
۳۸	فصل یکم — دور پول — سرمایه
۳۹	I . مرحله اول : $G - W (1)$
۴۵	II . مرحله دوم : نقش سرمایه‌ی مولد
۴۸	III . مرحله سوم : $\hat{W} - \hat{G}$
۵۶	IV . دور پیمائی تام
۶۶	فصل دوم — دور پیمائی سرمایه‌ی مولد (بار آور)
۶۷	I . تجدید تولید ساده
۷۷	II . انباشت و تجدید تولید بمقیاس گسترده
۸۰	III . انباشت پول
۸۲	IV . اندوخت — مایه
۸۴	فصل سوم — دور پیمائی کالا — سرمایه
۹۵	فصل چهارم — اشکال سه گانه‌ی روند دور پیمائی
۱۱۲	فصل پنجم — زمان دوران
۱۱۸	فصل ششم — هزینه‌های دوران
۱۱۸	I . هزینه‌های سره‌ی دوران
۱۱۸	۱ — زمان فروش و خرید
۱۲۱	۲ — د فتر داری
۱۲۳	۳ — پول
۱۲۴	• II . هزینه‌های نگهداری
۱۲۵	۱ — ذخیره سازی بطور کلی
۱۲۹	۲ — ذخیره‌ی کالائی بمعنای خاص
۱۳۳	• III . مخارج حمل و نقل
۱۳۵	پایان بخش نخست

بقیه فهرست :

صفحه

بخش دوم — واگرد سرمایه

۱۳۸	فصل هفتم — مدت واگرد — تعداد واگرد
۱۳۸	فصل هشتم — سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان
۱۴۱	I. تفاوت های صوری
۱۴۱	II. اجزاء تشکیل دهنده‌ی سرمایه‌ی استوار
۱۴۹	تعویض و تعمیر و انباشت
۱۶۰	فصل نهم — واگرد تام سرمایه‌ی پیش ریخته
۱۶۰	دوره های واگرد
۱۶۵	فصل دهم — تئوریهائی درباره سرمایه استوار و سرمایه گردان
۱۶۵	فیزیوکراتها و آدام اسمیت
۱۸۸	فصل یازدهم — تئوریهائی درباره استوار و سرمایه گردان — ریکاردو
۱۹۸	فصل دوازدهم — کار — دوره
۲۰۶	فصل سیزدهم — زمان تولید
۲۱۴	فصل چهاردهم — زمان دوران
۲۲۰	فصل پانزدهم — تأثیر زمان واگرد در مقدار سرمایه‌ی پیش ریخته
۲۲۷	I. کار — دوره برابر با دوران — دوره است
۲۳۱	II. کار — دوره بزرگتر از دوران — دوره است
۲۳۵	III. کار — دوره کوچکتر از دوران — دوره است
۲۳۹	IV. نتیجه گیری ها
۲۴۴	V. تأثیر تغییر قیمت ها
۲۴۵	حالت اول : ثابت ماندن مقیاس تولید و بهای عناصر تولید و قیمت محصول،
۲۴۵	تغییر دوران — دوره و لذا در واگرد — دوره
۲۴۹	حالت دوم : بهای مواد تولید تغییر میکند ، دیگر شرایط ثابت می مانند
۲۵۰	حالت سوم : قیمت فروش خود محصول تغییر میکند
۲۵۱	فصل شانزدهم — واگرد سرمایه‌ی متغیر
۲۵۱	I. نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش
۲۶۳	II. واگرد تک سرمایه‌ی متغیر
۲۶۶	III. واگرد سرمایه‌ی متغیر از لحاظ اجتماعی
۲۷۱	فصل هفدهم — گردش اضافه ارزش
۲۷۵	I. بازتولید ساده
۲۸۹	II. انباشت و بازتولید گسترده

بخش سوم

بازتولید و گردش همه سرمایه‌های اجتماعی

۲۹۷	فصل هجدهم - مدخل
۲۹۷	I. مورد بررسی
۲۹۷	II. نقش پول - سرمایه
۲۹۹	فصل نوزدهم - پیشینه های سخن در باره‌ی مطلب مورد بررسی
۳۰۳	I. فیزیوکرات ها
۳۰۳	II. آدام اسمیت
۳۰۶	۱- نظریات عمومی اسمیت
۳۰۶	۲- تجزیه‌ی ارزش مبادله به $m + v$ بوسیله‌ی اسمیت
۳۱۲	۳- جزء ثابت سرمایه
۳۱۴	۴- سرمایه و درآمد نزد آ. اسمیت
۳۱۸	۵- جمع بست
۳۲۳	• III متأخرین
۳۲۶	فصل بیستم - بازتولید ساده
۳۲۹	I. طرح مسئله
۳۲۹	II. دو بخش تولید اجتماعی
۳۳۱	III. مبادله میان دو بخش : $e (m + v)$ در برابر CII
۳۳۳	IV. مبادله در درون بخش II و مسائل لازم معیشت و تجمل افزار
۳۳۷	V. انجام مبادلات با پادرمیانی گردش پول
۳۴۴	VI. سرمایه‌ی ثابت بخش I
۳۵۲	VII. سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش در هر دو بخش
۳۵۵	VIII. سرمایه‌ی ثابت در هر دو بخش
۳۵۸	IX. پی‌نگری در مورد آ. اسمیت ، استورش و رمزی
۳۶۱	X. سرمایه و درآمد : سرمایه‌ی متغیر و دستمزد
۳۶۴	XI. جانشینی سرمایه‌ی استوار
۳۷۳	۱- جانشینی جزء ارزشی فرسایش در شکل پول
۳۷۶	۲- جانشین سازی سرمایه‌ی استوار بالعین
۳۸۰	۳- نتایج
۳۸۷	• XII بازتولید مصالح پولی
۳۸۹	• XIII تئوری بازتولید دستوت دوتراسی
۳۹۸	فصل بیست و یکم - انباشت و بازتولید گسترده
۴۰۶	I. انباشت در بخش I
۴۰۸	۱- گنج سازی
۴۰۸	۲- سرمایه‌ی ثابت الحاقی
۴۱۱	

صفحه

بقیه فهرست :

۴۱۵	۳- سرمایه‌ی متغیر الحاقی
۴۱۶	I • انباشت در بخش II
۴۱۹	II • بیان نموداری انباشت
۴۲۲	۱- مثال اول
۴۲۶	۲- مثال دوم
۴۳۱	۳- مبادله‌ی IIc در صورت انباشت • تکمله
۴۳۳	پایان
۴۳۶	فهرست برخی اصطلاحات

کمون‌یست‌های انقلابی

www.k-en.com

info@k-en.com

چند کلمه از مترجم

در ترجمه‌ی جلد دوم سرمایه (کاپیتال) همان اسلوبی بکاررفته که در مورد چگونگی ترجمه‌ی جلد اول، ضمن پیشگفتار مترجم، تشریح گردیده است. در اینجانب نیز مانند جلد اول در عین اینکه ترجمه‌ی کتاب بطور عمد و بیاری زبان فرانسه انجام یافته، متن آلمانی کاپیتال پایه‌ی اصلی قرارداد شده است. بدیگر سخن، سرتاسر این متن ترجمه جمله جمله با متن آلمانی منجید و مقابله شده است. همچنانکه در مورد جلد اول علی‌گردد، در برخی موارد ترجمه‌ی روسی سرمایه نیز برای رفع پارهای ابهامات مورد استفاده قرار گرفته است.

متن آلمانی مورد استفاده نسخه‌ای است که در سال ۱۹۶۶ از جانب انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم جنب کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان بوسیله‌ی بنگاه دیتس فلاک برلن (Dietz Verlag) چاپ شده و انتشار یافته است. این نسخه که با همکاری گروه‌های کار انستیتوهای مارکسیسم - لنینیسم مسکو و برلن تصحیح و آماده‌ی چاپ شده یکی از کاملترین متون جلد دوم سرمایه بشمار میرود. ترجمه‌ی فرانسه‌ی کاپیتال، که بکلمه آن جلد دوم بفارسی برگردانده شده، عبارت از نسخه‌ی هائی است که کوهن سولال (Cohen - Solal)، ژیلبرادیا (Gilbert Badia) و ارناکونیو (Erna Cogniot) از روی متن آلمانی تهیه شده توسط انستیتوی مارکس - انگلس - لنین مسکو ترجمه کرده و بوسیله‌ی بنگاه ادیسیون سوسیال (Editions Sociales) پاریس در ۱۹۵۳ و ۱۹۶۰ انتشار یافته است.

کوشش شده است اصطلاحاتی که در ترجمه‌ی جلد اول اختیار شده عیناً در جلد دوم نیز مورد استفاده قرار گیرد. هرچاکه ضرورت استفاده از اصطلاح تازه‌ای پیش آمده، معادل فرانسه و آلمانی آن در بای صفحه ذکر شده است. علائمی که بمنظور تشخیص زیرنویسها در ترجمه‌ی جلد اول اختیار شده بود عیناً در اینجانب نیز مورد استفاده واقع شده. مراجعاتی که به ترجمه فارسی جلد اول داده میشود همه مربوط به صفحات جلد کامل سرمایه چاپ ۱۳۴۲ است.

پیشگفتار

آماده ساختن کتاب دوم سرمایه برای چاپ، و آنهم بنحوی که از یکسواشسر منسجم و حتی المقدور کاملی را تشکیل دهد و نیز از سوی دیگر منحصرالثر خود مصنف باشد نه از آن ناشر کتاب، امر آسانی نبود. کثرت تعداد نگارشها، که غالباً بصورت قطعه ای وجود داشت، انجام این وظیفه را دشوارتر میساخت. دست بالا، تنها یک بخش (دست نویسی IV)، سرمایه برای چاپ تحریر شده بود، ولی در نتیجهی نگارشهای بعدی، قسمت اعظم آن نیز کهنه شده بود. اگرچه توده اصلی مصالح کار بطور عمده از لحاظ عینی فراهم بود ولی از نظر سبک نگارش آمادگی نداشت و بزبانی نگاشته شده بود که مارکس در مورد مستخرجات خویش بکار میبرد، یعنی با سبکی بی قیاس و خود مانی که اغلب باید له گوئیهای صاف و عریان، با بکار بردن اصطلاحات فلسفی انگلیسی و فرانسوی، و چه بسا با جمله های کاملی بزبان انگلیسی و حتی صفحاتی بمآن زبان همراه بود. این سبک همانا رونویسی اندیشه های با همان شکلی است که هر بار در دفتر مصنف پرورش یافته بود. در کنار برخی از بخشها، که بتفصیل بیان شده، قسمت های دیگری هستند که از حیث اهمیت با آنها برابرند، ولی فقط به ذکر آنها قناعت شده است.

مصالح فاکتی و تمثیلی، گرد آوری شده ولی دسته بندی آنها بزحمت انجام یافته و روی آنها هنوز کار نشده است.

عجله مصنف برای بیان دنبالهی مطلب موجب آن شده است که اغلب در پایان فصول چند جملهی از هم گسیخته، بمثابه علامت راهنما، بجای بسط آنچه که ناتمام مانده، یاد داشت شده است. سرانجام باید از دشواری خواندن خطی سخنان گفت که گاه برای خود مصنف نیز ناخوانا بود.

من به این بسنده کرده ام که تا سرحد امکان دست نویسهاراعینا نقل کنم و در سبک نگارش، جز آنچه که خود مارکس تغییر میدهد، چیزی تغییر ندهم و تنها در مواردی جملات توضیحی و بعضی وارد سازم که لزوم آن مطلقاً مسلم و علاوه بر آن معنای مطلب کاملاً روشن و محقق باشد. جمله هائی، که در معنای آنها حتی ایجاد و ترسین تردیدها امکان پذیر بود، مرجحاً کلمه بکلمه منتقل گردیده اند. جاهائی را که

مسئله از توانش^۱ کرده ام و یا چیزی افزودم ، مجموعه از ده صفحه‌ی چاپی تجاوز نمی‌کند و این مطالب فقط جنبه‌ی صوری دارند .

تنها شمارش مصالح کاری ، که بصورت دست نویس از مارکس در مورد کتاب دوم بجای مانده اند ، نشان می‌دهند که مارکس ، با چه وجدان بیمانند و با چه انتقاد از خود جدی ، میکوشید تا کشفیات بزرگ اقتصادی خویش را ، پیش از آنکه به عموم عرضه شود ، بمرحله کمال برساند ، و این انتقاد از خود ، بندرت امکان میداد که وی بیان مطالب را ، چه از لحاظ محتوی و چه از حیث شکل ، با افق فکری خویش^۲ که پیوسته در نتیجه‌ی مطالعات تازه وسیعتر میگردد ، وفق دهد . اینک مصالح مزبور را ذیلا می‌آوریم .

نخست دست نویسی است تحت عنوان " درباره‌ی انتقاد اقتصاد سیاسی " * در ۱۴۷۲ صفحه بقطع رسمی مرکب از ۲۳ دفتر که از اوت ۱۸۶۱ تا ژوئن ۱۸۶۳ نوشته شده است . این دنباله‌ی نخستین جزوه‌ی ای است که در سال ۱۸۵۹ تحت همین عنوان در برلین انتشار یافته است . در صفحات ۱ تا ۲۲۰ (دفتر I - V) و سپس مجدد در صفحات ۱۱۵۹ تا ۲۴۷۲ (دفترهای XIX - XXIII) ، مصنف مسائلی را که در کتاب اول سرمایه مورد مطالعه قرار داده است ، از تبدیل پول به سرمایه تا پایان آن ، مدارح می‌سازد و این نخستین نگارش موجود در باره‌ی مطلب مزبور است . در صفحات ۹۷۳ تا ۱۱۵۸ (دفترهای XVI - XVIII) از سرمایه ، سود ، نرخ سود ، سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی نقدی ، یعنی از موضوعاتی که بعد هادرد دست نویس کتاب سوم تشریح گردیده است ، سخن میرود . بعکس ، مسائلی که در کتاب دوم و همچنین آنچه که خیلی بعد در کتاب سوم مطرح میشود ، هنوز جداگانه جمع آوری نشده اند . این مسائل ، از جمله در بخشی که مایه‌ی اصلی دست نویس را تشکیل میدهد ، یعنی در صفحات ۲۲۰ تا ۹۷۲ (دفترهای VI - XV) در باره‌ی تئوریهای اضافی ارزش ، بطور فرعی مطرح شده اند . این بخش شامل يك تاریخچه‌ی انتقادی تفصیلی در مورد مسئله‌ی بنیادی اقتصاد سیاسی ، یعنی تئوری اضافه ارزش است که در کنار آن بحث پولمیک واری نیز علیه پیشینیان انجام میگردد . اکثر نکات این بحث بعد هادرد دست نویس کتاب دوم و سوم ، موضوع بررسی ویژه و منطقات تنظیم یافته‌ی میشود . در نظر دارم که قسمت انتقادی این دست نویس را ، پس از حذف مطالبی که در کتاب -

* "Zur Kritik der politischen Oekonomie"

های دوم و سوم مورد استفاده قرار گرفته است ، بصورت کتاب چهارم سرمایه انتشار
دهم . این دست نویس با وجود ارزش انکارناپذیرش نمیتوانست در چاپ کتونی
کتاب دوم مورد استفاده قرارگیرد .

از لحاظ تاریخ نگارش دست نویس کتاب سوم پشت سر نوشته ی فوق قرار
میگیرد . قسمت اعظم آن لااقل در سالهای ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ نوشته شده است . تنها
پس از آنکه این نوشته بطور اساسی آماده گردید ، مارکس دست به تحریر کتاب اول
زد ، یعنی جلد اولی که در سال ۱۸۶۷ چاپ شده است . من اکنون این دست -
نویس کتاب سوم را برای چاپ آماده میکنم .

برای دوران متعاقب انتشار کتاب اول ، مجموعه ای از چهار دست نویس بقطع
خشتی راجع به کتاب دوم در دست است که مارکس خود ، آنها را از I تا IV
شماره گذاری کرده است . دست نویس اول (۱۵۰ ص) که محتملا مربوط به سال
۱۸۶۵ یا ۱۸۶۷ است ، نخستین نگارش مستقل ، ولی کمابیش بریده بریده ی
کتاب دوم ، با تقسیم بندی کتونی آنست . از دست نویس مزبور نیز هیچ قسمتی قابل
استفاده در این جلد نبود . قسمتی از دست نویس شماره III شامل مجموعه ای از
نقل قولها و مراجعات به دفترهای مستخرجاتی است ، که مارکس خود تنظیم کرده و
اغلب مربوط به بخش اول کتاب دوم است و قسمت دیگر آن عبارت از نگارش مسائل
جد آگانه و متفرق است از قبیل انتقاد از نظریات آدام اسمیت در باره ی سرمایه ی
استوار و سرمایه ی گردان و نیز در مورد منشا سود و سپس محتوی بیانی است در
باره ی رابطه میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود ، که جای آن در کتاب سوم است .
مراجعه به منابع ، چیز زیادی بدست ندادند و قسمت های تحریر یافته ، چه برای
کتاب دوم و چه برای کتاب سوم ، در نتیجه ی نگارشیهای بعدی کهنه شده بود و لذا
ناگزیر میبایستی از اغلب آنها صرف نظر میشد . دست نویس IV نگارشی است از
بخش اول و همچنین از نخستین فصول بخش دوم کتاب دوم ، که برای چاپ آماده
شده است و مانیز از آن در جای خود استفاده کرده ایم . با اینکه بنظر مرسد دست -
نویس IV مقدم بردست نویس II تنظیم شده باشد ، معذک ، چون ایسن
دست نویس صورت انجام یافته تری دارد ، توانستیم از آن برای بخشهای مربوطه ی
کتاب سود مندانه برخوردار شویم . همینقدر کافی بود که برخی نکات مستخرج از دست -
نویس II را بر آن بیافزاییم . دست نویس اخیرالذکر ، یگانه نگارش تقریباً کامل
کتاب دوم و تاریخ تحریر آن سال ۱۸۷۰ است . یادداشتهایی که بمنظور نگارش قطعی

تهیه شده است ، و هم اکنون از آن سخن خواهد رفت ، صریحاً میگویند که " تحریر دوم باید بمنزله‌ی پایه قرار داده شود " .

پس از سال ۱۸۷۰ مجدداً وقفه‌ای در نوشته‌ها پدید آرمیشود و این بطور عمده معلول بیماری مصنف است . بنا به عادت خود ، مارکس این مدت را صرف مطالعات میکرد . کشاورزی با شرایط روستائی امریکا و بویژه شرایط روستاهای روسی ، بسازار پول و سیستم بانکی و بالاخره علوم طبیعی ؛ زمین شناسی ، زیست شناسی و بخصوص تحقیقات شخص ریاضی ، محتوی دفترهای متعدد یادداشتی و برادر این دوران تشکیل میدهند . در آغاز سال ۱۸۷۷ مارکس احساس میکرد که تندرستی خود را به اندازه‌ای باز یافته است که بتواند از نو به کار اساسی خویش بپردازد . علاقت گذاری‌ها و یادداشت‌هایی که مستخرج از چهار دست نویس پیش گفته‌اند و تاریخ آنها پایان ماه مارس ۱۸۷۷ است ، نشان میدهند که مصالح مزبور میبایستی بمنزله‌ی پایه برای نگارش جدیدی از کتاب دوم بکار روند . آغاز این اصلاح را دست نویس شماره ۷ (۵۶ صفحه‌ی خشتی) بدست میدهد . این دست نویس شامل چهار فصل ابتدای کتاب است ، ولی تنظیم آن هنوز ناقص است ، نکات اساسی بصورت زیر نویس در پائین صفحات بیان شده‌اند ، و میتوان گفت که مایه‌ی اصلی گرد آمده ولی دست چین نشده است . معذک این آخرین بیان کامل از مهمترین قسمت بخش اول است . نخستین کوشش برای آنکه این کار بصورت نوشته‌ی آماده‌ی چاپ درآید ، در دست نویس شماره VII انجام گرفته است (پس از اکتبر ۱۸۷۷ و پیش از ژوئیه ۱۸۷۸) . این فقط عبارت از ۱۷ صفحه بقطع رسمی است و قسمت اعظم فصل یکم را دربردارد . دست نویس شماره VII (۲ ژوئیه ۱۸۷۸) ، که نمودارد همین و آخرین کوشش مارکس است ، بیش از ۷ صفحه‌ی خشتی نیست .

بنظر میرسد در این زمان برای مارکس روشن شده بود که بدون يك تحول کامل در وضع تندرستی‌اش هرگز امکان نخواهد داشت نگارش کتاب دوم و سوم را بنحوی دلخواه خویش آماده سازد . در واقع دست نویسهای VII-VIII اغلب نمایشگر آثار این نبرد قهرآمیز علیه بیماری روان فرساستند . دشوارترین قسمت بخش اول در دست نویس ۷ تجدید نگارش شده بود . بقیه‌ی بخش اول و تمام بخش دوم (باستثنای فصل هفدهم) حاوی هیچگونه دشواری مهم تئوریک نبودند ، ولی بعکس بنظر مارکس بخش سوم ، راجع به تجدید تولید گردش سرمایه‌ی اجتماعی ، احتیاج مبرمی به تجدید نظر داشت . در حقیقت ضمن دست نویس شماره II بدو تجدید

تولید بدون توجه به گردش پول ، که واسطه‌ی علی‌شده‌ی آنست ، مورد بررسی قرار گرفته و سپس یار دیگر با توجه به آن مطرح شده بود . لازم آمده بود این تقیصسه برطرف شود و در واقع سرتاسر بخش بنحوی اصلاح گردد که بافق دید و مسعت یافته‌ی مصنف تطبیق نماید . بدینسان دست‌نویس شماره VIII بوجود آمد که فقط دفتری ۷۰ صفحه‌ای با قطع ربعی است . ولی برای درك این نکته که مارکس چه مطالبی را در این چند صفحه تراکم ساخته ، کافی است پس از حذف مواردی که ما خود از دست‌نویس شماره II است ، به متن چاپ شده‌ی بخش سوم مراجعه شود .

این دست‌نویس VIII نیز فقط يك نگارش موقت موضوع است و قبل از هر چیز منظور از آن این بوده است که نظریات نوی مصنف را در برابر دست‌نویس II تحکیم کند و بدون توجه به نکاتی که در باره‌ی آنها چیز گفتنی تازه‌ای وجود نداشته است ، نظریات نوراً تشریح نماید . همچنین در این دست‌نویس قسمت مهمی از فصل هفدهم بخش دوم ، اگرچه تا حدودی با تخطی به مرزهای بخش سوم مجسداً وارد شده و بسط یافته است ، نظم منطقی غالباً گسیخته شده و بیان مطلب در برخی جاها ناقص مانده و بویژه در آخر این نوشته مطلقاً متفرق و پراکنده است . ولی آنچه را که مارکس خواسته است بگوید ، چه به این صورت چه بنحو دیگر ، در اینجا بیان شده است .

اینها هستند مصالح کتاب دوم ، که بنا به آنچه مارکس کمی پیش از مرگ به دخترش اله آنور* گفته است ، من میبایستی از آنها " چیزی بسازم " * * * . من این ما موریت را در تنگ ترین مرزهایش پذیرفتم و تا آنجا که امکان داشت کوشیدم اقدام

* Eleanor, Marx-Aveling (Tussy) (۱۸۵۵-۱۸۹۸) - کوچکترین دختر کارل

مارکس که خود در سالهای ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم یکی از مبارزین فعال جنبش کارگری انگلستان و نهضت بین‌المللی کارگری ، سازمان‌دهنده‌ی اتحادیه‌ی کارگران گازلندن و جنبش زنان کارگر بود . وی بسیاری از آثار سوسیالیستی رایزبان انگلیسی ترجمه کرده است . در سال ۱۸۸۴ بسا ادوارد اولینگ Edward Aveling ازدواج کرد و نام مرکب مارکس - اولینگ را اختیار نمود .

** عین عبارت به آلمانی چنین است : "Woraus...ich" etwas machen" sollte"

یعنی با آنها کاری بکنم ، از آنها چیزی در آورم یا بسازم . بهر حال روشن است که مقصود احاله‌ی تنظیم کتاب به انگلس است .

خود را به انتخاب ساده ای از میان نگارشهای گوناگون محدود سازم. در این اقدام همواره عمل خود را برپایه آخرین نگارش و مقایسه ی آن با نگارشهای پیشین قسرا داده ام. یادشواریهای واقعی، یعنی با آن دشواریهایی که صرفاً جنبه فنی نداشته اند، فقط در مورد بخش اول و سوم برخورد کرده ام. ولی اینها نیز مشکلات کوچکی نبودند. کوشیده ام این دشواریها را منحصراً در جهت اندیشه ی مصنف حل کنم.

غالباً هنگامیکه نقل قولها بمنظور تحکیم فاکتها آورده شده و یاد رواردی که اصل آنها در اختیار هر کسی است که بخواهد به عمق مسائلی ببرد، مانند جمله های منقول از آدام اسمیت، آنها را ترجمه کرده ام. فقط این قاعده در مورد فصل دهم انجام شده نی بود، زیرا در آنجا سخن بر سر انتقاد مستقیم از متن انگلیسی است. نقل قولهای مربوط به کتاب اول به چاپ دوم کتاب، یعنی به آخرین چاپی که در حیات مارکس انتشار یافته، مراجعه داده شده است.

در مورد کتاب دوم سرمایه، علاوه بر نخستین نگارش دست نویس* در باره انتقاد علم اقتصاد* و قسمتهای مذکور در دست نویس شماره III و چند یادداشت کوتاه جسته گریخته در دفترهای مستخرجات، آنچه وجود دارد فقط دست نویس خشتی پیش گفته است بتاريخ ۱۸۶۴-۱۸۶۵، که نگارش آن تقریباً بهمان درجه ی دست نویس II کتاب دوم کامل است، و سرانجام دفتری است مربوط به سال ۱۸۷۵، که در آن رابطه ی میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود بصورت ریاضی (بشکل معادلات)، بیان شده است. آماده ساختن این کتاب برای چاپ سریعاً پیش میرود. تا آنجا که فعلاً میتوانم قضاوت کنم در تدارک این کتاب، البته جز در مورد برخی از بخشهای بسیار مهم آن، فقط با مشکلات صرفاً فنی روبرو خواهم بود.

شایسته است در اینجا به رد اتهامی که علیه مارکس ایراد شده است بپردازم، اتهامی که بدو آهسته و جسته گریخته زده میشد و اکنون پس از مرگش، از جانب سوسیالیست های منبری و دولتی آلمان* و دارودستی آنان به مثابه يك امر مسلم

* سوسیالیسم منبری و دولتی (Socialisme de la Chaire et d'Etat) .

(Katheder und Staatssozialismus) — جریان خرد بورژوازی در علم اقتصاد که در سالهای هفتاد صدی نوزدهم در آلمان بوجود آمده و اغلب نمایندگان سرز آن از میان استادان بقیه در زیر نویس صریح

بهمان کشیده میشود. اتهام اینست که گویا مارکس مرتکب يك دزدی ادبی بزیان رود برتوس * شده است. من سابقا آنچه را که در باره این مسئله فوریت داشت در جای دیگر گفته ام (۱) ولی فقط اکنون امکان آنرا یافته ام که در این مورد اسناد قطعی عرضه کنم.

تا آنجا که من اطلاع دارم این اتهام برای نخستین بار در اثر ر. مایر * "نبرد رهائی بخش طبقه چهارم" صفحه ۴۳ شرح زیرین عنوان شده است :

"چنانکه قابل اثبات است، مارکس قسمت اعظم انتقاد خود را از این انتشارات بیرون آورده است." (مقصود آثار رود برتوس است که در آخرین نیمه ی سالهای سی ام انتشار یافته است).

تا هنگامیکه دلیل خلاقی اقامه نشده است خویشتن را در اظهار این نظر مجاز می شمارم که تمام "قابلیت اثبات" ادعای مزبور از آنجا برمیخیزد که خود رود برتوس این آقای مایر را در آن باره متقاعد ساخته است. در سال ۱۸۷۹ رود برتوس خود وارد میدان میشود و به ی. نملر (J. Zeller) "Tübinger Zeitschrift für die gesamte Staatswissenschaft", 1874, S. 219

بقیه از زیرنویس صفحه قبل :

دانشگاه برخاسته بودند (از قبیل آدلف واگنر Adolph Wagner، کارل بوشر Karl Bücher، گوستاو شمولر G. Schmoller، ورنر زومبارت Werner Sombart و غیره). اینان از مخالفین سرسخت مارکسیسم و هوادار نوعی فرمیسم بورژوازی بودند، برای آشتی طبقاتی تبلیغ میکردند و میکوشیدند طبقه ی کارگر را از نفوذ انقلابی سوسیالیست مکرامی بیرون آورده بسود دولت پروس منحرف سازند. مکتب مزبور اقداماتی از نوع دولتی کردن راه آهن و انحصار توتون و نوشابه های الکلی را "سوسیالیسم دولتی" میخواند. نام سوسیالیسم منبری یاد ولتی از ترکیب دانشگاهی رهبران این گرایش و تعالیم آنان بسود دولت برخاسته است.

* (Jagetzow) Johann Karl Rodbertus (۱۸۰۵-۱۸۷۵) - در باره این شخص به زیرنویس صفحه ۴۸۱ سرمایه، جلد اول، ترجمه فارسی مراجعه شود.

(۱) در پیشگفتار نخستین طبع آلمانی کتاب کارل مارکس "Misère de la Philosophie"

"فقر فلسفه" که بسال ۱۸۸۵ در شهر اشتوتگارت Stuttgart انتشار یافته است.

** Rudolph Hermann Meyer (۱۸۳۹-۱۸۹۹) - اقتصاددان آلمانی از مخالفان بیسمارک. عنوان اثری که در متن ذکر شده و ما ترجمه ی فارسی آنرا داده ایم چنین است :

"Emancipationskampf des Vierten Standes"

در باره‌ی اثر خود تحت عنوان: "Zur Erkenntnis unserer Staats-
 wirtschaftlichen Zustände (1842) (برای شناخت وضع اقتصاد دولتی ما) چنین
 مینویسد:

" شما ملاحظه خواهید کرد که همه‌ی اینها (یعنی استدلالاتی که در اثر مزبور
 آمده است) خیلی قشنگ بوسیله‌ی مارکس ... مورد استفاده قرار گرفته است، البته
 بدون آنکه نامی از من برده شده باشد * و ناشر آثار وی پس از مرگش، ت. کوت ساک
 Th. Kozak نیز بی‌کم و کاست همین ادعا را نشخوار میکند. (نگاه کنید به کاپیتال
 رود برتوس، چاپ ۱۸۴۴ برلین، مدخل، صفحه ۱۵) - سرانجام، در اثری که
 بحال ۱۸۸۱ تحت عنوان: "Briefen und sozialpolitischen
 Aufsätzen von Dr. Robertus-Jagetzow" (نامه‌ها و مقالات
 اجتماعی - سیاسی دکتر رود برتوس - یا کتسف) بوسیله‌ی ر. مایرانتشار یافته است،
 رود برتوس صریحاً میگوید: " امروز من خویشتن را از جانب شفه * و مارکس غارت
 شده می‌بینم، بی‌آنکه از من نامی برده شده باشد." (نامه‌ی شماره‌ی ۶۰، صفحه‌ی
 ۱۳۴) در جای دیگر، ادعاهای رود برتوس شکل مشخص تری بخود میگیرد:
 " در سومین نامه‌ی اجتماعی خود، من بطور اساسی مانند مارکس، ولی کوتاه‌تر و روشن‌تر،
 نشان داده‌ام که اضافه ارزش سرمایه دار از کجا سرچشمه میگیرد." (نامه‌ی شماره‌ی
 ۴۸ صفحه‌ی ۱۱۱) *

مارکس هرگز چیزی از تمام این اتهامات راجع به دزدی ادبی باخبر نشد.
 صفحات نسخه‌ای که از کتاب *Emanzipationskampf* داشت، فقط در قسمت
 مربوط به بین الملل بریده شده بود و من خود بقیه‌ی صفحات را پس از مرگ مارکس
 بریده‌ام. مجله‌ی توپین گن ** رانیز هرگز ندیده بود. همچنین نامه‌های خطاب
 به ر. مایر هم نزد او ناشناخته بود و توبه من نیز از لطف خود آقای دکتر مایر فقط در
 سال ۱۸۸۴ به قسمت مربوط به " غارت " جلب گردید. بحکم، مارکس با نامه‌ی ۴۸
 آشنائی داشت. آقای مایر عنایت بخرج داده اصل نامه را به دختر کهنتر مارکس تقدیم
 نمود. بود. مارکس که بیشک از سروصدای اسرارآمیز، در باره‌ی اینکه باید متعنهانی

* (Schäffle, (Albert Eberhard Friedrich) (۱۸۳۱-۱۹۰۳) - اقتصاد

دان و جامعه شناس آلمانی *

** Die Tübinger Zeitschrift

انتقاد اورانژد رود برتوس جستجو نمود، چیزی به گوشش رسیده بود، این نامه را به من نشان داد و متذکر گردید که: اکنون وی سرانجام در باره‌ی آنچه رود برتوس خود ادعا دارد اطلاع اصلی بدست آورده است. اگر رود برتوس بیش از این دعوی نمیکند مارکس میتواند این ادعا را به وی ارزانی دارد، و اینکه رود برتوس بیسان خویش را کوتاهتر و روشنتر از آن او می‌شمارد، مارکس میتواند این خرمندی را نیز برای وی باقی گذارد. و در واقع مارکس با این نامه‌ی رود برتوس مجموع امر اتمام شده تلقی نمود.

این تلقی را مارکس بیشتر از آنجهت میتوانست داشته باشد که مجموع فعالیت نویسنده‌ی رود برتوس، چنانکه من خود واقعا اطلاع دارم، تا حدود سال ۱۸۵۹ برای وی ناشناخته بود، و این هنگامی است که او انتقاد ویژه‌ی خود را در باره‌ی علم اقتصاد نه تنها در خطوط اساسی آن، بلکه حتی در بهترین جزئیاتش پرداخته داشت. مارکس بر رسمیه‌ی اقتصادی خود را در سال ۱۸۴۳ در پاریس با مطالعه‌ی مصنفین بزرگ انگلیسی و فرانسوی آغاز نمود. از میان مصنفین آلمانی فقط «راو» و «لیست» را مینشاخت و از آنان همین را بدست داشت. نه مارکس و نه من کلمه‌ای از وجود رود برتوس نشنیده بودیم تا آنکه در ۱۸۴۸ لازم آمد که در روزنامه‌ی «رایسن نو» (Neue Rheinische Zeitung) نطق‌های اورا بعنوان نماینده مجلس و اقداماتش را بمنابیه وزیر مورد انتقاد قرار دهیم. نادانی ما آنقدر بود که از نمایندگان ایالت راین میپرسیدیم این رود برتوس، که اینطور ناگهانی وزیر شده، کیست. و این نمایندگان نیز کمترین اطلاعی در باره‌ی نوشته‌های اقتصادی رود برتوس نداشتند. اما بحکس در آنزمان مارکس بدون کمک رود برتوس، نه تنها بسیار خوب میدانست که اضافه ارزش سرمایه دار از کجا سرچشمه میگیرد. بلکه از چگونگی بدست آمدن آن نیز

* (Karl Heinrich) Rau, (۱۷۹۲-۱۸۷۰) - اقتصاددان آلمانی که نظریات آدم اسمیت و ریکاردو را بصورت مسائل مجزی وجد آگانه مطرح ساخته است. مارکس وی را ژان بایست می خوانده است.

** List, Friedrich (۱۷۸۹-۱۸۴۶) - مبرزترین و مترقی‌ترین دانشمند اقتصاددان بورژوازی آلمان در نخستین نیمی قرن نوزدهم. وی با آنکه از نظارتشوریک نتوانست پیوند‌های درونی سیستم سرمایه داری را دریابد، ولی عملا بوسائل مختلفه برای استقرار سرمایه داری صنعتی در آلمان کوشید و فعالیت او برای توحید گمرکات و خطوط راه آهن در آلمان نه تنها از لحاظ اقتصادی، بلکه از جهت مبارزه در راه وحدت ملی آلمان نقش ارزنده‌ای ایفا نموده است.

کاملاً آگاهی داشت. این واقعیتی است که کتاب "فقر فلسفه" چاپ ۱۸۴۷ و کنفرانس‌های بروکسل وی در سال ۱۸۴۷ راجع به کار مزدوری و سرمایه که در ۱۸۴۸ در روزنامه‌ی "راین نو" شماره‌های ۲۶۴ و ۲۶۹ منتشر شده‌اند، به اثبات می‌رسانند. تنها حدود سال ۱۸۵۹ بود که مارکس بوسیله‌ی "لاسال" آگاهی یافت که اقتصاد دانی هم بنام رود برتوس وجود دارد و سپس در روزی بریتانیا* "سومین نامه‌ی اجتماعی" ویراپید نمود.

این جمع بستنی است از فاکتورها. اکنون ببینیم ادعای اینکه گویا مارکس رود برتوس را "غارت" نموده است از لحاظ محتوی بر چه پایه ای قرار دارد؟ رود برتوس میگوید: "در سومین نامه‌ی اجتماعی خود، من مانند مارکس، ولی کوتاه‌تر و روشن‌تر نشان داده‌ام که اضافه ارزش سرمایه‌داران از کجا سرچشمه میگیرد".

پس نقطه‌ی مرکزی، تئوری اضافه ارزش است. و در واقع نمیتوان از آثار مارکس مطلب دیگری را نام برد که رود برتوس بتواند بعنوان مالکیت بر آن ادعائی داشته باشد. بدینسان رود برتوس در عبارت مذکور، خویشتن را در مورد تئوری اضافه ارزش پیشاهنگ تلقی نموده مدعی است که مارکس این تئوری را از آثار او به یخما برده است.

ولی سومین نامه‌ی اجتماعی در باره‌ی منشا اضافه ارزش بما چه میگوید؟ نامه‌ی مزبور با کمال سادگی میگوید که "بهره" - رود برتوس زیر این نام بهره‌ی مالکانه و سود را با هم جمع میکند - از "افزایش ارزشی" بر ارزش کالا ناشی نمیشود، بلکه: "در نتیجه‌ی کاهش حاصل میشود که بر دستمزد تحمیل میگردد". بدینگر سخن از آنجا ناشی میشود که دستمزد فقط بخشی از ارزش محصول را تشکیل میدهد، و در صورتیکه با آوری کار بعد ا کافی باشد "لازم نیست که مزد با ارزش مبادله‌ی طبیعی محصول برابر گردد، زیرا باید چیزی از این محصول برای جانشین ساختن سرمایه با بهره باقی بماند".

* Lassalle, Ferdinand (۱۸۲۵-۱۸۶۴) - نویسنده و شورانگیز (آزیتاتور) آلمانی دارای

افکار خرد و بورژوازی و از مخالفین تئوری و عمل انقلابی مارکسیسم بویژه در مورد مسائل مربوط به مبارزه‌ی طبقات، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا. لاسال نقش عمده‌ای در ایجاد اتحادیه‌ی سرتاسری کارگران آلمان (۱۸۶۳) ایفا نمود. سرانجام با بیسمارک متحد شد و نیز از سیاست وحسدت آلمان "ازبالا" پشتیبانی نمود.

رود برتوسرمانیکوید این "ارزش مبادله‌ی طبیعی" محصول چگونه است که با وجود آن برای "جانشین ساختن سرمایه" ، یعنی لابد برای جبران مواد خام و فرسایش کار-افزار ، چیزی باقی نماند .

خوشبختانه تشخیص اینکه کشف دوران ساز رود برتوس چه تا "ثیری در مارکس کرده ، میسر است" در دست نویسن کتاب "در باره‌ی انتقاد و غیره" ، دفتردهم - صفحه ۴۴۵ و بعد یادداشتی وجود دارد تحت عنوان: "جمله‌ی معترضه . آقای رود برتوس . یک تئوری جدید در باره‌ی بهره‌ی مالکانه" . فقط از این نقطه‌ی نظر است که مارکس در یادداشت مزبور سومین نامی اجتماعی را مورد توجه قرار میدهد . اما حساب تئوری رود برتوسی اضافه ارزش در مجموع خود باتذکر استهزا^۱ آمیز زیرین تصفیه میشود: " آقای رود برتوس بدو به بررسی وضع کشوری میبرد از آنکه در آنجا مالکیت زمین و سرمایه از یکدیگر جدا نیستند و سپس از آن به این نتیجه‌ی مهم میرسد که بهره ، (نامی که زیر آن وی تمام اضافه ارزش را قرار میدهد) ، بطور ساده مساوی با کاربرد اخت نشده یا برابر با مقدار محصولی است که نمایندگی کار مزبور میباشد ."

ولی پشیمت سرمایه دار قرنهای مدیدی است که اضافه ارزش تولید نموده و نیز تدریجاً به این مرحله رسیده است که در باره‌ی منشأ^۲ آن بیاندیشد . نخستین نظریه‌ای که از عمل مستقیم داد و ستد ناشی شده عبارت از این بوده است که اضافه ارزش از علاوه کردن مطلق به ارزش محصول بیرون می‌آید . این نظریه میان مرکانتیلیست‌ها^۳ حکمفرما بود ، ولی بزودی جمیع استوارت^۴ * * * به این نکته پی برد که در چنین حالتی که یکی برد دارد ناچار باید دیگری ببازد . با این وجود نظریه‌ی مزبور مدتها ، بویژه در میان سوسیالیستها ، پایدار ماند . ولی این نظریه بوسیله‌ی آدام اسمیت^۵ * * * از دانش کلاسیک رانده شد .

در اثر وی "ثروت ملل" * * * * کتاب نخست فصل ششم چنین آمده است :

"بمحض اینکه سرمایه (Stock) در دست افرادی انباشته شد ، طبیعتاً

برخی از آنان سرمایه را بدینسان مورد استفاده قرار میدهند که افرادی کارآمد را به کار

* در باره‌ی مکتب Mercantilisme به زیرنویس صفحه ۹۵ جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی مراجعه شود .

** James Steuart . مراجعه شود به زیرنویس صفحه ۱۶۰ و ۱۵۱ جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی .

*** A. Smith . مراجعه شود به "سرمایه" ترجمه فارسی جلد اول زیرنویس صفحات ۵۷ و ۵۸ .

**** "Wealth of Nations"

وادارند و به آنها مواد خام و وسائل زندگی بدهند تا با فروش محصولات کارآنان، یا بوسیله آنچه که کارایشان به ارزش آن مواد خام افزوده است، سود بدست آورند . . . ارزشی که کارگران به مواد خام می افزایند در این صورت به دو بخش تحویل میشود که یکی از آنهاست مستمرز آنها را میبرد از دو بخش دیگر سود کارفرما را، نسبت به تمام مبلغی که بابت مواد خام و مستمرز پیش ریز کرده است، تا " مین مینماید " و کمی پس از آن میگوید :

" از آن هنگام که تمام سرزمین کشوری ملك مخصوصی میگردد، مالکین، مانند همه مردم دیگر، دوست میدارند از جایی که خود نکاشتماند حاصل بردارند و حتی برای محصول طبیعی زمین بهره طلب میکنند . . . کارگر مجبور است . . . بهره از درآمد خود را، که در نتیجهی کارش بدست آمده یا تولید شده است، به مالک تسلیم نماید. این بهره، یا آنچه که با آن یکسان است یعنی بهای این بهره، بهره مالکانه را بوجود می آورد " .

در دست نویس پیشگفته " در باره انتقاد و غیره " صفحه ۲۵۳، مارکس راجع به این قطعه چنین تذکر میشود : " پس بدینسان بنظر آدام اسمیت اضافه ارزش، یعنی اضافه کاری یا کاری که زیاده بر کار مزد گرفته انجام و در کالا مجسم گردید است و لذا زیاده بر کاری است که مستمرز، معادل آنرا تشکیل میدهد، مقولهی عامی است که سود بمعنای اخص و بهره مالکانه فقط انشعابات آن بشمار می آیند " سپس آدام اسمیت میگوید (کتاب اول فصل هشتم) :

" بعضی اینکه زمین به مالکیت خصوصی درآمد، مالک تقریباً از جمیع محصولاتش که کارگر میتواند در آن زمین برویاند یا بچیند، سهم طلب میکند . بهره ی او نخستین برداشت از حاصل کاریست که در زمین انجام میگردد . ولی کشاورز ندرتاً دارای وسائلی است که زندگی او را تا هنگام درو تا " مین نماید . معمولاً معاش وی بوسیله سرمایهی (stock) کارفرما یعنی فارمداری، پیش ریز میشود که او را بکار میگذارد و اگر قرار نمیبود که سهمی از محصول کار او را برداشت کند و یا عبارت دیگر سرمایهی وی به اضافهی سود به او برنمیگشت، هیچگونه علاقه ای به گماردن وی نمیداشت . این سود دومین برداشت از حاصل کاریست که در زمین انجام میگردد . محصول تقریباً هر نوع کار دیگری تابع همین برداشت بنفع سود است . در عموم پیشه ها و در همه کارخانه ها اکثر کارگران محتاج به کارفرمایی هستند که تا انجام نهائی کار،

مواد خام و مستمره و معاش آنها را پیش ریز کند. این کار فرما سهمی از حاصل کار آنها یا ارزشی را که این کار به ماده‌ی محمول کار می‌افزاید، بر می‌دارد و همین سهم است که تشکیل دهنده‌ی سود اوست.*

در اینجا مارکس می‌افزاید (دست‌نویس صفحه‌ی ۲۵۶):

"بدینسان آدم اسمیت در اینجا با کلماتی صریح بهره‌ی مالکانه و سود سرمایه را به اشتباه از محصول کارگر یا ارزش محصول وی، یعنی از ارزشی که برابر با کار افزودن به مواد خام است، تلقی میکند. ولی همچنانکه خود آدم اسمیت سابقاً بیان کرده است، این برداشت نمیتواند بغیر از آن بخشی از کار باشد که کارگر اضافه بر مقدار کار جبران‌کننده‌ی مستمره خود و یا آنچه معادل مزدش را فراهم می‌سازد، به ماده‌ی خام می‌افزاید. بدینگونه، سهم مزبور جز اضافه‌کار و بخش پس‌درخت نشدنی کار وی چیزی دیگری نیست.*"

بنابراین آدم اسمیت در زمان خود میدانسته است که "اضافه ارزش سرمایه در از کار چشمه می‌گیرد" و حتی از آن زودتر بر وی معلوم بوده است. از سال ۱۸۶۱ مارکس صریحاً این مسئله را تصدیق میکند. در حالیکه بنظر میرسد، رود برتو و گروه ستایشگرانش، که مانند قارچ به دنبال باران گرم تابستانی سوسیالیسم دولتی بیرون آمده‌اند، این نکته را کاملاً فراموش کرده باشند.*

مارکس ادامه می‌دهد و مینویسد: "با این وجود اسمیت، اضافه ارزش را از نفس و به‌مثابه مقوله‌ی ویژه، از اشکال خاصی که اضافه ارزش بصورت سود و بهره‌ی مالکانه پیدا میکند، تمیز ندهد. از آنجاست که نزد او، و با زهم بیشتر نزد ریکاردو و خطاهای و نقایص بسیاری در تحقیق بروز میکند.* این عبارت کلمه در مورد رود برتو صادق است. بهره"ی او بطور ساده عبارت از جمع بهره‌ی مالکانه + سود است. وی از بهره‌ی مالکانه تئوری سرمایه‌گذاری برای خویش می‌سازد و سود را همان جور که نزد پیشینیان خویش یافته است چشم‌پوش می‌کند. برعکس اضافه ارزش مارکس شکل عام مجموعه‌ی ارزشی است که بلا عوض از جانب مالکین و وسائل تولید تصاحب میشود و طبق قوانین کاملاً ویژه‌ای، که نخست بوسیله‌ی مارکس کشف شده است، به اشکال خاص و دگرسان شده‌ی سود و بهره‌ی مالکانه تقسیم میگردد. این قوانین در کتاب سوم تشریح میشوند و آنجا برای نخستین بار نمودار خواهد شد چه بسیار حلقه‌های

واسط لازم میگردد تا بتوان از درك اضافه ارزش بطور کلی ، به دریافت استحالی آن به سود و به بهره‌ی مالکانه ، و لذا به درك قوانین حاکم بر توزیع اضافه ارزش در درو طبقه سرمایه دار ، رسید .

ریکارد و باز هم دورتر از آدام اسمیت رفته است . وی دید خود را در مورد اضافه ارزش بر پایه‌ی تئوری تازه‌ای از ارزش قرار میدهد ، که گرچه بشکل جنینی نزد آدام اسمیت وجود دارد ، ولی او در عمل تقریباً همواره آنرا به فراموشی میسپارد . این همان تئوری است که بعداً حرکت تمام دانش اقتصادی بعدی میشود . ریکارد و از تعیین ارزش کالاها بوسیله‌ی مقدار کاری که در کالای جای گرفته است ، توزیع میان کارگر و سرمایه دار را استنتاج میکند ، یعنی بسه این نتیجه میرسد که مقدار ارزشی ، که در اثر کار به ماده‌ی خام افزوده میشود ، به دستمزد و سود (در اینجا بمعنای اضافه ارزش) تقسیم میگردد . وی ثابت میکند که ارزش کالاها ، علی‌رغم هر تغییری که در رابطهای بین این دو جزو حاصل شود ، همان که بود باقی میماند و برای این قانون فقط استثنای نادری قائل است . ریکارد و ، بنا اینکه زیاده از حد در کلیات باقی میماند (مارکس ، کاپیتال جلد اول ، فصل پانزدهم) ، حتی در باره‌ی روابط متقابل میان دستمزد و اضافه ارزش (که وی در شکل سود مورد توجه قرار میدهد) برخی از قوانین عمده را مسجل میسازد . و نیز وی بهره‌ی مالکانه را بنحویه اضافه‌ای بر میزان سود ، که در موارد معینی از آن تفکیک میشود ، اثبات میکند .

در هیچ يك از این نکات رود برتوس گامی فراتر از ریکارد و برنداشت . تضاد های درونی تئوری ریکارد و ، که مکتبش را ویران ساخت ، یا بر رود برتوس مجهول ماند و یا ویرانجای راه حل های اقتصادی به خواسته‌های پندار آمیز کشاند .
" Zur Erkenntnis etc." S. 130

ولی تئوری ریکارد و شی ارزش و اضافه ارزش ، نیازی به انتظار اثر رود برتوس " Zur Erkenntnis etc." نداشت تا در جهت سوسیالیسمی از آن بهره برداری شود . در جلد اول سرمایه صفحه ۶۱۷ * از اثری تحت عنوان :

The Source and Remedy of the National Difficulties,
A letter to Lord Russel, Lobdon 1821

قطعه‌ی ذیل نقل شده است :

" The Possessors of surplus produce or Capital

(ساحبان اضافه محصول یا سرمایه) در این نوشته که تنها اصطلاح، صاحبان اضافه^{فیه} محصول یا سرمایه، مبیایمتی توجه را نسبت به اهمیت آن جلب میکرد و پامفله ای * است چهل صفحه‌ای، که مارکس آنرا از فراموشی بیرون کشیده است، چنین گفته میشود:

"آنچه که باید به سرمایه دار برسد (از نقطه نظر خود سرمایه دار) هر قدر میخواهد باشد، این امر مسلم است که وی هرگز جز اضافه کار "Surplus labour" کارگر نمیتواند چیزی دیگری را تصرف کند، زیرا کارگر باید زندگی کند" (ص ۲۳).
ولی اینکه کارگر چگونه زندگی میکند و لذت او را اضافه کاری که سرمایه دار تصرف میشود به چه بزرگی میتواند باشد امریست بسیار نسبی.

"چنانچه ارزش سرمایه تنزل کند نه بهمان نسبتی که بر حجمش افزودن میشود، آنگاه سرمایه دار حاصل هر ساعت کار کارگر را، تا آن حد اقل لازمی که برای زندگی کارگر ضرور است، می‌چلاند... بالاخره سرمایه دار میتواند به کارگر بگوید: "تو دیگر نان نباید بخوری، زیرا با شلغم و سیب زمینی نیز میتوان زیست. و ما اکنون به این مرحله رسیده ایم" (صفحات ۲۳ و ۲۴). اگر بتوان کارگر را به آنجا کشاند که بجای نماند سیب زمینی بخورد، آنگاه مسلماً این امکان بوجود می‌آید که از کارش بیرون کشیده شود. یعنی اگر مثلاً برای آنکه بانان زندگی کند نیازمند آن بود که بمنظور معاش خود و خانواده اش کار روزهای دوشنبه و سه شنبه را برای خویش نگاهدارد **، در صورت ارتزاق با سیب زمینی فقط نیمی از روز دوشنبه برای این منظور کفایت میکند و بدینسان نیمی دیگر روز دوشنبه و تمام روز سه شنبه، خواه بشفع دولت و خواه برای سرمایه دار، آزاد میگردد" (صفحه ۲۶). این امر مسلم است (it is admitted) که منافعی در یافتن سرمایه داران، خواه بشکل بهره‌ی مالکانه باشد و خواه بصورت بهره‌ی پول یا

* Pamphlet نوشته‌ی کوچک یاد فترکنایه آمیز و شدید لحنی است علیه نظریه‌ی مشخص یا مشخص معینی که اغلب بی‌امضا نویسنده شب‌نامه مانند منتشر میشود.

** مقصود اینست که اگر از روزهای هفته مثلاً کار دوشنبه و سه شنبه —
برای چسبان دستمزد کارگر کفایت میکند، در صورت اجبار به
ارتزاق با سیب زمینی فقط نیم روز کافی است.

سود بنگاهی * از کار غیر پرداخت میشود * (ص ۲۳) .

این خود " بهره " ی رود برتوس بطور کامل است جز اینکه بجای " بهره " منافع گفته شده است . در این مورد مارکس متذکر میشود (دست نویسی " در باره انتقاد و غیره " صفحه ۸۵۲) :

" این پامفلی کم شناخته ، که انتشارش مصادف با دورانی است که " پینه دوز باور نکردنی " *مک کولوخ* * تازه داشت توجه را بخود جلب میکرد ، متضمن پیشرفتی اساسی نسبت به ریکارد و است . اضافه ارزش یا ، چنانکه ریکارد و آنرا " سود " (و نیز اغلب اضافه محصول *surplus produce*) میخواند ، یا نفع ، به نحوی که نویسند ه پامفله نامگذاری میکند ، در اینجا مستقیماً مشابه *surplus labour* ، اضافه کار ، کاریکه کارگر مجانا انجام میدهد ، بمثابة آنچه وی درورا " مقدار کاری انجام میدهد که بوسیلهی آن ارزش نیروی کارش جبران میگردد و از آنجا معادلی برای مزدش تولید میکند ، تلقی میگردد . هر اندازه که تحویل کردن ارزش به کار با اهمیت بود ، تحویل اضافه ارزش (*surplus value*) ، که خود بصورت یک اضافه محصول (*surplus produce*) نموده میشود ، به اضافه کار نیز بهمان اندازه اهمیت داشت . در واقع این مطلب را سابقاً آدام اسمیت گفته است و رکن عمده ی بسط دهی ریکارد و راتشکیل میدهد . ولی هیچگاه این مسئله نزد وی بصورت مطلق گفته نشده و تسجیل نگردیده است ؟

سپس باز در صفحه ی ۸۵۹ دست نویسی آمده است :

" علاوه بر این ، مصنف در میان مقولات اقتصادی از پیش موجود ، گیرافتاده است . عیناً همانطور که نزد ریکارد و اختلاط اضافه ارزش و سود به تضاد های نامطبیعی می انجامد ، وی نیز ، از جهت اینکه اضافه ارزش را نفع سرمایه مینامد ، بهمان رفتاری دچار میشود . با این وجود ، او بر ریکارد و از این حیث برتری دارد ، که اولاً همه ی اضافه ارزش را به اضافه کار تحویل میکند و دیگر آنکه ، اگر وی اضافه ارزش را نفع سرمایه

* کلمه ی بنگاه در اینجا بمعنای کلمه ی فرانسوی *entreprise* و کلمه ی آلمانی *Geschäft* گرفته شده است و اصطلاحاً اعم از هر دو " سمه ی صنعتی و بازرگانی " است که به اسلوب سرمایه داری تصدی شود .

** *Mac Culloch, John Ramsay* (۱۷۸۹ - ۱۸۶۴) - اقتصاد دان اسکاتلندی و مبلغ نظریات و تعالیم ریکارد و ویکی از ستایشگران نظام سرمایه داری . از این شخص نقل قولهای مکرری در جلد اول سرمایه شد است ، از جمله در زیر نویس شماره ۱۰ صفحه ۴۷۳ جلد اول " سرمایه " ترجمه فارسی .

interest of Capital مینامد در عین حال متذکر میگردد که زیر اصطلاح (نفع سرمایه) مقصودش شکل عام اضافه کار است و آنرا با اشکال ویژه‌اش یعنی بهره مالکانه • نفع پول و سود پنگاهی فرق میگذارد • ولی وی دو باره یکی از این اشکال ویژه یعنی نفع را بجای شکل عام قرار میدهد و همین کافیتست که ویرا از نو به درهم جوشهای اقتصادی (در دست نویس slang ذکر شده است) بکشاند •

این گفتهی اخیر همچون قبائی برآزنده ی قامت رود برتوس ماست • وی نیز نمیتواند خویشتن را از قید مقولات اقتصادی از پیش برداخته برهاند • وی نیز به اضافه ارزش، نام یکی از اشکال فرعی و دگرسان شدی آنرا میدهد و علاوه بر آن این نام را هم تحت عنوان (بهره) * کاملاً غیر مشخص میسازد • نتیجی این دو خطا اینست که وی باز در سرهم بندیهای اقتصادی فرو می‌غلطد، پیشرفت خود را نسبت به ریکارد و بصورت انتقادی تعقیب نمیکند و بجای آن میکوشد بریایمی تئوری ناقص خود، که هنوز سر از تخم بیرون نیاورده است، بنای پند آرمیزی بسازد و با آن مانند جاهای دیگر دهر برسد • پامفله در سال ۱۸۲۱ نشر یافت و بر "بهره" ی رود برتوسی، که تازه در ۱۸۴۲ آماده گردید، سبقت جست •

پامفله ی مافقط جلوترین طلایه دار مجموعه ی نوشته هائی است، که در سال های بیست تئوری ارزش و اضافه ارزش ریکارد وئی را بسود پرولتاریا علیه تولید سرمایه - داری بر میگردد ، و با اسلحه خود بورژوازی علیه وی نبرد میکند • تمام کمونیم اوون ** تا آنجا که در باره ی مسائل اقتصادی بمباحثه برمیخیزد ، بر ریکارد و تکیه میکند • ولی در کنار این مصنف ردیف کاملی از نویسندگان دیگر هستند، که مارکس حتی در سال ۱۸۴۷ عده ای از آنها را علیه پرودون (فقر فلسفه ، صفحه ۴۹) مورد استفاده قرار میدهد • از آن جمله هستند اد موندس *** ، تامپسون **** ، هوجس کین ***** و غیره و

* یکبار دیگر توجه خواننده را به این نکته جلب میکنیم که در این ترجمه بهره در برابر کلمه ی فرانسوی rente ، سود برای profit ، بهره ی پول برای intérêt و بهره ی مالکانه در مقابل rente foncière انتخاب شده که بترتیب در زبان آلمانی چنین است : Rente ، Bodenrente ، Zins ، Profit

** Owen • به زیر نویس صفحه ی ۱۲۲ جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی مراجعه کنید •
 *** Edmond (Thomas Rowe) - (۱۸۰۳-۱۸۸۹) اقتصاد دان انگلیسی که در زمینه ی سوسیالیست های پند آریاف بشمار می آید و بریایمی تئوری ریکارد و نتایج مثبت بسود طبقه ی کارگر انتزاع کرده است •
 **** William Thompson (۱۷۸۵-۱۸۳۵) - اقتصاد دان ایرلندی از سوسیالیستهای پند آریاف •
 ***** Hodgskin - نگاه کنید به زیر نویس صفحه ۲۲۲ کتاب اول "سرمایه" ترجمه فارسی •

غیره " و چهار صفحه وغیره " . از میان این توده عظیم آثار ، من فقط فال وار از اثر ویلیام تامپسون تحت عنوان : " *An Inquiry into Principles of the Distribution of Wealth, most conducive to Human Happiness* " (تحقیق در باره اصول توزیع ثروت ، که بیشتر در جهت بهره‌ریزی آدمی سیر میکند) ، چاپ جدید ، لندن ۱۸۵۰ نقل قول میکنم . این اثر ، که در ۱۸۲۲ نوشته شده ، فقط در ۱۸۲۴ انتشار یافته است . در این کتاب ثروتی ، که طبقات غیروالد بدست می‌آورند ، در همه جا بمثابه برداشتی تلقی شده است که نسبت به محصول کارگرانجام میگیرد ، و این نیز با عبارات نسبتاً شدیدی بیان شده است . " گرایش مستمر آنچه را که ما جامعه میخوانیم این بوده که از راه نیرنگ یا متقاعد ساختن ، از طریق ترس یا اجبار ، کارگر تولید کنند را وادار به این سازد که کارش را در عوض حصه ای هر قدر کمتر از محصول کار خود انجام دهد " (صفحه ۲۸) . " چرا کارگر نباید جمع مطلق محصول کار خود را بدست آورد ؟ " (ص ۳۲) . این عوضی که سرمایه داران از کارگر مولد زیر نام بهره‌ی زمین یا سود می‌ربایند ، به بهانه‌ی استفاده از زمین یا اشیا " دیگر است . . . همه‌ی مواد طبیعی ، که روی آن یا بوسیله‌ی آن کارگر تولید کنند ، میتواند امکان و شایستگی تولید کردن خود را بکاراندازد ، در حالیکه خود کارگر مالک چیز دیگری جز همین شایستگی نیست ، به دیگری تعلق دارد که منافعی در جهت عکس منافع او قرار دارد و موافقت آنان شرط اولیعی فعالیت وی بشمار می‌آید . بنابراین چه چیزی از حاصل کار خود او که بعنوان جبران خسارت همین کار به وی انفاق میشود ، وابسته به لطف این سرمایه داران نیست یا نهاییستی وابسته به آن باشد ؟ " (صفحه ۱۲۵) . . . متناسباً با مقدار محصول برداشت شده ، اعم از آنکه نام این کسر کردنها را مالیات ، سود یا دزدی بگذارند " و غیره و غیره " (صفحه ۱۲۶)

باید اعتراف کنم که من این عبارات را بدون احساس شرمندگی معینسی نمی‌نویسم . اینکه ادبیات ضد سرمایه داری انگلستان مربوط به سالهای بیست ، علی‌رغم اینکه مارکس در کتاب " فقر فلسفه " مستقیماً به آنها مراجعه داده و مطالب برخی از آنان ، از قبیل پافلوی ۱۸۲۱ ، راونستون " ، هوجس کین و غیره را در جلد اول

* *Piercy Ravenston* (وفات در سال ۱۸۳۰) - اقتصاد دان انگلیسی از هسا -

داران مکتب ریکاردو ، یکی از مدافعین منافع خرد بهره‌روازی انگلستان و مخالف نظریات مالتوس .

کاپیتال مکرر نقل کرده ، در آلمان بدینسان کاملاً ناشناخته است ، باز میتواند مورد چشم پوشی قرارگیرد . ولی این امر که نه تنها آن "نویسنده عامی" * ، یعنی همان کسی که "واقعا هیچ نیاموخته است" ، ناامیدانه بدامن قبای رود پرتوس بیاویزد ، بلکه آن استاد معنون و مورد احترامی ** که "فضل خویش را برخ میکشد" ، تا این درجه اقتصاد کلاسیک خود را فراموش کند که مارکس را جدا به دزدی چیزهائی از رود پرتوس متهم سازد که خود در آثار آدام اسمیت و ریکاردو وجود آرند ، نشان میدهد که تاچه درجه اقتصاد رسمی در روزگار ما سقوط کرده است .

ولی آخر مارکس در باره ای اضافه ارزش چه چیز تازه ای گفته است؟ چگونه است که تئوری اضافه ارزش مارکس مانند ردیکه در آسمان صاف بغرش درآید تا "تیر نموده" و همه ی کشورهای متعدد را فراگرفته است ، در حالیکه تئوریهای کلیسه ی پیشینیان سوسیالیست او به انضمام رود پرتوس می تا "تیر به خاموشی گراشیده اند ؟ تاریخ شیمی میتواند در این مورد برای ما نمونه ای باشد .

در پایان قرن گذشته ، همانطور که بر همه معلوم است ، هنوز تئوری فلورستیک *** حاکم بود . تئوری مزبور ماهیت هرسوخت و سوزی را باین قسم توضیح میداد که از جسم سوزان جسم دیگری ، جسمی فرضی ، یک سوخت مطلق جدا میشود که به آن نام فلورستون میدادند . این تئوری برای توضیح اغلب پدیده های شیمیائی شناخته شد بی آنزمان کافی بود ، ولو اینکه در برخی موارد بدون اعمال قهر نسبت به واقعیات امکان پذیر نمیشد . ناگاه در ۱۷۷۴ بیستالی **** نوعی هوا بدست آورد " که وی آنرا چنان خالص و خالی از فلورستون یافت که هوای عادی در مقایسه ی با آن فاسد بنظر میرسید " . وی آنرا هوای خالی از فلورستون نامید .

* در متن لاتینی Literatus vulgario ذکر شده ، که دارای همان معنای ترجمه شده

است . غرض انگلس از آن رود ولف مایر سابق الذکر است .

** مقصود Adolph Wagner اقتصاددان و استاد آلمانی از مکتب سوسیالیسم منوری است که

یکی از هواداران سیاست ارتجاعی بیسمارک بود . (۱۸۳۵-۱۹۱۷) .

*** Phlogiston, Phlogistique . ماده ی میالی که بنا به تصور قدما سوخت و مسسوز

معلول آن شمرده میشد .

**** Joseph Priestly (۱۷۳۳-۱۸۶۵) - دانشمند انگلیسی ، شیمی دان ، فیلسوف

ماتریالیست و مرد سیاسی ترقیخواه انگلستان . کاشف اکسیژن در ۱۷۷۴ .

کمی بعد از آن شله * در سوختن همان نوع هوارا تولید کرد و وجود آنرا در آتمسفر ثابت نمود. علاوه بر این وی تشخیص داد در صورتیکه جسمی را در آن بسوزانند و یا جسمی را در هوای عادی بسوزانند، این گاز ناپدید میشود، به این جهت به آن نام (آتش هوا) داد.

" از این فاکتورها و همچنین نتیجه گرفت که ترکیب ناشی از اختلاط فلورستون با یکی از عناصر هوا (یعنی در مورد سوختن و سوز) جز آتش یا حرارتی که از شیشه خارج میشود چیز دیگری نیست" (۲)

پریستلی و شله هر دو اکسیژن ساخته بودند ولی بدون آنکه بدانند چه چیزی در اختیار خود دارند. آنها در مقولات فلورستیکی موجود "گیر کرده بودند" عنصری که میبایست تمام تئوریهای فلورستیکی را سرنگون سازد و انقلابی در شیمی بوجود آورد، در دست آنها عقیم ماند. ولی پریستلی بلافاصله کشف خود را به اطلاع لاووازیه ** در پاریس رساند. بود وی نیز بر اساس این فاکت جدید تمام شیمی فلورستیکی را در معرض بررسی قرار داد و نخست او کشف کرد که نوع تازهی هوا، عنصر شیمیائی نوی است. این فلورستون اسرارآمیز نیست که در سوختن و سوز از جسم سوزان فرار میکنند، بلکه همین عنصر جدید است که با جسم ترکیب میگردد. بدینسان تمام شیمی را که با شکل فلورستیکی خود با صراحت استاده بود، بروی پایهای استوار ساخت.

اگرچه ادعای بعدی وی مبنی بر اینکه گویا او خود همزمان با پریستلی و شله و مستقل از آنها اکسیژن را تولید نمود، نادرست است ولی با این وجود تردیدی نیست که در مقایسه با آن دو دیگر، که فقط اکسیژن را بدون کوچکترین وقوف تولید نمودند

* Karl Wilhelm Scheele (1742-1786) - شیمی دان سوئدی

Roscoe-Schorlemmer: " Ausführliches Lehrbuch der Chemie", (۲)
Braunschweig 1877, I, P, 13, 18

** Antoine-Laurent Lavoisier (1743-1794) - دانشمند شیمی دان معروف

فرانسوی که یکی از بنیادگذاران شیمی جدید بشمار می آید. اصطلاح گزاره شیمی نو، ترکیب هوا، کشف اکسیژن و نقش این جسم در عمل سوختن در زمره مهمترین تحقیقات وی بشمار میروند. در علم فیزیک نیز تحقیقات وی در باره حرارت و خواص اجسامی که در حالت گاز هستند دارای اهمیت است. لاووازیه، که یکی از تحصیلداران کل Fermier generaux رژیم سلطنت مطلقه فرانسه بود، پس از انقلاب در ۱۷۹۴ همراه دیگر کمانیکه دارای این سمت بودند اعدام گردید.

بودند ، کاشف واقعی اکسیژن لاووازیه است .

نسبت میان مارکس و پیشینیان در مورد تئوری اضافه ارزش ، همانند نسبت بین لاووازیه و پرستلی و شله است . مدتهایش از مارکس وجود این جزو ارزش محصول ، که ما اکنون اضافه ارزش مینامیم ، محقق گشته و نیز بنحو کمابیش روشنی ماهیت آن ، بمثابه محصول کاری که بلاعوض بوسیله سرمایه دارتمساحب میشود ، بیان شده بود . ولی از اینجایا فراترنگزاشته بودند . برخی از آنان ، یعنی اقتصاد یون بورژواشی کلاسیک ، حد اکثر ، رابطه ای را که طبق آن حاصل کار میان کارگروصاحب وسائل تولید تقسیم میشود ، مورد تحقیق قرار داده بودند . دیگران یعنی سوسیا لیست ها ، این توزیع را غیرعاد لانه تلقی میکردند و در جستجوی وسائل پنداری بر طرف ساختن این بی عدالتی بودند . هر دو گروه در مقولات اقتصادی از پیشش برداخته ای که در برابر آنها قرار داشت مقید ماندند .

آنگاه مارکس وارد صحنه شد و در واقع درست جهت مقابل کلیهی پیشینیان خود را اختیار نمود . آنجا که اینان راه حلی دیده بودند مارکس فقط مسئلهای میدید . مارکس دید که در این مورد ، نه هوای خالی از فلوریمتون هست و نه آتش هوا ، بلکه اکسیژن وجود دارد ، و نیز سخن بر سر تشخیص ساده یک واقعیت اقتصادی و یا تعارض این امر با عدالت جاویدان و اخلاق حقیقی نیست ، بلکه سخن درباره واقعیتی است که برای دگرگونی تمام اقتصاد فراخوانده شده است و برای درک مجموع تولید سرمایه داری در دست آنکس که کاربرد آنرا بداند کلیدی است . برپایهی این فاکت ، وی تمام مقولات موجود را مورد بررسی قرار داد ، همچنانکه لاووازیه برهنسای اکسیژن ، مقولات موجود شیمی فلوریمستیکی را زیر بررسی آورد . برای دانستن آنکه اضافه ارزش چیست برای وی لازم بود بداند که ارزش خود چیست . تئوری ارزش ریکارد و نیز مبیایستی بدو و تحت بررسی انتقادی قرار میگرفت . پس مارکس کار را از آنجهت که خاصیت ارزش آفرینی دارد مورد مطالعه قرار داد و برای نخستین بار این مسئله را مسلم نمود که چه کاری ارزش می آفریند و چرا و چگونه آنرا بوجود می آورد و سرانجام این نکته را مقطوع ساخت که بطور کلی ارزش جز کار منعقد شده ی از این نوع چیز دیگری نیست ، یعنی نکته ای که رود بر تنوس تا آخر هم به درک آن نرسید . سپس مارکس رابطه ی بین کالا و پول را تحقیق نمود و نشان داد چگونه و چرا کالا و مبادلهای کالاها ، از جهت کیفیت ارزشی که در نهاد خود دارند ، ضرورتاً تضاد میان کالا و پول را بوجود می آورند . تئوری پولی که وی بر این اساس بنا نمود و نخستین تئوری

کامل پول است و همانست که اکنون تلویحا پذیرش عمومی یافته است. مارکس استحاله پول به سرمایه را مورد بررسی قرار داد و نشان داد که منهای آن خرید و فروش نیروی کار است. آنگاه که در این مورد وی نیروی کار و خاصیت ارزش آفرینی آنرا بجای کار قرار داد، باینکه ضربه یکی از مشکلاتی را حل نمود که در مواجبهی با آن مکتب ریکاردوشی به ور شکست کشانده شده و آن مشکل عبارت از عدم امکان هم آهنگ ساختن مبادلهی متقابل سرمایه و کار با قانون ریکاردوشی تعیین ارزش بوسیلهی کار بود.

آنگاه که مارکس تفاوت میان سرمایهی ثابت و متغیر را تشخیص داد، امکان یافت که پروسهی ارزش آفرینی را در حرکت واقعی و تا کوچکترین جزئیاتش بنمایاند و روشن سازد. امری که هیچیک از پیشینیان وی در آن توفیق نیافته بودند. بدینسان وی در رد خود سرمایه تعابیری تشخیص داد که، نه رود برتوس و نه اقتصاد دانان بورژوا، هیچیک به درک کمترین جز آن نرسیده بودند، در حالیکه همین نکته مفتاح حل بفرنج ترین مسائل اقتصادی را بدست میدهد، آنچنانکه یکبار دیگر کتاب دوم و بیشتر از آن کتاب سومی که خواهیم دید آنرا بنحو چشمگیر اثبات میکنند. مارکس در مطالعهی خود اضافه ارزش نیز در برترفت، دو مشکل آن یعنی اضافه ارزش مطلق و نسبی را کشف نمود و نقش مختلف ولی قاطعی را که هر دو در تکامل تاریخی تولید سرمایه داری ایفا نموده اند نشان داد. وی بر اساس اضافه ارزش، نخستین تئوری عقلانی دستمزدی را که در اختیار ارباب بهره اخت و برای اولین بار خطوط اساسی یک تاریخ انباشت سرمایه داری و نموداری از گرایش تاریخی آنرا رسم نمود.

و اما رود برتوس؟ پس از خواندن تمام این مطالب مانند آنچه همواره اقتصاد دانان مغرض رو امید آرند در آن "تجاوزی علیه جامعه" پیدا میکند و چنین می یابد که وی قبلا در بارهی منشا اضافه ارزش نسبی کوناhter و روشن تر گفته است و سرانجام کشف میکند که تمام این مطالب البته "بشکل کنونی سرمایه" قابل انطباق است، یعنی به سرمایه آنچنانکه تاریخا وجود دارد، ولی نه "به مفهوم سرمایه"، یعنی نه به تصویری که آقای رود برتوس در عالم خیال از سرمایه ساخته است.

کاملا نظیر پریمتالی پیرکه تادم مرگ به سر فلوریمتون قسم میخورد و نمیخواست از اکسیرن چیزی بداند. با این تفاوت که پریمتالی واقعا نخستین کسی بود که اکسیرن تولید کرده بود، در صورتیکه رود برتوس با اضافه ارزشش، یا بهتر بگوئیم با "بهره" اش، تنها کاری که کرده اینست که از نو مسئلهی پیش پا افتاده ای را کشف نموده است و مارکس، برخلاف روش لاوازیه، بر آنند دانست مدعی شود که گویا

وی نخستین کاشف نفس وجود اضافه ارزش است .

تمام کارهای اقتصادی دیگر رود برتوس در همین سطح قرار دارند . مارکس در کتاب " فقر فلسفه " ، بی آنکه به او توجه داشته باشد ، شیوه ی ویرا در مورد بدل کردن اضافه ارزش به يك اوتوی * (خیال باقی) مورد انتقاد قرار داده است ، و من در پیشگفتار ترجمه ی آلمانی این اثر ، آنچه را که باز در این باره لازم بود گفته ام .^{ضحی} تو که او ، بر اساس کم مصرفی *** تحت عنوان : " Nouveaux Principes de l'Economie Politique", Livre IV, chap, IV " آمده است (۳) .

مذلك با این تفاوت که سیموندی همواره بازار جهانی را در مد نظر داشته است ، در صورتیکه افق رود برتوس از مرزهای پروس تجاوز نمیکند . اندیشه باقیهای وی در باره ی اینکه آید استمزد از سرمایه ناشی میشود یا از درآمد ، يك بحث اسکولاستیکی است و در قطعی آن در بخش سوم همین کتاب دوم سرمایه آمده است . تئوری بهره ی وی ملك طلق او باقی مانده است و میتواند تا انتشار دست نویس مارکس که انتقاد از آنرا در بر دارد راحت بیارند . بالاخره اقداماتی را که وی برای آزاد ساختن مالکیت ارضی کهنه پروس از فشار سرمایه پیشنهاد میکند ، باز هم بکلی پندار آمیز است . در واقع پیشنهاد های مزبور از یگانگی سؤال عقلی ، که در این مورد مطرح است ، پرهیز میکند و آن سؤال اینست : چگونه ممکن است که زمیندار کهنه پروس با درآمد سالیانه ای مثلا در حدود ۲۰۰۰۰ مارک ، فرضا ۳۰۰۰۰ مارک خرج کند و هیچگونه قرضی هم نداشته باشد ؟ مکتب ریکاردوشی در حدود سال ۱۸۳۰ بر سر اضافه ارزش بفرارفت . آنچه را که این مکتب نتوانسته بود حل کند برای جانشینش ، اقتصاد عامیانه ، باز بیشتر لاینحل ماند . آن دو مسئله ای که بر سر آن مکتب مزبور به ورطه افتاد از این قرار بوده اند :

utopie *

Unterkonsumtion, Sous-consomation **

Sismondi * به جلد اول " سرمایه " ترجمه ی فارسی زیر نویس صفحه ۵۵ مراجعه شود . ***

(۳) " بدینسان در نتیجه ی گرد آئی ثروت میان عددهی کمی از مالکین ، بازار داخلی بیش از پیش فشرد و تر میشود و صنعت همواره مجبور است که محلهای فروش را در بازارهای خارجی جستجو کند ، یعنی در نقاط^{طی} که انقلابهای بزرگتری در انتظار آنهاست " . (از جمله بحران سال ۱۸۱۷ بلافاصله در تعقیب این

" Nouv. Princ. ". ed. 1819, I. P. 336 (جمله توصیف میشود)

اولاً - کار اندازه گیر ارزش است. ولی در مبادلهی با سرمایه، کار زنده دارای ارزش کمتری است نسبت به کار متبلوری که با آن مبادله میشود. مزد، ارزش مقدار معینی از کار زنده، همواره کمتر از ارزش محصولی است که همین مقدار کار زنده تولید میکند و یا نمایندگی آنست. در واقع مسئله در صورتیکه به اینصورت مطرح شود غیر قابل حل است. همین سؤال بوسیلهی مارکس بصورت درست مطرح گردید و لذا پاسخ آن داده شده است. کار بخودی خود دارای ارزش نیست. کار بمثابة فعالیت ارزش-آفرین خود نمیتواند دارای ارزش خاصی باشد، همچنانکه ثقل نمیتواند وزن ویژهی داشته باشد، گرما خود دارای درجهی حرارت خاص نیست و بهالکثر بصیغه نیز شدت جریان ویژه ای اطلاق نمیشود. آنچه بمثابة کالا خرید و فروش میشود، خود کار نیست، بلکه نیروی کار است. از هنگامیکه نیروی کار، کالا میشود ارزش آن تابعی است از کاری که در آن بمثابة محصول اجتماعی تجسم یافته است و برابر با کار اجتماعی است کسه برای تولید و تجدید تولید نیروی کار ضرور است. بنابراین خرید و فروش نیروی کار بر پایهی این ارزش بهیچوجه تعارضی با قانون اقتصادی ارزش ندارد.

ثانیاً - بنا بر قانون ریکاردوشی ارزش، دو سرمایه ای که بمقدار برابر کار زنده را مورد استفاده قرار میدهند و نیز برای آن بهای برابر میپردازند، در صورت برابری همه ی شرایط دیگر در زمانهای واحد محصولاتی با ارزش برابر تولید میکنند و همچنین اضافه ارزش یا سود آنها مابقی برابر یکدیگر است. ولی اگر مقدار غیر برابری کار زنده مورد استفاده قرار دهند نمیتوانند اضافه ارزش، یا طبق اصطلاح ریکاردوشی، سودی برابر تحصیل نمایند. ولی عملاً خلاف آن واقع میشود. در واقع سرمایه های برابر، هر اندازه که میزان استفاده ی آنها از کار زنده باشد، در زمانهای برابر بطور متوسط سود هسای مساوی تولید میکنند. پس اینجاماد در مقابل تضادی با قانون ارزش قرار میگیریم که ریکاردو در زمان خود تشخیص داده بود و مکتب وی نیز از عهدی حل آن بر نیامد. همچنین رود برتوس هم نتوانست این تضاد را بیند، ولی بجای آنکه به حل آن بپردازد، آنرا مدعا "خیالهاقی خویش قرار داد" ("Zur Erk." S. 131). این تضاد را مارکس سابقاً در دست نویس "Zur Kritik" حل کرده بود. راه حل آن بنا بر نقشهی "کاپیتال" در کتاب سوم داده شده است. تا انتشار آن هنوز ماههای چندی در پیش است. بنا بر این اقتصاد دانانی که میخواهند در رود برتوس، منبع نهانی مارکس را کشف کنند و وی را یک پیشتاز بالاتراز مصنف "کاپیتال" تلقی مینمایند در این موقع فرصتی دارند تا نشان دهند اقتصاد رود برتوسی چند مرد حلاج است. اگر آنها ثابت کنند چگونه، نه تنها

بدون لطمه وارد آوردن به قانون ارزش، بلکه بعکس با اعمال این قانون، ممکن و واجب است که نرخ بهره‌ی برابر متوسطی بوجود آید و آنگاه ما حاضریم که از نو بایکدیگر به بحث بپردازیم. چه خوبست در این فاصله لطفاً تعجیل بخرج دهند. بررسیهای درخشان این کتاب دوم و نتایج کاملاً نو در عرصه‌های که تا امروز تقریباً کاوش نشده مانده‌اند، فقط مقدمه‌ای برای کتاب سوم بشمار می‌روند که در آن نتایج نهایی بهمان مارکس در باره‌ی روند تجدید تولید اجتماعی بر اساس سرمایه‌داری تشریح می‌گردد. هنگامیکه کتاب سوم انتشار یابد دیگر از اقتصاددانی بنام رود برتوس کم سخن نخواهد رفت.

همچنانکه مارکس خود مکرراً به من گفته است، جلد دوم و سوم "کاپیتال" ^{پستی} میباید به زن او تقدیم می‌گردد.

لندن، در سالروز ولادت مارکس، ۵ مه ۱۸۸۵

فریدریش انگلس

پیشگفتار برای چاپ دوم

چاپ دوم حاضر در اساس خود عبارت از تجدید طبع کلمه‌ی چاپ اول است. غلط‌های چاپی تصحیح شده، برخی بیسی‌ها لاتینها در سبک نگارش حذف گردیده و بعضی از جمله‌های کوتاه که فقط حاوی تکرار مطالب بوده‌اند قلم خورده‌اند. جلد سوم، که اشکالات کاملاً غیرمنتظره‌ای بوجود آورد، اکنون تقریباً بصورت دست‌نویس آماده شده است. اگر سلامت بهمان چاپ آن میتواند در همین پاییز آغاز گردد.

لندن، ۱۵ ژوئیه ۱۸۹۳

فریدریش انگلس

بخش نخست

دگرسانیهای سرمایه و دور پیمائی آنها

فصل یکم

دور پول — سرمایه

روند دور پیمائی (۱) سرمایه در سه مرحله انجام میگردد، که بنا بر مطالب ایضاح شده در کتاب اول، توالی زیرین را تشکیل میدهند:

مرحله اول : سرمایه دار در بازار کالا و بازار کار چون خریدار ظاهر میگردد. پولش به کالا مبدل میگردد یا بدیگر سخن عمل دورانی $G-W$ (پ-ک) را انجام میدهد.

مرحله دوم : کالاهائی که سرمایه دار خرید کرده است بنحو بار آور مصرف میشود. سرمایه اش روند تولید را با انجام میرساند. نتیجه : کالائی است که ارزشش بیش از ارزش عناصر تولید کننده آنست.

مرحله سوم : سرمایه دار چون فروشنده به بازار بر میگردد. کالایش به پول بدل میشود، یا بدیگر سخن، عمل دورانی $W-G$ (ک-پ) را انجام میدهد.

پس فرمول دور پیمائی پول — سرمایه چنین است : $G - W \dots P \dots \bar{W} - \bar{G}$ نقطه ها نشان میدهند که روند دورانی قطع شده است و \bar{W} و \bar{G} نشان دهند W و G ای هستند که در آنرا اضافه ارزش افزایش یافته اند.

مراحل اول و سوم در کتاب اول فقط تا اندازه ای مورد بحث قرار گرفته اند که برای درک مرحله دوم، یعنی روند تولید سرمایه، ضرور بوده است. بهمین سبب جامه های گوناگونی را که سرمایه در مراحل مختلفه اش به برمیکند و طی دور پیمائی مکرر خود یکبار میپوشد و بار دیگر برمی افکند، مورد توجه نبوده اند.

اینک اشکال مزبور نخستین موضوع بررسی ما هستند.

برای اینکه بتوان این اشکال را در حالت خالص خود درک نمود، بدو لازم است از همه ی اوضاع و احوالی که بخودی خود با تغییر شکل و صورت پذیری سروکارند آرند چشم پوشید. بهمین جهت در

(۱) دست نوشته ی II

* در این ترجمه حروف و فرمولها عینا همانها هستند که مصنف "کاپیتال" اختیار کرده و از کلمات آلمانی Geld (پول)، Ware (کالا)، Arbeit (کار) و غیره گرفته شده است. خواننده توجه دارد که حروف لاتینی مورد استفاده در این کتاب را باید، برخلاف شیوه نگارش فارسی، از چپ برامت خواند.

اینجانه تنها چنین فرض خواهد شد که کالاها بر حسب ارزش خود فروخته میشوند ، بلکه بنا بر این میگذاریم که در صورت یکسان ماندن شرایط عملاً نیز امور به همین نهج وقوع می یابند . بنا بر این از آن تغییرات ارزشی هم ، که ممکن است طی روند دوریهای بیعیان آید ، صرف نظر میکنیم .

I - مرحله اول : $G - W (1)$

$G - W$ معرف تبدیل مبلغی پول به مبلغی کالا است . این امر برای خریدار ، تبدیل شدن پولش به کالا است و برای فروشندگان ، مبدل گشتن کالاهایشان به پول است . آنچه موجب میشود ، که از این رویداد عمومی گردش کالاهادرعین حال بخش وظایفی مشخص در دوریهای مستقل سرمایه ی انفرادی ، بوجود آید ، بدواً شکل خود رویداد نیست ، بلکه مضمون ماهوی آن ، یعنی خصلت مصرفی ویژهی کالاهائیمست که جای خود را با پول عوض میکنند .

از سوئی وسائل تولید و از سوی دیگر نیروی کار قرار گرفته اند ، که عوامل عینی و شخصی تولید کالاها هستند و طبعاً نوع ویژهی آنها باید با آن رقم جنسی که مورد تولید است ، انطباق داشته باشد .

چنانچه نیروی کار را A و وسائل تولید را P_m * فرض کنیم ، آنگاه برای مجموع کالاهائی که باید خریداری شوند چنین خواهیم داشت : $W = A + P_m$ یا خلاصه تر $W < \frac{A}{P_m}$. پس ،

اگر $G - W$ از لحاظ محتوی در نظر گرفته شود ، بصورت $G - W < \frac{A}{P_m}$ نموده میشود یعنی $G - W$

به $G - A$ و $G - P_m$ تجزیه میگردد . مبلغ پولی G به دو جز* تقسیم میشود که يك جز* آن نیروی کار میخرد و جز* دیگر وسائل تولید . این دو ردیف خرید ، مربوط به بازارهای هستند کسبه مطلقاً از یکدیگر متمایزند . یکی از آنها به بازار خاص کالا و دیگری به بازار کار تعلق دارد .

ولی علاوه بر این تقسیم کیفی مجموعه ی کالاهائی ، که G به آن مبدل میشود ، $G - W < \frac{A}{P_m}$ معرف رابطه کی آن نیز هست که فوق العاده خصلت نماست .

میدانیم که ارزش نیروی کار ، یا بهتر بگوئیم ، بهای نیروی کار به دارنده ی آن ، که نیروی خود را همچون کالا در معرض فروش قرار میدهد ، بصورت مستمر ، یعنی مانند قیمت مجموعه ی کاری که متضمن اضافه کار نیز هست ، پرداخته میشود ؛ بنحوی که اگر مثلاً ارزش روزانه ی نیروی کار برابر با ۳ مارك باشد که محصول کار پنج ساعته است ، در پیمان میان خریدار و فروشنده همین مبلغ به حساب قیمت یاد مستمر کاری قرار میگیرد که مثلاً ده ساعت طول میکشد .

چنانچه فرضاً چنین پیمانی با ۵۰ نفر کارگر منعقد شود ، اینان باید مجموعاً طی یکروز ۵۰۰ ساعت کار به خریدار تحویل دهند که نیمی از آن یعنی ۲۵۰ ساعت کار ، برابر با ۲۵ روزانه ی کار ، صرفاً متضمن اضافه کار است . تعداد و حجم وسائل تولیدی که خریداری میشود باید برای استفاده از این مقدار کار کافی باشد .

بنابراین $G - W < \frac{A}{P_m}$ تنها بیانگر يك رابطه ی کیفی نیست که طبق آن مبلغ شخصی پول ، مثلاً ۴۲۲ لیره ی استرلینگ ، متناسباً تبدیل به وسائل تولید و نیروی کار میگردد ، بلکه معسرف يك رابطه کی میان اجزای* پولی نیز هست که در برابر نیروی کار A و وسائل تولید P_m پرداخت

(۲) از این پس دست نوشته ی شماره ی VII که در دوم ژوئیه ۱۸۷۸ آغاز شده مورد استفاد قرار گرفته است .
* P_m از نخستین حروف کلمه ی مرکب آلمانی Produktionsmittel (وسائل تولید) گرفته شده است .

میشود. این رابطه طبق میزان اضافه کار یا کار زائدی که بایستی تعداد مشخصی کارگر انجام دهند از پیش معین است.

مثلا اگر در يك کارگاه نخریسی، مزد هفتگی ۵۰ نفر کارگر به ۵۰ لیره استرلینگ بالغ میشود و ارزش وسائل تولیدی که کار هفتگی ۳۰۰۰ ساعته (متضمن ۵۰۰ ساعت اضافه کار) ، برای تبدیل وسائل مزبور به نخ لازم دارد، ۳۷۲ لیره استرلینگ باشد، آنگاه مسلما باید چنین مبلغی صرف خرید وسائل تولید گردد.

این مسئله که در رشته های مختلف صنعت، استفاده از کار زائد تا چه میزان ارزش گزاری اضافی را بصورت وسائل تولید ایجاد میکند، در این مورد بکلی بی تفاوت است. اکنون تنها این مسئله مطرح است که در همه ی شرایط، آن قسمت پولی که برای وسائل تولید خرج شده - آن وسائل تولیدی که بنا بر جز $G = P_m$ خریداری شده است - کافی باشد و بنا بر این لازم است که از پیش بدین منظور محاسبه و به نسبت درست تا G مین شده باشد. بعبارت دیگر حجم وسائل تولید باید به میزانی برسد که بتواند حجم کار را جذب کند تا بدین وسیله بدل به محصول گردد. چنانچه وسائل تولید بمقدار کافی وجود نداشته باشد، آنگاه استفاده از کار اضافی، که تحت اختیار خریدار است، امکان پذیر نمیشود و اختیار داری وی نیز در این مورد بوج میگردد. اگر وسائل تولیدی بیش از کسار تحت اختیار وجود داشته باشند، در آن صورت چون سیراب نشده از کار باقی میمانند، ناگزیر به محصول بدل نمیگردند.

بمحض اینکه معامله $G = W \left\langle \frac{A}{P} \right\rangle_m$ انجام یافت، خریدار تنها وسائل تولید و نیروی کاری را که برای تولید خواسته ی سود مندی لازم است در اختیارندارد. وی به راه اندازی * بزرگتری از نیروی کار، یا بر مقدار کاری بیش از آنچه برای جبران ارزش نیروی کار لازم است، تسلط دارد و در عین حال وسائل تولیدی را که برای تحقق ** یا شمیمیت دادن *** به این مجموعه کار ضروری است، در اختیار گرفته است. بنا بر این وی عوامل تولید خواسته ای را، که ارزشی بزرگتر از عناصر تولیدی خود دارند، باید بگرمسختن توده ای از کالاهای اضافه ارزش دار را، تحت تسلط خود دارد.

بنا بر این ارزشی که وی بصورت پول نقد پیش ریز نموده اکنون شکل جنسی یافته است و از این راه میتواند بمشابه ارزشی که (در قالب کالا) اضافه ارزش میزاید، تحقق یابد. بعبارت دیگر، ارزش مزبور در موضع یاد ر شکل سرمایه ی بار آور یا مولد قرار گرفته است، یعنی سرمایه ای که دارای ایسمن استعداد است که میتواند بمشابه آفریننده ی ارزش و اضافه ارزش بکار افتد. ما سرمایه ای را که دارای این شکل است P میخوانیم.

ولی ارزش P مساوی با ارزش $A + P_m$ است که خود برابر با G ایست که به A و P_m بدل گردیده است. G همان ارزش - سرمایه ی P است، منتها بانحوه وجودی متفاوت، یعنی ارزش - سرمایه ای است در حالت و بصورت پول، یا بدیگرمسختن پول - سرمایه است.

پس معامله $G = W \left\langle \frac{A}{P} \right\rangle_m$ ، یا بنا بر شکل عام آن $G = W$ ، که عبارتست از مجموعه ی خریدها و مرتبه ای از دوران عمومی کالاها، در عین حال مرحله ای از روند دوریمائی مستقل سرمایه را تشکیل میدهد که ضمن آن ارزش - سرمایه از شکل پولی یا نقدی خود بشکل بار آور درمی آید یا بکوتاه سخن، پول - سرمایه بدل به سرمایه ی مولد میگردد.

* Flüssigmachung (آلمانی) - liquidité (فرانسه)

** Verwirklichung (آلمانی) - réalisation (فرانسه)

*** Vergegenständlichung (آلمانی) - materialisation (فرانسه)

پس در شکلی از دوریمائی ، که در اینجا بد و مورد بررسی قرار گرفته است ، پول بمثابة نخستین حامل ارزش - سرمایه ظاهر میشود و لذا پول - سرمایه نیز مانند شکلی نمودار میگردد که بوسیله آن سرمایه پیش ریز میشود .

پول - سرمایه ، سرمایه را در وضعی قرار میدهد که میتواند وظایف پولی را انجام دهد ، چنانکه در حالت مورد بحث ما وظایف وسیله عمومی خرید و وسیله عمومی پرداخت را ایفا میکند . (وظیفه عمومی اخیر تا آنجا صدق میکند که نیروی کار بد و خریداری میشود و پس از آنکه بکار افتاد بهای آن پرداخت میگردد و نیز تا آنجا که وسائل تولید در بازار بصورت آماده وجود ندارند و باید سفارش شوند ، پول در شکل $G - W$ بمثابة وسیله پرداخت عمل میکند) . این توانائی از آنجائیکه پول - سرمایه ، سرمایه است ، بلکه از آنجا برمیخیزد که پول است .

از سوی دیگر ارزش - سرمایه در حالت نقدی ، تنها میتواند وظایف پولی را انجام دهد و قادر به انجام وظیفه دیگری نیست . آنچه که این وظایف پولی را به وظایف سرمایه ای مبدل میکند ، نقش مشخصی است که این وظایف در حرکت سرمایه ایفا میکنند و بالنتیجه از پیوندی که میان مرحله ی بروز آنها با دیگر مراحل دوریمائی سرمایه وجود دارد ناشی میشود . مثلا در موردی که نخست زیر بررسی ماست ، پول به کالاهائی بدل میشود که پیوند یافتن آنها شکل جنسی سرمایه ی مولد را تشکیل میدهد ، و بنابراین باطننا و بالقوه نتیجه ی روند تولید سرمایه داری در نهاد آن نهفته است .

یک بخش از پولی که در $G - W \leftarrow \frac{A}{P} III$ وظیفه پولی پول - سرمایه را ایفا میکند ، در اثر انجام خود این گردش ، وظیفه ای بدست می آورد که ضمن آن خصلت سرمایه ای آن ناپدید میشود و خصلت پولیش باقی میماند . گردش پول - سرمایه G به دو جز $G - P III$ و $G - A$ ، یعنی خرید و مسائل تولید و خرید نیروی کار ، تجزیه میشود . این جز " اخیرا بخودی خود مورد بررسی قرار دهیم . $G - A$ از جانب سرمایه دار خرید نیروی کار است . از جانب کارگردارنده ی نیروی کار ، فروش است . اینجامتوانیم بگوئیم فروش کار ، زیرا شکل دستمزد را مفروض دانسته ایم . آنچه برای خرید $G - W$ است ($G - A =$) در اینجا نیز مانند هر خریدی ، برای فروشنده (کارگر) $A - G$ است ($W - G =$) ، یعنی فروش نیروی کارش . این نخستین مرحله ی گردش یا استحاله ی کالا است (کتاب اول - فصل سوم بند ۲ الف) * . این معامله از جانب فروشنده ی کار عبارت از تبدیل کالای خود به شکل پولی آنست . پولی که بدینسان بدست می آید در اینجا بوسیله ی کارگر در ازاء یک سلسله کالاهائی که نیازمند بهای او را برمی آورند و اقلام مصرفی هستند خرج میشود . پس گردش کامل کالای وی بصورت $A - G - W$ نموده میشود ، یعنی نخست $A - G$ ($W - G =$) و دوم $G - W$ و بنابراین در شکل عام گردش ساده ی کالاها $W - G - W$ تجلی میکند که طی آن پول بمثابة وسیله ی فرار دوران ، مانند واسطه ی ساده ی مبادله ی کالا به کالا عمل میکند .

$G - A$ جز " خصلت نمای استحاله ی پول - سرمایه به سرمایه ی مولد است ، زیرا جز " مزبور شرط اساسی است برای اینکه ارزش پیش ریخته در شکل پول واقعا به سرمایه ، یعنی به ارزشی که زاینده ی اضافه ارزش است ، مبدل شود . لزوم $G - P III$ تنها از آن جهت است که به انبوه کار خریداری شده از راه $G - A$ تحقق می بخشد . به همین سبب در کتاب اول (بخش دوم ، تبدیل پول به سرمایه) ، $G - A$ از این نقطه ی نظر معرفی شده است . ولی موضوع را باید در اینجا از نقطه نظر دیگری ، یعنی در ارتباط ویژه ی آن با پول - سرمایه که شکل پدید آید ای سرمایه است ، مورد بررسی قرار دهیم .

عموماً $G = A$ به‌مثابه نمایی برای شیوهی تولید سرمایه داری تلقی می‌شود. ولی نه به‌سبب آن سببی که مذکور کردیم، یعنی برآنکه خرید نیروی کار پیمان خریدی است که در آن تسلیم مقدار بیشتری کار، بیش از آنچه برای تاگد یعنی قیمت نیروی کار یعنی مزد لازم است، مورد تعهد قرار می‌گیرد؛ و نیز نه از آنجهت که تعهد تسلیم اضافه کار، یعنی شرط اساسی برای بارور ساختن سرمایهی پیش ریخته، یا به‌بهرت دیگر برای تولید اضافه ارزش، در آن پیمان مقرر می‌شود؛ بلکه بیشتر به‌مناسبت شکلش، از لحاظ این امر که کار در شکل دستمزد با پول خریداری می‌شود و این به‌مثابه صفت معیزه‌ی اقتصادی است.

در اینجا باز یکبار دیگر، نامعقول بودن شکل نیست که به‌مثابه صفت معیزه تلقی می‌گردد. لیکن این بی‌منطقی ندیده گرفته می‌شود. غیر عقلانی بودن در اینست که کار، به‌مثابه عنصر ارزش زا، خود نمیتواند هیچ ارزشی داشته باشد و لذا هیچ کمیت مشخصی از کار نیز نمیتواند دارای ارزشی باشد که تعبیر آنرا به‌قیمت هم‌سازد و در حال برابری با کمیت مشخصی از پول قرار دهد. ولی ما میدانیم که دستمزد شکل استتار یافته است، شکلی است که بوسیله آن مثلاً بهای روزانه‌ی نیروی کار مانند قیمت کاری تلقی می‌شود که طی یکروز از آن نیرو تراوش میکند، پنحوی که مثلاً در مدت ۶ ساعت کار ارزشی که این نیروی کار تولید میکند به‌مثابه ارزش عملکرد و ازده ساعتی نیروی مزبور، یعنی کار، تلقی می‌گردد.

$G = A$ از آنجهت به‌مثابه ضابطه و نشانه‌ی اقتصاد با اصطلاح پولی تلقی می‌شود که کار در این مورد مانند کالای دارنده اش و لذا پول همچون خریدار جلوه می‌کند. پس این تلقی به‌مناسبت یک رابطه‌ی پولی است (یعنی فروش و خرید فعالیت انسانی). ولی هدف تهاست که پول مانند خریدار آنچه که با اصطلاح خدمات خوانده می‌شود وارد میدان شده است، بدون آنکه G به سرمایه‌ی پولی بدل گشته و یا خصلت عمومی اقتصاد دگرگون شده باشد.

برای پول مطلقاً یکسان است که با کدام نوع از کالا مبادله می‌شود. پول شکل معادل همه‌ی کالاهاست. فقط همان قیمت کالاها کافی است تا نشان دهد که آنها ذمه‌ها نمایندگی مبلغ معینی پول هستند و انتظار تبدیل خود را به پول میکشند و فقط در نتیجه‌ی جایجاشدن با پول میتوانند شکلی بدست آورند که آنها را، برای متصرفشان، به ارزش‌های مصرف بدل سازد.

پس براین همینکه نیروی کار مانند کالای دارنده‌ی خود به بازار وارد می‌شود و کالائی می‌گردد که فروشش بشکل پرداخت در ازاء کار، بصورت دستمزد، انجام می‌پذیرد، آنگاه دیگر خرید و فروش آن معرف چیز خاصی غیر از خرید و فروش سایر کالاها نیست.

خصلت نما این نیست که نیروی کار بمان کالا بفروش میرود، بلکه خود این امر که نیروی کار مانند کالا ظهور میکند خصلت سازاست.

باعتبار $G = W$ ، یعنی استحالتهی پول - سرمایه به سرمایه‌ی مولد، سرمایه‌ی آ پیوند عوامل شیئی و شخصی تولید را، تا آنجا که این عوامل کالا بشمار می‌روند، انجام میدهد. همینکه برای نخستین بار پول به سرمایه‌ی مولد بدل می‌گردد، یاد اولین بار برای دارنده اش به‌مثابه پول - سرمایه بکار می‌افتد، وی مجبور است بدو و پیش از آنکه نیروی کار خریداری کند، به خرید وسائل تولید، کارگاهها، ماشین آلات و غیره مبادرت ورزد، زیرا به‌محض اینکه نیروی کار تحت تسلط او قرار گرفت لازم است که وسائل تولید حاضر باشند تا وی بتواند آن نیرو را چون نیروی کار - مورد استفاده قرار دهد.

از جانب سرمایه دار امور بدینسان نموده می‌شوند.

اما از جانب کارگر: فعالیت مولد نیروی کارش از لحظه‌ای امکان پذیر می‌شود که آن نیرو

بد نیال فروشش با وسائل تولید در ارتباط قرار داده شود. بنابراین پیش از آنکه بفروش برسد، از وسائل تولید، از شرایط عینی فعالیت خویش جدا است. در این حالت جدائی، نیروی کار نه میتواند مستقیماً بمنظور تولید ارزشهای مصرف برای صاحبش بکار افتد و نه ممکن است که در تولید کالائی مورد استفاده قرار گیرد تا از محل فروش آن دارندهی نیروی کار ارتزاق کند. ولی بمحض اینکه نیروی کار در نتیجه ی فروشش به وسائل تولید پیوست، مانند وسائل تولید بصورت یکی از اجزای تشکیل دهنده سرمایه ی مولد خریدار خود درمی آید.

بنابراین هر چند دارندهی پول و صاحب نیروی کار، در عمل $G = A$ مانند خریدار و فروشنده با هم در ارتباط قرار گیرند و بعنوان پول دار و کالا دار در برابر هم واقع شوند و لذا از این جهت صرفاً باینکه یگردد رابطه ی پولی باشند، معذک خریدار در عین حال از همان ابتدا بمثابة دارندهی وسائل تولید وارد میدان میشود، یعنی وسائلی که خود، شرایط مادی برای مصرف بارآور نیروی کار صاحب نیرو بشمار می آیند. بدیگر سخن: این وسائل تولید در برابر دارندهی نیروی کار، بمثابة مال غیر قرار میگیرند. از سوی دیگر فروشنده ی کار در برابر خریدارش مانند نیروی کار غیر تلقی میشود که تحت فرمان وی درمی آید و باید به سرمایه اش پیوست شود تا این سرمایه بتواند واقعاً بطور مولد بکار افتد. پس در لحظه ای که سرمایه دار و کارگر مزدور برای انجام معامله ی $G = A$ ($A = G$) از جانب کارگر) در برابر یکدیگر قرار میگیرند، مناسبات طبقاتی میان آنها از پیش موجود و مفروض است. آری این یک خرید و فروش و رابطه ی پولی است، ولی خرید و فروشی که از پیش عنوان سرمایه دار برای خریدار و عنوان مزدور برای فروشنده مفروض است و لذا چنین رابطه ای وجود دارد که شرایط فعلیت یافتن نیروی کار، یعنی وسائل زندگی و وسائل تولید، بمثابة مالکیت غیر، از صاحب نیروی کار جدا شده اند.

منشأ این جدائی اکنون مورد بحث مانیم. هنگامیکه $G = A$ انجام میشود این جدائی وجود دارد. آنچه در این مقام مورد توجه ماست اینست که اگر $G = A$ بمثابة وظیفه ی سرمایه ی پولی ظاهر میشود و یا بعبارت دیگر پول در اینجا مانند شکل وجودی سرمایه نمایان میگردد، بهیچوجه تنها به این دلیل نیست که در مورد مزبور پول همچون وسیله ی پرداخت، بازا، یک فعالیت انسانی شریکش یا خدمتی وارد شده و لذا اینبار نقش پول مانند وسیله ی پرداخت بکار افتاده است. پول در این شکل فقط بد آن مسبب میتواند خرج شود که نیروی کار در حالت جدائی از وسائل تولید خویش، (که شامل وسائل زندگی بمثابة وسائل تولید خود نیروی کار نیز هست)، قرار دارد و نیز از آن جهت که ایسین جدائی آنگاه رفع تواند شد که نیروی کار به دارندهی وسائل تولید فروخته شود و بنابراین از آنرو نیز که عملکرد نیروی کار به خرید ارتعلق دارد، در حالی که حدودش بهیچوجه منطبق با مرزهای مقدار کار لازم برای تجدید تولید بهای آن نیرو نیست.

رابطه ی سرمایه ای فقط بد آنجهت در روند تولید نمایان میگردد که این رابطه بخودی خود در عمل دوران، در شرایط اقتصادی ذاتاً متفاوتی که تحت آن خریدار و فروشنده در برابر یکدیگر قرار میگیرند و در مناسبات طبقاتی آنها، وجود دارد. این رابطه از طبیعت خود پول ناشی نمیشود. بالعکس وجود خود این رابطه است که میتواند یک نقش مادی پولی را به یک وظیفه ی سرمایه ای مبدل سازد.

در مورد مطالعه ی سرمایه ی پولی، (که موقتاً آنرا فقط در حدود وظیفه ی مشخصی که اکنون به آن برخورد کرده ایم بررسی میکنیم)، معمولاً دو خطا در جنب یکدیگر یا آمیخته ی با هم بروز میکنند. اولاً: وظایفی را که ارزش - سرمایه در حال سرمایه ی پولی انجام میدهد، و درست بدان جهت میتواند از عهد می این وظایف برآید که در شکل پولی قرار گرفته است، - بخطا از خصلت سرمایه ای

آن متفرع میسازند، در صورتیکه انجام وظایف مزبور تنها مرهون حالت پولی ارزش - سرمایه و شکل تجلی پولی آنست. و ثانیاً بالعکس: خاصیت ویژه ای از عمل پولی را، که در عین حال موجب انجام نقش سرمایه ای میشود، ناشی از ماهیت خود پول می انگارند (و لذا پول و سرمایه باید یکدیگر مشتق میشوند)، در صورتیکه ایفا نقش سرمایه ای مستلزم وجود شرایطی مانند انجام معامله ی $G - A$ است که در مورد دوران ساده ی کالاها و گردش پولی مربوط به آن به هیچوجه وجود ندارد.

خرید و فروش بردگان نیز بنا بر شکلی که دارد، خرید و فروش کالا است. ولی تا بردگی وجود نداشته باشد پول نمیتواند چنین وظیفه ای را انجام دهد. چنانچه بردگی برپا باشد، آنگاه میتوان پول را برای خریداری بندگان بکار برد. بعکس وجود پول در دست خریدار به هیچوجه نمیتواند بردگی را امکان پذیر سازد.

این امر که فروش نیروی کار شخصی (بشکل فروش کار خویش یا بصورت کار مزدوری) نه به سرمایه پدید آمده ای تصادفی، بلکه مانند شرط اجتماعی نمونه وار تولید کالا تجلی میکند، و این واقعیت که سرمایه ی پولی در مقیاس جامعه به انجام نقش مورد مطالعه ی کنونی ما، یعنی $G - A \left\langle \frac{A}{P} \right\rangle_m$ ،

مبادرت میورزد، روندهای تاریخی را مقروض میدارد که طی آن پیوند بدوی وسایل تولید و نیروی کار گسیخته شده است و در نتیجه ی آن توده ی مردم، یعنی زحمتکشان، فاقد وسایل تولید و زحمت نشان به مثابه مالکین این وسایل، در برابر یکدیگر قرار میگیرند. مسئله ی اینکه آیا پیوند مزبور پیش از گسیختن و انحلال دارای این شکل بوده است که کارگر خود در جنب سایر وسایل، وسیله ی تولید بشمار میرفته یسا خود مالک آن وسایل بوده است، در مورد بحث مانا عمیری ندارد.

پس واقعیتی که عمل $G - A \left\langle \frac{A}{P} \right\rangle_m$ برپایه ی آن استقرار می یابد توزیع است، اما نه توزیع بمعنای عادی آن، یعنی توزیع وسایل مصرف، بلکه توزیع خود وسایل تولید، که عوامل مادی آن در یکسو متمرکز گردیده اند و در سوی دیگر نیروی کار قرار دارد که از عوامل مزبور جدا شده است. بنا بر این وسایل تولید، جزء مادی سرمایه ی تولید، بایستی پیش از آنکه عمل $G - A$ بتواند يك عمل اجتماعی عام گردد، بدینسان یعنی مانند سرمایه در برابر کارگر قرار گرفته باشند.

سابقاً دیده ایم که تولید سرمایه داری به محض اینکه استقرار می یابد در سیر تکاملی خود نه تنها این جدائی را تجدید تولید میکند، بلکه به نسبت پیوسته بزرگتری آنرا گسترش میدهد تا آنکه بصورت وضع اجتماعی همه گیر و متفوق درآید. ولی موضوع طرف دیگری هم دارد. برای اینکه سرمایه تشکیل شود و بتواند بر تولید مسلط گردد لازم است که داد و ستد به مرحله ی معینی از پیشرفت رسیده باشد و لذا گردش کالا و بالنتیجه تولید کالائی نیز به همراه آن چنان تکاملی را طی کرده باشند. زیرا تا هنگامیکه هنوز اجناسی برای فروش و بنا بر این مانند کالا تولید نشده اند امکان ندارد که مانند کالا در گردش قرار گیرند. ولی تولید کالائی به مثابه خصلت مادی مسلط تولید، تنها بر پایه ی تولید سرمایه داری نمودار میگردد.

زمینداران روس، که اکنون، در دنیال آنچه رهائی دهقانان * خوانده شده است، در زمینهای خود بجای رعایای بیگاری ده، کارگران مزدور اجیر میکنند، از دو چیز شکوه دارند: نخست

* اشاره مصنف به لغو سرواژ (رژیم اریاب - رعیتی) در روسیه است که در زمان سلطنت الکساندر دوم و امپراطور روسیه بنا بر فرمان ۱۹ فوریه ۱۸۶۱ و در تعقیب پیشرفت سرمایه داری و قیامهای مکرر دهقانان انجام گرفت و محتوی آن رفرم بهرژوائی زمینداری و رهائی دهقانان از وابستگی فئودالی به زمین و به اریاب بود. بنا بر این قانون دهقانان حق معامله بنام شخصی خویش، حق ترك زمین، داشتن اموال منقول و غیر منقول، انتخاب حرفه را بدست آوردند و بدیگر سخن شخصیت و اهلیت حقوقی یافتند.

در باره فقدان سرمایه ی پولی • مثلا گفته میشود که پیش از فروش محصول باید به مزدوران مهالـسخ هنگفتی دستمزد پرداخت و آنها اولین شرط راکه وجود پول نقد است فاقدند • برای اینکه تولید بشیوه سرمایه داری انجام یابد باید سرمایه پیوسته بشکل پول موجود باشد تا بتوان دستمزدهارا پرداخت نمود • در این مورد زمینداران میتوانند خویشتر را تسلی دهند چه باشکیمائی میتوان از غوره حلـسوا ساخت • و سرمایه داری صنعتی نه تنها اختیار پول خویش را دارد ، بلکه صاحب اختیار پول دیگران نیز هست ***

اما شکایت دوم زمینداران خصالت نامتراست و آن چنین است : اگر هم پول باشد نیروهای کار آزاد و کافی بوقت دلخواه برای خرید موجود نیست ، زیرا کارگر کشاورز روس در نتیجهی مالکیت مشترک همبودهای *** دهکده ای بر زمین هنوز کاملا از وسائل تولید خویش جدا نشده است و لذا هنوز " مزدور آزاد " بمعنای کامل کلمه نیست • ولی وجود کارگر آزاد بمقیاس جامعه شرط لازم برای آنست که $G = W$ ، یعنی تبدیل پول به کالا ، بصورت تبدیل سرمایه ی پولی به سرمایه ی مـولـد جلوه گر شود •

بنابراین مسلم است که فقط بر پایه ی تولید سرمایه داری گسترده است که فرمول دور پیمـاشـی پول - سرمایه یعنی $G = W \dots P \dots W = G$ ، شکل طبیعی دور پیمـاشـی سرمایه میگردد ، زیرا چنین تولیدی مستلزم وجود طبقه ی مزدور بمقیاس جامعه است • چنانکه دیده ایم تولید سرمایه داری تنها کالا و اضافه ارزش تولید نمیکند ، بلکه طبقه ی مزدور را نیز به نسبت پیوسته وسیعتری تجدید تولید میکند و اکثریت عظیم تولید کنندگان مستقیم را به کارگران مزد بگیر مبدل میسازد • بدینسان نظر به اینکه نخستین شرط جریان یافتن فرمول $G = W \dots P \dots W = G$ عبارت از حضور ائمی طبقه ی کارگر مزدور است ، نفس وجود آن پیدایش قبلی سرمایه را بشکـل سرمایه ی مولد و از آنجانب نیز شکل دور پیمـاشـی سرمایه ی مولد را مفروض میدارد •

II - مرحله ی دوم • نقش سرمایه ی مولد

دور پیمـاشـی سرمایه که اینک مورد بررسی ماست با عمل دورانی $G = W$ ، با تبدیل پول به کالا ، یعنی با خرید آغاز میشود • بنابراین ناگزیر باید دورانی با مبدل شدن بعکس خود $W = G$ ، یعنی تبدیل کالا به پول یا فروش تکمیل گردد • ولی نتیجه ی مستقیم عمل $G = W < \frac{A}{P_m}$ عبارت از گسیخته شدن دورانی آن ارزش - سرمایه ای است که بصورت پول پیش ریز شده است • با تبدیل پول - سرمایه به سرمایه ی مولد ، ارزش - سرمایه شکل جنسی یافته است که با آن نمیتواند دورانی را ادامه دهد ، بلکه باید در مصرف ، یعنی در مصرف بار آور وارد گردد • مصرف نیروی کار ، یعنی کار ، جز در درون روند کار امکان تحقق ندارد • سرمایه دار نمیتواند کارگر را از نو مانند کالا بفروشد ، زیرا کارگر بنسبت نیست و سرمایه دار جز استفاده در زمان مشخص از نیروی کار وی چیز دیگری نخریده است • از سوی دیگر سرمایه دار فقط در صورتی میتواند از نیروی کار متعین شود که آنرا بکـمـک وسائل تولید ، بهشابه کالاساز مورد استفاده قرار دهد • پس نتیجه ی نخستین مرحله عبارت از ورود به مرحله ی دوم ،

■ در متن این ضرب العشل آلمانی آمده است : 'Mit der Zeit pflügt man Rosen' یعنی

بازمان است که میتوان گل چید ، یابد یگر سخن ، باصبر و شکیمائی همه چیز درست میشود •

*** در متن ، قسمت اخیر عبارت بزبان فرانسه ذکر شده است : l'argent des autres که ما ترجمه فارسی آنرا آورده ایم •

*** همبود و همبودی بجای کلمه فرانسوی Communité و Gemeinde آلمانی بکار رفته است •

یعنی ورود به مرحله باروری سرمایه است .

حرکت بصورت $P \dots \left\langle \frac{A}{P} \right\rangle W - G$ نموده میشود که در آن ، نقطه همانمودار کمیختگی دوران سرمایه هستند ، ولی در آن حال که سرمایه از محیط گردش کالاها خارج شده وارد محیط تولید میشود ، روند دوریمایشی آن ادامه می یابد . بنابراین مرحله ی نخستین ، یعنی تبدیل پول - سرمایه به سرمایه ی مولد ، فقط بمشابه پیش درآمد یا منزلگاه مقدم مرحله دوم ، یعنی ایفا نقش سرمایه ی مولد ، جلوه گرمیشود .

این نکته را مفروض میدارد که فرد اجراکننده ی این عمل نه تنها بر ارزشهای با اشکال مصرفی دلخواسته تسلط دارد ، بلکه شخص مزبور این ارزشها را بصورت پول در اختیار دارد و صاحب پول است . ولی وقوع عمل ، درست در ترک این پول است و فرد مزبور پول را باقی نمی ماند مگر آنکه ترک پول ، خود ، متضمن برگشت آن به جیب صاحب پول باشد . اما پول جز از راه فروش کالا نمیتواند بدست وی بازگردد . پس نفس عمل ، ویرای مشابه تولید کنند می کالا مفروض میکند .

$G = W$ کارگرمزدور تنها از فروش نیروی کار زندگی میکند . نگاهداری این نیرو - بقا فردی کارگر - مصرف روزانه را ایجاد میکند . بنابراین پرداختی که بکارگرمیشود باید پیوسته و در موعد های کوتاه تکرار شود تا وی بتواند خریدهای را که برای ادامه بقاش ضرور است - یعنی عمل $A = G = W$ را با $W = G = W$ تکرار نماید . پس سرمایه دار باید پیوسته در برابر وی مانند پول - سرمایه و سرمایه اش مانند پول - سرمایه ، قرارگیرد .

ولی از سوی دیگر ، برای اینکه توده ی تولید کنند ، یعنی کارگران مزدور ، بتوانند عمل $A = G = W$ را انجام دهند لازم است که وسائل ضروری زندگی فروشی باشند ، یعنی داشا بشکل کالا در برابر او قرارگیرند . بنابراین چنین اوضاع و احوالی مستلزم وجود درجه ی بالائی از گردش محصولات بصورت کالا است و لذا با وسعت دامنه ی تولید کالائی نیز ملازمه دارد . آنگاه که تولید از راه کار مزدور عمومیت پیدا میکند ، تولید کالائی نیز باید شکل عام تولید باشد . عمومیت یافتن تولید کالائی نیز بنوعی خود تقسیم کار اجتماعی پیوسته فزاینده ای را ایجاد میکند ، یعنی مستلزم ویژگی یافتن پیوسته بیشتر محصولی است که يك سرمایه دار مشخص بمشابه کالا تولید میکند ، مستلزم آنست که روندهای تولیدی مکمل یکدیگر ، پیوسته بصورت روندهای مستقل تجزیه گردند . بنابراین بهمان میزان که $G = W$ گسترش پیدا میکند ، $G = P$ نیز بسط می یابد . بدیگر سخن ، جدائی تولید وسائل تولید ، از تولید کالائی که خود ، وسائل تولید آن هستند ، بیک نسبت انجام می پذیرد و وسائل تولید مزبور خود ، در برابر آن تولید کنندگانی که این وسائل را تولید نمیکنند ، ولی بر حسب نیاز روند مشخص تولید خویش آنها را میخرند ، مانند کالا قرار میگیرند . چون این وسائل تولید از شاخه ی تولیدی بیرون آمده اند که کاملاً از شعبه ی تولید دیگر مجزا است و مستقلاً بحساب خود عمل کرده است ، در شاخه ی تولید دیگر مانند کالا وارد میشوند و لذا ناگزیر باید خریداری گردند . شرایط مادی تولید کالائی خود ، بمقیاس پیوسته وسیعتری ، مانند محصولات تولید کنندگان غیر ، یعنی بمشابه کالا ، در برابر وی قرار میگیرند . به همین نسبت ناگزیر سرمایه دار باید بمشابه پول - سرمایه دار وارد میدان شود ، یا بعبارت دیگر ، میدانی که باید سرمایه اش مانند پول - سرمایه عمل کند توسعه می یابد .

از سوی دیگر : همان اوضاع و احوالی که شرط اساسی تولید سرمایه داری را ایجاد میکنند یعنی وجود يك طبقه کارگرمزدور - برانگیزند می گذارند تولید کالائی به تولید کالائی سرمایه داری هستند . بهرانی که تولید کالائی سرمایه داری گسترش می یابد ، در مورد هر شکل پیشین تولید ، که مرجحاً متوجه رفع نیازمندیهای مستقیم است و فقط مازاد محصول را به کالا مبدل مینماید ، اثری تلاشی آور و

انحلال‌گر اعمال میکنند. تولید کالائی سرمایه داری موجب آن میشود که فروش محصول مبدل به مهم عده گردد؛ نخست بی آنکه ظاهراً به خود شیوه ی تولید حمله ور شود، (چنانکه مثلاً نخستین اشهر تجارت جهانی سرمایه داری بر اقوامی مانند چینی‌ها، هندوها، عربها و غیره چنین بوده است)، سپس، آنجا که ریشه میدواند، همهی اشکال تولید کالائی را ویران میسازد، اعم از آنکه بر پایه ی کار شخصی تولید کنند، و یا فقط بر اساس فروش مازاد محصول بمثابه کالا قرار گرفته باشد. بدواً تولید کالائی را عمومیت میدهد و سپس مرحله بمرحله تمام تولید کالائی را بصورت سرمایه داری درمی‌آورد (۳). اشکال اجتماعی تولید هرچه باشند، کارگران و وسائل تولید همواره عوامل آن باقی میمانند. ولی اینان تا هنگامیکه از یکدیگر جدا هستند فقط بالقوه عامل تولید بشمار میروند. برای اینکه تولیدی انجام گیرد لازم است که این عوامل بهم پیوند یابند. نوع و شیوه ی ویژه ای که بوسیله ی آن این پیوند انجام میگردد، تمیز دهنده ی دورانهای مختلفی اقتصادی ساخت اجتماعی است.

در وضعی که مورد بحث ماست، نقطه ی حرکت عبارت از جدائی کارگر آزاد از وسائل تولید خویش است و دیده ایم که چگونه و تحت چه شرایطی این هردو عامل در دست سرمایه دار، بمثابه شیوه ی زندگی بارآور سرمایه اش، باهم جمع شده اند. روند واقعی که بدین نحو عوامل تشکیل دهنده ی شخصی و مادی بهم پیوند یافته ی کالا در آن داخل میشوند، و بنابراین خود پروسه ی تولید نیز، تابعی از سرمایه یعنی روند تولید سرمایه داری میگردد. همان روند تولیدی که ماهیت آن در کتاب اول این اثر بتفصیل تشریح شده است. هر کارگاه تولید کالا در عین حال کارگاه بهره کشی از نیروی کار میگردد، ولی تنها تولید کالائی سرمایه دار نیست که بصورت شیوه ی استثمار در انحصاری درمی‌آید که در سیر تحول تاریخی خود، بوسیله ی سازمان دادن روند کار و تکامل عظیم تکنیک، تمام ساختمان اقتصادی جامعه را در گون میسازد و بطور غیر قابل مقایسه ای از همهی دورانهای پیشین در میگذرد. وسائل تولید و نیروی کار، از حیث اینکه اشکال وجودی ارزش - سرمایه ی پیش ریخته هستند، از لحاظ نقش های مختلفی که در اثنای روند تولید و در ارزش آفرینی و بالنتیجه در ایجاد اضافارزش ایفا میکنند، بصورت سرمایه ی ثابت و متغیر از یکدیگر متمایز میگردند. و نیز از جهت اینکه آنها عناصر مختلفی سرمایه ی مولد هستند باز از این لحاظ متمایز میشوند که وسائل تولید، آنگاه که به تصرف سرمایه دار درآمدند حتی خارج از روند تولید نیز سرمایه ی او بشمار میروند، در صورتیکه نیروی کار تنها در درون پروسه ی تولید شکل وجودی یک سرمایه ی انفرادی را بدست می‌آورد. در حالیکه نیروی کار فقط در دست فروشنده اش، کارگر مزدور، کالا است، بعکس تنها در دست خریدار خود، یعنی سرمایه دار، که استفاده ی موقت از آن نیرو به او تعلق می‌یابد، مبدل به سرمایه میشود. وسائل تولید، خود نیز از هنگامی مبدل به چهره های مادی سرمایه ی مولد یا سرمایه ی مولد میگرددند که نیروی کار، بمثابه شکل شخصی وجود این سرمایه ی مولد، بتواند در پیکر آنها فرورود. بنابراین همانقدر که نیروی کار آدمی طبیعتاً سرمایه نیست وسائل تولید نیز طبیعتاً سرمایه نیستند. اینان چنین خصلت اجتماعی ویژه را تنها در شرایط مشخصی، که طبعی حصول تاریخ بوجود می‌آید، دارا میشوند. آنچنانکه نظیر همین شرایط، فلزات قیمتی را بصورت پول درمی‌آورند و یا خصلت پول - سرمایه را به پول تحویل میکنند.

سرمایه ی مولد هنگامیکه وارد عمل میشود اجزای تشکیل دهنده ی خود را مصرف میکند تا آنها را بصورت توده ی محصولی با ارزش بالاتر درآورد. مادام که نیروی کار تنها بمثابه یکی از عوامل سرمایه عمل میکند، مازاد ارزش محصول برابرش عوامل تشکیل دهنده ی سرمایه که بوسیله ی کار زائد بوجود آمده است نیز بهره ی سرمایه است. اضافه کار نیروی کار، کار رایگان سرمایه است و لذا برای سرمایه دار

(۳) تا اینجا از روی دست نوشته ی VII و از این بعد بر اساس دست نوشته ی VI.

اضافه ارزش ، یعنی ارزشی ایجاد میکند که در برابر آن خرجی نکرده است . بنابراین محصول ، تنها کالا نیست بلکه کالائی است که با اضافه ارزش بارور شده است . ارزش آن مساوی است با $P + M$ * یعنی برابر با ارزش سرمایه مولدی است که برای ساختن کالا مصرف شده (P) ، با اضافه ی اضافه ارزشی که تولید شده است (M) . فرض کنیم که این کالا عبارت از ۱۰۰۰۰ فوند نخ باشد که بسرای تولید آن وسائل تولیدی به ارزش ۳۷۲ لیره استرلینگ و نیروی کاری به ارزش ۵۰ لیره استرلینگ جذب شده باشد . طی روند ریسندهی ، ریسندهگان ارزش وسائل تولید مورد مصرف را که بالغ بر ۳۷۲ لیره میشود به نخ منتقل کرده اند و در عین حال ارزش جدیدی بر حسب مصرف کار خود بوجود آوردند . اند که مثلا بگوئیم نماینده ی ۱۲۸ لیره استرلینگ است . بنابراین ۱۰۰۰۰ فوند نخ حامل ارزشی معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ است .

III - مرحله ی سوم . $W - G$

کالا بمثابة شکل زندگی وظیفه ای * ارزش - سرمایه که دیگر اینک بارور گشته است ، مبدل به کالا - سرمایه میگردد ، شکلی که مستقیماً از نفس روند تولید برخاسته است . چنانچه تولید کالائی در تمام وسعت اجتماعی خویش بشیوهی سرمایه داری معمول میشود ، آنگاه هر کالائی از اصل ، جزئیاتی از کالا - سرمایه بشمار میرفت ، خواه کالای مزبور عبارت از آهن خام یا توری بروکسل ، اسید سولفوریک و یا سیگار میباشد . مسئله ی اینکه در میان جمع کالاها کدام نوع بمناسبت ویژگیهایش نامزد درجه ی سرمایه گشتن است و کدامیک از آنها باید نقش کالای عادی را ایفا نماید ، یکی از درد سرهای مطبوعی است که اقتصاد اسکولاستیک ** خود برای خویشترین تراشیده است .

سرمایه در شکل کالائی ناگزیر از آنست که بوظیفهی کالائی عمل نماید . اجناسی که سرمایه مرکب از آنست و از اصل برای بازار تولید شده اند ، بایستی فروخته شده به پول مبدل گردند و بنابراین باید حرکت $W - G$ را انجام دهند .

فرض کنیم که کالای سرمایه دار عبارت از ۱۰۰۰۰ فوند نخ پنبه ای است . اگر روند ریسندهی ، وسائل تولیدی بمبلغ ۳۷۲ لیره استرلینگ جذب نموده و ارزش نوئی معادل ۱۲۸ لیره استرلینگ ایجاد کرده است ، آنگاه نخ مزبور دارای ارزشی برابر ۵۰۰ لیره ی استرلینگ خواهد بود کسسه در بهای هم نام خود بیان میگردد . این قیمت از راه فروش ($W - G$) نقد میشود . چه چیزی باعث میشود که این عمل ساده ی هرگز در شکل کالائی در عین حال بصورت یک وظیفه ی سرمایه ای درآید ؟ هیچ تغییری در درون خود عمل روی نمیدهد ، نه در مورد خصلت مصرفی کالا ، زیرا کالا بمثابة شیئی مصرف دار به فروشنده منتقل میشود ، و نه در مورد ارزش آن ، زیرا در جریان معامله هیچگونه تغییر متداری در ارزش کالا بوقوع نمی پیوندد ، بلکه فقط شکل آن تغییر میکند . ارزش مزبور بدوا بصورت نخ وجود داشت و اینک بصورت پول وجود دارد . بدینسان یک تفاوت اساسی بین مرحله اول $G - W$ و

* M نمایندگی نخستین حرف کلمه آلمانی Mehrwert (اضافه ارزش) است .

** Funktionelle Daseinsform (آلمانی) Form d'existence

fonctionnelle (فرانسه)

*** Scolastique, Scholastik - عبارت از شیوهی عادی تدریس آخوندی و مدرسه‌ای

است که مسائل بر پایه ی اصول مسلم گرفته ای ، بدون فحص و نقد بیان میشود . فلسفه و دانش

ترونی وسطائش در اروپا و شرق بر این شیوه مبتنی بوده است .

مرحله‌ی اخیر G - W پدید آید. در مرحله‌ی اول پول پیش ریخته و وظیفه‌ی پول - سرمایه را ایفا میکند، زیرا از طریق دوران به کالاهایی با ارزش مصرف خاص تبدیل میگردد. اما در مرحله‌ی دوم کالا تنها هنگامی میتواند بمثابة سرمایه عمل کند که این خصیصه را بصورت آماده و پرداخته و پیش از آنکه دوران آغاز شود، از پروسه‌ی تولید به همراه آورده باشد.

طی روند رسیدگی و رسیدگان ارزشی معادل ۱۲۸ لیره‌ی استرلینگ در شکل نخ ایجاد کرده اند. فرض کنیم که از این ۱۲۸ لیره‌ی استرلینگ ۵۰ لیره عبارت از معادل مخارجی باشد که سرمایه دار درازا^۱ نیروی کار پرداخته است و ۷۸ لیره‌ی استرلینگ دیگر، - با درجه‌ی بهره‌کشی نیروی کار به میزان ۱۵۶٪ - اضافه ارزشی باشد که بدست آورده است. پس بدین قرار ارزش ۱۰۰۰۰ فوند نخ اولی مشتمل بر ارزش سرمایه‌ی مولد P است، که اجزای آن عبارتند از سرمایه‌ی ثابت = ۳۷۲ لیره‌ی استرلینگ، و سرمایه‌ی متغیر = ۵۰ لیره‌ی استرلینگ، و جمع آن برابر با ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ میشود که خود مساوی با ۸۴۴۰ فوند نخ است. اما ارزش سرمایه‌ی مولد P مساوی W است، یعنی برابر با ارزش عوامل تشکیل دهنده‌ی آنست که در مرحله‌ی $G - W$ در دست فروشندگانشان مانند کالا در برابر سرمایه دار قرار داشته اند. ولی در ثانی ارزش نخ مشتمل بر اضافه ارزشی بمبلغ ۷۸ لیره‌ی استرلینگ است که خود با ۱۵۶۰ فوند نخ نموده میشود. بنابراین W بمثابة بیان ارزشی ۱۰۰۰۰ فوند نخ مساوی است با $W + \Delta W$ ، یعنی W با اضافه‌ی زائده‌ی ای از W (= ۷۸ لیره‌ی استرلینگ) که ما میخواهیم آنرا W بنامیم، زیرا آن نیز در همان شکل ارزش - کالایی وجود دارد که اکنون ارزش W ی بدوی بدست آورده است. پس ارزش ۱۰۰۰۰ فوند نخ = ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ برابر است با $W + W = W$ آنچه که W را، بمثابة بیان ارزشی ۱۰۰۰۰ فوند نخ، بصورت W درمی‌آورد، مقدار مطلق ارزشی آن (۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ) نیست، زیرا که این مقدار مطلق مانند تمام W های دیگر، از لحاظ بیان ارزشی هر کمیت مفروض کالا، با مقدار کاری که در آن تجسم یافته است تعیین میگردد. این امر مربوط است به مقدار نسبی ارزش W یعنی مقدار ارزشی آن در نسبت با ارزش سرمایه‌ی P که برای تولیدش مصرف شده است. ارزش این سرمایه - به علاوه‌ی اضافه ارزشی که سرمایه با آورده بدست داده در W جا گرفته است. ارزش W بزرگتر است و بهر آن اضافه ارزش (W) بر آن قزونی دارد. ۱۰۰۰۰ فوند نخ حامل ارزش - سرمایه‌ی ای است که باور شده و با اضافه ارزشی غنی تر گردیده است، و اگر چنین شده از آن جهت است که محصول روند تولید سرمایه داری است W . بیانگر یک رابطه‌ی ارزشی است، رابطه‌ی ارزشی کالا - محصول با ارزش سرمایه‌ی ای که در تولیدش صرف شده است و بنابراین همین آنست که ارزشش مرکب از ارزش - سرمایه و اضافه ارزش است. ۱۰۰۰۰ فوند نخ فقط از آن جهت که شکل دیگر بیان شده‌ی سرمایه‌ی سرمایه‌ی با آور P هستند، کالا - سرمایه‌ی W گردیده اند، و بنابراین در ربط و اتصالی قرار گرفته اند که بدو اتنهاد در وریمایش این سرمایه‌ی انفرادی پدید آید و باید پگرمسخن فقط برای سرمایه داری که با سرمایه اش نخ تولید کرده، وجود یافته است. میتوان چنین گفت که فقط یک رابطه‌ی داخلی، نه خارجی است، که ۱۰۰۰۰ فوند نخ را بصورت ارزش بر ارزش - سرمایه در می‌آورد. زاد نشان سرمایه داری کالای مزبور در مقدار مطلق ارزشی آن نیست، بلکه در مقدار نسبی آنست، یعنی در مقدار ارزشی آن نسبت به سرمایه‌ی مولدی قرار دارد که پیش از مهمل شدنش به کالا در دوران آن جاد داشته است.

بنابراین اگر ۱۰۰۰۰ فوند نخ بنا بر ارزش خود بمبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ فروخته شود، این عمل دورانی بنفسه جز عمل ساده‌ی $G - W$ بیش نیست، یعنی تبدیل ساده‌ی ارزشی است ثابت

از شکل کالای بصورت پول • ولی همین عمل ، بمثابة مرحله ی ویژه ای از دوریهای یک سرمایه ی انفرادی عبارت از سامان یابی ارزش - سرمایه ی ۴۴۲ لیره ی استرلینگ + اضافه ارزش ۷۸ لیره ای است که در شکم کالای نهفته است • بنابراین $G - W$ عبارت از استحالتهای کالا - سرمایه از شکل کالا - پولی اش به شکل پولی است (۴) •

اینک وظیفه ی W همانست که برای همهی محصولات کالایی وجود دارد ، یعنی مبدل گشتن به پول ، فروش رفتن و مرحله ی دورانی $W - G$ را به انجام رساندن • هر قدر سرمایه ی اکنون بارور شده در شکل کالا - سرمایه باقی باشد و در بازار متوقف بماند ، روند تولید ساکن است • سرمایه ی مزبور نه حاصل میدهد و نه ارزش بوجود می آورد • بنابراین کم و زیاد بودن زمانی که طی آن سرمایه قالب کالایی خود را میگذارد و شکل پول می پذیرد ، یا بعبارت دیگر بر حسب سرعت فروش ، همان ارزش - سرمایه بدرجات متفاوت از محصول آفرینی و ارزش زائی بکار می رود و مقیاس تجدید تولید گسترش می یابد یا کوتاه میشود • در کتاب اول نموده شد که درجه ی کارائی سرمایه ی معینی منوط به ضریب های روند تولید است ، ضرایبی که خود تا درجه ای مستقل از مقدار ارزشی سرمایه ی مزبور هستند •

در اینجاستان داده میشود که روند دورانی ، ضریب های تازه ای را در مورد درجه ی تساهل سرمایه و انقباض آن ، بمیدان می آورد که مستقل از مقدار ارزشی سرمایه هستند • علاوه بر این ، ضروری است که توده ی کالایی W ، بمثابة حامل سرمایه ی بارور شده ، با تمام حجم خود استحالتهای $G - W$ را از سر بگذراند • مقدار فروش در اینجا صفت تعیین کننده ی اساسی پیدا میکند • هر کالا به تنهایی ، فقط معرف جزئی پیوسته ای از مجموع است • ارزش ۵۰۰ لیره ی استرلینگ در ۱۰۰۰۰ فوند نخ وجود دارد • اگر سرمایه دار توفیق یابد که فقط ۷۴۴۰ فوند نخ را بنا به ارزش آن به مبلغ ۳۷۲ لیره ی استرلینگ بفروشد ، تازه ارزش سرمایه ی ثابت خود یعنی ارزش مسائل تولید بکاررفته را جبران نموده است و چنانچه ۸۴۴۰ فوند بفروشد ، تنها مقدار ارزشی مجموع سرمایه ی پیش ریخته را بدست آورده است • وی باید زیاد تر بفروشد تا اضافه ارزش را نقد کند و لذا باید تمام ۱۰۰۰۰ فوند نخ را بفروشد تا بتواند اضافه ارزش ۷۸ لیره ای (= ۱۵۶۰ فوند نخ) را به چنگ آورد • بنابراین سرمایه دار با مبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ که در ازای فروش کالا به دست می آورد فقط ارزش برابری دریافت میکند ، و معامله ی او در درون دوران $G - W$ ساده ای پیش نیست • اگر وی بجای ۵۰ لیره بکارگران خود ۶۴ لیره ی استرلینگ مزد پرداخته بود ، آنگاه اضافه ارزش او بجای ۷۸ لیره ۶۴ لیره ی استرلینگ میشد و درجه ی بهره کشی وی از ۱۵۶٪ به ۱۰۰٪ میرسید • ولی باین وجود مانند گذشته در ارزش نخ وی تغییری حاصل نمیکردید • فقط نسبت بین اجزای مختلفه ی ارزش بنحو دیگری میشد • عمل دورانی $G - W$ مانند پیش عبارت میبود از فروش ۱۰۰۰۰ فوند نخ در ازای ارزش آنها که ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است •

$$W + W = W \quad (= ۴۲۲ \text{ لیره ی استرلینگ} + ۷۸ \text{ لیره ی استرلینگ})$$

$W - P$ برابر است با ارزش P یا سرمایه ی مولد ، و این نیز مساوی است با ارزش G شی که در $G - W$ ، یعنی در خرید عوامل تولید پیش ریز شده بود و در مثال ما $422 = 78$ لیره ی استرلینگ است •

چنانچه توده ی کالا بنابه ارزش خود فروخته شود ، آنگاه W برابر با ۴۲۲ لیره ی استرلینگ و $W = 78$ لیره ی استرلینگ ، یعنی برابر با ارزش ۱۵۶۰ فوند نخ اضافه محصول خواهد بود • اگر بیان پولی W را G بنامیم ، آنگاه $G - W = (W + W) - (G + G)$ و بنابراین

(۴) تا اینجا از روی دست نوشته ی VI • از این پس بنابه دست نوشته ی V •

دوربینائی $G - W \dots P \dots \bar{W} - \bar{G}$ در شکل صریح خویش عبارت از :

$(G - \bar{G}) - (G - W) \dots P \dots \bar{W} < \frac{A}{P} \dots G - W$ خواهد بود .
در مرحله اول ، سرمایه در ارقام مورد مصرف را از بازار خاص کالا و از بازار کار بیرون میکشد و

در مرحله ی سوم ، وی کالا را تنها در بازار واحدی ، یعنی بازار خاص کالا ، فرومیریزد . اما اگر وی بسا کالای خود اینک از بازار ، ارزشی بیش از آنچه سابقاً ریخته است بیرون میکشد ، این فقط بسبب آن سبب است که اکنون ارزش - کالائی بیش از آنچه در گذشته بیرون کشیده بود به بازار تحویل داده است . او ارزش G را به بازار ریخت و معادل ارزشی آن \bar{W} را بیرون کشید . اکنون $W + \bar{W}$ را به آنجا میریزد و معادل ارزشی آن $G + \bar{G}$ را بیرون میکشد . در مثال ما G برابر با ارزش ۸۴۴۰ فوند نخ بود ، ولی وی اینک ۱۰۰۰۰ فوند نخ به بازار میریزد و لذا نسبت به آنچه گرفته بود ارزش بزرگتری به بازار تحویل میدهد .

از سوی دیگر اگر وی این ارزش فزونی یافته را به بازار میریزد تنها بدین جهت است که در روند تولید به برکت بهره کشی از نیروی کار اضافه ارزش تولید کرده است (که بصورت جزئی قسمت پذیرای محصول در اضافه محصول نموده میشود) . تنها بعنوان حاصل این روند است که توده ی کسب کالای سرمایه - کالا و محل ارزش - سرمایه ای بشمار میرود که بازگردیده است . بوسیله ی انجام معامله ی $\bar{W} - \bar{G}$ ، هم سرمایه ی پیش ریخته و هم اضافه ارزش بسامان میرسند .

سامان بابی هردو در سلسله ی فروشها ، یاد فروش یکجای مجموع توده ی کالائی کسب $\bar{W} - \bar{G}$ بیانگر آنست ، مزوج میشوند . ولی همان عمل واحد دورانی $\bar{W} - \bar{G}$ ، برای ارزش - سرمایه اضافه ارزش از این لحاظ متفاوت است که عمل مزبور در هر یک از این دو ، بیانگر مرحله ی دورانی مختلف و منزلگاه دیگر از سلسله استحالاتی است که هر کدام از آنها در دوران از سر میگردد . (اضافه ارزش) ، تازه در دوران روند تولید پایه عرصه ی وجود گذاشته است و لذا برای نخستین بار ، آنها هم بصورت کالا ، قدم به بازار میگذارد . شکل کالائی ، نخستین شکل دورانی آنست و بنا بر این عمل $\bar{W} - \bar{G}$ اولین عمل دورانی آن یا نخستین شکل استحاله ای آن بشمار میرود ، و لذا هنوز در انتظارات آنست که با عمل دورانی عکس خود یادگرمسانی وارونه ی $G - W$ (۵) تکمیل شود .

اما در مورد گردش که ارزش - سرمایه ی $W - \bar{G}$ در همین عمل دورانی $W - \bar{G}$ انجام میدهد وضع بنحود یگراست . همین معامله برای ارزش - سرمایه عمل دورانی $W - G$ است که در آن $P = W$ یعنی برابر با G ی پیش ریخته ی بدوی است . G نخستین عمل دورانی خود را بنحوبه ارزش - سرمایه افتتاح نموده و با معامله ی $W - G$ بصورت اصلی خود برگشته است و بنا بر این هردو مرحله ی متقابل دوران : (۱) $G - W$ و (۲) $W - G$ را پیچوده و باز بشکلی درآمد ه است که میتواند همان روند دوربینائی را بار دیگر از سر بگیرد . آنچه برای اضافه ارزش نخستین ، دگرمسانی از شکل کالائی بصورت پولی است ، برای ارزش - سرمایه بازگشت یا واگشتی به شکل بدوی خود است .

از راه $G - W < \frac{A}{P} \dots G - W$ ، پول - سرمایه بمبلغ برابری کالا ، A و P ، مدل گردید . این کالاها دوباره وظیفه ی کالائی را مانند ارقام فروشی انجام نمیدهند . اینک ارزش آنها در دست خرید ارشان که سرمایه دار است ، مانند ارزش سرمایه ی مولدوی ، P ، وجود دارند و در وظیفه های

(۵) بهرنحوی که ما ارزش - سرمایه و اضافه ارزش را از هم جدا کنیم این حکم صادق است . در ۱۰۰۰۰ فوند نخ ۱۵۶۰ فوند = ۷۸ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش نهفته است . ولی در یک فوند نخ = ۱ شیلینگ نیز ۲۴۹۶ راونس بسرا بسرا ۱۸۷۲ پنی اضافه ارزش خوابیده است .

که P با مصرف بار آور انجام میدهد آنها بنوعی از کالا که ذاتا با وسائل تولید متفاوتست، مانند نسج ، تبدیل میشوند ، و بدینوسیله نه تنها ارزششان حفظ میگردد ، بلکه از ۴۲۲ لیره استرلینگ به ۵۰۰ لیره استرلینگ افزایش مییابد .

بوسیلهی این استحاله واقعی بجای کالاهائی که در مرحلهی نخستین $G - W$ از بازار بیرون کشیده شده اند ، کالائی قرار میگیرد که هم از لحاظ ماهوی و هم از حیث ارزشی با آنها متفاوت است و اینک باید وظیفه ی کالائی انجام دهنده به پول مبدل شود و بفروش رود .

از اینروست که روند تولید فقط بصورت انقطاعی از روند دورانی ارزش - سرمایه جلوه میکند ، که تاکنون فقط نخستین مرحله ، یعنی $G - W$ را طی کرده است . ارزش - سرمایه ، دومین و آخرین مرحله ، یعنی $W - G$ ، را آنگاه میپیماید که W هم از لحاظ ماهوی و هم از جهت ارزشی تغییر یافته است . ولی اگر ارزش - سرمایه بخودی خود مورد دقت قرار گیرد ، دیده میشود که تنها تغییری که طی روند تولید بر آن عارض شده در شکل مصرفی آنست . ارزش - سرمایه ی مزبور بدو اقسامند ارزش ۴۲۲ لیره استرلینگ در A و P وجود داشت و اکنون بحثابه ارزش ۴۲۲ لیره ی استرلینگ در ۸۴۴ فوندنخ وجود دارد . پس اگر ماقطد و مرحله ی روند دورانی ارزش - سرمایه را ، صرفنظر از اضافه ارزشش تصویر نمائیم ، آنگاه دورییمائی ارزش - سرمایه ی مزبور چنین خواهد بود :

(۱) $G - W$ (۲) $W - G$ ، که در آن دومین W دارای شکل مصرفی تغییر یافته ایست ، ولی ارزشش معادل نخستین W است و بنابراین $G - W - G$ عبارت از شکل دورانی است که از طریق دو بار جابجاشدن کالا در جهات متقابل ، یعنی استحالی پول به کالا و استحالی کالا به پول ، ضرورتا برگشت بصورت پول را ، در مورد آن ارزشی که با پول پیش ریز شده است ، ایجاب میکند . همان عمل دورانی $W - G$ ، که برای ارزش - سرمایه ی پیش ریخته بصورت پول ، دومین و آخرین استحاله و بازگشت به شکل پول است ، در مورد اضافه ارزش ، که کالا - سرمایه در عین حال عمل مشترک آن نیز بشمار میرود و از راه رجعت کالا به شکل پول همراه با ارزش - سرمایه بسامان میرسد ، نخستین دگرسانی یعنی استحاله از شکل کالائی به شکل پول است و $W - G$ نخستین مرحله ی دورانی آنست .

بنابراین باید در اینجا دو مطلب را مورد توجه قرار داد . اولاً : بازگشت نهائی ارزش - سرمایه به شکل پولی بدوی خود وظیفه ی کالا - سرمایه است . ثانیاً : این وظیفه متضمن نخستین تغییر شکل اضافه ارزش است از صورت بدوی کالائی خود به شکل پول . پس شکل پولی در اینجا نقش دوگانه ای ایفا میکند ، از سویی شکل رجعت ارزشی است که بدو با پول پیش ریز شده است و لذا بازگشت به همان شکل ارزشی است که روند را گشوده است . از سویی دیگر اولین شکل دگرسان شده ی ارزشی است که برای نخستین بار شکل کالا در دوران وارد میگردد . هرگاه ، آنچنانکه در اینجا فرض شده است ، کالاهائی که تشکیل دهنده ی کالا - سرمایه اند بنا به ارزش خود بفروش روند ، آنگاه $W - W$ به هم ارزش خویش $G + G$ مبدل گردیده اند . در این شکل $G + G$ (۴۲۲ لیره استرلینگ + ۷۸ لیره ی استرلینگ = ۵۰۰ لیره استرلینگ) است که اکنون کالا - سرمایه ی بسامان رسیده در دست سرمایه دار قرار میگیرد . اینک ارزش - سرمایه و اضافه ارزش بصورت پول و لذا بشکل معادل عام وجود دارند .

بنابراین در پایان روند ، ارزش - سرمایه دو باره به همان شکل نخستین خود درآمده است و لذا میتواند از نو مانند پول - سرمایه همان روند را از سر بگیرد و طی نماید . درست بهمین مناسبت که شکل بدوی و نهائی این روند ، اشکال پول - سرمایه (G) هستند ، ما این شکل از روندگرشی را دورییمائی پول - سرمایه خوانده ایم . در پایان این جریان ، شکل تغییر نیافته ولی مقدار ارزش پیش ریخته تغییر کرده است .

$G + g$ چیزی جز مبلغی پول با مقدار معین نیست (در مثال ما ۵۰۰ لیره ی استرلینگ) . ولی مانند نتیجه ی دوریمائی سرمایه ، بمشابه کالا - سرمایه ای که بسامان رسیده است ، این مبلغ پولی متضمن ارزش - سرمایه و اضافه ارزش است که دیگرمانند نخ درهم ادغام نشده اند ، بلکه اکنون در جنب یکدیگر قرار گرفته اند . سامان یابی آنها بهر یک از آن دو شکل پولی مستقلی داده است .

$\frac{212}{250}$ از مبلغ مزبور ارزش - سرمایه ۴۲۲ لیره ی استرلینگی است و $\frac{39}{250}$ آن اضافه ارزش ۷۸ لیره ی استرلینگی است . این جدائی ، که بوسیله ی سامان یابی کالا - سرمایه حاصل شده است ، تنهادر آن مضمون صوری نیست که ما اکنون در باره آن صحبت خواهیم کرد . این جدائی در روند تجدید تولید سرمایه کسب اهمیت میکند ، یعنی بر حسب اینکه g کاملاً یا قسمی به G ملحق میشود یا بهیچوجه به آن ضمیمه نمیکردد و لذا بر حسب آنکه بمشابه جزئی از سرمایه ی پیش ریخته عمل خواهد کرد یا نه ، G و g نیز میتوانند در انبوهی کاملاً مختلفی را طی کنند .

درج سرمایه از نوعی شکل بدوی خود G یعنی به قالب پول برگشته است ، ولی بشکلی که وی در آن مانند سرمایه سامان یافته است .

در اینجا اولایک تفاوت کمی وجود دارد . بدو G یعنی ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بود و اکنون G یعنی ۵۰۰ لیره ی استرلینگ شده است و این تفاوت در $G \dots G$ بیان میشود ، که دو انتهای کمیتهای مختلف دوریمائی را نشان میدهد و خود حرکت نیز فقط بوسیله ی نقطه های بیان گردیده است . G بزرگتر از G است ($G > G$) و $G - G = \Delta$ یعنی اضافه ارزش . لیکن بعنوان حاصل این دوریمائی $G \dots G$ ، آنچه اکنون وجود دارد G است . این محصولی است که در آن پروسه ی پیدایش خاموش گشته است . اکنون G برای خود بالاستقلال بود و وابستگی به حرکتی که او را پدید آورده است ، وجود دارد . جنبش پایان یافته و G بجای آن نشسته است .

ولی $G + g$ (۵۰۰ لیره ی استرلینگ) ، یعنی مانند سرمایه ی پیش ریخته با اضافه ی زائده ی ۷۸ لیره ای آن ، در عین حال بیانگر یک رابطه ی کیفی است ، با اینکه این رابطه ی کیفی خود تنها بصورت رابطه ی میان اجزای یک مجموعه ی همنام نموده میشود . لذا مانند یک رابطه ی کمی وجود دارد . G که سرمایه ی پیش ریخته است و اینک دو باره شکل بدوی خود (۴۲۲ لیره ی استرلینگ) را باز یافته است ، اکنون بصورت سرمایه ی بسامان رسیده وجود دارد . وی نه تنها خویش را حفظ کرده بلکه بمشابه سرمایه نیز بسامان رسیده است و از این حیث با g (۷۸ لیره ی استرلینگ) ، که نسبت به سرمایه ی پیش ریخته مانند زائده و میوه ی آن ، مانند زاد و رودی از آن بشمار میآید ، تفاوت است . وی از آنجهت بمشابه سرمایه ، بسامان رسیده است که همچون ارزش ، ارزشی زائیده است . G بمشابه رابطه ی سرمایه ای وجود دارد . G دیگر مانند پول ساده جلوه نمیکند ، بلکه صاف و پوست کنده همچون پول - سرمایه قرار گرفته ، در ارزشی که ارزش زائده بیان گردیده است و لذا دارای این خاصیت است که میتواند ارزش افزایش و بیش از ارزشی که خود دارد بزیاید . G بمناسبت رابطه اش با بخش دیگری از G است که مانند سرمایه پابرجا شده است ، یعنی بمناسبت همان بخشی که خود او طرح ریزی کرده ، معلول تاثیر علی اوست و بمشابه نتیجه ایست که جهت عمل آنرا تشکیل میدهد . بدینسان G همچون مبلغ ارزشی ای جلوه گرمیشود که با گونه گون بودن درونی خویش ، با تفاوتی که از لحاظ وظیفه ای (مفهومی) در نهاد آن جاد دارد ، بیانگر رابطه ی سرمایه ای است .

ولی این فقط بیانی از نتیجه ی حاصله ، بدون توجه به پروسه ای است که خود این حاصل از آن نتیجه میشود .
 اجزای ارزشی ، از این حیث که اجزای ارزشند ، از لحاظ کیفی از یکدیگر متمایز نیستند ، مگر آنکه آنها بمشابه ارزش اقلام مختلفه و اشیا مشخص ، یعنی با اشکال مصرفی متفاوت و بنابراین مانند

ارزشهای انواع گوناگون کالا مورد توجه قرار گیرند. این تناوتی است که از خود آنها به صرف اینکه اجزای ارزش هستند ناشی نمیشود. در پول همه گونه تفاوت کالاها مستحیل شده است. درست بهمان جهت که پول برای همه آنها شکل معادل مشترک است. یک مبلغ پول ۵۰۰ لیره ای مرکب از عناصر همگون یک لیره ای است. نظر باینکه در وجود خالص این مبلغ پول، آنچه باعث پیدایش آن شده، مستحیل گردید و هرگونه اثر تفاوتها و ویژه ای که هر یک از بخشهای تشکیل دهنده سرمایه بهنگام روند تولید را هستند ناپدید شده است. تنها تفاوتی که اینک میماند در شکل مفهومی مبلغ اصل (Principal) به انگلیسی) که سرمایه پیش ریخته ۴۲۲ لیره ای استرلینگی را تشکیل میدهد، و زائده ای است که مبلغ ارزشی ۲۸ لیره ای استرلینگی معرف آنست. فرض کنیم که مثلا G برابر با ۱۱۰ لیره ای استرلینگی باشد، که از آن $G = ۱۰۰$ مبلغ اصل و $10 = G$ اضافه ارزش است. میان دو بخش تشکیل دهنده مبلغ ۱۱۰ لیره ای، برابری مطلق و لذا مفهومی تفاوتی حکومت میکند. هر دو لیره ای دلخواهی همواره برابر با $\frac{1}{11}$ مبلغ کل ۱۱۰ لیره ای است، خواه این دو لیره، $\frac{1}{11}$ از مبلغ اصلی ۱۰۰ لیره ای پیش ریخته یا معرف ۱۰ لیره ای استرلینگی زیاد شده باشد. بنابراین مبلغ اصلی و مبلغ فرعی یعنی سرمایه و مبلغ اضافی، بمثابة اجزاء مبلغ کل، بیان پذیرند. در مثال ما $\frac{1}{11}$ مبلغ اصل یا سرمایه را تشکیل میدهد و $\frac{1}{11}$ مبلغ اضافی را. پس بدین سبب است که در پایان پروسه، هنگامی که سرمایه سامان می یابد، رابطه ی سرمایه ای در بیان پولی خود ناملموس بنظر میرسد.

صحیح است که این حکم درباره \dot{W} ($W + W =$) نیز صادق است. ولی با این تفاوت که گرچه W و \dot{W} نیز اجزاء ارزشی متناسب یک تود می همگون کالائی هستند، معذک میتوان از \dot{W} منشاء آنرا که P است و وی محصول مستقیم آن بشمار میرود دریافت، در صورتیکه در G شکلی که بلا واسطه از دوران سرچشمه میگیرد، رابطه ی مستقیم با P ناپدید گردیده است.

تفاوت غیر ملموسی که بین مبلغ اصلی و فرعی وجود دارد در \dot{G} مستتر، و بیانگر نتیجه ی حرکت $\dot{G} \dots G$ است. بعضی اینکه \dot{G} مجددا بطور فعال مانند پول - سرمایه بکار می افتد بلا فاصله از بین میرود. ولی بعکس، در موردیکه \dot{G} مانند بیان پولی سرمایه ی صنعتی باور شده ثابت مانده است، تفاوت مزبور نیز باقی میماند. در پیمائی پول - سرمایه هرگز نمیتواند با \dot{G} آغاز شود (با اینکه اکنون \dot{G} مانند G عمل میکند)، این دور پیمائی تنها با G شروع میشود. یا بعبارت دیگر هرگز بعنوان بیان رابطه ی سرمایه ای آغاز نمیکرد. بلکه نقطه شکل پیش پرداخت ارزش - سرمایه عمل میکند. بعضی اینکه ۵۰۰ لیره ای استرلینگی از نو همچون سرمایه پیش ریز گردید تا از نو ارزش افزاشود، این مبلغ بجای آنکه نقطه ی رجعت بشمار آید نقطه ی مبداء را تشکیل میدهد.

بجای سرمایه ای بمبلغ ۴۲۲ لیره ای استرلینگی اکنون سرمایه ای بالغ بر ۵۰۰ لیره ای استرلینگی پیش ریز شده است. یعنی پولی بیش از پیش و ارزش - سرمایه ای بیشتر از گذشته، ولی نسبت بین دو جزء تشکیل دهنده ای آن ناپدید شده است و کاملاً چنین مینماید که گویا از ابتدا بجای ۴۲۲ لیره، ۵۰۰ لیره ای استرلینگی بمثابة سرمایه بکار افتاده است.

وظیفه ی فعال پول - سرمایه بهیچوجه در این نیست که خود را بصورت G نمایش دهد. نمود ویژه ی آن بمثابة \dot{G} بیشتر وظیفه ای از آن است. حتی در گردش ساده ی کالائی، یعنی در (۱) $G (1) = W_1 + W_2$ (۲) $G = W_2 + G$ در $G - W_2$ یعنی معامله ی دومی فعال میگردد. نمایش آن بمثابة G فقط نتیجه ای است از معامله ی نخستین، که ببرکت آن مانند شکل دگرسان شده ی W_1 وارد میدان میشود. رابطه ی سرمایه ای که \dot{G} در بردارد، یعنی

نسبت یکی از اجزاء آن بمثابة ارزش - سرمایه ، به جزء دیگر که زائد ه ی ارزشی آنست ، هنگامی مسلماً معنای وظیفه ای بدست می آورد که در اثر تکرار پیوسته ی دوریمائی $G \dots G$ به دو گردش یعنی به دوران سرمایه و دوران اضافه ارزش ، منقسم گردد و لذا دو جزء مزبور نه تنها از لحاظ کمی بلکه از جهت کیفی نیز وظایف مختلفی را انجام دهند ، یا بدیگر سخن G وظیفه ی دیگری غیر از g ایفا نماید . ولی شکل $G \dots G$ بخودی خود متضمن مصرف سرمایه دار نیست بلکه آنچه صریحاً بیان میکند عبارت از خود افزائی و انباشت است و انباشت نیز قبل از هر چیز بیانگر نمود واری آن پول - سرمایه ای است که پیوسته از نو پیش ریز میشود .

با وجود شکل غیر ملموسی که سرمایه دار است ، معذک $\hat{G} = G + g$ عبارت از پول - سرمایه در شکل سامان یافته ی آنست ، یعنی پولی که پول زائیده است . ولی در اینجا باید تفاوت وظیفه ای پول - سرمایه را با نخستین مرحله ، یعنی $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$ در یافت ، در این مرحله ی نخست G بمثابة پول بگردش در می آید و اگر مانند پول - سرمایه بکار میرود فقط از آن جهت است که وی تنها در حالت نقدی میتواند وظیفه ی پولی را انجام دهد و با عناصر P که در برابر وی بصورت کالا قرار گرفته اند ، یعنی A و P_m مبادله شود . در این عمل دورانی وی تنها بمثابة پول بکار می افتد . ولی نظریه اینکه این عمل ، نخستین مرحله ی روند ارزش - سرمایه است ، و از آنجا که کالاهای مورد خرید $(A \text{ و } P_m)$ ، شکل مصرفی ویژه ای دارند ، G در عین حال وظیفه ی پول - سرمایه را ایفا میکند . ولی \hat{G} که مرکب از G ارزش - سرمایه و g یعنی اضافه ارزشی است که زائیده ی آنست ، بیانگر ارزش - سرمایه ی بارور شده ، نمودار هدف و نتیجه و وظیفه ی مجموع روند دوریمائی سرمایه است این امر که \hat{G} نتیجه ی مزبور را در شکل پولی و بمثابة پول - سرمایه ی سامان یافته مجسم میسازد از آنجائیکه نمی شود که وی شکل پولی سرمایه و پول - سرمایه است ، بلکه بعکس از آنجا است که وی سرمایه - پول ، سرمایه ی بشکل پول است یعنی سرمایه ای است که پروسه را با این شکل آغاز نمود و بصورت پول پیش ریز شد ، است . بازگشت به شکل پول ، چنانکه دید شد ، وظیفه ی کالا - سرمایه ، تفاوت (g) فقط شکل پولی w یعنی زائده ی W است و بس . \hat{G} فقط از آن جهت برابر با $G + g$ است که \hat{W} مساوی با $W + w$ بود . بنابراین در \hat{W} است که این تفاوت وجود دارد و نسبت میان ارزش - سرمایه و اضافه ارزشی که وی زائیده در آن نیز موجود و بیان شد ، است ، پیش از آنکه این هر دو به \hat{G} یعنی به مبالغه ی پول تحویل گردند ، که در آن دو جزء ارزشی مستقلاً در برابر یکدیگر قرار گیرند و لذا نیز امکان انجام وظایف مستقل و متفاوتی پیدا کنند .

\hat{G} فقط عبارت از نتیجه ی سامان یابی \hat{W} است . \hat{W} مانند \hat{G} تنها صورتهای مختلفه ، شکل کالائی و شکل پولی ارزش سرمایه ی بارور شده ، اند و هر دو در این امر مشترکند که ارزش - سرمایه ی بارور شده هستند . هر دو ، سرمایه ی سامان رسیده اند زیرا ارزش - سرمایه از این حیث که ارزش - سرمایه است بضمیمه ی اضافه ارزش یعنی انتاجی که از آن مشخص است و بوسیله ی خود او بدست آمده ، در هر دو وجود دارد ، گویانکه این رابطه تنها در شکل غیر محسوس رابطه ی بین دو قسمت از مبالغه ی پول یا از آن ارزش - کالائی بیان میشود . ولی بمثابة بیان خارجی سرمایه نسبت به اضافه ارزشی که خود بوجود آورد ، و از آن متفاوت است ، و لذا همچون بیان خارجی ارزش بارور شده ، \hat{G} و \hat{W} همانند و بیانگر چیز واحدی هستند که فقط با اشکال مختلفی نمود می شود . تا یزاینده و از یکدیگر در این نیست که یکی پول - سرمایه و دیگری کالا - سرمایه است بلکه آنها از لحاظ پول بودن و کالا بودن از هم مشخص میشوند . تا آنجا که آنها بیان کنند می ارزش بارور شده ، و نمودار سرمایه ای میباشند که بمثابة سرمایه بکار افتاده است ، فقط بین نتیجه ی عمل سرمایه ی مولد یعنی تنها وظیفه ای هستند که بوسیله ی آن ارزش -

سرمایه ارزش میزاید. وجه مشترك آنها در اینست که هر دو ی آنها پول-سرمایه و کالا-سرمایه، حالاتی از زیست سرمایه هستند. یکی سرمایه در قالب پول و دیگری در قالب کالا. بنابراین وظایف ویژه متفاوت آنها نمیتواند چیزی دیگری جز تفاوت بین وظیفه پول و وظیفه کالا باشد. کالا-سرمایه، بمثابه محصول مستقیم روند تولید سرمایه داری، علائم این منشاء را با خود دارد و لذا از لحاظ شکل معقول تر و محسوس تر از پول-سرمایه است، که در آن هرگونه اثری از این پروسه مستحیل است- همچنانکه، بطور کلی، هر شکل مصرفی ویژه کالا، در پول محو میگردد. پس بنا بر آنچه گفته شد فقط آنگاه که \dot{G} خود بمثابه کالا-سرمایه عمل میکند و خود، محصول بلاواسطه روند تولید است نه شکل دگرسان شده ای این محصول و لذا فقط آنگاه که مورد تولید عبارت از خود مصالح پولی است، شکل غریب و شگفت آور \dot{G} ناپدید میشود. مثلاً در مورد تولید طلا فورمول چنین خواهد بود: $(G + \dot{G}) \dots P \dots \dot{G} < \frac{A}{Pm} \dots W - G$ ، که در آن \dot{G} مانند کالا-محصول عمل میکند زیرا P بیش از آن طلائی که در نخستین G یعنی در پول-سرمایه پیش ریزشده بوده طلا تحویل میدهد. پس در اینجا جنبه غیر عقلانی اکسپانسیون $(G + \dot{G}) \dots G$ ، که در آن جزئی از یک مبلغ پول بمثابه ماده جزئی دیگری از همان مبلغ جلوه میکند، ناپدید میگردد.

IV - دور پیمائی تام

دیدیم که روند دورانی پس از نخستین مرحله خود $\dot{G} < \frac{A}{Pm} W - G$ ، بوسیله P گسیخته میشود. کالاهای A و Pm که در بازار خریداری شده اند اکنون، بمثابه اجزاء مادی و ارزشی سرمایه بار آور مصرف میشوند، و محصول این مصرف عبارت از کالائی است \dot{W} - که از لحاظ مادی و ارزشی تغییر یافته است. روند گسیخته دورانی $G - W$ باید بوسیله $W - G$ تکمیل گردد. ولی بمثابه محمل این دومین و آخرین مرحله دورانی \dot{W} ، که کالائی است از لحاظ مادی و ارزشی متفاوت با W اولی، پدیدار میگردد. بدینسان سلسله دورانی چنین نمود میشود: (۱) $G - W_1$ ، (۲) $\dot{W} - \dot{G}$ ، که ضمن آن در ابتدای مرحله دوم، کالای دیگری جانشین کالای نخستین W_1 شده است که دارای ارزش بیشتر و شکل مصرفی متفاوتی بصورت \dot{W} است، و این امر بهنگام انقطاعی که سبب آن عمل P ، یعنی تولید \dot{W} بر پایه ی عناصر W است و خود اشکال وجودی سرمایه ی مولد P بشمار میروند، وقوع یافته است. بعکس، آن نخستین شکل پدیدهای سرمایه که در برابر ماقرار داشت (کتاب اول، فصل چهارم) * یعنی $\dot{G} - W - G$ (که بدین طریق تجزیه شده است: (۱) $W_1 - G$ (۲) $\dot{G} - W_1$) همان کالای واحد را در بار نشان میدهد. دوبار همان کالا است که در مرحله نخستین، پول به آن بدل میشود و در مرحله دوم بصورت پول پیشتر بر میگردد. با وجود این تفاوت اساسی، هر دو دوران در این امر مشترکند که در اولین مرحله آنها پول به کالا و در مرحله ی دومشان کالا به پول تبدیل میگردد. باید یگرسخن، پولی که در مرحله ی نخست خرج شده است از نوبه مرحله ی دوم سرازیر میشود. از سوئی این دباره جاری شدن پول به بسداه حرکت خود و از سوی دیگر افزون گشتن پول بازگشته نسبت به آنچه پیش ریز شده نیز بین هر دو آنها مشترك است.

از این جهت است که $\dot{G} - W \dots G - W - \dot{G}$ در فورمول عام $G - W - \dot{G}$ متضمراست. نتیجه ی دیگری که علاوه بر این حاصل میشود اینست که در هر دو استحاله ی ناشی از دوران، یعنی

در $G - W$ و $\dot{G} - \dot{W}$ هر بار وجود های ارزشی برابر مقدار و همزمان حاضری در برابر یکدیگر قرار میگیرند و با هم پایا میشوند. تغییر ارزشی، منحصرامربوط به دگرسانی P ، یعنی روند تولید است که همچون استحالتهای واقعی سرمایه در مقابل استحالات صرفا صوری دوران، مشهود میگردد.

اکنون مجموع حرکت $G - W \dots P \dots W - G$ یا شکل روشن آنرا، که عبارتست از $(G + g) - \dot{G} (W + w) - \dot{W}$ مورد بررسی قرار دهیم. در اینجا سرمایه مانند ارزش جلوه میکند که از یک سلسله دگرگونیهای بهم وابسته و منوط بیکدیگر میگذرد، یعنی سلسله استحالتهای را میپیماید که جمعا مراحل یا مراتب تمام روند را تشکیل میدهند. دوتا از این مراحل متعلق به محیط دوران هستند و یکی از آنها مربوط به روند تولید است. در هر یک از این مراحل، ارزش - سرمایه چهره دیگری پیدا میکند، که هر یک از آن چهره ها با وظیفه متفاوت و ویژه ای تطبیق دارد. در درون این حرکت نه تنها ارزش پیش ریخته باقی میماند بلکه نمو میکند و بر مقدار خود میافزاید. سرانجام در آخرین مرحله، ارزش - سرمایه بهمان شکلی که در آغاز پروسه ی کل ظاهر شد، بود بر میگردد. بهمین سبب است که این پروسه ی کل یک روند دور پیمائی است.

دو شکلی که ارزش - سرمایه در دوران مراحل دورانی خود اختیار میکند عبارتند از شکل پول - سرمایه و شکل کالا - سرمایه و آن شکلی از ارزش - سرمایه که مربوط به مرحله ی تولیدی است عبارت از شکل سرمایه ی بارآور (مولد) است. سرمایه ای که در جریان دور پیمائی کل خود این اشکال را میپذیرد و دور میافکند وظیفه هر کدام از آنها وظیفه ی منطبق با آن مرحله را انجام میدهد، سرمایه ی صنعتی است - صفت صنعتی در اینجا به آن سرمایه ای اطلاق میشود که هر یک از رشته های تولید مورد استحصال بشیوهی سرمایه داری را، فرامیگیرد.

بنابراین پول - سرمایه، کالا - سرمایه، سرمایه ی بارآور، در اینجا معرف انواع سرمایه های مستقل نیستند، که وظایف آنها نیز مضمون رشته های کار مستقل و جدا از یکدیگر را تشکیل داده باشند. آنها در این مورد فقط اشکال وظیفه ای سرمایه ی صنعتی را نشان میدهند که هر سه شکل را متوالیا بنخود میگیرد.

دور پیمائی سرمایه فقط آنکه بنحوعادی پیش میرود که مراحل مختلفه ی آن بی وقفه از یکی بدیگری منتقل گردد. چنانچه توقف در مرحله ی نخستین $G - W$ بروز کند، آنگاه پول - سرمایه بصورت گسج راکد میماند، و اگر این توقف در مرحله ی تولید پیدا شود، در آن صورت از سوئی وسائل تولید معطل میمانند در حالیکه از سوی دیگر نیروی کار بی اشتغال میگردد. هرگاه توقف در آخرین مرحله $\dot{W} - \dot{G}$ حادث شود، آنگاه کالا های آکند و فروش نرفته جریان دورانی را مسدود میسازند.

از سوی دیگر، طبع موضوع حکم میکند که خود دور پیمائی، توقف سرمایه را در هر یک از بخش های پویه ایش برای مدت معینی مشروط سازد. سرمایه ی صنعتی در هر یک از مراحل خود بشکل مشخصی به پول - سرمایه، سرمایه ی مولد و کالا - سرمایه پابند است. فقط پس از آنکه سرمایه ی مزبور وظیفه ی منطبق با هر یک از مراحل را بانجام رساند شکلی را بدست می آورد که با آن میتواند مرحله ی جدید استحال را از سر بگذراند.

برای اینکه این امر را روشن سازیم، در مثال خود چنین فرض کردیم که ارزش - سرمایه ی آن بود، ای از کالا که در مرحله ی تولید بدست آمد، است برابر با کل مبلغ ارزشی باشد که در آغاز به پول پیش ریز شد، است، یا بدیگر سخن، اینطور فرض شد، است که تمام ارزش - سرمایه ی بیول پیش ریخته همواره یکجا از مرحله ی مرحله ی بعدی منتقل میشود. ولی ما سابقا دیدیم (کتاب اول، فصل ششم) که

جزئی از سرمایه ثابت، وسائل کارمعنای خاص (مثلا ماشین آلات) و همواره در تعداد کمابیش بزرگی از تکرار همان پروسه های تولیدی از نو بکار میروند و بنابراین ارزش آنها فقط جزئا به محصول منتقل میگردد. مسئلهی اینکه تا چه اندازه این وضع، روند دور پیمائی سرمایه را تغییر میدهد، بعد انشان داده خواهد شد. فعلا همینقدر کافیست مطلب زیرین را متذکر شویم: در مثال مورد اختیار ما، ارزش سرمایهی مولد که برابر با ۴۲۲ لیره ی استرلینگ فرض شده، فقط شامل فرسایش متوسط ابنیه ی صنعتی ماشین آلات و غیره است و بنابراین فقط شامل آن جزء ارزشی است، که ابنیه و ماشین آلات، بهنگام تبدیل ۱۰۶۰۰ فوند پنبه به ۱۰۰۰۰ فوند نخ، به نخ منتقل میکند، که نتیجه ی پروسه ی ریسندگی یک هفتهی ۶۰ ساعته است. بنابراین در وسائل تولیدی که سرمایه ی ثابت پیش ریخته ی ۲۷۲ لیره ی استرلینگ به آنها تبدیل گردیده است، وسائل کار، ابنیه، ماشین آلات و غیره بنحوی وارد میشوند که گوئی آنها را از بازار در برابر اجاره بهائی هفتگی کرایه کرده اند. معذک این امر مطلقا تغییری در مسئله ی مطرحه نمیدهد. همینقدر کافی است که مقدار نخ تولید شده در هفته، یعنی ۱۰۰۰۰ فوندر در هفته های سالهای مشخص مورد محاسبه ضرب نمود تا تمام ارزش وسائل تولید خریداری شده ای که در این مدت به محصول منتقل گردیده است، معلوم شود. روشن است که پول — سرمایه ی پیش ریخته، پیش از آنکه بتواند مانند سرمایه ی مولد P بکار افتد بایستی بد و با به این وسائل تبدیل شود و لذا از نخستین مرحله که $G - W$ است بیرون آید. و نیز در مثال ما روشن است که ارزش — سرمایه ای که در اثنای روند تولید در نخ فرو میرود، یعنی ۴۲۲ لیره ی استرلینگ نمیتواند قبل از آماده شدن نخ، به مثابه جزء تشکیل دهنده ی ۱۰۰۰۰ فوند نخ، در مرحله ی دورانی $W - G$ وارد شود. نخ را پیش از آنکه رشته شود نمیتوان فروخت.

در فرمول عام، محصول P مانند چیز مادی شی که متمایز از عناصر سرمایه ی مولد است تلقی میگردد. همچون شی ای دیده میشود که زندگی آن از پروسه ی تولید جدا شد و دارای شکل مصرفی متفاوتی نسبت به عناصر تولید است. و هرگاه که نتیجه ی روند تولید بعنوان شی وارد میدان میشود همواره چنین است. ولو اینکه جزئی از محصول از نو به مثابه عامل تجدید تولید بکار رود. چنین است در مورد گندم که مانند بذر در تولید خودش بکار می رود، ولی محصول فقط عبارت از گندم است و لذا دارای چهره ای متمایز از عواملی از قبیل نیروی کار، ابزار و کود است که با آن جوش خوردند. و لسی رشته های مستقلی از صنعت وجود دارند که محصول روند تولید، نه محصول مادی تازه ایست و نه کالاست. در میان این قبیل صنایع تنها آنکه اهمیت اقتصادی دارد عبارتست از صنایع ارتباطی و خواص صنایع حمل و نقل بمعنای اخص باشد که برای حمل کالا و یا نقل انسان برقرار شده، و خواه و بسزای انتقال اطلاعات، نامه ها، تلگرافها و غیره باشد.

۱. چوپرف (۱) * در این باره میگوید:

" کارخانه دار میتواند بد و اجناسی تولید کند و سپس مصرف کنندگانی برای آن جستجو نماید. * (محصول وی، آنگاه که آماده شد و از روند تولید خارج گردید مانند کالا در دوران وارد میشود، که خود از این پروسه جداست). "

" بدینسان تولید و مصرف مانند عملی که از لحاظ زمانی و مکانی جدا هستند دیده میشوند. در

(۱) A. Tchurrov: Железнодорожное хозяйство (اقتصاد راه آهن) مسکو

۱۸۷۵ صفحات ۷۰، ۶۹

* چوپرف، الکساندر ایوانوویچ (۱۸۴۲ - ۱۹۰۸) - اقتصاد دان و آمارشناس روسی از مکتب لیبرال، متخصص در امور راه آهن.

صنعت حمل و نقل ، که محصولات جدیدی تولید نمیکند ولی فقط به این اکتفا نمیکند که مردم و اشیاء را نقل مکان دهد ، این دو عمل باید یکدیگر منطبق میشوند . خدمات (انتقال مکان) - باید در همان لحظه ای که تولید میشوند مصرف گردند . به همین جهت شعاع عملی که راه آهن ها میتوانند مشتریان خویش را جستجو نمایند حداکثر از هر دو جهت ۵۰ ورست (۵۳ کیلومتر) است .

نتیجه - اعم از آنکه انسانها یا کالاها مورد حمل و نقل باشند - عبارت از تخریبی است که از لحاظ محلی در وجود آنها پیدا میشود ، مثلاً نخ بجای آنکه در انگلستان ، محل تولید خود ، باشد اکنون در هندوستان است .

ولی آنچه که صنعت حمل و نقل بفروش میرساند همان خود تغییر محل است . نتیجه ی مفیدی که با رومی آید ، باروند حمل و نقل یعنی با پروسه ی تولید صنعت حمل و نقل ، پیوند ناگسستی دارد . آدوها و کالاها با وسایل حمل و نقل مسافرت میکنند و نفس مسافرت این وسایل و تغییر محل آنها ، درست همان پروسه ی تولیدی است که انجام میدهند . نتیجه ی مفید فقط طی روند تولید مصرف پذیر است و ایستادن نتیجه ، مانند شئی مصرفی که از این پروسه متفاوت باشد و پس از تولیدش مثل جنس تجاری عمل کند و بعنوان کالا به گردش درآید ، وجود ندارد . اما ارزش مبادله ی این نتیجه ی سودمند ، مانع هر کالای دیگر ، بوسیله ی ارزش عناصر تولیدی معین میگردد که در آن مصرف شد . (نیروی کار و وسایل تولید) بعلاوه ی اضافه ارزش ، یعنی آن اضافه ارزشی که در اثر اضافه کار کارگران شاغل در صنعت حمل و نقل ایجاد شد ، است . این نتیجه ی سودمند از لحاظ مصرفش نیز کاملاً مانند کالاها ی دیگر است . چنانچه انفراداً مصرف شود ، ارزشش با مصرف آن نابود میگردد ، ولی اگر بطور بارآور مصرف شود ، بنحوی که خود آن یکی از مراحل تولیدی کالائی که مورد حمل و نقل قرار گرفته بشمار آید ، آنگاه ارزش آن مساوند ارزش الحاقی بخود کالا منتقل میگردد . بنابراین فورمول برای صنعت حمل و نقل چنین میشود :

$G - W < \frac{A}{P_m} \dots P - G$ ، زیرا خود پروسه ی تولید ، نه محصولی که از آن جدا شئی ناپذیر باشد ، مورد خریداری و مصرف قرار میگیرد . بدینسان فورمول مزبور تقریباً درست دارای همان شکلی است که در مورد تولید فلزات بهادار وجود دارد ، فقط با این تفاوت که در اینجا G شکل تغییر یافته ی آن نتیجه ی سودمندی است که در اثنای روند تولید بوجود می آید ، نه آن شکل طبیعی طلا و نقره ای که طی پروسه ی تولید این فلزات ایجاد میشود و از آن بیرون می جهند .

سرمایه ی صنعتی یگانه شیوه ی زندگی سرمایه است ، که در آن نه تنها تملك اضافه ارزش یا اضافه محصول بلکه ایجاد آن نیز وظیفه ی سرمایه است . بنابراین سرمایه ی صنعتی تعیین کنند ، ی خصیلت تولید سرمایه داری است و هستی آن با وجود تضاد طبقاتی میان سرمایه داران و کارگران مزدور ملازمه دارد . بتدریج که سرمایه ی صنعتی بر تولید اجتماعی تسلط پیدا میکند ، تشکیک و سازمان اجتماعی روند کار و لذات اقتصاد ی - تاریخی جامعه نیز دگرگون میشود . انواع دیگر سرمایه ، که پیش از سرمایه ی صنعتی در درون شرایط تولید اجتماعی سپری شد ، یا در حال افول پیدا شده اند نه تنها تابع آن میگردد و مکانیسم وظایفشان در انطباق با آن تغییر می یابد ، بلکه بر اساس آن نیز حرکت میکنند ، لذا بنا بر همین اساسی که یافته اند می زیند و می مورند ، میمانند و می افتند . پول - سرمایه و کالا - سرمایه ای که با وظایف خویش بمثابة عاملین رشته های ویژه ی کسب و کار ، در جنب سرمایه ی صنعتی ظهور میکنند ، تنها عبارت از آن شیوه های زیست اشکال وظیفه ای مختلفی هستند که سرمایه ی صنعتی در درون محیط دوران متنازع با بدست می آورد و بدور می افکند . اینها شیوه های زیستی هستند که در نتیجه ی تقسیم اجتماعی کار مستقل شده و جداگانه پرورش یافته اند .

از سوئی دور $G \dots G$ با گردش عمومی کالاها در می آمیزد ، از درون آن می رود و بدرون آن

می آید و جزئی از آن میگردد. از سوی دیگر این دور برای شخص سرمایه دار، حرکت خاص و خود مختاری از ارزش - سرمایه را تشکیل میدهد، که جزئی از آن در درون گردش عمومی کالاها و جزئی دیگر در خارج از آن انجام میشود، ولی همواره خصلت مستقل خود را حفظ میکند. این اولاً بدان جهت است که دو مرحله ی حرکت یعنی $G - W$ و $\dot{W} - \dot{G}$ که در محیط دوران انجام میگیرند بمثابة مراحل حرکت سرمایه دارای خصائل وظیفه ای مشخص هستند. در $G - W$ وظیفه ی جزء W بمثابة نیروی کار و وسائل تولید از لحاظ ماهوی معین است و در $\dot{W} - \dot{G}$ ارزش - سرمایه بضمیمه ی اضافه ارزش بسامان میرسد. ثانیاً بدین سبب که روند تولیدی P مصرف مولد را در بردارد. سوم آنکه رجعت پول به نقطه ی عزیمت خود، حرکت $G \dots \dot{G}$ را بصورت دور فرو بسته و در خود محصور می آورد.

بنابراین از سویی هر سرمایه ی انفرادی در هر دو مرحله ی دورانی خود، $G - W$ و $\dot{W} - \dot{G}$ عواملی از گردش عمومی کالاها را بوجود می آورد و در درون آن همچون پول یا کالا چنان عمل میکند یا آنچنان می چسبد که خود، حلقه ای از سلسله ی عمومی استحاللات جهان کالائی، میگردد. از سوی دیگر سرمایه ی مزبور در داخل دوران عمومی، دوری پیمائی ویژه و مستقل خویش را انجام میدهد که طی آن، محیط تولیدی مرحله ی انتقالی بی بیش نیست، و سرمایه بهمان شکلی بر میگردد که در آغاز حرکت خود از دست داده بود. سرمایه در درون دوری پیمائی ویژه ی خود، که متضمن استحالتهای واقعی آن در روند تولید است، در عین حال قدر ارزشی خویش را نیز تغییر میدهد. نه تنها بمثابة پول - ارزش، بلکه همچون پول - ارزشی بزرگتر شد، و رشد یافته بر میگردد.

سرانجام اگر $\dot{W} - \dot{G} \dots P \dots G - W$ را مانند شکل ویژه ی روند دور پیمائی سرمایه، در جنب اشکال دیگری که بعداً بررسی خواهیم کرد، مورد توجه قرار دهیم آنگاه شکل مزبور با خصوصیات زیرین نمود، میشود:

۱- مانند دور پیمائی پول - سرمایه جلوه میکند، زیرا سرمایه ی صنعتی بصورت پول و بمثابة پول - سرمایه ابتدا حرکت و نقطه ی بازگشت تمام روند را تشکیل میدهد. خود فورمول بیانگر آنست که در اینجا پول بمثابة پول خرج نشد، بلکه فقط پیش ریز شد. است و بنابراین فقط شکل نقدی سرمایه، پول - سرمایه است. از سوی دیگر فورمول مزبور نشان میدهد که ارزش مبادله، هدف تعیین شده ی حرکت است نه ارزش مصرف. درست بهمین دلیل که صورت نقدی ارزش، شکل تجلی مستقل و ملموس آنست، شکل دورانی $G \dots \dot{G}$ ، که نقطه ی آغاز و انجامش پول واقعی است، به محسوس - ترین وجهی نشان میدهد که پول در آری علت محرکه ی تولید سرمایه داری است. روند تولید تنها بمثابة حلقه ی واسطه اجتناب ناپذیره، مانند بد آمد ناگزیری در راه پول در آری جلوه میکند. بهمین جهت همه ی ملتپائیهایی که تحت شیوهی تولید سرمایه داری قرار دارند ادوار ادچار سرگیجهای خواست پول در آری، بدون واسطه ی تولید، میشوند.

۲- منزلگاه تولید، یعنی نقش P ، در این دور پیمائی عبارتست از انقطاع دو مرحله ی دورانی $\dot{W} - \dot{G}$ و $G - W \dots \dot{W} - \dot{G}$ ، که بنحوی خود فقط توسلی است به دوران $G - W$ و $\dot{W} - \dot{G}$ ، پروسه ی تولید در خود چهره ی روند دور پیمائی، رسماً و صریحاً نشان دهند. ی نقشی است که این پروسه در شیوه ی تولید سرمایه داری، صرفاً بمثابة وسیله ی بارور سازی ارزش پیش ریخته، ایفا میکند و لذا بیانگر این امر است که نفس متحول شدن هدف ویژه ی این تولید است.

۳- نظر به اینکه سلسله مراتب مرحله ها از $G - W$ آغاز میشود، حلقه ی دوم دوران $\dot{W} - \dot{G}$

است. پس نقطه ی عزیمت عبارت از G یعنی پول - سرمایه ای است که باید بارور شود و نقطه ی انتها G ، یعنی پول - سرمایه ی بارور شده $G + g$ است، که در آن G بمثابه ی سرمایه ی سامان یافته در کنار زاد و رود خود g نمودار میشود. این امر دور پیمائی G را از هردو دور زنی P و W ازدولحاظ متمایز میسازد. از سوئی از جهت شکل پولی هردو سردور، ولی پول شکل حیاتی مستقل و ملموس ارزش است، یعنی ارزش محصول در شکل ارزشی استقلال یافته خود است که در آن هرگونه اثری از ارزش مصرف کالاها محو گردید، است. از سوی دیگر ضرورت نیست که شکل $P \dots P$ بصورت $P \dots \dot{P}$ ($P + p$) درآید و در شکل $W \dots \dot{W}$ مطلقاً هیچگونه تفاوت ارزشی بین دو طرف آن مشهود نیست. بنابراین فورمول $G \dots \dot{G}$ از آن جهت خصلت نماست که از سوئی ارزش - سرمایه، نقطه ی عزیمت و ارزش - سرمایه ی بارور شده نقطه ی رجعت را بنحوی تشکیل میدهد که پیش ریخت ارزش - سرمایه بمثابه وسیله، و سرمایه ی بارور شده بمثابه هدف مجموع جریان جلوه گرمیشوند و از طرف دیگر بدان جهت که این رابطه بصورت پول، یعنی در شکل ارزشی مستقل و لذا بصورت پول - سرمایه ای که پول میزاید، بیان میگردد. تولید اضافه ارزش بوسیله ی ارزش، نه تنها بمثابه الفا و گامای * پروسه نشان داد، میشود، بلکه در شکل خیره کنند، ی پول بنحو چشمگیر عیان میگردد.

۴- از آنجا که G ، یعنی پول - سرمایه ای که بمثابه نتیجه ی $\dot{G} - \dot{W}$ بسامان رسیده و مکمل و پایان دهنده ی مرحله ی $G - W$ است، مطلقاً در همان شکلی قرار دارد که به هنگام گشایش نخستین دور پیمائی خود داشته است، میتواند، همچنانکه از این دور بیرون آمده، از نو بصورت پول - سرمایه ی بزرگتر شده (انباشته) $G = G + g$ ، همان دور پیمائی را باز از سر گیرد. لاقلاً خود شکل $G \dots \dot{G}$ مبین این امر نیست که به هنگام تکرار دور پیمائی، گردش G از گردش G جدا میشود. بنابراین چنانچه دور پیمائی پول - سرمایه را صرف نظر از تکرار آن مسورد توجه قرار دهیم، از لحاظ صوری فقط بیانگر روند ارزش زائی و انباشت است. مصرف در آن تنها بصورت مصرف مولد، بوسیله ی $G - W < \frac{A}{Pm}$ بیان شده و این یگانه مصرفی است که که در این دور پیمائی سرمایه ی انفرادی مستتر است.

از جانب کارگر $G - A$ عبارت از $G - A$ یا $W - G$ است و لذا نخستین مرحله ی دوران است که واسطه ی مصرف انفرادی وی میگردد، یعنی $A - G - W$ (وسایل زندگی). دومین مرحله که عبارت از $G - W$ است دیگر در دور پیمائی سرمایه ی انفرادی وارد نمیشود، ولی این مرحله بوسیله ی آن برآه افتاده و از جانب آن مفروض بوده است، زیرا کارگر برای آنکه بتواند پیوسته بمثابه ماده ی قابل بهره کشی سرمایه دار در بازار یافت شود پیش از هر چیز دیگر باید زنده باشد و لذا باید خود را از راه مصرف انفرادی حفظ کند. ولی خود این مصرف، در اینجا فقط مانند شرط مصرف مولد نیروی کار بوسیله ی سرمایه، مفروض شده است و بنابراین فقط تا آن حد است که کارگر بسا مصرف شخصی، خویشتن را بمثابه نیروی کار حفظ و تجدید تولید میکند. اما Pm یعنی کالاهسای

* الفا و گاما نخستین و آخرین حروف الفبای یونانی در ادبیات اروپائی بمنظور بیان یکسان بودن امری یا عملی از آغاز تا پایان خود اصطلاح شده است. در زبان فارسی میتوان آنرا از لام تا کام یا از الف تا یا ترجمه نمود. ولی بنا به شیوه ای که در ترجمه جلد اول کاپیتال اختصار نمود، ایم ترجیح داده ایم که همچنان، به متن وفادارمانده، در زیرنویس توضیح دهیم.

واقعی که درد و پیمائی وارد میشوند، بنفیر از مصالح تغذیه‌ی مصرف‌مولد چیز دیگری نیستند. عمل $A - G$ وسیله‌ای است برای مصرف‌فردی کارگر، یعنی تبدیل وسائل زندگی به گوشت و خون وی. راست است که سرمایه‌دار نیز باید آنجا باشد و لذائذ باید زندگی کند و مصرف‌نماید تا بتواند بمشابه سرمایه‌دار وارد عمل شود. در واقع برای تأمین این منظور همینقدر کافی است که وی نیز مانند کارگر مصرف‌کند و بنا بر این در این شکل از روند و روانی بیش از این فرض نشد، است و حتی خود این فرض هم از لحاظ صوری بیان نشده است، زیرا فورمول با G بسته میشود و لذا با نتیجه‌ای پایان می‌یابد که بلا فاصله میتواند بمشابه پول - سرمایه‌ی از دیاد یافته وارد عمل گردد.

فروش W مستقیماً در $G - W$ مستتر است. ولی آنچه از طرفی $W - G$ یعنی فروش است از جانب دیگر $G - W$ یعنی خرید است و کالا برای اینکه در پروسه‌ی مصرف وارد گردد مسأله فقط از لحاظ ارزش مصرف‌خریداری میشود (صرف نظر از فروشهای واسطه‌ای) و این اعم از آنست که کالای مورد خرید بر حسب ماهیت خود بمصرف‌انفرادی رسد و یا بطور مولد مصرف‌شود. ولی این مصرف در دور پیمائی سرمایه‌انفرادی که محصول آن W است وارد نمیشود. این محصول در واقع بمشابه کالای فروش از این دور پیمائی بدور افکنده شده است. W بنحو بارزی برای مصرف غیر تخصیص داده شده است. بهمین جهت است که مانند مفسرین سیستم مرکانتیلی (که فورمول $G - W \dots P \dots W - G$ اساس آنرا تشکیل میدهد) به موعظه‌های مفصلی بزمی میخوریم مبنی بر اینکه شخص سرمایه‌دار باید فقط مانند کارگر مصرف‌کند و ملت سرمایه‌دار میبایست مصرف‌کالاهای خود و بطور کلی پروسه‌ی مصرف را بسه ملتهای دیگری که نادان‌ترند واگذارد و بعکس خود باید مصرف‌مولد را بمنزله‌ی وظیفه‌ی اصلی زندگی خویش بشمارد. این موعظه‌ها، چه از لحاظ شکل و چه از نظر محتوی، اغلب اندرزهای پارسایانه‌ی آباء کلیسا را بیاد می‌آورند.



بنا بر آنچه گفته شده دور پیمائی سرمایه‌ی وحدتی است از دوران تولید و متضمن هردوی آنهاست تا آنجا که در مرحله‌ی $G - W$ و $G - W$ اقدامات و روانی هستند، گردش سرمایه جزئی از دوران عام کالاهای شمار میرود. ولی چنانچه آنها بمشابه بخشهایی با وظایف مشخص و مراحل از دور پیمائی سرمایه ملحوظ شوند، که نه تنها با محیط دوران بلکه با محیط تولید نیز سروکار دارند، آنگاه سرمایه در درون گردش عام کالاهای دور پیمائی ویژه‌ی خویش را انجام میدهد. در مرحله‌ی اول، گردش عام کالاهای کمک میکند تا سرمایه به چهره‌ای درآید که بتواند مانند سرمایه‌ی باآورد (مولد) وارد میدان عمل گردد. و در مرحله‌ی دوم، دوران عام کالاهای به این درد میخورد که سرمایه صورت کالائی * یعنی صورتی را که با آن تجدید دور پیمائی اش میسر نیست، بدور افکنده در عین حال به سرمایه امکان میدهد تا دور پیمائی ویژه‌ی خود را از گردش اضافه‌ارزشی که بر او روئیده است جدا سازد.

بهمین جهت است که دور پیمائی پول - سرمایه، ویژه‌ترین و لذا بارزترین و خصلت‌نماترین

* در اصل دستنویس مارکس "صورت یا شکل کالائی Warenform" ذکر شده و بهمین ترتیب نیز در چاپ اول جلد دوم (چاپ مایسنر Meissner، هامبورگ ۱۸۸۵) آمده است. ولی در چاپ دوم این جلد (هامبورگ ۱۸۹۳) بجای آن "وظیفه‌ی کالائی Warenfunktion" قید گردیده است. این تصحیح که بوسیله‌ی فریدریش انگلس انجام یافته، ظاهراً بمنظور جلوگیری از سوء تفاهم در باره‌ی ماهیت کالائی خود پول بود، است. بهر حال در این ترجمه ترجیح داده شد فرمول اصلی که با سبک زبان ظرس نیز بیشتر تطبیق دارد، حفظ شود. خواننده توجه دارد که منظور از دور پیمائی شکل کالائی آن نیست که گویا پول، صفت کالائی ندارد، بلکه در اینجا سامان یا بی سرمایه‌ی پیش‌ریخته و نقد شدن کالای تولید شده مورد نظر مصنف است.

شکل پدید می آید و دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی است، که هدف و سبب محرك آن : ارزش زاماختسسن ارزش ، پول در آری و انباشت، بنحو چشمگیری در (خرید بمنظور گرانتر فروختن) نمایش یافته است. نظر باینکه نخستین مرحله عبارت از $G - W$ است، بوضوح دیده میشود که منشا اجزای سرمایه‌ی مولد از بازار کالاهاست و نیز همین امر، بطور کلی مشروط بودن پروسه‌ی تولید سرمایه داری رابه دوران و تجارت نشان میدهد. دور پیمائی پول - سرمایه تنها عبارت از تولید کالا نیست، فقط خود این دور از راه دوران انجام میگردد و وجود دوران از پیش برای آن مفروض است. این واقعیت خود در شکل G ، که به دوران تعلق دارد و بمثابة صورت بدوی و خالص ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته نمایان میگردد، نهفته است، در صورتیکه این امر در مورد دوشکل دیگر دور پیمائی مصداق پیدا نمیکند.

دور پیمائی پول - سرمایه از آنرو که پیوسته ارزش زائی از ارزش پیش ریخته را در بردارد، همواره نمودار عمومی سرمایه‌ی صنعتی باقی میماند. در $P \dots P$ ، بیان پولی سرمایه فقط بمثابة بهای عناصر تولیدی، و بنابراین تنها مانند ارزشی که بوسیله‌ی شمار پول بیان شده، و به این صورت در محاسبات دفتر داری تثبیت گردیده است، ظاهر میشود.

$G - G$ هنگامی شکل ویژه‌ای از دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی را تشکیل میدهد که سرمایه‌ی تازه وارد برای نخستین بار بصورت پول پیش ریز و یا همان شکل برداشت شده باشد، خواه برداشت مزبور در اثر انتقال سرمایه از رشته‌ای به رشته‌ی دیگر، و خواه در نتیجه‌ی بیرون کشیدن سرمایه‌ی صنعتی از کسب و کار، انجام گرفته باشد. این امر متضمن موردی است که اضافه ارزش برای نخستین بار، بصورت پول پیش ریخته، بمثابة سرمایه بکار افتد و بویژه آنگاه چشمگیرتر میشود که اضافه ارزش مزبور در رشته‌ی دیگری غیر از رشته‌ای که از درون آن بیرون آمده است مانند سرمایه بکار افتاد، باشد.

$G \dots G$ میتواند نخستین یا آخرین دور پیمائی یک سرمایه باشد و میتواند بمثابة شکل سرمایه‌ی کل اجتماعی تلقی شود. این شکل سرمایه ایست که تازه بکار افتاد، است، اعم از اینکه سخن بر سر سرمایه‌ای باشد که تازه بصورت پول انباشته شده است و یا با سرمایه‌ی کهنه‌ای سروکار باشد که تماما به پول بدل گردیده، تا از یک رشته‌ی تولیدی به رشته‌ی دیگر انتقال یابد.

پول - سرمایه، بمثابة شکلی که همواره در همه‌ی دور پیمائی‌ها وارد است، درست این دور را بخاطر آن جزئی از سرمایه که اضافه ارزش می‌آفریند، یعنی سرمایه‌ی متغیر، می‌پیماید. شکل عادی پیش-ریزد ستمزد عبارت از پرداخت نقدی است و این روند باید پیوسته در موعد های کوتاه از سر گرفته شود، زیرا کارگر دست بد هان زیست میکند. بنابراین سرمایه دار باید مستمر بصورت پول - سرمایه دار و سرمایه‌اش مانند پول - سرمایه، در برابر کارگر قرار گیرد. در اینجا آنچه آنکه در مورد خرید وسائل تولید و فروش کالا های مولد امکان پذیر است، پایای مستقیم یا غیر مستقیم نمیتواند انجام گیرد (یعنی بنحوی که بزرگترین حجم پول - سرمایه عملاً فقط بصورت کالا، و پول فقط بشکل شمار پول درآید و سرانجام پول نقد تنها بمنظور برقرار ساختن موازنه‌ها بکار رود). از سوی دیگر قسمتی از اضافه ارزش حاصل از سرمایه‌ی متغیر، بوسیله‌ی سرمایه دار برای مصرف شخصی خود خرج میشود. امری که به بازرگانی کوچک مربوط است و همواره اعم از هر راه و بیراهه‌ی که طی کند بصورت نقدی و بشکل پولی اضافه ارزش خرج میشود. این جزء از اضافه ارزش هر قدر کوچک با بزرگ باشد تغییری در مطلب نمیدهد. پیوسته سرمایه‌ی متغیر از نوع بصورت پول - سرمایه‌ای که برای پرداخت ستمزد تخصیص یافته ($G - A$) و G بمثابة اضافه ارزشی که بمنظور رفع نیازمندیهای شخصی سرمایه دار خرج میشود، ظاهر میگردد. بنابراین G بمثابة ارزش - سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته و G همچون زائده‌ی آن، هردو ضرورتاً بشکل پول تثبیت میشوند تا در همین شکل نیز خرج گردند.

فرمول $G - W \dots P \dots W - G$ با نتیجه‌ی آن $G = G + G$ ، در شکل

خود متضمن يك اشتباه كاری و حامل خصلتی فریبند است که از بروز ارزش پیش ریخته‌ی بارور شده در شکل معادل آن یعنی پول، ناشی میگردد. تکیه نه بر بارور شدن ارزش بلکه بر روی صورت پولی این پروسه گذاشته میشود. براین امر تکیه میگردد که سرانجام ارزشی بیش از آنچه پیش ریز شده است بصورت پول از دوران بیرون کشید و میشود و لذا حجم طلا یا نقره‌ای که از آن سرمایه دار میگردد افزایش می پذیرد. سیستم با اصطلاح پولی * جز بیان شکل غیر معقول $G - W - \dot{G}$ ، یعنی حرکتی که منحصر در دوران انجام میگردد چیز دیگری نیست و لذا دو عمل (۱) $G - W$ و (۲) $\dot{G} - W$ تنها به این صورت میتواند توجیه گردد که W در معامله‌ی دوم بالاتراز ارزش خود فروخته میشود و بنا بر این پولی بیش از آنچه بهنگام خرید در دوران ریخته شده بود از آن بیرون کشید و میشود. بعکس آنگاه که $G - \dot{W} - P \dots$ بصورت شکل منحصر تثبیت میگردد، پایه‌ی سیستم پیشرفته تر مرکانتیلی قرار میگردد که در آن نه تنها گردش کالاها، بلکه تولید کالاها نیز بمثابة عنصر لازم بنظر میرسد.

خصلت وهم آور $G - \dot{W} - P \dots$ و تفسیر پندار آمیز مربوط به آن، تازمانی باقی میماند که شکل مزبور بطور قطع تثبیت نشد و از حالت سیالیت و نوگردی مستمر خارج نشد است، و بنا بر این تا هنگامیکه این شکل نه بمثابة یکی از صور دور پیمائی بلکه مانند صورت منحصر آن تلقی نگردد، است. خصلت فریب دهنده اش بجای میماند. ولی این شکل بخودی خود نشان دهنده‌ی صور دیگر است.

اولا تمام این دور پیمائی خود صفت سرمایه داری روند تولید را از پیش مفروض میدارد، و لذا همین روند تولید با وضع اجتماعی خاصی که ملزوم آنست، پایه‌ی این دور پیمائی را تشکیل میدهد. $G - W$ مساوی با $G - W < \frac{A}{P_m}$ است ولی $G - A$ مستلزم کارگرمزد و راست و بنا بر این وسائل تولید از لحاظ اینکه جزئی از سرمایه‌ی مولد هستند، و لذا روند کار و ارزش زائی و روند تولید، نیز بمثابة تابعی از سرمایه بشمار میروند.

ثانیا چنانچه $G \dots G$ تکرار شود، آنگاه رجعت به شکل پولی، عینا مانند صورت پولی مرحله‌ی اول، گذرا بنظر میرسد. $G - W$ ناپدید میشود تا برای P جا باز کند. تکرار پیوسته‌ی پیش ریز پول و همچنین برگشت مداوم آن بصورت پول نیز خود همچون لحظات گذرائی از دور پیمائی نمود میکنند.

ثالثا :

$$\overbrace{G - W \dots P \dots \dot{G} - W \dots G - W \dots P \dots \dot{G} - W \dots G - W \dots P \dots}^{\text{و غیره}}$$

از همان دومین تکرار دور پیمائی، دور $P \dots W - G \dots G - W \dots P$ نمودار میشود، پیش از آنکه دومین دور پیمائی G بانجام رسیده باشد. بدینسان عموم دور پیمائی‌ها ی بعدی را میتوان با شکل $P \dots W - G - W \dots P$ بنحوی مورد توجه قرارداد که $G - W$ مرحله‌ی اول نخستین دور، فقط اقدام تدارکی گذرائی برای دور پیمائی پیوسته مکرر سرمایه‌ی مولد بشمار آید. عملا نیز در مورد هر سرمایه‌ی صنعتی که برای نخستین بار بشکل سرمایه‌ی نقدی بکار میافتد، جریان بسره همین نهج وقوع می پذیرد.

از سوی دیگر پیش از آنکه دومین دور پیمائی P بانجام رسیده باشد، نخستین دور $\dot{W} - G \dots G - W \dots P \dots \dot{W}$ (یا کوتاه شده‌ی آن $\dot{W} - \dot{W}$)، یعنی دور

کالا - سرمایه ، طی شده است ، بدینسان شکل اول ، ازابتداء و شکل دیگر را در بردارد و نیز بدینسان شکل پولی ، نه چون بیان ارزشی ساده بلکه همچون بیان ارزشی متجلی در شکل معادل ، یعنی پول ، ناپدید میگردد .

در پایان ، سرمایه ی منفرد تازه واردی را در نظر گیریم که برای نخستین بار دور $G - W \dots P \dots W - G$ را می پیماید . بدینسان $G - W$ مرحله ی تدارکسی ، پیش درآمد نخستین روند تولیدی است که سرمایه ی منفرد مزبور از سر میگذراند . بنابراین مرحله ی $G - W$ شرط از پیش مقرر نیست ، بلکه بعکس ، روند تولید است که این مرحله را تحویل میکند و یا آنرا مشروط میسازد . ولی این امر فقط در مورد سرمایه ی منفرد صدق میکند . شکل عام دور پیمایشی در مورد سرمایه ی صنعتی عبارت از دور پیمایشی پول - سرمایه است ، و این در صورتی است که شیوه ی تولید سرمایه داری از پیش مفروض باشد و لذا دور پیمایشی در درون وضع اجتماعی ای انجام گیرد که خود ملزوم تولید سرمایه داری است .

پس پروسه ی تولید سرمایه داری بمثابه اصلی مقدم ، از پیش مسلم گرفته شده است ، و چنانچه این حکم در مورد نخستین دور پیمایشی پول - سرمایه ی یک سرمایه ی صنعتی تازه بکار افتاده صدق نکند در خارج از این مورد صادق است . استمرار وجود این روند تولید وابسته به دور پیمایشی مستمر $P \dots P$ است .

این پیشینه ی مسلم ، خود در نخستین مرحله ، یعنی در $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_{III} \end{matrix} \right.$ ، ظاهر میگردد زیرا از سوشی مرحله ی مزبور مستلزم وجود طبقه ی کارگر مزدور است و از سوی دیگر بدان سبب که آنچه در مرحله ی اول برای خریدار وسائل تولید $G - W$ است برای فروشندگی آن وسائل $W - G$ است و بنابراین W ، وجود کالا - سرمایه و لذا خود کالا را از پیش مانند نتیجه ی تولید سرمایه داری ، یعنی بمثابه تابعی از سرمایه ی مولد (بارآور) مفروض میدارد .



فصل دوم

دور پیمائی سرمایه‌ی مولد (بارآور) (*)

فرمول عام دور پیمائی سرمایه‌ی مولد (بارآور) بدین قرار است :

$P \dots W - G - W \dots P$ این دور پیمائی بمعنای تجدیداد واری وظیفه‌ی سرمایه‌ی مولد (بارآور) و لذا بمعنای تجدید تولید است، یابد یگر سخن بمعنای روند تولید سرمایه‌ی بمثابه پروسه‌ی تجدید تولید در ارتباط با ارزش افزائی است. یعنی نه تنها تولید، بلکه تجدید تولید واری اضافه - ارزش است و نمایشگر وظیفه‌ی ای است که سرمایه‌ی صنعتی در شکل مولد (بارآور) خود، نه فقط برای یکبار، بلکه بصورت ادوار مکرر بنحوی انجام میدهد که از سرگیری آن خود بوسیله‌ی نقطه‌ی انجام معین گردیده است. ممکن است که (در برخی موارد) در بعضی از رشته‌های سرمایه‌گذاری سرمایه‌ی صنعتی (جزئی از W در همان پروسه‌ی کاری که از آن مانند کالا بیرون آمده است، دوباره بمثابه وسیله‌ی تولید مستقیماً وارد گردد. از این راه تنها از استحاله‌ی ارزش آن به پول واقعی یا اعلامت پولی، احتراز می‌شود، یابد یگر سخن، این دگرسانی فقط بصورت شمار پول بیان مستقلاً بدست می‌آورد. این جزء ارزشی وارد گردش نمیشود. پس ارزشهایی وجود دارند که در روند تولید وارد میشوند ولی در پروسه‌ی دوران داخل نیستند. چنین است در مورد جزئی از W که سرمایه‌دار بعنوان قسمتی از اضافه محصول بصورت جنسی بمصرف میرساند. معذک این قبیل موارد در تولید سرمایه‌داری بی‌اهمیت هستند و دست بالا در کشاورزی بحساب می‌آیند.

در مطالعه‌ی این شکل فوراً و چیز جلب نظر میکند :

اولاً در حالیکه در شکل نخست یعنی $G \dots G$ گردش پول - سرمایه را روند تولید، یعنی وظیفه‌ی P قطع میکند و فقط مانند واسطه‌ی میان دو مرحله‌ی آن $G - W$ و $W - G$ جلوه‌گر میشود، در شکل مورد بحث کنونی، مجموع روند گردش سرمایه‌ی صنعتی و حرکت کامل آن در درون مرحله‌ی دورانی است که فقط انقطاعی را تشکیل میدهد و لذا تنها بمثابه واسطی میان دو سوی سرمایه‌ی مولد (بارآور) قرار میگیرد، یعنی میان آن سری که بعنوان نخستین سرمایه‌ی مولد دور پیمائی را می‌گشاید و آن انتهائی که بمنزله‌ی آخرین سرمایه‌ی مولد بهمان شکل و لذا بصورت از سرگیری آن دور پیمائی را می‌بندد. دوران بمعنای خاص، فقط مانند واسطه‌ی تجدید تولیدی نمودار می‌گردد که ادوارا نو میشود و از راه این نوگردی استمرار دارد.

ثانیاً مجموع دوران در شکلی نمایش می‌یابد که در نقطه‌ی مقابل شکل دور پیمائی پول - سرمایه قرار دارد. صرف نظر از مقدار ارزشی، شکل دوران در آنجا چنین بود :

* در این ترجمه کوشش شده است اصطلاح (سرمایه‌ی بارآور) در کنار (سرمایه‌ی مولد) با هم در مقابل اصطلاح اروپائی Capital productif یا Productives Kapital بکار رود و این بدان منظور است که رفته رفته اصطلاح جدید (بارآور) جانشین مفهوم رایج (مولد) گردد.

ارزشی و چنین است: $(G - W, W - G) G - W - G$ ولی در اینجا شکل مزبور، باز صرفظرا از مقدار ساده‌ی کالائی است.

I. تجدید تولید ساده

بدوا روند $\dot{W} - \dot{G} - W$ را که میان دوسر $P \dots P$ در محیط دوران انجام میگیرد، مورد بررسی قرار میدهیم.

نقطه‌ی عزیمت این دوران، کالا - سرمایه است: $\dot{W} = W + w = P + w$ وظیفه کالا - سرمایه $\dot{W} - \dot{G}$ (که عبارتست از سامان دهی به ارزش - سرمایه $P =$ ثنی که در کالا - سرمایه خوابیده است و اکنون مانند جزئی از کالای W وجود دارد، و همچنین سامان رسانی اضافه ارزش محتوی در آن کفینز اکنون بصورت جزئی ترکیبی همان توده‌ی کالائی با ارزش w هستی یافته است) در نخستین شکل دور پیمائی مورد بررسی قرار گرفته است. ولی در آنجا وظیفه‌ی مزبور دو مین مرحله‌ی دوران گسیخته شد، راتشکیل میداد و مرحله‌ی انجام دور پیمائی تام بود. در اینجا، همین وظیفه، دومین مرحله‌ی دور پیمائی ولی نخستین مرحله‌ی دوران راتشکیل میدهد. دور پیمائی اول با G پایان می یابد و نظر باینکه \dot{G} عینا مانند G بدوی بمنابیه پول - سرمایه از نو میتواند دومین دور را بگشاید، آنگاه لازم نبود دور تر رفته ببینیم آیا G و g (اضافه ارزش) که در درون \dot{G} هستند همراه یکدیگر برآه ادامه میدهند یا راههای متفاوتی اختیار میکنند. البته اگر قرار بود ما نخستین دور پیمائی را در تکرارش دنبال کنیم، آنگاه چنین بررسی ضرور میگردید. ولی اکنون که سخن بر سر دور دور پیمائی سرمایه‌ی مولد (بارآور) است این نکته باید حل و تصفیه گردد، زیرا تعیین نخستین دور پیمائی سرمایه‌ی مولد خود با این مطلب وابستگی دارد و نیز از آن جهت لازمست که در آن $\dot{W} - \dot{G}$ بمنابیه مرحله‌ی دورانی جلوه گر میشود و باید بوسیله‌ی $G - W$ تکمیل گردد. مسئله‌ی اینکه آیا فوراً - پول - نمایهگر تجدید تولید ساده یا تجدید تولید گسترده است، منوط به حل این نکته میگردد. خصیصه دور پیمائی بر حسب تصمیمی که در این باره اتخاذ میشود، تغییر میکند.

بدوا تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌ی مولد (بارآور) را مورد توجه قرار دهیم و همچنانکه در فصل اول فرض نمودیم همه‌ی شرایط را یکسان و فروش و خرید کالاها را بنا بر ارزش خود مفروض بگیریم. بنا بر این فرض، تمام اضافه ارزش، داخل در مصرف شخصی سرمایه دار میگردد. بحض اینکه تحول کالا - سرمایه \dot{W} به پول انجام یافت، آن جزئی از مبلغ پول که نمایندگی ارزش - سرمایه است در دور پیمائی سرمایه‌ی مولد را ادامه میدهد. قسمت دیگر، یعنی اضافه ارزشی که بصورت طلا درآمد، وارد گردش عام کالائی میگردد. اگرچه گردش پول ناشی از سرمایه دار است، ولی در خارج از محیطه‌ی دوران سرمایه‌ی انفرادی وی قرار میگیرد.

در مثالی که ذکر کردیم، ایم کالا - سرمایه‌ی \dot{W} ما عبارت بود از ۱۰۰۰۰ فوندنخ به ارزش ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ. ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ آن ارزش - سرمایه‌ی مولد است و بمنابیه شکل پولی ۸۴۴ فوندنخ، دوران سرمایه را که بوسیله‌ی \dot{W} شروع شده ادامه میدهد. در حالیکه اضافه ارزش ۷۸ لیره‌ی استرلینگ، یعنی صورت پولی ۱۵۶۰ فوندنخ و جزئی اضافی محصول - کالا، از این دوران خارج میشود و راه جداگانه‌ای را در درون گردش عام کالاها طی میکند.

$$\dot{W} \left\{ \begin{array}{c} W \\ + \\ w \end{array} \right\} = \dot{G} \left\{ \begin{array}{c} G \\ + \\ g \end{array} \right\} \dots W$$

$w - g$ عبارت از يك سلسله خريد هائي است كه سرمايه دار توسط پول انجام ميدهد و خواه درقبال كالاهاي حقيقي و خواه در برابر خدمات، براي شخصيت ارجمند خود يا خانواده اش خرج ميكند. اين خريد ها بصورت پراكند و در زمانهاي مختلف واقع ميشوند. بدینسان پول گاه بصورت ذخيره ي پولی بمنظور مصرف جاری وجود دارد و گاه بشکل گنج، زيراد رسورتيکه پول از گردش خود باز ايستد ناچار بصورت گنج درمی آید. وظیفه اش بمثابة وسيله ي دوران، که شامل شکل گچينه اي گذرای آن نیز میگردد، در گردش سرمايه بشکل پولی آن، G ، وارد نمیشود. پول پیش ریز نشد، بلکه خرج شده است. ما فرض کردیم که همواره سرمايه ي پیش ریخته تماما از يکی از مراحل خود به مرحله ديگر میگردد، در اينجا نیز محصول - کالای P مجموع ارزش سرمايه ي مولد (بار آورد) را که عبارتست از $P = ۲۲$ ليره ي استرلینگ در بردارد. بانضمام اضافه ارزشی که طی روند توليد بوجود آمده است $= ۲۸$ ليره ي استرلینگ. در مثال ما که محصول - کالا تقسیم پذیر است، اضافه ارزش بشکل ۱۵۶۰ فوندنخ وجود دارد و يا اگر آنرا به نسبت يك فوندنخ حساب کنیم بشکل ۱۶۹۶ اونس نخ موجود است. اما بعکس اگر محصول - کالا مثلاً ماشینی باشد بقیمت ۵۰۰ ليره ي استرلینگ و ترکیب ارزشی آن نیز مانند نخ باشد، اگرچه يك جزء ارزشی این ماشین برابر با ۲۸ ليره ي استرلینگ اضافه ارزش است، ولی این ۲۸ ليره فقط در تمام ماشین وجود دارد و نمیتوان بدون آنکه ماشین را تکه تکه کرد و بدینسان ارزش مصرف آنرا منهدم ساخت آنرا به ارزش - سرمايه و اضافه ارزش تقسیم نمود. لذا دو بخش ارزشی فقط بطور ذهنی میتوانند بصورت اجزاء پیکر کالا نمایش یابند، نه همچون عناصر مستقل کالای w ، آنچنانکه هر فوندنخ جزء قابل تفکیک و مستقلى از ۱۰۰۰۰ فوندرا تشكيل ميدهد. در مورد اول باید کل کالا، کالا - سرمايه يعنى ماشین، بطور کامل فروخته شود تا آنکه g بتواند وارد گردش ویژه ي خود گردد. بالعکس اگر سرمايه دار ۸۴۴۰ فوندنخ بفروشد، آنگاه فروش ۱۵۶۰ فوند باقی ماند، نمایشگر گردش کاملاً جداگانه ای از اضافه ارزش در شکل w (۱۵۶۰ فوندنخ) - g (۲۸ ليره ي استرلینگ) w (وسائل مصرفی) خواهد بود. ولی عناصر ارزشی ۱۰۰۰۰ فوندنخ همانقدر در هر يك از اجزاء محصول نمایش پذیر هستند که در محصول کل. همچنانکه محصول کل ۱۰۰۰۰ فوندنخ امکان میدهد آنرا به ارزش - سرمايه ي ثابت (C) ۷۴۴۰ فوندنخ به ارزش ۳۷۲ ليره ي استرلینگ، به ارزش - سرمايه ي متغیر (V) ۱۰۰۰ فوندنخ به ارزش ۵۰ ليره ي استرلینگ و اضافه ارزش (m) ۱۵۶۰ فوندنخ به ارزش ۲۸ ليره ي استرلینگ، تقسیم کنیم، بدانسان ممکن است هر فوندنخ را نیز چنین تقسیم کرد: $۱۱۰۴ = C$ و $۱۰۴ = V$ اونس نخ به ارزش ۱۶۲۸ پنس، $۷ = V$ و $۱۶۰۰ = ۱۰۰۰$ اونس نخ به ارزش ۲۰۰ پنس، $۱۸ = m$ و $۹۸ = ۱۰۰۰$ اونس نخ به ارزش ۱۸۷۲ پنس. همچنین سرمايه دار میتواند با فروش تدریجی ۱۰۰۰۰ فوندنخ، عناصر اضافه ارزشی را که در هر يك از بخشهای فروش متوالی وجود دارد تدریجاً مصرف کند و از اینرا به بتدریج مجموع $C + V$ را بسامان برساند.

ولی این طریقه عمل این فرض را نیز در بردارد که تمام ۱۰۰۰۰ فوندنخ بفروش رود و همچنین متضمن آنست که از راه فروش ۸۴۴۰ فوندنخ ارزش C و V جبران گردد. (کتاب اول، فصل نهم، ۲)

ولی بهر جهت، بوسیله ي عمل $G - \dot{w}$ ارزش - سرمايه اي که در \dot{w} جا دارد و نیز اضافه ارزش، هر يك زندگی تفکیک پذیری بدست می آورند يعنى مبالغ پولی دارای زندگی متمایزی میگرددند. در هر دو مورد، G مانند g ، شکل واقعاً برگشته ي ارزش است که بدو در \dot{w} نقطه بمثابة قیمت کالا نمود، میشود و در آن حالت تنها دارای بیانی ذهنی است.

$w - g - w$ عبارت از يك گردش ساده ي کالائی است که نخستین مرحله ي آن $g - w$ در دوران کالا - سرمايه $\dot{G} - \dot{w}$ و لذا در دور پیمائی سرمايه، فرو رفته است. بعکس، مرحله ي

مکمل آن $w - g$ * ، بمثابة منزلی از گردش عمومی کالاها ، از دور پیمائی سرمایه بیرون میافتد و از آن جدا میگردد . دوران w و w ، یعنی گردش ارزش - سرمایه و اضافه ارزش ، پس از تغییر شکل w به G منسحب میشود . از اینجاست نتایج زیرین بدست می آید :

اولا - از هنگامیکه کالا - سرمایه در نتیجه عمل $G - W = W - G$ ، بسامان میرسد ، حرکات ارزش - سرمایه و اضافه ارزش ، که تا آنوقت در $G - W = W - G$ متحد بود ، و وسیله تولید کالائی بیثباتی حمل میشدند ، تفکیک پذیر میگردد زیرا از این پس هر دو آنها بمثابة مبالغی ولی ، دارای اشکال مستقلی هستند .

ثانیا - چنانچه این تجزیه وقوع یابد ، یعنی g بعنوان درآمد سرمایه دار خرج شود ، در حالی که G بمثابة شکل وظیفه ای ارزش - سرمایه به راهی که دور پیمائی برای آن معین نمود ، است ، ادامه دهنده آنگاه عمل نخست یعنی $w - G$ در ارتباط با اعمال بعدی که عبارت از $G - w$ و $G - w$ هستند ، مانند و گردش متمایز نمایش پذیر میشود ، یعنی بصورت $w - G - w$ و $w - g - w$ ، که هر دو از لحاظ شکل عمومی به گردش عادی کالاها تعلق دارند .

وانگهی ، عمل بر این جاری است که در مورد کالاها ی غیر قابل تقسیم ، اجزاء ارزشی آن زهنسا تفکیک نموند . مثلا در صنعت ساختمانی لندن که غالبا بصورت نسبه انجام میشود ، متصدی ساختمان بر حسب مراحل مختلفه پیشرفت بنای خانه پیش قسط هائی دریافت میکند . هیچیک از این مراحل هنوز خانه نیست ، بلکه فقط جزء واقعا موجود از خانه ی آیند ، ایست که در حال ساختمان است و لذا علی رغم واقعیت خود فقط یک جزء ذهنی از تمام خانه را تشکیل میدهد ، ولی با این وصف به اندازه کافی واقعیت دارد که بتوان با اعتماد آن پیش قسط های مکرری پرداخت . (نگاه کنید به آنچه بعد از فصل دوازدهم خواهد آمد) .

ثالثا - اگر حرکات ارزش - سرمایه و اضافه ارزش ، که هنوز در w و G با هم هستند ، فقط قسما از یکدیگر جدا شوند (منحویکه جزئی از اضافه ارزش بصورت درآمد خرج نشده باشد) یا بهیچوجه جدائی بین آنها وقوع نیابد ، آنگاه در خود ارزش - سرمایه ، حتی در دورن دور پیمائی اش و پیش از اتمام کامل آن ، تغییری بروز میکند . در مثال ما ارزش - سرمایه ی بار آور ، برابر با ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بود . حال اگر عمل $G - w$ مثلا با ۴۸۰ یا ۵۰۰ لیره ی استرلینگ ادامه یابد ، آنگاه سرمایه ی مزبور آخرین مراتب دور پیمائی را با ارزشی که ۵۸ یا ۷۸ لیره ی استرلینگ بزرگتر از ارزش گذشته است طی خواهد نمود . این امر ممکن است با تغییر همزمان ترکیب ارزشی سرمایه بستگی داشته باشد .

$G - W = W - G$ ، دومین مرحله ی دوران و مرحله ی نهائی دور I ($G \dots G$) ، در دور پیمائی مورد بحث ما ، مرحله ی دوم دور و مرحله ی اول گردش کالائی را تشکیل میدهد . بنابراین تا آنجا که دوران مورد توجه قرار میگیرد ، $G - W = W - G$ باید با $G - W = W - G$ تکمیل گردد . ولی $G - W = W - G$ نه تنها اکنون روند ارزش افزائی را (که در اینجا وظیفه ی P ، مرحله ی اول است) پشت سر گذاشته بلکه نتیجه ی آن یعنی کالا - محصول را نیز بسامان رسانده است . بنابراین پروسه ی ارزش افزائی سرمایه و نیز سامان یابی کالا - محصول ، که نمایشگر ارزش - سرمایه ی ارزش افزوده است ، با $G - W = W - G$ پایان می پذیرد .

بدینسان ما تجدید تولید ساده ، یعنی موردی را فرض کردیم که $G - w$ کاملا از $G - w$ جدا میشود . نظر باینکه هر دو دوران $w - G - w$ مانند $w - G - w$ ، از حیث شکل عام

* در چاپهای اول و دوم $G - w$ آمده بود که در چاپهای بعدی از روی دستنویس مارکس بصورت متن اصلاح شده است .

خود به گردش کالائی تعلق دارند (و بنابراین هیچگونه تفاوت ارزشی میان دو سرخود نشان نمیدهند) ، میتوان مانند اقتصاد عامیانه با سانی چنین پنداشت که گویاروند تولید سرمایه داری عبارت از تولید ساده ی کالاها ، تولید ارزشهای مصرفی است که برای نوع معینی از مصرف تخصیص داده شده است و نیز آنچنانکه در اقتصاد عامیانه بیان میشود ، کالاهائی هستند که سرمایه دار فقط بمنظور جانشین ساختن آنها با کالاهای مصرف دار دیگر تولید میکند و یا بدان مقصود مبادله مینماید .

W از ابتدا مانند کالا - سرمایه وارد میدان میشود و هدف تمام پروسه ، که عبارت از توانگر شدن (ارزش افزائی) است ، نه تنها نافی آن نیست که مصرف سرمایه دار ، بانمو مقدار ارزش (ولذا نیز بانمو سرمایه) ، افزایش یابد ، بلکه خود بد رستی متضمن چنین افزایشی است .

در واقع در گردش که درآمد سرمایه دار انجام میدهد ، کالای تولید شده ی w (یا جزئی از کالا - محصول \dot{w} که ذهنا با آن تطبیق میکند) ، تنها به این درد میخورد که بد و نقد شود و بوسیله ی این پول بیک سلسله از کالاهائی بدل گردد که مصرف خصوصی سرمایه دار را تأمین میکند . ولی در اینجا نباید این رویداد کوچک را از نظر برداشت که w ارزش - کالائی است که برای سرمایه دار مفت تمام شده ، تجسم اضافه کار است و بهمین سبب از ابتدا مانند جزئی از کالا - سرمایه ی \dot{w} قدم به صحنه میگذارد . پس این w بنا به علت وجودی خود ، به دور پیمائی ارزش - سرمایه ای که وارد در روند است وابستگی دارد . و اگر این دور پیمائی دچار وقفه شود و یا بنحوی مختل گردد ، آنگاه نه تنها مصرف w محدود میشود و یا بکلی از بین میرود ، بلکه در عین حال موجب همین اختلالات در فروش آن سلسله کالاهائی میشود که باید جانشین w گردند . در موردی نیز که $\dot{w} - G$ بسامان نمیرسد و یا فقط برای قسمتی از \dot{w} امکان فروش پیدا میشود ، همین وضع پیش می آید .

دیدیم که $w - g - w$ ، بمثابة گردش درآمد سرمایه دار ، تنها تا هنگامی درد و روان سرمایه وارد است که جزء ارزشی از \dot{w} است ، یعنی تا زمانیکه جزئی از سرمایه در شکل وظیفه ای کالا سرمایه - ای آن بشمار می آید . ولی بحض اینکه این جزء بوسیله ی $g - w$ ولذا در شکل کامل $w - g - w$ ، استقلال پیدا میکند ، دیگر در حرکت سرمایه ی پیش ریخته ی سرمایه دار وارد نمیشود ، اگرچه از همین جا سرچشمه گرفته است . بنابراین جزء مزبور فقط از این لحاظ به حرکت سرمایه بستگی دارد که حیات سرمایه متضمن وجود سرمایه دار و آن نیز مشروط به مصرف اضافه ارزش بوسیله ی سرمایه دار است .

درد و روان عام ، \dot{w} که فی المثل نخ است ، تنها همچون کالا عمل میکند . ولی بمثابة یکی از منازل گردش سرمایه ، بعنوان کالا - سرمایه ، یعنی با چهره ای که ارزش - سرمایه گاه بخود میگیرد و گاه بدور می افکند ، عمل میکند . پس از فروش نخ به بازرگان ، نخ مزبور از روند دور پیمائی سرمایه ای که محصول آنست خارج میشود ، ولی با این وجود بمثابة کالا همچنان در محیط دوران عام باقی میماند . گردش این مقدار کالا ، علی رغم آنکه دیگری از منزلگاههای دور پیمائی خود مختار سرمایه ی ریسند ، را تشکیل نمیدهد ، ادامه می یابد . بنابراین استحاله ی واقعی و منطقی مقدار کالائی که سرمایه دار بوسیله ی معامله ی $w - G$ بدرون دور آن فرو ریخته است ، یعنی گذارنشائی آن به دایره ی مصرف ، میتواند از لحاظ زمانی و مکانی بکلی از استحاله ای که ضمن آن همین مقدار کالا بمثابة سرمایه ی تجاری وی عمل میکند ، جدا باشد . همان استحاله ای که در مورد گردش سرمایه بانجام رسیده است باید در محیط عام نیز وقوع یابد .

چنانچه نخ از نو در دور پیمائی سرمایه ی صنعتی دیگری وارد شود ، باز تغییری در این مسئله حاصل نمیشود . دوران عام ، همچنانکه شامل درهم آمیزی دور پیمائی های اجزاء خود مختار سرمایه ی اجتماعی ، یعنی جمیع سرمایه های انفرادی میگردد ، دوران ارزشهای رانیز که بمثابة سرمایه به بازار ریخته نشد ، اند و یا در عرصه ی مصرف انفرادی وارد میشوند ، در بر میگیرد .

در صورتیکه مادوران $\bar{G} = G + g$ را نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه رابطه‌ی میان دورپیمائی سرمایه و از آنجهت که جزئی از دوران عام است، و از آن لحاظ که حلقه‌های از یک دور پیمائی خود مختار را تشکیل میدهد، عیان میگردد. G به مثابه پول - سرمایه به دور پیمائی سرمایه ادامه میدهد. g به مثابه درآمد خرج شده $(g - w)$ وارد دوران عام میشود و از دورپیمائی سرمایه به بیرون میافتد. تنها جزئی از آن وارد دور پیمائی سرمایه میشود که به مثابه پول - سرمایه‌ی الحاقی بکار می‌افتد. در $w - g - w$ پول فقط مانند مسکوک عمل میکند. هدف این دوران عبارت از مصرف شخصی سرمایه دار است. نمایشگر بلاذات اقتصاد عامیانه اینست که این دوران غیر وارد در دور پیمائی سرمایه - یعنی گردش جزئی از ارزش - محصول را که بصورت درآمد مصرف میشود - بعنوان صفت میزبانی دورپیمائی سرمایه قلمداد میکند.

در دومین مرحله $(G - W)$ ارزش - سرمایه‌ی G که برابر با P است $(G = P)$ (یعنی مساوی با ارزش سرمایه‌ی بارآوری است که اینک دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی را آغاز میکند) دوباره خالی از اضافه ارزش، و لذا با همان مقدار ارزشی که در مرحله‌ی نخستین دورپیمائی پول - سرمایه $G - W$ دارا بود ظاهر میشود. علی‌رغم تفاوتی که در جاهای وجود آمده، وظیفه‌ی پول - سرمایه‌ی آنکه اکنون به کالا - سرمایه تبدیل شده است همانست، یعنی تبدیل گشتن به وسائل تولید و نیروی کار P و A .

بدینسان، همزمان با $w - g$ ارزش - سرمایه‌ی در وظیفه‌ی کالا - سرمایه $(\bar{G} - \bar{W})$ از مرحله‌ی $W - G$ در گذشته است و اینک وارد مرحله‌ی مکمل آن $\left(\frac{A}{P} \right)$ $G - W$ میشود. بنابراین گردش تام آن عبارتست از $\left(\frac{A}{P} \right)$ $W - G - W$.

اولاً: در حالت I (دورپیمائی $\bar{G} \dots G$) پول - کالا مانند شکل بدوی‌ئی، که در قالب آن ارزش - سرمایه پیش ریز میگردد، وارد شده بود، ولی در اینجا پول - کالا از ابتدا مسانند جزئی از مبلغ پولی وارد عمل میشود که کالا - سرمایه طی نخستین مرحله‌ی دوران $(W - G)$ در قالب آن مستحیل شده است، و لذا از اول به مثابه استحاله‌ی سرمایه‌ی بارآور (P) ، که در نتیجه‌ی فروش کالا - محصول بشکل پول درآمد است، بپیدای می‌آید. پس در اینجا پول - سرمایه از ابتدا مانند شکلی از ارزش - سرمایه وجود دارد که بدوی نیست و نیز جنبه‌ی نهائی ندارد، زیرا فقط به سبب تکمیل شکل پولی است که مرحله‌ی $G - W$ میتواند با مرحله‌ی انجام خود $W - G$ تکمیل گردد. بنابراین آن جزئی از $G - W$ هم که در عین حال $G - A$ است، دیگر مانند پول پیش ریخته‌ی ساده‌ای جلوه نمیکند که بوسیله‌ی آن نیروی کار خریداری میشود، بلکه عبارت از پیش ریز همان ۱۰۰۰ فوندنخ ۵۰ لیره‌ی استرلینگ است، که جزئی از ارزش - کالاهای آفریده‌ی نیروی کار را تشکیل میدهد و در قالب پول به ازاا نیروی کار پیش ریز میگردد. پولی که در اینجا برای کارگرایش ریز میشود تنها عبارت از شکل معادل دگرسان شده‌ای است از جزء ارزشی کالاهائی که خودوی تسولیسند نموده است. و این خود هم اکنون دلیلی بر آنست که معامله‌ی $G - W$ ، تا آن حدی که مربوط به $G - A$ است، بهیچوجه تنها عبارت از جانشین ساختن کالائی بصورت نقدی در برابر کالائی بشکل مصرفی نیست، بلکه متضمن عناصر دیگری است که مستقل از نفس دوران عام کالائی هستند.

\bar{G} مانند شکل دگرسان شده‌ی \bar{W} جلوه گر میشود که خود محصول عمل گذشته‌ی P یعنی روند تولید است. بنابراین مجموع مبلغ پولی \bar{W} به مثابه بیان پولی کار گذشته نمایش می‌یابد. در مثال مایعنی ۱۰۰۰۰ فوندنخ = ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ که محصول روند ریسندهی است، ۲۴۴۰ فوندنخ از آن مساوی سرمایه ثابت پیش ریخته C است که خود برابر با ۲۷۲ لیره‌ی استرلینگ است، ۱۰۰۰

فوندنخ دیگر از آن = سرمایه ی متغیر پیش ریخته $V = ۵۰$ لیره ی استرلینگ و ۱۵۶۰ فوندنخ = اضافه ارزش III برابر با ۷۸ لیره ی استرلینگ است. چنانچه از G فقط سرمایه بدوی = ۴۲۲ لیره ی استرلینگ از نو پیش ریز شود و در صورتیکه شرایط دیگر یکسان باقی ماند و باشند و آنگاه با عمل $A - G$ کارگر فقط جزئی از ۱۰۰۰۰ فوندنخ تولید شده طی این هفته (ارزش پولی ۰۰۰ افونندنخ) را در هفته ی بعد بطور مساعد دریافت میکند. پول و بمثابه نتیجه ی $G - W$ و همواره همین کار گذشته است. در صورتیکه عمل مکمل $G - W$ فوراً در بازار کالا انجام گردد و لذا G در مقابل کالا های موجود در بازار جابجاء شود و بار دیگر باز کار گذشته از یک شکل (پول) بشکل دیگر (کالا) تحول می پذیرد. لیکن از لحاظ زمانی $G - W$ از $W - G$ متاخر است. اعمال مزبور فقط بطور استثنائی همزمان انجام میشوند و مثلاً چنانچه سرمایه داری که عمل $G - W$ را انجام میدهد و سرمایه داری که همین عمل برای وی $W - G$ است، کالا های خویش را متقابلاً و در یک زمان بحساب یکدیگر واریز کنند و سپس G فقط برای موازنه ی ترازنامه بکار رود. ممکن است میان انجام $G - W$ و از آن $G - W$ تفاوت زمانی کم و بیش قابل ملاحظه ای وجود داشته باشد. اگرچه G و همچون نتیجه ی عمل $W - G$ نمایندگی کار پیشین است، میتواند در مورد عمل $G - W$ نمودار شکل دگرسان شده ی کالا هائی باشد که هنوز بهیچوجه در بازار وجود ندارند و بایستی بدان سبب در آیند به بازار آیند که عادتاً عمل $G - W$ تازه پس از تولید مجدد W انجام پذیر میگردد و همچنین ممکن است G نمودار کالا هائی باشد که تولید آنها همزمان با W ای انجام گیرد که همین G بیان پولی آنهاست. مثلاً در مورد مبادله ی $G - W$ (خرید وسائل تولید) ممکن است ذغال پیش از آنکه از کان استخراج شده باشد خریداری گردد و نیز G تا آنجا که مانند پول — انباشت وارد عرصه میگردد و بصورت درآمد خرج نمیشود و میتواند نمایندگی ی پنبه ای باشد که تازه در سال آیند تولید میشود. همچنین است در مورد خرج شدن درآمد سرمایه دار بصورت $G - W$ و نیز چنین است در مورد دستمزد $A = ۵۰$ لیره ی استرلینگ. این پول نه تنها شکل نقدی کار گذشته ی کارگران است بلکه در عین حال حواله ای بر سر کار همزمان یا آیند است و یعنی کاری که هم اکنون در شرف انجام است و بسا باید در آیند و تحقق یابد. با این پول کارگر میتواند لباسی بخرد که در هفته ی آیند دوخته میشود. این وضع بویژه در مورد اقلام بسیاری از وسائل معیشت صدق میکند که برای جلوگیری از فاسد شدن و بساید تقریباً بلا فاصله پس از تولید بمصرف رسند بدینسان کارگر هنگامیکه دستمزدش بصورت پول پرداخت میشود در واقع شکل دگرسان شده ای از کار آتی خویش یا از آن کارگران دیگر را دریافت میکند. سرمایه دار با جزئی از کار گذشته ی کارگر به وی حواله ای بر سر کار آیند اش میدهد. کار کنونی یا آیند ی خسود کارگر است که ذخیره ی هنوز بوجود نیامده ای را تشکیل میدهد و بوسیله ی آن کار گذشته اش پرداخت میگردد. در اینجا دیگر پندار ذخیره آفرینی تماماً بیاد می رود.

ثانیاً: در گردش $W < \frac{A}{P_{III}} - G - W$ همان پول دوبار جای خود را تغییر میدهد. سرمایه دار

بدواً آنرا در مقام فروشندگی بدست می آورد و سپس آنرا بمثابه خریدار از دست میدهد. استحاله ی کالا بصورت پول تنها به این درد میخورد که از نو آنرا از شکل پولی به قالب کالائی تحویل نمایند. بنا بر این شکل پولی سرمایه، یعنی هستی آن بمثابه پول — سرمایه، در این حرکت فقط لحظه ی گذرائی است، یا بدیگر سخن تا زمانی که این حرکت جریان دارد، پول — سرمایه اگر بمثابه وسیله ی خرید بکار رود، تنها مانند وسیله ی دوران جلوه گر میشود و در صورتیکه سرمایه داران متقابلاً از یکدیگر خرید کنند، مانند $\frac{A}{P_{III}}$ در دستنویس مارکس راجع به مسئله ی اخیر تذکر زیرین قید شده است: « اما مهمی این مطالب بسه. بخش آخر کتاب دوم مربوط میشود. در واقع مسئله ی ذخیره آفرینی (یا استخراج سازی) در همین بخش از کتاب دوم و نیز در بخشهای دیگر مشروحاً مطرح گردیده است. »

وسیله ی پرداخت واقعی نمود و میشود و لذا فقط آنگاه چنین خصیصتی بدست می آورد که پرداخت تفاوت ترازنامه ی محاسباتی لازم میگردد .

ثالثا : وظیفه ی پول - سرمایه و اعم از اینکه مانند وسیله ی دوران یا بعنوان وسیله ی پرداخت بکار روده فقط اینست که واسطه شود تا A و P_m جانشین W گردند، یعنی بجای نخ کسسه کالا - محصول و از سرمایه ی بارآور نتیجه شده است (پس از کسر اضافه ارزشی که باید بصورت درآمد صرف شود) عناصر تولیدی آنرا بنشانند و لذا وظیفه اش عبارت از استحاله ی مجدد ارزش - سرمایه از شکل کالا به عناصر تشکیل دهنده ی این کالا است . پس سرانجام میتوان گفت که وظیفه ی مزبور تنها عبارت از برگرداندن مجدد کالا - سرمایه به سرمایه ی بارآور است .

برای اینکه دور پیمائی بنحو عادی انجام گیرد باید \dot{W} بنابه ارزش خود تمام و کمال فروخته شود . علاوه بر این $W - G - W$ نه تنها متضمن آنست که کالای جانشین کالای دیگر گردد بلکه نفسا جانشینی مزبور را تحت روابط ارزشی یکسان در بردارد .

ماد را اینجا فرض کردیم که جریان بهمین نهج واقع میگردد . ولی در واقع ارزش وسائل تولید تغییر میکند و تولید سرمایه داری درست دارای این ویژگی است که روابط ارزشی را مستمرا ، بوسیله ی دگرگونی - هایی که پیوسته در بارآوری کار بوجود می آید و خصیصت نمای تولید سرمایه داری است ، تغییر میدهد . در باره ی این تغییر ارزشی که عارض عوامل تولید میشود و بعد امور بحث ماقرار خواهد گرفت ، اکنون فقط به همین اشاره اکتفا میکنیم . * تبدیل عوامل تولید به کالا - محصول ، یعنی از P به \dot{W} در محیط تولید انجام میگردد ، ولی استحاله ی مجدد \dot{W} به P در محیط دوران واقع میگردد . این عمل بسبب پایداری استحاله ی ساده ی کالای انجام میگردد . ولی در صورتیکه روند تجدید تولید در مجموع خود ملاحظه گردد ، محتوی عمل مزبور لحظه ای از آن روند بشمار میرود * $W - G - W$ ، بمشابه شکل گردش سرمایه ، نفسا تبادل موادی را در بردارد که از لحاظ وظیفه ای مشخص است . علاوه بر این ، تحول $W - G - W$ ایجاب میکند که W مساوی با عوامل تولید مقدار کالای \dot{W} باشد و این عوامل نیز رابطه ی ارزشی بدوی خود را نسبت به یکدیگر حفظ نمایند . بنابراین نه تنها چنین فرض میشود که کالاها بنا به ارزش خود خریداری میگردند ، بلکه این مسئله نیز مفروض است که در جریان دور پیمائی هیچگونه تغییری هم بر ارزش آنها عارض نمیشود ، والا پروسه نمیتواند بطور عادی انجام گیرد .

در $G \dots G$ شکل بدوی ارزش - سرمایه است که بدور افکنده میشود تا از نو پذیرفته گردد . در $P \dots W - \dot{G} - W \dots P$ فقط عبارت از شکلی است که طی روند اخذ شده و در جریان خود همین روند دوباره دفع گردیده است . در اینجا شکل پولی فقط مانند صورت ارزشی مستقل و فرار سرمایه دیده میشود . سرمایه در شکل \dot{W} برای پذیرش صورت پول بهمسان اندازه بی صبر است که \dot{G} بمحض بازیافت آن ، برای دور افکندن و تبدیل مجددش به صورت سرمایه ی بارآور ، بی تاب است . تا هنگامیکه سرمایه در قالب پول ایستاده است وظیفه ی سرمایه ای را انجام نمیدهد و لذا بارور نمیگردد ، سرمایه در حالت آیش قرار میگیرد . در اینجا G مانند وسیله ی دوران عمل میکند ، اما بمشابه وسیله ی دوران سرمایه * * * آن استقلال که شکل پولی ارزش - سرمایه در نخستین حالت دور پیمائی خود (دور پول - سرمایه) نمایش میدهد ، در این شکل دوم ناپسندید میشود و بدینسان نقد (کری تیک) حالت اول را تشکیل میدهد که فقط آنرا بشکل ویژه ای درس آورد .

* این مطلب در فصل پانزدهم همین جلد (کتاب دوم) مورد بحث قرار گرفته است .
* * * در دستنویس مارکس پس از این مطلب چنین آمده است . * علیه توك Tooke * * *
* * * مقصود صنف ، توماس توك اقتصاد دان انگلیسی (۱۷۷۴ - ۱۸۵۸) ، یکی از منتقدین شعوری پولی
بقیه در زیر نویس صفحه بعد

هنگامیکه مصرف بدینسان مصرف بار آور میشود ، در دور پیمائی خود سرمایه وارد میگردد . شرط لازم آنست که بوسیله کالاهای بدینسان مصرف شده اضافه ارزش بوجود آید . و این چیزی است که با تولید و حتی تولید کالائی ، که هدفش زندگی تولید کنندگانست ، تفاوت بسیار دارد . جانشین ساختن کالائی به کالای دیگر که بدینسان منوط به تولید اضافه ارزش میشود ماهیتا چیزی بکلی غیر از مبادله ی محصولات است که پول فقط واسطه ی آنست . ولی با این وجود اقتصاد یون برای اثبات اینکه سرریز تولید امکان پذیر نیست به همین امر استناد میکنند .

علاوه بر مصرف بار آور G ، که به A و Pm تبدیل میگردد ، دور پیمائی شامل نخستین حلقه ی $G - A$ نیز میشود که برای کارگر $A - G$ است که مساوی با $G - W$ میشود . از دورانی که بوسیله ی کارگر بصورت $A - G - W$ انجام میشود و مصرف او را در برمیگیرد ، فقط نخستین حلقه ی آن بمشابه نتیجه ی $G - A$ ، در دور پیمائی سرمایه وارد میگردد . عمل دوم یعنی $G - W$ ، وارد در گردش سرمایه ی فردی نمیشود ، با اینکه خود از درون آن برخاسته است . ولی وجود دائمی طبقه ی کارگر برای طبقه ی سرمایه دار ضرورت دارد و بنابراین مصرف کارگرنیز ، که از راه $G - W$ انجام میشود ، برای طبقه ی مزبور ضرور است .

برای آنکه ارزش - سرمایه بتواند به دور پیمائی خود ادامه دهد و نیز اضافه ارزش بوسیله ی سرمایه دار مصرف گردد ، تنها چیزی که عمل $W - G$ ایجاب میکند اینست که W به پول بدل شود ، یعنی فروش رود . بدیهی است که W فقط از آنجهت بفروش میرود که جنسی دارند ، ی ارزش مصرف است و لذا برای نوعی از انواع مصرف ، اعم از مولد یا شخصی ، شایستگی دارد . ولی اگر W به گردش خود ادامه دهد ، مثلا بوسیله ی بازرگانی که نخ را خریداری کرده است ، بدو این امر بهیچوجه به ادامه ی دور پیمائی آن سرمایه انفرادی نمی که نخ تولید کرده و به بازرگان فروخته است لطمه ای وارد نمیکند . تمام پروسه بحرکت خود ادامه میدهد و با آن نیز مصرف شخصی سرمایه دار و کارگر ، که به این روند وابسته است ، همچنان جریان می یابد . این نکته ایست که در مورد بررسی بحرانها و اجد اهمیت است .

بمحض اینکه W فروخته شد و به پول بدل گردید ، میتواند از نو به عوامل واقعی روند کار ، و لذا دوباره به عوامل تجدید تولید بدل شود . حالا خواه W را مصرف کنند ، ی قطعی خریده باشد و خواه بازرگانی آنرا بقصد بازفروش بخرد ، این امر مستقیما هیچگونه تغییری در جریان بوجود نمی آورد . حجم توده های کالائی که تولید سرمایه داری بوجود می آورد ، مشروط به یک میدان از پیش مقرر عرضه و تقاضا ، برای برآوردن نیازمندیها ، نیست بلکه بسته به مقیاس خود این تولید و نیاز به پیوسته گسترش دادن آنست . خریدار مستقیم تولید کلان ، بخیر از دیگر سرمایه داران صنعتی ، فقط میتواند کلان - بازرگان باشد . روند تجدید تولید تا حدود معینی میتواند ، بدون آنکه کالاهای بازار ریخته اش واقعا وارد مصرف انفرادی یا مولد شده باشند ، بر همان پایه مقیاس گسترده جریان یابد . مصرف کالاهای در دور پیمائی سرمایه ای که اجناس مزبور را بیرون داده است ، وارد نمیشود . بمحض اینکه مثلا نسخ بفروش رفته ، ارزش - سرمایه ای که نمایندگی آنست میتواند دور پیمائی خود را ، قطع نظر از آنچه به سونخ فروش رفته خواهد آمد ، از نو آغاز نماید . تا هنگامیکه محصول فروخته میشود از نقطه ی نظر تولید کننده ی سرمایه دار همه چیز جریان منظم خود را دارد . دور پیمائی ارزش - سرمایه ، کسیه وی نمایندگی آنست ، قطع نمیشود . و چنانچه این پروسه گسترده تر شود ، امری که خود متضمن توسعه ی مصرف بار آور وسائل تولید است . ، آنگاه این تجدید تولید سرمایه میتواند با توسعه ی مصرف انفرادی کارگران (لذا با گسترش تقاضا) همراه باشد ، زیرا روند مزبور از راه مصرف بار آور آغاز شده و بدان وسیله امکان پذیر گردیده است . بدینسان ممکن است که تولید اضافه ارزش و همراه آن مصرف

شخصی سرمایه دار نیز رشد کند و تمام روند تجدید تولید در وضع شکوفانی قرار گیرد و در حالیکه بخش بزرگی از کالاها فقط بصورت ظاهر وارد مصرف شده باشند و ولی در حقیقت بفروش نرفته روی دست باز فروشان ماند و لذا واقعا هنوز در بازار باشند. اینک امواج کالاها متعاقب یکدیگر میرسند و سرانجام معلوم میگردد که جذب موج پیشین بوسینه‌ی مصرف و غنا هری بیش نبود است. سرمایه — کالاها بر سر جای خود در بازار بایکدیگر متقابلا می‌ستیزند. دیر رسیدگان برای آنکه فروش کرد باشند کالای خود را به پائین تراز بها می‌فروشند. کالاهای پیشین هنوز نقد نشدند اند که موعد پرداختها سر میرسد. دارندگان کالاهای مزبور مجبورند یا خود را مفلس اعلام کنند و یا برای اینکه امکان پرداخت داشته باشند آنها را بهر قیمتی بفروشند. این فروش مطلقا ارتباطی با وضع حقیقی تقاضا ندارد. این امرتها با تقاضای پرداخت و با ضرورت مطلق تبدیل کالا به پول سروکار دارد. سپس بحران در میگیرد. بحران در مورد کاهش مستقیم تقاضای اشیا مورد مصرف و یعنی تقاضای مصرف انفرادی و بروز نمیکند و بلکه در کاهش مبادله‌ی سرمایه با سرمایه و در کاهش روند تجدید تولید سرمایه آشکار میگردد.

هرگاه کالاهای P_m و A و G جانشینشان میشود تا وظیفه‌ی خود را بمشابه پول — کالا مانند ارزش — سرمایه‌ای که بمنظور استحاله‌ی مجدد به سرمایه‌ی بارآور تخصیص یافته است، انجام دهد. — میبایست در موعدهای مختلف، خریداری شده یا پرداخت گردند و بنحویکه $G - W$ نمایشگر یک سلسله خریدها و پرداختهای متوالی باشد. — آنگاه جزئی از G عمل $G - W$ را انجام میدهد و در حالیکه جزء دیگر آن بصورت نقدی باقی میماند تا در زمان معینی که از شرایط خود پروسه ناشی میشود برای انجام معاملات همزمان یا متناوب $G - W$ بکار رود. جزء مزبور فقط موقتا از دوران خارج شده است تا در زمان مقرر وارد عمل گردد و وظیفه‌ی خود را انجام دهد. در این صورت نفس چنین رکود خود وظیفه‌ای است که بوسیله‌ی دوران یا برای دوران مقرر گشته است و وجودش مانند خرید — مایه یا پرداخت — مایه، تعلیق حرکتش و وضع از هم گسیخته‌ی گردشش و عبارت از حالتی است که پول در آن یکی از وظایف خود را مانند پول — سرمایه اجرا میکند. زیرا در این مورد پولی که موقتا بحال سکون درآمده خود جزئی از پول — سرمایه‌ی G ($G - g = G$) است و جزئی است از ارزش کالا — سرمایه‌ی برابر با P ، یعنی مساوی با ارزش سرمایه‌ی مولدی است که دوریمائی از آن ناشی میگردد. از سوی دیگر هر پولی که از گردش خارج میگردد بصورت گنج درسی آید. بنابراین شکل گنج شده‌ی پول در این مورد تابعی از پول — سرمایه است. عینا آنچنانکه در $G - W$ وظیفه‌ی پول بمشابه وسیله‌ی خرید یا پرداخت، تابعی از پول — سرمایه میشود و این بدان جهت است که در اینجا ارزش — سرمایه شکل پول دارد و پول در این مورد حالتی از سرمایه‌ی صنعتی در یکی از مراحل آنست. — حالتی که پیوستگی مجموع دوریمائی از پیش به آن تحمیل نموده است. ولی در عین حال اینجا دو باره این مسئله تاهید میشود که پول — سرمایه در درون دوریمائی سرمایه‌ی صنعتی و هیچ وظیفه‌ی دیگری غیر از وظایف پولی انجام نمیدهد و در عین حال وظایف مزبور فقط در ارتباط و هم پیوندی با دیگر مراحل این دوریمائی است که دارای مفهوم وظایف سرمایه‌ای میشوند.

اینکه G همچون نسبت g به G مانند رابطه‌ی سرمایه‌ای، نمودار میشود و خود مستقیما وظیفه‌ای از پول — سرمایه نیست و بلکه ناشی از وظیفه‌ی کالا — سرمایه‌ی W است که بنوبه‌ی خود بصورت رابطه‌ی میان w و W فقط نتیجه‌ی روند تولید و بارورگشتن ارزش — سرمایه در درون آن پروسه را منعکس میسازد.

هرگاه پیشرفت روند دورانی به موانعی برخورد کند و بنحوی که G در اثر شرایط خسارچی و از قبیل وضع بازار و غیره، مجبور شود عمل $G - W$ خود را معلق سازد و از آن جهت ناچار گردد مدت کمابیش درازی در وضع پولی بماند، آنگاه از نو حالت گنج آفرینی پول پدیدار میشود. — حالتی که در

گردش ساده ی کالاها نیز، بعضی اینکه گذار از $G - W$ به $W - G$ بعلت عوامل خارجی گسیخته شد، ظاهر میگردد. این يك گنج اندوزی ناخواسته است. بدینسان در مثال ما پول دارای شکل آیش یافته و نهانی پول - سرمایه است. ولی اکنون بیش از این مسئله ی مزبور را مورد بررسی قرار نمیدهیم.

اما در هر دو حالت، رکود پول - سرمایه در وضع نقدی خود، مانند نتیجه ی قطع حرکت نمود، میشود. خواه این گسیختگی بسود هدف یا بزبان آن انجام گیرد، خواه دلخواسته باشد یا ناخواسته، خواه بنابر وظیفه باشد یا معارض با آن وقوع یابد.

II • انباشت و تجدید تولید بمقیاس گسترده

چون نسبت هائی که در درون آن روند تولید گسترش پذیر است، خود سرانه نیستند، بلکه از لحاظ فنی پیش فرموده اند، چه بسا ممکن است که اضافه ارزش بدست آمده، با اینکه برای سرمایه شدن تخصیص یافته است، فقط با تکرار دور پیمائی های مختلف به حجم لازمی برسد که با آن واقعا بتواند مانند سرمایه ی افزوده عمل کند یا در دور پیمائی ارزش - سرمایه ی وارد در روند داخل شود (بنابراین تا آن هنگام انباشته شدن آن ضرور است). از اینرو اضافه ارزش بصورت گنج منجمد میشود و در این شکل پول - سرمایه ی نهانی میگردد. از آنجهت نهان - سرمایه است که تا بصورت نقدی منجمد مانده است نمیتواند بمثابه سرمایه وارد میدان عمل گردد (۱۶۲). پس گنج آفرینی در این مورد مانند لحظه ای از روند انباشت سرمایه داری دیده میشود که در عین وابستگی و همراهی با آن، ذاتا از آن متمایز است. زیرا با وجود یافتن پول - سرمایه ی نهانی، روند تجدید تولید، خود گسترش پیدا نمیکند. بعکس، اگر پول - سرمایه ی نهانی در اینجا بوجود آمده، از آنروست که سرمایه دار تولیدکننده قادر نیست بلا فاصله مقیاس تولید خویش را توسعه دهد. در صورتیکه وی اضافه محصول خود را به تولیدکننده ی طلا یا نقره ای بفروشد که سیم و زر تازه به دوران میریزد و یا اگر آنرا با بازرگانی معامله کند که در ازای قسمتی از اضافه محصول ملی، از خارج طلا یا نقره ی اضافی وارد مینماید - امری که همانند مورد پیشین است - آنگاه پول - سرمایه ی نهانی وی افزوده ای بر اندوخته ی ملی زر و سیم میگردد. در

(۱۶۲) اصطلاح "نهان" latent، ما خود از تصور فیزیکی در مورد حرارت نهانی است که اکنون بوسیله ی تئوری تبدیل نیرو تقریبا کنار گذاشته شده است. بهمین سبب است که مارکس در بخش سوم (که نگارش آن مؤخر است) در این مورد اصطلاح "بالقوه" potentiel را که از انرژی توانی یا بنابه شباهت از سرعت بالقوه ی دالامبر * D'Alembert وام گرفته است، بصورت "سرمایه ی بالقوه" capital virtuel; virtuelles Kapital مورد استفاده قرار میدهد. فریدریش انگلس

■ Jean Baptiste Le Rond d'Alembert (۱۷۱۶ - ۱۷۸۳) - نویسنده، ریاضی دان، فیلسوف و طبیعی دان فرانسوی که در زمره ی روشنگران بزرگ قرن هجدهم بشمار میرود. دالامبر که دارای افکار ماتریالیستی بود همراه با دانشمند و نویسنده ی معروف فرانسوی دید، رو Diderot به تنظیم آنسیکلوپدی Encyclopedie (دایره المعارف) پرداخت و در مقدمه ای که بر آن نوشت از فلسفه ای مبتنی بر طبیعت و مادیت دفاع نمود، ولی فلسفه ی مسادی وی نه تنها جنبه ی مکانیکی داشت، بلکه پیگیرانه و خالصی از اندیشه های متافیزیکی نبود.

همه ی موارد دیگر ، آنچه که در دست خریدار ، وسیله ی دوران بود ، مثلا ۷۸ لیبره ی استرلینگ ، در دست سرمایه دار فقط شکل گنج بخود میگیرد و بنابراین تنها چیزی نه واقع شده ، اینست که اندوخته ی ملی طلا و نقره بنحو دیگری توزیع گردیده است .

هرگاه در معاملات سرمایه دارما ، پول مانند وسیله ی پرداخت عمل کند ، (بنحویکه خریدار بایست قیمت کالا را در مواعد کمابیش طولانی پرداخت نماید) ، آنگاه اضافه محصولی که برای سرمایه افزائی تخصیص یافته است به پول تبدیل نمیشود ، بلکه بصورت فته طلب ، اسناد مالکیت بر معادلی بدل میشود که شاید هم اکنون در اختیار خریدار باشد و یا شاید فقط در نظر دارد که بعدا پس دست آورد . این مورد ، مانند مواردی که در قبال اسناد بهره آور و غیره پول گذاری شده است ، در روند تجدید تولید دور پیمائی ما وارد نمیشود ، اگرچه ممکن است در دور پیمائی دیگر سرمایه های انفرادی صنعتی داخل گردد .

تمام خصلت تولید سرمایه داری با بارور شدن ارزش - سرمایه ی پیش ریخته ، ولذا در مرحله ی اول با تولید هرچه بیشتر اضافه ارزش ممکن ، ملازمه دارد . ولی در مرحله ی ثانی منوط به تولید سرمایه است و بنابراین با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه بستگی دارد (به کتب اول فصل ۲۲ مراجعه شود) . انباشت یا تولید بمقیاس گسترده تر ، که مانند وسیله ی تولید پیوسته وسیعتر اضافه ارزش دیده میشود و لذا توانگر شدن را بمثابة هدف شخصی سرمایه دار نشان میدهد و در گرایش کلی تولید سرمایه داری گنجد ، است ، چنانکه در کتب اول باز نموده شد ، بعدا در نتیجه تکامل خود ، برای هر سرمایه دار انفرادی بدل به ضرورتی میگردد . افزایش دائمی سرمایه اش شرط نگاهداری آن میشود . ولی بیش از این لزومی ندارد به آنچه سابقا توضیح داده شد ، است برگردیم .

مابدوا تجدید تولید ساده را مورد بررسی قرار داده چنین فرض کرده ایم که در این تجدید تولید تمام اضافه ارزش بصورت درآمد خرج میشود . واقعیت اینست که در شرایط عادی همواره میبایست بخشی از اضافه ارزش بصورت درآمد صرف شود و بخش دیگری از آن مایه افزا گردد . این مسئله که آیا در دورانهای معینی گاه اضافه ارزش تولید شده تماما مصرف میشود و گاه سراسر بمنظور مایه افزائی بکار میرود ، بکلی در این امر بی تفاوت است . در میانگین حرکت - که فورمول عام فقط میتواند بیانگر آن باشد - این هر دو حالت روی میدهد . ولی برای اینکه فورمول را بفرنج نکرده باشیم بهتر است بپذیریم که تمام اضافه ارزش انباشته میشود . فورمول
$$P \dots W - G - W \left(\begin{matrix} A \\ Pm \end{matrix} \right)$$
 بیانگر

سرمایه ی بارآوری است که بمقیاس بزرگتر و با ارزش بیشتر تجدید تولید میگردد و مانند سرمایه ی مولدی که نمو کرده است دور پیمائی خود را آغاز میکند ، یابد یگر سخن ، دور پیمائی اول خود را تجدید میکند . بمحض آغاز این دور پیمائی ، از نو P را بمثابة نقطه ی عزیمت در برابر خود داریم ، فقط با این تفاوت که P کنونی ، سرمایه ی بارآور بزرگتری نسبت به P اولی است .

همچنین است هنگامی که در فورمول $G \dots G$ ، دومین دور پیمائی با G شروع میشود و G بمثابة G ، مانند پول - سرمایه ی پیش ریخته ای عمل میکند که دارای مقدار معینی است . این خود پول - سرمایه ای بیش از آنست که نخستین دور پیمائی را گشوده بود ، ولی بمحض اینکه با نقش پول - سرمایه ی پیش ریخته وارد میدان میشود ، هر اثری از وجود نمویافته اش که مرهون مایه افزائی اضافه ارزش است ، ناپدید میگردد . این منشاء در شکلش بمثابة پول - سرمایه ای که دور پیمائی خود را آغاز میکند نامرئی میشود . همینطور است در مورد P ، آنگاه که مانند نقطه ی عزیمت دور پیمائسی تازه ای عمل میکند .

چنانچه $P \dots P$ را با $G \dots G$ ماباد دور پیمائی اولی ، مقایسه کنیم ، آنگاه دیده میشود که این دو بهیچوجه دارای معنای واحدی نیستند . $G \dots G$ بخودی خود و بمثابة

دور پیمائی منفرد و بیانگر آنست که G یعنی پول - سرمایه (یا سرمایه ی صنعتی در دور پیمائی خود
 بمثابة پول - سرمایه) و پولی است که پول میزاید و ارزشی ارزش زاست، اضافه ارزش تخم میگذرد .
 بعکس و در دور پیمائی P بحض اینکه نخستین مرحله و یعنی روند تولید و بسر رسید و رو نرسد
 ارزش افزائی نیز در همان حال انجام یافته است و پس از طی مرحله ی دوم $\dot{G} - \dot{W}$ (یعنی
 نخستین مرحله ی دورانی) است که ارزش - سرمایه + اضافه ارزش و مانده پول - سرمایه ی سامان
 رسیده و مانند آن \dot{G} می وجود دارند که در نخستین دور پیمائی بمثابة آخرین جزء و منتها دیده شده
 بود . اینکه تولید اضافه ارزش بانجام رسیده در شکل $P \dots P$ که قبلا مورد بررسی مقرر گرفته
 (فورمول روشن آنرا در صفحه ی ۴۷ ملاحظه کنید) ، بوسیله ی $w - g - w$ نموده شد و
 است و یعنی بوسیله آن دور پیمائی می که طی مرحله ی دوم خود از دوران سرمایه بیرون می افتد و
 دوران اضافه ارزش و بمثابة درآمد نشان میدهد . پس در این شکل و که تمام حرکت بوسیله ی
 $P \dots P$ نموده میشود هیچگونه تفاوت ارزشی میان دو سر آن وجود پیدا نمیکند و باور شدن ارزش
 پیش ریخته و تولید اضافه ارزش نیز مانند $G \dots G$ منعکس شده است . فقط عمل $\dot{G} - \dot{W}$ در
 $G - \dot{G}$ مانند آخرین مرحله جلوه میکند و در $P \dots P$ بمثابة دومین مرحله ی دور پیمائی و نخستین
 مرحله ی دوران دیده میشود .

در $P \dots P$ و P نمایشگر تولید اضافه ارزش نیست، بلکه نمودار آنست که اضافه ارزش تولید شده
 مایه افزا گردیده و لذا سرمایه انباشته شده است و بنابراین نشان دهنده ی آنست که \dot{P} در برابر
 P و مرکب از ارزش - سرمایه ی بدوی با اضافه ارزش سرمایه ای است که در نتیجه ی حرکت آن
 انباشت شده است .

G و بمثابة منتهای ساده ی $G \dots G$ و نیز \dot{W} و آنچنانکه در دوران این دور پیمائی ها
 نموده میشود و بخودی خود بیانگر حرکت نیستند ، بلکه نتیجه ی حرکت را نشان میدهند ، یعنی باور
 شدن ارزش - سرمایه را ، که در شکل کالائی یا بصورت پولی سامان یافته است و منعکس میسازند .
 بنابراین آنها ارزش - سرمایه و بمثابة $G + g$ یا $w + w$ و بمثابة نسبت ارزش - سرمایه به
 زاد و رودش که اضافه ارزش است ، بیان میکنند . آنها این نتیجه را همچون اشکال دورانی مختلف
 ارزش - سرمایه ی بارور گشته نمایش میدهند . ولی خود این باروری انجام یافته و چه در شکل \dot{W} و چه
 در شکل G و وظیفه ای نیست که خواه از سرمایه ی نقدی و خواه از سرمایه ی کالائی ناشی شده باشد .
 هیچکدام از پول - سرمایه و کالا - سرمایه ، بمثابة اشکال ویژه و متفاوت سرمایه ی صنعتی و مانند
 شیوه های بروزی که منطبق با وظایف خاص آن سرمایه هستند ، نمیتوانند وظیفه ی دیگری جز آنچه
 مربوط به آنهاست انجام دهند و پول - سرمایه فقط میتواند وظایف پولی و کالا - سرمایه تنها میتواند
 وظایف کالائی را اجرا نماید و تفاوت میان آنها غیر از تفاوت میان پول و کالا چیز دیگری نیست . همچنین
 سرمایه ی صنعتی ، در شکل سرمایه ی باارورش ، فقط میتواند مرکب از همان عواملی باشد که در هر روند
 کار محصول آفرین دیگر وجود دارد ، یعنی از سوئی شرایط عینی کار (وسائل تولید) و از سوی دیگر
 نیروی کاری که بنحو باارورش (بنا بر هدف) بفعالیت میپردازد . چنانکه در دوران محیط تولید و زندگی
 سرمایه صنعتی جز بوسیله ی دارا بودن ترکیبی که با روند تولید بطور کلی و لذا با روند تولید غیر سرمایه -
 داری نیز تطبیق کند و میسر نیست ، هم آنچنان سرمایه ی مزبور در محیط دوران جز آنکه با دو شکل
 منطبق با این محیط و یعنی با اشکال کالا و پول و سروکار داشته باشد نمیتواند زیست کند . ولی
 همچنانکه از پیش مجموع عوامل تولید با آن جهت بمثابة سرمایه ی باارورش اعلام میشوند که نیروی کار و
 نیروی نار غیر است ، نیروی است که سرمایه دار از دارند و ویژه ی آن عینا هم آنچنان خرید و که وی

وسائل تولیدش را نیز از کالا داران دیگر خریداری نموده است، و بنابراین همانگونه نیز که روند تولید خود مانند وظیفه‌ی مولد سرمایه‌ی صنعتی بجزریان می‌افتد، پول و کالا هم بمثابة اشکال دورانی همان سرمایه‌ی صنعتی در می‌آیند و لذا وظایف آنها نیز مانند وظایف دورانی آن سرمایه می‌گردد، و بنحویکه آنها یا وظایف سرمایه‌ی بارآور را آماده می‌سازند و یا خود از آن ناشی میشوند. فقط پیوستگی آنها بمثابة اشکال وظایفی که سرمایه‌ی صنعتی باید طی مراحل مختلفه‌ی روند دور پیمائی خود انجام دهد، در اینجا موجب آن میشود که وظیفه‌ی پولی و وظیفه‌ی کالائی در عین حال تابعی از پول - سرمایه و کالا - سرمایه می‌گردد. بنابراین خطاست اگر تصور شود که خواص و وظایف میز و ویژه‌ی پول بمثابة پول، و کالا بمثابة کالا، متفرع از صفت سرمایه‌ی آنهاست، و نیز همچنان خطا خواهد بود اگر بعکس ویژگی - های سرمایه‌ی مولد را ناشی از وسائل تولید انگارند، که خود شکل وجودی سرمایه‌ی بارآور هستند.

همینکه G یا \dot{W} بمثابة $G + g$ و $W + w$ تثبیت شدند، یعنی بمثابة رابطه‌ی ارزش - سرمایه به زاد و رودش که اضافه ارزش است تحقق یافتند، آنگاه این رابطه در هر دو سوی آنها، یکبار بصورت پول و بار دیگر بصورت کالا، تعبیر شده است - امری که در ماهیت خود موضوع تغییری بوجود نمی‌آورد. بنابراین روشن است که این رابطه نه از خواص و وظایف پول فی نفسه ناشی میشود و نه از ویژگیها و وظایف سرشتی کالا سرچشمه می‌گیرد. در هر دو مورد ویژگی خصلت نمای سرمایه، یعنی ارزشی که ارزش زاست، فقط مانند نتیجه بیان شده است. \dot{W} همواره از وظیفه‌ی P انجام میدهند حاصل میشود و G هیچگاه چیز دیگری بغیر از شکل \dot{W} نیست که در دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی دگرسان شده است. بنابراین بمحض اینکه پول - سرمایه‌ی بسامان رسیده وظیفه‌ی ویژه‌ی پول - سرمایه‌ی خود را از سر می‌گیرد، دیگر صفت مبین بودن رابطه‌ی سرمایه‌ی G را که در $G = G + g$ خوابیده است، از دست میدهد. آنگاه که $G \dots G$ واقع شده و G دور پیمائی را از سر گرفته است، حتی در صورتیکه تمام اضافه ارزش خفته در G مایه افزایش یافته باشد، دیگر نقشی بمثابة G ایفا نمیکنند بلکه بصورت G از نو وارد میدان میشوند. در مثالی که ما گرفته ایم، دومین دور پیمائی بجای آنکه با ارزش - سرمایه‌ی بدوی ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ شروع شود با ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ آغاز میگردد. ارزش - سرمایه‌ی که گشایند، P دور پیمائی است به اندازه‌ی ۷۸ لیره‌ی استرلینگ بزرگتر از پیش است. این تفاوت در مقام مقایسه‌ی یک دور پیمائی با دور پیمائی دیگر وجود دارد، لیکن چنین مقایسه‌ی در درون هر دور پیمائی بالا نفراد نیست. ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگی که مانند پول - سرمایه پیش ریز شده است، و ۷۸ لیره‌ی آن قبل از آغاز دور پیمائی بمثابة اضافه ارزش وجود داشت، هیچ نقش دیگری، جز نقش ۵۰۰ لیره‌ی آن که با آن سرمایه دار دیگر نخستین دور پیمائی را آغاز میکند، ایفا نمی‌نماید. همچنین است در دور پیمائی سرمایه‌ی بارآور P ، \dot{P} که مقدارش بزرگتر شده است مانند P وارد تجدید دور میشود، عینا هم آنچنان که P در مورد تجدید تولید ساده $P \dots P$ عمل میکند.

در مرحله‌ی $\dot{W} < \frac{A}{P_m}$ مقدار افزودن فقط بوسیله‌ی \dot{W} نموده میشود ولی نه از راه \dot{A} و \dot{P}_m . نظر باینکه W حاصل جمع A و P_m است، از طریق \dot{W} این امر خود نشان داده میشود که مجموع A و P_m خفته‌ی در آن بزرگتر از P بدوی است. از این گذشته شاید علامت گذاری بصورت \dot{A} و \dot{P}_m نادرست باشد، زیرا امید انیم که نمو سرمایه موجب تغییر در ترکیب ارزشی آن میشود و در جریان این تغییر، ارزش P_m افزایش می‌یابد، در حالیکه ارزش A همواره بطور نسبی، و غالباً بطور مطلق تنزل میکند.

III. انباشت پول

این مسئله که آیا اضافه ارزش طلا گشته، میتواند بلا فاصله به ارزش - سرمایه‌ی روند سپار

ملحق شود و بدینسان همراه سرمایه ی G ، با مقدار G ، در پروسه ی دور پیمائی وارد گردد و پاره ، منوط به اوضاع و احوالی است که مستقل از وجود ساده ی G روی میدهد . چنانچه قرار باشد G بعنوان ارزش - سرمایه در بنگاه مستقل دیگری که در جنب بنگاه اولی تاسیس میشود بکار افتد ، آنگاه روشن است که G فقط در صورتی میتواند بکار آید که دارای مقدار حداقل لازم برای چنین مو سسه ای باشد . هرگاه بنا بر این باشد که G بمنظور توسعه ی بنگاه بدوی بکار رود ، آنگاه روابط عوامل مادی P و نسبت های ارزشی آن ، باز استفاده از G را بوجود مقدار حداقل مشخصی مشروط میسازند . همی وسائل تولیدی که در این بنگاه در کارند نه تنها دارای رابطه ای کیفی هستند ، بلکه باید یکدیگر رابطه ای کمی معین و حجم متناسبی دارند . این روابط مادی عوامل وارد در سرمایه ی بار آور و نسبت های ارزشی بار شده ی بر آنها ، معین حجم حداقلی هستند که G باید در آنها ثابت شود . بحث به سرمایه ی الحاقی ، مبدل به وسائل تولید و نیروی کار اضافی گردد ، یا فقط به وسائل تولید تبدیل شود . چنین است که کارگاه رسیدگی نمیتواند بر تعداد دوکهای خود بیافزاید مگر آنکه در عین حال سوکه - شانه ها و تارکشهای * ملایم با آنها را تهیه نماید ، و این صرفنظر از افزایش مخارجی است که توسعه ی این رسیدگی بابت پنبه و دستمزدها ایجاب میکند . پس برای اینکه گسترش مزبور انجام گردد لازم است که اضافه ارزش ، خود به مبلغ شایسته ای بالغ شود (عادتاً بابت افزایش هر دوک تازه وارد یک لیره ی استرلینگ حساب میشود) . تا هنگامیکه G این حجم حداقل را بدست نیآورد ، T باید دور پیمائی سرمایه چندین بار تکرار شود تا مبلغ G هائی که متوالیا بوسیله ی آن تولید شده است بتواند همراه با G و لذا در $G - W < \frac{A}{P_m}$ وارد عمل گردد . حتی تغییرات ساده ی جزئی ، مثلا در ماشین رسیدگی ، که بمنظور ترقی بارآوری انجام میشود ، خود مستلزم هزینه های زیادی بابت مواد رسیدگی ، توسعه ی ماشین های آماده کننده و غیره است . بنا بر این در اثنای مدت لازم ، G انباشته میشود ، انباشتی که خود وظیفه ی ویژه ی G نیست ، بلکه نتیجه ی تکرار $P \dots P$ است . وظیفه ی ویژه ی آن عبارت از اینست که بصورت پول تا هنگامی باقی بماند که در نتیجه ی دور - پیمائی های مکرر ارزش افزائی ، یعنی از خارج ، به اندازه کافی مبلغ اضافی دریافت دارد و به حد اقلی برسد که برای انجام وظیفه ی فعال آن ضرور است . بدیگر سخن ، باید به آنچنان مقداری برسد که تنهادر آن صورت واقعا میتواند بحث به ارزش - سرمایه بکار رود و در موقع لزوم ، چون جزء انباشته ی ارزش - سرمایه G که وارد در عمل است ، در وظیفه ی سرمایه ی مزبور شرکت نماید . در این اثنا پول مورد بحث توده میشود و فقط بصورت گنجی که روند تکوین و نمو خود را طی میکند وجود دارد و پس ، بنا بر این انباشت پول ، گنج سازی ، در اینجا مانند روندی جلوه میکند که با انباشت واقعی ، یعنی با آن

* کلمات " سوکه - شانه " و " تارکش " در برابر اصطلاحات تکنولوژیکی اختیار شده اند که در زبان آلمانی بترتیب Kratze و Vorspinnstuhl و بزبان فرانسه Banc و carge و d' étirage خوانده میشوند . اولی عبارت از ماشینی است که پنبه ی خام را با سوکه های آخار - های فلزی خود شانه میزند و حلاجی میکند و دومی ماشینی است که الیاف پنبه را بصورت تار آماده ی رشتن میکند .

چنین بنظر میرسد که بایستی در جریان کار با ماشین های جدید اصطلاحات فنی مشخصی بزبان فارسی برای ادوات رسیدگی مزبور بوجود آمده باشد ، ولی از آنجا که وجود چنین اصطلاحاتی بر مترجم مجهول بوده و تحقیق نیز در باره ی آن مقدور نگردیده است ناچار در این ترجمه کلمات پیش گفته ، که در عین حال بیانگر وظایف ادوات مزبور هم هست ، اختیار شده اند .

انباشتی که مقیاس مورد عمل سرمایه ی صنعتی را گسترش می بخشد ، بطور گذرا همراه است . از آن جهت گذراست که گنج نا هنگامیکه در حالت گنجی خود خفته است مانند سرمایه عمل نمیکند ، در روند ارزش - افزایشی شرکت ندارد و مبلغ پولی است که فقط نمو میکند ، و بدون آنکه خود دخالتی داشته باشد پول موجود در همان صندوقی که وی قرارداد ریخته میشود .

شکل گنجینه ای تنها عبارت از شکل پولی است که در دوران حضور ندارد ، شکل پولی است که گردش قطع شده و بدین سبب بصورت نقدی نگاهداری میشود . اما خود پروسه ی گنج سازی بیس - همه ی اقسام تولید کالائی مشترک است و جز در مورد اشکال رشد نیافته ی پیش از سرمایه داری بخود ی خود هیچ نقش هدف داری ایفا نمیکند . ولی در اینجا گنج ، مشابه شکل پول - سرمایه ، و گنج سازی چون پروسه ای نمودار میگردد که بطور گذرا همراه انباشت سرمایه است ، و این بدان سبب و تا آنجا است که پول در این مورد نقش پول - سرمایه ی نهان ایفا میکند ، و نیز برای آنست که گنج سازی و حالت گنجینه ای اضافه ارزش بشکل پول ، از لحاظ وظیفه ای مرحله ی تدارکی معینی خارج از دور پیمائی سرمایه برای تبدیل اضافه ارزش به سرمایه ی واقعات رجریان است . پس از لحاظ همین تخصیص یافتن است که گنج پول - سرمایه ی نهان بشمار میرود و بهمین سبب نیز اندازه ای که باید داشته باشد تا بتواند در پروسه ورود کند در هر مورد منوط به ترکیب ارزشی سرمایه ی بار آور است . ولی تا زمانی که بحالت گنج خفته است هنوز امکان اینکه مانند پول - سرمایه بکار افتد ندارد ، و هنوز بصورت سرمایه ای است که در حال آیش قرارداد دارد ، اما بکار نیافتادنش از آن جهت نیست که مانند گذشته در انجام وظیفه اش گسیختگی حاصل شده ، بلکه از اینروست که هنوز برای انجام وظیفه اش شایستگی ندارد .

ماد را اینجا تود ، گشتن پول را در شکل واقعی ابتدائی اش ، یعنی مانند اندوخت پول حقیقی ، در نظر میگیریم . این عمل ممکن است بشکل محاسباتی صرف یا بصورت فته طلب هائی باشد که سرمایه دار فروشند ، ی W در دست دارد . آنچه مربوط به اشکال دیگر است که تحت آن پول - سرمایه ی نهان خود در این میان بصورت پولی درمی آید که پول میزاید ، مثلا مانند سپرده ی بانکی که بهره به آن تعلق میگیرد ، برات یا انواع اوراق بهادار ، اکنون وارد موضوع مورد بحث مانع میشود . در این قبیل موارد اضافه ارزش به پول منجر شد ، وظایف سرمایه ای ویژه ای ، خارج از دور پیمائی سرمایه ی صنعتی منشا خود انجام میدهد . اینها وظایفی هستند که اولاً بهیچوجه با آن دور پیمائی ، فی نفسه ، سروکاری ندارند و ثانیاً متضمن وظایف سرمایه ای هستند که از وظایف سرمایه ی صنعتی متمایزند و تا اینجا هنوز مورد بررسی ما قرار نگرفته اند .

IV . اندوخت - مایه

در شکلی که هم اکنون مورد بررسی قرار گرفت ، گنجی که اضافه ارزش در قالب آن زندگی میکند ، عبارت از انباشت مایه ی نقدی است ، شکل پولی ای است که انباشت سرمایه موقتاً بخود میگیرد و بدینسان خود لازمه انباشت سرمایه میگردد . ولی این انباشت - مایه میتواند برای انجام خدمات فرعی ویژه ای نیز بکار آید ، یعنی در روند دور پیمائی سرمایه وارد شود ، بدون آنکه خود دارای شکل P...R گردد و لذا بدون آنکه تجدید تولید سرمایه داری گسترش یافته باشد .

در صورتیکه پروسه ی W - G - بیس از حد عادی خود بطول انجامد و لذا چنانچه در استحاله ی کالا - سرمایه به پول ، بنحو غیر عادی تا خیر شود و یا اگر با وجود انجام این استحاله ، مثلا بسای وسائل تولیدی که پول - سرمایه باید به آن مبدل گردد به بالاتر از میزان آغاز دور پیمائی ترقی نماید ، آنگاه ممکن است اندوخته ای که وظیفه ی انباشت - مایه را انجام میدهد برای اشغال مقام

پول - سرمایه یا جزئی از آن فراخوانده شود • بدینسان انباشت - مایه ی نقدی بمثابة اندوخت - مایه بکار میبرد تا اختلالات دور پیمائی را جبران نماید •

این چنین اندوخت - مایه متمایز از مایه ی وسائل خرید و پرداختی است که در دور پیمائی P... P مورد بررسی قرار گرفت • وسائل اخیرالذکر بخشی از پول - سرمایه ی وارد در عمل هستند که اجزاء آن فقط در مواعد زمانی متفاوت و متعاقب یکدیگر وارد میدان عمل میشوند • (و بنابراین اشکال وجودی قسمتی از ارزش - سرمایه ای را تشکیل میدهند که بطور کلی وارد در روند است) • در تمام طول روند تولید پیوسته پول - سرمایه ی ذخیره بوجود می آید • زیرا امروز وجوهی عاید میگردد در حالیکه مخارج باید در موعده دورتری انجام شود • امروز مقادیر بزرگی کالا بفروش میروند در صورتیکه تجدید خرید کالا بمقادیر بزرگ به روزهای آینده موکول است • بنابراین در چنین فواصل همواره بخشی از سرمایه ی گردان بصورت نقدی وجود دارد • بالعکس اندوخت - مایه جزئی از سرمایه ی بکار افتاده • یادقیق تر جزئی از پول - سرمایه • نیست بلکه قسمتی از سرمایه ایست که در مرحله ی تدارکی انباشت خود قرار دارد • جزء اضافه ارزشی است که هنوز مبدل به سرمایه ی فعال نشده است • البته این نکته بخودی خود روشن است که در صورت احتیاج برای سرمایه دار بهیچوجه سئوالی در باره ی وظایف مشخص پولی که در اختیار دارد مطرح نمیشود • بلکه وی آنچه دارد برای حفظ جریان یابی روند دور پیمائی سرمایه اش مورد استفاده قرار میدهد • مثلا در نمونه ی مورد انتخاب ما که G مساوی با ۴۲۲ لیره ی استرلینگ و G برابر با ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است • اگر قسمتی از سرمایه ی ۴۲۲ لیره ای بمثابة مایه ی وسائل پرداخت و خرید • بشکل پشتوانه ی نقدی وجود داشته باشد • آنگاه چنین حساب شده است که در صورت یکسان ماندن اوضاع و احوال • همه ی آن پشتوانه در دور پیمائی وارد میشود و نیز برای انجام منظور کفایت میکند • ولی اندوخت - مایه جزئی از ۷۸ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش است و فقط هنگامی میتواند وارد روند دور پیمائی سرمایه با ارزش ۴۲۲ لیره ی استرلینگ گردد که این دور پیمائی در حالت یکسان ماندن شرایط انجام یابد • زیرا اندوخت - مایه جزئی از انباشت - مایه است و در این مورد بدون آنکه توسعه ای در مقیاس تجدید تولید بوجود آید وارد عمل میگردد •

انباشت - مایه ی نقدی خود • وجود پول - سرمایه ی نهان است و لذا تبدیل پول را به پول - سرمایه در بر دارد •

فورمول کلی دور پیمائی سرمایه ی بار آور که تجدید تولید ساده و گسترش یافته را جمعا در بر میگیرد چنین است :

$$P \dots W - G \cdot \overbrace{G}^1 - \overbrace{W}^2 < \left(\frac{A}{P_m} \dots P \right) (\hat{P})$$

چنانچه $P = P$ باشد آنگاه در شماره ی $G \hat{G} = G$ منهای \hat{G} است • در صورتیکه در شماره ی $G \hat{G}$ بزرگتر از G منهای \hat{G} باشد به این معناست که G تماما یا جزئا به پول - سرمایه بدل شده است •

اقتصاد کلاسیک روند دور پیمائی سرمایه ی صنعتی را در رزون شکل دور پیمائی سرمایه ی بار آور مورد مطالعه قرار میدهد •



فصل چهارم

اشکال سه گانه ی روند دور پیمائی

چنانچه CK ■ را علامت مجموع روند دورانی بشماریم ، آنگاه اشکال سه گانه میتوانند بصورت ذیل بیان گردند :

$$\begin{array}{l}
 G - W \dots P \dots \dot{W} - G \quad (I) \\
 P \dots CK \dots P \quad (II) \\
 CK \dots P (\dot{W}) \quad (III)
 \end{array}$$

اگر هر سه شکل را با هم گرد آوریم ، آنگاه تمام ملازمات مقدم روند ، بمشابه نتیجه ی خود روند ، مانند ملازمه ای که خود روند ایجاد کرده است ، نمایش می یابند . هر یک از لحظات بمشابه مبداء حرکت ، نقطه ی گذار و نقطه ی بازگشت جلوه میکند . مجموع روند مانند وحدت روند های تولید و دوران نمسود ، میشود و روند تولید بصورت واسط روند دوران تجلی میکند و بالعکس .

در هر سه دور پیمائی ، با رور ساختن ارزش بمشابه هدف تعیین کننده و علت انگیزنده ، مشتـرك است . در I ، خود شکل مبین هدف مزبور است . شکل II با P ، که خود روند ارزش افزایشی است آغاز میشود . در III دور پیمائی با ارزش با رور گشته سرمیگیرد ، و حتی اگر حرکت بمقیاس یکسان مانده ای هم تکرار شود ، باز با ارزش از نو با رور شده ای به پایان میرسد .

تا آنجا که $W - G$ برای فروشنده و $G - W$ برای خریدار $W - G$ است ، گردش سرمایه فقط نمایشگر استحالات عادی کالاهاست و تابع قوانین است که سابقاً در این مورد راجع به حجم پول در گردش بیان شده است (کتاب اول ، فصل سوم ، بند دوم) . ولی بمحض اینکه در این جهت صورتی متوقف نشویم ، بلکه دگرسانیهای سرمایه های انفرادی مختلفه را در پیوندشان باینکدی بگرییم و لذا در واقع پیوند میان دور پیمائی های سرمایه های فردی را بمشابه جزئی از حرکت روند تجدید تولید کل سرمایه ی اجتماعی ملحوظ داریم ، آنگاه دیگر این روند را نمیتوان با تبدیل شکل ساده ی پول و کالا ایضاح نمود .

در دایره ای که پیوسته چرخان است ، هر نقطه در عین حال مبداء حرکت و نقطه ی بازگشت است . چنانچه چرخش را متوقف سازیم ، آنگاه هر نقطه ی عزیمتی نقطه ی بازگشت نیست . بدینسان دیدیم که که تنها در دور پیمائی ویژه (تلویحاً) مستلزم دور پیمائی دیگر است ، بلکه تکرار دور پیمائی در یک شکل ، با انجام دور پیمائی در اشکال دیگر ملازمه دارد . پس بدینسان همه ی تفاوت ها صرفاً بصورتی

■ از نخستین حرف کلمه لاتینی Circulation (دوران) و K از نخستین حرف کلمه آلمانی Kreislauf (دور پیمائی) گرفته شده است .
■ ترجمه ی فارسی کاپیتال ، جلد اول صفحه ی ۱۲۶

جلوه میکنند ، یابد یگرسخن ، تنها جنبه ی نهایی بخود میگیرند و فقط برای مطالعه کنند ، هستی دارند . هرگاه هر کدام از این دور پیمائی ها بمثابة شکل ویژه ی حرکتی مورد بررسی قرار گیرند که در دوران آن سرمایه های منفرد صنعتی گوناگونی وجود دارند ، آنگاه باز هم این تفاوت فقط بصورت يك اختلاف انفرادی بروز میکند . ولی در واقعیت هر سرمایه ی انفرادی در عین حال با عرصه شکل وارد میدان است . سرمایه دور پیمائی ، یعنی اشکال تجدید تولیدی که چهره های سه گانه ی سرمایه بخود میگیرند ، پیوسته در کنار یکدیگر وقوع می یابند . قسمتی از ارزش - سرمایه که مثلا اکنون بصورت کالا - سرمایه وارد در عمل است ، تبدیل به پول - سرمایه میشود ، ولی در همان زمان قسمت دیگر ارزش - سرمایه از روند تولید بیرون می آید و مانند کالا - سرمایه ی نو وارد دوران میگردد . بدینسان $W \dots W$ پیوسته شکلی دائره ای خود را طی میکند و همچنین است در مورد دو شکل دیگر ، تجدید تولید سرمایه در هر يك از اشکال خود در هر يك از مراحلش دارای همان استمرار استحالات این اشکال و گذار پی در پی آنها از مراحل سه گانه است . پس در اینجا مجموع دور پیمائی عبارت از وحدت واقعی هر سه شکل است .

در بررسیهایی که تا کنون کرده ایم چنین فرض شده است که ارزش - سرمایه بر حسب مقدار ارزشی خود ، خواه بصورت پول - سرمایه ، خواه مانند سرمایه ی بارآور و یا بمثابة کالا - سرمایه ، تمام و کمال و یکجا وارد میدان میشود . مثلا فرض شده بود که تمام ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بدو بصورت پول - سرمایه ظاهر میشود و سپس تماما به سرمایه ی بارآور تبدیل میگردد و سرانجام در قالب کالا - سرمایه ، یعنی نخی به ارزش ۵۰۰ لیره ی استرلینگ (که در شکم آن ۷۸ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش جا گرفته است) پدید آرمیشود . در این فرض ، مراحل مختلفه بنا به تعداد خود ، گست هائی هستند . مثلا تا هنگامیکه ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بشکل نقدی باقی میماند ، یعنی تا زمانیکه خرید های $(A + P_m) - W - G$ انجام نیافته اند ، تمام سرمایه فقط بصورت پول - سرمایه وجود دارد و به آن صورت عمل میکند . بجز این که سرمایه ی مزبور به سرمایه ی بارآور تبدیل میشود دیگر نه مانند پول - سرمایه و نه مانند کالا - سرمایه وارد عمل است . مجموع روند دورانی آن سرمایه قطع شده است ، همچنانکه از سوی دیگر ، بجز آنکه سرمایه ی مذکور در یکی از دو مرحله ی دورانی خود ، خوا و بصورت G و خواه بصورت W ، عمل میکند ، تمام روند تولیدش گسیخته میشود . پس بدینسان دور پیمائی $P \dots P$ نه تنها بیانگر تجدید ادواری سرمایه ی بارآور میگردد ، بلکه بهمان اندازه نیز نمودار گسیختگی وظیفه ی آن و قطع روند تولید تا هنگامی است که روند دوران هنوز طی نشده است . بدینصورت تولید بجای آنکه مستمر باشد بریده بریده انجام میگیرد و تجدید آن فقط در بخشهای زمانی وقوع می یابد که طول آنها را بخت و اتفاق ، بنا به سرعت یا کند ی انجام دو مرحله ی روند دورانی ، معین میکند . چنین است مثلا در مورد يك پیشه ور چینی که فقط برای مشتریان خصوصی کار میکند و روند تولیدش تا زمانیکه سفارش تجدید نشده متوقف است .

در واقع این امر در مورد هر جزئی تنهایی از سرمایه ی وارد در حرکت صادق است ، و کلیه ی اجزای سرمایه این حرکت را پی در پی از سر میگردانند . مثلا ده هزار فوندنخ محصول «فتگی يك ریسنده» است . این ۱۰۰۰۰ فوندنخ تماما از محیط تولید درمی آیند و وارد محیط دوران میشوند . ارزش - سرمایه ای که در محصول مزبور جادارد باید تماما به پول - سرمایه تبدیل گردد و تا هنگامیکه این ارزش - سرمایه بشکل پول - سرمایه باقی مانده است نمیتواند دوباره در پروسه ی تولید وارد شود . بدو باید در دوران وارد گردد و از نوبه عوامل سرمایه ی بارآور که $A + P_m$ هستند بدل شود . روند دور پیمائی سرمایه عبارت از گسیختگی دائره ای است ، خروج از مرحله ای و ورود به مرحله ی بعدی ، تهی کردن يك قالب و حلول در قالب دیگر است . هر يك از این مراحل نه تنها مرحله ی دیگری را مشروط میسازد ، بلکه در عین حال آنرا دفع میکند .

لیکن استمرار و علامت مشخصی تولید سرمایه داری است و خود با پایه ی فنی این تولید ملازمه دارد. اگرچه دست یابی به این استمرار هم، همیشه مسلم نیست. پس ببینیم امور در واقعیت چگونه روی میدهند. در حالیکه مثلا ۱۰۰۰۰ فوندنخ مانند کالا - سرمایه به بازار وارد میشود و تعویض آن به پول (خواه وسیله ی پرداخت و خواه وسیله ی خرید یا فقط شماره پول باشد) انجام میگردد و پنبه های تازه و ذغال و لوازم دیگری در روند تولید جانشین آنها میشوند و بنابراین چون دیگر از صورت نقدی و کالایی بیرون آمده و از نو باز شکل سرمایه ی بارآور بدست آورده اند، انجام وظیفه ی خویش را بعنوان سرمایه ی بارآور آغاز میکنند و در همان اثنا، که این ۱۰۰۰۰ فوندنخ به پول بدل میشود، ۱۰۰۰۰ فوندنخ پیشین در همین مرحله ی دورانی خود را طی میکند تا از صورت پول به عناصر سرمایه ی بسیار آور بدل گردد. کلیه ی اجزاء سرمایه، روند دور پیمائی را یکی پس از دیگری طی میکنند و همزمان با یکدیگر در مراحل مختلفه ی این دور پیمائی قرار دارند. بدینسان سرمایه ی صنعتی، با استمرار در دور پیمائی خویش و در آن واحد در همه ی مراحل و در همه ی اشکال وظیفه ای متناسب با آنها قرار دارد. برای آن جزئی که نخستین بار از کالا - سرمایه به پول بدل میگردد، دور پیمائی $\dot{W} \dots \dot{W}$ در حالی گشایش می یابد که برای سرمایه ی صنعتی، بمثابه کل متحرک، دور پیمائی $\dot{W} \dots \dot{W}$ طی شده بشمار میرود. از دستی پول پیش ریز میشود و با دست دیگر پول دریافت میگردد. گشایش دور پیمائی $\dot{G} \dots \dot{G}$ در نقطه ای، با بازگشت آن در نقطه ی دیگر قرین است. همین حکم در مورد سرمایه ی بارآور نیز صدق میکند.

بنابراین دور پیمائی واقع سرمایه ی صنعتی در حال استمرارش، نه تنها واحدت روندهای دورانی و تولید است، بلکه یگانگی هر سه دور پیمائی آن نیز هست. ولی چنین یگانگی هنگامی میتواند وجود یابد که هر یک از اجزاء مختلف سرمایه مراحل پشت سر هم قرار گرفته ی دور پیمائی را پی در پی طی کنند و بتوانند از یک مرحله، از یک شکل وظیفه ای به دیگری منتقل گردند، یعنی بدیگر سخن، سرمایه ی صنعتی، بمثابه کل این اجزاء، خود در همین حال در مراحل و وظایف گوناگون قرار داشته باشد و لذا در آن واحد هر سه دور پیمائی را طی کند. در اینجا پی در پی بودن هر جزء منوط به کنار هم قرار داشتن اجزاء است، یعنی وابسته به انقسام سرمایه است. بدینسان در سیستم زنجیری کارخانه، محصول در همین اینکه پیوسته در درجات مختلفه ی روند آفرینش خود قرار دارد و دائما در حال گذار از یکی از مراحل تولید به مرحله ی دیگر است. نظریه اینکه سرمایه ی صنعتی انفرادی دارای مقدار معینی است که وابسته به امکانات سرمایه دار است و در مورد هر رشته ای از صنعت دارای مقدار حد اقل مشخصی است، لذا ناگزیر انقسام آن باید طبق نسبت های معینی انجام گیرد. وسعت روند تولید وابسته به بسز رگی سرمایه ی موجود است و روند تولید نیز حجم کالا - سرمایه و پول - سرمایه را، تا آن حد که در کنار روند تولید عمل میکنند، بخود وابسته میسازد. ولی کنار هم بودن اجزاء، که شرط پیوستگی تولید است، فقط در نتیجه ی حرکت اجزاء سرمایه وجود دارد - حرکتی که در درون آن اجزاء مزبور متعاقب یکدیگر - مراحل مختلفه را طی میکنند. کنار هم بودن خود نتیجه پی در پی بودن است و بس. مثلا اگر $\dot{W} \dots \dot{G}$ قسما باز داشته شود و کالا فروش پذیر نباشد، آنگاه در دور پیمائی این جزء گسست حاصل میشود و جانشین وسائل تولید بوسیله ی آن انجام نمیگیرد. اجزاء دیگری که در پی آن، بصورت \dot{W} از روند تولید خارج میشوند، راه وظیفه ی تبدیلی خویش را بوسیله ی پیشینیان خود مسدود می یابند. چنانچه باین اوضاع و احوال مدتی دوام داشته باشد، آنگاه تولید محدود میگردد و سر تا سر روند باز می ایستد. هر واماندگی که در توالی حاصل گردد، موجب بی نظمی در ترادف (هم کناری) میشود و هر توقف در یک مرحله، موجب آن میشود که در مجموع دور پیمائی کمابیش توقف ایجاد گردد و این نه تنها در مورد جزء فرومانده ی سرمایه، بلکه در مورد مجموع سرمایه ی انفرادی بروز میکند.

شکلی که بعداً پروسه در آن نمایش می یابد، عبارت از شکل توالی مراحل، بنحوی است که گذار سرمایه به مرحله ی جدید مشروط به خروج آن از مرحله ی دیگر است. بهمین جهت است که هر یک از دور پیمائی های ویژه نیز دارای یکی از اشکال وظیفه ای سرمایه، در نقطه ی عزیمت و در نقطه ی بازگشت است. از سوی دیگر، روند کل در واقع عبارت از وحدت دور پیمائی های سه گانه، یعنی اشکال مختلفی است که در رون آنها استمرار پروسه بیان میشود. دور پیمائی کل، در برابر هر یک از اشکال وظیفه ای سرمایه همچون دور پیمائی ویژه آن شکل نمایش می یابد و واقعیت اینست که استمرار روند کل وابسته به هر یک از این دور پیمائیهاست. دور چرخشی هر کدام از اشکال وظیفه ای، دور چرخیدن دیگر را ایجاد میکند. شرط ضروری برای روند کل تولید، بویژه، برای سرمایه اجتماعی، عبارت از اینست که روند تولید در عین حال پروسه تجدید تولید باشد و بالنتیجه روند دور پیمائی هر یک از مواضع آن نیز باشد. اجزاء مختلف سرمایه متوالیا از مراحل و اشکال وظیفه ای مختلف عبور میکنند. نتیجه آن میشود که هر شکل وظیفه ای، با اینکه دائماً جزء دیگری از سرمایه در آن نموده میشود، همزمان با دیگران، دور پیمائی ویژه ی خویش را طی میکند. یک جزء از سرمایه، اما جزئی که دائماً در حال تغییر است و دائماً تجدید تولید میشود، بصورت کالا - سرمایه وجود دارد که به پول تبدیل میگردد؛ جزء دیگر بمثابة پول - سرمایه هستی دارد که مبدل به سرمایه ی بارآور میشود و جزء سوم مانند سرمایه ی بارآور وجود دارد که به کالا - سرمایه بدل میگردد. حضور دائمی این هر سه شکل، نتیجه ی دور پیمائی سرمایه ی کل است که خود تحقیقا بوسیله ی عبور از این سه مرحله تا مین میگردد. پس سرمایه، بمثابة کل، در مراحل مختلفی خود که مکانا در کنار یکدیگر قرار دارند، در آن واحد حضور دارد. ولی هر جزء، پیوسته و پی در پی از یک مرحله، از یک شکل وظیفه ای، خارج شده به مرحله و شکل وظیفه ای دیگر وارد میشود و بدینسان متوالیا در رون همه ی آنها عمل میکند. شکل ها چنان اشکال سیالی هستند که همزمانی آنها از هم کناری آنها ناشی میشود. هر یک از اشکال آنچنان در پی شکل دیگر و در پیشاپیش آن حرکت میکند که بازگشت جزئی از سرمایه به یک شکل، مستلزم بازگشت دیگری به شکل دیگر است. هر جزء، مستمرا به گردش ویژه ی خویش ادامه میدهد و ولی همواره جزء دیگری از سرمایه است که در این شکل وجود دارد، و این گردشهای ویژه بغیر از مواضع همزمان و پیایی حرکت تام چیز دیگری نیستند.

استمرار روند کل تنها با وحدت دور پیمائی های سه گانه تحقق می یابد، نه با گسیختگی آنها که فوقاً ذکر شد. سرمایه ی اجتماعی کل همواره دارای چنین استمرار است و پروسه ی آن پیوسته از یگانگی دور پیمائی های سه گانه نیز برخوردار است.

در مورد سرمایه های انفرادی، گاه، استمرار تجدید تولید، کمابیش دچار گسیختگی میشود. نخست برای آنکه غالباً توده های ارزشی، در زمانهای مختلف، به حصه های نابرابر میان اشکال مرحله ای و وظیفه ای تقسیم میگردند. دوم آنکه ممکن است حصه های مزبور، بر حسب خصلت آن کالای که باید تولید شود، و لذا بر حسب محیط تولیدی ویژه ی سرمایه گذاری، مختلفاً تقسیم شده باشند. سوم در رشته هایی از تولید که وابسته به فصول سال هستند، خواه این وابستگی معلول شرایط طبیعی باشد (مانند کشاورزی، ماهی گیری و غیره) و خواه در نتیجه ی مواقع قراردادی پیش آید، مثلاً از قبیل آنچه که کار موسمی خوانده میشود، ممکن است که استمرار، کم و بیش دچار گسیختگی گردد. در کارخانه و در معدن است که پروسه با منظم ترین و یکدست ترین صورت انجام میگیرد. ولی این تفاوت در رشته های تولید به هیچوجه موجب تفاوت در اشکال عمومی روند دور پیمائی نمیشود.

سرمایه، بمثابة ارزشی که بارور میشود، تنها متضمن روابط طبقاتی نیست، یعنی تنها متضمن خصلت اجتماعی مشخصی، که بر پایه ی وجود کار بمثابة کار مزدور قرار دارد، نیست. سرمایه عبارت از حرکتی است، عبارت از یک پروسه ی دور پیمائی با مراحل مختلفی است، که خود بنوبه ی خویش

متضمن سه شکل مختلف روند دور پیمائی است. بنابراین سرمایه را فقط میتوان بمشابه حرکت، نه مانند چیزی در حال سکون است، درك نمود. آنهاکه استقلال یابی ارزش را بمشابه تجرید صرفی انگارند فراموش میکنند که حرکت سرمایه ی صنعتی خود همین تجرید *in actu* (بالفعل) است. در اینجا ارزش از اشکال مختلفی میگردد و حرکات گوناگونی انجام میدهد. که ضمن آن هم خود را حفظ میکند و هم در همین حال بارور میشود. بزرگتر میگردد. نظر به اینکه مادر این مقام بدو فقط باشکل حرکتی ارزشی پیروکار داریم، تحولاتی که ممکن است عارض ارزش - سرمایه و طی روند دور پیمائی اش گردد. مورد توجه ما قرار نگرفته اند. ولی روشن است که با وجود همه ی تحولات ارزش، تولید سرمایه داری فقط تا هنگامی هستی دارد و میتواند به هستی خود ادامه دهد که ارزش - سرمایه بارور میشود. یابد یکسختن، مشابه ارزش استقلال یافته، روند دور پیمائی خود را طی میکند، و لذا تا زمانی هستی دارد که میتوان بسر دگرگونیهای ارزشی بنحوی از انحاء تسلط یافت و آنراختن ساخت. حرکات سرمایه مانند اقداماتی جلوه گر میشوند که گویا از ناحیه ی سرمایه دار منفرد سر میزنند بنحویکه گویاوی بمشابه خریدار کالا و کار، مانند خریدار کالا و سرمایه دار مولد عمل میکند و بنابراین با فعالیت خویش دور پیمائی را بیه گرس در پی آورد. هنگامی که ارزش - سرمایه ی اجتماعی دچار یک دگرگونی ارزشی میشود، آنگاه ممکن است چنین روی دهد که سرمایه ی شخصی وی در برابر این دگرگونی تاب نیاورد و از آنجهت که توانائی انجام خواستههای این دگرگونی ارزشی را ندارد، از پای درآید. هر قدر دگرگونیهای ارزشی حادثتر و ستواتر باشند، حرکت خود بخود ارزش استقلال یافته، در برابر پیش گیری و محاسبه ی سرمایه دار منفرد و بانیروشی همانند روند ابتدائی طبیعت تا نیر میکند و هر اندازه که جریان تولید عادی تا بیع زود بند های غیر عادی باشد، خطر بیشتری حیات سرمایه های خصوصی را مورد تهدید قرار میدهد. پس، این دگرگونیهای ادواری ارزش، موید همان چیز است که گویا خلافتش بایستی بوسیله ی تحولات مزبور ثابت میگردد، یعنی موید این نکته است که ارزش، بمشابه سرمایه، وجود مستقلی بدست می آورد و بوسیله ی حرکتش این استقلال را حفظ میکند و بر شدت آن می افزاید.

این توالی در استحالات سرمایه ی روند پیوسته، متضمن آنست که پیوسته میان تغییر مقدار ارزش - سرمایه و ارزش بدوی، مقایسه بعمل آید. اگر استقلال یابی ارزش در برابر نیروی ارزش آفرین، یعنی در برابر نیروی کار، ضمن معامله ی $G - A$ (خرید نیروی کار) آغاز شود و در اثنای روند تولید بصورت بهره کشی از نیروی کار تحقق یابد، آنگاه استقلال ارزشی مزبور دیگر در این دور پیمائی از نسو نمودار نمیشود، زیرا در این دور پیمائی، پول، کالا و عوامل تولید، فقط اشکال ارزش - سرمایه ی روند پیمای هستند و در این مورد مقدار ارزشی گذشته است که با ارزش تغییر یافته ی سرمایه ی کنونی مقایسه میگردد.

بیلی * علیه استقلال یابی ارزش، که خصلت نمای شیوه ی تولید سرمایه داری است و وی آنرا بمشابه پندار برخی از اقتصاد یون تلقی میکند، چنین میگوید:

" Value is a relation between cotemporary commodities, because such only admit of being exchanged with each other".

* Samuel Bailey (۱۷۹۱-۱۸۷۰) - فیلسوف و اقتصاد دان انگلیسی که مشاجراتش علیه تئوری کار بیکارد و در موقع خود سروصدای بسیاری در محیط اقتصاد دانان ایجاد نمود و در جلد اول سرمایه مکررا به نظریات وی اشاره شده است. با اینکه ایرادات وی به نظریات بیکارد و عاری از نقد علمی و بر پایه اقتصاد عامیانه است معذک به آشکار ساختن برخی از تضادهائی که در تئوری بیکارد وجود دارد کمک نموده است. مارکس ویرا منتقدی " بی ذوق و سطحی " خوانده است.

یعنی: " ارزش رابطه ای است میان کالاهائی که با هم در یک زمان حاضرند و زیرا فقط چنین کالاها می توانند با یکدیگر مبادله شوند " .

این مطلب را بلی علیّه مقایسه ی ارزش - کالاها در دوره های مختلف میگوید - مقایسه ای که هرگاه یکبار ارزش پول برای هر یک از دوره هاتعیین گشته، فقط بمعنای سنجش میزان مصرف کاری درمی آید که برای تولید همان نوع کالا در دوره های مختلف لازم است. این نظر از عدم درک کلی بلی برمیخیزد و که ارزش مبادله را برابر با ارزش میگیرد و شکل ارزش را با خود ارزش اشتباه میکند، و لذا بنظر وی بحض اینکه ارزش - کالاها بنحویفعال همچون ارزش مبادله عمل نمیکنند و بنابراین آنگاه که ارزشهای مزبور نمیتوانند بصورت واقعی با یکدیگر مبادله شوند، دیگر سنجش پذیر نیستند. بلی کمترین تصویری از ایسن امر ندارد که ارزش فقط در صورتی بمثابه ارزش - سرمایه یا سرمایه عمل میکند که در مراحل مختلفه ی دور - پیمائی اش عین خود باقی بماند، و در این مراحل که بهیچوجه contemporary (همزمان) نیستند بلکه پشت سر هم قرار میگیرند، بانفس خود سنجیده شود.

برای اینکه بتوان فورمول دور پیمائی را در حالت خالص خود مورد مطالعه قرار داد، کافی نیست فرض شود که کالاها بنا به ارزش خود فروخته میشوند، بلکه باید همچنین فرض کرد که این امر در شرایط یکسان مانده ای انجام می پذیرد. مثلا شکل $P \dots P$ راه صرف نظر از کلیه ی انقلابات فنی ای که در رون روند تولید بوقوع می پیوندد و میتواند سرمایه ی بارآور یک سرمایه دار مشخص را در چهار ارزش گاهی کند و مورد بررسی قرار دهیم؛ و نیز از همه ی آن تا تئیراتی، که ممکن است از بروز یک تغییر در عوامل ارزشی سرمایه مولد در ارزشی کالا - سرمایه ی موجود پدید آید و آنرا، در صورت وجود ذخیره ای از کالای مزبور، ترقی یا تنزل دهد، چشم پوشیم. چنانچه W یعنی ۱۰۰۰۰ فوند نخ بنا به ارزش خود که ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است فروخته شود، آنگاه ۸۴۴۰ فوند، که مساوی با ۴۴۲ لیره ی استرلینگ است، ارزش - سرمایه ای را که در W خوابیده بود جبران نموده است. ولی اگر ارزش پنجه، ذغال و غیره ترقی کرد، باشد (در اینجا ما از نوسانات ساده ی قیمت صرف نظر کردیم)، در آن صورت شاید این ۴۴۲ لیره ی استرلینگ دیگر کافی برای آن نباشد که تمام عوامل تولید سرمایه ی بارآور را جبران نماید؛ آنگاه پول - سرمایه ی اضافی ضرورت پیدا میکند و پیوند پول - سرمایه انجام میگیرد. بعکس اگر قیمت عوامل مزبور تنزل کرده باشد، در آن صورت مقداری پول - سرمایه آزاد میشود. روند فقط آنگاه بطور عادی جریان می یابد که روابط ارزشی ثابت بمانند. تا هنگامیکه در جریان تکرار دور پیمائشی اختلالات یکدیگر را جبران میکنند، روند عملا پویان است. هر اندازه که اختلالات مهمتر است، بهمان اندازه سرمایه دار صنعتی باید سرمایه ی نقدی بزرگتری در اختیار داشته باشد، تا بتواند خود را به زمان جبران برساند. و از آنجا که در جریان پیشرفت تولید سرمایه داری مقیاس هر روند تولید انفرادی وسیعتر میگردد و مقدار حداقل سرمایه ای که باید پیش ریز شود نیز با آن ترقی میکند، این وضع بسا عوامل دیگری، که بیش از پیش وظیفه ی سرمایه دار صنعتی را بصورت انحصار سرمایه داران بزرگ صاحب پول، اعم از منفرد یا مشترک، درمی آورد، ضمیمه میشود.

بطور گذرا باید در اینجا متذکر بود که هرگاه تغییری در ارزش عوامل تولید حاصل شود، آنگاه تفاوتی میان شکل $G \dots G$ از یکسو و $P \dots P$ و $W \dots W$ از سوی دیگر پدیدار میگردد. در $G \dots G$ ، بمثابه فورمول سرمایه ی تازه بکار افتاده، یعنی سرمایه ای که برای نخستین بار مانند پول - سرمایه وارد میدان شده است، تنزل ارزش عوامل تولید، مثلا مواد خام، مواد کمکی و غیره موجب آن میشود که برای گشایش یک بنگاه با وسعت معین، کمتر از میزان قبل از تنزل مواد مزبور سرمایه گذاری نقدی لازم گردد. زیرا وسعت روند تولید، (در صورتیکه نیروی تولید در سطح یکسانی باقی مانده باشد)، وابسته به حجم و مقدار وسائل تولیدی است که میزان معلومی از نیروی کار

میتواند تحت استیلا درآورد و ولی نه به ارزش وسائل تولید بستگی دارد و نه منوط به ارزش نیروی کار است (ارزش نیروی کار فقط در مقدار ارزش افزائی مؤثر است) . بالعکس ، اگر در ارزش آن عوامل تولید کالا که عناصر سرمایه ی مولد را تشکیل میدهند ، ترقی بی وقوع یابد ، آنگاه پول - سرمایه ی بیشتری لازم است تا بتوان بنگاهی را با وسعت معین بنیاد گذارد . در هر دو مورد فقط مقدار پول - سرمایه ای که برای سرمایه گذاری جدید لازم است متاثر میگردد . در مورد نخست مقداری پول - سرمایه آزاد میگردد و در مورد دوم ، بشرط آنکه از دیاد سرمایه های صنعتی جدید انفرادی بدو در رشته ی معینی از تولید بطور عادی متداول شده باشد ، سرمایه ی نقدی بیشتری ریخته خواهد شد .

دور پیمائی های $P \dots P$ و $\dot{W} \dots \dot{W}$ فقط در صورتی خود نمایشگر $G \dots G$ میشوند که حرکت P و \dot{W} در عین حال انباشت هم باشد ، یعنی هنگامیکه G ی اضافه شده از حالت پولی صرف به پول - سرمایه بدل میگردد . صرف نظر از حالت فوق الذکر ، تغییر ارزشی در عناصر سرمایه ی بارآور آنها را بنحوی غیر از $G \dots G$ متاثر میسازد . در اینجا باز ما از تاثر چنین تغییر ارزشی بجزا تشکیل دهنده ی سرمایه ی وارد در روند تولید ، چشم میپوشیم . در این مورد ، مایه گذاریهای بدونی نیستند که مستقیماً تحت تاثر قرار میگیرند ، بلکه آن سرمایه ی صنعتی متاثر میشود که در مقام نخستین دور پیمائی خویش نیست و دارد روند تجدید تولید خود را طی میکند . بنابراین آنچه تحت تاثر قرار میگیرد $\dot{W} \dots \dot{W} < A$ است ، یعنی بازگشت کالا - سرمایه به آن عناصری از تولید خویش که کالا هستند . در صورت تنزل ارزش (یا تنزل قیمت) ، ممکن است سه حالت اتفاق افتد : یا روند تجدید تولید بهمان مقیاس گذشته ادامه می یابد ، که در آن صورت جزئی از پول - سرمایه ی پیشین آزاد میشود و خود شدن سرمایه ی نقدی انجام میگیرد ، بدون آنکه انباشت واقعی (یعنی تولید بمقیاس گسترده تر) وقوع یابد و بی آنکه تبدیل G (اضافه ارزش) به انباشت - مایه ، که مقدمه و همپای این انباشت است ، تحقق پذیرد . یا ، چنانچه نسبت های فنی امکان دهند ، روند تجدید تولید بر پایه ای بزرگتر از آنچه در غیر این صورت ممکن میبود ، گسترش می یابد . و یا پس افکند بزرگتری از مواد خام و غیره روی میدهد .

عکس این حالت به هنگام ترقی ارزش عواملی که باید جانشین کالا - سرمایه گردند پدیدار میشود . در این صورت تجدید تولید ، دیگر با وسعت عادی خود انجام نمیگیرد (مثلاً مدت کار کردن کوتاهتر میشود) ، با ضرور میشود که سرمایه ی نقدی اضافی وارد میدان گردد تا آنکه بتوان تجدید تولید را بوسعت پیشین ادامه داد (پیوند پول - سرمایه) ، یا آنکه انباشت - مایه ی نقدی ، چنانچه وجود داشته باشد ، بجای آنکه برای گسترش روند تجدید تولید بکار رود ، کلاً یا جزئاً صرف راه اندازی آن بمقیاس گذشته میشود . این نیز خود پیوند پول - سرمایه است ، فقط با این تفاوت که در اینجا منشأ سرمایه ی نقدی از خارج ، یعنی از بازار پول ، نیست ، بلکه از امکانات خود سرمایه دار صنعتی ناشی میشود .

ولی ممکن است که در مورد $P \dots P$ و $\dot{W} \dots \dot{W}$ ، اوضاع و احوال تغییر ندهد ، ای بسا روز نماید . مثلاً اگر پنبه ریس ما متادیر بزرگی پنبه انبار کرده باشد (یعنی بخش بزرگی از سرمایه ی بارآورش بصورت ذخیره ی پنبه باشد) ، آنگاه قسمتی از سرمایه ی مولدش در نتیجه ی سقوط قیمت پنبه - چهار ارزش کاستی میشود . بعکس اگر قیمت پنبه ترقی نموده باشد ، در آن صورت ارزش این قسمت از سرمایه مولدش بالا میرود . از سوی دیگر چنانچه وی متادیر بزرگی پنبه را بشکل کالا - سرمایه ، مثلاً بصورت نخ پنبه ، نگاه داشته باشد ، آنگاه به هنگام سقوط قیمت پنبه بهری از کالا - سرمایه اش و لیساً بطور کلی تمام سرمایه ی وارد در دور پیمائی وی دچار ارزش کاستی میگردد . در مورد ترقی قیمت پنبه عکس این پدیده بروز میکند . سرانجام در روند $\dot{W} < A - G - \dot{W}$ ، اگر $\dot{W} - G$ ، یعنی سامان یابی پول - سرمایه ، پیش از تغییر ارزش عناصر تشکیل دهنده ی \dot{W} حاصل شده باشد ،

در آن صورت سرمایه فقط بنحویکه در مورد حالت اول دیده شد از این پیش آمد متاثر میگردد و یعنی در دومین عمل دورانی که $G - W < \frac{A}{P_m}$ است ولی اگر واقعه پیش از انجام $G - W$ روی دهد تنزل یا ترقی قیمت پنبه و بشرط یکسان ماندن همه ی اوضاع و احوال دیگر متناسباً موجب پائین آمدن یا بالا رفتن بهای نخ میگردد.

تا آنجا که این رویدادها به روی سرمایه های مختلف انفرادی می کشد در رشته تولید واحدی بکار گرفته اند میتواند بر حسب اوضاع و احوال مختلفی که ممکن است در آن قرار گرفته باشند بسیار متفاوت باشد. همچنین ممکن است که آزاد شدن پاییوند یافتن پول - سرمایه از تفاوت در مدت روند دورانی و لذا از سرعت دوران نیز ناشی گردد. ولی این امر منوط به بررسی مسئله ی واگرد است. آنچه در این مقام مورد توجه ماست تنها عبارت از تفاوت واقعی است که بر حسب تغییر ارزشی عناصر سرمایه ی بار آورده میان $G \dots G$ و دو شکل دیگر روند دور پیمائی بروز میکند.

هنگامیکه شیوه ی تولید سرمایه داری گسترش یافته و لذا بصورت شیوه ی مسلط درآمد است. قسمت بزرگی از کالاهائی که در بخش دورانی $G - W < \frac{A}{P_m}$ و سائل تولید P_m را تشکیل میدهند و خود بصورت کالا - سرمایه ی بکار افتاده ی غیر درمی آیند. بنابراین از لحاظ فروشندگی $G - W$ یعنی تبدیل کالا - سرمایه به پول - سرمایه و انجام میگیرد. لیکن این امر قاعدتاً مطلق بشمار نمیرود. بالعکس سرمایه ی صنعتی در دوران روند دورانی خود یعنی آنجا که خواه بصورت پول و خواه همچون کالا عمل میکند و اعم از اینکه بمشابه پول - سرمایه و یا همچون کالا - سرمایه به میدان آمدن باشد و دور پیمائی اش با گردش کالائی متفاوت ترین شیوه های تولید اجتماعی تلاقی میکند و این تلاقی واحدی است که شیوه های مزبور در همین حال تولید کالائی نیز باشند. کالا خواه محصول تولیدی باشد که مبتنی بر بردگی است و خواه فراورده ی دهقانان (چینی و ربوت های هند) یا همبودها (هند شرقی هلند) و یا تولید دولتی باشد (آنچنان تولیدی که در دورانهای قدیم تاریخ روسیه بر پایه ی سرواز استوار بوده است) و یا خود محصول اقوام شکارگر نیم وحشی و غیره باشد. بهر حال بصورت کالا و پول در برابر پول و کالائی قرار میگیرد که نمایندگی سرمایه ی صنعتی است و در عین حال هم در دور پیمائی این سرمایه و هم در دور پیمائی اضافه ارزشی وارد میشود که کالا - سرمایه حامل آنست و بصورت درآمد خرج میگردد و لذا در هر دو شعبه ی دورانی کالا - سرمایه وارد است. خصیلت روند تولیدی که این کالاها از آن بیرون آمده اند بی تفاوت است. آنها در بازار بمشابه کالا عمل میکنند و مانند کالا در رون

*** Umschlag - Rotation - اگرچه ما این اصطلاح را در نامه ی ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ کارل مارکس به فریدریش انگلس (صفحات ۲۱۲-۲۱۶ جلد اول) "چرخش" ترجمه کردیم ولی با توجه دقیق تر چنین بنظر رسید که "واگرد" بیشتر با مفهوم این مقوله ی اقتصادی و چنانکه دیده خواهد شد، تطبیق میکند و لذا این اصطلاح در برابر Rotation انتخاب شده است.

*** Ryots - دهقانان اجاره دار هندی که اگر از قشر خرد و پای دهقانی هستند و بخشی از محصول کشاورزی خود را در سوخرمن و یا در بازار بفروشی میسازند.

*** مترجم و همبود و همبودی را که یک کلمه ی قدیمی فارسی است و ناصر خسرو نیز بنکار همبودگی در آثار فلسفی خود بکار برده است در برابر اصطلاحات خسارچی Gemeinwesen و Communauté و غیره بمعنای جماعت اشتراکی بود و ی بشور کلی و صرف نامر از اشکال و پیرزهی تحسینولی آن اختیار کرده است.

دور پیمائی سرمایه ی صنعتی وارد میشوند همچنانکه در دوران اضافه ارزشی که سرمایه ی مزبور حاصل آنست نیز داخل میگردد. بنابراین آنچه روند دورانی سرمایه ی صنعتی را برجسته میسازد عبارت از خصلت همه سوئی منشأ آن و وجود بازار بمثابه بازار جهانی است. آنچه در مورد کالاهای خارجی درست است در باره ی پول خارجی نیز صدق میکند. همچنانکه کالا - سرمایه در برابر پول فقط بعنوان کالا عمل میکند بهمان قسم نیز پول در برابر کالا - سرمایه تنها وظیفه ی پولی ایفا میکند و بس. پول در اینجا نقش پول جهانی انجام میدهد.

معدلک در این مورد دو نکته شایان تذکر است :

اولا - بمجرد اینکه عمل $G - P_m$ به انجام رسیده کالاها (P_m) دیگر حالت کالائی را ترك میکنند و بصورت یکی از شیوه های وجودی سرمایه ی صنعتی در شکل وظیفه ای آن که P یعنی سرمایه ی بارآور است درمی آیند. ولی بدینسان منشأ آنها نیز ناپدید میشود و دیگر جز بمثابه اشکال وجودی سرمایه ی صنعتی هستی ندارند و در شکم آن فرو میروند. معدلک این امر باقی میماند که برای جانشینی آنها تجدید تولیدشان ضرور است و از این حیث شیوه ی تولید سرمایه داری وابسته بسلسله شیوه های تولید دیگری است که بیرون از درجه ی تکامل آن قرار گرفته اند. ولی گرایش شیوه ی تولید سرمایه داری اینست که تا سرحد امکان هر تولیدی را به تولید کالائی بدل نماید. عمده وسیله ی آن برای نهل بدین منظور درست عبارت از کشاندن هر تولید در درون روند دورانی خویش است و تولید کالائی پیشرفته خود همانا تولید کالائی سرمایه داری است. دخالت سرمایه ی صنعتی همه جا این تحول را به جلو میراند و ولی از اینراه موجب میشود که همه ی تولید کنندگان مستقیم بدل به کارگر مزدور گردند.

ثانیا - کالاهائی که در روند دورانی سرمایه ی صنعتی وارد میشوند (و در آن زمره باید وسائل معیشت لازمی را بشمار آورد که سرمایه ی متغیره پس از پرداخت دستمزد کارگر، برای تجدید تولید نیروی کار به آن وسائل بدل میشود) از هر منشائی که باشند و شکل اجتماعی روند تولیدی که از آن برخاسته اند هر چه باشد بصورت کالا - سرمایه و بشکل کالای سوداگری یا سرمایه ی بازرگانی، در برابر سرمایه ی صنعتی قرار میگیرند. ولی این سرمایه بنابه سرشت خود و کالای همه ی شیوه های تولید را در بر میگیرد. همچنانکه تولید سرمایه داری متضمن تولید بمقیاس بزرگ است، هم آنچنان نیز ضرور است که فروش در مقیاس بزرگی انجام پذیرد، و لذا ایجاب میکند که جنس به بازرگان فروخته شود نه به مصرف کنندگی افراد. در صورتیکه این مصرف کنندگی خود مصرف کننده ی مولد و لذا خود سرمایه دار صنعتی است و بنابراین در صورتیکه سرمایه ی صنعتی رشته ای از تولید و وسائل تولید به رشته ی دیگر تحویل میدهد، آنگاه فروش مستقیم يك سرمایه دار صنعتی به سرمایه داران دیگر (بشکل سفارش و غیره) اوقیسوع می یابد. از این حیث هر سرمایه دار صنعتی فروشنده ی مستقیم و خود بازرگان خویش است، اگرچه وی همین سمت را در مورد فروش به بازرگان نیز داراست.

داد و ستد کالا بمثابه وظیفه ی سرمایه ی بازرگانی، در عداد واجبات تولید سرمایه داری است و با تکامل این تولید بیش از پیش گسترش می یابد. بنابراین مافعلا آنها برای نشان دادن برخی از جهات روند دوران سرمایه داری مفروض میگیریم، ولی در تحلیل کلی این پروسه چنین فرض میکنیم که فروش مستقیم و بدون مداخله ی بازرگان انجام میگیرد، زیرا این مداخله نقاط مختلفی از حرکت راستسور میدارد.

به سیموندی * مراجعه کنیم، که مطالب را کمی ساده لوحانه بیان میکند * :

- درباره Sismondi به زیر نویس صفحه ی ۵۵ جلد اول کاپیتال ترجمه فارسی مراجعه کنید.
- در متن آلمانی کتاب، قول سیموندی عینا بزبان فرانسه نقل شده است. ما این نقل قول را مستقیما از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کردیم و از آوردن متن فرانسه آن خودداری نمودیم.

تجارت سرمایه‌ی هنگفتی بکار میبرد که در مشاهده‌ی اول بنظر می‌رسد در جزه آنچه‌ما جریانش را بتفصیل ذکر کردیم، این نیست. ارزش ماهوت‌هایی که در انبار بازرگان ماهوت‌فروشی انباشته شده است نسبت به آن بخشی از تولید سالانه، که توانگر به مستمند بصورت اجرت میدهد تا ویرا بکار وادارد، بدو بکلی بیگانه جلوه میکند. معذک این سرمایه کاری نکرد، مگر آنکه جانشین سرمایه‌ای، که ما از آن صحبت داشته‌ایم، گردیده است. برای آنکه رشد ثروت بروشنی درک شود، ما آنرا در مرحله‌ی آفریدش در نظر گرفته‌ایم و آنرا تا مصرفش دنبال نموده‌ایم. آنگاه سرمایه‌ای که مثلا در کارخانه‌ی ماهوت‌بافی بکار افتاده است، بنظر ما همواره همان آمد، چه این سرمایه هنگامیکه با درآمد مصرف‌کننده مبادله گردید، تنها به دو حصه تقسیم شد: بهری از آن درآمد کارخانه دار را بشکل سود تشکیل داد و بهر دیگر در شکل دستمزد، درآمد کارگران گردید، هنگامیکه اینان سرگرم بافتن ماهوت تازه بودند.

ولی بزودی دریافتند که برای سود همگان بهتر است که اجزاء مختلفه‌ی این سرمایه‌ی جانشین یکدیگر شوند و اگر صد هزار اکو، برای انجام دوران میان کارخانه دار و مصرف‌کننده، کفایت میکرد، بهتر میشد که این صد هزار اکو میان کارخانه دار، تاجر عمده و بازرگان جزه فروش نیز تقسیم میگردد. شخص اولی فقط باثلث این مبلغ همان کاری را که باتمام آن انجام داده بود، اجرا نمود، زیرا در لحظه‌ای که تولیدش پایان یافته بود، تاجر خریدار را بسیار زودتر از آنکه برای پیدا کردن مصرف‌کننده لازم می‌آمد، می‌یافت. سرمایه‌ی تاجر عمده فروش نیز بنوبه‌ی خود زودتر بوسیله‌ی سرمایه‌ی تاجر جزه فروش جبران شده بود. تفاوت میان مجموع دستمزد پیش ریز شده و قیمت خرید آخرین مصرف‌کننده بایستی سود سرمایه‌ها را بوجود می‌آورد. تفاوت مزبور میان کارخانه دار، تاجر و جزه فروش از آن هنگام توزیع میشود که اینان وظایف خود را میان یکدیگر تقسیم نموده‌اند، و عمل به انجام رسیده، با آنکه سه شخص و سه بخش سرمایه بچسبای یکی — بکار برده همان شده است که بود.

(Nouveaux Principes, I, P. 139 و 140)

همه (یعنی بازرگانان) بطور غیر مستقیم در تولید شرکت می‌کنند، زیرا بنظر به اینکه موضوع تولید مصرف است، تا هنگامیکه شئی تولید شده در اختیار مصرف‌کننده قرار نگرفته است، نمیتوان تولید مزبور را انجام یافته تلقی نمود. (Ib., P. 137)

در بررسی اشکال عام دور پیمائی و بطور کلی در تمام بررسیهائی که در این کتاب دوم انجام میشود، ما پول را در شکل فلزی آن مورد توجه قرار میدهیم و از نماد — پول — که نشانه‌ی ساده‌ی ارزشی است و فقط ویژه‌ی برخی از دولتهاست، و همچنین از پول اعتباری که هنوز گسترش نیافته است، صرف نظر میکنیم. زیرا این امر اولاً باتحول تاریخی تطبیق دارد، چه پول اعتباری در مرحله‌ی بدوی تولید سرمایه‌داری هیچ نقشی ایفا نمیکند و یافقط نقش ناچیزی دارد. ثانیاً از لحاظ تئوریک ضرورت اختیار این روش موجه است زیرا تمام آنچه بشیوه‌ی انتقادی تاکنون در باره‌ی گردش پول اعتباری از جانب توک و دیگران مطرح گردیده، همواره آنها را وادار نموده است که بعقب برگردند و ببینند مسئله

• Ecu • پول نقره‌ی قدیم فرانسه برابر با سه لیره و گاه بیشتر.

• symbolisch, symbolique •

• Thomas Tooke (1774 — 1858) — اقتصاد دان انگلیسی و نویسنده کتاب با ارزشی در

باره تاریخ قیمت‌ها از 1792 تا 1856 — وی به مخالفت باتئوریهای کن پول مکتب — currency

principle برخاست. مارکس ویرا " آخرین اقتصاد دان انگلیسی دارای ارزششکی خوانده است. "

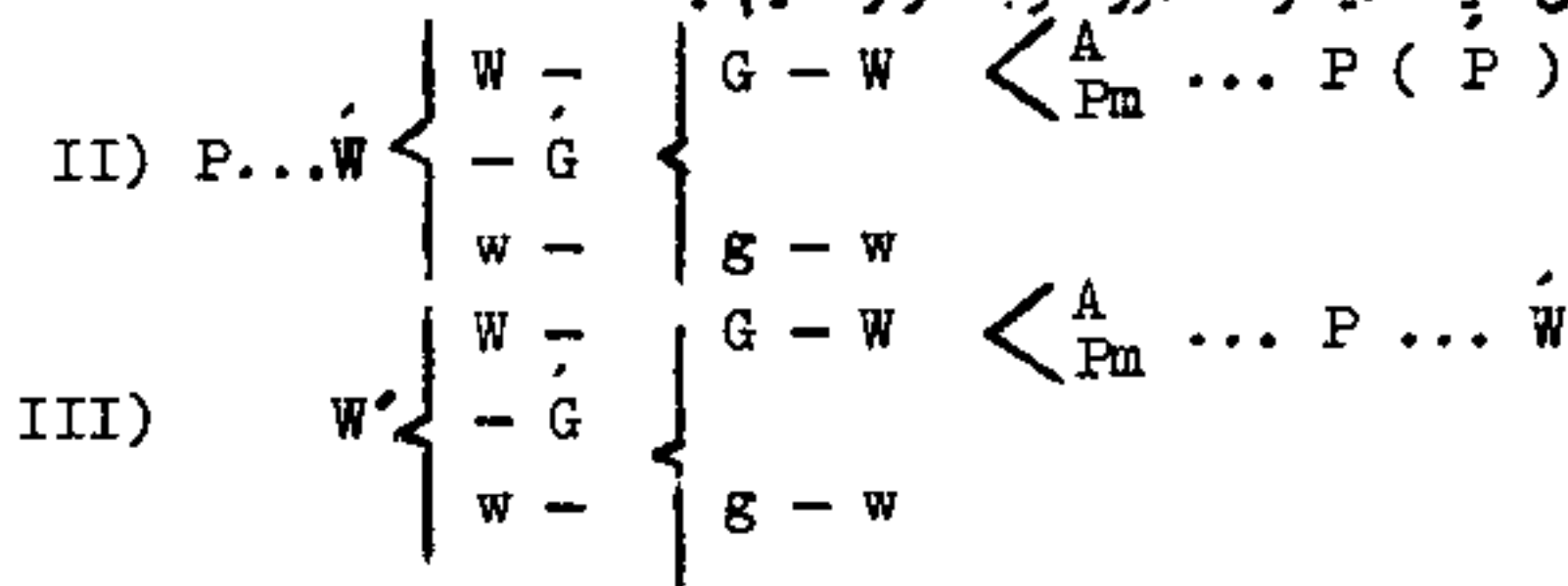
بر پایه ی گردش ساده فلزی چه صورتی میتواند داشته باشد. ولی نباید فراموش کرد که پول فلزی میتواند هم بمثابة وسیله ی خرید و هم مانند وسیله ی پرداخت بکار افتد. از لحاظ ساده کردن مسائل بطور کلی برای مادر این کتاب دوم فقط نخستین شکل وظیفه ای آن مطرح است.

روند دورانی سرمایه ی صنعتی، که فقط جزئی از روند دور پیمائی منفرد آنرا تشکیل میدهد تا آن حد که نمود از یک سلسله عملیات در دوران گردش عمومی کالائی است، تابع قوانین عامی است که سابقا بیان گردیده است (کتاب اول، فصل سوم). هر اندازه که سرعت پویه ی پول بیشتر باشد و برای هر تک سرمایه زمان کمتری لازم آید تا از سلسله استحالات کالائی و پولی خود بگذرد، همان مبلغ پول، مثلا ۵۰۰ لیره، نیز بیشتر میتواند سرمایه های صنعتی (یابد یگرسخن سرمایه های انفرادی در شکل کالا - سرمایه) را پی در پی وارد دوران کند. بنابراین پول، هر قدر بیشتر مانند وسیله ی پرداخت بکار رود، دوران همان حجم ارزشی از سرمایه، وجود پول کمتری را ایجاب میکند، و لذا هر اندازه که مثلا در مورد جانشین ساختن وسائل تولید یک کالا - سرمایه امکان پرداخت از راه پیاپی کردن محاسبات وجود داشته باشد، هر اندازه که مهلت های پرداخت، مثلا در مورد پرداخت دستمزدها، کوتاهتر باشد، بهمان اندازه احتیاج به پول برای دوران کمتر است.

از سوی دیگر، در صورتیکه سرعت دوران و دیگر اوضاع و احوال ثابت فرض شود، آنگاه حجم پولی که باید بمثابة پول - سرمایه بگردش افتد وابسته به جمع قیمت کالاهاست (قیمت ضرب در تعداد کالاها)، یا چنانچه مقدار و ارزش کالاها معلوم باشد، به ارزش خود پول وابستگی دارد.

ولی قوانین عام گردش کالاها فقط تا آنجا قابل اعمال هستند که روند دورانی سرمایه شامل یک سلسله اقدامات ساده ی دورانی است؛ اما قوانین مزبور در موردیکه این اقدامات بخشهای مشخصی از دور پیمائی سرمایه های صنعتی منفرد را تشکیل میدهند، محل اعمال ندارند.

برای روشن ساختن این مطلب بهتر است که روند دورانی را در پیوستگی بلا انقطاع آن، چنانکه در دو شکل ذیل دیده میشود، مورد توجه قرار دهیم:



چنانچه روند دوران مانند سلسله اقدامات دورانی بطور کلی مورد توجه قرار گیرد (خواه بمثابة $W - G - W$ باشد خواه بمثابة $G - W - G$)، آنگاه روند مزبور تنها دو سلسله ی متقابل استحالات کالاها را نشان میدهد که هر کدام از استحالات مزبور در صورتیکه جداگانه ملحوظ گردد بنوبه ی خود متضمن استحالتهای متقابل کالا یا پول غیر است که در برابر آن قرار دارد.

$W - G$ از جانب صاحب کالا، $G - W$ از جانب خریدار است. نخستین دگرسانی کالا بصورت $W - G$ ، دومین استحالتهای کالائی است که بصورت پول قرار گرفته است. عکس این حالت برای $G - W$ صدق میکند. بنابراین آنچه در باره ی درهم آمیزی استحالتهای کالائی در یک مرحله باد دگرسانی کالای دیگر در مرحله ی دیگر گفته شد در مورد گردش سرمایه تا آن حد صدق میکند که سرمایه دار مانند خریدار و فروشنده ی کالا عمل میکند و بدینسان سرمایه اش بمثابة پول در برابر کالای

دیگری و مانند کالا در برابر پول غیر بکار می افتد. ولی این درهم آمیزی در عین حال بین درهم آمیزی استحالات سرمایه هانیست.

اولاً و همچنانکه دیدیم، $G - W (Pm)$ میتواند معرف درهم آمیختن استحالات سرمایه های مجزای مختلفی باشد؛ مثلاً جای قسمتی از کالا - سرمایه ی پنبه ریس، یعنی نخ، و رانغال میگیرد. بدینسان قسمتی از سرمایه اش که بصورت پول وجود دارد بشکل کالا در می آید، در حالیکه سرمایه ی سرمایه دار رانغال تولیدکن بشکل کالا وجود دارد و لذا بصورت پول در می آید. همین عمل دورانی و واحد در اینجا نمایشگر استحالتهای متقابل دوسرمایه ی صنعتی است (که به رشته های مختلف تولید تعلق دارند) و لذا معرف درهم آمیزی سلسله استحالات این سرمایه هاست. با این وجود، چنانکه دیدیم لازم نیست Pm که G جانشین آن میشود، کالا - سرمایه در معنای مقوله ای آن باشد، یعنی لزومی ندارد که دارای شکل وظیفه ای یک سرمایه ی صنعتی و محصول یک سرمایه دار باشد. اگر چه همواره در یکطرف $G - W$ و در سوی دیگر $W - G$ قرار دارد، ولی این امر همیشه بمعنای درهم آمیختن استحالات سرمایه نیست. از این گذشته $G - A$ ، یعنی خرید نیروی کار، هرگز معرف درهم آمیزی دگرسانیهایی سرمایه نیست، زیرا با اینکه نیروی کار، کالای کارگراست، ولی فقط هنگامی سرمایه میشود که این نیرو به سرمایه دار فروخته شده است. از سوی دیگر در روند $G - W$ لازم نیست که G حتماً بدل یک کالا - سرمایه باشد. ممکن است که G پولی باشد که از تبدیل کالای نیروی کار (دستمزد) بدست آمده است و یا بدل محصولی باشد که زحمتکشان مستقل یا بردگان و رعایا و همبودها تولید کرده اند.

ولی، در ثانی، بهیچوجه ضرور نیست که ایفاء نقش وظیفه ای مشخص هر استحالتهای کسه در درون روند دورانی یک سرمایه ی منفرد پیش می آید، حتماً معرف بروز استحالات منطبق و متقابل در دور پیمائی سرمایه ی دیگر باشد. حتی اگر هم فرض شود که مجموع تولید در بازار جهانی بشیوهی سرمایه داری انجام میگردد. مثلاً در دور پیمائی $P \dots P$ ، ممکن است G که W را پول میکند، خود برای خریدار فقط بدل نقدی اضافه ارزش وی باشد (در صورتیکه کالا از اقلام مصرفی باشد)؛ یا در $G - W \left(\begin{matrix} A \\ Pm \end{matrix} \right)$ (بنابراین در آنجائیکه سرمایه ی انباشته وارد میشود)، امکان دارد که G برای فروشندهای Pm فقط جبران کننده ی سرمایه ی پیش ریخته اش باشد و یا حتی در صورتیکه پول بدست آمده بسوی مخارج درآمدی منحرف شود، بهیچوجه دوباره در گردش سرمایه ی وی وارد نگردد.

پس مطالعه ی درهم آمیزی ساده ی استحالات گردش بالائی، که میان عملیات دورانی سرمایه و هر گردش کالائی دیگر مشترک است، این مسئله را حل نمیکند که ارکان مختلفی سرمایه ی کسب اجتماعی، که سرمایه های منفرد فقط اجزای خود مختار عمل کننده ی آن بشمار میروند، در روند دوران - خواه سخن بر سر سرمایه باشد یا راجع به اضافه ارزش - چگونه متقابلاً جانشین یکدیگر میشوند. این امر مستلزم شیوهی تحقیق دیگری است. تاکنون در باره ی این مسئله به عباراتی قناعت شده است که هرگاه نزدیکتر مورد تحلیل قرار گیرند جز دیدهای غیر دقیقی، که تنها از درهم آمیزی استحالات متعلق به هر گردش کالائی بعاریت گرفته شده است، محتوای دیگری ندارند.

یکی از ملموس ترین ویژگیهای روند دور پیمائی سرمایه ی صنعتی، و لذا نیز از آن تولید سرمایه - داری، این وضع است که از سوی عناصر تشکیل دهنده ی سرمایه ی بارآور از بازار کالاها بیرون

می آیند و باید پیوسته از این بازار تجدید شوند و مانند کالا خریداری گردند؛ از سوی دیگر محصول روند کار از این دور پیمائی بصورت کالا بیرون می آید و پیوسته باید از تو بمشابه کالا فروخته شود. مثلا بیاییم یک فارمدار جدید اسکاتلند سفلی را بایک دهقان کوچک مد قدیم قاره * مقایسه کنیم. اولی تمام محصول خود را میفروشد و لذ اباید کلهه عناصر این محصول، حتی بذره را نیز از بازار جبران نماید و دیگری قسمت اعظم محصول خویش را مستقیما مصرف میکند و تا سرحد امکان کم میخرد و کم میفروشد و تا آنجا که مقدور است ادوات کاره لباس و غیره را خود میسازد.

بر چنین پایه ایست که اقتصاد طبیعی، اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری را بمشابه سه شکل خصلت نمای حرکت اقتصادی تولید اجتماعی در برابر یکدیگر قرار داده اند.

اولا این سه شکل بهیچوجه برای نمایاندن مراحل تکاملی دارای ارزش یکسان نیستند. آنچه که اقتصاد اعتباری خوانده شده، خود شکلی از اقتصاد پولی است، تا آنجا که هر دو نامگذاری بیانگر وظایف مبادله ای یا شیوه ای مبادله میان خود تولید کنندگان هستند. در تولید سرمایه داری پیشرفته، اقتصاد پولی فقط بمشابه پایه ای اقتصاد اعتباری جلوه میکند. پس بدینسان اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری تنها با مراحل تکاملی مختلف تولید سرمایه داری تطبیق دارند، ولی بهیچوجه در برابر اقتصاد طبیعی، اشکال مبادله ای متفاوت و مستقلی نیستند. اگرچنان قاعده ای ملاک باشد آنگاه حقا میتوان اشکال بسیار متفاوت اقتصاد طبیعی را نیز با ارزشی یکسان در برابر آن دو قرار داد.

ثانیا در مقولات زیرین: اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری، آنچه که مورد تکیه قرار میگیرد و بمشابه علامت تمیز دهند، برجسته میشود خود اقتصاد، یعنی نقش روند تولید نیست، بلکه تکیه بر آن شیوهی مبادله ای قرار دارد که با اقتصاد تطبیق میکند و میان عاملین مختلف تولید یا تولید کنندگان جاری است. در چنین صورتی لازم میبود که همین روش در مورد مقوله ای اول نیز معمول میگردد و لذ ابجای اقتصاد طبیعی، اقتصاد معاوضه ای (جنس به جنس) گفته میشود. یک اقتصاد طبیعی کاملا بسته، مثلا دولت انبکاهای پرو * نمیتوانست در هیچیک از این مقولات بگنجد.

ثالثا اقتصاد پولی میان همه نوع تولید کالائی مشترک است و محصول در متفاوت ترین ساختهمهای اجتماعی تولید بصورت کالا تجلی میکند. پس آنگاه چنین درمی آید که گویا آنچه خصلت نمای تولید سرمایه داریست فقط عبارت از وسعت و طول و عرضی است که در آن، محصول مانند قلم تجارتی، بمشابه کالا تولید میشود و لذ عناصر تشکیل دهنده ای ویژه ای آن نیز باید از نو مانند قلم تجارتی، چون کالا در اقتصاد ای که از آن بیرون آمده اند، وارد گردند.

در واقع تولید سرمایه داری عبارت از تولید کالائی بمنزله ای شکل عمومی تولید است، ولی تنها از آن جهت چنین است و از آنرو پیوسته در سیر تحولی خود چنین میشود که در این تولید کار، خود مانند کالا بروز میکند و کارگر کار خویش، یعنی عملکرد نیروی کارش را، میفروشد و آنرا نیز، چنانکه مافرض میکنیم،

* مقصود قاره ای اروپا غیر از جزائر بریتانیاست.

** اینکاها Incas، Inka، قوم سرخ پوست امرینای جنوبی که در سده ای پانزدهم میلادی تا استیلا اسپانیولی هاد رسرزمینهای پرو، اکوادور، بولیوی و شمال شیلی دولت شکوفانی داشتند. سازمان اقتصادی دولت اینکاها بر پایه ای دودمان یا همبود دهقانی بنام آیلا (Aylla) استوار بود. زمین و دام به همبود تعلق داشت و دولت بمشابه نمایندگی عالی همه ای همبود هاسهمی از محصول را وصول مینمود. سازمان اجتماعی و اقتصادی اینکاها از بسیاری جهات شبیه به ویسهای دودمانی است که در ایران از هزاره ای چهارم پیش از میلاد وجود داشته است و بسیاری از آثار آن تا پایان شاهنشاهی ساسانی نیز در جامعه ای ایران بجای ماند بود.

مطابق با ارزشش که از طریق مخارج تجدید تولید آن تعیین میگردد و میفروشد. بهمان تدریج که کار جنبه ی مزدوری پیدا میکند و تولید کننده نیز سرمایه دار صنعتی میگردد. بهمین جهت است که تولید سرمایه داری (ولذات تولید کالائی نیز) هنگامی وسعت کامل خود را بدست می آورد که تولید کننده ی مستقیم روستائی نیز کارگر مزدور گردد. در مناسبات میان سرمایه دار و کارگر مزدور، رابطه ی پولی و معنسی مناسبات فروشندگی و خریدار و جنبه ی رابطه ای که ملازم با خود تولید است، پیدا میکند. ولی این رابطه از لحاظ اساسی مبتنی بر خصلت اجتماعی تولید است نه بر شیوه ی مبادله، که خود بعکس ناشی از آنست. باری و این نگرش با محیط بورژوائی، که فکرا انجام سودهای نقلی سر تا پای آنرا فرا گرفته است و تطبیق میکند و موجب میشود بجای آنکه خصلت شیوه ی تولید را پایه ی طرز مبادله ی منطبق با آن تلقی نمایند و عکس آنرا می پذیرند. (۷)

سرمایه دار ارزشی که بشکل پول در دوران فرومیریزد کمتر از ارزشی است که از آن بیرون میکشد. زیرا ارزشی که بصورت کالا در بازار فرومیریزد بیش از آن ارزشی است که بشکل کالا از بازار بیرون آورد. است. مادام که وی صرفاً بمثابه تجسم سرمایه و مانند سرمایه دار صنعتی عمل میکند و عرضه ی ارزش - کالای وی پیوسته بزرگتر از تقاضای ارزش - کالای اوست. در صورتیکه عرضه و تقاضای او در این مورد یکدیگر را جبران نمایند به آن معنی خواهد بود که سرمایه اش بارور نشود. مانند سرمایه ی بارآور بکار نیافتاده است. سرمایه ی بارآور به کالا - سرمایه ای بدل شده است که باردار اضافه ارزش نیست. این بدان معنسی است که گوئی در اثنای روند تولید هیچ اضافه ارزشی بصورت کالا از نیروی کار بیرون نکشید و لذا اصلاً مانند سرمایه بکار نیافتاده است. در واقع سرمایه دار مجبور است که "گرانتر از آنچه خرید و است بفروشد" ولی در این امر موفقیت وی تنها از آن جهت است که وی از راه واسطه قرارداد ن روند تولید سرمایه داری و کالای ارزانتر یعنی کم ارزش تری را که خرید و به کالاهای ارزشمندتر و لذا گرانتری بدل کرده است. اگر وی گرانتر بفروشد نه از آن جهت است که کالای خود را بالاتر از ارزشش بفروش میرساند و بلکه بدان سبب است که ارزش کالا برتر از مبلغ ارزشی عناصر تولیدی آنست.

نرخ که بر حسب آن سرمایه دار سرمایه اش را بارور میسازد به نسبت تفاوت بین عرضه و تقاضای او و یعنی به نسبت فزونی ارزش کالائی که وی عرضه میکند و ارزش - کالائی که تقاضا دارد و افزایش می یابد. هدف وی این نیست که میان این دو تعادل برقرار کند و بلکه هدف او اینست که تا سر حد امکان عدم تعادل وجود داشته باشد و عرضه ی او بر تقاضایش بچربد.

آنچه در مورد یک سرمایه دار منفرد حقیقت دارد در باره ی طبقه ی سرمایه دار نیز صادق است. تا آنجا که سرمایه دار صرفاً تجسم سرمایه ی صنعتی است و تقاضای خاص وی فقط عبارت از خواست وسائل تولید و نیروی کار است. چنانچه تقاضای او را در مورد P_m و از لحاظ ارزشمند میورد توجه قرار دهیم و آنگاه روشن است که این تقاضا کوچکتر از سرمایه ی پیش ریخته ی وی است. سرمایه دار وسائل تولید را با ارزشی که پائینتر از ارزش سرمایه ی اوست میخرد و لذا بمراتب دارای ارزش کمتری نسبت به کالا - سرمایه ای است که عرضه میکند.

اما آنچه مربوط به تقاضای وی در مورد نیروی کار است، ارزشمند ی آن بنا بر رابطه ای تعیین میشود که میان سرمایه ی متغیر و کل سرمایه ی وی وجود دارد. بنابراین مساوی با $V : C$ است. و بهمین علت است که در تولید سرمایه داری تقاضای مزبور از لحاظ نسبی بیش از پیش کوچکتر از تقاضای در مورد وسائل تولید میشود. سرمایه دار پیوسته به درجه ی فزاینده ای بیشتر خریدار P_m است تا A .

(۷) تا اینجا دست نوشته ی شماره ۷ - از این پس تا پایان فصل ۵ مطالب طبق یادداشتهاست که در جزوهای مربوط به سال ۱۸۷۷ یا ۱۸۷۸ در میان مستخرجات از ثبت نوشته شده است.

نظر به اینکه کارگر بطور عمد و دستمزد خود را صرف وسائل زندگی میکند و بزرگترین بخش آنرا بزخم وسائل ضروری زندگی میزند، تقاضای سرمایه دار در مورد نیروی کار، در عین حال و بطور غیرمستقیم عبارت از تقاضا در باره ی آن وسائل مصرفی است که در مصرف طبقه ی کارگر وارد میشوند. ولی این تقاضا مساوی با v است و یک اتم هم از آن بزرگتر نیست. (آنگاه که کارگر قسمتی از دستمزد خود را پس انداز میکند - ماناچار در اینجا از همه نوع مناسبات مبتنی بر اعتبار * چشم میپوشیم - این بد آن معناست که وی قسمتی از دستمزد خود را به گنج میدل کرده است و بهمان نسبت بمشابه تقاضاکننده یا خریدار وارد نمیشود) * مرز نهائی تقاضای سرمایه دار مساوی است با c که خود $= v + c$ است. ولی عرضه ی وی برابر است با $c + v + m$ و لذا اگر ترکیب کالا - سرمایه ی وی چنین باشد :

$c + 80 + v + 20$ ، آنگاه تقاضای او مساوی خواهد بود با $c + 80 + v + 20$ و بنا براین از لحاظ ارزشمندی $\frac{1}{3}$ کوچکتر از عرضه ی او خواهد بود. هر اندازه که درصد حجم m ای که او تولید کرده (نرخ سود) بزرگتر باشد ، همانقدر تقاضای وی در نسبت با عرضه اش کوچکتر خواهد بود. اگرچه با پیشرفت تولید ، تقاضای سرمایه دار در باره ی نیروی کار و لذا بطور غیرمستقیم در مورد وسائل ضروری زندگی ، تدریجا نسبت به تقاضای وی در مورد وسائل تولید کوچکتر میشود ، معذک از سوی دیگر نباید فراموش نمود که تقاضای سرمایه دار در مورد pm ، اگر بطور متوسط حساب شود ، همواره کوچکتر از سرمایه ی اوست. بنابراین تقاضای سرمایه دار در مورد وسائل تولید همواره باید از لحاظ ارزشی پائینتر از کالا - محصول سرمایه دار دیگری باشد که با سرمایه ای برابر و تحت شرایط یکسان وسائل تولید مزبور را به وی تحویل میدهد. * اینک سرمایه داران یکی در توانیستند تغییری در اصل مسئله نهد. فرض کنیم که سرمایه ی سرمایه داری برابر با ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد ، که بخش ثابت آن $= 800$ لیره ی استرلینگ است. در اینصورت تقاضای وی از همه ی سرمایه داران دیگر $= 800$ لیره ی استرلینگ است. ولی این سرمایه داران بنوبه ی خود جمعا و بر حسب هر سرمایه ی ۱۰۰۰ لیره ای و نرخ برابر سود ، وسائل تولیدی به ارزش ۱۲۰۰ لیره ی استرلینگ برای تحویل آماده میکنند (صرفنظر از آنکه چه مبلغ از سرمایه ی ۱۰۰۰ لیره ای سهم بزرگ از آنها میشود و مقداری به هر کدام از آنها افتد چه نسبتی در سرمایه ی کل داراست) . بنابراین تقاضای سرمایه دار اولی فقط $\frac{2}{3}$ عرضه ی آنها را جبران میکند ، در حالیکه کل تقاضای ویژه ی وی از لحاظ ارزشی فقط برابر با $\frac{4}{9}$ عرضه ی خود اوست.

اینک یکبار دیگر لازم است ، پیش از بررسی ، بطورگذا را وارد عرضه ی او گرد سرمایه شویم. فرض کنیم که مجموع سرمایه ی سرمایه دار فروشی ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد که ۴۰۰۰ لیره ی آن سرمایه استوار و ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ دیگر سرمایه ی گردان وی را تشکیل دهد. بنا بر فرض سابق این

■ باید توجه داشت که در اینجا علاوه بر خریدهای قسطی ، نسبه خری و امثال آن نیز در عدد مناسبات اعتباری است.

■ برای اینکه خواننده دچار ابهام نگردد توضیحات مذکور میشود که چون v در سرمایه دار از لحاظ سرمایه و مقدار سرمایه برابر هستند و بنابراین در متن ذکر شده همواره ارزش کالا - سرمایه بیشتر از سرمایه پیش ریخته است و نظر به اینکه تقاضای سرمایه دار در مورد وسائل تولید همواره کوچکتر از سرمایه ی اوست ، ضرورتا ارزش محصول سرمایه داری که وسائل تولید تحویل میدهند و لذا عرضه اش که برابر با $c + v + m$ اوست باید بیشتر از ارزش تقاضای سرمایه داری باشد که این وسائل تولید را میخرد (مترجم) .

۱۰۰۰ لیره = $c + 800 + 200v$ است * سرمایه ی گردان وی باید پنج بار در سال واگرد کند تا مجموع سرمایه اش یکبار در سال واگرد داشته باشد * در آن صورت محصول - کالای وی برابر با ۶۰۰۰ لیره ی استرلینگ، یعنی ۱۰۰۰ لیره بزرگتر از سرمایه ی پیش ریخته اش خواهد بود * آنگاه همان نسبت اضافه ارزشی که فوقابیان شد از آن نتیجه میشود :

$5000 : c$ برابر است با $1000 : (c + v)$ * پس دیده میشود که این واگرد بهیچوجه تغییری در مورد نسبت میان جمع تقاضای وی و مجموع عرضه ی وی بوجود نمی آورد و تقاضا همچنان $\frac{1}{5}$ کوچکتر از عرضه است *

گیریم که سرمایه ی استوارش در ده سال نو شود * پس در چنین صورتی وی سالانه $\frac{1}{10}$ آنرا که برابر با ۴۰۰ لیره ی استرلینگ است، مستهلک میکند * بر این اساس باز برای وی ۳۶۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی استوار باقی میماند به اضافه ی ۴۰۰ لیره ی استرلینگ پول نقد * تا آنجا که تعمیرات ضروری باشند و از حدود متوسط متعارف تجاوز نکنند بجز از سرمایه گذاری بعدی معنای دیگری ندارند * ممکن بود مطلب را به این صورت مورد بررسی قرار میدادیم که گوئی سرمایه دار هزینه های تعمیری را از ابتدای سرمایه گذاری به آن میزانی که در محصول - کالای سالانه وارد میشود، در ارزیابی سرمایه - گذاری خود بحساب آورده، بنحویکه هزینه ی تعمیرات در شکم مبلغ - بابت استهلاک منظور شده است * (چنانچه در واقع نیازهای تعمیری وی کمتر از حد متوسط باشد، آنگاه این خود برای سرمایه دار بردی است، همچنانکه اگر بالاتر از آن حد باشد برای وی باخت محسوب میشود * ولی این تفاوتها در مقیاس جمیع افرادی از طبقه ی سرمایه دار که در همین رشتهی صنعتی اشتغال دارند پناها میشوند) * بهر حال با اینکه اگر مجموع سرمایه یک واگرد در سال داشته باشد، تقاضای سالانه ی سرمایه دار همچنان برابر ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ که مساوی با سرمایه ی پیش ریخته است، باقی میماند * معذلت این تقاضا در مورد سرمایه ی گردان افزایش می یابد * در حالیکه در مورد بخش استوار سرمایه پیوسته در کاهش است *

اکنون به تجدید تولید میپردازیم * چنین فرض کنیم که سرمایه دار تمام اضافه ارزش ج را مصرف میکند و فقط مقدار سرمایه ی بدوی c را از نو در تولید بار آور بکار می اندازد * در اینحال تقاضای سرمایه دار برابر با عرضه ی اوست، ولی از لحاظ حرکت سرمایه اش چنین نیست * زیرا وی بمشابه سرمایه دار تقاضای خویش را از حد $\frac{1}{5}$ سرمایه اش تجاوز نمیدهد (از لحاظ مقدار ارزشی) * آنراوی مانند غیر سرمایه دار مصرف میکند، یعنی آنرا در روزی که سرمایه دار بودنش بلکه برای نیازمند پهناسای شخصی یا خوشبختیهای خویش بکار میبرد *

پس حساب وی بر پایه ی درصد بشرح زیر است :

بمشابه سرمایه دار تقاضا = ۱۰۰ ، عرضه = ۱۲۰
بمشابه خوشگذران تقاضا = ۲۰ ، عرضه = -

جمع تقاضا = ۱۲۰ ، عرضه = ۱۲۰

* در باره ی تفاوت میان سرمایه ی استوار و گردان (سیار) از یکسو و سرمایه ی ثابت و متغیر از سوی دیگر به جلد اول کاپیتال ترجمه ی فارسی فصل ششم صفحه ی ۲۰۴ و بعد و صفحه ی ۵۵۳ و همچنین به نامه ی مارکس به انگلس مورخ ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ (صفحه ی ۷۱۲-۷۱۶ ترجمه ی فارسی) مراجعه شود * و نیز در بخش دوم از همین کتاب مصنف به تفصیل درباره ی مفهوم سرمایه ی استوار و گردان بحث میکند *

چنین فرضی برابر با اینست که نیستی تولید سرمایه داری را مفروض داشته و لذا حکم نابودی خود سرمایه ی صنعتی را صادر کرده باشیم . زیرا چنانچه فرض شود که اصل محرک سرمایه داری خوشی و تمتع است نه ثروت افزائی بنفسه ، آنگاه اساس سرمایه داری حذف شده است .

ولی این فرض از لحاظ فنی نیز غیر ممکن است . نه تنها لازم است که سرمایه دار در برابر نوسانات قیمت ها و برای آنکه بتواند در انتظار مقارنات ■ مساعد فروش و خرید باشد ، سرمایه ی ذخیره ای تشکیل دهد ، بلکه مجبور است که سرمایه انباشت کند تا بدین وسیله تولید را گسترش دهد و پیشرفتهای فنی را در درون ارگانیزم مولد خود جایگزین سازد .

برای انباشتن سرمایه ، وی بدو باید بهیچ وجه از اضافه ارزش خود را بصورت پولی که از دوران بدست آورده است از گردش خارج کند ، مانند گنج آنرا افزایش دهد تا حدی که این پول ابعاد لازم برای گسترش بنگاه قدیم یا گشایش مؤسسه ی جنبی را پیدا نماید . تا هنگامیکه گنج سازی ادامه دارد ، برتقا ای سرمایه دار افزوده نمیشود ، پول را کد میدهد ، است و وی از بازار کالا ها در برابر معادلی پولی که به استعانت کالای عرضه شده ی خریدش از درون آن بیرون کشیده است هیچ معادلی بصورت کالا جان نمیکند .

در اینجا از اعتبار چشم پوشید ، ایم . از جمله این امر با مسئله ی اعتبار ارتباط پیدا میکند که مثلا سرمایه دار ، بمرور که پول می انبارد ، آنرا در برابر بهره ، نزد بانکی به حساب جاری میسپارد .

■ مقارنات در برابر اصطلاح لاتینی Conjonctures (به آلمانی Konjunktoren) بکار برده شده است . این کلمه که هم در زبانهای فارسی و عربی و هم در زبانهای اروپائی از اختر شناسی قدیم بعاریت گرفته شده و بمعنای همزمان قرار گرفتن ستارگان معین در برج و اجسدی از منطقه البروج است ، در اقتصاد سیاسی جدید سرمایه داری ، بمعنای استقرار همزمان شرایط معین اقتصادی اصطلاح شده است و بر پایه ی آن دورانهای رونق و فروکش کسب و کار محاسبه میشود و مانند اختر شناسی قدیم قران نحس و سعد استخراج میگردد .

فصل پنجم

زمان دوران^(۸)

چنانکه دیده شد، حرکت سرمایه از راه محیط تولید و دو مرحله‌ی محیط دوران، در دوران يك توالی زمانی انجام میگیرد. مدت توقف آن در محیط تولید، زمان تولید را تشکیل میدهد و مدت ایست آن در محیط دوران، زمان دوران سرمایه است. بنابراین مجموع زمانی که سرمایه دور پیمائی خود را طی میکند برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران است.

بدیهی است که زمان تولید متضمن مدت روند کار است ولی به آن محدود نیست. بدوایحسب طریقیست که جزئی از سرمایه‌ی ثابت بصورت وسائل تولید، مانند ماشین آلات، ابنیه و غیره وجود دارد که تا پایان عمر خود در همان روند کاری که دائما از نو تکرار میشود مورد استفاده قرار میگیرند. البته توقف هنگامی روند کار، مثلا در اثنای شب، انجام وظیفه‌ی این وسائل کار را قطع میکند و ولی بقاء آنها را در محل های تولید منتفی نمیسازد. این وسائل نه تنها در زمانیکه کار میکنند، بلکه هنگام خوابیدن هم از آن این کارگاهها هستند. از سوی دیگر سرمایه دار ضرورتا باید ذخیره معینی از مواد خام و مواد مکی را تحت اختیار نگاه دارد تا روند تولید بنا بر مقیاس از پیش تعیین شده، در مدت های کوتاه یا بلند تری، پیش رود بدون آنکه وابسته به تصادفات روزانه‌ی عرضه‌ی بازار گردد. این ذخیره‌ی مواد خام و غیره فقط در جابجا بنحو مولد مصرف میشود. بنابراین میان زمان تولید (۹) و زمان عملکرد آن تفاوت پیدا میشود. پس زمان تولید وسائل تولید، اصلا مدت های زیرین را در بر میگیرد: ۱- زمانی که در اثنای آن بمشابه وسائل تولید عمل میکنند و لذا در خدمت روند تولید هستند. ۲- ایست هایی که طی آن روند تولید و در نتیجه وظایف وسائل تولیدی که در این روند فرومیروند، متوقف گشته است. ۳- زمانی که در اثنای آن وسائل مزبور اگرچه بمشابه شرایط روند آماده اند و لذا از هم اکنون، خود بین سرمایه‌ی بسیار آور هستند، لیکن هنوز در روند تولید وارد نگردیده اند. هر تفاوتی که مابین این موارد برقرار داده ایم، عبارت از تفاوتی است که میان زمان حضور سرمایه‌ی بارآور در محیط تولید و زمان حضور آن در روند تولید وجود دارد. ولی روند تولید خود میتواند موجب انقطاع روند کار و بالنتیجه زمان کار گردد، یعنی فواصل بوجود آورد که در اثنای آن محمول کار بدون آنکه همچنان چاشنی کارآمدی به آن زده شود، تسلیم فعل و انفعالات پروسه های فیزیکی گردد. در این مورد، با اینکه روند کار و لذا وظیفه‌ی وسائل تولید بمشابه وسائل کار قطع شده است، روند تولید و بالنتیجه وظیفه‌ی وسائل تولید همچنان ادامه می یابد. چنین است مثلا در مورد تخم که کشته شده، شرابی که در سرداب در حال تخمیر است و مصالح کار بسیاری از مانوفاکتورها، مانند دباغی ها، که به فعل و انفعالات شیمیائی واگذار میشوند.

در این موارد زمان تولید بیشتر از زمان کار است. تفاوت میان آن دو عبارت از فزونی زمان تولید بر زمان کار است. این فزونی همواره یا از آنجانب نتیجه میشود که سرمایه‌ی بارآور نهانی در محیط تولید وجود دارد بدون آنکه در خود روند تولید بکار افتاده باشد، یا از آنجاکه سرمایه‌ی مزبور در روند تولید عمل

(۸) از اینجاطبق دست نوشته‌ی IV.

(۹) زمان تولید در معنای فعال کلمه گرفته شده است. در اینجایمان تولید وسائل تولید، زمانی نیست که برای تولید آنها لازم است، بلکه مدتی است که طی آن وسائل مزبور در روند تولید يك محصول - کالا شرکت دارند. فریدریش انگلس

میکنند ولی در روند کار حضورند دارد .

آن جزء از سرمایه ی بارآور نهانی که فقط بمشابه لوازم روند تولید خواباند شده است ، مانند پنبه ، ذغال و غیره در مورد ریسندگی ، نه چون عامل ایجاد کننده ی محصول تا شیرد ارد و نه بمشابه ارزش آفرین عملی انجام میدهد . این سرمایه ی خواباند ، ایست ، با اینکه این خوابیدن خود برای جریان بلا انقطاع روند تولید شرط لازمی بشمار میرود . اینسبب و اسباب و لوازم و غیره ، که برای جادادن این ذخائر مولد (سرمایه ی نهان) بکار میروند ، خود شرایط روند تولید محسوب میشوند و لذ اجزئی از سرمایه ی بارآور پیش ریخته راتشکیل میدهند . آنها وظیفه ی خود را بمشابه نگهبانان اجزاء مولد در مرحله ی تدارکی انجام میدهند . هرگاه در این مرحله کار - روندهائی ضرور گردند ، مواد خام و غیره گرانتر میشوند ولی در آنصورت کار بارآور هستند و اضافه ارزش می آفرینند ، زیرا بهری از این کار مسانند همه ی کارهای مزدوری بی اجرت باقی میماند . گسیختگی های عادی تمام روند تولید ، یعنی فواصلی که طی آن سرمایه ی بارآور بکار نمی افتد ، نه ارزش تولید میکنند و نه اضافه ارزش ، از اینجاست که تلاش برای بکار واداشتن شبانه سرچشمه میگیرد . (کتاب اول ، فصل هشتم ، بند چهارم) ، فواصلی که در زمان کار بوجود می آید و لازم است که محمول کار طی خود روند تولید آنها از سر بگذراند ، نه ارزش بوجود می آورد و نه اضافه ارزش ، ولی محصول را به پیش میرانند ، جزئی از زندگی آنها راتشکیل میدهند و پروسه ای است که ناچار محمول کار باید از آن بگذرد . ارزش ادوات و غیره به نسبت تمام زمانی که کار میکنند به محصول منتقل میشود ، خود کار است که محصول را در چنین مرحله ای قرار میدهد و آنچنانکه غبار پنبه جزئی از تولید پنبه بشمار میرود و با وجود اینکه در محصول وارد نمیشود ، ارزش خود را به محصول منتقل میکند ، کار کردن ادوات نیز بهمان وجه شرط تولید بشمار میروند . جزء دیگری از سرمایه ی نهان مانند ابنیه ، ماشین آلات و غیره ، یعنی وسائلی که عمل آنها فقط بوسیله ی ایست های عادی روند تولید قطع میگردد - گسیختگی های غیر عادی در نتیجه ی محدود شدن تولید ، بحرانها و غیره ، زیان خالص هستند و بس - ارزش افزای میشوند بدون آنکه در محصول آفرینی وارد باشند . مجموع ارزشی که این جزء از سرمایه به محصول می افزاید وابسته به عمر متوسط آنست ، چون ارزش مصرف است ، چه بهنگام کار کردن و چه در زمان کار نکردن مقداری ارزش از دست میدهد .

سرانجام ، ارزش آن جزء ثابت سرمایه ، که با وجود گسیختگی روند کار به حضور خود در روند تولید ادامه میدهد ، از نو در حاصل روند تولید ظاهر میگردد . بوسیله ی خود کار است که وسائلی تولید در این مورد تحت شرایطی قرار گرفته اند که در دوران آنها خود بخود پروسه های معلوم طبیعی را از سر میگذرانند و نتیجه ی آن حصول اثر مفید مشخص و یا تغییر در شکل ارزش مصرف آنهاست . کار همواره ارزش وسائلی تولید را به محصول منتقل میکند بشرط آنکه وسائلی مزبور را واقعا و بر طبق هدف بصورت وسائلی تولید مصرف نماید . این مسئله مهم نیست که آیا کار برای حصول این منظور باید مستمر یا بوسیله ی وسائلی کار بر روی محمول کارتا شیر کند یا آنکه تنها کافی است که با ایجاد تکان لازم وسائلی تولید را در شرایطی قرار دهد که آنها خود بخود و بدون دخالت دیگر کار تحت تا شیر پروسه های طبیعی تخریب مورد نظر را بوجود آورند .

غلت بیشی زمان تولید بوزمان کار هر چه می خواهد باشد - خواه از آن جهت باشد که وسائلی تولید فقط سرمایه ی بارآور نهان هستند و لذ هنوز مرحله ی تدارک روند واقعی تولید را از سر میگذرانند ، یا بدان سبب که در دوران روند تولید ، در نتیجه ی توقف های آن ، انجام وظیفه ی وسائلی مزبور قطع شده است و یا سرانجام از آنرو که خود روند تولید انقطاع روند کار را ایجاب مینماید - در هیچیک از این موارد وسائلی تولید بمشابه جذب کنند ، ی کار عمل نمیکنند . از آنجاکه هیچ کاری نمیکنند ، هیچ اضافه ارزشی نیز جذب نمی نمایند . بنابراین تا هنگامیکه سرمایه ی بارآور در بخشی از زمان تولید خویش

قراردارد که متجاوز از زمان کاراست ، هر قدر هم توقف های مزبور از انجام روند ارزش افزائی جدائی نا پذیر باشند ، هیچگونه ارزش افزائی سرمایه ی بار آور روی نمیدهد . روشن است که هر اندازه زمان تولید و زمان کار بیشتر بایکدیگر تطبیق داشته باشند بهمان اندازه بارآوری و ارزش افزائی سرمایه ی مولد معین در مدت معین بزرگتر است . گرایش تولید سرمایه داری در این امر که تا سرحد امکان از فزونی زمان تولید نسبت به زمان کار بکاهد از اینجانشی میشود . ولی انحراف زمان تولید سرمایه از زمان کار هر چه میخواهد باشد ، این امر مسلم است که زمان تولید ، محیط بر زمان کار است و اضافه زمان ، خود ملازمه ی روند تولید بشمار میرود . بنابراین زمان تولید همواره عبارت از زمانی است که طی آن سرمایه ارزش مصرف تولید میکند و بر ارزش خود می افزاید و لذا بمثابة سرمایه ی بار آور وارد عمل است ، ولو اینکه زمانی را نیز در برگردد که یا در حالت نهانی است و یابدون آنکه ارزش افزا باشد تولید میکند .

در درون محیط دوران ، سرمایه مانند کالا - سرمایه و پول - سرمایه لانه میکند . دوروند دورانی عبارت از این است که خود را از شکل کالائی بشکل پولی و از صورت پولی بصورت کالائی تبدیل سازد . این امر که در این مورد استحاله ی کالا به پول در عین حال سامان یابی اضافه ارزشی است که در کالای جایگزین شده است ، و اینکه بدل شدن پول به کالا در عین حال استحاله یا تجدید استحاله ی ارزش - سرمایه در سیمای عناصر تولیدی است ، به هیچوجه تغییری در این مسئله نمیدهد که این پروسه ها بمثابة روندهای دورانی ، روندهای استحالات ساده ی کالائی هستند .

زمان دوران و زمان تولید یکدیگر را متقابلاً دفع میکنند . در اثنای زمان دوران خویش سرمایه مانند سرمایه ی بار آور عمل نمیکند و لذا نه کالا تولید میکنند نه اضافه ارزش . هرگاه دور پیمائی را در ساده ترین شکل آن مورد توجه قرار دهیم ، بنحویکه مجموع ارزش - سرمایه هر بار یکجا و یک کاسه از مرحله ای به مرحله ی دیگر وارد گردد ، آنگاه محسوس است که روند تولید و لذا خود افزائی سرمایه تا هنگامی که زمان دوران ادامه دارد قطع شده است و بر حسب طول این مدت است که تجدید روند تولید تنفس و کند میشود . در صورتیکه بعکس ، قسمت های مختلفه ی سرمایه متعاقب یکدیگر دور پیمای باشند ، بنحویکه دور پیمائی مجموع ارزش - سرمایه پشت سر هم در دور پیمائی حصه های گوناگون انجام شود ، آنگاه روشن است که هر قدر توقف پیوسته ی اجزاء قابل تقسیم سرمایه در محیط دوران طولانی تر گردد ناگزیر باید آن قسمتی از سرمایه که بطور مداوم در محیط تولید اندر کار است کوچکتر شود . بنابراین انبساط و انقباض زمان دوران نسبت به قبض و بسط زمان تولید ، یا نسبت به دامنه ای که مقدار معینی از سرمایه بمثابة سرمایه ی بار آور بکار می افتد ، همچون حدودی منفی تا ثیر میکنند . هر اندازه که استحالات دورانی سرمایه جنبه ی آیده آلی پیدا کنند یعنی هر قدر زمان دوران برابر با صفر گردد یا به صفر نزدیک شود ، بهمان اندازه عملکرد سرمایه بیشتر میشود و بارآوری و خود افزائی آن بزرگتر خواهد بود . مثلاً زمان دوران به صفر نزدیک میشود آنگاه که سرمایه داری بنابه سفارش کار میکند و محصولش به رنگام تحویل پرداخت میشود و آن پرداخت نیز با تحویل وسائل تولید ویژه ی خود او انجام میگردد .

بدینسان زمان دوران سرمایه ، بطور کلی زمان تولید و بالنتیجه روند ارزش افزائی آنرا محدود میسازد ، و این محدودیت متناسب با طول مدت دوران است . ولی این مدت میتواند بطور بسیار مختلف زیاد و کم شود و لذا به درجات بسیار متفاوتی زمان تولید سرمایه را محدود نماید . اما آنچه اقتصاد سیاسی می بیند عبارت از آن چیزی است که در ظاهر بروز میکند ، یعنی تا ثیری که زمان دوران بر

مقصود مصنف از اقتصاد سیاسی همواره عبارت از اقتصاد ی است که در نتیجه ی رشد سرمایه داری و تشدید مبارزه ی طبقاتی جانشین علم اقتصاد کلاسیک بورژوائی شده است و بسبب آنکه نمایندگانش بجای تحلیل علمی پدیده های اقتصاد ی به توصیف مظاهر خارجی پدید ، شامپرد ازند و میکوشند تا

بر روی روند ارزش افزائی بطور کلی اعمال میکند. اقتصاد سیاسی این تاه شیرمنفی را بدان جهت مثبت تلقی مینماید که نتایج آن مثبت است. اقتصاد مزبور بیشتر از آنجا به این ظاهر دلیستی پیدا میکند که آنرا بمثابه دلیلی بر اثبات این امر می بیند ارد که گویا سرمایه، مستقل از روند تولید خویش و لذ افارغ از بهره - کشی کار، منبع فیاض مرموزی از ارزش افزائی در اختیار دارد که از محیط دوران بسوی او جاری است. بعد از خواهیم دید چگونه حتی اقتصاد علمی نیز فریب این ظاهر را میخورد. این نمود نیزه چنانکه بسا ز ثابت خواهد شد، بوسیله ی پدیده های گوناگونی تحکیم میگردد که عبارتند از:

- ۱- شیوه ی سرمایه داری در مورد محاسبه ی سود - شیوه ای که بوسیله ی آن علت منفی بمثابه علت مثبت تلقی میشود، یعنی برای سرمایه های متعلق به محیط های سرمایه گسذاری مختلف که اختلاف آنها فقط در زمان دوران است، طولانی ترین مدت دوران مانند عامل ترقی قیمتها، یا کوتاه سخن، بمثابه یکی از علل برابر ساختن سود تاه شیر میکند.
- ۲- زمان دوران فقط لحظه ای از زمان واگرد را تشکیل میدهد، ولی زمان واگرد متضمن زمان تولید یا تجدید تولید نیز هست. لذا چنین جلوه میکند که گویا آنچه مرمون زمان تولید یا تجدید تولید است از برکت زمان دوران ناشی شده است.
- ۳- برای اینکه کالاها به سرمایه ی متغیر (دستمزد) مبدل شوند، لازم است که بدو آنها سرمایه پول تبدیل گردند.

بنابراین در مورد انباشت سرمایه، تبدیل به سرمایه ی متغیر اضافی در محیط دوران یا در زمان دوران انجام میگردد. لذا انباشتی که از این راه وقوع می یابد مانند نتیجه ی زمان دوران وانمود میشود. در درون محیط دوران، سرمایه دو مرحله ی متقابل $G - W$ و $W - G$ را - خواه از این سمت یا از سمت دیگر - طی میکند. بنابراین زمان دوران آن به دو بخش تجزیه میشود: زمانی که برای مبدل گشتن آن از کالا به پول لازم است و زمانی که جهت تبدیل آن از پول به کالا مورد نیاز است. بنابراین تحلیلی که قبلا از دوران کالائی ساده کرده ایم (کتاب اول، فصل سوم) این نکته معلوم است که $W - G$ یعنی فروش، دشوارترین بخش استحاله ی سرمایه بشمار میرود و لذا در شرایط عادی، این دگرسانی بزرگترین بخش زمان دوران را تشکیل میدهد. ارزش بصورت پول، همواره در شکل مبادله پذیر خود قرار دارد. ولی ارزش بصورت کالا، باید بدو از راه استحاله ی به پول این سرمای تبدیل پذیری مستقیم را بدست آورد و لذا اخذ مدت همواره آماده به خدمت راکسب نماید. ولی در روند دورانی سرمایه، آنجا که مرحله ی $G - W$ آغاز میشود، مسئله ی تبدیل پول به کالاهای - طی مطرح میگردد که در هر سرمایه گذاری معین عناصر مشخصی سرمایه ی بارآور را تشکیل میدهند. ممکن است وسائل تولید در بازار حاضر نباشند و شاید آنها تازه باید تولید شوند، یا از بازارهای دور حمل گردند، یا در امر رسیدن عادی آنها نقائص بروز کرده باشد، قیمت ها تغییر کرده باشند و غیره. خلاصه اوضاع و احوال متعددی که در تغییر شکل $G - W$ دریافتنی نیست، اما حتی برای وقوع این جزه از مرحله ی دوران مدتی می خواهد که گاه درازتر و گاه کوتاهتر است. همچنانکه $W - G$ و $G - W$ میتوانند از لحاظ زمانی از یکدیگر جدا باشند، از جهت مکانی نیز امکان جدائی آنها هست، یعنی ممکن است که بازار خرید و بازار فروش از نظر مکانی متفاوت باشند. مثلا حتی اغلب از کارخانهجات

بقیه زیرنویس صفحه قبل:

سرمایه داری را بنحوی توجیه کرده و تضادهای آنرا روپوشی نمایند، مارکس آنرا اقتصاد عامیانه میخواند. از جمله نمایندگان برجسته ی این بخش از علم اقتصاد بورژوائی مالتوس انگلیسی، ژان باپتیست سیه فرانسوی، کاری امریکائی و باستیای فرانسوی هستند که مارکس مکررا در کتاب سرمایه نظریات آنها را مورد انتقاد قرار داده است.

ممکن است که بازار خرید و بازار فروش از نظر مکانی متفاوت باشند. مثلاً حتی اغلب در کارخانجات خریدار و فروشنده اشخاص مجزائی هستند. در تولید کالائی، دوران بهمان اندازه ضرورت دارد که خود تولید و لذا عاملین دوران همانقدر لازمند که عاملین تولید. روند تجدید تولید متضمن هردو وظیفه‌ی سرمایه است و بنابراین ضرورت نمایندگی این دو وظیفه را نیز در بردارد. چه خود سرمایه دار این وظایف را بعهده گیرد و چه بوسیله‌ی کارگر مزدبگیری، که عامل سرمایه دار است. آنها را اجرا نماید. ولی این امر نمیتواند دلیل آن باشد که عاملین دوران با عاملین تولید مشتبه شوند، همچنانکه نمیتواند پایسه‌ی آن گردد که وظایف سرمایه‌ی کالائی و سرمایه‌ی پولی با وظایف سرمایه‌ی بارآور مخلوط شوند. عاملین دوران اجرت خود را از عاملین تولید میستانند. ولی اگر سرمایه دارانی که میان خود میخرند و میفروشند نه محصول ایجاد کنند و نه ارزش بیافرینند، در آن صورت هنگامی هم که وسعت کسب و کارشان به آنها امکان دهد یاواد ارشان سازد که این وظیفه را به عهده‌ی دیگری واگذارند، باز هیچ تغییری در وضع حاصل نمیشود. در بسیاری از بینگاہها خریداران و فروشندگان به تناسب میزان سود اجرت میگیرند. این سخن که گویا اجرت آنها بوسیله‌ی مصرف کنندگان پرداخته میشود هیچ چیزی را روشن نمیکند. مصرف کنندگان فقط هنگامی میتوانند پرداخت کنند که خود بمشابه عامل تولید، معادلی بصورت کالا تولید کرده باشند و یا آنکه چنین معادلی را از مال عاملین تولید، خواه از راه سند حقوقی (بمشابه شریک آنها و غیره) و خواه بوسیله‌ی خدمات شخصی، تصاحب نموده باشند.

میان $G - W$ و $W - G$ تفاوتی است که بهیچوجه مربوط به اختلاف شکل میان کالا و پول نیست، بلکه از خصیصه‌ی سرمایه‌ی داری تولید سرچشمه میگیرد. هم $W - G$ و هم $G - W$ بمخودی خود فقط تحول ساده‌ی مقدار معلومی ارزش از یک شکل به شکل دیگر هستند و پس، ولی $\dot{W} - \dot{G}$ در عین حال سامان یابی اضافه ارزشی را در بردارد که در \dot{W} جای گرفته است. اما در مورد $G - W$ چنین نیست. به همین جهت فروش مهمتر از خرید است. در شرایط عادی $G - W$ عبارت از معامله‌ای است ضرور بمنظور بارور ساختن ارزشی که G بیانگر آنست، ولی بسامان رسانسی اضافه ارزش نیست. معامله‌ی $G - W$ مقدمه‌ای برای تولید اضافه ارزش است، نه انجام آن. صورت وجودی خود کالاها، یعنی وجود آنها بمشابه ارزش مصرف، حدود مشخصی را به دوران کالا - سرمایه $\dot{W} - \dot{G}$ تحمیل میکند. کالاها ذاتاً میرند، اند. بنابراین اگر طی مدت معلومی کالاها بر حسب تخصیصی که یافته اند در مصرف مولد یا مصرف فردی وارد نگردند، و بیا بدیگر سخن در مهلت معین خریداری نشوند، آنگاه دچار خرابی و فساد میگردد و باگم کردن ارزش مصرف خود، خاصیت حاملین ارزش مبادله را نیز از دست میدهند. ارزش - سرمایه‌ای که در دوران آنها جای گرفته و نیز اضافه ارزشی که بر آن سرمایه روئیده است نابود میشود. ارزش‌های مصرف فقط تا آنجا حاصل ارزش - سرمایه‌ی پاینده و خوددافزاهستند که پیوسته نو شوند و مجدداً تولید گردند، یعنی ارزشهای مصرف تازه، چه از همان قماش و چه از نوع دیگر، بجای آنها بنشینند. بنابراین فروش آنها در شکل کالای آماده، و لذا ورودشان از اینراه در مصرف مولد یا انفرادی، شرط پیوسته مکرر تجدید تولید آنها بشمار میرود. کالاها مجبورند که در دوران زمان معینی شکل ارزش مصرف کهنه‌ی خود را عوض کنند تا بتوانند در قالب تازه‌ای بزندگی خویش ادامه دهند. فقط از راه این پیکر نوکنی دائمی خویش است که ارزش مبادله میتواند باقی بماند. فساد ناپذیری ارزش مصرف کالاها گوناگون بر حسب نوع آنها کندتر یا تندتر است. بنابراین ممکن است که فاصله‌ی کمابیش درازی میان تولید و مصرف آنها وقوع یابد. لذا امکان دارد که کالاها مدت کوتاها تر یا طولانی تری در مرحله دوران $W - G$ ، مانند کالا - سرمایه بسر برند و یا بمشابه کالا، زمان دوران کوتاها تر یا درازتری را تحمل نمایند. مرزی که از راه فساد جنس یک کالا به زمان دوران کالا - سرمایه تحمیل میشود، عبارت از حد مطلق این قسمت از زمان

دوران است و باید یگرسخن حد مطلق زمان دورانی است که کالا - سرمایه بتواند کالا - سرمایه می‌تواند از سرنگد راند. هر قدر کالا بیشتر فساد پذیر باشد بیشتر نیازمند آنست که هر چه زودتر پس از تولید خود مصرف شود و لذت ابروش رسد. هر قدر کمتر قابل دور شدن از محل تولید خود باشد بهمان اندازه محیط مکانی دوران آن تنگتر میشود و بهمان اندازه بازار فروش آن جنبه‌ی محلی بیشتری پیدا میکند. بنابراین این هر قدر فساد پذیری کالائی بیشتر و حد مطلق که جوهر طبیعی آن برای زمان دوران کالائی اش تحمیل میکند تنگتر است و بهمان اندازه شایستگی آن برای آنکه محمول تولید سرمایه داری قرار گیرد کمتر خواهد بود. تولید سرمایه داری فقط در جاهای پر جمعیت و یابیه میزانی که گسترش وسائل حمل و نقل موجب نزدیکی نقاط میگردد، میتواند بر چنین کالاهائی تسلط یابد. ولی با این وجود تمرکز یافتن تولید این قبیل کالاهای در دستهای افراد معدود در نقاط پر جمعیت حتی میتواند بازار نسبتاً بزرگی برای چنین اجناسی فراهم سازد و چنانکه مثلاً آبجوسازیها و شیرفروشی های بزرگ و غیره از آن موارد بشمار میروند.



فصل ششم

هزینه های دوران

I • هزینه های سره ی دوران

۱- زمان فروش و خرید

تغییر شکل های سرمایه از کالا به پول و از پول به کالا ، در عین حال عبارت از معاملات سرمایه داره یعنی اقدامات فروش و خرید ، هستند . از لحاظ ذهنی یعنی از نقطه ی نظر سرمایه داره زمانی که در اثنای آن این استحقاقات سرمایه انجام میگردد ، مدت های فروش و خرید است ، یابدیگرسخن ، زمانی است که در اثنای آن سرمایه دار در بازار مانند فروشنده و خریدار عمل میکند . همچنانکه زمان دوران سرمایه ، يك بخش ضروری زمان تجدید تولید آنرا تشکیل میدهد . هم آنچنان نیز زمانی که طی آن سرمایه دار خرید و فروش میکند و به بازار سرگرم است ، بخشی است از زمان انجام وظیفه ی وی بمثابه سرمایه دار یعنی مانند سرمایه ی شخصیت یافته . این زمان جزئی از مدت کسب و کار اوست .

چون فرض کرده ایم که کالاها بنابه ارزشی که دارند خرید و فروش میشوند ، در موارد مورد بحث کنونی تنها سخن بر سر تحول یافتن همان ارزش از شکلی به شکل دیگر ، از صورت کالائی به صورت پولی و از قالب پولی به قالب کالائی است . سخن بر سر يك تغییر حالت است و پس ، حالا اگر کالاها بنا به ارزش خود فروخته شوند ، در آن صورت مقدار ارزشی ، هم در دست فروشنده و هم در دست خریدار ، بی تغییر بجای میماند و فقط شکل وجودی آن دگرسان شده است . چنانچه کالاها به ارزش خسود فروخته نشوند ، آنگاه حاصل جمع ارزشهای تبدیل یافته بی تغییر باقی میماند . آنچه در جهت اضافه است در طرف دیگر منهایست .

اما استحقاقات $G - W$ و $W - G$ عبارت از معاملاتی است که میان خریدار و فروشنده انجام میگردد . تا میان آنها توافق حاصل شود مدتی وقت لازم است ، بویژه آنکه در این مورد مهارت های در جریان است که طی آن هر يك از طرفین میکوشد تا معامله را بیشتر بسود خود تمام کند و در هر دو طرف نیز افراد دست اندر کاری برابر هم قرار گرفته اند ، چنانکه گفته اند : « هرگاه یونانی ای با یونانی دیگر تلاقی کند ، آنگاه جنگ سختی در میگردد » . تغییر حالت مستلزم صرف وقت و نیروی کار است ، ولی نه برای ارزش آفرینی بلکه بمنظور جانشین ساختن شکلی از ارزش بجای شکل دیگر . کوشش متقابلی که در این فرصت بمنظور تعاحب مقدار بیشتری ارزش از جانب طرفین انجام میگردد تغییری در اصل مطلب نمیدهد . همچنانکه کاریکه ضمن يك محاکمه در دادگاه مصرف میشود افزایشی در مقدار ارزشی مال مورد نزاع ایجاد نمی نماید . هم آنچنان این کار که در نتیجه ی سوء نیت طرفین افزایش هم پیدا میکند ، هیچ

• این جمله از اثر Nathanael Lee درام نویس انگلیسی تحت عنوان "Rival Queens" گرفته

شده و در متن عین عبارت بزبان انگلیسی نقل گردیده است :

" When Greek meets Greek then comes the tug of war " .

ارزشی بوجود نمی آورد.

این کار - لحظه ی ضروری روند تولید سرمایه داری در مجموع خود - یعنی روندی که متضمن دوران نیز هست و یادوران خود آنرا در برمیگیرد - تقریباً میتواند به عمل سوزاندن ماده ای تشبیه گردد که به منظور تولید حرارت مورد استفاده قرار میگیرد. در واقع این عمل سوزاندن - با اینکه يك لحظمی ضرور از روند سوخت و سوز بشمار میرود - خود حرارت بوجود نمی آورد. مثلاً برای آنکه ذغال را بمشابه ماده ی سوخت بکار برم لازم است که من آنرا با اکسیژن پیوند دهد و بدینسان آنرا از حالت جامد به حالت گاز در آورم (زیرا در آنیدرید کربونیک که حاصل این پیوند است ذغال به حالت گاز در می آید) و لذا موجب آن هوم که در شکل وجودی فیزیکی آن یاد در حالتش تغییر حاصل گردد. تجزیه ی مولکولهای کربن که در مجموعه ی جامدی بهم پیوسته اند و نیز ترکش مولکولهای کربن و تجزیه ی آنها به اتم های خود - ضرورتاً مقدم بر ترکیب جدید است و این خود مستلزم صرف مقدار معینی نیروست که از اینرو تبدیل به حرارت نمیگردد بلکه از آن کسر میشود. بنابراین آنچه گفته شد چنانچه صاحبان کالاها سرمایه دار نباشند بلکه تولید کنندگان مستقل و بلا فصل باشند - آنگاه زمانی که صرف خرید و فروش میشود باید از زمان کار خود آنها کسر گردد - و بهمین جهت است که همواره (چه در عصر باستان و چه در قرون وسطی) کوشش میشد این قبیل معاملات به روزهای عید موکول شود.

بدیهی است ابعاد ی که این معاملات کالائی بدست سرمایه داران پیدا میکند بهیچوجه نمیتواند کاری را که ارزش آفرین نیست و فقط واسطه ی تغییر شکل ارزش است به کار آفریننده ی ارزش تبدیل سازد. بطریق اولی چنین معجزه ای در تحول جوهری نمیتواند از راه انتقال عملی نیز میسر گردد. یعنی نمیتواند از این امر نتیجه شود که سرمایه داران صنعتی بجای آنکه خود را " عمل سوزاندن " را انجام دهند آنها به صورت کاروکاسبی منحصر اشخاص ثالثی در آورند که اجرت گیر آنها هستند. مسلم است که این اشخاص ثالث به عشق چشم و ابروی سرمایه داران صنعتی نیست که نیروی کار خویش را در اختیار آنها قرار میدهند. برای ما مورصول بهره های مالکانه ی يك مالک زمین یا برای پادوی پيسك بانك - این مسئله که کار آنها حتی يك پیشیز هم بر ارزش بهره ی مالکانه یا مستوکات طلائی که کیسه از بانکی به بانك دیگر منتقل میگردد نمی افزاید - بکلی بی تفاوت است. (۱۰)

برای سرمایه داری که دیگری را بنفع خود بکار وامدادد، خرید و فروش بصورت وظیفه ای عمدتاً در می آید. از آنجا که وی محصول بسیاری از افراد را در مقیاس وسیع اجتماعی تصاحب میکند - ناگزیر است که محصول مزبور را در همان مقیاس بفروش رساند و سپس آنرا مجدداً از صورت پول به عوام تولید تبدیل سازد. ولی زمانی که صرف خرید و فروش میشود - چه قبلاً و چه بعداً هیچ ارزشی بوجود نمی آورد. از وظیفه ای که سرمایه ی تجاری انجام میدهد پنداری بروز میکند. ولی بدون اینکه خواسته باشیم فعلاً بیش از این به مسئله ی سرمایه ی تجاری بپردازیم - نکته ی زیرین خود از پیش روشن است:

وظیفه ای که فی نفسه غیرمولد است ولی خود مرحله ی واجبی از تجدید تولید را تشکیل میدهد، اگر در نتیجه ی تقسیم کار از حالت عمل فرعی عده ای بیشمار تبدیل به اشتغال منحصر عده ای معدود گردد - و بصورت کسب و کار ویژه ی اینان درآید - در خصالت خود وظیفه تغییر سری بروز نمیکند. یکنفر بازرگان (در اینجا بمشابه عامل ساده ی تغییر شکل کالاها - بعنوان خریدار و فروشنده ی ساده ملحوظ است) میتواند بوسیله ی معاملات خود زمان خرید

(۱۰) قسمتی که میان دو قلاب قرار داده شده از یادداشتی نقل گردیده است که مصنف کاپیتال در پایان دست نوشته ی VIII آورده است.

وفروش بسیاری از تولید کنندگان را کوتاه نماید. در آن صورت ویراباید مانند ماشینی تلقی نمود که مانع از صرف
بیمه‌دهی نیرو میشود و یا آنکه به آزاد شدن مدتی از زمان تولید کمک میکند. (۱۱)

ما برای آنکه مطلب را ساده کنیم، (زیرا ما فقط بعد از بازرگان را بمثابة سرمایه دار و سرمایه
تجاری مورد بررسی قرار میدهیم)، چنین می‌پذیریم که این عامل خرید و فروش کسی است که کارش
را می‌فروشد. وی نیروی کار خود و زمان کارش را در این معاملات $W - G$ و $G - W$ صرف
مینماید و زندگی خویش را از این راه تأمین میکند همچنانکه شخص دیگری مثلاً از ریسندگی یا حب سازی
زندگی میکند. وی وظیفه‌ی لازم را انجام میدهد زیرا روند تجدید تولید، خود مستلزم انجام وظایف
غیرمولد است. این شخص بهمان خوبی دیگری کار میکند ولی محتوی کارش نه ارزش بوجود می‌آورد نه
محصول. خود او در عدد بزرگیهای تولید بشمار می‌آید. سود مندی وی در آن نیست که وظیفه‌ی غیر
مولدی را به وظیفه‌ی بارآور، یا کار غیرمولد را به کار بارآور تبدیل سازد. اگر میشد چنین استحاله‌ای را
بوسیله‌ی انتقال وظیفه انجام داد، این خود معجزه‌ای بشمار میرفت. سود مندی وی بیشتر در این
امر است که بخش کوچگتری از نیروی کار و زمان کار جامعه به این وظیفه‌ی غیرمولد بستگی پیدا میکند.
از این بالاتر، میتوانیم بپذیریم که عامل مزبور کارگر ساده‌ی مزدبگیری است که حتی اگر خواسته باشید
بیشتر مزد میگیرد. مزدی که به او پرداخت میشود هر قدر باشد، این امر مسلم است که بمثابة کارگر مزدور
بخشی از وقت خود را مفت کار میکند. شاید وی روزانه ارزش - محصول هشت ساعت کار را دریافت میکند،
در حالیکه ۱۰ ساعت بکار اشتغال دارد. دو ساعت اضافه کاری که انجام میدهد مانند هشت ساعت کار
لازم هیچ ارزش بوجود نمی‌آورد، ولو اینکه بوسیله‌ی این هشت ساعت کار لازم، بخشی از محصول
کار اجتماعی به وی منتقل میگردد. اولاً چنانچه از لحاظ اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد دیده میشود که
هم قبلاً و هم بعداً نیروی کاری طی ده ساعت کار صرفاً در این وظیفه‌ی دوران مورد استفاده قرار
گرفته است. این نیروی کار برای هیچ چیز دیگر، برای هیچ کار بارآور قابل استفاده نیست. ثانیاً
جامعه در ازاء این دو ساعت اضافه کار اجرتی نمیدارد ولو اینکه دو ساعت مزبور بوسیله‌ی انجام
داده‌ی کار مصرف شده است.

از این راه جامعه هیچ محصول و ارزش اضافی بدست نمی‌آورد. ولی هزینه‌های تولید، که

(۱۱) " هزینه‌ی این تجارت، با اینکه ضرور است، بایستی مانند مخارج سنگینی تلقی گردد ".

(Quesnay: " Analyse du Tableau économique", in Daire,

" Physiocrates " 1re partie, Paris, 1846, P. 71.)

بتابه نظر کنه، " سود "ی که از رقابت بین بازرگانان بوجود می‌آید، یعنی حاصل بروز آن هم -
چشمی که آنها را وادار میکند " حصه یا نفع خود را پائین بیاورند. در صورتیکه دقیقاً مورد
توجه قرار گیرد، برای فروشندگی دست اول و برای خریدار مصرف کنند، فقط اجتناب از ضرر
است. ولی اجتناب از زیان در مورد هزینه‌های بازرگانی، یک محصول واقعی یا افزایش ثروتی
نیست که از تجارت ناشی شده باشد، خواه تجارت را بخودی خود تنها بمثابة مبادله و مستقیماً از
مخارج حمل و نقل مورد نظر قرار دهیم، و خواه آنرا در پیوند با هزینه‌های حمل و نقل در نظر
داشته باشیم (ص ۱۴۵ - ۱۴۶). " هزینه‌های بازرگانی همواره به گردن فروشندگان
محصولات تحمیل میشود، یعنی به گردن کسانی که اگر مخارج واسطه وجود نمیداشت از تمام قیمتی
که خریداران میپردازند منتفع میشدند " (صفحه ۱۶۳). " مالکین و تولید کنندگان اجرت پردازند
و بازرگانان اجرتستان ".

(P. 164. Quesnay, " Dialogues sur le Commerce et sur les Travaux
des Artisans " , in Daire, " Physiocrates ", 1re partie, Paris 1846).

از این راه جامعه هیچ محصول ارزش اضافی بدست نمی آورد. ولی هزینه های تولید و کسب شخص مزبور نمایندگی آنست و به میزان یک پنجم تقلیل پیدا میکند و یعنی بجای ده ساعت ۸ ساعت خرج برمیآورد. جامعه بابت یک پنجم این زمان دوران فعال و که شخص مزبور عامل آن بشمار میرود و هیچ معادلی نمیبرد از آن. ولی اگر سرمایه دار است که این عامل را بکار میگیرد و آنگاه عدم پرداخت دو ساعت مزبور و موجب تقلیل هزینه های دورانی سرمایه ی شخص او میشود و یعنی از هزینه هائی که سرمایه دار باید از حساب دریافتی صندوق خود کسر کند میکاهد. برای سرمایه دار این نفع مثبتی است زیرا حد منفی باروری سرمایه اش را تنگتر میکند. آنگاه که کالاتولید کنندگان کوچک و مستقل و بخشی از وقت شخصی خود را صرف خرید و فروش میکنند و این بخش یا فقط نمایشگر زمانی است که در فواصل انجام وظیفه ی تولیدیشان صرف میشود و یا معرف انقطاع زمان تولید آنهاست.

در هر حال وقتی که بدینسان صرف میشود و نمایشگر هزینه ی دوران است و که هیچ چیز به ارزشهای دگرسان گشته نمی افزاید. این هزینه ایست که برای گذار ارزشهای مزبور از شکل کالائی به صورت پول ضرورت دارد. تا آنجا که سرمایه دار تولید کند و مانند عامل دوران نمودار میشود و فقط از این حیث با تولید کنندگی مستقیم تفاوت پیدا میکند که سرمایه دار بمقیاس بزرگتری خرید و فروش مینماید و لذا دامنه ی عمل وی بمثابه عامل دوران وسیعتر است. ولی آنگاه هم که وسعت دامنه ی کسب و کارش او را وادار میکند و یا امکان میدهد که عاملین دوران خویش را مانند کارگر مزدور بخرد (اجیر کند) و باز از لحاظ عینی در خود پیدا و هیچ تغییری حاصل نمیشود. ناگزیر نیروی کار و زمان کار باید بمیزان معینی در روند دوران (تا آنجا که این روند صرفاً تغییر شکل است) و مصرف گردند. ولی همین امر خود اینست که مانند سرمایه گذاری اضافی نمودار میگردد. قسمتی از سرمایه ی متغیر باید وقف خرید نیروهای کاری گردد که فقط در دوران بکار انداخته میشوند. این پیش ریز سرمایه نه محصول ایجاد میکند و نه ارزش. سرمایه گذاری مذکور به نسبت خود از وسعت دامنه ی سرمایه ی پیش ریخته ای که بطور مولد عمل میکند میکاهد. هیناچنان میگردد که گوئی بخشی از محصول مبدل به ماشینی شد و است که بخش باقیمانده ی محصول را میفروشد و میخرد. این ماشین موجب کاهش محصول میشود. با اینکه ماشین فروخته میتواند نیروی کار و دیگر چیزهائی را که در دوران مصرف میشود کاهش دهد و در روند تولید هیچ تاثری نمیکند و فقط بخشی از هزینه های دوران را تشکیل میدهد.

۲- دفترداری

در کنار خرید و فروش واقعی و مقداری زمان کار در امور دفترداری مصرف میشود و که طی آن علاوه بر کار تجسم یافته، قلم، مرکب، کاغذ، میز تحریر و هزینه های دفتری نیز وارد میشوند. بنابراین در عمل دفترداری از یکسو نیروی کار و از سوی دیگر مقداری وسایل کار مصرف میشوند. در این مورد نیز مسئله عیناً مانند زمان خرید و فروش است.

چنانچه سرمایه را بمثابه وحدت در دوران دور پیمائی های خود و مانند ارزش روند سپار و در نظر گیریم آنگاه دید میشود که سرمایه و خواه در میان محیط تولید و خواه در دوران دومرحله ی محیط دوران و دارای وجودی صرفاً ذهنی در سیمای شمار پول است - وجودی که بدو در مغز تولید کنندگان کالا و از جمله در دماغ سرمایه دار تولید کنندگی کالا نمودار میشود. این حرکت بوسیله ی دفترداری و که قیمت گذاری یا محاسبه بهای کالاها را نیز در بر میگیرد و تثبیت و واریسی میشود. حرکت تولید و بسویژه جنبش باورسازی - که ضمن آن کالاها فقط بمثابه حاملین ارزش و مانند نام اشیائی وارد صحنه میشوند که وجود ذهنی ارزش آنها در پول محاسباتی (شمار پول) تثبیت شده است - بدینسان بازتاب نماد آسائی در مخیله پیدا میکند. تا هنگامیکه کالاتولید کنندگی منفرد محاسباتی را در کله ی خود تنظیم میکند (مثلاً

مانند دهقان - کشاورزی سرمایه داری است که برای نخستین بار فارمدار دفترنگاهد از رابو جسد می آورد) و یا بطور فرعی و خارج از زمان تولیدش، دفترنگاهایی در باره ی مخارج و عواید و مواعیدهای پرداخت خردش و غیره نگاه میدارد و ملموس است که این عمل و وسائل کاری که وی بمقتضای آن مورد استفاده قرار میدهد معرف صرف زمان و وسائل کار اضافی ای است که گرنه ضرورت دارد ولی بهر جهت هم از وقتی که وی میتواند بطور مولد مصرف کند و هم از وسائل کاری که در روند واقعی تولید بکار میرود و در محصول و ارزش آفرینی وارد میگردد و میگذارد (۱۲) در مابقی این وظیفه تفویضی حاصل نمیشود و نه از جهت وسعتی که در اثر تمرکز یافتن در دست سرمایه دار تولیدکننده ی کالا پیدا میکند و موجب میشود بجای آنکه انجام عمل وظیفه ی عده ی بسیاری خرد و تولیدکنندگان کالا باشد به عنوان وظیفه ی یکفرد سرمایه دار و بمشابه وظیفه ی درون یک روند تولید در مقیاس وسیع نمود ارگردد و نه بسبب جدا شدنش از وظایف مولدی که جزء فرعی آن شمرده میشود و استقلال یابی آن بصورت وظیفه ی عاملی - ویژه ای که منحصر به انجام این عمل تخصیص داده شده اند.

تقسیم کار و استقلال یابی یک وظیفه و موجب تبدیل این وظیفه به عامل آفریننده ی محصول و ارزش نمیشود و مگر آنکه وظیفه ی مزبور بخودی خود ولذا پیش از خود مختاریش دارای چنین خصیلتی بوده باشد. سرمایه داری که تازه سرمایه اش را بکار می اندازد ناگزیر است که جزئی از آن را برای اجیر کردن یکفرد دفتردار و غیره و نیز به وسائل دفترداری تخصیص دهد. در صورتیکه سرمایه اش بدو ابکار افتاده و اینک در جریان پیوسته ی روند تجدید تولید وارد شده است و آنگاه مجبور است قسمتی از محصول - کالا را از راه تبدیل به پول و ائمانو بمنظور نگاهداری دفتردار و مستخدم و امثال آن بکار برد. این بخش سرمایه که از روند تولید بیرون کشیده شده است به هزینه های دوران تعلق دارد و یعنی به مخارجی که از مجموع مبلغ کسر میشود. (همچنین است حتی در مورد نیروی کاری که منحصر برای انجام این وظیفه مورد استفاده قرار میگیرد).

باینحال، میان هزینه های ناشی از دفترداری و یعنی میان مصرف غیرمولد زمان کار در مورد دفترداری از یکسو و هزینه های صرفا ناشی از صرف وقت در مورد خرید و فروش هستند از سوی دیگر و وجه تمایزی وجود دارد. مخارج اخیر فقط از شکل اجتماعی مشخصی از روند تولید و یعنی از روند تولید کالائی سرچشمه میگیرند. اما هر قدر روند تولید بیشتر بمقیاس اجتماعی انجام گیرد و خصیلت صرفا انفرادی خود را از دست دهد و دفترداری بمشابه و ارسی روند و جمع بستن ذهنی آن ضرورت بیشتری پیدا میکند. بنابراین دفترداری در تولید سرمایه داری لازم تر است تا در تولید پراکنده ی پیشه وری و دهقانی ولذا

(۱۲) در قرون وسطی دفترداری در مورد امور کشاورزی را فقط در صومعه ها می یابیم. با این وجود دیدیم که حتی در همبودهای باستانی هندی یکفرد دفتردار کشاورزی وجود داشته است (کتاب اول صفحه ۳۴۱) در این مورد دفترداری بمشابه وظیفه ی منحصر یکی از کارمنسدان همبود استقلال یافته است. از راه این تقسیم کار در وقت و زحمت و مخارج صرفه جوئی میشود ولی تولید و حسابداری تولید و همچنانکه بار یک کشتی از بارنامه متمایز است و کما کان چیزهای متفاوتی باقی میمانند. با دفترداره ی یک جزء از نیروی کار همبود از تولید بیرون کشیده شده است و هزینه های مربوط به وظیفه ی وی بوسیله ی کار خودش چیران نمیکرد بلکه از راه برداشت مقداری از محصول مشترک پوشانده میشود. آنچه که در مورد حسابدار همبود هندی صادق است عینا بی کم و زیاد در باره ی دفتردار سرمایه دار صادق میگردد. (از دست نویسنده شماره ی II)

در تولید مبتنی بر همبودی ضرورت بیشتری دارد تا در تولید سرمایه داری. • لیکن با تمرکز تواید و بهیزانی که دفتر داری بدل به یا، حسابداری اجتماعی میشود و هزینه های دفتر داری کاهش پیدا میکنند.

ماد را اینجا فقط خصالت کلی هزینه های دورانی را، که از استحالات صرفا ظاهری ناشی میشوند، مطرح میسازیم. ورود در اشکال جزئی هزینه های مزبور در این مقام زائد است. ولی برای اینکه بتسوان بطور چشمگیر این مخارج عظیم دورانی را مشاهده نمود - (مخارجی که صرفا مربوط به استحالتهای صورتی ارزش هستند و لذا از شکل اجتماعی مشخص روند تولید ناشی میشوند و نزد تا تولید کننده ی کالا فقط لحظات گذرا و کم اهمیتی بشمار میروند که در کنار وظایف مولدوی و یاد را میخته ی با آن جسر ریسان دارند) - کافی است نظری به ورود و خروج پول از آنگاه نگاه انداخت که این عمل بصورت وظیفه ای منحصر بانگه او غیره و یا صند و قد ار بنگاههای خصوصی درمی آید و استقلال پیدا میکند و یا بمقیاس بزرگی متمرکز میگردد. آنچه باید مسلم دانست اینست که این هزینه های دوران با سرمای دگرسان شده ی خود موجب تغییری در خصالت خویش نمیشوند.

۳- پول

اعم از اینکه محصولی بعنوان کالا تولید شود و یا مانند کالا تولید نگردد، همواره عبارت از صورت مادی ثروت، یعنی ارزش مصرفی است که برای بکار رفتن در مصرف فردی یا در مصرف بارآور تخصیص یافته است. ارزش فرآورده ای که بمشابه کالا تولید شده است، در بهای آن وجود دارد و چیزی که در سرمای مصرفی واقعی آن هیچگونه تغییری ایجاد نمیکند. ولی این امر که کالاها ی مشخصی مانند طلا و نقره بمشابه پول عمل میکنند و تحت این عنوان منحصر در روند دوران جایگزین میشوند (و حتی بمشابه گنج و ذخیره و غیره نیز، ولو بصورت نهان، در محیط دوران باقی میمانند) صرفا محصول شکل اجتماعی مشخصی از روند تولید، یعنی روند تولید کالائی است. نظریه اینکه بر پایه ی تولید سرمایه داری، شکل عام فرآورده صورت کالا بخود میگیرد و قسمت اعظم محصول بصورت کالا تولید میشود و لذا امجور است که شکل پولی را بپذیرد و نیز نظریه اینکه توده ی کالائی، یعنی بخشی از ثروت اجتماعی که بمشابه

برای درك مشخص این حقیقت تاریخچه ی دفتر داری در ایران نمونه ی بارزی است. در واقع از سوشی اسناد کشف شده از ایلام باستان و تخت جمشید و سیستم منظم ثبت و ضبط زمان ساسانی در مورد املاک و عواید ناشی از آن و نیز ارزیابی محصول و غیره که به دوره های بعدی منتقل شده است (حتی با حفظ اسامی و اصطلاحات عصر ساسانی) نشانه ای از اقتصاد متمرکزی است که در نتیجه ی تحسول ویژه ی همبودگی های بدوی و بقا، بسیاری از ویژگیهای عمده ی آن (خراج جمعی و مالیات و غیره) بوجود آمده و لذا دفتر داری متمرکز واحد های دهقانی و دولتی را پدید آورده است. از سوی دیگر تا هنگامیکه تولید خرد و کالائی یکی از پایه های عمده ی اقتصاد ایران را تشکیل میدهد و هنوز مناسبات تولید سرمایه داری موفق نشده است در اقتصاد ایران عمیقار سوخ کند و تولید پراکنده ی پیشه وری و خرد و دهقانی را کاملا به بازار سرمایه داری مرتبط سازد، مدتها دفتر داری خصوصی در کشور ما بصورت چوب خط و سیاق نویسی (نزد پیشه وران، کسبه و تجار) باقی میماند و حتی سخنی هم از دفتر داری دهقانان منفرد نمیتوان بمیان آورد. تنها در آغاز قرن بیستم و پس از انقلاب مشروطیت است که با تصویب قانون تجارت داشتن دفاتر منظم میان بازرگانان و موسسات تولیدی مهم متسد اول میگردد. آموزش اسلوب دفتر داری جدید نیز در ایران بیش از ۶۰ سال سابقه ندارد.

برای آسان ساختن درك مطلب، مترجم ناگزیر شده است که ترتیب جمله بندی صنف راپس و پیش کند و جمله ی معترضه را بین دو هلال قرار دهد. مترجم فرانسوی نیز برای رفع دشواری متوسل به جمله بندی ویژه ای شده است که ما از آن تبعیت نکردیم.

کالا عمل میکند پیوسته در حال نمو است . — بالنتیجه حجم طلا یا نقره ای که مانند وسیله‌ی دورانی و وسیله‌ی پرداخت و ذخیره و غیره وارد عمل است، افزایش پیدا میکند . این کالاهایی که بمثابة پول عمل میکنند نه در مصرف فردی و نه در مصرف بارآورد داخل میشوند . این عبارت از کار اجتماعی است که در یک قالب تثبیت یافته است و بدان صورت مانند ماشین دوران بکار میرود . بعلاوه ، همین امر کسه بخشی از ثروت اجتماع در این شکل غیرمولد تثبیت گردید . است ایجاب میکند که پیوسته فرسایش پول به وسیله‌ی هم جنس آن جبران گردد و باید یگرسخن مستلزم آنست که کار اجتماعی بیشتری — به شکل فرآورد — به مقدار بیشتری طلا و نقره تبدیل شود . نزد ملت‌هایی که از لحاظ سرمایه داری تکامل یافته اند این هزینه های تعویض گزافند ، زیرا بخشی از ثروت که در قالب پول را کشف شده بطور کلی با اهمیت است . طلا و نقره ، بمثابة پول — کالا ، برای جامعه هزینه های دورانی ای بوجود می آورند که فقط از شکل اجتماعی تولید سرچشمه میگیرند . اینها بجز های تولید کالائی بطور کلی هستند که بسا گسترش تولید کالائی و پیروژه با توسعه ی تولید سرمایه داری زیاد میشوند . این بخشی از ثروت اجتماعی است که باید در قبال روند دوران فدا شود . (۳)

II • هزینه های نگهداری

آن هزینه های دوران که فقط از تغییر شکل ارزش ، از دوران ، در صورتیکه از نظر مفهومی ملحوظ شود ، ناشی میشوند در ارزش کالاها وارد نمیگردند . اجزائی از سرمایه که بوسیله ی این هزینه ها جذب میشوند ، از دیدگاه سرمایه دار فقط مبلغی است که از سرمایه ی بارآورد خرج شده ی وی کسر میشود . هزینه های دورانی که اکنون مورد بررسی ماست ماهیت دیگری دارند . این قبیل هزینه ها ممکن است از روند های تولیدی سرچشمه گیرند که فقط در دوران به انجام میرسند و لذا اخصلت مولد آنها از نظر شکل دورانی مستور میماند . از سوی دیگر چنانچه هزینه های مزبور از لحاظ اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرند دید ، میشود که آنها اگرچه خرج محض و صرف غیرمولد کار ، اعم از کارزند ، یا کارتجسم یافته ی گذشته ، هستند معذک درست بر همین اساس میتوانند برای تک سرمایه دار نقش ارزش آفرین ایفا کنند و بر بهای فروش کالای وی چیزی بیافزایند . این امر بدوا از آنجا نتیجه میشود که هزینه های مزبور بر حسب محیط های مختلفه ی تولید ، و گاه بر حسب سرمایه های افراد مختلف در دوران یک محیط تولیدی متفاوت هستند . با ایجاد افزودن ای بهای کالا ، این مخارج به نسبت سهمی که از بابت آنها به هر تک سرمایه داری افتد تقسیم میشوند . ولی همکاری که ارزشی می افزاید میتواند اضافه ارزش نیز بیافزاید و بر اساس سرمایه داری ، مواره اضافه ارزش افزا خواهد بود ، زیرا کار ، ارزشی را که ایجاد میکند وابسته به مقدار خود آنست در صورتیکه اضافه ارزشی که بوجود می آورد منوط به میزانی است که سرمایه دار در برابر کار اجرت میپردازد و بنابراین هزینه هایی که کالا را گران میکنند بی آنکه بر ارزش مصرف آن چیزی بیافزایند و لذا از لحاظ جامعه بجز های * تولید بشمار میروند ، میتوانند برای تک سرمایه دار سرچشمه توانگر شدن باشند . از سوی دیگر ، به این سبب که افزودن ی مخارج مزبور بر بهای کالا ، فقط

(۳) " پولی که در یک کشور جریان دارد بخش مهمی است از سرمایه ی آن کشور که بمنظور آسان ساختن یا بالا بردن بارآوری بخش دیگر ، کاملا از هدفهای مولد خارج گردیده است . بنابراین مقداری از ثروت لازم است تا بتوان طلا را بصورت واسط گردانی درآورد ، همچنانکه چنین صرف ثروتی برای ساختن یک ماشین که باید هر تولید دیگری را آسان کند ضرور است " .
("Economist", Vol V, P. 520)

* در متن بزبان فرانسه faux frais قید شده است .

موجب آن میشود که این هزینه های دوران بطور مساوی سرشکن شوند ، خصلت غیرمولد آنها بهیچوجه از بین نمیروند . چنین است که مثلا شرکت های بیمه زیانهای تک سرمایه داران را میان طبقه ی سرمایه دار تقسیم میکنند . ولی معذک این امر مانع از آن نمیشود که زیانهای بدینسان سرشکن شده ، از لحاظ کل سرمایه ی اجتماعی ، کماکان ضرر بشمار آیند .

۱- ذخیره سازی بطور کلی

محصول ، بهنگام زیست خود بمشابه کالا - سرمایه ، یاد در زمان ایستش در بازار ، بدیگر سخن مادی که فرآورد ، در فاصله ی میان روند تولیدی که از آن بیرون می آید و روند مصرفی که در آن وارد میشود قرار دارد . یک ذخیره کالائی را تشکیل میدهد . کالا - سرمایه ، بمشابه کالائی که در بازار است و لذا بصورت ذخیره وجود دارد ، در هر دور پیمائی دو بار نمایان میشود : یکبار همچون محصول - کالای خود سرمایه ی روند پویای مورد نظر ، و بار دیگر بالعکس مانند محصول - کالای سرمایه ی دیگری که باید در بازار موجود باشد تا خریداری شود و به سرمایه ی بار آور تبدیل گردد . البته ممکن است که این محصول - کالای آخر الذکر نباید تازه بر پایه ی سفارش تولید شود . در آن صورت تا زمانیکه تولید نشد ، است برشی روی خواهد داد . با این حال ، جریان روند تولید و تجدید تولید طلب میکند که توده ای از کالاها (وسائل تولید) پیوسته در بازار باشند و لذا ذخیره تشکیل دهند . همچنین سرمایه ی بار آور متضمن خرید نیروی کار است و شکل پول در این مورد فقط صورت ارزشی وسائل زندگی است که کارگر بایستی قسمت اعظم آنرا در بازار دست آورد . در جریان ایند مفصل ترد در باره ی این مسئله سخن خواهیم گفت ولی اکنون این نکته را مسلم فرض میکنیم . اینک خود را در دیدگاه ارزش - سرمایه ی روند سپار قرار دهیم که خود را به محصول - کالا تبدیل نموده و اکنون باید فروخته شود یا به پول تبدیل گردد . پس سرمایه ی مزبور اکنون مانند کالا - سرمایه عمل میکند ، یعنی در حالتی است که بصورت ذخیره در می آید و توقی برخلاف هدف و تمایل خود در بازار دارد . هر قدر زود تر خریداری شود روند تجدید تولید روان تر خواهد بود . وقفه در تغییر شکل $G - W$ مانع از تبدیل واقعی مادی است که باید در دور پیمائی سرمایه ضرورتا وارد شوند چنانکه از ادامه وظیفه آن بمشابه سرمایه ی بار آور نیز جلوگیری میکند . از سوی دیگر از دیدگاه $G - W$ ، چنین بنظر میرسد که موجود بودن مادی کالا در بازار یعنی ذخیره کالائی ، شرط روان بودن روند تجدید تولید و نیز شرط سرمایه گذاری تازه یا افزایش سرمایه است .

راکد نگاهداشتن کالا - سرمایه ، بمشابه ذخیره کالائی در بازار مستلزم ساختمانها ، انبارها ، تیم ها ، سراهاولد ابقار انداختن مقادیری سرمایه ثابت است . و نیز باپرداخت مبالغی بابت نیروهای کاری که باید برای انبار کردن کالاها در مخازن آنها صرف شود ، ملازمه دارد . بعلاوه کالاها فساد پذیرند و در معرض نفوذ عوامل زیانکار طبیعی قرار دارند . برای محافظت آنها باید سرمایه اضافی بکار انداخت ، که بهی از آن بشکل مادی صرف وسائل کار میگردد و بهر دیگری زخم نیروی کار زده میشود . (۱۴)

(۱۴) در ۱۸۴۱ ، کوربت ■ مخارج انبار کردن گندم را طی یک فصل ۹ ماهه بشرح زیرین تخمین میزند :

۰۵٪ زیان مقداری (افت) ۰۳٪ بهره بابت بهای گندم ، ۰۲٪ برای اجاره بهای انبار ،

۰۱٪ بابت جابجا کردن و اجرت حمل و نقل ۰۵٪ برای کار تحویل و تحویل ، یعنی مجموعا ۰۷٪

یا ۳ شیلینگ و ۶ پنس در هر کوآرت گندم که ۵۰ شیلینگ قیمت دارد .

(Th. Corbet: An Inquiry into the Causes and Modes of the Wealth of Individuals, etc, London 1841), [P. 140] .

■ توماس کوربت - اقتصاد دان انگلیسی قرن نوزدهم ، از وابستگان مکتب ریکاردو .

بنابراین زندگی سرمایه در شکل کالا - سرمایه ای آن و لذایث به ذخیره کالای هزینه های ایجاب میکند که چون متعلق به محیط تولید نیستند در عداد مخارج دوران بشمار میروند. این هزینه های دورانی با آنچه در زیر بند I تشریح گردیده است از آنجهت تفاوت دارند که تا اندازه ی معینی در ارزش کالا وارد میشوند و لذا کالا را گران میکنند. در هر حال سرمایه و نیروی کاری که برای نگهداری و نگهداری ذخیره ی کالای مصرف میشوند، از روند مستقیم تولید بیرون کشانده شده اند. از سوی دیگر، باید سرمایه های که در این مورد بکار رفته اند، و از جمله نیروی کار نیز که بمثابة رکنی از سرمایه در این جمع وارد میشود، بوسیله ی محصول اجتماعی جبران گردند. بنابراین تا بهر کاربرد این سرمایه ها مانند کاهش در نیروی تولیدی کار است، بدانسان که گویی برای دست یابی به نتیجه ی سود مند معین مقدار بیشتری سرمایه و کار لازم آمده است. اینها بزرگ هستند.

هزینه های دورانی ای که معلول تشکیل ذخیره ی کالای هستند فقط از طول زمان استحاله ی ارزشهای موجود، از شکل کالای بصورت پول، ناشی میشوند، و لذایثها از شکل اجتماعی مشخص روند تولید سرچشمه میگیرند (یعنی فقط از این نتیجه میشوند که محصول بصورت کالا تولید شده و بنابراین این ناگزیر باید استحاله ی به پول را از سرنگذارند). به همین سبب است که مخارج مزبور کاملاً دارای همان خصیصه هستند که در مورد هزینه های دوران در زیر بند I بر شمرده شد. از سوی دیگر، اگر ارزش کالا در این مورد حفظ میشود یا افزایش می یابد از آنجهت است که ارزش مصرف یعنی خود محصول، تحت شرایط مادی مشخصی، که از لحاظ سرمایه گذاری خرج بر میدارند، قرار میگیرد و اقداماتی از قبیل آنچه ارزشهای مصرف را متاثر از کار اضافی میکند بر آن تحمیل میشود. اما محاسبه ی ارزش - کالاها، دفتر داری مربوط به این روند، معاملات خرید و فروش، بالعکس بر روی ارزش مصرف، که وجود ارزش - کالا در آن نهان است، تا تیری نمیکند. اینها فقط با شکل آن سروکار دارند و پس، بنابراین با آنکه در مورد مفروض، بزرگیهای مربوط به ذخیره سازی (که اینجا ناخواسته است) فقط از وقته ای در تعویض شکل و از ضرورت این وقته سرچشمه میگیرند، معذرت بزرگیهای زیر بند I از آنجهت متمایزند که موضوع آنها تغییر شکل ارزش نیست بلکه حفظ ارزشی است که در کالا بمثابة محصول، همچون ارزش مصرف، وجود دارد و لذا فقط از راه حفظ فرآورده و نگهداری خود ارزش مصرف، نگاهداری آن امکان پذیر است. در اینجا ارزش مصرف نه بالا می رود و نه افزایش پیدا میکند، بلکه بعکس تقلیل می یابد. ولی کاهش ارزش مصرف محدود میشود و خود آن حفظ میگردد. همچنین ارزش پیش ریخته ای که در کالا وجود دارد در این مورد ترقی نمیکند. ولی کارنو، چه تجسم یافته و چه زنده، به آن می پیوندد.

اکنون باید تحقیق را بیشتر برانیم و بررسی کنیم تا چه اندازه این بزرگیها از خصیصه ویژه ی تولید کالای بطور کلی و از تولید کالای در شکل عمومیت یافته و مطلق آن، یعنی از تولید کالای سرمایه داری، ناشی میگردند. از سوی دیگر باید دید تا چه حد بزرگیهای مزبور با هر تولید اجتماعی وجه اشتراک دارند و در درون تولید سرمایه داری فقط چهره ی ویژه ای بدست می آورند و دارای شکل پدیده ای خاصی میشوند.

آدام اسمیت نظریه ی شکست آوری ابراز داشته مبنی بر اینکه گویا ذخیره سازی پدیده ی ویژه ی تولید سرمایه داری است (۱۵). اقتصاد دانان جدیدتری، از جمله لالر، بعکس معتقدند که ذخیره سازی با گسترش تولید سرمایه داری به کاستی میگرداند. سیسوندی حتی آنرا یکی از

جنبه های منفی سرمایه داری می انگارد.

در واقع ذخیره به سه صورت وجود دارد : در شکل سرمایه ی بار آورد ، بصورت صرف مایه ی انفرادی و بشکل ذخیره ی کالائی یا کالا - سرمایه . هرگاه ذخیره در یکی از اشکال افزایش یابد بطور نسبی در شکل دیگر کاهش پیدا میکند ، با اینکه از لحاظ مقدار مطلق میتواند بطور همزمان در هر سه شکل رشد نماید .

این خود از ابتدا روشن است که هرگاه تولید مستقیماً در جهت تا "مین نیازمندیهای خود تولید کنند سیر کند و تنها جز" ناچیزی از آن برای مبادله یا فروش تولید گردد ، و لذا محصول اجتماعی یا بهیچوجه شکل کالائی بخود نگیرد و یا جز" کوچکی از آن دارای چنین صورتی باشد ، آنگاه ذخیره ، در شکل کالا یا ذخیره ی کالائی ، فقط جز" ناچیز و گذرائی از ثروت را تشکیل میدهد . ولی در این بنا صرف - مایه و بویژه در مورد وسایل زندگی ، بالنسبه مقدار بزرگی دارد ، تنها کافی است یک نظر به اقتصاد د "قانسى عصر باستان بیافکنیم . در این اقتصاد سهم متفاوتی از محصول مستقیماً مبدل به انداخته های وسائل تولید و وسائل زندگی میگردد ، بدون آنکه ذخیره ی کالائی تشکیل دهد ، و درست بهمین دلیل که محصول در دست صاحبش باقی میماند . همین امر که این جز" متفوق محصول شکل ذخیره ی کالائسى بخود نمی گیرد آدم اسمیت را بر آن داشته است بگوید در جوامعی که بر پایه ی چنین شیوه های تولید قرار گرفته اند هیچ ذخیره گیری وجود ندارد . آدم اسمیت شکل ذخیره را با خود ذخیره اشتباه میکند و گمان میبرد که تسامون جامعه دست بد هان زیسته یا خویشتن را به حوادث فرد او واگذار کرده است (۱۶) . این خود سو" تفا همی کودکانه است .

ذخیره بصورت سرمایه ی بار آور ، در شکل وسائل تولیدی وجود دارد که هم اکنون در روند تولید واردند یا لا اقل در اختیار تولید کنند هستند و لذا بطور نامرتبی در روند تولید شرکت میکنند . سابقاً دیده شد که با گسترش بارآوری کارولند اباتوسعه ی شیوه ی تولید سرمایه داری - که نیروی بارآور اجتماعی کار را بیش از هر شیوه ی تولید گذشته گسترش میدهد - بر حجم وسائل تولیدی (مانند بناها ، ماشین - آلات و غیره) که یکبار برای همیشه بسکل وسائل کار در پیکر روند جا گرفته اند و در دوره های کمابیش درازی پیوسته در درون آن عمل میکنند ، دائماً افزوده میشود و این افزایش در عین حال هم سبب و (۱۶) برخلاف پند ار آدم اسمیت مبنی بر اینکه گویا ذخیره سازی بدو از تبدیل محصول به کالا و مبدل شدن ذخیره مصرف به ذخیره ی کالائی سرچشمه میگردد ، این تغییر شکل شدیدترین بحرانها را در اقتصاد تولید کنندگان ، به هنگام گذار از تولید مبتنی بر خود زیستی ، به تولید کالائی ، پیش می آورد . مثلاً در هندوستان تا زمانهای اخیر " عادات انبار کردن فوق العاده ی گندم ، که در سالهای فراوانی ، کم مورد احتیاج بود " ، حفظ شده بود .

"Return. Bengal and Orissa Famine. H. of C. 1867", I.P. 230, 231. Nr. 74)

از دیاد ناگهانی تقاضای پنبه ، کتف و غیره در نتیجه ی جنگ داخلی امریکا ، موجب شد که کشت برنج در بسیاری از مناطق هندوستان بمقیاس وسیعی محدود گردد و این امر ترقی بهای برنج و فروش ذخائر قدیمی تولید کنندگان را پیش آورد . علاوه بر این در سالهای ۱۸۶۴ - ۱۸۶۶ بطور بیسابقه ای صدور برنج به استرالیا و ماداگاسکار و جاهای دیگر بر آن مزید شد . خصیلت حاد قحطی سال ۱۸۶۶ که ضمن آن تنها در ناحیه ی اوریسا یک میلیون انسان را تلف نمود ، از ایندجاناشی میشود . نگاه کنید به : " Papers relating to the Famine in Behar " , P . 32, 33. (I.c. 174, 175, 213, 214 and III:)

که در آنجا در زمره ی علل قحطی بر "The dram of old Stock" (جذب ذخائر کهنه) تکیه شده است . (از دست نوشته ی II)

هم نتیجه گسترش نیروی بارآور اجتماعی کار است.

رشد ثروت در این شکل، نه تنها بطور مطلق بلکه از لحاظ نسبی نیز، قبل از هر چیز دیگر خصلت - نمای شیوهی تولید سرمایه داری بشمار میرود (نگاه کنید به کتاب اول، فصل ۲۳، بند ۲). ولی اشکال زیست مادی سرمایهی ثابت، یعنی وسائل تولید، تنها عبارت از این وسائل کار نیستند، بلکه در عین حال مصالح کار را در مراحل مختلفه ی تولید و نیز مواد کمکی را هم در بر میگیرند. بنابه مقیاس تولید و افزایش نیروی بارآور کار از راه «مکاری» تقسیم کار، ماشین آلات و غیره، بر حجم مواد خام، مواد کمکی و دیگر چیزهایی که در روند تجدید تولید روزانه وارد میشوند افزوده میشود. لازم است که مواد مزبور در تولید گاه حاضر باشند. بنابراین حجم این ذخیره، که بشکل سرمایهی بارآور وجود دارد، بطور مطلق نمو میکند. برای آنکه روان بودن روند تا همین شود - بکلی صرف نظر از آنکه این ذخیره میتواند روزانه یا در مهلت های معینی تجدید گردد - ضروری است که مستمرا اندوخته ای از مواد خام و غیره، بیش از آنچه مثلا روزانه یا طی هفته مورد نیاز است، در محل تولید حاضر باشد. پیوستگی روند ایجاب میکند که هستی شرایط آن نه دستخوش انقطاع مکنی در خرید های روزانه گردد و نه وابسته به آن باشد که محصول کالا هر روز یا هر هفته فروخته شود و بالنتیجه امکان تبدیل مجدد آن به عوامل تولیدیش فقط بطور نامنظم وجود داشته باشد. معذک آشکار است که سرمایه ی بارآور میتواند به نسبت های گوناگون نهان باشد یا بدیگر سخن ذخیره تشکیل دهد. مثلا همین امر که ریسند، مجبور باشد پنبه و ذغال سه ماهه و یا از آن یکماه را حاضر داشته باشد خود تفاوت بزرگی بوجود می آورد. مشهود است که این ذخیره اگرچه بطور مطلق افزایش پیدا میکند، میتواند بطور نسبی کاهش پذیرد.

این امر وابسته به شرایط گوناگونی است که همگی آن شرایط بطور اساسی به این امکان تحویل میشوند که میزان ضروری مواد خام مستمرا به چنان درجهی سرعت و انتظام و اطمینانی برسد که هرگز انقطاعی بروز نکند. هر قدر شرایط مزبور کمتر تحقق پیدا کنند و لذا هر اندازه اطمینان، انتظام و سرعت وصول مواد کمتر باشد، لازم میشود که جزء نهان سرمایه ی بارآور یعنی ذخیره ای از مواد خام و غیره که انتظار بکار رفتن خود را میکشند، بمقدار بیشتری در اختیار تولید کنند. باشد. این شرایط در نسبت معکوس درجه ی تکامل تولید سرمایه داری و لذا در نسبت معکوس نیروی بارآور اجتماعی کار قرار دارند.

بنابراین در مورد ذخیره ای هم که به این صورت وجود دارد همین حکم جاری است. با این وجود آنچه که در این مورد مانند کاهش ذخیره جلوه میکند (مثلا نزد لالر) و قسما فقط مربوط به کاهش ذخیره در شکل کالا - سرمایه یا در شکل ذخیره ی کالائی بمعنای خاص آنست و بنا بر این عبارت از یک تغییر شکل ساده در همین ذخیره است. مثلا اگر مقدار ذغالی که روزانه در خود کشور تولید میشود زیاد و لذا مقدار و همچنین نیروی تولید ذغال، بزرگ باشد، آنگاه ریسند، برای تأمین پیوستگی تولید خویش نیازی به ذخیره ی زیاد ذغال ندارد. تجدید دائمی و مطمئن ورود ذغال این عمل را زائد میسازد. در ثانی سرعتی که با آن محصول یک روند، از نوع وسائل تولید، میتواند در روند دیگر وارد شود وابسته به درجه ی تکامل وسائل حمل و نقل و ارتباطات است. ارزان بودن حمل و نقل در این صورت نقش بزرگی ایفا میکند. مثلا حمل و نقل پیوسته مکرر ذغال از معدن به کارخانه ی ریسندگی گرانتر تمام میشود تا آنکه مقدار زیادتری ذغال برای مدت درازتر، که با مخارج حمل و نقل بالنسبه کمتری تا بین تواند شد. این دو حالتی که تاکنون مورد بررسی ما قرار گرفته است از خود روندها تولید ناشی میشوند.

ثالثا تکامل سیستم اعتباری تا تیر میبکند. هر اندازه که ریسند، برای تجدید ذخیره ی پنبه و ذغال و غیره خود کمتر وابسته به فروش مستقیم نخ خویش باشد - و هر قدر سیستم اعتباری متکامل تر باشد، این وابستگی مستقیم کمتر است - مقدار نسبی ذخیره هایی که وی برای تأمین تولید مستمر نخ

بمقیاس معین و مستقل از عوارض فروش آن لازم دارد و میتواند کوچکتر باشد.
چهارم آنکه بسیاری از مواد خام و نیمه ساخته و غیره برای تولید خود به دوره های زمانی طولانی تری احتیاج دارند و این امر از جمله در مورد کلیه ی مواد خامی که کشاورزی تحویل میدهد صد صد ق میکند. پس در این صورت برای اینکه هیچ انقطاعی در روند تولید روی ندهد وجود ذخیره ی معینی از این مواد برای تمام دوره ای که محصول نو نمیتواند جانشین محصول کهنه گرد ضرورت دارد. چنانچه این ذخیره نزد سرمایه دار صنعتی تقلیل یابد فقط دلیل بر آنست که ذخیره ی کالائی نزد بازرگانان افزایش یافته است. مثلا گسترش وسائل حمل و نقل امکان داده است پنبه هایی که در بنادر ورود خوابیده اند بسرعت از لیورپول به منچستر منتقل گردند و بنحوی که کارخانه دار میتواند بر حسب نیاز مندی آنها انبار پنبه ی خویش را به مقدار نسبتا کوچک تجدید نماید. ولی در عین حال همین پنبه ها به مقادیر بزرگی در دست بازرگانان لیورپول بمثابة ذخیره ی کالائی وجود دارد. پس در این صورت فقط در شکل ذخیره است که تغییر حاصل شده و این همان چیزی است که لالرو و دیگران از نظر ردورد داشته اند. چنانچه از دیدگاه سرمایه ی اجتماعی بررسی کنیم می بینیم که در این مورد همان میزان محصول سابق که بشکل ذخیره وجود داشت اکنون نیز موجود است. اگر کشوری را به تنهایی مورد توجه قرار دهیم آنگاه دیده میشود که با ترقی وسائل حمل و نقل از حجم اجناس مورد ضرورتی که مثلا باید برای یکسال موجود باشد کاسته میشود. در صورتیکه کشتیهای بخار و بادبانی بسیاری میان انگلستان و امریکادر حرکت باشند و آنگاه بر امکانات تجدید ذخائر پنبه برای انگلستان افزوده میشود و لذا از حجم پنبه ای که باید بطور متوسط در انگلستان انبار گردد کاسته میشود. گسترش بازار جهانی و بوسیله ی آن چند برابر گشتن منابع دسترسی به جنس واحد و نیز دارای همین اثر است. بارهای جنس مزبور جدا جدا از کشورهای مختلف و در موعدهای زمانی متفاوت وارد میگردند.

۲- ذخیره ی کالائی بمعنای خاص

سابقا دیدیم که بر اساس تولید سرمایه داری و کالاشکل عام محصول میگردد و هر اندازه که این تولید به پهنا و درازای خویش می افزاید و این وضع دامنه ی گسترده تری پیدا میکند. بنابراین در صورتی هم که سطح تولید تغییر نکرده باشد و دیده میشود که خواه در مقایسه باشیوه های تولید گذشته و خواه نسبت به شیوه ی تولید سرمایه داری کم رشد یافته تر و جز به مراتب بزرگتری از محصول بصورت کالا وجود دارد. اما هر کالا - و لذا هر کالا - سرمایه نیز که جز کالا چیز دیگری نیست و لسی کالائی است که شکل وجودی ارزش - سرمایه است - در صورتیکه مستقیما از محیط تولیدی خود به محیط مصرف بار آور یا شخصی نپیوسته است و لذا در برزخ بازار قرار دارد و جزئی از ذخیره ی کالائی بشمار می رود. بنابراین در صورتیکه حجم تولید یکسان ماند باشد و ذخیره ی کالائی (یعنی این استقلال پایی و تثبیت شکل کالائی محصول) و نفسا و بالذات با تولید سرمایه داری نمومیکند. قبلا دیدیم که این پدیده تنها عبارت از یک تغییر شکل ذخیره است و یعنی اگر از سوئی ذخیره در شکل کالائی افزایش می پذیرد برای آنست که از سوی دیگر در شکل مستقیم ذخیره ی تولیدی و مصرفی کاهش یافته است. این فقط تغییری است که در شکل اجتماعی ذخیره بوقوع پیوسته است.

اگر در عین حال و هم مقدار نسبی ذخیره ی کالائی نسبت به محصول کل اجتماعی افزایش می یابد و هم بر مقدار مطلق آن افزوده میشود و بدان سبب است که حجم محصول کل با تولید سرمایه - داری نمومیکند.

با گسترش تولید سرمایه داری و درجه ی وابستگی مقیاس تولید به تقاضای مستقیم محصول پیوسته کوچکتر میشود و به میزانی بیش از پیش بزرگتر و به حجم سرمایه ی تحت اختیار تک سرمایه دار و به

پویهی بارور ساختن سرمایه اش و ضرورت پیوستگی و توسعهی روند تولیدش و وابسته میگردد. بدینسان ضرورتاً از هررشتهی ویژهی تولید و حجم محصولاتی که مانند کالا به بازار ریخته شده و در پی آب شدن است نمومیکند. در این صورت، حجم سرمایه ای که در شکل کالا — سرمایه برای مدت کمابیش در ازی تثبیت شده است افزایش می یابد. بنابراین ذخیره ی کالائی نمومیکند.

سرانجام، قسمت اعظم جامعه مبدل به کارگران مزد بگیر میگردد. به مردمی که زیست روز مسره دارند، دستمزد خود را هفته به هفته میگیرند و روز بروز خرج میکنند و بنابراین لازم است که وسائل زندگی آنان بصورت ذخیره وجود داشته باشد. اجزاء مختلفه ی این ذخیره هر قدر سیالیّت داشته باشد، لازم است که بخشی از آن پیوسته در انبار وجود داشته باشد تا ذخیره بتواند پیوسته سیال بماند.

همه ی این جهات از شکل تولید و از نوع تغییر شکل وابسته ی به آن، که ایجاب میکند محصول روند دورانی را طی کند و ناشی میگردد.

شکل اجتماعی ذخیره سازی محصول هر چه باشد، این امر مسلم است که نگاهداری آن مستلزم مخارجی است، از قبیل ساختمانها، ظروف و غیره که انبارهای محصول را تشکیل میدهند و همچنین لازم است که مقدار کمتر یا زیادتری از وسائل تولید و کار، بمقتضای ماهیت فرآورده، صرف شود تا بتسوان آنرا از نفوذ عوامل مخرب حفظ نمود. هر اندازه که از لحاظ اجتماعی، تمرکز ذخائر بیشتر باشد، هزینه های مزبور بالنسبه کمترند. این مخارج که همواره جزئی از کار اجتماعی را تشکیل میدهند، (خواه این کار شکل تجسم یافته و خواه شکل زنده داشته باشد، و لذا خواه بصورت سرمایه گذاری سرمایه گذاری نمودار گردد) * * * هیچگاه در خود محصول آفرینی شرکت ندارند و بنابراین از محصول کسر میشوند. این هزینه ها ضرورت دارند و بجزّ های ثروت اجتماعی هستند. اینها هزینه های حفظ محصول اجتماعی بشمار میروند. اعم از اینکه هستی فرآورده، بمشابه رکن ذخیره ی کالا، تنها از شکل اجتماعی تولید و بالنتیجه از شکل کالائی و تغییر شکل ضروری آن انتزاع شود و یا آنکه ذخیره ی کالائی را فقط شکل ویژه ای از محصول اندوزی بشماریم که برای همه ی جوامع مشترک است، هر چند که چنین اشتراکی در شکل ذخیره ی کالائی یعنی شکل محصول اندوزی وابسته به روند دوران، وجود نداشته باشد.

اکنون در برابر این پرسش قرار میگیریم: تا چه اندازه هزینه های مذکور در ارزش کالاها وارد میشوند؟

چنانچه سرمایه دار سرمایه ی پیش ریخته ی خود را که مرکب از وسائل تولید و نیروی کار است، به محصول، یعنی به توده ی معینی کالا که آماده ی فروش است، مبدل ساخت و این محصول فروخته نرفته بجای ماند، آنگاه تنها روند باروری سرمایه اش نیست که طی این مدت متوقف میگردد. مخارجی که نگاهداری این ذخیره بصورت ابدیه، اضافه کار و غیره ایجاب میکند، زیان مثبتی را تشکیل میدهند. اگر وی به خریداری که سرانجام پیدا شده چنین بگوید: کالای من مدت ششماه بفروش نرفته بسود و نگاهداری آن طی این ششماه نه تنها افلان مقدار سرمایه را راکد گذارد، بلکه علاوه بر آن λ مقدار هزینه هم بیار آورده است، حتماً خریدار به ریش او خندیده خواهد گفت: بمن چه * * * همین پهلوی شما فروشنده ی دیگر هست که کالایش تازه پریروز بیرون آمده است. کالای شما دکان مانده ای پیش نیست و احتمالاً از گزند دندان زمان چندان در امان نمانده است. بنابراین جنابعالی باید ارزانتسر از رقیب خود بفروشید. این مسئله که آیا کالا دار، تولید کننده ی واقعی کالای خود است و یا سرمایه دار تولید کننده ای است که در واقع فقط نمایندگی تولید کننده ی حقیقی کالا بشمار میرود، بهیچوجه

* دو هلال بمنظور اسان ساختن درك عبارت، بوسیله ی مترجم قرارداد شده است.

** در متن بزبان فرانسسه قید شده است: "tant pis pour vous" که معنای تحت الفظی آن

اینست: "ای بد ابحال شما".

تغییری در شرایط زندگی خود کالانمیدهد. کالا دار باید مال خود را به پول بدل کند. بترج هائی که بواسطه بقاء مال در شکل کالائی برایش پیدا شده مربوط به ماجراهای شخصی اوست که ابد ایه خریدار دخلی ندارد. شخص اخیر یکشاهی هم به وی بابت مدت دوران کالایش نمیدارد. حتی اگر سرمایه دار بعد کالای خود را به اعتبار زمان واقعی یا فرضی دگرگونی ارزش از بازار دورنگهداشته باشد و باز هم وصول هزینه های اضافی اش منوط به وقوع چنین انقلاب ارزشی و وابسته به درستی یا نادرستی حسلب احتکاری اوست. ولی انقلاب ارزشی در نتیجه ی برجهای او روی نمیدهد. بنابراین این تا آنجا که ذخیره سازی وقفه ای در دوران بشمار میرود و مخارجی که معلول آنست هیچگونه ارزشی به کالائی افزاید. ازسوی دیگر هیچ ذخیره ای نمیتواند وجود داشته باشد مگر آنکه توقی در محیسط دوران روی دهد و مگر آنکه سرمایه طی مدت دراز یا کوتاهی در شکل کالائی خود ایستاده باشد. بنابراین این هیچ ذخیره ای بدون وقفه در دوران وجود پیدا نمیکند. عینا آنچنانکه گردش هیچ پولی بدون وجود ذخیره ی نقدی امکان پذیر نیست. پس بدون ذخیره ی کالائی گردش کالائی وجود ندارد. در صورتیکه این ضرورت برای سرمایه دار در $G - W$ بروز نکند و در $G - W$ با او برخورد خواهد نموده این گرفتاری نه در مورد کالا - سرمایه ی خود او بلکه در باره ی کالا - سرمایه ی سرمایه داران دیگری پیدا میشود که برای او وسائل تولید و برای کارگزارانش وسائل معیشت تولید میکنند.

چنین بنظر میرسد که خواه ذخیره سازی و خود خواسته یا ناخواسته باشد و یعنی چه تولید کنند کالا بعد از ذخیره ای نگاه دارد و چه کالا هایش از آنجهت ذخیره شوند که رویداد های روند دوران خود در برابر فروش آنها ایستادگی نموده اند و هیچکدام از این موارد نتوانند تغییری در نفس امر بوجود آورند. برای حل این مسئله سود مند است بدانیم چه چیز ذخیره سازی عمده ی راز غیر عمدی متفاسوت میسازد. تشکیل ناخواسته ی ذخیره از وقفه ای در دوران سرچشمه میگردد و یا بدیگر سخن همان وقفهای است که مستقل از آگاهی تولید کنندگی کالا بوجود می آید و در سر راه اراده ی وی قرار میگیرد. ولی چه چیز صفت ممیز ذخیره سازی ارادی است؟ چه بعدا و چه قبلا فروشنده در جستجوی آنست که کالای خود را هرچه زودتر از سرخویش وا کند. او پیوسته محصول را بمشابه کالا برای فروش عرضه میکند. چنانچه وی محصول را از فروش خارج کند و در آنصورت این فرآورده فقط رکن ممکن ذخیره ی کالائی را تشکیل میدهد و ولی رکن واقع آن بشمار نمیرود. کالا بمشابه کالا اکنون مانند پیش و برای وی جز حامل ارزش مبادله ی خود چیز دیگری نیست و با این سمت بخیر از آنکه از راه و در پی دور افکندن صورت کالائی خود و پذیرش شکل پول عمل کند و چاره ی دیگری ندارد.

ذخیره ی کالائی باید دارای حجم معینی باشد تا بتواند طی دوره ی مفروضی در برابر میزان تقاضا کفایت کند. در این مورد گسترش دائمی دایره ی خریداران نیز منظور میشود. مثلا برای آنکه نیازمندی يك روز برآورده شود و لازم است که بخشی از کالاهای موجود در بازار پیوسته بصورت کالا بتواند در حالیکه بخش دیگر آن جریان پیدا میکند و به پول بدل میشود. بدیهی است آن بخش که در حال جریان داشتن بخش دیگر انبار میشود و پیوسته کاهش می یابد. همچنین از حجم خود ذخیره نیز کاسته میشود و تا آنکه سرانجام تمام آن بفروش رود. پس در این مورد حبس کالا بمشابه شرط ضروری فروش بحسلب آمده است. علاوه بر این حجم مزبور باید بزرگتر از میزان متوسط فروش و یا حجم متوسط تقاضا باشد. در غیر اینصورت تقاضای زائد بر میزان متوسط نمیتواند ارضا شود. ازسوی دیگر ذخیره باید پیوسته تجدید شود و زیرا اتماته میکشد. این نوسازی ذخیره سرانجام فقط میتواند از تولید از

در متن کتاب اصطلاحات فلسفی (ممکن و واقع) بزبان یونانی بین «لالین قرار داده شده و ولی در این ترجمه بجبهات فنی از نتل اصطلاحات یونانی مزبور صرفا ندر شده است.

عرضه کالا، برخیزد و بس. اینکه آیامنشاء کالای مزبور از خارج است یا نه، به هیچوجه تغییری در این امر نمیدهد. نوسازی ذخیره وابسته به مدتتهائیمست که کالاها برای تجدید تولید خود لازم دارند. در اثنای این مدت ذخیره ی کالائی باید مکفی باشد. اینکه ذخیره ی کالا در دست تولید کننده ی اولیه نماند، بلکه از مخازن مختلفی عبور کند، از بازرگان عمده تا خرید و فروش بگذرد، فقط نمود را تغییر میدهد نه خود بود را. اگر مسئله از لحاظ اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد دید، میشود که همواره جزئی از سرمایه، تا هنگامیکه کالا هنوز وارد مصرف بارآور یا شخصی نشده است، بصورت ذخیره ی کالائی وجود دارد. تولید کننده نیز خود میکوشد جنس انبار ویژه ای که با تقاضای متوسط تطبیق کند در اختیار داشته باشد تا مستقیماً به تولید وابسته نباشد و دایره ی مشتریان ثابتی را در پیرامون خویش تا مین نماید. بر حسب دوره های تولید است که موعدهائی برای خرید ایجاد میشود و کالائی مدت دراز یا کوتاهی بصورت ذخیره در می آید، تا آن هنگام که نمونه های جدیدی از همان جنس بتوانند جانشین آن گردند. تنها از راه این ذخیره در آئی است که پیوستگی و ادامه کاری روند دوران، و بالنتیجه از آن روند تجدید تولید، که روند دوران را نیز در بردارد، تا مین میگردد.

باید بیاد داشت که \bar{W} - میتواند، ولو اینکه هنوز W بازار را ترک نکرده است، برای تولید کننده W معامله ای انجام یافته باشد. چنانچه خود تولید کننده خواسته باشد که کالایش را در انبار نگاهدارد تا آنرا به مصرف کننده ی نهائی بفروشد، در آنصورت مجبور است که سرمایه ی مضافی را در جریان بگذارد، یکی بمتابه تولید کننده ی کالا و دیگری مانند بازرگان، از لحاظ کالا بخود ی خود - اعم از آنکه مانند کالای منفردی تلقی شود و یا همچون جزئی از سرمایه ی اجتماعی بحساب آید - مسئله ی اینکه هزینه های ذخیره در آئی به گردن تولید کننده اش می افتد یا به یک رده از سوداگرانی از الف تا ی، تحمیل میشود، هیچ فرقی نمیکند.

نظریه اینکه ذخیره ی کالائی جز شکل کالائی ذخیره چیز دیگری نیست، و ذخیره ولو اینکه شکل کالائی نمیداشت در سطح معینی از تولید اجتماعی، چه بصورت ذخیره ی مولد (تولید - مایه ی نهفته) و چه مانند مصرف - مایه (اندوخته ی وسائل مصرف) بوجود می آید، بنابراین هزینه هائی هم که نگاهداری ذخیره، یعنی مخارج ذخیره سازی، ایجاد میکند - یا بدیگر سخن کارمیلور یا زنده ای که بخاطر آن صرف میشود - جز هزینه های انتقال یافته خواه برای نگاهداری تولید - مایه اجتماعی و خواه برای حفاظت مصرف - مایه ی اجتماعی، چیز دیگری نیستند. ترقی ارزش کالا که بسبب این هزینه ها بوجود می آید، مخارج مزبور را فقط بر حسب سهم، میان کالاهای مختلف سرشکن میکند، زیرا این هزینه ها بنا به اختلافی که در انواع کالاها وجود دارد مختلف هستند. هزینه های ذخیره سازی با اینکه یکی از شرایط وجود ثروت اجتماعی هستند، همواره بصورت اقلای که از آن کسر میشوند باقی میمانند.

تنها تا آنجا که ذخیره ی کالائی عادی است که خود شرط گردش کالائی و شکلی است که بالضرور، از دوران کالائی ناشی میشود، و لذا فقط تا آنجا که این رکود صوری، شکلی از خود جریان است ذخیره کالائی صورت عادی دارد. عیناً همچنانکه ذخیره ی پولی شرط گردش پول بشمار میرود، ولی بعکس، بمجرد اینکه کالاهای متوقف در مخازن دورانی در برابر موج بعدی تولید جاتهنی نمیکند و لذا مخازن بیش از حد آنگاه میشوند، آنگاه در نتیجه ی توقف دوران، ذخیره ی کالائی وسعت می یابد، کاملاً آنچنانکه در اثر توقف گردش پول، گنج اندوخته ها نمیکند. این توقف، چه در اندوخته گاههای سرمایه دار صنعتی روی دهد و چه در انبارهای بازرگانان، در اصل مطلب فرقی نمیکند. از این پس

ذخیره ی کالائی دیگر شرط فروش بی انقطاع نیست ، بلکه نتیجه ی فروش نرفتن کالا است . مخارج همانکه بود باقی میماند ولی نظر به اینکه اکنون صرفاً از شکل ، یعنی از ضرورت تبدیل کالا به پول و ازد شواری این دگرسانی سرچشمه میگیرد ، دیگر در ارزش کالا وارد نمیشود ، بلکه موجب کسر شدن از آن و زیانهای در سامان یابی ارزش میگردد . از آنجاکه شکل عادی و غیرعادی ذخیره صورتاً بایکدیگر تفاوت ندارند و هر دو توقف دردوران هستند ، امکان مشتبه گشتن پدید ، هابوجود می آید و بیشتر آنگاه خود عامل تسوید را میفریبند که بمشابه تولید کنند ، روند دوران سرمایه اش میتواند جریان یابد ، درحالیکه روند دوران کالا - های وی که به بازرگانان منتقل شده ، متوقف گشته است . چنانچه حجم تولید و مصرف ، تورم یابد ، در صورتیکه شرایط دیگر یکسان باقی ماند ، باشند ، ذخیره ی کالائی نیز متورم میگردد . ذخیره ی مزبور با همان سرعت نو میشود و جذب میگردد ولی حجمش بزرگتر است . بنابراین تورم حجم ذخیره ی کالائی که ناشی از وقفه دردوران است میتواند اشتباهها بعنوان نشانه ی گسترش روند تجدید تولید تلقی گردد ، بویژه هنگامیکه باتوسعه ی نظام اعتباری ، امکان مشتبه گشتن حرکت واقعی بوجود می آید .

هزینه های ناشی از ذخیره سازی عبارتند از : ۱- کاهش کمی حجم جنس (افت) (مثلاً در مورد آرد) ، ۲- فساد کیفی ، ۳- کارتجسم یافته و زنده ای که نگاهداری ذخیره ایجلب میکند .

III. مخارج حمل و نقل

لازم نیست در اینجا وارد جزئیات هزینه های دورانی مثلاً از قبیل بسته بندی ، جور سازی و غیره شویم . قانون عام اینست : کلیه ی هزینه های دورانی که فقط از تغییر شکل کالا ناشی میشوند هیچ ارزشی به کالاهای مزبور نمی افزایند . اینها فقط مخارجی برای سامان دهی به ارزش یا بمنظور منتقل ساختن آن از شکلی به شکل دیگر هستند . سرمایه ای که در این هزینه هابکار می رود (با اشمال کارتحت فرمان آن) در زمره ی بزج های تولید سرمایه داری بشمار می آید . این قبیل هزینه ها باید بحساب اضافه محصول جبران گردند و برای مجموع طبقه ی سرمایه دار قلسی است که از اضافه ارزش یا اضافه محصول کسر میشود و عیناً هم آنچنان است که برای یکفرکارگر وقت مورد نیاز جهت خریداری وسائل زندگی خویش زمان ازدست رفته ای است . ولی هزینه های حمل و نقل آنچنان نقش بااهمیتی ایفا میکنند که نمیتوان ، ولو به اختصار هم باشد ، در اینجا به بررسی آنها پرداخت .

دردرون دور پیمائی سرمایه و استحالات کالاها ، که خود بخشی از آنرا تشکیل میدهد ، مبادله ی مواد کار اجتماعی انجام میگیرد . این تبادل مواد ممکن است تغییر محل محصولات ، انتقال واقعی آنها را از جایی به جای دیگر ایجاب نماید . ولی دوران کالاها میتواند بدون حرکت جسمانی وقوع یابد و حمل و نقل محصولات ممکن است انجام شود بدون آنکه دوران کالاها یا حتی مبادله ی مستقیم فرآورد ، هادر کار باشد . خانه ای که *A* به *B* میفروشد ، بمشابه کالاگردش میکند ولی خود به گردش نمی رود . ارزش - کالا های منقولی نظیر پنبه یا آهن خام ممکن است مدت درازی باهم در جنس انباری بمانند و در عین حال ده ها روند دورانی را از سر بگذرانند ، خرید ، شوند ، از نو بوسیله ی محتکرین بافروش گردند (۷)

۷ خواننده توجه دارد که سرمایه دار تولید کنند ، پس از آنکه کالاهای خود را با بازرگان منتقل نمود و پول آنرا دریافت داشت میتواند کالاهای لازم برای تجدید تولید را از بازار بخرد و روند تولید را در حالی از سرگیرد که کالاهای منتقل شده اش در دست بازرگان ماند ، است و بفروش نمی رود . بهمین سبب برای وی چنین اشتباهی رخ میدهد که گویا وضع عادی حکمفرماست و تغییری رخ نداده است (توضیح از مترجم) (۷) این همان چیزی است که استورش " Storch " ، " Circulation factice " (دوران مجازی) ، میخواند .

آنچه که در این مورد واقعاً حرکت میکند عبارت از سند مالکیت شئی است نه خود شئی • از سوی دیگر مثلاً در دولت این کالاها صنعت حمل و نقل نقش بزرگی ایفا نمینمود با آنکه محصول اجتماعی نه بعنوان کالا دوران داشت و نه بوسیله‌ی معاوضه‌ی جنس به جنس تقسیم میگردد •

پس اگر صنعت حمل و نقل در چهارچوب تولید سرمایه داری مانند یکی از موجهات هزینه‌های دوران نمودار میشود • نفس امر • در نتیجه‌ی این صورت پدید می‌آید • ویژه • تغییری نمیکند • حجم فرآورد • ها در نتیجه‌ی انتقالشان زیادتر نمیشود • حتی برخی تغییرات که گاه در اثر حمل و نقل در خواص طبیعی آنها بروز میکند • با استثنای پاره‌ای موارد • نه تنها هدف سود مند آگاهانه‌ای نیست بلکه خود آفت‌گیر ناپذیری است • ولی ارزش مصرف اشیا تنها در مصرف آنها تحقق می‌پذیرد و ممکن است مصرف مزبور تغییر مکان آنها را ضرور سازد و لذا روند اضافی تولید صنعت حمل و نقل را ایجاد نماید • بنابراین آن سرمایه‌ی بارآوری که در چنین مورد بکار می‌افتد بفرآورد • های جابجا شده ارزش می‌افزاید • که سهمی از آن بابت انتقال ارزش و سائل حمل و نقل است و سهمی از لحاظ ارزشی است که در نتیجه‌ی کار حمل و نقل ضمیمه میشود • این ارزش افزوده‌ی اخیر • مانند کلیه‌ی موارد در تولید سرمایه داری • به بخشهای جبران دستمزد و اضافه ارزش تحلیل میگردد •

در درون هر روند تولید • تغییر مکان محمول کار و همچنین وسائل کار و نیروی کاری که برای انجام این منظور لازم است نقش بزرگی ایفا میکند • مثلاً چنین است در مورد پنبه‌ای که از بخش حلاجی به کارگاه ریسندگی منتقل میگردد و ذغال که از کان بیلا کشیده میشود • انتقال محصول آماده • به مثابه کالای آماده • از یک تولیدگاه مستقل به محل تولید دیگری که مکاناً از آن فاصله دارد • نیز نمودار همین پدیده است • منتها در مقیاس بزرگتر • در پی انتقال محصولات • از یک تولیدگاه به محل تولید دیگر • با هم گداز محصولات آماده از محیط تولید به محیط مصرف پیش می‌آید • فقط آنگاه که فرآورد • این حرکت را به انجام رساند برای مصرف آماده است •

همچنانکه سابقاً بازنمود • ایم • قانون عام تولید کالای عبارت از اینست که بارآوری کار و ارزش - آفرینی آن در رابطه‌ی عکس یکدیگر قرار دارند • این قانون در مورد صنعت حمل و نقل نیز مانند موارد دیگر صادق است • هر قدر حجم کار مرد • یا زنده • ای که برای حمل و نقل کالا به مسافت معینی ضرور است • کمتر باشد بارآوری کار بیشتر است و بالعکس (۱۸) •

Incas. Inkas ■

(۱۸) ریکاردو بقول "سه" Say استناد میجوید که وی گران شدن محصول یا بالا رفتن ارزش آنها بوسیله‌ی مخارج حمل و نقل • از محاسن بازرگانی می‌شمرد • سه میگوید : • بازرگانی به ما امکان میدهد کالای را از جایی که دست بدست آوریم و آنرا به محل دیگری که مصرف میشود حمل کنیم • بنابراین تجارت این وسیله را بدست ما میدهد که بر حسب تمام تفاوت موجود میان قیمت کالا در محلهای مختلف • به ارزش کالا بیافزائیم • ریکاردو در این مورد متذکر میشود : • بسیار خوب • ولی این ارزش افزوده چگونه به کالا داد • میشود؟ به این طریق که بدو مخارج حمل و نقل به هزینه‌های تولید افزوده میشود و سپس سودی که بازرگان نسبت به سرمایه‌ی پیش ریخته بدست می‌آورد به آن ضمیمه میگردد • کالا تنها بنابه همان جهاتی پر ارزش تر میشود که دیگر کالاها میتوانند ارزشمندتر گردند • یعنی از آن جهت که پیش از خرید ایشان بوسیله مصرف کنند • کار بیشتری در تولید و حمل و نقل آنها مورد استفاده قرار گرفته است • شایسته نیست چنین امری را بعنوان یکی از محاسن بازرگانی بشمار آوریم ؟

" Ricardo, Principles of Pol. Econ. ", 3rd, ed., London 1821, P. 309, 310)

مقدار ارزش مطلق که حمل و نقل به کالاها می افزاید و بشرط آنکه اوضاع و احوال در یکسان بمانند با نیروی بارآور صنعت حمل و نقل نسبت معکوس دارد و با مسافتی که باید پیمود و بود در نسبت مستقیم قرار میگیرد.

سهم نسبی ارزشی که هزینه های باربری و در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر به بهای کالای افزاینده با حجم کالا و وزن آن نسبت مستقیم دارد. معذک اوضاع و احوال تغییر آور بسیار است. مثلاً بر حسب آنکه جنسی شکستنی و فساد پذیر و قابل انفجار باشد و حمل و نقل آن مستلزم احتیاط های کمابیش زیاد تر و لذا صرف کار و وسائل کار کم و بیش بیشتری است. در این مورد خداوندان راه آهن بیش از نبات شناسان و حیوان شناسان برای نوع آفرینی های شگفت انگیز بیوچرخ میدهند. نمونه وار میتوان گفت که طبقه بندی کالاها در راه آهن های انگلستان جلد ها کسب را پرمیکند و اصل عمومی آن بر پایه ی این گرایش قرار دارد که برای خواص طبیعی گوناگون خواسته ها و انواع عیوب باربری پیدا کند و آنها را بصورت بهانه هائی برای پول در آری بدل سازد.

* شیشه که سابقاً در عدل (بسته صندوقی با ابعاد معین) از ۱۱ لیره ی استرلینگ ارزش داشت اکنون در نتیجه ی پیشرفتهای صنعتی و حذف مالیات های شیشه ، فقط ۲ لیره ی استرلینگ می ارزد و ولی هزینه های باربری در همان سطح بالای گذشته مانده اند و در مورد باربری از راه کانالها باز هم بیشتر هستند. سابقاً شیشه و اقلام شیشه ای که برای سرب کاری حمل میشد ، در فاصله ی ۵۰ میل از بیرمنگام ، هرتن ده شیلینگ خرج باربری برمیداشت. اکنون بهای باربری تحت بهانه ی خطر شکنندگی جنس ، سه برابر ترقی کرده است. ولی آنگاه که واقعا شکنجی بروز میکند آنکه نمی پرد از همانا اداره ی راه آهن است * (۱۹)

بعلاوه همین امر که سهم نسبی ارزشی که از بابت هزینه های باربری به جنس افزوده میشود با ارزش خود جنس نسبت معکوس دارد و برای خداوندان راه آهن دلیل ویژه ای است برای آنکه هر جنس را به نسبت مستقیم ارزشش مالیات بندی کنند. شکایات صاحبان صنایع و بازرگانان در باره ی این موضوع ، در هر صفحه ای از شهادات مندرج در گزارش پیش گفته ، منعکس است.

شیوه ی تولید سرمایه داری با گسترش وسائل حمل و نقل و ارتباطات و همچنین بوسیله ی گرد آئی باربری - یعنی بزرگ کردن مقیاس آن - هزینه ی باربری را در مورد هر کالا بطور جداگانه پائین می آورد. شیوه ی تولید مزبور ، بخش کار اجتماعی تجسم یافته یازنده ای را که صرف حمل و نقل کالاها میشود از دو راه افزایش میدهد : نخست با تبدیل اکثریت بزرگی از محصولات بصورت کالا و سپس با قرارداد ان بازارهای دور بجای بازار محلی.

بگردش در آئی کالاها ، یعنی حرکت واقعی آنها در مکان و از راه حمل و نقل کالای حمل و فصل میشود. صنعت حمل و نقل ، از سوئی رشته ی مستقلى از تولید را تشکیل میدهد و لذا محیط ویژه ای برای سرمایه گذاری بارآور است ، از سوی دیگر از آنجهت ممتاز است که بشابه ادامه دهند و ی روند تولید جلوه میکند که در رون رون دوران و برای رون دوران است.

پایان بخش نخست

بخش دوم

واگرد سرمایه

فصل هفتم

مدت واگرد - تعداد واگرد

چنانکه دیده شد، زمان تام دور پیمائی سرمایه ی داده ای، مساوی است با حاصل جمع مدت دوران و مدت تولید آن. این عبارت از بخش زمانی است که از لحظه ی پیش ریز سرمایه در شکل معین، تا برگشت ارزش - سرمایه ی روند پو بهمان شکل، امتداد پیدا میکند.

هدف تعیین کنند می تولید سرمایه داری همواره عبارت از بارور ساختن ارزش پیش ریخته است، اعم از اینکه ارزش مزبور در شکل مستقل خویش، یعنی بصورت پول، پیش ریز شده باشد یا بشکل کالا، بنحویکه شکل ارزشی آن در قیمت کالاهای پیش ریخته فقط ذهنادارای استقلال باشد. در هر دو حالت، این ارزش - سرمایه، طی دور پیمائی خود، از اشکال وجودی مختلفی میگذرد. عینیت داشتن ارزش - سرمایه ی مزبور بانفس خود، بوسیله ی دفاتر سرمایه دار یا بشکل شمار پول تشخیص میگردد.

اعم از اینکه ما شکل $G \dots G$ یا شکل $P \dots P$ را برداریم، هر دو شکل متضمن ایسن هستند که اولاً ارزش پیش ریخته بمتابیه ارزش - سرمایه عمل کرده و بارور گشته است و ثانیاً پس از طی روند خود دو باره بهمان شکلی برگشته است که با آن روند را آغاز نموده بود. بارور گشتن ارزش پیش ریخته ی G و همچنین بازگشت سرمایه بهمین شکل (شکل پولی) بنحو چشمگیری در $G \dots G$ آشکار است. ولی عین همین امر در شکل دوم روی میدهد. زیرا نقطه ی عزیمت P عبارت از حضور عناصر تولیدی، یعنی کالاهائی به ارزش معین است. شکل مزبور متضمن بارور گشتن این ارزش است (\dot{G} و \dot{W}) و بازگشت آنرا بصورت بدوی در بردارد. زیرا ارزش پیش ریخته در P ی دوم با ز شکل عناصر تولیدی بی راسی یابد که بدوا بدان صورت پیش ریز شده بود.

سابقاً دیده ایم که "اگر تولید، شکل سرمایه داری داشته باشد تجدید تولید نیز دارای همان شکل خواهد بود. همانطور که در شیوه ی تولید سرمایه داری روند کار فقط وسیله ای برای ارزش افزائی بنظر میرسد، بهمان قسم تجدید تولید نیز همچون وسیله ای نموده میشود که هدف آن تجدید تولید ارزش پیش ریخته بمتابیه سرمایه است، یعنی همچون ارزشی است که خود افزاست."

(کتاب اول، فصل ۲۱، صفحه ی ۵۸۸)

اشکال سه گانه یعنی ۱) $G \dots G$ و ۲) $P \dots P$ و ۳) $\dot{W} \dots \dot{W}$ با جهات زیرین از یکدیگر متمایز داده میشوند: شکل دوم ($P \dots P$) نمایشگر نوگشتن روند و روند تجدید تولید بالواقع است، در صورتیکه شکل یکم فقط امکان وقوع آنرا نشان میدهد. ولی هر دو ی آنها از این

جهت با شکل سوم تفاوت دارند که ارزش - سرمایه ی پیش ریخته - خواه بصورت نقدی باشد و خواه در
سیمای عناصر تولیدی تجلی نماید - نقطه ی عزیمت آن دوراتشکیل میدهد و لذا نقطه ی بازگشت آنها
نیز هست . در $\dot{G} \dots G$ بازگشت بصورت \dot{G} نموده میشود که $G + g$ است . چنانچه
روند بهمان مقیاس گذشته تجدید شود ، آنگاه G از سو نقطه ی عزیمت راتشکیل میدهد و g در آن
وارد نمیشود ، لیکن فقط نشان دهندہ ی آنست که G بمثابة سرمایه ، بارور گردیده و لذا اضسافه
ارزش بوجود آورده است ، ولی اضافه ارزش مزبور از آن جدا گردیده است . همچنین در شکل $P \dots P$ ،
ارزش - سرمایه پیش ریخته در قالب عناصر تولید ، نقطه ی عزیمت راتشکیل میدهد . این شکل متضمن
بارورگشتن ارزش - سرمایه است . هرگاه تجدید تولید ساده روی دهد ، آنگاه همان ارزش - سرمایه
باز روندش را در شکل P از سر میگیرد . چنانچه انباشت وقوع یافته باشد ، در آن صورت P (که از
لحاظ مقدار ارزشی $\dot{G} = \dot{G}$ است) ، همچون ارزش - سرمایه ی افزایش یافته است که این
بار روند را میگذارد . ولی با اینکه اکنون ارزش - سرمایه ای با مقدار بزرگتر از سابق بکار افتاده است ،
روند همچنان در شکل پیشین از نو با ارزش - سرمایه ی پیش ریخته شروع میشود . بالعکس در شکل
سوم ، ارزش - سرمایه روند را بمثابة ارزش پیش ریخته آغاز نمیکند ، بلکه مانند ارزش - سرمایه ای که
دیگر بارور گردیده است ، همچون ثروت کلی که بصورت کالا وجود دارد و ارزش - سرمایه ی پیشینش
ریخته فقط جزئی از آن راتشکیل میدهد ، وارد میدان میشود . شکل اخیر برای بخش سوم کتابه ، که در
در آن حرکت تک سرمایه ها در پیوند با حرکت مجموع سرمایه ی اجتماعی مطرح خواهد شد ، واجد
اهمیت است . اما شکل مزبور بعکس برای واگسرد سرمایه ، که همواره با پیش ریز ارزش -
سرمایه خواه بصورت پول یا در قالب کالا آغاز میشود و محتلزم آنست که همواره سرمایه ی چرخ زنده باز
در شکل پیش ریخته ی پیشین برگردد . مورد استفاده ندارد . آنگاه که بطور عمده تا شهر واکرد سرمایه
در تشکیل اضافه ارزش مورد نظر قرار میگیرد ، باید از میان دور پیمائی های یکم و دوم توجه معطوف بشکل اول
گردد و هرگاه که تا شهر واکرد در محصول آفرینی مطرح باشد باید شکل دوم را در برابر چشم داشت .

نظر به اینکه اقتصاد یون اشکال مختلفه ی دور پیمائی ها را بخوبی تشخیص نداده اند ، ایسین
اشکال را در رابطه ی با واکرد سرمایه نیز جداگانه بررسی نکرده اند . معمولاً شکل $\dot{G} \dots G$ مورد
توجه قرار میگیرد . زیرا این شکل تک سرمایه دار راتحت تاثیر قرار میدهد و بدرد محاسبات او حتمی
هنگامی هم میخورد که پول فقط بصورت شمار پول نقطه ی عزیمت راتشکیل میدهد . برخی دیگر پسایه ی
تحقیق را بر بنای سرمایه گذاری در شکل عناصر تولیدی قرار میدهند و آنرا تا برگشتش تعقیب میکنند ، ولی
بدون آنکه درباره ی شکل این رجعت ، خواه بصورت کالا و خواه به پول ، ابداسختی بیسنان
آورند . مثلاً چنین :

" دور اقتصاد ی . . . یعنی تمام پویندگی تولید ، از زمانی که سرمایه بکار می افتد تا هنگامیکه
برگشت آن انجام میگردد . در کشاورزی فصل بذرافشانی آغاز و در ، انجام آن
بشمار میرود ."

(S.P. Newman, "Element of Pol. Econ." Andover and New York, P. 81).

کسانی دیگر با \dot{W} (شکل سوم) شروع میکنند :

" جهان مناسبات تولیدی را میتوان بصورتی دید که در درون دایره ای میچرخد و ما میل داریم
آنها دور اقتصاد ی بنامیم . جهان مزبور ، آنگاه که کسب وکاره پس از انجام معاملات
پایه خود ، از نوبه نقطه ای که از آنجا عزیمت نموده بازگشت ، یک دور کامل را طوسی
نموده است . میتوان آغاز را از نقطه ای شمرد که سرمایه ی سرمایه داره بوسیله ی

دریافتهای صندوق، دوباره بسوی او بازگشته است. این نقطه ای است که وی از نسو به استخدام کارگران خویش و به تقسیم معاش میان آنان میبرد از دیابدیگر سخن نپسروش بصورت دستمزد در اختیار آنها قرار میدهد تا معاش خویش را تا همین نمایند، از آنان جنس آماده ای که وی سازنده ی آنست بدست می آورد، این اقلام را بیبازار میبرد تا با فروش کالای خود و با دریافت مبلغ فروش، از نو تمام سرمایه گذاری خویش را در مدت مورد نظر بدست آورد، و در آنجا بدور این سلسله حرکات پایان بخشد.

Th. Chalmers, "On Pol. Econ.", 2nd ed. Glasgow 1832, P. 85

بمحض اینکه تمام ارزش - سرمایه ای که یک سرمایه دار منفرد در رشته ی دلخواهی گذارده است، دور پیمائی حرکت خود را طی نمود، از نو بشکل آغاز خود در می آید و میتواند همان روند را از سر گیرد. برای آنکه ارزش، بمثابه ارزش - سرمایه، جاودان و بارور گردد تکرار روند برای آن ضرور است. دور پیمائی منفرد فقط بخشی از زندگی سرمایه است که پیوسته تکرار میشود و لذا یک هنگام از آنرا تشکیل میدهد. در انتهای هنگام $G \dots G$ سرمایه باز بصورت پول - سرمایه در می آید، تا از نو سلسله ی تغییر شکلهائی را که باروند تجدید تولید و بارور شدنش ملازمه دارند از سر بگذرانند. در پایان هنگام $P \dots P$ سرمایه از نو شکل خاص تولیدی را دارا میشود که شرط دور پیمائی مجدد آنرا تشکیل میدهد. دور پیمائی سرمایه، نه بمثابه حرکتی مجزا، بلکه همچون روندی ادواری، واگرد سرمایه نامیده میشود. طول این واگرد بوسیله ی حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران سرمایه بدست می آید. این حاصل جمع زمانی، مدت واگرد سرمایه را تشکیل میدهد. بنابراین مدت مزبور، اندازه ی فاصله ای را که میان یک هنگام دور پیمائی برای تمام ارزش - سرمایه با هنگام متعاقب آن وجود دارد بدست میدهد، و بدینسان هنگامی بودن در روند زیست سرمایه، و یابدیگر سخن زمان از سرگیری، تکرار روند ارزش افزائی و روند تولید همان ارزش - سرمایه را اندازه میگیرد.

طرف نظر از ماجراهای ویژه ای که در مورد یک تک سرمایه میتواند موجب طولانی شدن یا کوتاه گردیدن زمان واگرد شود، زمان واگرد سرمایه ها بر حسب عرصه های مختلف بکار افتاد نشان متفاوت است. همچنانکه روزانه ی کار، واحد طبیعی مقیاس برای کار برد نیروی کار است، هم آنچنان نیز سال، واحد سنجش طبیعی برای واگردهای سرمایه ی روند پویاست. پایه ی طبیعی این واحد سنجش در این امر قرار دارد که مهمترین محصولات زمین در منطقه ی معتدل، که زادگاه تولید سرمایه داری است، محصولات سالانه هستند.

هرگاه ما سال را بمثابه واحد سنجش زمان واگرد، U بخوانیم و u را علامت زمان واگرد سرمایه ی معین و n را نشانه ی تعداد واگردهای آن سرمایه قرار دهیم، آنگاه چنین خواهیم داشت:

$$\frac{U}{u} = n$$

مثلا اگر زمان واگرد u به سه ماه بالغ شود، در آنصورت $n = \frac{12}{3} = 4$

خواهد بود. سرمایه سالانه چهار واگرد انجام میدهد یا بدیگر سخن چهار بار میگردد. چنانچه $u = 18$ ماه باشد، آنگاه $n = \frac{12}{18} = \frac{2}{3}$ میشود یا بعبارت دیگر سرمایه در مدت یکسال فقط $\frac{2}{3}$ زمان واگرد خود را طی میکند. هرگاه زمان واگردش چندین سال بطول انجامد، آنگاه زمان واگرد بر حسب چند برابر یک سال حساب میشود.

برای سرمایه دار، زمان واگرد سرمایه اش عبارت از زمانی است که وی در اتشای آن بایسد سرمایه اش را پیش ریز نماید تا آنرا بارور ساخته و در قالب نخستینش بازستاند.

پیش از آنکه ماتا تیرا گردد راد مورد روند تولید و روند باروری ، نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم لازمست که به دو شکل تازه توجه کنیم ، که برای سرمایه از روند دوران ناشی میشود و بروی شکل واگرد آن تاء تیر میگذارد .

فصل هشتم

سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان

I . تفاوت های صوری

در کتاب اول ، فصل ششم دیدیم که جزئی از سرمایه ی ثابت ، شکل مصرفی معین خود را که با آن در روند تولید وارد میشود ، در برابر محصولاتی که در آفرینش آنها شرکت دارد ، حفظ میکند . بنسب این جزئ مزبور ، طی دوره ی کوتاه یا درازی ، همواره از نو در روند پیوسته مکرر کار همان وظایف را انجام میدهد . چنین است مثلا در مورد ابنیه ی کارگاهها ، ماشین آلات و غیره و خلاصه در مورد تمام آنچه که ماتحت عنوان وسائل کاریک کاسه میکنیم . این جزئ از سرمایه ی ثابت ، به نسبتی که بسا از دست دادن ارزش مصرف خود ارزش مبادله کم میکند ، به محصول ارزش منتقل مینماید . این ارزش دهی یا انتقال ارزش از سوی چنین وسائل تولید به فراورده ای که خود در پیدایش آن سهیم هستند ، از راه یک محاسبه ی میانگین تعیین میگردد ، یعنی از روی مسدات متوسط خدمت آن ، از لحظه ای که وسیله ی تولید در روند تولید وارد میگردد تا هنگامیکه بکلی از استفاده ی مفید و اسقاط میشود و ضروری است که نمونه ای از همان نوع جانشین آن گردد و یا تجدید شود ، اندازه گیری میشود .

پس صفت ممیزه ی این جزئ از سرمایه ی ثابت ، یعنی وسائل کار بمعنای خاص ، بقرارزیراست : یک جزئ از سرمایه بشکل سرمایه ی ثابت ، یعنی بصورت وسائل تولیدی پیش ریز شده است که از این پس مانند عوامل روند کار عمل میکنند ، و این کاربرد تا وقتی ادامه دارد که سیمای مستقل مصرفی این وسائل ، آنچنانکه بهنگام ورود در روند دارا بودند ، باقی بماند . فراورده ای آماده ، و لذا عوامل محصول آفرین نیز تا آنجا که خود به فراورده تبدیل گردیده اند ، از روند تولید بیرون رانند . میشوند تا همچون کالا از محیط تولید به محیط دوران منتقل گردند . ولی بعکس وسائل کار هرگز پس از آنکه وارد محیط تولید شدند آنرا ترک نمیکند . وظیفه ای که به عهد دارند آنها را در محیط مزبور میخکوب میکند . جزئی از ارزش - سرمایه ی پیش ریخته در این شکل که ملزوم وظیفه ی وسائل کار در روند است ، تثبیت میشود . با انجام این وظیفه و لذا با فرسایش وسائل کار ، قسمتی از ارزش آنها به محصول منتقل میگردد و قسمت دیگر همچنان در وسائل کار و لذا در روند تولید استوار باقی بماند . از ارزشی که بدینسان تثبیت شده است پیوسته کاسته میشود تا آنجا که وسیله ی کار از حیث انتفاع خارج شده و لذا نیز ارزش خود را در مدت دراز یا کوتاهی میان توده ی محصولاتی که از یک سلسله روند های پیوسته مکرر کار بیرون آمده اند ، تقسیم کرده باشد . ولی تا هنگامیکه این بخش از سرمایه بمثابه وسیله ی کار وارد در عمل است و لذا هنوز ضرورت ندارد که نمونه ی دیگری از همین نوع جانشین آن گردد ، همواره مقداری از ارزش - سرمایه ی ثابت در آن پابرجا بماند ، در حالی که بخش دیگر از ارزشی که بدو وارد آن تثبیت گردیده به محصول منتقل میشود و بنا بر این مانند جزئی از ترکیب ذخیره ی کالائی در گردش قرار میگیرد . هر اندازه که عمر وسیله ی کار بیشتر و فرسایش آن کندتر است ، ارزش - سرمایه ی ثابت بیشتر در این شکل مصرفی استوار بماند . ولی درجه ی پایداری تمام

آن هرچه باشد ، نسبت ارزش دهی آن همواره با دوره ی تام خدمتش رابطه ی معکوس دارد . هرگاه از دو ماشین که ارزش برابر دارند یکی در مدت پنج سال فرسوده شود و دیگری در ده سال ، آنگاه ماشین اولی در مدت زمان واحد دو برابر ماشین دومی ارزش منتقل میکند .

این جزء از ارزش - سرمایه که در وسائل کار استوار گردیده است بخوبی هر یک از اجزاء دیگر در دوران میکند . مابطور کلی دیدیم که تمام ارزش - سرمایه در دوران دائمی قرار دارد و لذا در این معنی هر سرمایه ای سرمایه ی گردان است . ولی گردش این جزء سرمایه ای که ما اکنون بررسی میکنیم در رای جنبه ی ویژه ای است . اولاً جزء مزبور بصورت مصرفی خود دوران نمیکند ، بلکه فقط ارزش آنست که دوران دارد ، آنها در واقع بطورتدریجی و تکه تکه ، و بصورت انتقال ارزش آن به فرآورده ای که چون کالا دوران میکند . در اثنای تمام مدت انجام وظیفه اش همواره جزئی از ارزش آن در خودش استوار میماند و مستقلاً در برابر کالای قرار میگیرد که خود به تولید آن کمک میرساند . با چنین ویژگی ای است که این جزء از سرمایه ی ثابت شکل سرمایه ی استوار پیدا میکند . بالعکس همه ی اجزاء مادی دیگر سرمایه ای که در روند تولید پیش ریز شده ، در مقابل آن ، سرمایه ی گردان یا سرمایه ی روان بشمار میروند .

برخی از وسائل تولید عیناً در محصول وارد میشوند . از آن جمله اند مواد کمی که در اثنای عمل وسائل کار بوسیله ی خود آن وسائل مصرف میشوند چون ذغالی که ماشین بخار فرو میکشد ، و یا آهنهایی که فقط مقوی پیشرفت کار هستند مانند روشنایی و غیره . تنها ارزش آنهاست که جزئی از ارزش محصول را تشکیل میدهد . محصول ، ارزش آنها را در دوران ویژه ی خود بگردش درمی آورد . از این جهت آنها با سرمایه ی استوار مشترك هستند . ولی در هر روند کاری که آنها وارد میشوند تماماً مصرف میروند و لذا لازم است که در هر روند جدید کار همه ی آنها بوسیله ی نمونه های دیگری از همان نوع تجدید گردند . آنها سرمای مستقل مصرفی خود را در اثنای کار رفت حفظ نمیکنند . بنابراین ضمن کاربرد آنها هیچ جزئی از ارزش - سرمایه بصورت مصرفی گذشته ی آنها باقی نمیماند و در شکل طبیعی آنها تثبیت نمیگردد . این واقعیت که جزء مواد کمی مزبور جسماً وارد محصول نمیشود ، بلکه فقط بر حسب ارزش خود مانند جسمی ارزشی ، در ارزش محصول داخل میگردد ، و نیز این امر که با واقعیت پیشین ارتباط دارد و مشعر بر آنست که وظیفه ی مواد مزبور صرفاً در محیط تولید استفرار یافته ، اقتصاد یونی مانند رمسزی را اشتباهها بر آن داشته است که (در عین مشتبّه داشتن سرمایه ی استوار و سرمایه ی ثابت) ، مقوله ی سرمایه ی استوار را بر این جزء اطلاق نمایند .

جزئی از وسائل تولید که جسماً وارد محصول میشود ، از قبیل مواد خام و غیره ، از اینراه بسبب شکلهایی در می آید که از آن پس میتواند بمثابه وسیله ی تمتع در مصرف انفرادی وارد گردد . وسائل کار بمعنای اخص ، حاملین مادی سرمایه ی استوار ، فقط بصورت بار آور مصرف میشوند و نمیتوانند در مصرف انفرادی وارد گردند ، زیرا آنها در محصول یا ارزش مصرفی که خود به ایجاد آن کمک میکنند داخل نمیشوند و بالعکس در برابر محصول ، سرمای مستقل خود را تا لحظه ی فرسودگی کامل حفظ میکنند . وسائل حمل و نقل در این مورد استثنائی بشمار میروند . نتیجه ی سود مندی که وسائل مزبور طی انجام وظیفه ی بار آور خود ، و لذا در حین حضور در محیط تولید بصورت تغییر محل ، بوجود می آورند ، فوراً وارد مصرف انفرادی میشود ، مانند مصرف فردی مسافر . در اینجا مسافر قیمت استفاده را ، همانطور که در مورد وسائل مصرفی دیگر عمل میکند ، میپردازد . سابقاً دیدیم که مثلاً در مورد صنعت شیپاشی ، مواد خام و مواد کمی در یکدیگر تداخل دارند . چنین است نیز در مورد وسائل

کار، مواد کمکی و مواد خام. مثلاً در کشاورزی قسمتی از مواد که برای بهسازی زمین بکار میرود مانند عامل محصول آفرین، در فراورد، نهایی وارد میگردد. از سوی دیگر تاثير اين مواد ب مدت درازی، مثلاً ۴-۵ سال، تقسیم میشود. بنابراین جزئی از آنها جسام وارد محصول میگردد و لذا در همین حال ارزش خود را به محصول منتقل میکند در حالیکه جزء دیگری از آن نیز به شکل مصرفی گذشته ارزش خود را تثبیت میکند. این جزء، بمثابة وسیله‌ی تولید دوام پیدا میکند و بنابراین شکل سرمایه‌ی استوار بخود میگیرد. يك ورزاو، بمثابة حیوان کار، سرمایه‌ی استوار است، ولی چنانچه خورده شود، آنگاه دیگر مانند وسیله‌ی کار عمل نمیکند و بنابراین همچون سرمایه‌ی استوار نیز تلقی نمیشود.

تخصیصی که به قسمتی از ارزش - سرمایه‌ی بکار رفته در وسائل تولید، خصلت سرمایه‌ی استوار عطا میکند، منحصر در شیوه‌ی ویژه‌ی دوران این ارزش قرار دارد. این شیوه‌ی ویژه‌ی دوران از طرف خاصی که وسیله‌ی کار ارزش خود را به محصول منتقل میسازد سرچشمه میگیرد، یا به عبارت دیگر از روشی ناشی میشود که وسیله‌ی کار در اثنای روند تولید، بمثابة عامل ارزش آفرین، اتخاذ میکند. و این شیوه‌ی ویژه، خود نیز از نحوه‌ی خاصی که وسائل کار در روند کار عمل میکنند، سرچشمه میگیرد. این نکته دانسته است که همان ارزش مصرفی که از يك روند کار مانند محصول بیرون می‌آید در روند دیگر کار بمثابة وسائل تولید وارد میشود. فقط وظیفه‌ی ای که بمثابة وسیله‌ی کار بيك محصول در روند تولید محصول میشود آنرا بصورت سرمایه‌ی استوار درمی‌آورد. بعکس هنگامیکه محصول مزبور تازه از روند بیرون می‌آید بهیچوجه سرمایه‌ی استوار نیست. مثلاً يك ماشین، بمثابة فراورده پاکسالی ماشین سازه به کالا - سرمایه‌ی وی تعلق دارد. تنها هنگامی ماشین مزبور بصورت سرمایه‌ی استوار درمی‌آید که در دست سرمایه‌دار خریدار بنحو بارآور بکار انداخته شود.

در صورتیکه همه‌ی اوضاع و احوال دیگر یکسان فرض شوند، آنگاه درجه‌ی استواری وسیله‌ی کار با دیر پائی آن نمیشود. در واقع بزرگی تفاوت میان ارزش - سرمایه‌ی تثبیت شده در وسائل کار و جزئی از این مقدار ارزشی که در روند، نمای مکرر کار به محصول داده میشود، وابسته به همین دیر پائی است. هر اندازه که این ارزش دهی آهسته تر انجام شود - و ارزش دهی وسیله‌ی کار در هر تکرار همان روند کار وقوع می‌پذیرد - سرمایه‌ی استوار بزرگتر است و تفاوت میان سرمایه‌ی بکار رفته در روند تولید و سرمایه‌ی که طی آن مصرف میشود بیشتر است. بحض اینک تفاوت مزبور از بین رفت، عمر وسیله‌ی کار به پایان رسید، و با از دست دادن ارزش مصرف، ارزش خود را نیز گم کرد، اجرت ارزش بیرون وسیله کار متوقف شده است. نظر به اینکه وسیله‌ی کار، مانند هر يك از حاملین مادی سرمایه‌ی ثابت، فقط بمرور که با ارزش مصرف خود ارزش از دست میدهد، ارزش به محصول منتقل میکند، روشن است که هر قدر ارزش مصرف آن آهسته تر بنا بودی رود و هر اندازه که عمرش در روند تولید طولانی تر باشد مدتی که ارزش - سرمایه‌ی ثابت در درون آن استوار میماند درازتر است.

هرگاه يك وسیله‌ی تولید که وسیله‌ی کار بمعنای اخص نیست، از قبیل مواد کمکی، مواد خام، فراورده‌ی نیم ساخته و غیره، از لحاظ ارزش دهی و لذا از جهت شیوه‌ی گردش ارزش خسود مانند وسائل کار عمل کند، آنگاه چنین وسیله‌ی تولید نیز بصورت حامل مادی سرمایه‌ی استوار و شکل وجودی آن درمی‌آید. آن مواد پیش گفته‌ای که برای بهسازی زمین بکار میروند دارای چنین وضعی هستند، زیرا ترکیبات شیمیائی ای بزمین می‌افزایند که تاثير آنها چندین دوره‌ی تولیدی یا چندین سال را در بر میگیرد. در این مورد يك جزء از ارزش در کنار محصول با سیماي مستقل خود یا بصورت سرمایه‌ی استوار بزندگی خویش ادامه میدهد، در حالیکه جزء دیگر ارزشی وارد در محصول شده و لذا با آن بگرددش درآمده است. در مورد مذکور نه تنها يك جزء ارزشی سرمایه‌ی استوار به محصول منتقل میشود، بلکه ارزش مصرف، یعنی ماده‌ی ای که در آن این جزء ارزشی زندگی میکند.

نیز به محصول منتقل میگردد.

قطع نظر از خطای عمده، که عبارت از مخلوط ساختن مقولات سرمایه‌ی استوار و گردان با سرمایه‌ی ثابت و متغیر است، ابهامی که تاکنون در مورد تعریف مفاهیم نزد اقتصاددانان وجود دارد بر پایه‌ی نکات زیرین قرار گرفته است:

خواص معینی را که وسائل کار از لحاظ جسمانی دارا هستند، مثلا بگوئیم غیرمنقول بودن فیزیکی يك خانه را، به ویژگیهای مستقیم سرمایه‌ی استوار بدل میکنند. البته پس از چنین نظری همواره میتوان به آسانی ثابت نمود که دیگر وسائل تولید، که خود نیز سرمایه‌ی استوار بشمار می‌آیند، دارای خواص متضادی هستند، چنانکه مثلا میشود منقول بودن طبیعی يك کشتی را بعنوان نمونه ذکر نمود.

بدیگر سخن، شکل اقتصادی مشخصی را که از گردش ارزش ناشی میشود با خاصیت واقعی شئی مخلوط میکنند، آنچنان که گوئی اشیاء که بخودی خود اصلا سرمایه نیستند بلکه فقط در مناسبات اجتماعی مشخصی دارای چنین حالت میگرددند، میتوانند بنفسه و بالطبع سرمایه باشند، آنها در شکل معینی مانند ثابت و گردان، مادری کتاب اول فصل پنجم دیدیم که در هر روند کار، صرف نظر از آنکه در چه شرایط اجتماعی میگذرد، وسائل تولید به وسائل کار و محمول کار تقسیم میگرددند. لیکن فقط در درون شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است که این هر دو بدل به سرمایه میشوند و در واقع آنچه آنچنانکه در بخش پیشین تعریف شد بصورت "سرمایه‌ی بارآور" درمی‌آیند. بسبب این شیوه‌ی تولید است که تفاوت میان وسیله‌ی کار و محمول کار که از طبیعت روند کار برمیخیزد، در شکل تازه‌ای منعکس میشود که عبارت از سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان است. فقط در چنین شیوه‌ی تولید است که شئی که بمثابة وسیله‌ی کار عمل میکند سرمایه‌ی استوار میگردد. چنانچه شئی مزبور بر حسب خواص مادی خود بتواند بدرد دیگری نیز غیر از وسیله‌ی کار بودن بخورد، آنگاه بنابه تفاوتی که در وظیفه‌ی آن حاصل میگردد سرمایه‌ی استوار یا غیر آن خواهد بود. دام بمثابة حیوان کار سرمایه‌ی استوار است، ولی همچون کودده، ماده‌ی خام است که سرانجام بصورت محصول در دوران وارد میشود، و لذا سرمایه‌ی استوار نیست، بلکه سرمایه‌ی گردان است.

اگرچه تثبیت ساده‌ی درازمدت يك وسیله‌ی تولید در روند های کار مکرری که بایکدیگر در پیوند هستند و استمرار دارند و لذا دوره‌ی واحدی از تولید را تشکیل میدهند — یعنی مجموع زمان تولیدی را که برای آماده ساختن محصول لازم است در برمیگیرند — کاملا مانند سرمایه‌ی استوار، مستلزم پیش ریخت کمابیش طولانی از جانب سرمایه‌دار است، ولی سرمایه‌ی وی را تبدیل به سرمایه‌ی استوار نمیکند. مثلا بذری سرمایه‌ی استوار نیست بلکه فقط ماده‌ی خامی است که تقریبا برای مدت يك سال در روند تولید تثبیت شده است. هر سرمایه، تا زمانیکه بمثابة سرمایه‌ی مولد عمل میکند، در روند تولید تثبیت شده است، و لذا در مورد کلیه‌ی عوامل سرمایه‌ی مولد، اعم از هر سرمایه‌ی مادی، هر وظیفه و شیوه‌ی گردش ارزشی که دارا باشد، نیز چنین وضعی وجود دارد. حالا چنانچه بر حسب نوع روند تولید یا مقتضای هدف سودمند مورد نظر، این استوار بودن، مدت درازتر یا کوتاهتری بپایند، بهیچوجه در مسئله‌ی تفاوت میان سرمایه‌ی استوار و گردان تاثری نمیکند (۲۰).

جزئی از وسائل کار که متضمن شرایط عمومی کار آن وسائل نیز هست، بحض اینک بمثابة وسیله‌ی کار در روند تولید وارد میشوند و بدیگر سخن هنگامیکه برای وظیفه‌ی بارآور آماده میگرددند، با مانند

(۲۰) بسبب دشواری تعریف سرمایه‌ی استوار گردان است که آقای لورنز شتاین * چنین اظهار نظر میکند که گویا تشخیص میان این دو مفهوم صرفا بمنظور تسهیل بیان است.

* Lorenz von Stein (۱۸۱۵ — ۱۸۹۰) — مورخ، حقوق‌دان و اقتصاددان آلمانی،

استاد فلسفه و حقوق در دانشگاه شهر کیل.

ماشین آلات در يك محل نصب میشوند یا از پیش در همین شکل ثابت و پیوسته به محل تولید میگرددند، از قبیل بهمازیهای زمین، ابنیه ی کارخانه، کوره های بلند، کانالها، راه آهن ها و غیره. در این مورد پیوستگی مستمر وسیله ی کار به روند تولیدی که در درون آن عمل میکند، در عین حال وابسته به شیوه ی وجودی ملموس آنست. از سوی دیگر ممکن است وسیله ی کاری پیوسته از لحاظ جسمانی تغییر محل دهد، حرکت کند و با این وجود دایم در روند تولید حضور داشته باشد، مانند لوسوکوموتیف، کشتی، دام کارو غیره. پس نه سکون است، که در يك مورد، خصیلت سرمایه ی استوار به وسیله ی کار میدهد و نه حرکت است، که در مورد دیگر، چنین خصیلتی را به آن ارزانی میدارد. معذک این امر که وسائل تولید در محلی نصب شده اند و ریشه و پی آنها در زمین فرورفته است، موجب میشود که این جز از سرمایه ی استوار در اقتصاد ملتها نقش ویژه ای ایفا نماید. وسائل مزبور را نمیتوان به خارج فرستاد و نمیشود آنها را در بازار جهانی بمثابه کالا بگردش درآورد. اسناد مالکیت نسبت به این سرمایه ی استوار نمیتوانند دست بدست شوند، خرید و فروش گردند و بدینسان بطور ذهنی دوران داشته باشند. حتی ممکن است که این اسناد مالکیت در بازارهای خارج مثلاً بشکل سهام بگردش درآیند. ولی با جابجاشدن اشخاصی که مالک این قبیل سرمایه ی استوار میشوند تغییری در نسبت میان بخش پابرجا و از لحاظ مادی استوار ثروت يك کشور و بخش جنیده ی آن بوجود نمی آید (۱).

دوران ویژه ی سرمایه ی استوار موجب بروز واگرد ویژه ای میشود. جزء ارزشی را که سرمایه ی استوار در شکل طبیعی خود بوسیله ی فرسایش از دست میدهد، مانند جزء ارزشی محصول دوران پیدا میکند. محصول، در اثر دوران خود، از کالا به پول بدل میشود و لذا همین امر نیز در مورد جزء ارزشی وسیله ی کاری که با محصول دوران یافته روی میدهد، و در واقع بهمان نسبتی که وسیله ی کار صفت ارزش بری خود را در روند تولید از دست میدهد، ارزش آن قطره قطره بصورت پول از روند دوران بهرون میکند. بنابراین ارزش آن اینک وجود دو گانه ای دست می آورد. بهری از ارزش که چسبیده به شکل مصرفی یا طبیعی آن و وابسته به روند تولید است، باقی میماند و جزء دیگر بصورت پول از آن شکل جدا میشود. در جریان عملکرد، جزء ارزشی وسیله ی کاری که در شکل طبیعی وجود دارد، پیوسته فروکش میکند در حالیکه جزء دیگر ارزشی که بصورت پول درآمده است پیوسته افزایش می یابد، تا آنجا که سرانجام عمر وسیله ی کاری بسر میرسد و تمام ارزش آن از جسدش جدا گشته در پول مستحیل میگردد. هم اینجا است که ویژگی این عنصر سرمایه ی با رآور در مورد واگرد نمودار میگردد. تبدیل ارزش آن به پول پلهای استحاله ی کالا، که ارزش بر آنست، انجام میشود. ولی بازگشت آن از صورت پول به شکل مصرفی از تجدید استحاله ی کالا به سایر عناصر تولیدی خود جدا میگردد و بالعکس به دوره ی تجدید تولید ویژه ی خود وابسته میشود، یعنی منوط به زمانی میگردد که عمر وسیله ی کاری پایان یافته و بسایند نمونه ی دیگری از همان نوع جانشین آن شود. مثلاً اگر مدت خدمت ماشینی که فرضاً ۱۰۰۰۰ لیسره ی استرلینگ ارزش دارد ده سال باشد، آنگاه زمان واگرد ارزشی که برای آن پیش ریز شده است ده سال خواهد بود. پیش از سپری گشتن این مدت تجدید ماشین مزبور ضرورت ندارد، زیرا همچنان در شکل طبیعی خود بعمل ادامه میدهد. در این اثنا ارزش ماشین، بمثابه جزء ارزشی کالاهائی که مستمرا بتولید آنها خدمت میکند، خرد خرد دوران دارد و بدینسان تدریجاً به پول بدل میشود تا نقطه ای که سرانجام در پایان ده سال تمام آن به پول بدل گردد و از نو بصورت ماشین دیگری استحاله یابد و لذا واگرد خویش را انجام دهد. تا سر رسید این زمان باز تولید، ارزش آن تدریجاً بصورت ذخیره ی مایه ی نقدی انباشته میشود.

قسمتی از بقیه ی عوامل سرمایه ی بارآور، مرکب از عناصر سرمایه ی ثابت موجود بشکل مواد کمکی و مواد خام است و قسمت دیگر عبارت از سرمایه ی متغیر است که برای نیروی کار خرج میشود.

تحلیل روند کار و ارزش افزائی (کتاب اول و فصل پنجم) نشان داد که اجزاء مزبور چه بمنابسه عناصر محصول آفرین و چه همچون عوامل ارزش زا، روش کاملاً متفاوتی دارند. ارزش آن جزئی از سرمایه ی ثابت که مرکب از مواد کمکی و مواد خام است - بمنابسه اجزاء دیگر سرمایه ی ثابت که عبارت از وسائل کار است - دوباره در ارزش محصول، فقط بمنابسه ارزش انتقال یافته ظاهر میشود و در حالی که نیروی کار معادل ارزشی خود را، توسط روند کار، به محصول اضافه میکند یا بدیگر سخن، ارزش خود را واقعاً از نو تولید مینماید. علاوه بر این، قسمتی از مواد کمکی، ذغال سوخت، گاز روشنائی و غیره در روند کار مصرف میشود بدون آنکه جسمی وارد محصول گردد و در حالیکه جزئی دیگر از این مواد جسمی در محصول داخل میشود و مصالح جوهری آنرا تشکیل میدهد. معذک همه ی این تفاوت ها از لحاظ دوران و بالنتیجه از جهت شیوه ی واگردنی اهمیت هستند. تا آنجا که مواد کمکی و مواد خام کلاً در آفرینی محصول مصرف میشوند و تمام ارزش خود را به محصول منتقل میسازند. بنابراین تمام آن ارزش نیز به همراه محصول دوران میکند و به پول مبدل میشود و دوباره از صورت پول به عوامل تولیدی کالا بدل میگردد. و اگر آن مانند واگرد سرمایه ی استوار قطع نمیشود بلکه پیوسته از تمام اشکال دوریمائی میگذرد بنحویکه این عوامل سرمایه ی بارآور مستمراً در صورت طبیعی خود تجدید میشوند.

اما آنچه مربوط به سرمایه ی متغیر، یعنی به آن بخشی از سرمایه ی بارآور راجع است که در قبال نیروی کار بجزایان می افتد مطلب از این قرار است: نیروی کار برای مدت معینی خریداری میشود. بنحض آنکه سرمایه دار این نیرو را خرید و آنرا در روند تولید جاداد و نیروی مزبور یکی از اجزاء ترکیبی سرمایه ی ویرایشکیل میدهد که در واقع همان بخش متغیر است. نیروی کار هر روز در انتهای یک فاصله زمانی عمل میکند و در این فاصله نه تنها تمام ارزش روزانه ی خود بلکه یک ضمیمه ی اضافه ارزش نیز که مادراینجا فعلاً از آن صرف نظر میکنیم، به محصول می افزاید. پس از آنکه نیروی کار، که مثلاً برای یک هفته خریداری شده است، عمل خود را بانجام رساند، لازمست که خرید آن داتما بر حسب مهلت های متعارف تجدید گردد. معادل ارزش نیروی کار که در انتهای عملکرد به محصول افزوده میشود و همراه دوران محصول به پول مبدل میگردد، باید پیوسته مجدداً از صورت پول به نیروی کار مبدل شود و یا بدیگر سخن پیوسته اشکال دوریمائی خود را طی کند و یعنی اگر نخواسته باشیم دور پیمائی مستمر تولید قطع گردد نیروی کار باید واگرد داشته باشد.

بنابراین آن جزئی از ارزش سرمایه ی بارآور که در نیروی کار پیش ریز شده است، تماماً در محصول وارد میگردد (در اینجانبه یکبار دیگر از اضافه ارزش چشم میپوشیم) و همراه آن هردو استحاله ی متعلق به عرصه ی دوران را طی میکند و از راه این نوسازی دائمی همواره در آغوش روند تولید میماند. پس هر قدره از لحاظ ارزش آفرینی، میان نیروی کار و آن عوامل متشکله ی سرمایه ی ثابت که سرمایه ی استوار نیستند تفاوت وجود داشته باشد، این شیوه ی واگرد ارزششان بهین آنها، بخلاف سرمایه ی استوار، مشترک است. با این خصیلت مشترک خود از لحاظ واگرد است که این اجزاء تشکیل دهند هی سرمایه ی بارآور - یعنی آن اجزاء ارزشی که بابت نیروی کار و وسائل تولیدی غیر از سرمایه ی استوار خرج شده اند در مقابل سرمایه ی استوار، همچون سرمایه ی گردان، روان یا سیال قرار میگیرند.

چنانکه قبلاً دیده شد، پولی که سرمایه دار بابت استفاده از نیروی کار بکارگر میدهد در واقع فقط عبارت از شکل معادل عام برای وسائل معیشت ضروری کارگر است. در این معنی، سرمایه ی متغیر از لحاظ جوهرمادی عبارت از وسائل زندگی است. ولی اکنون که به بررسی واگرد میپردازیم، مسئله ی شکل مطرح است و پس آنچه سرمایه دار خریداری میکند وسائل معیشت کارگر نیست و

بلکه خود نیروی کار اوست که میخرد. آنچه بخش متغیر سرمایه ی وی را تشکیل میدهد وسائل زندگی کارگر نیست، بلکه نیروی کار فعال اوست. آنچه سرمایه دار بنحو بار آور در روند کار مصرف میکند خود نیروی کار است، نه وسائل معیشت کارگر. این خود کارگر است که پول دریافتی در ازای نیروی کارش را به زخم وسائل زندگی میزند تا آنها را از نو به نیروی کار بدل کرده خود را زنده نگاهدارد، و این امر کاملاً چنان است که مثلاً وقتی سرمایه دار جزئی از اضافه ارزش کالائی را که در ازای پول فروخته است صرف تهیه ی وسائل معیشت برای خویش میکند، گفته میشود که گویا کالای ویرا خریدارش بسا وسائل زندگی پرداخت نموده است. حتی در روزگار ما اگر جزئی از دستمزد کارگر بصورت وسائل زندگی، بشکل جنسی، پرداخت شود، این خود یک معامله ی ثانوی بشمار میرود. کارگر نیروی کارش را در برابر بهای مشخصی میفروشد و ضمن آن موافقت میکند که جزئی از این قسمت را بصورت وسائل زندگی دریافت دارد. این امر تنها شکل پرداخت را تغییر میدهد ولی در آن چیزی که واقعاً میفروشد، یعنی نیروی کارش، تغییری حاصل نمیشود. این یک معامله ی دومی است که دیگر میان کارگر و سرمایه دار نمیگذرد، بلکه بین کارگر پستاپه خریدار کالای سرمایه دار همچون فروشندگانه کالا انجام میگیرد، در حالیکه در معامله ی نخستین، کارگر فروشنده ی کالا (نیروی کارش)، و سرمایه دار خریدار است. کاملاً آنچنانست که اگر فی المثل سرمایه دار کالای دیگری را جانشین کالای خود کند و مثلاً بجای ماشین که به کارخانه ی آهن گدازی میفروشد مقداری آهن دریافت دارد. بنابراین وسائل معیشت کارگر نیست که در مورد سرمایه ی گردان خصلت تعیین کننده در برابر سرمایه ی استوار بدست می آورد. و همچنین نیروی کار وی نیز دارای چنین خاصیتی نیست، بلکه آن جزء ارزشی سرمایه ی بار آور که بابت نیروی کار خرج شده است بوسیله شکل واگرد خود این خصلت را مشترکاً به برخی از عناصر بخش ثابت سرمایه، برخلاف اجزاء دیگر آن تفهیم میکند.

ارزش سرمایه ی گردان - در نیروی کار و وسائل تولید - فقط برای زمانی پیش ریز شده است که در آثای آن محصول، بر حسب مقیاس تولید آماده میگردد، مقیاسی که خود بنا بر حجم سرمایه ی استوار تعیین گشته است. این ارزش تماماً در محصول وارد میشود و لذا بوسیله ی فروش محصول از دوران بطور کامل بازگشت میکند و میتواند از نو پیش ریز گردد. نیروی کار و وسائل تولیدی که بخش گردان سرمایه در آنها هستی دارد، تا آن حد از دوران بیرون کشیده میشوند که برای ایجاد و فروش محصول تمام ساخته ضرور است، ولی آنها باید از راه باز خرید، بوسیله ی استحاله مجدد از شکل پول به عوامل تولید، دائماً جبران و تجدید شوند. مقدار عوامل بخش گردان که یک جا از بازار بیرون کشیده میشود کمتر از عوامل سرمایه ی استوار است، ولی دفعاتی که باید آنها را از بازار بیرون کشید ضرورتاً بیشتر است و سرمایه ای که بابت آنها گذارده میشود در مدت های کوتاهتری تجدید میگردد. این نوسازی دائمی از راه جریان مستمر محصول انجام میشود که مجموع ارزش آنها را برگردش در می آورد. سرانجام، اجزاء مزبور مستمراً تمام دور پیمائی استحالات را به تشابه با ارزش خود طی میکنند، بلکه این دور پیمائی را در شکل جسمانی خویش نیز انجام میدهند، آنها پیوسته از صورت کالا به عوامل تولید همان کالا بدل میگرددند.

نیروی کار همراه با ارزش ویژه ی خود، همواره به محصول اضافه ارزش می افزاید که تجسم کار بی اجرت است. بنابراین اضافه ارزش مزبور نیز همچنان پیوسته بوسیله ی محصول در دوران قرار میگیرد و مانند دیگر عناصر ارزشی محصول به پول بدل میشود. ولی اکنون که بدو سخن از واگرد ارزش - سرمایه میروود نه از اضافه ارزشی که به همراه آن در واگرد شرکت دارد، موقتاً از بحث در آن پاره صرف نظر میشود.

از آنچه تا کنون سخن رفته است نکات زیرین بدست می آید:

۱- تعاریف مربوط به اشکال سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان و تنها از واگرد مختلف ارزش- سرمایه یا سرمایه‌ی بارآوری سرچشمه میگیرند که در روند تولید بکار افتاده است. این تفاوت در واگرد نیز بنوعی خود و از شیوه‌های مختلفی که طبق آن اجزاء تشکیل دهنده‌ی سرمایه‌ی بارآور ارزش خود را به محصول منتقل میکنند ناشی میگردد و ولی از شرکت تفاوت آنها در تولید ارزش- محصول ناقص ویژه‌ی آنها در روند ارزش افزائی سرچشمه نمیگیرد. سرانجام و تفاوت ارزش دهی به محصول- و لذا نیز شیوه‌های مختلفی که طبق آن ارزش مزبور از طریق محصول برگردش درمی آید و بوسیله استحالات آن، بصورت طبیعی بدوی خویش تجدید میگردد- از اختلاف در پیکرهای مادی نسی ناشی میشود که در قالب آنها سرمایه‌ی بارآور زیست میکند و جزئی از آن طی آفرینش هر یک محصول تماما مصرف میشود در حالیکه جزء دیگر فقط تدریجا آب میگردد. بنابراین تنها سرمایه‌ی بارآور است که میتواند بصورت استوار و گردان تفکیک شود. بالعکس چنین تضادی در مورد دو شیوه‌ی دیگر نیست سرمایه‌ی صنعتی، یعنی کالا- سرمایه و پول- سرمایه و وجود ندارد و هیچکدام از این دو نیز بمتابعت تضاد در برابر سرمایه‌ی بارآور قرار نمیگیرند. این تضاد فقط در مورد خود سرمایه‌ی بارآور و در درون آن وجود دارد و پس پول- سرمایه و کالا- سرمایه میتوانند هر قدر دلخواه آنها باشد مانند سرمایه بکار افتند و هر چه ممکن است سیال تر گردند و ولی تنها پس از آنکه تبدیل به جزء سیال سرمایه‌ی بارآور شدند میتوانند در تضاد با سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان شوند. ولی چنانکه خواهیم دید و همین امر که هر دو شکل پیش گفته‌ی سرمایه متعلق به محیط دَوْران هستند، از زمان آدام اسمیت بی‌عقد اقتصاد پیون را به این گمراهی کشانده است که آن دو را با جزء سیال سرمایه‌ی بارآور، تحت مقوله‌ی سرمایه‌ی گردان و در یک جوال بریزند. در واقع آن دو در تضاد با سرمایه‌ی بارآور گردان- سرمایه بشمار میروند و ولی سرمایه‌ی گردانی که در تضاد با سرمایه‌ی استوار قرار میگیرد نیستند.

۲- واگرد جزء استوار سرمایه و لذا زمان واگردی که برای آن لازم است و واگردهای چندی از جزء گردان سرمایه را در بر میگیرد. در همان مدتی که سرمایه‌ی استوار یکباروا گرد میکند و سرمایه‌ی گردان چندین باروا گرد دارد. یک جزء ارزشی سرمایه‌ی بارآور فقط هنگامی شکل معرف سرمایه‌ی استوار را بدست می آورد و که وسیله‌ی تولید حامل آن در فاصله‌ی زمانی‌ئی که در آن محصول آماده شده است و بمتابعت کالا از روند تولید بیرون رانده میشود و تماما از کار نیافتاده باشد. قسمتی از ارزش آن باید در شکل مصرفی پایدار گذشته محبوس باقی بماند و در حالیکه قسمت دیگر آن بوسیله‌ی محصول تمام شده بدوَران می افتد و دوَرانی که بعکس موجب برگردش همزمان تمام اجزاء متشکله‌ی سرمایه‌ی گردان میگردد.

۳- آن جزء ارزشی از سرمایه‌ی بارآور که در سرمایه‌ی استوار گذارده شده است و یکبار و برای تمام مدت عملکرد آن قسمت از وسائل تولیدی که سرمایه‌ی استوار را تشکیل میدهند، پیش ریز گردیده است. بنابراین ارزش مزبور را سرمایه دار یکبار در دوَران ریخته است ولی فقط آنرا تکه تکه و بوسیله‌ی سامان پایی اجزاء ارزشی‌ئی که سرمایه‌ی استوار خرد خرد و بکالای افزایش از دوَران باز میستاند. از سوی دیگر خود وسائل تولیدی که در آن و بخش از سرمایه‌ی بارآور تثبیت میشود و یکبار از دوَران بیرون کشیده شده اند تا برای تمام طول عمر خود در روند تولید جایگزین شوند و ولی وسائل مزبور طی همین مدت نیازی به این ندارند که نمونه‌های تازه‌ای از همان نوع جانشین آنها گردد. نیازمند تجدید تولید نیستند. این وسائل طی مدت دراز یا کوتاهی به تدریج مساعی در ایجاد کالاهائی که بدرون دوَران ریخته میشوند ادامه میدهند و بدون آنکه خود از دوَران و عناصر نو سازی ویژه‌ی خویش را بیرون کشند. پس طی این مدت از سوی آنها هیچ تسوق

۱- تعاریف مربوط به اشکال سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان و تنها از واگرد مختلف ارزش - سرمایه یا سرمایه‌ی بارآوری سرچشمه میگیرند که در روند تولید بکار افتاده است. این تفاوت در واگرد نیز بنویسه‌ی خود و از شیوه‌های مختلفی که طبق آن اجزاء تشکیل دهنده‌ی سرمایه‌ی بارآور ارزش خود را به محصول منتقل میکند ناشی میگردد و ولی از شرکت تفاوت آنها در تولید ارزش - محصول یا نقل ویژه‌ی آنها در روند ارزش افزائی سرچشمه نمیگردد. سرانجام و تفاوت ارزش دهی به محصول - و لذا نیز شیوه‌های مختلفی که طبق آن ارزش مزبور از طریق محصول بگرددش درمی آید و بوسیله استحالتهای آن و بصورت طبیعی بدوی خویش تجدید میگردد - از اختلاف در پیکرهای مادی ناشی میشود که در قالب آنها سرمایه‌ی بارآور زیست میکند و جزئی از آن طی آفرینش هر یک محصول تماماً مصرف میشود در حالیکه جزء دیگر فقط تدریجاً آب میگردد. بنابراین تنها سرمایه‌ی بارآور است که میتواند بصورت استوار و گردان تفکیک شود. بالعکس چنین تضادی در مورد دو شیوه‌ی دیگر زیست سرمایه‌ی صنعتی، یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه وجود ندارد و هیچکدام از این دو نیز بشابه تضاد در برابر سرمایه‌ی بارآور قرار نمیگیرند. این تضاد فقط در مورد خود سرمایه‌ی بارآور و در درون آن وجود دارد و پس پول - سرمایه و کالا - سرمایه میتوانند هر قدر دلخواه آنها باشد مانند سرمایه بکار افتند و هر چه ممکن است سیال تر گردند و ولی تنها پس از آنکه تبدیل به جزء سیال سرمایه‌ی بارآور شدند میتوانند در تضاد با سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان شوند. ولی چنانکه خواهیم دید و همین امر که هر دو شکل پیش گفته‌ی سرمایه متعلق به محیط دَوْران هستند و از زمان آدام اسمیت ببعدها اقتصاد بیون رابه این گمراهی کشانده است که آن دو را با جزء سیال سرمایه‌ی بارآور و تحت مقوله‌ی سرمایه‌ی گردان و در یک جوال بریزند. در واقع آن دو در تضاد با سرمایه‌ی بارآور گردان - سرمایه بشمار میروند و ولی سرمایه‌ی گردانی که در تضاد با سرمایه‌ی استوار قرار میگیرد نیستند.

۲- واگرد جزء استوار سرمایه و لذا از زمان واگردی که برای آن لازم است و واگردهای چندی از جزء گردان سرمایه را در بر میگیرد. در همان مدتی که سرمایه‌ی استوار یکباروا گرد میکند و سرمایه‌ی گردان چندین باروا گرد دارد. یک جزء ارزشی سرمایه‌ی بارآور فقط هنگامی شکل مصرف سرمایه‌ی استوار را بدست می آورد و که وسیله‌ی تولید حامل آن در فاصله‌ی زمانی‌ئی که در آن محصول آماده شده است و بشابه کالا از روند تولید بیرون رانده میشود و تماماً از کار نیافتاده باشد. قسمتی از ارزش آن باید در شکل مصرفی پایدار گذشته محبوس باقی بماند و در حالیکه قسمت دیگر آن بوسیله‌ی محصول تمام شده بدَوْران می افتد و دَوْرانی که بعکس موجب گرددش همزمان تمام اجزاء متشکله‌ی سرمایه‌ی گردان میگردد.

۳- آن جزء ارزشی از سرمایه‌ی بارآور که در سرمایه‌ی استوار گذارده شده است و یکبار و برای تمام مدت عملکرد آن قسمت از وسائل تولیدی که سرمایه‌ی استوار را تشکیل میدهند و پیش ریز گردیده است. بنابراین ارزش مزبور را سرمایه دار یکبار و در دَوْران ریخته است ولی فقط آنرا تکه تکه و بوسیله‌ی سامان یا اجزاء ارزشی‌ئی که سرمایه‌ی استوار خرد خرد و بکالای اغزیاید و از دَوْران باز میستاند. از سوی دیگر خود وسائل تولیدی که در آن بخش از سرمایه‌ی بارآور تثبیت میشود و یکبار و از دَوْران بیرون کشیده شده اند تا برای تمام طول عمر خود در روند تولید جایگزین شوند و ولی وسائل مزبور طی همین مدت نیازی به این ندارند که نمونه‌های تازه‌ای از همان نوع جانشین آنها گردد. نیازمند تجدید تولید نیستند. این وسائل طی مدت دراز یا کوتاهی به تدریج مساعی در ایجاد کالاهائی که بدرون دَوْران ریخته میشوند ادامه میدهند و بدون آنکه خود از دَوْران عناصر نو سازی ویژه‌ی خویش را بیرون کشند. پس طی این مدت از سوی آنها هیچ توقع

اینکه سرمایه دار تجدید پیش ریزی میکند مطرح نیست • سرانجام • ارزش • سرمایه ای که با بست سرمایه ی استوار نهاده شده است • در مدت عملکرد وسیله ی تولیدی که در قالب آن وجود دارد • دور پیمائی اشکال خود را نه در قالب مادی بلکه فقط از لحاظ ارزشش انجام میدهد • آنهم تنها بصورت پاره پاره و بتدریج • بدیژر شدن • قسمتی از ارزش آن پیوسته بمثابة جزء ارزشی کمالا بگردش می افتد و به پول بدل میشود • بدون آنکه خودش از صورت پول به شکل طبیعی بدوی خود بازگردد • این بازگشت پول به شکل طبیعی وسیله ی تولید • فقط آنگاه روی میدهد که دورهی خدمت وسیله ی مزبور سپری شود و کاملا اسقاط شده باشد •

۳- عناصر سرمایه ی گردان نیز - در صورت استمرار روند تولید - مانند عناصر سرمایه ی استوار پیوسته در روند تولید تثبیت شده اند • ولی عناصر سرمایه ی گردان که بدین نحو تثبیت شده اند پیوسته عینا تجدید میشوند (وسائل تولید بوسیله ی نمونه های تازه ای از همان نوع • نیروی کار از راه تجدید خرید دائمی) • در حالیکه عناصر سرمایه ی استوار • در مدت ادامه ی حیات خسوده نه تجدید میشوند و نه به باز خریدشان نیاز است • در روند تولید • پیوسته مواد خام کمی حضوری دارند • ولی همواره بانمونه های تازه ای از نوع خود که پس از مصرف شدن مواد قدیم برای ایجاد محصول • جای آنها را میگیرند • همچنین در روند تولید • همواره نیروی کار حضور دارد • ولی فقط از راه تجدید خرید دائمی • و چه بسا با تغییر اشخاص • بهکس عینا همان ابنیه • ماشین آلات و غیره • در اثنای واگردهای مکرر سرمایه ی گردان و در همان روندهای تکرار شده ی تولید • به خدمت خود ادامه میدهند •

II- اجزاء تشکیل دهنده ی سرمایه استوار

تعمیر و تعمیرات

در سرمایه گذاری واحد • عناصر جداگانه ی سرمایه ی استوار عمرهای متفاوتی دارند و لذا زمانهای واگرد آنها نیز مختلف است • مثلا در یک راه آهن • ریلها • تراورس ها • زیرسازی ها • ایستگاهها • پلها • تونل ها • لوکوموتیف ها و واگونها • دارای مدت عملکرد و تجدید تولید متفاوتی هستند و بنابراین سرمایه ای که بابت آنها پیش ریز شده است نیز مدت های واگرد مختلفی دارند • ابنیه • سکوها • آب انبارها • پلها • تونل ها • ترانسه ها • جان پناهها و خلاصه همه ی آن اعمالی که در زندگی راه آهنی انگلستان تحت عنوان Works of art (ساختمانهای هنری) تلقی میشوند طی سالیان دراز نیازی به تعمیر ندارند • آنچه که بطور عمده در معرض فرسایش قرار میگیرد ریلها و وسائل متحرك (rolling stock) هستند •

در آغاز یعنی هنگامیکه به ساختن راه آهن های جدید پرداختند • عقیده ی مسلطی کسه از جانب ارجمندترین مهندسان پشتیبانی میشد • این بود که گویا عمر یک راه آهن قرن شمار است و فرسایش ریلها به اندازه ای نامحسوس است که میتوان آنها را از لحاظ هر هدف مالی و عملی بیسرون از عوجه قرارداد • عمر ریلهای خوب به ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال تخمین زده میشد • دیری نگذشت به ایسن شکه بی بردند که طول عمر متوسط ریلها • که طبعا به سرعت لوکوموتیف ها • به وزن و تعداد قطارها • به ضخامت خود خطوط و به بسیاری شرایط فرعی وابسته است از ۲۰ سال تجاوز نمیکند • حتی در برخی از ایستگاهها که مراکز رفت و آمد هستند ریلها همه سال فرسوده میشوند • در حدود سال ۱۸۶۷ استفاده از ریلهای پولادین آغاز شد • که تقریبا دوبرابر خطوط آهنین خرج بر میداشت • ولی در عرض درازی عمر آنها بیش از دو بار بود • مدت عمر تراورسهای چوبین ۱۲ تا ۱۵ سال است • در مورد وسائل استحصالی • مشخص گردید که واگنهای کالا بر فرسایش پذیرتر از واگنهای مسافر هستند • در سال ۱۸۶۷ عمر یک لوکوموتیف را به ۱۰ تا ۱۲ سال تخمین میزدند •

نخست فرسایش از خود استعمال ناشی میشود. بطور کلی، ریلها متناسب با تعداد قطارها فرسوده میشوند. (R.C.Nr. 17645) (۲۲) افزایش سرعت موجب ازدیاد فرسایش به نسبتی بیش از مربع سرعت گردیده است یعنی چنانچه سرعت قطارها دو برابر شود درجه ی فرسایش بیش از چهار برابر بالا میرود. (R.C.Nr. 17046)

یکی دیگر از علل فرسایش تاثير نیروهای طبیعت است. چنین است که تراورسپانه تنها بسبب فرسایش استعمالی، بلکه از راه فساد و گندیدگی نیز آسیب می بینند.

" هزینه های مراقبت خط، کمتر مربوط به فرسایش ناشی از رفت و آمد هستند، تا به جنس چوب و آهن و کیفیت ساختمانهایی که در معرض تاثير هوا قرار دارند. تنها يك ماه زمستان سخت بسبب ساختمان راه بیش از یکسال تمام رفت و آمد آسیب وارد میکند."

(R.P. Williams, "On the Maintenance of Permanent Way" کفرانس در
Institute of Civil Engineers، پائیز سال ۱۸۶۷)

سرانجام، مانند همه جا در صنعت بزرگ، در اینجانیز فرسایش معنوی نقش خود را ایفا میکند. پس از گذشت ده سال معمولاً میتوان همان تعداد واگون ولوکوموتیفی را که سابقاً ۴۰۰۰۰ لیبره ی استرلینگ قیمت داشت با سی هزار لیبره خریداری کرد. بدینسان در مورد این وسائل باید يك بهسا - زدائی در حدود ۲۵٪ را نسبت به قیمت بازار بحساب آورد، حتی اگر در ارزش مصرف آن هم کاهش پیدا نشده باشد. (Lardner, "Railways Economy", P. 120)

" پل های لوله دار" دیگر در شکل کنونی خود تجدید نخواهند شد (زیرا اکنون برای این قبیل پلها شکلهای بهتری وجود دارد) " تعمیرات عادی، برداشتن و جانشین ساختن قطعات جداگانه معمول نیست" (W.B. Adams, " Roads and Rails ", London, 1862, P. 136)

اکثر وسائل کار در اثر پیشرفت صنعت پیوسته دچار گرگونی میشوند. بنا بر این وسائل مزبور نه بصورت بدوی خود، بلکه با شکل دیگر گشته تجدید میشود. از طرفی حجم سرمایه ی استواری که بصورت طبیعی مشخص بکار افتاده است و در درون این شکل باید دوره ی عمر متوسط معینی را طوسی کند، موجب آن میشود که ورود ماشینهای نو و غیره اندك اندك انجام گیرد و بنا بر این بصورت مانعی در برابر استفاده ی سریع و عمومی از وسائل تولید تکمیل یافته، در پی آید. از سوی دیگر بهسارزه ی رقابت آمیز، وسائل کارکننده را وادار میکند پیش از آنکه عمر طبیعی آنها بسر رسیده باشد در برابر وسائل نو جای بپردازند، و این امر بویژه بهنگام گرگونیهای قطعی روی میدهد. بطور عمده بلیسات و بحر آنها هستند که چنین نوسازی ادوات استحصالی را در مقیاس بزرگ اجتماعی تحمیل میکنند.

(۲۲) نقل قولهایی که با علامت R.C. نموده شده اند از: "Royal Commission of

Railway. Minutes of Evidence taken before the Commissioners.

Presented to both Houses of Parliament", London, 1867

شده اند. پرسش ها و پاسخها شماره گذاری شده اند و در اینجا شماره ها نقل میگردد.

Lardner, Dionysius (۱۷۹۳ - ۱۸۵۹) - ریاضی دان، فیزیک دان و فیلسوف

انگلیسی. مصنف آثار بسیاری در باره ی علوم طبیعی، تکنیک، فلسفه و اقتصاد.

" پل لوله دار Röhr - Brücke • Pont tubulaire" عبارت از نوعی پل است که سابقاً

بوسیله ی قرارداد ان تعداد کثیری از لوله های فلزی متصل بهم می ساختند و به همین جهت بنام

پل لوله دار خوانده شده است.

فرسایش (بفروراز فرسایش معنوی) عبارت از آن جزه ارزشی است که سرمایه ی استواره در نتیجه ی استعمال خود تد ريجا و بهرزان متوسطی که ارزش مصرفی از دست میدهد به فرآورده منتقل میسازد .

گاه این فرسایش چنانست که سرمایه ی استوار طول عمر متوسط معلومی بدست می آورد و برای این مدت تماما پیش ریز میشود و پس از پایان یافتن مدت مزبور باید کاملا تجدید گردد . در مورد وسائل کارزنده مثلا اسب ، زمان تجدید تولید آنها خود بوسیله ی طبیعت پیش نوشته است . مدت عمر متوسط این حیوانات ، بمثابه وسائل کاره از جانب قوانین طبیعی تعیین شده است . بعضی اینکه موعده مزبور در رسیدن زمست که نمونه های تازه ای از آنها جانشین ر شوس فرتوت شوند . يك اسب را نمیتوان قطعه قطعه جانشین اسب دیگر کرد . بلکه باید اسب تازه ای جای آنرا بگیرد .

در مورد عناصر دیگر سرمایه ی استوار تجدید ادواری و یا نوسازی قطعه ای امکان پذیر است . در اینجا باید میان تمویض قطعه ای یا ادواری و گسترش تد ريجی بنگاه تمیز قائل شد .

سرمایه ی استوار قسما از اجزاء همگونی تشکیل شده است که با این وجود طول عمر برابری ندارند بلکه باید در مدت های متفاوتی تکه تکه عوض شوند . از این قبیل است ریل های ایستگاه های راه آهن که باید زودتر از ریل های بقیه ی خط تمویض گردند . همچنین است در مورد تراورسهای از قبیل آنها که در سالهای ۵۰ در راه آهن های بلژیک معمول بود و بنا بر گفته ی لاردنر ■■■ سالانه ۸٪ آن تمویض میشد و لفاطی ۱۲ سال همه ی تراورسها نوشده بودند . بنا بر این در مورد مزبور وضع بدین قسم قرار است : مهلی مثلا برای مدت ده سال بابت نوع مشخصی از سرمایه ی استوار پیش ریز میشود . این سرمایه گذاری یکباره انجام میگردد . ولی جزه معینی از این سرمایه ی استواره که ارزشش در ارزش فرآورده وارد شده و همراه آن به پول بدل گردید ، است . همه ساله بصورت جنسی تمویض میشود . در حالیکه جزه دیگر آن سرمایه بصورت طبیعی بدوی پزندگی خود ادامه میدهد . همین سرمایه گذاری یکباره و تجدید تولید جزه بجزه آن بصورت جنسی است که این سرمایه را بمثابه سرمایه ی استوار از سرمایه ی گردان متفاوت میسازد .

قسمت های دیگری از سرمایه ی استوار مرکب از اجزاء نابرابری هستند که در مدت های نابرابر فرسوده میشوند و لذا باید تمویض گردند . این امر از جمله در مورد ماشین آلات روی میدهد . آنچه که هم اکنون در باره ی طول عمر متفاوت اجزاء مختلفه ی يك سرمایه ی استوار مورد توجه ما قرار گرفت ، در مورد مدت زندگی اجزاء مختلفه ی ماشین واحد نیزه که جزئی از این سرمایه ی استوار است ، صدق میکند .

در مورد گسترش تد ريجی بنگاه در جریان نوسازی قسی ، به تذکرات زیرین میپردازیم . چنانکه دیدیم ، با اینکه سرمایه ی استوار عمل خود در روند تولید بصورت جنسی ادامه میدهد ، بهری از ارزش آن ، که بر حسب میانگین فرسایش ، با فرآورده بگردش درآمده و به پول بدل شده است ، جزئی از اندوخت - مایه ی نقدی را تشکیل میدهد که باید برای تمویض سرمایه بصورت جنسی ، در سر رسید موعده تجدید تولید سرمایه ی استوار بکار رود . این جزه از ارزش - سرمایه ی استوار که بدینسان به پول بدل شده است ، میتواند بدرد توسعه ی بنگاه یا بهسازی ماشین آلات بمنظور افزایش بازده آنها بخورد . بدین نحو در فواصل کمابیش درازی تجدید تولید روی میدهد ، و اگر از دیدگاه جامعه بنگریم - تجدید تولید بمقیاس گسترده ای است ، که چنانچه میدان تولید توسعه یافته باشد ، تجدید تولید بیرون گستر ■■■ و در صورتی که وسائل تولید را مؤثر تر کند تجدید تولید

■ از ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰

■■ Lardner

■■■ extensif (فرانسه) = extensiv (آلمانی) .

درون گستر است . این تجدید تولید بمقیاس گسترده از انباشت یعنی از تبدیل اضافه ارزش ب سرمایه سرچشمه نمیگردد، بلکه ناشی از استحاله ی مجدد ارزشی است که از پیکر سرمایه ی استوار جدا شده، در شکل پول مستحیل گردیده است تا دوباره بصورت سرمایه ی استوار تازه ای از زمان نوع درآمد اعظم از آنکه الحاق شود و یا بر اثر بخشی آن بیافزاید . البته ماهیت ویژه ی بنگاه قسا در این امر دخیل است که تا چه حد درجه مقیاس استعداد چنین الحاق تدریجی وجود دارد و لذا بچه نسبتی بسا پسند اندوخت - مایه ای گرد آید تا بتواند بدینسان از نو بکار افتد و درجه مهلت هائی وقوع چنین امری امکان پذیر میشود . از سوی دیگر روشن است که حدود بهمازیهای جزئی ثی که میتوان در مورد ماشین آلات موجود معمول داشت به ماهیت بهمازی و ساختمان خود ماشین هابستگسی دارد .

آدامس ■ ■ نشان میدهد که مثلا در مورد تجهیزات راه آهن تا چه اندازه این نکته از اہتساست چشمگیر است :

" همه ی ساختمان باید طبق اصولی که در کد و حکم فرماست ، یعنی بنا بر اصل استعداد توسعه بی پایان ، ساخته شود . کلیمی ساختمانهای که از ابتدا بیش از حد پراستحکام هستند و هزینه سازی شده اند خود عیب بشمار میروند ، زیرا بهنگام توسعه ، ویران ساختن آنها ضرورت پیدا میکند " . (صفحه ی ۱۲۳) .

این امر بطور عمد و وابسته به فضائی است که در اختیار قرار دارد . در مورد برخی از بناها ممکن است طبقاتی در ارتفاع افزود و در برخی دیگر توسعه بصورت افقی ضرورت دارد و لذا زمین بیشتری لازم میشود . در درون تولید سرمایه داری ، از یک سو وسائل بسیاری نفله میشوند و از سوی دیگر بهنگام بسط یافتن تدریجی بنگاه ، توسعه های فوری و بیهوده ی بسیاری از این قبیل انجام میگردد (که قسا بزبان نیروی کار است) ، زیرا هیچ چیز طبق نقشه ی اجتماعی وقوع نمی یابد ، بلکه همه چیز وابسته است به اوضاع واحوال بی پایان گوناگون ، منوط به وسائل و دیگر شرایطی است که سرمایه دار منفرد در دائره ی آن عمل میکند . هدر رفتن مقادیر بسیاری از نیروی کار از همین جا سرچشمه میگردد .

این اندک اندک سرمایه گذاری مجدد ، بحساب اندوخت - مایه ی پولی (یعنی آن جزئی از سرمایه ی استوار که از نوبه پول بدل گشته است) ، در مورد کشاورزی از همه جا آسانتر است . در مورد اخیر وجود یک عرصه ی تولید با وسعت معین ، موجب استعداد بزرگترین جذب تدریجی سرمایه است . همچنین است در موردی که ، مانند دامپروری ، تجدید تولید طبیعی انجام میگردد .

سرمایه ی استوار هزینه های نگهداری ویژه ای را ایجاب میکند . جزئی از حفاظت بوسیله ی خود روند کار اعمال میگردد ، چه در صورتیکه سرمایه ی استوار در روند کار وارد نباشد خراب میشود (نگاه کنید به کتاب اول ، فصل ششم ، صفحه ی ۱۹۶ و فصل سیزدهم صفحه ی ۴۲۳ : فرسایش ماشین آلات که از عدم استعمال آنها ناشی میشود) ■ ■ ■ . به همین سبب است که قانون انگلستان مواردی را که قطعات اجاره شده ی زمین طبق سنت محل کشت نشده باشد ، صریحا بمنابہ زیان (Waste) تلقی میکند .

" The Law (W.A. Holdsworth, Barrister at Law) (وکیل دعاوی) of Landlord and Tenant", London 1857, P.96).

این محفوظ ماندن که از استفاده در روند کار ناشی میشود ، هدیه ی طبیعی مفتی از جانب کار

■ Intensif (فرانسہ) = Intensiv (آلمانی)

■ ■ Adams, William Bridges (۱۷۹۷ - ۱۸۷۲) - مهندس انگلیسی و نویسنده ی

آثاری در باره ی ساختمان راه آهن .

■ ■ ■ به صفحات ۲۰۴ و بعد جلد اول سرمایه (ترجمه فارسی) و ۳۴۸ و بعد همان جلد مراجعه شود .

زند است. و در واقع نیروی نگاهدارنده ی کار در صورت دارد. از سویی کاره با انتقال ارزش و مصالح کار به محصول، ارزش آنها را حفظ میکند و از سوی دیگر، آنجا هم که ارزش و سائل کار را به محصول منتقل نمیکند، با نگاهداری ارزش مصرف آنها از راه کار بردشان در روند تولید، ارزش و سائل مزبور را محفوظ میدارد.

ولی سرمایه ی استوار برای محفوظ ماندن خود خواستار آنست که کار مثبت هم برای آن صرف شود. گاه بگناه باید ماشین آلات تهیه شوند. اینجا سخن بر سر کاری اضافی است که بدون آن ماشین آلات استفاده پذیر خود را از دست میدهند. سخن بر سر دفاع ساده ی آنها در برابر نفوذ عوامل طبیعی مخرب است که از روند تولید جدائی ناپذیرند و بنا بر این مقصود نگاهداری آنها در لفظی ترین معنای کلمه یعنی در وضعی است که شایسته ی کار باشند. البته عمر عادی سرمایه ی استوار بر پایه ی انجام شرایطی حساب میشود که کاربرد عادی آنرا طی این مدت امکان پذیر سازد، عینا هم آنچه آن است که فرضا اگر انسانی بطور متوسط سی سال عمر کند باز به شصت و شونیاوند است. و نیز در اینجا سخن بر سر جان شین ساختن کار محتوی در ماشین نیست، بلکه صحبت بر سر کار اضافی مستمری است که کاربرد آن ضرور میسازد. سخن بر سر کاری نیست که خود ماشین انجام میدهد، بلکه راجع به کاری است که بر روی ماشین انجام میشود و در آن کار، ماشین عامل تولید نیست، بلکه خود مساده ی خام است. اگرچه سرمایه ای که در این کار صرف میشود در روند ویژه ی کار، یعنی در کاری که منشأ محصول است، وارد نمیکردیم و معذک جزئی از سرمایه ی گردان بشمار میرود. این کار باید مستمرا در تولید خرج شود و لذا ارزش آن نیز باید مستمر بوسیله ی ارزش محصول جبران گردد. سرمایه ای که در این کار صرف میشود به جزئی از سرمایه ی گردان تعلق دارد که وظیفه دار جبران هزینه های عمومی است و بر حسب حساب متوسط سالانه ای باید روی ارزش محصول سرشکن شود. چنانکه سابقا دیده ایم، در صنعت بمعنای خاص، این تجهیزکاری بوسیله ی کارگران در اثنای استراحت مجاننا انجام میشود و درست به همین جهت نیز غالبا به هنگام خود روند تولید به آن میپردازند و همین امر خود منشأ بسیاری از موانع میگردد. این کار در سهای محصول بحساب نمی آید. بدینسان مصرف کننده نیز آنرا مجاننا دریافت میکند. از سوی دیگر سرمایه دار از این راه هزینه های نگهداری ماشین خود را مفت تمام میکند. کارگر با جان خود این هزینه ها را میپردازد و همین یکی از رازهای خود نگهداری سرمایه است و در واقع از لحاظ حقوقی ایجاد کننده ی حق برای کارگر بر روی ماشین آلات است که حتی از نقطه ی نظر حقوق پورژوائی نیز ویرا شریک مالکیت ماشین آلات میکند. با وجود این در رشته های مختلفی از تولید، که برای تجهیز کردن ماشین آلات دور کردن آنها از روند تولید ضرورت دارد و لذا پاک کردن پنهانی آنها امکان پذیر نیست، مثلا مانند لوکوموتیف ها، این کارهای حفاظتی در زمره ی مخارج جاری بشمار می آیند و بنا بر این بمثابه جزئی از سرمایه ی گردان محسوب میگردند. یک لوکوموتیف دست بالا باید پس از سه روز کار به کارگاه برده شود تا در آنجا تعمیر گردد. برای آنکه در اثر شست و شو خسارتی به آن وارد نشود باید بدواً دیگر آن سرد گردد (R.C.Nr. 17823).

تعمیرات بمعنای ویژه ی کلمه یا مرمت کاری، مستلزم صرف سرمایه و کاری هستند که در سرمایه ی پیش ریخته ی بدوی جای گرفته اند و لذا نمیتوانند همیشه از راه جانشین شدن تدریجی ارزش سرمایه استوار جبران گردند و جای خود را پر کنند. مثلا اگر ارزش سرمایه ی استوار برابر با ۱۰۰۰۰ لیر می استرلینگ و تمام مدت عمر آن مساوی با ۱۰ سال باشد، آنگاه که پس از ده سال تمام این سرمایه

خواننده توجه دارد که مقصود مصنف آن جزء از ارزش سرمایه ی استوار است که در عین شرکت در روند تولید و بکار رفتن در روند کار پابرجا ماند و هنوز تماما به محصول منتقل نشده است.

۱۰۰۰۰ لیره ای به پول مبدل گردید ، تازه فقط ارزش سرمایه گذاری بدوی جبران شده است ، ولی جای آن سرمایه و کاری که طی این مدت بصورت تعمیرات از نو بمیان آمده اند ، پرنهیشود . در اینجا سروکار با جزه ارزش افزوده ایست که یکباره پیش ریز نمیشود ، بلکه برحسب نیازمندی بکار می افتد و زمانهای مختلف پیش ریز آن ، بنا به اهمیت امر ، اتفاقی است . این چنین سرمایه گذاریهای بعدی ، که اندک اندک بصورت وسائل کار و نیروی کار افزوده میشود ، لازمی هر سرمایه گذاری استوار است .

آسیب هایی که برخی از اجزاء ماشین آلات و غیره در معرض آن قرار میگیرند بنا به اهمیت اشیاء تصادفی است و لذا تعمیراتی نیز که از این رهگذر واجب میشود اتفاقی است . با این وجود میتوان از میان انبوه تعمیرکارها دو نوع را مشخص ساخت که بیش و کم دارای خصلت ثابت تری هستند و به دوره های مختلف حیات سرمایه ی استوار مربوط میگردد ؛ از این دو نوع یکی ناشی از بیماریهای دوران کودکی است و دیگری مربوط به بیماریهای بسیار زیادی است که در سنین برتر از متوسط عمر بروز میکند . مثلا هر چند ماشین که وارد روند تولید میشود دارای ساختمان کاملی باشد ، معذک بهنگام کاربرد واقعی ، نقائصی بروز میکند که ناچار باید بوسیله ی کار تکمیلی بعدی اصلاح گردد . از سوی دیگر ، هر قدر عمر ماشین مزبور از متوسط تجاوز کرده و لذا عمر اندازه فرسودگی های عادی آن آگده شده است و موادی که از آن ترکیب یافته مستعمل ، کهنه و ناتوان گشته اند ، تعمیرکارهای بیشتر و مهمتری برای سرانگاهد داشتن ماشین تا پایان دوره ی متوسط عمرش ، لازم میشود ، همچنانکه یک مرد سالخورده برای جلوگیری از مرگ زودرس ناچار بیش از جوان تندرست و نیرومند هزینه های پزشکی دارد . بنا بر این کارهای تعمیری ، با وجود جنبه ی تصادفی خود ، در دوره های مختلفه ی عمر سرمایه ی استوار به اندازه های نابرابری تقسیم میشوند .

از این مطلب و نیز از جنبه ی اتفاقی کارهای تعمیری در مورد ماشین ، نتایج زیرین بدست می آید :

از طرفی صرف واقعی نیروی کار و وسائل کار بمنظور تعمیر کاری تصادفی است ، همچنانکه نفس اوضاع و احوال ایجاب کننده ی تعمیرات نیز اتفاقی است . میزان تعمیرات لازم بطور متفاوت به دوره های مختلف عمر سرمایه ی استوار تقسیم میشود . از سوی دیگر ، آنچه در ارزیابی عمر متوسط سرمایه ی استوار مفروض است اینست که پیوسته در حال کار کردن نگاه داشته شده باشد ، قسمتی از راه تعمیر کاری (که شامل پاک نگاه داشتن محل نیز میشود) و قسمت دیگر بوسیله ی انجام تعمیرات ، هر آنگاه که ضرورت ایجاب نماید . انتقال ارزش از راه فرسایش سرمایه ی استوار ، بر پایه ی عمر متوسط آن محاسبه میگردد ، ولی همین عمر متوسط خود بر این بنا حساب میشود که سرمایه ی الحاقی لازم برای حاضر بکار نگاه داشتن آن مستمرا پیش ریز گردد .

از طرف دیگر این نکته نیز بدیهی است که ارزش افزوده ناشی از صرف این سرمایه و کار الحاقی نمیتواند همزمان با مخارج اصلی دوسه ای کالاها وارد گردد . مثلا یک ریسند ، نمیتواند در این هفته ، بدلیل آنکه چرخش شکسته و یاریمانش پاره شده است ، نخ خود را گرانتر از هفته ی پیش بفروشد . در نتیجه ی سانحه ای که در یک کارخانه ی منفرد اتفاق افتاده است ، بهیچوجه تغییری در هزینه های عمومی صنعت ریسندگی حاصل نمیشود . در اینجا نیز مانند هر ارزش گذاری دیگر قاعده ی میانگین حکم میکند . میزان متوسط این قهول سوانح و همچنین کارهای نگهداری و تعمیری لازم در مدت عمر متوسط سرمایه ی استواری که در رشته ی معینی از صنعت بکار می افتد ، از راه تجربه نموده میشود . این هزینه ی متوسط به میانگین دوره ی عمر سرمایه تقسیم میگردد و برحسب اجزاء صحیح متناسبی به بهای فرآورده افزوده میشود و بنا بر این از راه فروش محصول جبران میگردد .

سرمایه ی افزودن ای که بدینسان جبران میشود و با اینکه بشکل غیرمنظم بکار می افتد و در زمره سرمایه ی گردان بشمار میرود. از آنجا که رفع فوری هرگونه عیب در ماشین آلات واجد نهایت اهمیت است و در هر کارخانه ی بزرگ افرادی از قبیل مهندس و نجار و مکانیسین و چلنگر و غیره و جنسود دارند که ضمیمه ی کارگران اصلی کارخانه هستند. دستمزدهای اینان جزئی از سرمایه ی متغیر را تشکیل میدهند و ارزش کارشان در محصول توزیع میشود. از سوی دیگر هزینه های که وسائل تولید ایجاب میکنند طبق همان محاسبه ی میانگین تعیین میگردد و با اینکه عملاً در زمانهای غیرمنظم پیش ریسز شده و لذا نیز در دوره های غیرمنظم در محصول یاد سرمایه ی استوار وارد میشوند و بموجب همین حساب یکی از اجزاء ارزشی محصول را تشکیل میدهند. سرمایه ای که بشکل تعمیرکاری بمعنای خاص بکار میرود از بعضی جهات سرمایه ی نوع ویژه ای را تشکیل میدهد که نه میتوان آنرا تحت عنوان سرمایه گردان و نه در عداد سرمایه ی استوار دسته بندی نمود. ولی نظریه اینکه در زمره ی هزینه های جاری است بیشتر در عداد سرمایه ی گردان بشمار میرود.

بدیهی است که شیوه ی رفتاری بهیچوجه تخییری در واقعیت مناسبات متقابل اشیا مورد ثبت نمیدهد. ولی تذکر این نکته اهمیت دارد که در بسیاری از رشته های صنعتی عادت بر این جاری شده است که هزینه های تعمیر و مخارج فرسایش واقعی سرمایه ی استوار را بشیوه ی زیرین با هم حساب کنند. فرض کنیم که سرمایه ی استوار پیش ریخته بالغ بر ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ و مدت عمر آن ۱۵ سال باشد. بنا بر این فرسایش سالانه ی آن بالغ بر $\frac{1}{3}$ لیره استرلینگ میشود. ولی چنانچه اکنون فرسایش برپایه ی سال حساب گردد یعنی بر قیمت کالاهای تولید شده و بسا بت فرسایش سرمایه ی استوار سالانه بجای $\frac{1}{3}$ لیره استرلینگ ۱۰۰۰ لیره استرلینگ افزوده شود و آنگاه به این معنا خواهد بود که $\frac{1}{3}$ لیره ی استرلینگ بابت تعمیرکاری و غیره اندوخته شده است (ارقام ۰ او ۱۵ فقط بر سهیل مثال گرفته شده اند). بنا بر این بابت تعمیرات بطور متوسط همان اندازه خرج خواهد شد که برای ادامه ی زندگی ۱۵ ساله ی سرمایه ی استوار لازم است. البته این محاسبه مانع از آن نیست که سرمایه ی استوار و سرمایه ی الحاقی بابت تعمیرات و دو مقوله ی متفاوت باشند. برپایه ی این شیوه ی محاسبه مثلا چنین پذیرفته شده است که حداقل مخارج اضافی برای حفظ و تعویض کشتی های بخار سالانه بالغ بر ۱۵٪ باشد و بنا بر این زمان باز تولید برابر با $\frac{1}{3}$ سال میشود. طی سالهای ۶۰ و ۶۱ حکومت انگلستان از این بابت سالانه ۱۶٪ بعنوان خسارت به Peninsular and Oriental Co. پرداخته است. یعنی عملی که زمان تجدید تولیدی معادل $\frac{1}{3}$ سال در نظر میگیرد. در راه آهن هامدات متوسط عمر یک لوکوموتیف ۱۰ سال است ولی با محاسبه ی تعمیرات و فرسایش میزان $\frac{1}{3}$ پذیرفته شده است و این امر مدت عمر را به ۸ سال تقلیل میدهد. برای واگونها ی مسافری و باربری ۹٪ حساب میشود و لذا طول عمری در حدود $\frac{1}{3}$ سال در نظر میگیرند.

در مورد قرارداد های مربوط به اجاره خانه یا چیزهای دیگری که برای مالک آنها سرمایه ی استوار محسوب میشود و به این عنوان به اجاره میرود قانونگذار در همه جا تفاوت موجود میان فرسایش عادی خواننده توجه دارد که در اینجا مقصود مصنف آن وسائل تولیدی است که برای تعمیرکاری و نگهداری لازم میشود و وسائل تولیدی که در مجموع روند تولید بکار میرود.

مقصد سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ است.

در چاپهای اول و دوم کاپیتال $\frac{1}{3}$ قید شده است.

(ناشی از مرور زمان ، تا "تیر عوامل و نفس استفاده ی معمولی") ، و تعمیرات گاهگاهی را ، (که برای پیریا نگاهداشتن خانه طی عمر عادی خود و استفاده ی معمولی از آن لازم است) ، برسمیت شناخته شده است . بنایه قاعده ی عمومی مخارج نوع اول بمسئله ی مالک و هزینه های نوع دوم بگردن مستأجر است . علاوه براین ، تعمیرات باز تحت عناوین عادی و بنیادی از یکدیگر تمیز داده میشوند . تعمیرات اخیرا ل ذکر قسامتوسازی سرمایه ی استوار در شکل طبیعی آنست ، و لذا در صورتیکه قرارداد صریحا خلاف آنرا نگفته باشد ، بمسئله ی مالک است . چنین است مثلا طبق حقوق انگلستان :

" یکنفر اجاره دار که اجاره ی سالانه دارد فقط موظف است که بناها را تا آن حد از آسیب بساد و نشت آب حفظ نماید که اعمال مزبور بدون انجام تعمیرات بنیادی امکان پذیر باشد ، و بطور کلی اقدام به آن قبیل تعمیراتی کند که بتوان آنها را عادی تلقی نمود . و حتی در این مقطع نیز باید قدمت و وضع عمومی بناهای مربوطه را در زمانی که به تصرف اجاره دار درآمده است مورد توجه قرارداد ، زیراوی نسه موظف است بجای مصالح کهنه و فرسوده مصالح نو بنشانند و نه این وظیفه را بمسئله دار که بسهاکاست ناگزیری را که ناشی از مرور زمان و استفاده ی درست است ترمیم نماید ."

(Holdsworth, " Law of Landlord and Tenant ", P. 90,91)

بیمه ی مربوط به ویران شدن بنا در نتیجه ی سوانح فوق العاده طبیعی ، آتش سوزی ، میل و غیره هم از تعویض قسمتهای فرسوده و کهنه و هم از کارهای مراقبتی و تعمیری کاملا متمایز است . بیمه یابنده از اضافه ارزش برداشت شود و این خود موجب کاهش آن میگردد . و یا اگر از نقطه ی نظر تمام جامعه توجه شود باید گفت : لازم است دائما اضافه تولید موجود آید ، یعنی تولید بمقیاس بزرگتر از آنچه برای تعویض بازن تولید ثروت موجود ضرورت انجام گیرد ، (بکلی قطع نظرا از افزایش جمعیت) ، تسا برای جبران خرابیهای فوق العاده ای که معلول سوانح و نیروهای طبیعت هستند و سائل تولید کافی در اختیار باشد .

در واقع اندوخت - مایه ی نقدی فقط جزء ناچیزی از سرمایه ی لازم برای تعویض راتشکیسل میدهند . مهمترین قسمت این سرمایه صرف گسترش مقیاس خود تولید میگردد ، که بخشی از آن گسترش واقعی است و بخش دیگر مربوط به دامنه ی عادی تولید در رشته هائی است که سرمایه ی استوار تولید مینماید . مثلا یک کارخانه ی ماشین سازی باید برپایه ی این حساب سازمان یافته باشد که کارخانه های خریدار همه ساله گسترده ترمیشوند و برخی از آنها دائما نیازمند بازتولید تمام یا جزئی از ادوات خود میگرددند .

در مورد تعیین میزان فرسایش و همچنین تعیین مقدار هزینه های تعمیری بنا بر میانگین اجتماعی ضرورتا نابرابریهای بزرگی بروز میکند ، و این نابرابریها حتی در باره ی سرمایه گذارهای هم مقداری که در اوضاع و احوال واحد در رشته ی واحد تولید قرار دارند ، پیش می آید . عملا چنین است که ماشین آلات و غیره ی متعلق بیک سرمایه دار بالاتر از متوسط دوام پیدا میکنند در حالیکه برای دیگری دوام آنها کمتر است . هزینه های تعمیری یکی بالاتر و هزینه های دیگری پائین تر از متوسط است و غیره . ولی مبلغ مشخصی که بابت فرسایش و مخارج تعمیری به بهای کالا افزوده میشود یکی است و بنا بر میانگین تعیین میگردد . بنا بر این از راه این افزایش قیمت ، یکی بیشتر از آنچه خود واقعا می افزایش بدست می آورد و دیگری کمتر . این امر ، مانند دیگر اوضاع و احوالی که با وجود بهره کشی مساوی از نیروی کار ، سود سرمایه داران مختلف را در رشته ی صنعت واحدی متفاوت میسازد ، موجب دشوار شدن

« هلال هائی که دو جمله معترضه در میان آن قرار گرفته ، از جانب مترجم برای دریافت آسانتر تمام عبارت بکار رفته است . »

درک ماهیت واقعی اضافه ارزش میگردد.

مرز میان تعویض و کارهای تعمیریه بمعنای خاص، میان هزینه های نگهداری و هزینه های نوسازی و کمابیش سیال است. از اینجاست که مباحثات دائی، از جمله در مورد راه آهن ها، در این باره برمیخیزد که آیا فلان مخارج تعمیرات یا تعویض، بحساب هزینه های جاری است یا باید بحساب اصل سرمایه گذارد، شود. انتقال دادن مخارج تعمیریه بحساب سرمایه، بجای حساب درآمد، شیوه ای شناخته شده ای است که بوسیلهی آن مدیریت راه آهن ها نفع سهام خود را منوعاً بهر حال میبرند. معذک در اینجانیز تجربه از هم اکنون ضوابط اصلی را بدست داده است. مثلاً کارهای تکمیلی نخستین سالهای عمر راه آهن "تعمیر بشمار نمیروند" بلکه باید مانند جزء اصلی ساختمان راه تلقی گردند و لذا باید به حساب سرمایه برده شوند، زیرا این اقدامات ناشی از فرسایش یا تآثر غیر رفت و آمد نیستند، بلکه از نقائص اولیه و غیر قابل اجتناب راه سازی سرچشمه گرفته اند.

(Lardner, I.C.P. 40)

بالمعکس تنها شیوهی درست اینست که حساب درآمد هر سال را بابت کاهش قیمت مدیسون سازمان، که از راه اضطرار برای امکان وصول این درآمد تحمیل میشود، اعم از اینکه مبلغ مزبور واقعاً خرج شده یا نشده باشد، "Committee of Inquiry" (Captain Fitzmaurice, "Money Market Review" 1868) نقل شده در: "Money Market Review" 1868.

در کشاورزی، تفاوت گذاردن میان تعویض و نگهداری سرمایه ای استوار، لااقل تا هنگامیکه هنوز کار بوسیلهی بخار انجام نمیگردد، عملاً غیر ممکن و بی فایده است.

در مورد سیاهه ای کاملی از سخت افزارها (نیازمندیهای مربوط به کشت افزار و انواع دیگر افزارهای کار و استحصال)، چنانچه زیاد روی نشود، عادت بر این جاری است که متوسط بزرگ فرسایش و مراقبت را در بارهی مجموعه ای افزارها، بنا به اختلاف شرایطی که پیش می آید، از ۱۵ تا ۲۵ درصد سرمایه ای که برای خرید آنها بکار رفته است، ارزیابی کنند. (Kirchhof, "Handelbuch der landwirtschaftlichen Betriebslehre", Dessau 1852, P. 137).

در مورد وسائل متحرک راه آهن بهیچوجه نمیتوان تعمیر و تعویض را از هم جدا ساخت.

ما از وسائل متحرک خودمان بنا به تعداد مراقبت میتوانیم. هر چه لوکوموتیف که داشته باشیم، همان عده را نگهداری میکنیم. هر گاه طی زمان یکی از لوکوموتیف ها غیر قابل استفاده گردد، بنحوی که ساخت واحد جدیدی سودمند تلقی شود، آنگاه لوکوموتیف نویی میسازیم و آنرا بحساب درآمد میسازیم. و البته در این مورد ارزش مواد ماشین کهنه را در حساب بستانکار درآمد قرار میدیم. ... از ماشین کهنه همواره چیزی قابل ملاحظه ای باقی میماند. ... چرخها، محورها، دیگ بخار و خلاصه قسمت خوبی از ماشین قدیم باقی میماند. (T. Gooch, Chairman of Great Western Railway Co. R.C. Nr. 17327, 17329).

تعمیر کردن یعنی نوساختن. برای من کلمه ای تعویض وجود ندارد. ... آنگاه که يك شرکت

راه آهن واگون یا لوکوموتیفی را خریداری نمود، باید آنرا بنحوی تعمیر کند که بتواند پیوسته بچرخد. (17784) * مادر هر مایل انگلیسی $\frac{1}{4}$ است. بابت مخارج لوکوموتیف حساب میکنیم. با

* Mail - مقیاس طول انگلیسی برابر با ۱۶۰۹ متر.

* Penny - واحد جزء پول انگلیسی برابر با $\frac{1}{12}$ شیلینگ یا $\frac{1}{240}$ لیره ای استرلینگ که با

که با علامت d یا D نموده میشود.

این $\frac{1}{4}$ از هزینه مالوکوموتیفها را برای همیشه حفظ مینمائیم، اما ماشینهای خود را نومیکنیم. چنانچه شما بخواهید ماشین نوئی خریداری کنید، در آن صورت پولی بیش از آنچه لازمست از دست میدید. در ماشینهای کهنه همواره چرخهای چندی، محوری یا قطعی دیگر قابل استفاده ای یافت میشود و این امر کم میکند تا ماشین ارزانتری بهمان خوبی ماشین کاملاً نو بسازیم. (17790) "من اکنون هر هفته یکسک لوکوموتیف تولید میکنم، یعنی لوکوموتیفی که بهمان خوبی ماشین نوست، زیرا دیگه، سیلندر و شاسی آن نوهستند" (17823. Archibald Sturrock, Locomotive Superintendent of Great Northern Railway, in R.C. 1867).

هم این چنین است در مورد واگونها :

"در طول زمان ذخیره ای لوکوموتیفها و واگونها دائماً تجدید میشود. یکبار چرخهای جدید و سایر دیگر شاسی تازه ای کارگزارده میشوند. اجزائی که پایه ی حرکت هستند و بیش از قسمت های دیگر در معرض فرسودگی قرار دارند تدریجاً نوسازی میشوند. بدینسان ماشین ها و واگونها میتوانند بنحوی یکسک سلسله تعمیرات را از سر بگذرانند که در برخی از آنها حتی اثری هم از مواد قدیمی باقی نماند. حتی آنگاه که وسائل مزبور دیگر بهیچوجه تعمیر پذیر نیستند، قطعاتی از واگونها و لوکوموتیف های کهنه در ساختمان ماشین های نو بکار میروند و بدینسان هیچگاه کاملاً از کار راه برکنار نمیشوند. بنابراین این سرمایه ی جهان دائماً در حال بازتولید است. آنچه که بهنگام لزوم نوسازی تمام راه، باید یکبار و در زمان معین انجام گیرد، در مورد وسائل متحرک تدریجاً و سال بسال واقع میشود. زندگی این وسائل جنبه ی جاودانی دارد و در مفهوم پیوسته جوان گشتن، می گنجد" (Lardner, P. 115, 116)

روندی که اینجا لاردر در مورد راه آهن توصیف نموده است، بیک کارخانه ی منفرد نمیخورد، ولی تصویری از تجدید تولید پیوسته ی سرمایه ی استوار بدست میدهد که تکه تکه و درآمیخته با تعمیرات، در درون رشته ی کاملی از صنعت، و یا بطور کلی در درون مجموعه ی تولید بمقیاس اجتماعی، انجام میگیرد.

اینک نمونهای که نشان میدهد تا چه حدود وسیعی مدیریت های ما هر میتوانند از مفاهیم تعمیر و تعویض، بمنظور بدست آوردن بهره ی سهام، استفاده کنند. بنا بر همان کنفرانس سابق الذکر ر. پ. ویلیامس، ذیلاً مبالغ متوسطی را می آوریم که شرکتهای مختلفه ی راه آهن انگلستان طی سالهای متعاقب، از بابت تعمیرات و هزینه های نگهداری تمام راه و بناهای آن، از حساب درآمد خویش کسر نموده اند (سالانه و بر حسب طول خط به مایل انگلیسی) :

۳۷۰	لیروی استرلینگ	لندن و نورث وسترن (North Western)
۲۲۵	" "	میدلند (Midland)
۲۵۷	" "	لندن و ساوت وسترن (South Western)
۳۶۰	" "	گرت نورثرن (Great Northern)
۳۷۷	" "	لانکاشیر و یورکشیر (Lancashire, Yorkshire)
۲۶۳	" "	ساون ایسترن (South Eastern)
۲۶۶	" "	برایتون (Brighton)
۲۰۰	" "	منچستر و شفیلد (Manchester, Sheffield)

تنها جزه بسیار ناچیزی از تفاوتهای جدول بر پایه ی اختلاف در میزان واقعی مخارج قرار دارد. تفاوتهای مزبور، تقریباً بدون استثناء از شیوه های مختلف محاسباتی ناشی میشوند و بر حسب آنکه

اقلام مخارج بحساب سرمایه گذاشته شده و با بحساب درآمد برده شده اند اختلاف یافته اند و ویلیامس صریحاً میگوید :

" کثیر بار کردن درآمد از آن جهت پذیرفته میشود که برای بدست آوردن حق السهم خوبی لازم است ، و تحویل بیشتر برای اینست که درآمد نیرومندی وجود دارد که میتواند چنین باری را تحمل کند . در برخی موارد فرسایش ، و لذا تعویض آن نیز ، مقدار عملا بی اهمیتی است ، بگونه ای که تنها هزینه های تعمیر بحساب می آیند . آنچه را که (لاردنر) ، در شرحی که ذیلاً می آوریم ، راجع به ساختمانهای هنری (Works of Art) راه آهن ها گفته است ، بطور کلی برای کلیه آثار دوام داری از این قبیل ، مانند کانالها ، انبارها ، پلها ، آهنی و سنگی و غیره ، صادق است .

" فرسایشی که در نتیجه ی تاثير آهسته ی زمان بر ساختمانهای محکم وارد میشود ، اثری است که در اثنای مدت کوتاه تقریباً غیر مرئی است . معذک پس از گذشت زمان درازی ، مثلاً پس از قرنهای حتی نوسازی کامل یا قسمی محکمترین ساختمانها در نتیجه ی فرسایش پیش می آید . مقایسه ی ایسبن فرسایش غیر مرئی با فرسودگی محسوس که در دیگر قسمتهای راه روی میدهد ، سنجش آنها را با نابرابری هایی که در حرکات سده شمار و ادواری اجرام سماوی بوقوع می پیوندد ، امکان پذیر میسازد . تاء ثیر زمان بر ساختمانهای کوه پیکریک راه ، پلها ، تونل ها ، رویها و غیره ، نمونه های آن فرسایشی را بدست میدهند که میتوان سده شمار نامید . آن قیمت گاهی سریعتر و مرئی تری که طی مدت کوتاه از راه تعمیر یا تعویض جبران میشود ، همانند نابرابریهای ادواری است . هزینه های سالانه ی تعمیری ، شامل جبران خسارات تصادفی نیز هست که حتی گاه بگاه قسمت خارجی ساختمانهای پردوام را نیز مورد آسیب قرار میدهد . ولی صرف نظر از این تعمیرات ، ایام بر آنها بی تاثير نمیگذرد و هر چند موعده دور باشد باز آنزمان فراموشد که وضع آنها ساختمان نوئی را ضرور میسازد . البته از لحاظ مالی واقتصادی ممکن است این زمان به اندازه ای دور باشد که نتوان آنها در محاسبات جاری بشمار آورد . (لاردنسر ، همانجا ، صفحات ۳۸ و ۳۹) .

این حکم در باره ی همه ی ساختمانهای صدادق است که دوام سده ای دارند ، و لذا در مورد آنها ، سرمایه ی پیش ریخته طبق فرسایشی که روی میدهد تدریجاً جبران نمیشود ، بلکه فقط متوسط مخارج سالانه ی نگهداری و تعمیر به بهای محصول منتقل میگردد .

هر چند قسمت بسیار بزرگی از پولهای برگشتی سالانه ، بابت جبران فرسایش سرمایه ی استوار ، چنانکه دیدیم ، همه ساله یا حتی در مدت کوتاهیتری ، از نو در قالب طبیعی سرمایه ی منور در می آید ، با این وجود برای هر تک سرمایه داره استهلاک - مایه ای لازم است تا به آن جزئی از سرمایه ی استوار تخصیص داده شود که پس از گذشت سالها موعده تجدید تولید یکبار ماش سر برسد و باید تماماً تعویض گردد . بخش مهمی از اجزای سرمایه ی استوار بنا به اهمیت خود ، باز تولید قطعاتی را نمی میکند ، علاوه بر این ، آنگاه نیز که تجدید تولید قطعاتی و نحوی روی میدهد که در فواصل کوتاه باید بجای جزئیات گشته ، قطعاتی نو کار گذاشته شود ، یک انباشت قبلی پول با وسعت کمابیش بزرگی ، بر حسب خصلت ویژه ی هر یک از رشته های تولید ، لازمست تا بتوان این تعویض را عملی نمود . هر مبلغ دلخواهی وافی انجام این منظور نیست ، نقدینه ای با مقدار مشخص برای تحقق آن لازم است .

چنانچه ما این امر را تنها با مفروضه ی مقدم خود که گردش ساده ی پول است مورد بررسی قرار دهیم و به مسئله ی سهم اعتباری ، که بعداً مورد بحث ما قرار خواهد گرفت ، توجه نداشته باشیم ، آنگاه مکانیسم حرکت زمین است : در کتاب اول (فصل سوم ، زیر بند الف از بند ۳) نمود

شد که هرگاه قسمتی از پول موجود در يك جامعه همواره بصورت گنج بیکارمانده، در حالیکه بخش دیگر آن بمثابه وسیله‌ی دوران، یا اندوخت - مایه ی پولی که مستقیماً وارد در گردش است، عمل نماید، آنگاه نسبتی که طبق آن تمام حجم پول میان گنج سازی و وسائل دوران توزیع میشود دائماً تغییر میکند. اینک در مسئله‌ی مورد بحث ما، پول گنج شده‌ای که باید بقدر زیاد در دست سرمایه دار بزرگی گردد آمد و باشد، بهنگام خرید سرمایه ی استوار یکباره بدرون دوران ریخته میشود. در جامعه این پول منوبه‌ی خود از نوبه وسایل دوران و گنج تقسیم میگردد. از راه استهلاك - مایه، که بوسیله‌ی آن ارزش سرمایه ی استوار به نسبت فرسایش آن سرمایه از نوبه نقطه عزیمت خویش بر میگردد، بخشی از پول وارد در گردش باز بدست همان سرمایه داری که اندوخته اش بهنگام خرید سرمایه ی استوار بدل به وسیله‌ی دوران گردیده و از او دور شده بود، برای مدت دراز یا کوتاهی بصورت گنج در می آید. این يك توزیع دائماً متغیری از گنج اندوخته های موجود جامعه است که متناوباً بمثابه وسیله‌ی دوران عمل میکند و سپس از نو مانند گنج از توده ی پول وارد در گردش جدا میگردد. باگسترش شیوه ی اعتباری، که ضرورتاً بموازات تکامل صنعت بزرگ و تولید سرمایه داری حرکت میکند، پول نه بمثابه گنج بلکه بصورت سرمایه عمل میکند ولی نه در دست مالك خود، بلکه در دست سرمایه داران دیگری که پول مزبور در اختیارشان قرار گرفته است.

فصل نهم

واگرد تام سرمایه ی پیش ریخته

دوره‌های واگرد

دیدیم که اجزاء استوار و گردان سرمایه ی بارآور گونه گونه و در مدت‌های گوناگون واگرد میکنند، همچنانکه اجزاء مختلفه ی سرمایه ی استواری که در نگاه واحد هستند نیز بنا به مدت زیست و لسفا بر حسب مدت تجدید تولید خود، دوره های واگرد متفاوتی دارند. (در باره تفاوت واقعی یا تفاسوت ظاهری در واگرد اجزاء مختلفه ی سرمایه ی گردان در درون نگاه واحد، به پایان همین فصل، بنسب ششم مراجعه شود).

۱- واگرد تام سرمایه ی پیش ریخته عبارت از میانگین واگرد های اجزاء مختلف تشکیل دهنده ی آنست. شیوه‌ی حساب کردن آن پائین تر نموده خواهد شد. تا آنجا که سخن فقط بر سر مدت‌های مختلف زمانی است، البته چیزی آسانتر از تعیین میانگین آنها نیست، ولی:

۲- در اینجانه تنها از لحاظ کمی، بلکه از لحاظ کیفی نیز تفاوت پیدا میشود. سرمایه ی گردانی که در روند تولید وارد میشود همه ی ارزش خود را به فرآورده منتقل میکند و لذا برای آنکه روند تولید بی‌گسختگی پیش رود باید پیوسته از راه فروش محصول بصورت جنسی جبران گردد. سرمایه ی استواری که در روند تولید وارد است، تنها جزئی از ارزش خود را به فرآورده منتقل میکند (فرسایش) و علی‌رغم فرسایش به کار رفت خود در درون روند تولید ادامه میدهد. بنابراین سرمایه ی استوار نیز مانند آنست که در فواصل دراز یا کوتاهی، که در هر حال از لحاظ تکرار بهای سرمایه ی گردان نپرسد، بصورت طبیعی خود تمویض گردد. این ضرورت تمویض، یعنی موعده باز تولید، نه تنها در مورد اجزاء مختلفه ی سرمایه ی استوار از لحاظ کمی متفاوت است، بلکه چنانکه خواهیم دید، ممکن است از سرمایه ی استوار پیریا، بادوام چندین ساله اش، يك جزء هر سال یا در فواصل

کوتاهتری عوض شود و بصورت جنسی به پیکر سرمایه ی استوار کهنه ضمیمه گردد. چنانچه سخن بر سر سرمایه ی استواری باشد که دارای ماهیت دیگری است، آنگاه تمهادهای پایانی عمر سرمایه ی مزبور است که تعویض میتواند یکباره انجام پذیرد.

بنابراین فوق لازم است که واگردهای ویژهی اجزاء مختلفه ی سرمایه ی استوار را بشکل همگونی از واگرد تحویل نمود، بنحویکه آنها فقط از لحاظ کمی، یعنی بر حسب مدت واگرد، با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

در صورتیکه ما $P \dots P$ ، یعنی شکل مداوم روند تولید را بحد P حرکت قرار دهیم، چنانچه همگونی کیفی بدست نخواهد آمد، زیرا برخی از عوامل مشخص P باید پیوسته بصورت جنسی تعویض گردند و برخی دیگر چنین وضعی را ندارند. ولی بعکس شکل $G \dots G$ این همگونی واگرد را بدست میدهد. مثلاً ماشینی را با ارزش ۱۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ فرض کنیم که ده سال دوام دارد و لذا سالانه $\frac{1}{10}$

آن، برابر با ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ، دو باره به پول مبدل میشود. این ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ در جریان یکسال از صورت پول - سرمایه بشکل سرمایه ی بارآور و کالا - سرمایه بدل گشته و سپس از این حالت دوباره بصورت پول - سرمایه درآمد است. مبلغ مزبور از نو بصورت بدوی خود برگشته یعنی بصورت پول است، و در صورتیکه ما آنرا در همین حالت مورد بررسی قرار دهیم، همانند سرمایه ی گردان میشود و در اینحال مسئلهی اینکه در پایان سال پول - سرمایه ی ۱۰۰۰ لیره ای بصورت طبیعی یک ماشین برمیگردد یا بر نمیگردد، بی تفاوت خواهد بود. بنابراین برای محاسبه ی واگرد تمام در مورد سرمایه ی بارآور پیش ریخته، همه ی عناصر آنرا در شکل پول بگونه ای تثبیت میکنیم که برگشت به شکل پول، پایان واگرد بشمار آید. بدین منظور چنین تلقی میکنیم که ارزش همواره بصورت پول پیش ریز شده است. حتی در مورد روند مداوم تولید نیز، که طی آن این شکل پولی ارزش، فقط شمار پول است، به همین قرار عمل میکنیم. سپس بدینسان است که میتوان میانگین گرفت.

۳- از اینجا چنین نتیجه میشود که حتی اگر جز "بمراتب بزرگتری از سرمایه ی بارآور پیش ریخته را سرمایه ی استوار تشکیل دهد" (که زمان باز تولید و نیز مدت واگردش شامل دور چندین ساله ایست) و ارزش - سرمایه ای که طی یکسال واگرد میکند میتواند، در نتیجه ی تکرار واگردهای سالانه ی سرمایه ی گردان، بزرگتر از ارزش کل سرمایه ی پیش ریخته گردد.

فرض میکنیم که سرمایه ی استوار برابر با ۸۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ و زمان باز تولیدش ۱۰ سال است، بنحویکه از آن سالانه ۸۰۰۰ لیره ی استرلینگ بصورت پول باز میگردد، و یا بدیگر سخن $\frac{1}{10}$ واگرد خود را طی میکند. و سرمایه ی گردان ۲۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ است و پنج بار در

سال واگرد میشود. پس سرمایه ی کل = ۱۰۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ است. سرمایه ی استوار واگرد کرده = ۸۰۰۰ لیره ی استرلینگ و سرمایه ی گردان واگردیده = ۱۰۰۰۰۰ = 20000×5 که به اندازه ی ۸۰۰۰ لیره بزرگتر از سرمایه ی پیش ریخته است. پس سرمایه ی مزبور برابر $1 + \frac{2}{25}$

واگرد نموده است. ■ ■ ■

۴- بنابراین واگرد ارزشی سرمایه ی پیش ریخته، از زمان حقیقی باز تولید یا از زمان واگرد واقعی اجزاء تشکیل دهنده ی خود جدا میشود. چنانچه یک سرمایه ی ۴۰۰۰ لیره ای پنج بار در سال واگرد

■ دو هلال از مترجم است.

■ یعنی یکبار ۱۰۰۰۰۰ لیره که اصل سرمایه است با اضافه ی ۸۰۰۰ لیره که $\frac{2}{25}$ سرمایه اصلی است.

داشته باشد و در آن صورت سرمایه‌ی وارد کنندۀ برابر با 5×2000 یعنی ۲۰۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ است. ولی آنچه در پایان هر يك از واگردها بر میگردد همان سرمایه‌ی ۴۰۰۰ لیره‌ای است که بسد و پیش ریز شده است. مقدار سرمایه‌ی پیش ریخته در نتیجه‌ی تعداد دوره‌های واگردی، که طی هر يك از آنها مجدداً بمثابه سرمایه وارد عمل میشود و تغییر نمیکند (صرف نظر از اضافه ارزش) .

پس در مثال بند ۳، بنا بر فرضی که نموده ایم در پایان سال هالغ زیرین بدست سرمایه دار برگشت میکند :

الف) يك هالغ ارزشی ۲۰۰۰۰ لیره‌ای، که وی از نو در بخش گردان سرمایه اش بکسار می‌اندازد .

ب) مبلغی معادل ۸۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ که در اثر سایش و از ارزش سرمایه‌ی استوار پیش ریخته آزاد شده است، در حالیکه باز مانند پیش همان سرمایه‌ی استوار بزندگی خود در روند تولید ادامه میدهد و ولی با ارزش کاهش یافته‌ای به مبلغ ۲۲۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ بجای ۸۰۰۰ لیره‌ی پیشین. بنابراین تا آن هنگام که عمر سرمایه‌ی استوار بسر رسد و وظیفه اش چه بمثابه محصول زاو چه بمثابه ارزش آفرین پایان یابد و ضرورت تعویض آن پیش آید، هنوز روند تولید باید ۹ سال دیگر ادامه یابد. پس ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته باید دوری از واگرد ها را طی کند، که در مثال مفروض ما دوره ده ساله‌ای از واگرد ها را تشکیل میدهد و در حقیقت عبارت از مدت زیست و لذا مدت باز تولید یا زمان واگرد سرمایه‌ی استوار زیست که مورد استفاده قرار گرفته است .

بنابراین بهمان مقیاسی که با بسط شیوه‌ی تولید سرمایه داری، حجم ارزش و مدت زیست سرمایه‌های استوار مورد استفاده، گسترش پیدا میکند و حیات صنعت و زندگی سرمایه‌ی صنعتی نیز در هر يك از رشته‌های ویژه بمقیاس سالیان دراز ادامه می‌یابد و مثلاً بطور متوسط ۱۰ سال، اگر از یک طرف با تکامل سرمایه‌ی استوار این زندگی بسط پیدا میکند، از سوی دیگر دگرگون شدن مستمر وسائل تولید، که خود نیز با گسترش شیوه‌ی تولید سرمایه داری پیوسته افزایش می‌یابد، موجب کوتاه شدن ایستادن زندگی میگردد. بنابراین با این دگرگونیها و در نتیجه‌ی فرسایش معنوی، تغییر وسائل تولید و ضرورت تعویض پیوسته‌ی آنها پیش از آنکه اجل طبیعی وسائل مزبور رسیده باشد، پیش می‌آید. میتوان پذیرفت که این دوره‌ی زندگی در روزگار ما برای رشته‌های تعیین کننده‌ی صنعت بزرگ، بطور متوسط ده سال است. البته در اینجا تعیین عدد مشخص دارای هیچگونه اهمیتی نیست. يك نکته مسلم میگردد: با این دور از واگردهای بهم پیوسته که سلسله‌ای از سالها را در بر میگیرد و طی آن سرمایه پایند بخش استوار خویش است، برای بحرانهای ادواری، که ضمن آن کسب و کاری در پی از مراحل رکود، جنب و جوش متوسط، شتاب و بحران میگردد، يك پایه‌ی مادی بوجود می‌آید. البته دوره‌هایی که ضمن آن سرمایه گذاری میشود بسیار ناهمگرا و مختلف است. ولی بحران، برای نوسرمایه گذاری بزرگ همواره آهنگ گاهی بشمار میرود. بنابراین، چنانچه جامعه را در مجموع خود مورد توجه قرار دهیم، بحران کم و بیش پایه‌ی مادی جدیدی نیز برای دور آینده‌ی واگرد بوجود می‌آورد (۲۲۸).

(۲۲۸) "تولید شهری میگرددش روزها و تولید روستایی بگرددش سالها و ابخته است" (Adam H.

Müller, "Die Elemente der Staatskunst", Berlin 1809, III,

S. 178). چنین است تصور ساده لوحانه‌ی رمانتیک‌ها از صنعت و کشاورزی.

• آدام هاینریش مولر (Ritter von Nitterdorf) - (۱۸۱۹-۱۸۸۹)، اقتصاد دان، نویسنده آلمانی

مدافع منافع اشراف فئودال و از مخالفان سرسخت آدام اسمیت و اقتصاد کلاسیک بورژوازی.

در مورد شیوه‌ی محاسبه‌ی واگرد هارشته‌ی سخن را به یک اقتصاددان امریکائی وامیگذاریم :

" در برخی از رشته‌های کسب و کار، تمام سرمایه‌ی پیش ریخته چندین بار طی یکسال باز میگردد یا گردش میکند. در برخی دیگر فقط بخشی از سرمایه، بیش از یک واگرد در سال انجام میدهد و بخش دیگر آن تا این حد واگرد ندارد. سرمایه دار مجبور است سود خود را بر حسب مدت متوسطی حساب کند که برای تمام سرمایه اش لازم است تا بدست او بازگردد یا یکبار واگرد نماید. اگر فرض کنیم کسی در کسب و کار معینی نیسی از سرمایه‌ی خود را در بنا و ماشین آلات بکار انداخته است، که باید در مدت ده سال یکبار تجدید شود و یک چهارم آن سرمایه را در کار افزار و غیره صرف کرده که در ظرف دو سال تجدید میگردد و یک چهارم آخری را بزخم دستمزد و مواد خام زده است که دو بار در سال واگرد دارند. چنانچه تمام سرمایه‌ی آن شخص ۵۰۰۰۰ دلار باشد، آنگاه دریافت‌های سالانه‌ی وی بقراریزین خواهد بود :

$$\frac{50000}{2} = 25000 \text{ دلار در } 10 \text{ سال} = 2500 \text{ دلار در یک سال}$$

$$\frac{50000}{4} = 12500 \text{ دلار در } 2 \text{ سال} = 6250 \text{ دلار در یک سال}$$

$$\frac{50000}{4} = 12500 \text{ دلار در } \frac{1}{4} \text{ سال} = 25000 \text{ دلار در یک سال}$$

$$\underline{\underline{33750 \text{ دلار در یک سال}}}$$

بنابراین مدت متوسطی که طی آن سرمایه اش یکبار واگرد میکند ۱۶ ماه است. . . .
 مورد دیگری را بگیریم : یک چهارم تمام سرمایه‌ی ۵۰۰۰۰ دلاری در ۱۰ سال میگردد، یک چهارم آن در یکسال، و نیمی دیگر باقی مانده دو بار در سال. آنگاه دریافت‌های سالانه چنین خواهد بود :

$$12500 = \frac{12500}{10} \text{ دلار}$$

$$12500 = 12500$$

$$50000 = 25000 \times 2$$

$$\underline{\underline{63750 \text{ دلار طی یکسال واگرد}}}$$

(Scrope, " Pol.Econ.", edit. Alonzo Potter, New-York 1841, P.142-143).

آ تفاوت‌های واقعی و ظاهری دروا کرد اجزاء مختلفه‌ی سرمایه. همان اسکراب در همانجا (ص ۱۴) میگوید :

" سرمایه‌ای که یک کارخانه دار، کشاورز یا بازرگان بمنظور پرداخت دستمزد بکارمی اندازد، از همه تندتر میگردد، زیرا سرمایه‌ی مزبور ممکن است بکمک عواید هفتگی ناشی از فروش و پس پرداخت فاکتورها، در صورتیکه به افراد خود به صورت هفتگی مزد دهد، یکبار در هفته واگرد کند. سرمایه‌ای که در مواد خام یا ذخیره‌ی محصولات ساخته گذارده میشود کندتر میچرخد. ممکن است این قبیل سرمایه‌ها، بر حسب زمانی که میان خرید مواد خام و فروش محصولات ذخیره فاصله میشود،

دو یا چهار بار در سال واگرد داشته باشند ، بنابه این فرض که سرمایه دارد همان مهلت های اعتبار خرید و فروش نماید . سرمایه نهفته در کار افزار و ماشین آلات با زهم کند تر میگردد ، زیرا ممکن است بطور متوسط فقط یکبار در ظرف ۵ یا ۱۰ سال واگردان شود ، یعنی بمصرف برسد و تجدید گردد ، اگر چه برخی از کار افزارها پس از سلسله ای واحدی از عملیات فرسوده میشوند . گردش سرمایه ای که در ساختمانها ، مثلا در کارخانه ها ، دکانها ، انبارها ، آشپانه ها ، کوچه ها ، تاسیسات آبیاری و غیره بکار افتاده است بزحمت جلب نظر میکند . ولی در واقع این تاسیسات نیز مانند دیگر اقلام پیش گفته در انتهای کمک بکارهای تولیدی فرسوده میشوند و باید تجدید شوند تا تولید کنند بتوانند به امور خویش ادامه دهد . تنها این فرق وجود دارد که ساختمانهای مزبور آهسته تر از دیگر اقلام مصرف میشوند و دیرتر نیازمند تجدید تولید هستند . . . سرمایه ای که در این موارد بکار رفته است شاید تازه پس از ۲۰ یا ۵۰ سال واگردان شود ."

در اینجا اسکراب اختلافی را که در نتیجهی مهلت های پرداخت و مناسبات اعتباری در گردش برخی از اجزاء سرمایه گردان برای سرمایه دار انفرادی پیدا میشود ، با واگرد هائی که از طبیعت خسود سرمایه ناشی میگردد ، اشتباه میکند . او میگوید دستمزد بایستی هر هفته از راه دریافتی ها و فروشها یا فاکتورهای هفتگی پرداخت شود . نخست این نکته را متذکر شویم که در مورد خود دستمزد تفاوتها سی بر حسب طول مهلت پرداخت ، یعنی بنا بطول زمانی که کارگر باید به سرمایه دار اعتبار کند ، بوجسو د می آید ، و لذا بر حسب آنکه مهلت های پرداخت دستمزد ، هفتگی ، ماهانه ، سه ماهه و یا شش ماهه و غیره باشد ، اختلاف پیدا میشود . در اینجا آن قانونی که سابقا بیان شده است صدق میکند . آن قانون چنین است : " حجم وسائل تولید لازم (و بنا بر این حجم پول - سرمایه ای که یکبار به پیش ریز میشود) با طول مدت های پرداخت ، نسبت مستقیم دارد " (کتاب اول ، فصل سوم ، بند ۳ زیر بنسب ب ، صفحه ۱۲۴) .

ثانیا : در محصول يك هفته نه تنها مجموع ارزش نوبتی که برای تولید آن بوسیلهی کار هفتگی افزوده شده است وارد میشود ، بلکه ارزش مواد خام و مواد کمکی مصرف شده در هفته نیز داخل میگردد . با فراورده ، ارزشی که در آن گنجد ، است نیز بگردش در می آید . فراورده ای مزبور از راه فروش ، شکل پول بدست می آورد و باید از نو بهمان عناصر تولیدی مبدل گردد . چه در مورد نیروی کار و چه در مورد مواد خام و کمکی نیز چنین است . ولی چنانکه سابقا دیدیم (فصل ششم ، II ، ۱) * ادامه ی تولید مستلزم ذخیره ای از وسائل تولید است که بر حسب رشته ی تولید مختلف است و در هر يك از رشته ها نیز ، در مورد اجزاء مختلفه ی این عناصر سرمایه ی گردان ، از قبیل ذغال و پنبه ، بازگونه گونه است . بنا بر این با آنکه باید از این مواد مستمر با صورت عینی جانشین مواد مصرف شده نمود ، معذلك نیازی به خریداری مستمر آنها نیست . مسئلهی اینکه چند وقت به چند وقت باید خرید تجدید شود منوط به بزرگی مقدار ذخیره و طول مدت پایان یافتن آنست . در باره ی نیروی کار چنین ذخیره گیری امکان پذیر نیست . در مورد جزئی از سرمایه که برای کار نهاده شده است ، استخالی مجدد به پول ، یا پسای سرمایه ای که برای مواد خام و کمکی گذارده شده انجام میگیرد . ولی تبدیل مجدد پول به نیروی کار از یکسو و تبدیل آن به مواد خام از سوی دیگر ، جداگانه واقع میشود و این بسبب موعد های ویژه ی خرید و پرداخت این دو جز است که یکی از آنها بمثابة ذخیره ی مولد در موعد های درازتر خرید میشود و دیگری ، یعنی نیروی کار ، در مدت کوتاهیتری ، مثلا هر هفته خریداری میگردد . از طرف دیگر

* صفحه ی ۱۵۱ - ۱۵۲ جلد اول سرمایه ، ترجمه ی فارسی : " وسیلهی پرداخت "

** صفحه ی ۱۱۸ - ۱۲۱ همین ترجمه

سرمایه دار باید در کنار ذخیره تولیدی يك اندوخته ای از کالاهای ساخته شده نگاهدارد. صرف نظر از دشواریهای فروش و غیره، سرمایه دار مثلا باید بنا بر سفارش مقادیر معینی تولید نماید. تا هنگامیکه قسمت اخیر این سفارش در دست تولید است، بخش آمادگی آن آنقدر در انبار میماند تا تمام سفارش بوقوع اجراء آید. تفاوتهای دیگر در واگرد سرمایه گردان از آنجا حاصل میشود که برخی از عناصر این سرمایه ناگزیر باید بیشتر از عناصر دیگر در مرحله جاری روند تولید توقف نمایند (خشک شدن چوب و غیره) شیوهی اعتباری، که مورد استفادهی اسکراب واقع شده است، مانند سرمایهی تجاری، از لحاظ سرمایهی انفرادی موجب تغییر در واگرد میشود. در مقیاس اجتماعی، شیوهی اعتباری فقط تا آن حد موجب تغییر در واگرد است، که این شیوه نه تنها موجب تسریع تولید شود، بلکه در مصرف نیز شتاب ایجاد نماید.

فصل دهم

تورپائی درباره سرمایهی استوار و سرمایهی گردان

فیزوکراتها و آدام اسمیت

نزد که تفاوت بین سرمایهی استوار و گردان تحت عنوان پیش ریخت های بدوی و پیش ریخت های سالانه مطرح میشود. وی بدرستی این تفاوت را بمثابة تفاوت در درون سرمایهی بارآوری تلقی میکند که در روند تولید فرورفته است. نظر به اینکه برای وی یگانه سرمایهی بارآور واقعی عبارت از سرمایهی ای است که در کشاورزی بکار میرود و لذا سرمایهی فارمدار مورد توجه اوست، این تفاوتها نیز فقط در مورد سرمایهی فارمدار بروز میکند. از این مقدمه نیز زمان واگرد سالانهای بخشی از سرمایه و زمان واگرد بیش از یکسال (ده ساله) بخش دیگر آن نتیجه میشود. فیزوکراتها در جریان بحث کلام، این تفاوتها را بنحو گذرا به انواع دیگر سرمایه، و بطور کلی به سرمایهی صنعتی نیز سرایت میدهند. برای جامعه تفاوت میان پیش ریز سالانه و پیش ریز چندین ساله چنان با اهمیت باقی ماند که موجب شد بسیاری از اقتصاد دانان، حتی پس از آدام اسمیت، از نوبه این تعریف بازگردند. تفاوت میان دو نوع پیش ریز فقط آن هنگام بروز میکند که پول پیش ریخته، مدله غناسر سرمایهی بارآور میگردد. این تفاوتی است که تنها در درون سرمایهی بارآور وجود دارد و پس بهمین سبب بنگر که نرسد که پول را، خواه در عداد پیش ریخت های بدوی و خواه در شمار پیش ریختهای سالانه، بحساب آورد. هر دو این پیش ریختها بمثابة پیش ریخت های تولید، یعنی همچسبون سرمایهی بارآور، هم در مقابل پول و هم در برابر کالاهای موجود در بازار قرار میگیرند. علاوه بر این که بدرستی تفاوت میان این دو عامل سرمایهی بارآور را به شیوهی مختلف ورود آنها در ارزش فرآورده، آماده تحویل میکند، و لذا بشیوهی مختلفی که ارزش آنها همراه ارزش محصول بگرددش درمی آید.

Quesnay ■

- Avances primitives ■■ در متن عینا بزبان فرانسه آمده است.
- Avances annuelles ■■■ در متن عینا بزبان فرانسه آمده است.

و بنابراین به نحوه ی متفاوت تعویض و بازتولید آنها ، بگونه ای که ارزش یکی سالانه تماما و از آن دیگری در مدت های درازتر و خرد ، خرد ، جبران میشود ، درست توجه دارد (۲۳) .

تسهیل پیشرفتی که آدام اسمیت به آن دست می یابد عبارت از تعمیم مقولات است . بدینسان نزد وی دیگر سخن بر سر شکل ویژه ای از سرمایه یعنی سرمایه ی فارمدار ، نیست ، بلکه هر شکل از سرمایه ی بارآور مطرح است . پس ، بخودی خود از آنجا چنین برآمد که بجای تفاوت گذاری میان واگرد سالانه و چند ساله که ما خود از کشاورزی است ، تفاوت عمومی میان واگرد های مختلف مدت وارد شود ، بنحوی که همواره یک واگرد سرمایه ی استوار بیش از یک واگرد سرمایه ی گردان را در برگیرد ، اهم از هر مدتی که این واگرد های سرمایه ی گردان داشته باشند ، خواه بیشتر و خواه کمتر از یکسال طول بکشند . بدینسان است که نزد اسمیت ، پیش ریختهای سالانه به سرمایه ی گردان و پیش ریختهای بدوی به سرمایه ی استوار بدل گردید . ولی پیشرفت وی به همین تعمیم مقولات محدود میگردد . در مورد بسط تحقیق بمراتب از که عقب تری افتد .

همان شیوه ی آمپیریک * (تجربه گرائی) ناپخته ای که اسمیت با آن شروع به بررسی میکند ، خود به تاریکی میکشاند :

(۲۳) در مورد که نگاه کنید به " Analyse du Tableau Economique " (فیزیوکراتها چاپ

Daire ، بخش نخست ، پاریس ۱۸۱۴) در آنجا مثلا چنین آمده است : « پیش ریختهای سالانه تجارت از مخارجی است که همه ساله برای کشتکاری مصرف میشود . این پیش ریختها باید از پیش ریختهای بدوی که پایمی بنگاه کشت و ورز را تشکیل میدهند تمیز داده شوند » (ص ۹۱) . نزد فیزیوکراتهای جدید تر پیش ریختها بمراتب آشکارتر بمثابه سرمایه تلقی میشوند : « سرمایه یا پیش ریخت * »

Dupont de Nemours, " Maximes du Docteur Quesnay, ou résumé de ses principes d'Economie Sociale " : (Daire, I, P. 391).

بعد الموترون Le Trosne : « در نتیجه ی عمر کم و بیش دراز آثار دست ورزی ، یک ملت مایمی بسس بزرگی از ثروت در اختیار دارد که مستقل از تجدید تولید سالانه ی اوست و سرمایه ی انباشتمی دیرینی را تشکیل میدهد که اصلا با محصول پرداخت شده است و همچنان میماند و رشد میکند * » (Daire, II.)

(تورگو Turgot - P. 928-929 - کلمه ی سرمایه را منظم تر بجای پیش پرداخت بکار میبرد و باز هم بیشتر پیش ریزهای مانوفاکتوری را با پیش ریزهای فارمداران همانند تلقی میکند .

(Turgot, " Reflexions sur la formation et la Distribution des Richesses " , 1766) .

* Empirisme یا شیوه ی Empirique بطور کلی اسلوبی را گویند که منحصر بر تجربه و مشاهده استوار است و پایه ی تئوریک ندارد . در فلسفه ، آمپیریسم به سلسله نظریاتی اطلاق میشود که یگانه منشاء شناخت را در تجربه و مشاهده می بینند و جز آن راهی برای نیل به حقیقت نمی شناسند . در تاریخ فلسفه ، آمپیریسم در برابر راسیونالیسم (خرد گرائی) قرار میگیرد . مقابله میان هواداران دو نظریه طی قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی شدت یافت . گروهی از هواداران آمپیریسم مانند بیکن ، هوس ، دیدرو ، کوندیاک و غیره در زمره ی فلاسفه ی ماتریالیست بشمار میروند ، در حالیکه گروه دیگری از آن مانند برکلی و هیوم و غیره در عداد فیلسوفان ایده آلیست هستند . لنین در اثنا سر معروف خود " ماتریالیسم و آمپیریوکریتیسیسم " انتقاد گویند ، ای از آمپیریسم ایده آلیستی بعمل آورد ، مستی تئوریک و ریشه ی ارتجاعی آنرا نشان داد و مقام تجربه و مشاهده را در فلسفه ی ماتریالیسم دیالکتیک بخوبی روشن ساخت .

" دوراء مختلف وجود دارد که بوسیله ی آن يك سرمایه میتواند چنان بکار رود که درآمد یا سودی برای دارندة اش ببار آورد " (" Wealth of Nations ", Book II, chap. I. P. 185. Edit. Aberdeen 1848).

شیوه هائی که بوسیله ی آن میتوان ارزشی را بکاربرد تا بمثابه سرمایه عمل کند ، تا برای دارندة اش اضافه ارزشی پدید آورد ، بهمان اندازه که عرصه های سرمایه گذاری متفاوتند ، گوناگون و متعدد است . این خود سئوالی است در باره ی اینکه در کدامیک از رشته های مختلف تولید میتوان سرمایه گذاری کرد ، در صورتیکه سئوال بدینسان فورولبندی شود ، مسئله از این هم باز دورتر میرود . آنگاه سئوال متضمن این پرسش میشود که چگونه ارزشی میتواند ، گرچه همچون سرمایه ی بار آور هم بکار نیافتاده باشد ، برای دارندة اش بمثابه سرمایه عمل کند ، مثلا مانند سرمایه ی ربح آور ، سرمایه ی تجاری و غیره . پس اینجا دیگر ما بمسئله ی زمین تا آسمان از موضوع واقعی تحلیل دور افتاده ایم ، یعنی از این تحقیق که چگونه تقسیم سرمایه ی بار آور به عناصر مختلفی خود ، درواگرد عناصر مزبور ، صرف نظر از محیط های گوناگون کاربرد آنها ، موثر است .

سپس ۱۰ اسمیت چنین ادامه میدهد :

" نخست میتوان آنرا در رویاندن ، ساختن یا خرید خواسته های بکاربرد ، و دوباره آنها را با سود بفروش رساند " ■■■

۱۰ اسمیت در اینجا چیز دیگری جز این نمیگوید که سرمایه ممکن است در کشاورزی ، مانوفاکچور و بازرگانی بکار افتد . بنا بر این وی فقط از عرصه های سرمایه گذاری سخن میگوید ، و از جمله عرصه هائی از قبیل بازرگانی را مورد گفتگو قرار میدهد که سرمایه در روند بی واسطه ی تولید جایگیر نمیشود و لذا بمثابه سرمایه ی بار آور عمل نمیکند . بدینسان ۱۰ اسمیت پایه ای را که فیثوکراتها بر مبنای آن تفاوتهای سرمایه ی بار آور و تا ، ثیر آنها را در مورد واگرد بیان میکنند ، از دست میدهد . وی حتی سرمایه ی بازرگانی را مورد مسئله ای بعنوان نمونه اختیار میکند که منحصرا سخن بر سر تفاوتهای سرمایه ی بار آور در مورد روند محصول آفرینی و ارزش آفرینی است ، تفاوتهایی که خود نیز درواگرد این سرمایه و تجدید تولید آن تفاوت بوجود می آورند .

وی مطلب را چنین دنبال میکند :

" سرمایه ای که بدینسان بکار می افتد ، تا هنگامی که در دست دارندة اش باقی میماند و یا به ماندن در همان شکل ادامه میدهد ، برای صاحب خود نه درآمد ایجاد میکند و نه سود " ■■■
سرمایه ای که بدینسان بکار می افتد ! ولی اسمیت از سرمایه ای گفتگو میکند که در کشاورزی و در

در متن ، عین گفتمی اسمیت بزبان انگلیسی بشرح زیر آورده شده است که ما ترجمه ی فارسی آنرا در بالا داده ایم : " There are two different ways in which a capital may be employed so as to yield a revenue or profit to its employer " ، عبارت انگلیسی منقول در متن بشرح زیر است : " First it may be employed in raising, manufacturing, or purchasing goods, and selling them again with a profit " .

■■■ جمله ی نقل شده در متن بزبان انگلیسی :

" The capital employed in this manner yields no revenue or profit to its employer while it either remains in his possession or continue in the same shape " .

صنعت بکار افتاده است و تازه بعد هاست که به ما میگوید سرمایه ای چنین بکار افتاده به سرمایه ای استوار و گردان تقسیم میگردد !

شاید مقصودش سرمایه ای است که بمنظور تولید کالا و فروش آن با سود بکار رفته است ، و باید پس از استحاله ی خود به کالا بفروش رود و از راه فروش بدو از دست فروشنده بدست خریدار بگذرد ، و در ثانی شکل جنسی کالائی خود را بشکل پولی خویش بدل سازد ، و لذات اهننگامیکه در دست صاحب خود باقی مانده و یا - برای وی - در همان شکل حفظ شده ، از لحاظ دارنده اش بیهوده است ؟ اما در چنین صورتی مطلب به این بر میگردد : همان ارزش - سرمایه ای که سابقاً بشکل سرمایه ی بار آور عمل مینمود ، یعنی در شکلی بود که متعلق به روند تولید است ، اکنون مانند کالا - سرمایه و پول - سرمایه عمل میکند ، یعنی تحت اشکالی قرار گرفته که از آن روند دوران است ، و لذا دیگر نه سرمایه ی استوار است و نه سرمایه ی گردان ، و این امر هم در مورد عناصر ارزشی که به وسیله ی مواد خام و کمکی ، و لذا به وسیله ی سرمایه ی گردان ، افزوده شده اند صادق است ، و هم در باره ی عناصر ارزشی که بسبب استعمال وسائل کار ، و لذا از راه سرمایه ی استوار افزوده شده اند ، صدق میکند ، ولی بدینسان باز گاهی نزدیکتر بسوی تشخیص میان سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان بر نداشتیم .

مطلب رادنیال کیم :

" کالاهای بازرگان تا به پول بدل نشده باشند برای وی درآمد و سودی بیارنی آورند و این پول نیز تا دوباره با کالا مبادله نگردد درآمد و سودی به او نمیرساند . سرمایه اش پیوسته او را بشکلی ترک میکند تا بشکل دیگری بسوی او بازگردد ، و فقط به وسیله ی این قبیل گردش یا مبادله ی بی دری است که سرمایه ی مزبور میتواند به وی سودی رساند . بنابراین چنین سرمایه هائی را میتوان بنحو بسیار ویژه ای سرمایه ی گردان نامید ."

آنچه که آ . اسمیت در اینجا بمنابۀ سرمایه ی گردان تعریف میکند ، عبارت از آن چیزی است که من سرمایه ی دورانی میخوانم ، یعنی سرمایه ای که متعلق به شکل روند دوران ، متعلق به تغییر شکلی است که به استعانت مبادله بدست می آید ، (تغییر ماهیت و تغییر دست) ، و بنابر این کالا - سرمایه و پول - سرمایه است ، که در مقابل شکل مربوط به روند تولید سرمایه و شکل وابسته به سرمایه ی بار آور قرار میگیرد . اینها بهیچوجه انواع ویژه ای نیستند که سرمایه دار صنعتی سرمایه ی خود را بر آن پایه تقسیم نماید ، بلکه اینها صورتهای مختلفی هستند که همان ارزش - سرمایه ی پیش ریخته ، طی زیست دوره ی خویش ، بیایی بخود میگرد و بدور می افکند .

■ اصل جمله که در متن بزبان انگلیسی نقل شده چنین است :

"The goods of the merchant yield him no revenue or profit till he sells them for money, and the money yields him as little till it is again exchanged for goods. His capital is continually going from him in one shape, and returning to him in another, and it is only by means of such circulation, or successive exchanges, that it can yield him any profit. Such capitals, therefore, may very properly be called circulating capital".

■ در متن اصطلاح لاتینی Curriculum vitae بکار برده شده است .

اینست آنچه که آ. اسمیت رابه اشتباه انداخته ، و این خود نسبت به فیزیوکراتها گامی به عقب شمرده میشود . و موجب شده است که وی این صور مختلف دورانی رابا آن تفاوتهای شکلی شی مخلوط سازد که در درون گردش ارزش - سرمایه ، طی دور پیمائی از راه اشکال پی در پی آن ، هنگامی بوجود می آیند که ارزش - سرمایه ، خود در شکل سرمایهی بارآور قرار دارد . و در واقع تفاوتهای شکلی در این مورد ، ناشی از شیوه های متنوعی است که عناصر مختلفه ی سرمایهی بارآور در روند ارزش آفرینی شرکت میکنند و ارزش خود رابه محصول منتقل میسازند . نتایج این اشتباه اساسی میان سرمایهی بارآور و سرمایهی واقع در محیط دَوْران (کالا - سرمایه و پول - سرمایه) از یکسو ، و میان سرمایهی استوار و گردان از سوی دیگر ، راپائین تر خواهیم دید . ارزش - سرمایه ای که بابت سرمایهی استوار پیش ریسز شده عینا مانند آنچه که برای سرمایهی گردان پیش ریز گردیده است ، بوسیلهی محصول بگردش می افتد و نیز هر یک مانند دیگری بوسیلهی دَوْران کالا - سرمایه به پول - سرمایه بدل میگردد . تفاوت فقط از آنجا برمیخیزد که ارزش سرمایهی استوار جزء جزء دَوْران میکند و لذا باید نیز تکه تکه ، طی مدت کمابیش درازی ، جبران شود و در شکل عینی خود تجدید تولید گردد .

مثالی که آ. اسمیت در انتخاب آن زبردستی ویژه ای بخرچ نداده است ، بروشنی نشان میدهد که منظور وی از آنچه در اینجا تحت عنوان سرمایهی گردان می آورد ، بجز از سرمایهی دورانی ، یعنی ارزش - سرمایه تحت اشکالی که متعلق به روند دوران هستند (کالا - سرمایه و پول - سرمایه) چیز دیگری نیست . وی بعنوان مثال نوعی از سرمایه رادرنظر میگیرد که بهیچوجه از آن روند تولید نیست بلکه تنها در محیط دَوْران منزل دارد و بس و فقط عبارت از سرمایهی دَوْرانی ، یعنی سرمایهی تجاری است .

آنچه خود آ. اسمیت بلا فاصله در این باره میگوید نشان میدهد تا چه اندازه شروع مطلب با مثالی که سرمایه در آن بهیچوجه نقش سرمایهی بارآور را ایفانمیکند ، بیهوده و باطل است . وی میگوید :

" سرمایهی یک بازرگان ، سراسر ، سرمایهی گردان است . "

ولی چنانکه خود بعد ابعدها میگوید ، تفاوت میان سرمایهی گردان و سرمایهی استوار باید از تفاوت های سرشتی درون خود سرمایهی بارآور برخاسته باشد . آ. اسمیت از سوئی تشخیص فیزیوکراتها و از سوی دیگر تفاوتهای صوری شی را که بر ارزش - سرمایه ، طی دور پیمائی اش عارض میشود ، در سراسر دارد . و این هر دو رابه هم آمیخته و درهم بمیان میکشد .

ولی بهیچوجه معلوم نیست چگونه ممکن است از تغییر شکل پول و کالا ، از دگرسانی ارزش و گذار آن از این اشکال بشکل دیگر ، سودی بیرون آید . آنچه توضیح مطلب رامطلقا ناممکن میسازد اینست که وی بررسی خود رابا سرمایه ی تجاری ، یعنی با سرمایه ای آغاز مینماید که فقط در محیط دَوْران حرکت میکند . به این مسئله بعد اخواهیم پرداخت ، فعلا به آنچه وی درباره ی سرمایه ی استوار میگوید گوش فرادهم :

" ثانیاً ، ممکن است که آن (سرمایه) بمنظور بهسازی زمین یا برای خرید ماشین های سودمند و کار افزارها یا چیزهای دیگری از این قبیل بکار رود ، که بدون تغییر مالک و بی آنکه بنحوی بگردد در آیند ، درآمد و سودی میدهند . پس چنین سرمایه هائی رادر کمال خوبی میتوان سرمایهی استوار نامید . پیشه های مختلف ، نسبت های بسیار متفاوتی را میان سرمایه های استوار و گردانی که در آنها بکار رفته است ایجاب میکنند . . . جزئی از سرمایه ی هراستاد پیشه ور یا صاحب مانوفاکتور ضرورتا باید در

" The capital of a merchant is altogether a circulating capital " .

کارافزار تثبیت شود • معذک جز مزبور در برخی از پیشه ها بسیار کوچک و در برخی دیگر بسیار بزرگ است ••• با این وجود • قسمت اعظم سرمایہ تمام این قبیل صاحب پیشه ها (مانند خیاط • کفش دوز • بافنده) • خواه در دستمزد کارگرانشان و خواه در بهای مواد خامشان گردان است و سپس • باضافه ی یک سود • در جز قیمت کار باز پرداخت میگردد •

صرف نظر از تعریف کود کانه ای که در باره ی منبع سود داده شده • دستی و دره ی بیان چشمگیر است • مثلا برای یک ماشین ساز • ماشین خود محصولی بشمار میرود که مانند کالا - سرمایہ بگردش در می آید و لذا چیزی است که بنا بر شیوه ی بیان آ • اسمیت • از دست دارند • اش بیرون میرود • تغییر صاحب میدهد • و باز هم دورتر بگردش میرود •

بنابراین • طبق تعریف ویژه ی خود او • ماشین • سرمایہ ی استوار نمیشود و سرمایہ ی گردان است • بازیکبار دیگر این دره ی از آنجانشی میشود که اسمیت تفاوت سرمایہ ی استوار و گردان را که از شیوه ی گونه گونه ی گردش عناصر مختلف سرمایہ ی بار آور سرچشمه میگردد • با اشکال گوناگونی کسه همین سرمایہ بر حسب عمل خود در درون روند تولید • بمثابه سرمایہ ی بار آور • و یا بعکس در داخل محیط دوران • همچون سرمایہ ی دورانی • یعنی بمثابه کالا - سرمایہ و پول - سرمایہ • از سر میگذرانند • اشتباه میکند •

پس طبق نظر آ • اسمیت • اشیا • واحدی میتوانند بر حسب مقای که در زیست روند سرمایہ احراز میکنند • هم بمثابه سرمایہ ی استوار (وسائل کار • عناصر سرمایہ ی بار آور) و هم بمثابه سرمایہ ی " گردان " • همچون کالا - سرمایہ • (یعنی چون محصولی که از محیط تولید به محیط دوران رانده شده است) عمل نمایند •

ولی آ • اسمیت یکباره تمام پایه ی تقسیم بندی خود را تغییر میدهد و با آنچه که چند سطر پیش بررسی خویش را آغاز نموده بود در تضاد قرار میگیرد • در واقع تحقیق وی با این جمله آغاز میشود • " دوراه مختلف وجود دارد که بوسیله ی آن یک سرمایہ میتواند چنان بکار رود که درآمد یا سودی برای دارند • اش

" Secondly, it (capital) may be employed in the improvement of land, in the purchase of useful machines and instruments of trade, or in such like things as yield a revenue or profit without changing masters, or circulating any further. Such capitals, therefore, may very properly be called fixed capitals. Different occupations require very different proportions between the fixed and circulating capitals employed in them... Some part of the capital of every master artificier or manufacturer must be fixed in the instruments of his trade. This part, however, is very small in some, and very great in others... The far greater part of the capital of all such master artificiers (wie Schneider, Schuster, Weber), however, is circulated, either in the wages of their workmen, or in the price of their materials, and to be repaid with a profit by the price of the work."

"is parted with, changes masters, circulates further".

بهار آورد " ، این به آن معنی است که سرمایی مزبور میتواند هم سرمایی گردان باشد و هم سرمایه ی استوار . بدینسان عبارت مزبور میسرساند که مقصود او شیوه های مختلف کاربرد سرمایه هائی است که با هم متفاوت و مستقل از یکدیگرند ، مانند سرمایه هائی که ممکن است مثلا در صنعت و یاد ر کشاورزی بکار روند . ولی اکنون نغمی دیگری سازماندهی میشود :

" پیشه های مختلف ، نسبت های بسیار متفاوتی را میان سرمایه های استوار و گردانی که در آنها بکاررفته است ایجاد میکنند " .

اکنون دیگر سرمایی استوار و گردان سرمایه گذارهای مختلف و مستقلی نیستند ، بلکه حصه هائی از سرمایه ی بارآور واحدی بشمار میروند ، که در میدانهای سرمایه گذاری مختلف ، بخشهای متفاوتی از ارزش تام همان سرمایه را تشکیل میدهند . پس ، اینها تفاوتی هستند که از تقسیم عملی خود سرمایه ی بارآور سرچشمه گرفته اند و لذا فقط به سرمایی بارآور اطلاق میشوند . ولی همین هم بساز چون سرمایه ی تجاری بمثابه سرمایه ای که فقط گردان است در برابر سرمایی استوار قرار داده میشود ، تضاد پیدا میکند ، زیرا اسمیت خود میگوید که :

" سرمایی يك بازرگان ، سراسر ، سرمایی گردان است " .

در واقع این سرمایه ای است که فقط در درون محیط دوران عمل میکند و به این عنوان نیز مطلقا در مقابل سرمایه ای قرار میگیرد که در درون روند تولید فرورفته است ، و لذا درست بهمین جهت نمیتواند بمثابه جزء گردان سرمایی بارآور ، در برابر جزء استوار سرمایی بارآور قرار گیرد .

در مثالهایی که اسمیت بدست میدهد ، کارافزارها " Instruments of trade " را بمثابه سرمایی استوار تعریف میکند ، و آن حصه از سرمایه را که در دست مزد و مواد خام و مواد کمکی گذارده شده است ، مانند سرمایی گردان بشمار می آورد (که با اضافه يك سود در جزء قیمت کار ، باز پرداخت میگردد) Repaid with a profit by the price of work .

بنابراین بدو اجزاء حرکت عبارت از اجزاء ترکیبی مختلف روند کار ، یعنی نیروی کار (کار) و مواد خام از یکسو و کارافزارها از سوی دیگر است . ولی اینها همه اجزاء ترکیبی سرمایه هستند ، زیرا يك مبلغ ارزشی ، که باید مانند سرمایه عمل کند ، بهای آنها گذاشته شده است . از این لحاظ آنها عناصر مادی و شیوه های زیست سرمایی بارآور ، یعنی سرمایه ای که در روند تولید عمل میکند ، بشمار میروند . پس چرا اکنون یکی از اجزاء مزبور ، استوار خوانده میشود ؟ برای آنکه : " جزئی از سرمایه باید در کارافزار تثبیت شود " .

" Some parts of the capital must be fixed in the instruments of trade " .

ولی آخر جزء دیگر آن نیز در دست مزد و مواد خام تثبیت شده است . با این وجود ماشین آلات و " کار افزارها " و چیزهای دیگری از این قبیل . . . بدون تغییر مالک و بی آنکه بنحوی بگردش در آیند ، درآمد و سودی میدهند . پس چنین سرمایه هائی را در کمال خوبی میتوان سرمایی استوار نامید " .

کارهای معدنی را بعنوان مثال بگیریم . در اینجا بهیچوجه مواد خامی بکاربرد نمیشود ، زیرا محصول کار ، مثلا مس ، خود محصولی طبیعی است که تازه باید بوسیلهی کار بتصرف درآید . مسی که بدو باید تصرف شود و محصول روندی است که بعدا بمثابه کالا یا کالا - سرمایه بگردش درمی آید ، هیچ عنصری از سرمایه ی بارآور را تشکیل نمیدهد . هیچ جزئی از ارزش سرمایه در آن نهادن نشد . است . از سوی دیگر ، سایر عناصر روند تولید ، نیروی کار و مواد کمکی ، مانند ذغال ، آب و غیره ، نیز جمعا در محصول وارد نمیشوند . ذغال تماما مصرف میشود و تنها ارزش آن در محصول وارد میگردد ، عینا همچنانکه جزئی از ارزش ماشین به محصول پیوندد . سرانجام ، کارکنیز ، هم آنچنانکه در مورد ماشین صادق است ، در برابر محصول ، یعنی مس ، مستقل و پابرجا باقی میماند . تنها ارزشی

که وی ضمن کار خود تولید میکند ، اکنون جزئی از ارزش مس است . بنابراین در مثال مذکور ، هیچ جزئی از اجزاء ترکیبی سرمایهی بارآور دست بدست نمیشود (تغییر مالک masters نمیدهد) ، یا هیچیک از اجزاء آن بگردش ادامه نمیدهد ، زیرا هیچکدام از آنها جسمی وارد محصول نمیشود . پس در این مورد سرمایهی گردان کجاست ؟ بنابر تعریف ویژهی آ . اسمیت گویا باید تمام سرمایه ای را که در معدن مس بکار می افتد فقط سرمایهی استوار تلقی نمود .

اکنون ، برخلاف مثال فوق ، صنعت دیگری را در نظر بگیریم که مواد خام مورد استفاده اش مایهی جوهری محصول را تشکیل میدهند و سپس مواد کمی آنرا بگیریم که نه تنها ، مانند ذغال ، ارزش خود را به محصول منتقل میکنند بلکه جسمی در آن وارد میگردد . با محصولی مثلا مانند نخ ، مادهی خام آن نیز که عبارت از پنبه است ، دست بدست میشود و از روند تولید به روند مصرف وارد میگردد . ولی تا هنگامی که پنبه بمثابة عنصر سرمایهی بارآور عمل میکند ، صاحبش آنرا نمیفروشد ، بلکه روی آن کار میکند ، میگذارد که از آن نخ بسازند . آنرا از دست نمیدهد ، یا برای اینکه بیان سراسر مغلوط و عامیانهی اسمیت را بکار بریم باید بگوئیم که (با جدائی از آن ، با تغییر صاحب آن ، یا با بگردش در آوردن آن) ، مسودی نمیرد . وی همانطور که ماشین آلاتش را بگردش در نمی آورد ، نگهدارندهی مواد خامش بگردش در آیند . مواد مزبور هم آنچنان که ماشین های نخ رسی و بناهای کارخانه در روند تولید استقرار یافته اند ، در این روند تثبیت گردیده اند . حتی ضرور است که پیوسته بخشی از سرمایهی بارآور در شکل ذغال ، پنبه و غیره تثبیت گردد ، هم آنچنانکه باید بخش دیگری از آن بشکل وسائل کار تثبیت شود . تفاوت فقط در اینست که مثلا پنبه ، ذغال و غیره لازم برای تولید هفتگی نخ ، پیوسته در تولید محصول هفته تماما مصرف میشوند ، و لذا باید نمونه های جدیدی از پنبه ، ذغال و غیره جانشین آنها شوند . بنابراین ، این عناصر سرمایهی بارآور ، اگرچه از لحاظ جنس یکسان میمانند ، دائما مرکب از نمونه های تازه ای از همان جنس هستند ، در حالیکه همان ماشین نخ رسی واحد ، همان بنای واحد کارخانه ، بدون آنکه بانومنی تازه ای از جنس خود تعویض شود بعمل خود در سلسلهی کاملی از هفته ها تولید ادامه میدهد .

بنابراین عناصر سرمایهی بارآور ، همهی اجزاء آن پیوسته در روند تولید تثبیت شده اند ، زیرا روند تولید بدون آنها نمیتواند انجام شود . و همهی عناصر سرمایهی بارآور ، اعم از استوار یا گردان ، بمثابة سرمایهی بارآور ، در جهت مقابل سرمایهی دورانی ، یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، یکسان قرار میگیرند . همچنین است در مورد نیروی کار . جزئی از سرمایهی بارآور پیوسته باید در نیروی کار تثبیت شود ، و این نیروهای کار همانندی هستند که همچون ماشینهای همانند ، همه جابجوسیلهی سرمایه دار واحد برای زمانی طولانی مورد استفاده قرار میگیرند . در این مورد تفاوت بین آنها و ماشین آلات در این نیست که ماشین یکبار برای همیشه خرید میشود ، (اگرچه غیر از اینست ، مثلا آنگاه که قیمت ماشین به اقساط پرداخته میشود) ، و کارگر مورد چنین خریدی واقع نمیکردد . بلکه تفاوت میان آنها در اینست که کاری که کارگر مصرف میکند تماما در ارزش محصول وارد میشود ، در حالیکه بعکس ، ارزش ماشین فقط اندک اندک در آن داخل میگردد .

اسمیت ، آنگاه که از سرمایهی گردان ، در تضاد با سرمایهی استوار ، سخن میراند ، مفاهیم مختلف را با هم اشتباه میکند :

در متن ، قسمتی را که بین دو هلال قرار داده ایم ، مصنف با بکار بردن اصطلاحات خاص آ . اسمیت عینا بزبان انگلیسی نگاشته است . ماعین نیم جملهی مذکور را چنانکه در متن کتاب قید شده ذیلا می آوریم : (by parting with it, by its changing masters, or by circulating it).

" سرمایه ای که بدینسان بکار میافتد ، تا آنجا که در دست دارند ، این باقی میماند و یابیه ماندن در همان شکل ادامه میدهد ، برای صاحب خود نه درآمد ایجاد میکند و نه سود " .
وی دگرسانی صرفاً صوری کالاها را که در محیط دوران عارض محصول ، عارض کالا - سرمایه ، میشود و موجب دست برد ست شدن کالاها میگردد ، با استحالتهای جسمانی عناصر سرمایهی بارآور که در اثنای روند تولید واقع میشود ، در یک سطح قرار میدهد .

اسمیت در اینجا صاف و پوست کنده ، تبدیل کالا به پول و برگشت پول به کالا ، فروش و خرید را با استحالتهای عناصر تولید به محصول ، درهم میریزد . مثالی که برای سرمایهی گردان برمیگزیند عبارت از سرمایهی تجاری است ، که از کالا به پول و از پول به کالا مبدل میشود و تغییر شکل $W - G - W$ را که متعلق به دوران کالائی است انجام میدهد . ولی این تغییر شکلی که در دوران بسو قوع می پیوندد ، برای سرمایهی صنعتی بکار افتاده دارای اهمیت است که کالاهائی که پول دو باره به آنها مبدل میشود ، عناصر تولیدی ، (وسائل کار و نیروی کار) هستند و لذا ادامهی وظیفهی آنها فراهم میسازند ، یعنی روند تولید به مثابه روند مداوم ، به مثابه روند تجدید تولید را آماده میکنند . تمام این تغییر شکل در دوران روی میدهد و همین تغییر شکل است که گذار واقعی کالاها را از دستی به دست دیگر امکان پذیر میکند . بالعکس استحالتهای که سرمایهی بارآور در دوران روند تولید انجام میدهد ، عبارت از دگرسانیهای متعلق به روند کارند ، که برای مبدل ساختن عناصر تولید به محصول مورد نظر ضرورت دارند .

آ . اسمیت بر این نکته متکی میشود که جزئی از وسائل تولید (وسائل کار بطور خاص) در روند کار بنحوی خدمت میکند (آنچه که وی بخطا بدینگونه تعبیر مینماید : *yield a profit to their master*) ، که در شکل طبیعی آن تغییری حاصل نمیکرد و مانند اندک اندک سائیده میشود ، در حالیکه جزء دیگر آن ، یعنی مواد ، تغییر میکند و درست از راه همین تغییر است که جزء مزبور وظیفهی محولهی خود را به مثابه وسیلهی تولید انجام میدهد . ولی این رفتار متفاوتی که عناصر سرمایهی بارآور در روند کار دارند ، فقط مبداء پیدایش تفاوت میان سرمایهی استوار و غیر استوار است نه خود این تفاوت ، که بنا بر آنچه از بررسی نتیجه میشود برای همه شیوه های تولید ، اعم از سرمایه داری و غیر سرمایه داری ، یکسان است . ولی با این تفاوت در رفتار جسمانی ، ارزش دهی به محصول نیز انطباق پیدا میکند ، که بنوعی خود با تمویض ارزش از راه فروش محصول منطبق است . و تفاوت ، درست در همین امر است و پس ، بنابراین سرمایه از آن جهت استوار نیست که در وسائل کار تثبیت گردیده است ، بلکه بسد آن سبب استوار است که جزئی از ارزش گذاشته شده ی آن در وسائل کار ، در دوران همین وسائل ثابت میماند ، در حالیکه جزء دیگر به مثابه بهر ارزشی محصول بگرددش می افتد .

" اگر آن (سرمایه) بمنظور سود آینده بکار افتاده است ، این سود ، یابا ماندن آن نزد وی (نزد کارفرما) حاصل میشود و یابا گریختن از او بدست می آید . در یک مورد با سرمایهی استوار و در مورد دیگر با سرمایهی گردان سروکار است " (ص ۱۸۹) .
آنچه نخست در این گفتار بچشم میخورد نگرش آمپیریک تراشیده ای از سود است ، که از

" برای دارندگان سودی بیاری آورد " .

" If it (the stock) is employed in procuring future profit , it must procure this profit by staying with him (the employer) , or by going from him . In the one case it is a fixed , in the other it is a circulating capital " , (P . 189) .

شیوهی دید سرمایه دار عادی به عاریت گرفته شده و بکلی با دید عمیقاً عالمانه ی آ. اسمیت هماینت دارد. بهای فرآورده که هم قیمت مواد و هم بهای نیروی کار را جبران میکند، در عین حال جانشین بهای جزء ارزشی است که کارافزارها در نتیجهی فرسایش خود به محصول انتقال میدهند. ————— بهیچوجه از این جانشینی سرچشمه نمیگیرد. ارزشی که برای تولید فرآورده پیش ریز شده است، خواه تماماً و خواه جزء جزء، چه یکباره و چه تدریجاً، از راه فروش فرآوردهی مزبور جبران شود، فقط میتواند نحوه و زمان جانشینی را تغییر دهد، ولی هیچگاه نمیتواند امر جبران ارزشی را، که بین هردو طریقه مشترک است، به اضافه ارزش آفرینی مهمل سازد. چنین اندیشه ای در این مورد بر پایه ی نگرش عامیانه ای قرار دارد که گمان میرود چون اضافه ارزش از راه فروش فرآورده بدست می آید و بوسیله دَوَران یافتن آن بسامان میرسد، فقط از فروش و از دَوَران سرچشمه میگیرد. در واقع سخن از شیوه های مختلف برخاست سود در این مورد فقط بکاربردن عبارات نادرستی است در باره ی اینکه عناصر مختلفی سرمایه ی بارآور بطور متفاوت خدمت انجام میدهند و بمثابة عناصر مولد، گونه گونه در روند کار تأثیر میکنند. سرانجام، تفاوت را از روند کار یا از روند بارورسازی، از وظیفه ای که سرمایه ی بارآور خود انجام میدهد انتزاع نمیکنند، بلکه فقط آنرا ناشی از ذهنیات یک سرمایه دار تلقی مینمایند که گویا از لحاظ سودآوری یک جزء از سرمایه اش را باین نحو و جزء دیگرش را بنحو دیگر بکار میبرد.

کجه بالعکس، تفاوتها را از روند بازتولید و بایستگی های خود آن منتزع میکند. برای اینکه روند مزبور ادامه یابد، لازمست که همه ساله ارزش محصول سالانه، ارزش پیش ریختهای سالانه را تماماً جبران کند و بالعکس ارزش سرمایه ی بنیادی فقط اندک اندک برگردد، بنحویکه باید پس از گذشت سالهای بی دربی، مثلاً ظرف ده سال، تماماً جبران و لذات جدید تولید شود (بوسیله ی نمونه های تازه ای از همان نوع). بنابراین دید، میشود که آ. اسمیت تاچه اندازه عقب تر از کجه قرار میگیرد.

بدینسان از تعریف آ. اسمیت در باره ی سرمایه ی استوار تنها چیزی که باقی میماند اینست که سرمایه ی استوار از وسائل کاری ترکیب میشود که چهره ی خود را در روند تولید تغییر نمیدهند و برخلاف محصولات که بیاری وسائل مزبور ایجاد شده اند، تا فرسایش کامل بخدمت خود در تولید ادامه میدهند. فراموش میشود که غمی عناصر سرمایه ی بارآور پیوسته در شکل طبیعی خود (بمثابه وسائل کار، مواد و نیروی کار) با محصول و محصولی که بصورت کالا برگرددش درمی آید در تضاد قرار میگیرند، و نیز این نکته فراموش میشود که میان جزئی که از مواد و نیروی کار ترکیب میشود و جزء مرکب از وسائل کار، فقط تفاوت از این قرار است که: در مورد نیروی کار، این نیرو پیوسته از نو خرید میشود (یعنی مانند وسائل کاربرای تمام عمر خود خریداری نمیشود)، و در مورد مواد چنین است کسه هیچگاه عین همان مواد در روند کار عمل نمیکنند، بلکه همواره نمونه های تازه ای از همان نوع در کارند. در عین حال چنین پندار خطائی نیز پیش می آید که گویا ارزش سرمایه ی استوار برگرددش در عین آید، با اینکه آ. اسمیت خود قبلاً فرسایش سرمایه ی استوار را بمثابة جزئی از بهای فرآورده بحساب می آورد.

در مورد سرمایه ی گردان بمثابة جهت متضاد سرمایه ی استوار، این نکته برجسته نمیشود که این تضاد فقط از آنجانشینی میگذرد که سرمایه ی گردان عبارت از آن جزء سرمایه ی بارآوری است که تماماً بوسیله ی ارزش محصول جبران میشود و لذا مجبور است در سراسر استحالات آن شرکت نماید، در حالی که چنین وضعی در مورد سرمایه ی استوار وجود ندارد. بعکس، با اشکالی که سرمایه، به هنگام گذار خود

* خواننده توجه دارد که اینجا سخن بر سر نظریات ویژه ی کجه است و بهمین سبب اصطلاحات خاص وی (پیش ریختهای سالانه و پیش ریختهای بنیادی و غیره) بکاربرد میشود. (به آغاز همین فصل مراجعه شود.)

از محیط تولید به محیط دوران بمتابیه کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، بدست می آورد ، دره می بیشتری در این مورد ایجاد میگردد . ولی این هر دو شکل یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، بهمسان اندازه ارزش سرمایه استوار هستند که از آن سرمایه گردان . این هر دو در تضاد با سرمایه بار آور سرمایه دوران هستند ، ولی سرمایه گردان (سیار) ، که در تضاد با سرمایه استوار قرار دارد ، بشمار میروند .

سرانجام باید متذکر شد که توضیح سراسر خطای سود زایش بوسیله سرمایه استوار ، بر اساس اینکه در روند تولید میماند ، و سود آوری سرمایه گردان ، بر پایه اینکه روند مزبور را ترک میکند و بگردش می افتد ، موجب آن میشود که ، در نتیجه یکسان بودن شکل واگرد سرمایه متغیر و جزء گردان سرمایه ثابت تفاوت سرشتی آنها در روند ارزش افزایی و اضافه ارزش آفرینی پنهان ماند و بالنتیجه تمام راز تولید سرمایه داری بیش از پیش تاریک میگردد . نامگذاری واحد ، تحت عنوان سرمایه گردان ، این تفاوت سرشتی را حذف میکند . در این باره پس از آن . اسمیث اقتصاد سیاسی با زهم پافراتر نهاد ، و بجای تضاد میان سرمایه متغیر و ثابت ، تضاد میان سرمایه استوار و گردان را بمتابیه عامل اساسی تشخیص و یگانه میزند تلقی نمود ، است .

آ . اسمیث پس از آنکه سرمایه استوار و گردان را بمتابیه دو نوع مختلف از سرمایه گذاری تعریف میکند ، که هر کدام از آنها جدا جدا سود آور هستند ، چنین میگوید :

" هیچ سرمایه ای استوار نمیتواند جز از راه سرمایه گردان درآمدی ببار آورد . سودمندترین ماشینها و کار افزارها ، بدون سرمایه گردانی ، که تا همین کند می مواد مخور آن ادوات و معیشت کارگرانی باشد که آنها را بکار میبرند ، چیزی تولید نخواهد کرد . " (ص ۱۸۸) .

تازه اینجا معلوم میشود که اصطلاحات پیش بکار رفته : yield a revenue و make a profit (سود کردن و درآمد ببار آوردن) و غیره ، دارای این مفهوم هستند که هر دو جزء سرمایه بمتابیه محصول آفرین بکار میروند .

آ . اسمیث اینک مثال زیرین را بدست میدهد :

" آن بخش از سرمایهی فارمدار که در افزار کشاورزی گذاشته شده سرمایه ای استوار است ، و بخشی که درد ستمزد و معیشت خدمه کارکن وی بکار رفته سرمایه ای گردان است " .

(پس در اینجا بد رستی تفاوت میان سرمایه استوار و گردان ، تشابه دوران و واگرد مختلف اجزاء تشکیل دهنده سرمایه بار آور اطلاق میشود) .

" وی از نگاهداری یکی در تصرف خویش ، و از دیگری با دست کشیدن از آن سود میبرد . بها یا

"No fixed capital can yield any revenue but by means of a cir-
culating capital. The most useful machines and instruments of
trade will produce nothing without the circulating capital
which affords the materials they are employed upon, and the
maintenance of the workmen who employ them " .

"That part of the capital of the farmer which is employed in
the implements of agriculture is a fixed, that which is employed
in the wage and maintenance of his labouring servants is a
circulating capital " .

ارزش کار - دام وی سرمایه استواری است * * *
(در اینجا یکبار دیگر با این اندیشه ی درست برخورد میکنیم که تفاوت به ارزش اطلاق میشود نه به عنصر مادی) .

" بهمان قسم که بهای افزار کشاورزی وی نیز سرمایه استوار است ، خوراک آنها (دامهای کار) عینا مانند وسائل معیشت کارکنانش ، سرمایه گردانی است . فارمدار از نگاهداشتن دامهای کار و با از دست دادن وسائل نگاهداری آنها سود خود میبرد * * * .
(فارمدار خوراک دامهای خود را نگاه میدارد ، آنها را نمیفروشد . وی خوراک را برای تغذیه ی دام خویش بکار میبرد ، در حالیکه خود دام را بمشابه کار افزار مورد استفاده قرار میدهد . تفاوت تنها اینجا است : خوراک دام که در نگاهداری دام وارد میشود تماما مصرف میگردد و مستمرا باید ، چه از راه محصول کشت و کار و چه از طریق فروش فراورده های کشاورزی ، جبران گردد . اما تعویض خود دام فقط بمیزان و بر حسب نوعی از کار افتادن هر سر از آنها انجام میشود) .

" ولی هم بها و هم خوراک دامی که نه برای کار ، بلکه برای پروار بندی و باز فروش خریداری شده ، سرمایه گردانی است . فارمدار با از دست دادن دام سود میکند * * * .
(ولی هر تولید کننده ی کالا ، و لذائذ سرمایه دار تولید کننده ، محصول خویش را که حاصل روند تولید است میفروشد . اما بحسب این امر محصول مزبور نه جز " استوار و نه جز " گردان سرمایه ی بار آور را تشکیل میدهد . اکنون بعکس در شکلی وجود دارد که با آن از روند تولید بیرون رانده شده است و ناگزیر باید بمشابه کالا - سرمایه انجام وظیفه کند . دام پرواری ، در روند تولید مانند مواد خام عمل میکند نه بمشابه کار افزار ، آنچنانکه در مورد دام کار صادق است . بنابراین دام مزبور بمشابه ماده در روند تولید وارد میشود و تمام ارزش آن ، عینا مانند ارزش مواد کمی (خوراک آن) ، یکجا در روند تولید داخل میگردد . پس بدین سبب است که دام پرواری جز " گردان سرمایه ی بار آور را تشکیل میدهد ، نه بدان جهت که محصول فروش رفته - دام پرواری - در این مورد دارای همان شکل طبیعی ماده ی خام ، یعنی دام هنوز پروار نشده است . این یک مورد اتفاقی است . ولی آ . اسمیت میتواند از همین مثال دریابد که قالب مادی عنصر تولیدی نیست که به ارزش نهان آن خصلت استوار یا گردان میدهد ، بلکه همانا

" He makes a profit of the one by keeping it in his own possession and of the other by parting with it. The price or value of his labouring cattle is a fixed capital " .

" In the same manner as that of the instruments of husbandry; their maintenance is a circulating capital, in the same way as that of the labouring servants. The farmer makes his profit by keeping cattle, and by parting with their maintenance " .

" Both the price and the maintenance of the cattle which are bought in and fattened, not for labour but for sale, are a circulating capital. The farmer makes his profit by parting with them " .

وظیفه غنصرمزبور درد رون روند تولید است که چنین تعیینی برای آن بوجود می آورد . (.
 " تمام ارزش بندرنیز سرمایه ی استوار است . با اینکه بذر ، پیوسته میان کشت زار و انبار رفت و آمد دارد ، هرگز صاحب خود را عوض نمیکند و لذا واقعا گردان نیست . سود فارمدار از فروش بذر حاصل نمیشود ، بلکه از فزاینده گی آن برمیخیزد . "

اینجا دیگر پوچی تقسیم بندی اسمیت تماما نمایان میشود . بنا بنظر اسمیت بذر در صورتی سرمایه استوار میشود که صاحبش تغییر نکند ، یعنی بذر مستقیما از محصول سالانه جبران گردد و از آن برداشته شود . بالعکس بنظری اگر محصول تماما بفروش رود و سپس بذر بوسیله ی جزئی از ارزش آن ، از خارج خریداری شود ، آنگاه سرمایه ی گردان میگردد . در موردی تغییر صاحب (change of master) انجام میگیرد و در مورد دیگر چنین تعویضی واقع نمیشود . باز اسمیت در اینجا سرمایه ی گردان و کالا - سرمایه را با هم مخلوط میکند . محصول متگای مادی کالا - سرمایه است ، ولی معلوم است که این امر فقط به آن جزء از محصول اطلاق میشود که واقعا در دوران وارد میگردد و دوباره مستقیما در روند تولیدی که از آن بصورت محصول بیرون آمده است وارد نمیشود .

اعم از اینکه بذر بمثابه جزئی از محصول ، مستقیما از آن برداشت شود و یا آنکه مجموع محصول بفروش رود و جزئی از ارزش آن صرف خرید بذر از دیگری گردد ، در هر دو حالت جانشینی انجام میگیرد و از راه این جانشینی هیچگونه سودی عاید نمیشود . در یک مورد بذر باقیه ی محصول مانند کالا در دوران وارد میشود و در مورد دیگر فقط در رفتاری بمثابه جزئی ارزشی سرمایه ی پیش ریخته - بحساب می آید . ولی در هر دو حالت بذر مانند جزء گردان سرمایه ی با آور باقی میماند . بذر تماما مصرف میشود تا محصول آماده گردد و ناگزیر باید تمام بذر بوسیله ی محصول مزبور جبران شود تا با تولید را امکان پذیر سازد .

" مواد خام و مواد کمی چهره ی مستقلی را که در حین ورود به روند کار ، بصورت ارزش مصرف ، دارا بودند از دست میدهند . ولی در مورد وسائل کارمطلب طور دیگر است . افزار ، ماشین ، بنای کارخانه ، ظرف و غیره فقط تا زمانی در روند کار مورد استفاده هستند که سیمای اولیه ی خود را حفظ کرده باشند و فردا چون دیروز از نو با همان شکل در روند کار وارد گردند . وسائل کار همچنانکه در زمان حیات خود یعنی طی روند کار سیمای مستقل خویش را در برابر محصول نگاه میدارند ، پس از مرگ نیز قیافه ی خود را حفظ میکنند . لاشه های ماشین آلات ، دست افزارها ، کارگاهها و غیره همواره جدا و مستقل از محصولاتیکه در ایجادشان کمک نموده اند وجود دارند . " (کتاب اول ، فصل ششم ، صفحه ۱۹۲)

این شیوه های مختلفی که وسائل کار در محصول آفرینی بکار میبرند ، بنحویکه برخی از آنها سیمای مستقل خود را در برابر محصول حفظ میکنند و برخی دیگر این سیماراد گرگون میسازند و یا بکلی آنها از دست میدهند ، تفاوتی است که مربوط به روند کار بخودی خود است و لذا به روند های کاری نیز اطلاق میشود ، که مثلا مانند خانواد می پدر سالاری ، صرفا متوجه خود بمانندگی هستند و مطلقا

"The whole value of the seed too is a fixed capital. Though it goes backwards and forwards between the ground and the granary, it never changes masters, and therefore it does not properly circulate. The farmer makes his profit not by its sale, but by its increase".

غاری از مبادله و تولید کسالی میباشند. همین تفاوت را آدم اسمیت بدینسان مقلوب میکند که اولاً با وارد ساختن مفهوم کاملاً بیگانه‌ی سود در این عرصه، مدعی میشود که برخی از وسائل تولید با حفظ سیمای خود و برخی دیگر با از دست دادن آن برای صاحبشان سود خیزند و ثانیاً وی دگرگونیهای را که طی روند کار عارض بعضی از عناصر تولید میشود با تغییر شکل هائی که ویژه‌ی مبادله‌ی محصولات و گردش کالائی هستند (فروش و خرید) و در عین حال تغییر مالکیت کالاهای مورد دوران را در بر دارند و مخلوط میسازد.

و اگر چه باز تولید را به استعانت دوران و لذا از راه فروش محصول و از طریق تبدیل آن به پول و تجدید تبدیل آن از پول به عوامل تولیدش، مفروض میدارد. ولی آنگاه که سرمایه دار تولید کننده، قسمتی از محصول خویش را از نو مانند وسیله‌ی تولید مستقیماً مورد استفاده قرار میدهد، چنین نمود میکند که تولید کننده‌ی مزبور این قسمت را بخود فروخته است و نیز به همین صورت است که این امر در حسابداری وی قید میشود. پس این جزء باز تولید از راه دوران حاصل نشده، بلکه مستقیماً بدست آمده است. لیکن این جزء محصول که بدینسان از نو بمثابه وسیله‌ی تولید مورد استفاده قرار میگیرد جانشین سرمایه‌ی گردان میشود نه استوار. زیرا اولاً ارزش آن تماماً در محصول وارد میشود و ثانیاً خود نیز در قالب نمونه‌ی جدیدی از محصول تازه، کاملاً بصورت عین جبران شده است.

اینک آ. اسمیت میخواهد سرمایه‌ی گردان و استوار را برای ماتعریف کند. وی اشیا و عناصر مادی را بر می‌شمارد و آنگاه معین میکند که کدام از آنها سرمایه‌ی استوار است و کدام از آنها سرمایه‌ی گردان شمرده میشود، چنانکه گویا تخصیص این اشیا جنبه‌ی عنصری دارد و از سرشت خود آنها ناشی میشود نه از وظیفه‌ی معینی که آنها در درون روند تولید سرمایه‌ی جاری انجام میدهند. ولی با این وجود وی در همین فصل (Book II, chap. I) متذکر میشود که هر چیزی، مثلاً یک خانه‌ی مسکونی، بسا اینکه برای مصرف مستقیم آماده شده است،

"اگر چه میتواند درآمدی برای مالک خود ببار آورد و از این جهت برای وی نقش یک سرمایه را ایفا نماید، قادر نیست نه درآمدی برای جامعه فراهم سازد و نه برای آن بمثابه سرمایه بکار رود، و هرگز نمیتواند از این راه کوچکترین چیزی برد درآمد جمع مردم بیافزاید" (ص ۱۸۶) *

پس در اینجا آ. اسمیت بروشنی میگوید که اشیا، نفساً و در همه حال خاصیت سرمایه‌ی ای ندارند، بلکه این خاصیت عبارت از وظیفه‌ی ای است که آنها بنا به اوضاع و احوال بدست می‌آورند و یابدست نمی‌آورند. بنابراین آنچه در باره‌ی سرمایه بطور کلی صادق است در مورد بخشهای جزء آن نیز صادق میکند.

همان اشیا، بر حسب وظیفه‌ی ای که در روند کار انجام میدهند، عوامل تشکیل دهنده‌ی سرمایه گردان یا سرمایه‌ی استوار میگردند. مثلاً یک حیوان بمثابه دام کار (وسیله‌ی کار)، عنصر مادی شیوه‌ی زیست سرمایه‌ی استوار را تشکیل میدهد، در حالیکه همان حیوان بمثابه دام پروری (ماده‌ی خام) جزئی از سرمایه‌ی گردان فارمدار بشمار می‌آید. از سوی دیگر شئی واحد میتواند گاه بمثابه عنصر تشکیل دهنده‌ی سرمایه‌ی بار آور عمل کند و گاه به مصرف سرمایه‌ی مستقیم تعلق داشته باشد. مثلاً

"may yield a revenue to its proprietor, and thereby serve in the function of a capital to him, it cannot yield any to the public, nor serve in the function of a capital to it, and the revenue of the whole body of the people can never be in the smallest degree increased by it".

يك خانه ، در صورتیکه مانند کارگاه مورد استفاده قرار گیرد جزء استواری از عناصر تشکیل دهنده سرمایه بارآور است و چنانچه مانند خانهای مسکونی بکار رود ، در خصلت خانهای مسکونی ، هیچ گونه سرمایه ای بشمار نمی رود ، وسائل کار واحد میتواند در بسیاری از موارد ، گاه بصورت وسائل تولید و گاه مانند وسائل مصرف عمل کنند .

یکی از اشتباهات نگرش اسمی همین بود که خصلت سرمایه ی استوار و گردان را ناشی از خواص خود اشیاء می انگاشت . تحلیل روند کار (کتاب اول ، فصل پنجم *) بخودی خود نشان میدهد چگونه عناوینی چون وسیله کار ، مصالح کار و فراورده بر حسب نقشهایی که شش واحد در درون روند بدست می آورد ، عوض میشوند . عناوین سرمایه ی استوار و گردان نیز بنوعی خود بر پساسایه ی نقشهایی قرار گرفته اند که عناصر مزبور در روند کار و لذا در روند ارزش آفرینی ایفا میکنند .

ثانیا بر شماری اشیائی که سرمایه ی استوار و گردان از آنها تشکیل میشود بروشنی تمام نشسان میدهد که اسمیت تفاوت میان عناصر استوار و گردان سرمایه ی بارآور (سرمایه در شکل مولد آن) یعنی تفاوتی را که تنها در مورد سرمایه ی بارآور صادق و معنادار است ، با تفاوت میان سرمایه ی مولد و اشکال متعلق به سرمایه در روند دورانی آن ، یعنی با کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، اشتباه میکند ، وی در همانجا (ص ۱۸۸) میگوید :

" سرمایه گردان مرکب است از ... خواربار ، مصالح و مصنوعات آماده از هر نوع ، که در اختیار سوداگران مربوط بهر یک قرار دارند ، و نیز پولی که برای گردش این اشیاء و توزیع آنها لازم است و غیره " ***

در واقع اگر نیک بنگریم ، در اینجا برخلاف بیان پیشین ، باز سرمایه ی گردان با کالا - سرمایه و پول - سرمایه یکسان گرفته شده و لذا باد و شکلی از سرمایه سروکار است که بهیچوجه برون تولید متعلق ندارند و سرمایه ی گردانی (سیار) که در نقطه ی مقابل سرمایه ی استوار قرار دارند نیستند ، بلکه سرمایه ی دورانی می هستند که در نقطه ی مقابل سرمایه ی بارآور قرار میگیرد . سپس فقط در کنار اینها است که از نواجزائی از سرمایه ی بارآور ، که بصورت مصالح (مواد خام یا نیم ساخته) پیش ریسر میدهد اند و واقعا در روند تولید جای گرفته اند ، ذکر میشوند . آ . اسمیت میگوید :

" ... سومین و آخرین قسمت از سه بخشی که در آن پس افکند عمومی جامعه بطور طبیعی تقسیم میشود عبارت از سرمایه ی گردان است ، و صفت میزهی آن اینست که جز از راه دوران یا تعویض صاحبش درآمد آور نیست . این نیز خود مرکب از چهار سهر است : اول پول ... " ***

* نگاه کنید به ترجمه ی فارسی سرمایه ، صفحات ۱۸۸ و بعد .

" The circulating capital consists ... of the provisions, materials, and finished work of all kinds that are in the hands of their respective dealers, and of the money that is necessary for circulating and distributing them etc." .

" ... The third and last of the three portions into which the general stock of the society naturally divides itself, is the circulating capital, of which the characteristic is, that it affords a revenue only by circulating or changing masters, This is composed likewise of four parts: first, of the money..." .

(ولی پول هرگز شکلی از سرمایهی بارآور که در روند تولید عمل میکند نیست. پول همواره عبارت از یکی از اشکالی است که سرمایه در درون روند دورانی خود بدست می آورد و بس) .
 " ثانیاً ذخیره‌ی خواربار است که در تمام صاحب گوشت فروشان ، پروار بتندان و فارمداران قرار دارد . . . و برآنند که از فروش آنها سودی بچنگ آورند . . . چهارمین و آخرین بهر عبارت از محصول آماده و پرداخته ایست که هنوز در اختیار بازرگانان یا کارخانه دار است " - و آنگاه " سومین آنها عبارت از مصالحی است که یا کاملاً خام هستند و یا کم و بیش روی آنها کار انجام گرفته و بدرد جامه دوزی ، مهل سازی و بنائی میخورند ولی هنوز بقالب هیچیک از این سه چیز در نیامده اند ، هنوز در دست کشتکار ، کارخانه دار ، خرازی فروش ، ماهوت فروش ، چوب فروش ، چوب بست کار ، نجار ، خشت زن و غیره هستند " .

شماره های ۱ و ۲ چیزی جز فرآورد ، هائی نیستند که بصورت محصول از روند تولید بیرون رانند ، شده اند و باید بفروش روند . کوتاه سخن ، اینها محصولاتی هستند که اکنون چون کالا و لذا کالا-سرمایه عمل میکنند و بنابراین دارای شکلی هستند و مقاصد را در روند اشغال مینمایند که با آن هیچ عنصری از سرمایهی بارآور را ، بوجود نمی آورند ، و این اعم از هر سر نوشت نهائی می است که بدست آورند ، یعنی خواه سرانجام بتا بر هدف خود (ارزش مصرف) مورد مصرف افراد می قرار گیرند و خواه در مصرف بارآور وارد گردند ، محصولات مزبور در شماره‌ی دوم عبارت از خواربار هستند و شماره‌ی چهارم همهی فرآورده های آماده‌ی دیگری را در بر میگیرد که بنوعی خود یا وسائلی کار پرداخته بشمار میروند و یا وسائلی تمتع آماده را (غیر از خواربار که در بند ۲ ذکر شده است) شامل میگردند .

همین امر که اسمیت در این مورد از بازرگانان نیز سخن میراند ، خود نشان دهنده‌ی سردرگمی اوست . بعضی اینکه تولید کننده محصول خود را به بازرگان فروخت دیگر آن محصول هیچ شکلی از سرمایهی او را دارا نیست . چنانچه از لحاظ اجتماعی مورد توجه قرار گیرد ، محصول مزبور باز کالا-سرمایه است ، اگرچه در تمام صاحب شخص دیگری غیر از تولید کننده‌ی خود است ، و درست به همین سبب کسی کالا - سرمایه است نه سرمایهی استوار است و نه سرمایهی گردان .

در هر تولیدی که متوجه خود کفائی مستقیم نیست ، ضرورتاً محصول باید بصورت کالا بگردد و درآید ، یعنی باید بفروش رود ، نه برای آنکه سودی از آن حاصل شود ، بلکه اصلاً بدان سبب که تولید کننده بتواند زندگی کند . در تولید سرمایهی داری این امر به آن افزوده میشود که با فروش کالا اضافه ارزشی که در آن نهان است بسامان میرسد . بنابراین محصول که همچون کالا از روند تولید بیرون رانده میشود ،

" Secondly , of the stock of provisions which are in the possession of the butcher, the grazier, the farmer ... and from the sale of which they expect to derive a profit ...
 Fourthly and lastly, of the work which is made up and completed, but which is still in the hands of the merchant and manufacture - Thirdly, of the materials, whether altogether rude or more or less manufactured, of clothes, furniture, and building, which are not yet made up into any of those three shapes but which remain in the hands of the growers, the manufacturers, the mercers and drapers, the timbermerchant, the carpenters, and joiners, the brickmakers etc."

نه جزء استوار و نه جزء گردان این روند است .

از این گذشته اسمیت نظریه‌ی خویش را خود در اینجا ویران می‌سازد ، فرآورده‌های آماده ، هر قالب مادی یا ارزش مصرفی که داشته باشند و هر سود مندی که بر آنها مترتب گردد ، در این مورد همه کالا - سرمایه اند و لذا سرمایه ای هستند که در یکی از اشکال متعلق به روند دوران قرار گرفته است . تا هنگامیکه در این شکل قرار دارند هیچ جزئی از سرمایه‌ی بارآور احتمالی صاحب خود را تشکیل نمیدهند . ولی این امر به هیچوجه مانع از آن نیست که بعضی فروش رفتن ، در دست خریدار خود جزئی از سرمایه‌ی بارآور ، خواه استوار یا گردان این سرمایه ، گردند . بنابراین نمود ، میشود که همان اشیائی که وقتی مانند کالا - سرمایه ، در جهت مقابل سرمایه‌ی بارآور ، وارد بازار میشوند ، تا از بازار بیرون کشیده میشوند میتوانند مانند اجزاء گردان یا استوار سرمایه‌ی بارآور عمل کنند و یا چنین وظیفه‌ای را انجام دهند . محصول پنبه ریس ، یعنی نخ ، شکل کالائی سرمایه‌ی اوست و برای وی کالا - سرمایه است . این محصول دیگر نمیتواند ، نه بصورت مصالح کار و نه بشکل وسیله‌ی کار ، مانند جزئی از سرمایه‌ی بارآور وی وارد عمل شود . اما در دست بافنده ای که آنرا می‌خرد ، محصول مزبور بمثابة جزء گردان در بیرون سرمایه‌ی بارآورش جایگیر میشود . ولی برای ریسنده ، نخ حامل جزئی از ارزش سرمایه‌ی وی اعم از استوار و گردان است (صرف نظر از اضافه ارزش) . چنین است که یک ماشین ، بمثابة محصول ماشین سازه شکل کالائی سرمایه‌ی او و برای وی کالا - سرمایه است و مادام که در این شکل باقی است ماشین مزبور نه سرمایه‌ی گردان است و نه استوار . ولی بعضی اینکه ماشین به کارخانه داری فروخته میشود که آنرا بکار می‌اندازد ، همان ماشین بصورت جزء استوار یک سرمایه‌ی بارآور در می‌آید . حتی اگر محصولی بنا بر شکل مصرفی خود جزئا دو باره بصورت وسیله‌ی تولید وارد در روندی گردد که از آن بیرون آمده است ، مثلا مانند ذغال در تولید ذغال ، باز آن جزئی از محصول ذغال که برای فروش تخصیص یافته نه سرمایه‌ی گردان و نه استوار است ، بلکه کالا - سرمایه است .

از سوی دیگر ممکن است محصولی بنا بر شکل مصرفی خود اصلا شایسته‌ی آن نباشد که هیچ جزئی از سرمایه‌ی بارآور ، خواه بصورت مصالح کار و خواه بمثابة وسائل کار ، را تشکیل دهد . چنین است مثلا در مورد خواربار . با این وجود محصول مزبور برای تولید کننده اش کالا - سرمایه ، هم حامل ارزش سرمایه‌ی استوار و هم سرمایه‌ی گردان است ، و هم ممکن است بر حسب اینکه سرمایه‌ی بنکار رفتن در تولیدش باید کلا یا جزئا جبران شود ، بنا بر آنکه ارزش خود را تماما یا جزئا به محصول منتقل نموده است ، یکی از این دو باشد .

از سوی اسمیت در شماری سوم ، مصالح خام (ماده‌ی خام ، نیم ساخته ، مواد کمی) را نه بمثابة اجزائی ذکر میکند که در دل سرمایه‌ی بارآور فرو رفته اند ، بلکه در واقع آنها را مانند نوع ویژه ای از ارزش های مصرف تلقی میکند که محصول اجتماعی بطور کلی از آنها ترکیب شده است ، یعنی مانند توده ای از کالا بشمار می‌آورد که در کنار سایر اجزاء مادی از قبیل خواربار و غیره در بندهای او ذکر شده است . با این وجود از سوی دیگر مصالح خام همچون اجزائی که در بطن سرمایه‌ی بارآور فرو رفته اند بشمار آمده اند و لذا مانند عناصر این سرمایه در دست تولید کننده ، مصرفی میشوند . در همین از آنجا هم پیدا میشود که این مصالح گاه در اختیار تولید کننده (در دست کشتکار ، کارخانه دار و غیره) در حال عمل تلقی میگردد و گاه بصورت اشیائی که در اختیار بازرگانان هستند (خرازی فروش ، ماهوت فروش ، چوب فروش) و در آن حال فقط کالا - سرمایه اند و اجزاء سرمایه‌ی بارآور نیستند ، مورد توجه قرار نمیگیرند .

در واقع آ . اسمیت ، در اینجا ضمن بر شماری عناصر سرمایه‌ی گردان ، تفاوت میان سرمایه‌ی استوار و گردان را که فقط در مورد سرمایه‌ی بارآور صادق است کاملا فراموش میکند . وی بعکس

کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، یعنی دو شکل سرمایه را که متعلق به روند دوران هستند در مقابل سرمایه‌های بارآور قرار می‌دهد ، ولی این عمل را نیز ناآگاهانه انجام می‌دهد .

سرانجام چشمگیر است که آدام اسمیت در برشماری عناصر ترکیب کننده‌ی سرمایه‌ی گردان نیروی کار را فراموش میکند . این فراموشی بدو دلیل روی می‌دهد .

هم اکنون دیدیم که نزد اسمیت سرمایه‌ی گردان ، صرف نظر از پول - سرمایه ، فقط نامگذاری دیگری از کالا - سرمایه است . ولی مادام که نیروی کار در بازار گردش میکند ، سرمایه نیست و هیچ شکلی از کالا - سرمایه را ندارد . نیروی کار مطلقاً سرمایه نیست . کارگر سرمایه دار نیست ، اگر چه کالائی بی‌بازار عرضه میکند که پوست خود اوست . پس از آنکه نیروی کار فروخته شد و به روند تولید پیوست و لذا پس از آنکه گردش آن مانند کالا پایان پذیرفت ، تازه آنگاه جزئی از سرمایه‌ی بارآور می‌گردد و بصورت سرمایه‌ی متغیر درمی‌آید که سرچشمه‌ی اضافه ارزش است و در نسبت با واگرد ارزش - سرمایه‌ی که بابت آن گذاشته شده ، جزء گردان سرمایه‌ی بارآور میشود . نظر باینکه در این مورد اسمیت سرمایه‌ی گردان را با کالا - سرمایه مخلوط میکند ، نمیتواند نیروی کار را تحت عنوان سرمایه‌ی گردان خسویش وارد نماید . بهمین جهت است که نزد وی سرمایه‌ی متغیر شکل کالاهائی پیدا میکند که کارگر با دستمزده خود ، بصورت وسائل زندگی ، خریداری مینماید . بنظر او در این شکل است که ارزش - سرمایه‌ی که بابت دستمزد گذاشته شده به سرمایه‌ی گردان تعلق پیدا میکند . ولی آنچه که در درون روند تولید فرو میرود نیروی کار و خود کارگر است نه وسائل زندگی که وی خویشتن را بوسیله‌ی آن نگاه میدارد . بنا بر آنچه سابقاً دیده ایم (کتاب اول ، فصل ۲۱) درست است که از لحاظ اجتماعی ، باز تولید خود کارگر نیز از راه مصرف انفرادیش ، به روند تجدید تولید سرمایه‌ی اجتماعی تعلق پیدا میکند ، ولی این حکم در باره‌ی روند تولید منفرد و فروخته‌ی ای که اکنون مورد بحث ماست صدق نمیند . هنرمندیهای مکتوب و مفید ای که اسمیت تحت عنوان سرمایه‌ی استوار می‌آورد (صفحه ۱۸۲) ، تا آنجا که متوسط به هنرمندیهای کار نمی‌شود و وی آنها را همراه کارش یکجا فروخته است ، بعکس اجزاء سرمایه‌ی گردان را تشکیل میدهند .

این خود خطای بزرگی از جانب اسمیت است که مجموع ثروت اجتماعی را بدینسان تقسیم بندی میکند : ۱ - مصرف - مایه‌ی مستقیم ۲ - سرمایه‌ی استوار ۳ - سرمایه‌ی گردان . از اینجا چنین برمی‌آید که گویا ثروت مرکب است از : ۱ - مصرف - مایه‌ی ای که هیچ بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی فعال را تشکیل نمیدهد ، اگر چه اجزائی از آن پیوسته میتوانند همچون سرمایه وارد عمل گردند ، و ۲ - سرمایه - طبق این تقسیم بندی ، بخشی از ثروت بمثابه سرمایه عمل میکند و بخش دیگر مانند نا سرمایه یا مصرف - مایه . آنگاه برای هر سرمایه چنین ضرورت گزیرناپذیری نمودار میشود که یا استوار باشد یا گردان ، تقریباً مانند آنچه در ضرورت طبیعی‌ی که در مورد نروماده بودن یک حیوان پستاندار وجود دارد ، ولی ما دیدیم که تضاد میان استوار و گردان فقط به عناصر سرمایه‌ی بارآور اطلاق میشود ، و لذا در کنار این عناصر مقادیر بسیار مهمی سرمایه - کالا - سرمایه و پول - سرمایه - بشکلی وجود دارد که نمیتواند استوار باشد و نه گردان .

از آنرو که مجموع تولید اجتماعی - در چهارچوب سرمایه‌ی داری - ، با استثناء آن جزئی از محصول که بصورت جنسی ، مستقیم و بی فروش و خرید از سوی تک سرمایه داران تولید کنند ، مجدداً بمثابه وسیله‌ی تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد ، هم‌چون کالا - سرمایه در بازار گردش دارد ، روشن است که هم عناصر استوار و گردان سرمایه‌ی بارآور و هم نیز عناصر مصرف - مایه از کالا - سرمایه بیرون

کشیده میشوند. در واقع معنای حکم جزاین نیست که بر پایهی تولید سرمایه داری هم وسائل تولید و هم وسائل مصرف بدوا مانند کالا - سرمایه وارد میدان میشوند، هر چند بنا بر تخصیصی که یافته اند بعداً بمتابیه وسیلهی مصرف یا تولید بکار روند. بهمین سان نیروی کار نیز، با اینکه کالا - سرمایه نیست، مانند کالا در بازار عرضه میشود.

از اینجا در همین تازه ای نزد آ. اسمیت بروز میکند که ذیلاً ذکر میشود. وی میگوید:

" از این چهار بخش " (مربوط به سرمایهی گردان، یعنی سرمایه تحت دو شکل کالا - سرمایه و پول - سرمایه که متعلق بروند دوران هستند و بدان سبب مبدل چهار بخش گردیده اند که اسمیت اجزاء کالا - سرمایه را با دیگر از لحاظ ماهوی منقسم میکند)

" سه تا که عبارت از خواربار، مواد و مصنوع تمام گشته باشند، چه در اثنای سال و چه طی زمان در از تر یا کوتاهتری، از این سرمایهی گردان منظم برداشت میشوند تا خواه بصورت سرمایهی استوار و خواه بشکل ذخیره ای در آیند که برای مصرف فوری تخصیص یافته است. هر سرمایهی استوار بدوا از یک سرمایهی گردان ناشی میشود و نیازمند آنست که پیوسته پشتوانه ای از این منشاء داشته باشد. همهی ماشین آلات سودمند و ادوات کار بدوا از سرمایهی گردانی برخاسته اند که مواد لازم برای ساختن آنها و روزی کارگران سازندگی آنها را تأمین میکند. و نیز برای آنکه آنها را پیوسته در وضع خوبی نگاهداشت باز لازم است که از همین نوع سرمایه یاری گرفت " (ص ۱۸۸) *

حکم کلی ذیل، همواره با استثنای موردی که تولید کننده قسمتی از محصول را از نو مستقیماً بمتابیه وسائل تولید بکار میبرد، در بارهی تولید سرمایه داری صادق است: همهی محصولات بصورت کالا وارد بازار میشوند و لذا برای سرمایه دار بمتابیه شکل کالای سرمایه اش، مانند کالا - سرمایه گردش دارند، خواه این محصولات بنا بر شکل طبیعی خود، بنا به ارزش مصرف آن باید یا شاید همچون عوامل سرمایهی بارآور (در روند تولید) بکار افتند و یا مانند وسائل تولید و لذا بمتابیه عناصر استوار یا گردان سرمایهی بارآور عمل کنند و خواه آنها فقط دارای این امکان باشند که بمتابیه وسیلهی مصرف شخصی، نسیه مصرف بارآور، بکار آیند. همهی فراورده ها مانند کالا بی بازار ریخته میشوند، و لذا همهی وسائل تولید و مصرف، همه عوامل مصرف بارآور، باید از راه خرید و فروش مجدداً از بازار بیرون کشیده شوند. البته این مبتدل گوئی (truisme بداهت آوری) درست است. بنا بر این قاعدهی مزبور هم در مورد عناصر استوار و هم در بارهی عناصر گردان سرمایهی بارآور صدق میکند. هم شامل وسائل کار میشود و هم به مواد کار در کلیهی اشکالش اطلاق میگردد (باز در اینجا مسئلهی اینکه برخی عناصر سرمایهی

" Of these four parts three - provisions, materials, and finished work, are either in the fixed capital, or in the stock reserved for immediate consumption. Every fixed capital is both originally derived from, and requires to be continually supported by, a circulating capital. All useful machines and instruments of trade are originally derived from a circulating capital, which furnishes the materials of which they are made and the maintenance of the workmen who make them. They require, too, a capital of the same kind to keep them in constant repair ". (P. 188).

بارآور بطور طبیعی وجود دارند و کالانیستند ، نادیده گرفته شده است) • هم ماشین آلات و هم پنبه از بازار خرید می شوند ، ولی از این مقدمه بهیچوجه چنین نتیجه نمی شود که هر سرمایه استواری بدو از منشا گردان برمیخیزد ، - چنین نتیجه ای فقط از اختلاطی نتیجه میشود که اسمیت میان سرمایه دورانی و سرمایه گردان یا سیار ، یعنی سرمایه ای که استوار نیست ، بوجود آورده است . به علاوه اسمیت خود خویشتن را تکذیب میکند • بنابه آنچه خود اسمیت میگوید ماشین آلات بخش شماره ۴ سرمایه گردان را تشکیل میدهند • پس گفتن اینکه آنها از سرمایه گردان ناشی میشوند فقط بمعنای آنست که ماشین های مزبور پیش از آنکه مانند ماشین بکار روند مانند کالا - سرمایه بکار افتاده اند ولی از لحاظ مادی از خود نشئت گرفته اند ، عینا همچنانکه پنبه بمثابه عنصر گردان سرمایه ریسنده گی از بازار بیرون می آید • ولی اگر اسمیت درد نبالهی بحث خود سرمایه استوار را باین دلیل از سرمایه گردان ناشی میسورد که برای ساختن ماشین ، کار و مادهی خام ضرورت دارد ، در آن صورت باز ماشین سازی در مرحلهی اول به وسائل کار و لذا به سرمایه استوار نیازمند است تا بتواند ماشین بسازد و ثانیاً همچنان نیز سرمایه استوار از قبیل ماشین آلات و غیره لازم است تا بتوان مواد خام آماده ساخت ، زیرا سرمایه بارآور همواره مستلزم وسائل کار است ، ولی وجود مواد کار برای سرمایه بارآور همیشه الزامی نیست • خود او بلافاصله در این باره میگوید :

" اراضی ، معادن و ماهیگیری همه برای استحصال خود هم به سرمایه استوار نیاز دارند و هم به گردان " • •

(پس او بدینسان اعتراف میکند که برای تولید مواد خام نه تنها سرمایه گردان بلکه سرمایه استوار نیز لازم است) •

" و (باز هم اشتباه دیگر) محصولات آنان نه تنها این سرمایه ها را با سود جبران میکند ، بلکه همه سرمایه های دیگر را در جامعه جبران مینماید " (ص ۱۸۸) • •

این از بیخ و بن نادرست است • محصولات آنها به همه ی رشته های دیگر صنعت مواد خام ، مواد کمکی و غیره تحویل میدهد ، ولی ارزش آنها جبران کننده ی ارزش تمام سرمایه های اجتماعی نیست • این ارزش فقط ارزش - سرمایه ویژه خود را جبران میکند (+ اضافه ارزش) • در اینجا باز نزد اسمیت خاطرات فیزیوکراتی زنده میشود •

از نقطه ی نظر اجتماعی درست است که جزئی از کالا - سرمایه مرکب از محصولاتی که فقط میتوانند مانند وسیله ی کار خدمت نمایند - چنانچه محصولات مزبور اصلاً بیهوده تولید نشد ، باشند و غیر قابل فروش نباشند - دیربازود بمثابه وسیله ی کار وارد عمل میشوند ، بدیگر سخن در چهارچوب تولید سرمایه داری بمحض اینکه محصولات مزبور از صورت کالا بودن بیرون می آیند باید به آن چیزی تحقق بخشند که سابقاً جنبه ی دورنمائی داشت ، یعنی بصورت عناصر واقعی بخش استوار سرمایه بارآور اجتماعی در آیند •

در اینجا تفاوتی وقوع می یابد که از شکل طبیعی محصول ناشی میگردد • مثلاً یک ماشین ریسنده گی تا هنگامیکه از آن برای رشتن استفاده نمیشود و لذا مادام که عامل تولید نیست و بنابراین از نقطه ی نظر سرمایه داری بمثابه جز " استوار یک سرمایه بارآور بکار نیافتاده است ، فاقد ارزش مصرف است • ولی ماشین ریسنده گی شئی منقول است • ممکن است از کشوری که در آنجا تولید شده است صادر شود و در

" Lands, mines, and fisheries, require all both a fixed and circulating capital to cultivate them " ; and their produce replaces with a profit, not only those capital, but all the others in society " .

خاک بیگانه ، خواه در برابر مواد خام و غیره و خواه در برابر شامپانی ، مستقیم یا غیرمستقیم ، بفروش رود . در این صورت ماشین مزبور در کشور محل تولید خود فقط مانند کالا - سرمایه عمل کرده ، ولی هرگز رانجا ، ولو پس از فروشش ، همچون سرمایه استوار بکار نیافتاده است .

بالعکس محصولاتی که در نتیجه ی اتصالشان به زمین در محل استقرار پیدا کرده اند ، و لذا فقط محلا قابل استفاده هستند ، از قبیل ابنیهی کارخانجات ، راه آهن ها ، پلها ، تونل ها ، بار انداز ها و غیره ، بهمازیهای زمین مزروعی و امثال آن ، نمیتوانند جسام و با پوست و گوشت خود مبادر گردند . این قبیل چیزها غیر منقولند . یابی استفاده میمانند و یاباید بمحض اینکه بفروش رسیدند در کشوری که تولید شده اند مانند سرمایهی استوار بکار روند . برای تولید کنندهی سرمایه دار که بقصد سودسازی (اسپکولاسیون) و فروش کارخانه های میسازد یا به بسازی زمین مزروعی میپردازد ، اشیاء مزبور شکلی از کالا - سرمایهی وی بشمار میروند و لذا بنا بر نامگذاری آنها اسمیث شکلی از سرمایهی گردان هستند . ولی هرگاه از لحاظ اجتماعی مورد توجه قرار گیرند این اشیاء برای آنکه بی استفاده نمانند باید سرانجام در همان کشور در روند تولیدی که در محل استقرار خود آنها برپا میشود بمثابه سرمایهی استوار وارد گردند . از اینجا بهیچوجه نتیجه نمیشود که اشیاء غیر منقول صرفا از حیث غیر منقول بودن خود و بدون هیچ شرط دیگر سرمایهی استوار هستند . این اشیاء ممکن است مانند خانه های مسکونی و غیره متعلق بسـمـ صرف - مایه باشند و لذا ، با اینکه یکی از عناصر دارائی اجتماعی هستند که سرمایه خود فقط جزئی از آن بشمار میرود ، هیچگونه تعلق به سرمایهی اجتماعی نداشته باشند . برای آنکه اسمیث وار بیان کرده باشیم باید بگوئیم که چون تولید کنندهی این اشیاء با فروش آنها سودی میبرد ، پس سرمایهی گردان هستند ! و چون بکار برندهی آنها یعنی خریدار قطعی فقط در صورتی میتواند از اشیاء مزبور استفاده کند که آنها را در روند تولید بکار بندد ، پس سرمایهی استوار هستند !

مثلا اسناد مالکیت يك راه آهن ممکن است هر روز دست بدست شود و دارندگان آنها بسا فروش اسناد مزبور ، حتی در کشورهای خارج ، سود کنند - چه اسناد مالکیت برخلاف خود راه آهن قابل صدور است . ولی با اینحال این قبیل اشیاء باید در همان سرزمینی که استقرار یافته اند یابی استفاده بمانند و یا مانند جزء استواری از يك سرمایهی بارآور بکار افتند . همچنین ممکن است که کارخانه دار A با فروش کارخانهی خود به کارخانه دار B سود کند بدون اینکه این معامله مانع از آن گردد که کارخانه از آن پس نیز مانند گذشته بمثابه سرمایهی استوار بکار خود ادامه دهد .

پس وسائل کاری که در محل مستقر شده و از زمین جدائی پذیر نیستند ، با اینکه میتوانند برای تولید کنندهی خود مانند کالا - سرمایه بنابر روند و هیچ جزئی از سرمایهی استواری را تشکیل ندهند (عناصر سرمایهی استوار تولید کنندهی مزبور عبارت از وسائل کاری هستند که خود برای ساختمان بناها ، راه آهن ها و غیره لازم دارد) ، ناگزیر باید بنا بر تخصصی که از پیش یافته اند در خود همان کشور مانند سرمایهی استوار بکار روند ، آنگاه معکوسا از آن نتیجه نمیشود که گویا سرمایهی استوار حتما باید از اشیاء غیر منقول تشکیل گردد . کارآئی يك کشتی یا يك لوکوموتیف فقط موهون تحرك آنهاست ، ولی بسا این وجود آنها ، نه برای تولید کنند ، بلکه برای بکار بردنهی خود بمثابهی سرمایهی استوار عمل میکنند . از سوی دیگر اشیائی وجود دارند که به واقع ترین وجه در روند تولید تثبیت شده اند ، در درون این روند میزنند و میبرند و پس از آن وارد شدند هرگز آنرا ترك نمیکنند ، ولی معذک اجزاء گـردان سرمایهی بارآور هستند . مثلا چنین است در مورد ذغالی که برای بکار انداختن ماشین آلات در روند تولید مصرف میشود ، گازی که برای روشنائی ابنیهی کارخانه مورد استفاده قرار میگیرد و غیره . اینها نه از آن جهت سرمایهی گردان هستند که روند تولید را همراه محصول جسامت ترك میکنند و مانند کالا بگردش درمی آیند ، بلکه بدان سبب که ارزش آنها تماما در ارزش کالائی وارد میشود که یا در تولید آن هستند و

لذا نیز باید تمامابوسیلهی فروش کالا جبران گردد.

در نقل قول اخیر آ. اسمیت باز تذکری در مورد جملهی ذیل لازم است :

" سرمایهی گردانی که ۰۰۰ روزی کارگران سازندهی آنها (ماشین ها و غیره) را تا میسین میکند " .

نزد فیزیوکراتها جزئی از سرمایه که از بابت دستمزدها پیش ریز شده ، بدرستی تحت عنوان پیش ریز های سالانه (Avances annuelles) در مقابل پیش ریزهای بنیادی (Avances primitives) ذکر شده است . از سوی دیگر نزد آنان ، خود نیروی کار مانند جزئی از سرمایهی بارآوری که فارغ از مورد استفاده قرار میدهد بحساب نمی آید ، بلکه وسائل معیشتی که به کارگران کشاورز داده میشود در این حساب وارد میگردد . (روزی کارگران ، بنابه گفتمی اسمیت) . این نظر دقیقا با نگرش ویژهی آنان جور در می آید . بنا بر نظر ایشان جزء ارزشی که کار به محصول می افزایسد (کاملا مانند جزء ارزشی که بوسیلهی مواد خام ، کار افزار و غیره و خلاصه بوسیلهی اجزاء مادی سرمایهی ثابت ، به محصول افزوده میشود) ، فقط برابر با ارزش وسائل معیشتی است که بنکارگران پسرداخت میگردد و تاگزیر برای نگاهداری وظیفهی آنان بمثابة نیروی کار مورد مصرف قرار نمیگیرد . همین نگرش خود موجب شده است که راه کشف تفاوت میان سرمایهی ثابت و سرمایهی متغیر برای آنها مسدود مسانده است . اگر کار است که اضافه ارزش تولید میکند (یعنی چیزی اضافه بر باز تولید بهای خود) ، در آن صورت این اضافه ارزش را در صنعت نیز مانند کشاورزی بوجود می آورد . ولی از آنجا که بنا بر سیستم فکری آنان اضافه ارزشی فقط در یک رشته تولید یعنی کشاورزی تولید میشود ، اضافه ارزش از کار سرچشمه نمیگیرد بلکه از فعالیت ویژهی (هم یاری) طبیعت در این رشته ناشی میگردد . و فقط بدین سبب است که نزد ایشان کار کشاورزی ، برخلاف انواع دیگر کار ، کار بار آورنا میدهد .

آ. اسمیت وسائل معیشت کارگرا سرمایهی گردان تعریف میکند و آنرا در مقابل سرمایهی استوار قرار میدهد .

۱- زیرا وی سرمایهی گردان در مقابل سرمایهی استوار را با اشکالی که متعلق به محیط دوران است ، یعنی با سرمایهی دورانی اشتباه میکند ، اشتباهی که پس از او بی انتقاد ارت برده شده است . بنا بر این وی کالا - سرمایه را با جزء گردان سرمایهی بار آور مخلوط میکند . و بدیهی است که هرگاه محصول اجتماعی شکل کالا بخود گرفت آنگاه وسائل معیشت کارگران مانند وسائل زندگی کسانی که کار نمیکنند و همچنین مواد و خود وسائل کار نیز باید ضرورتا بوسیلهی کالا - سرمایه تحویل گردد .

۲- ولی بینش فیزیوکراتی نیز نزد اسمیت لغزیده است ، با آنکه نظریات مزبور با قسمت باطنی و واقعا علمی بیان ویژهی او مبیانت دارد . سرمایهی پیش ریخته یکجا و یک کاسه بدل به سرمایهی بار آور میشود ، یعنی چهرهی عناصر تولید را بخود میگیرد که خود محصول کار گذشته هستند (از آنجمله نیروی کار) . تنها در این شکل است که سرمایهی مزبور میتواند در رون روند تولید عمل کند . حالا اگر بجای خود نیروی کار ، که جزء متغیر سرمایه به آن بدل شده است ، وسائل معیشت کارگرا قرار دهیم آنگاه روشن است که این وسائل معیشت ، از حیث اینکه وسائل معیشت هستند ، از لحاظ ارزش آفرینی تفاوتی با دیگر عناصر سرمایهی بار آور نخواهند داشت ، از مواد خام و خوراک دام کار تمایز نمیشوند . به همین جهت است که اسمیت در یکی از جمله های سابق نقل شده ، به پیروی از فیزیوکراتها ، وسائل معیشت کارگران را با خوراک دامها در

"A circulating capital which furnishes ... the maintenance of the workmen who make them".

يك ردیف قرار میدهد • وسائل معیشت قادر نیستند که خود ارزش خویش را با رور سازند یا بر آن اضافه ارزش بیافزایند • ارزش آنها مانند ارزش دیگر عناصر سرمایه با رور تنها میتواند در ارزش محصول از نسو نمایان گردد • وسائل معیشت نمیتوانند ارزشی بیش از آنچه خود دارند به محصول عطا نمایند • آنها مانند مواد خام • نیمه ساخته و غیره فقط از این لحاظ با سرمایه استوار • که مرکب از وسائل کار است • متمایز میگردند که آنها (لا اقل برای سرمایه داری که بابت آنها پرداخت کرده است) کاملاً محصولی که در آفرینش آن وارد شده اند مستحیل میشوند و لذا ارزش آنها باید تماماً جبران گردد • امری که در مورد سرمایه استوار فقط بتدریج و لخت لخت انجام میشود • بنابراین جزئی از سرمایه با رور که در نیروی کار (برای وسائل معیشت کارگر) پیش ریز شده است اکنون با دیگر عناصر سرمایه با رور فقط از لحاظ مادی متفاوت میشود • نه از حیث روند کار و ارزش افزائی • تفاوت آنها تنها این میشود که بسا قسمتی از عوامل عینی محصول آفرین (اسمیت بطور کلی همه را Materials (مواد) مینامد) در مقوله سرمایه گردان می افتد یعنی در نقطه مقابل قسمت دیگری از عوامل عینی محصول آفرین قرار میگیرد که در مقوله سرمایه استوار جا گرفته اند •

این امر که آن قسمت از سرمایه ای که در ازاء دستمزد گذارده شده تعلق به جزء گردان سرمایه با رور دارد • برخلاف جزء استوار سرمایه با رور • با قسمتی از عوامل مادی محصول آفرین از قبیل مواد خام و غیره در گردان بودن شریک است • مطلقاً هیچ ربطی با آن نقشی ندارد که این بخش متغییر سرمایه • در تضاد با بخش ثابت آن • در روند ارزش افزائی ایفا میکند • مسئلهی گردان بودن فقط مربوط به این میشود که چگونه باید این بخش از ارزش - سرمایه پیش ریخته بیاری ارزش محصول از راه دوران جبران گشته • تجدید و لذا با تولید گردد • خرید و باز خرید نیروی کار متعلق به دوران است • ولی تازه در دوران روند تولید است که ارزش نهاد • در ازاء نیروی کار از مقدار مشخص و ثابت مبدل به مقدار متغیری میگردد (نه برای کارگر بلکه برای سرمایه دار) • و بطور کلی نخست از آنجاست که ارزش پیش ریخته به ارزش - سرمایه مبدل میشود • سرمایه • به ارزشی که خود افزاست تبدیل میگردد • ولی اگر بطریقهی اسمیت • بجای آنکه ارزش نهاد • در ازاء نیروی کار را بمثابه جزء گردان سرمایه با رور بشماریم • ارزش پرداخته بازا • وسائل معیشت کارگر را در این حساب بیاوریم • آنگاه درك تفاوت میان سرمایه متغیر و ثابت و لذا اصولاً درك روند تولید سرمایه داری غیر مقدور میشود • ویژگی این بخش از سرمایه که عبارت از سرمایه متغیر بودن در مقابل سرمایه ثابتی است که در ازاء محصول آفرینهای مادی گذاشته شده است • تحت ویژگی دیگری مدفون میشود یعنی تحت آن تخصیصی که بخش سرمایه نهاد • بازا • نیروی کار • بعنوان جزء گردان سرمایه با رور در ارتباط با او اگر د پیدا میکند • دفن میگردد • عمل تدفین هنگامی کاملاً انجام میشود که بجای نیروی کار • وسائل معیشت کارگر بعنوان عنصر سرمایه با رور بشمار آمده باشد • چه ارزش نیروی کار به پول و چه بطور مستقیم بصورت وسائل معیشت پیش ریز شده باشد تفاوت نمیکند • با اینکه شیوهی اخیراً ذکر طبعاً در تولیدی که بر پایهی سرمایه داری قرار دارد تنها میتواند استثناً بروز کند (۲۴) •

بدینسان آ • اسمیت با قرارداد ن صفت گردان بودن • بمثابه خصیلت عمدی ارزش - سرمایه ای

(۲۴) جملهی زیرین نشان میدهد تا چه اندازه آ • اسمیت خود راه پی بردن به نقش نیروی کار را در روند ارزش افزائی بروی خویش آنگاه مسدود میسازد که بشیوهی فیزیوکراتها آنرا بسا کار دام در يك ردیف قرار میدهد • وی مینویسد :

" نه تنها کشاورزان وی (کارگران فارمدار) بلکه دامهای کارش نیز کارگران مولد او بشمار

که بازا، نیروی کارگذارده شده است — یعنی با پذیرفتن تعریف فیزیوکراتی بدون جادوی فیزیوکراتها موفق شده است دریافت این مسئله را که بخش سرمایهای نهاد، در نیروی کار، سرمایهای متغیر است، برای وارثین خود ناممکن سازد. مطالب ژرف و درستی که وی خود در جاهای دیگر آورده است بر این خطای درشت پیروزی نیافته اند. حتی محققین دیگری که در پی او به بررسی این مسئله پرداخته اند گام از این فراتر نهادند، نه تنها بر آن شده اند که خصلت تعیین کننده آن بخش از سرمایه که بازا، نیروی کارگذارده میشود عبارت از گردان بودن در مقابل سرمایهای استوار است، بلکه صفت اساسی سرمایهای گردان را در این دیده اند که بصورت وسائل معیشت برای کارگران گذارده شود. طبیعتاً آموزشی که طبق آن کار — مایه مرکب از وسائل ضروری معیشت، مقدار داده است که از سونای سهم کارگران را در محصول اجتماعی از لحاظ مادی محدود میسازد و از سوی دیگر باید ضرورتاً در مجموع خود برای خرید نیروی کار مصرف گردد، با این نگرش بستگی دارد.

فصل یازدهم

تئوریهائی در باره سرمایهای استوار و سرمایهای گردان ریکاردو

ریکاردو تفاوت میان سرمایهای گردان و استوار را فقط آنگاه مطرح میسازد که به بیان استثنائات بر قاعدهی ارزش و از جمله به بررسی آن قبیل مواردی میپردازد که نرخ دستمزد در قیمت هاتاً اثر میگذارد. در بارهی این موضوع ما تازه در کتاب سوم سخن خواهیم گفت.

ولی ناروشنی اساسی وی در این مورد بابتی تفاوتی که وی در ردیف ساختن اندیشه های زیرین بخرج میدهد بلا فاصله نمایان میگردد:

" این تفاوت در درجهی دوام سرمایهای استوار و این تنوع در نسبت هائی که دو گونه سرمایه امکان هم پیوندی دارند " (۲۵)

هنگامیکه میپرسیم این دو گونه سرمایه کدامند چنین پاسخ مینویسیم:

" وهم آن نسبت هائی که در آن سرمایه بایستی کار را نگاهداری کند و هم آن سرمایه ای که در کار افزاره ماشین آلات و بناها گذارده شده است، میتوانند بنحویکوناگون با هم پیوند یابند " (۲۶)

■ در بارهی کار — مایه به صفحات ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۵۴ و ۵۵۵ جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی مراجعه شود.

"This difference in the degree of durability of fixed capital, and this variety in the proportions in which the two sorts of capital may be combined" — "Principles". P. 25

"The proportions, too, in which the capital that is to support labour, and the capital that is invested in tools, machinery, and buildings, may be various combined". (Ibid).

پس سرمایه استوار = وسائل کاره و سرمایه گردان = سرمایه ای که در ازا کار نهاده شده است . سرمایه ای که باید کار را نگاهداری کند خود اصطلاح پوچی است که از آ . اسمیت به عاریت گرفته شده است . در اینجا از یکسو سرمایه گردان با سرمایه متغیر ، یعنی باب بخشی از سرمایه بار آور که در ازا کار گذارده شده است ، اشتباه میشود ، ولی از سوی دیگر چون اختلاف از روند ارزش افزائی - سرمایه ثابت و متغیر - گرفته نشده بلکه ما خود از روند دوران است از آنجا تعریف هائی که دو بار غلط است انتزاع میگردد .

اولا : تفاوت هائی که در درجهی دوام سرمایه استوار وجود دارد با اختلاف در ترکیب سرمایه از لحاظ ثابت بودن و متغیر بودن ، هم ارز گرفته شده است . ولی تفاوت اخیر معین تفاوت در تولید اضافه ارزش است ، در صورتیکه اولی بعکس ، تا آنجا که مسئلهی ارزش افزائی مطرح باشد ، فقط به چگونگی و شیوه ای مربوط است که ارزش معینی از وسائل تولید به محصول انتقال پیدا میکند ، و هرگاه از لحاظ روند دورانی مورد بررسی قرار گیرد ، آنگاه تنها با دورهی نوگردی سرمایه ای که گذاشته شده ارتباط پیدا میکند یا بدیگر سخن بامدتی مربوط میشود که سرمایه برای آن پیش ریز شده است .

اگر بجای آنکه مکانیسم درونی روند تولید سرمایه داری را مورد دقت قرار دهیم خویشتن را در دیدگاه پدیدهای آماده و حاضر بگذاریم ، آنگاه در واقع این تفاوتها با هم تلاقی میکنند . به هنگام توزیع اضافه ارزش اجتماعی میان سرمایه هائی که در رشته های مختلف گذارده شده اند ، تفاوت هائی که از حیث مدت های مختلف سرمایه گذاری وجود دارد (و لذا مدت های مختلف عمر سرمایه استوار) و نیز اختلافاتی که در ترکیب آلی سرمایه ها هست (و لذا گردش متفاوت سرمایه های ثابت و متغیر) ، در برابر سازی نرخ عمومی سود و تبدیل ارزشها به بهای تولید بیک اندازه تاثیر میکنند .

ثانیا : از نقطه نظر روند دوران ، از سوئی وسائل کار یعنی سرمایه استوار ، و از سوی دیگر مواد کار و دستمزد ، یعنی سرمایه گردان قرار گرفته اند . بالعکس از نقطه نظر روند کار و ارزش افزائی ، از طرفی وسائل تولید (وسائل کار و مواد کار) یعنی سرمایه ثابت و از طرف دیگر نیروی کار ، سرمایه متغیر قرار گرفته اند . از لحاظ ترکیب آلی سرمایه (کتاب اول ، فصل ۲۳ و ۲۴ ص ۶۴۷) ، کاملاً یکسان است که همان مقدار ارزش نهاده در سرمایه ثابت ، بیشتر از وسائل کار و کمتر از مواد کار ترکیب شده باشد یا مواد کار آن بیشتر و وسائل کارش کمتر باشد . در واقع همهی این احوال وابسته به نسبتی است که میان سرمایه گذاری در ازا وسائل تولید و سرمایه گذاری برای نیروی کار وجود دارد . بالعکس از لحاظ روند دورانی ، از جهت تفاوت میان سرمایه استوار و گردان ، این مسئله یکسان است که مقدار داده ای از ارزش بصورت سرمایه گردان ، بچه نسبت میان مواد کار و دستمزد تقسیم میشود . از یک نقطه نظر مواد کار و وسائل کار در مقولهی واحدی قرار میگیرند ، در مقابل ارزش - سرمایه ای که در ازا نیروی کار گذارده شده است ، از لحاظ دیگر ، جزئی از سرمایه که در ازا نیروی کار گذارده شده است همراه با مواد کار در نقطه مقابل جزئی از سرمایه قرار میگیرد که بابت وسائل کار نهاده شده است .

به همین سبب است که در نزد ریکاردو آن جز ارزش سرمایه که برای مواد کار (یعنی مواد خام و مواد کمکی) گذارده شده است در هیچ جانمایان نمیگردد ، و کاملاً ناپدید میشود . در واقع جز مزبور با مقولهی سرمایه استوار جور در نمی آید ، زیرا از لحاظ شیوهی دورانی خود کاملاً با جزئی از سرمایه که در ازا نیروی کار نهاده شده است انطباق پیدا میکند . ولی از سوی دیگر همیشه آنرا در قسمت سرمایهی گردان قرار داد ، زیرا در آن صورت آنچه تلویحاً از آ . اسمیت در باره ی یکسان دانستن تضاد میان

سرمایه‌ی استوار و گردان با تضاد میان سرمایه‌ی ثابت و متغیر، به ارث گرفته شده، و یکباره منهدم میگردد. غریزه‌ی منطقی رینکارد و نیرومند ترازانست که این دشواری را درک نکند و لذا این جزو از سرمایه‌ی نزد او از بیخ و بن ناپدید میشود.

در اینجا لازم است متذکر شویم که بنا بر شیوه‌ی بیان اقتصاد سیاسی، سرمایه‌دار سرمایه‌ی نهاده در ازا، دستمزد را در موعد های مختلفه بنا بر آنکه وی هفتگی، ماهانه یا سه ماهه میپردازد، پیش ریز میکند. در واقع درست عکس این امر بوقوع می‌پیوندد. کارگر است که کار خود را طی یک هفته، یک ماه یا سه ماه، بر حسب آنکه مزدش هفتگی، ماهانه یا سه ماهه پرداخت میشود، به سرمایه‌دار پیش ریز میکند. هرگاه سرمایه‌دار نیروی کار را بدینسان میخرد که بجای پرداخت بعدی، آنرا روزانه، هفتگی یا ماهانه از پیش میپردازد، آنگاه میشود در مورد این بوعدها از پیش ریز سخن گفت. ولی از آنجا که سرمایه‌دار کاررانه بر حسب موعدهی که باید انجام شود میخرد و مزد میدهد، بلکه اجرت آنرا پس از آنکه روزها، هفته‌ها و ماه‌ها ادامه یافت میپردازد، مجموع آن بصورت یک چشم‌بندی سرمایه‌داری در می‌آید و مساعده‌ای که کارگر بشکل کار به سرمایه‌دار میدهد بدل به پیش پرداختی میشود که سرمایه‌دار بصورت پول به کارگر میپردازد. این مسئله که سرمایه‌دار بر حسب زمانهای متفاوت لازم برای ساخت محصول و یا طبق مدت‌های مختلفی که برای دوران آن ضرورت دارد بایستی مواعد کوتاه یا درازی را بگذارد تا خود محصول یا ارزش آنرا (با اضافه ارزشی که در آن تجسم یافته است) از دوران بازستاند یا آنرا بسامان رساند، بهیچوجه تغییری در اصل مطلب نمیدهد. برای فروشندگی یک کالا کاملاً بی تفاوت است که خریدار بچه نحو کالای خریداری شده را مورد استفاده قرار میدهد. سرمایه‌دار باین جهت که باید ارزش ماشینی را تماماً و یکجا پیش ریز کند، در حالیکه همین ارزش تدریجاً و پاره پاره از دوران بسوی وی باز میگردد، ماشین مزبور را ارزانتر بدست نمی‌آورد. و نیز وی پنبه را بدان سبب که ارزشش کاملاً در ارزش فراورد می‌پنبه‌ای وارد میگردد و لذا تماماً و یکباره با فروش محصول جبران میشود، گرانتر نمیپردازد.

به رینکارد و بازگردیم.

۱- وجه تمایز سرمایه‌ی متغیر اینست که یک جزو مشخص و معلومی از سرمایه (لذا از این حیث ثابت است)، یک مبلغ ارزشی مشخص (که برابر با ارزش نیروی کار فرض میشود ولو اینکه در این مورد مسئله‌ی اینکه آیا دستمزد برابر، بزرگتر یا کوچکتر از ارزش نیروی کار باشد، بی تفاوت است)، در برابر نیروی که خود فزاینده و ارزش آفرین است و نیروی کار نام دارد مبادله میشود. نیروی که نه تنها ارزش پرداخت شده بوسیله‌ی سرمایه‌دار را با تولید میکند، بلکه در عین حال اضافه ارزشی نیز تولید مینماید، یعنی ارزشی بوجود می‌آورد که سابقاً وجود نداشته و با هیچ معادلی خریداری نشده است. این خصیصه ویژه‌ی بخشی از سرمایه، که برای دستمزد گذارده شده است و موجب میشود که بستانه سرمایه‌ی متغیر از هر جهت با سرمایه‌ی ثابت تفاوت پیدا کند، آنگاه ناپدید میشود که بخش مزبور از دیدگاه روند دوران بررسی شود و لذا مانند سرمایه‌ی گردان در برابر سرمایه‌ی استوار قرار گیرد که در ازا و سائل کار گذارده شده است. این امر خود از آنجائینا می‌شود که وقتی جزو مزبور با یکی از عوامل سرمایه‌ی ثابت، یعنی با آن جزئی که در ازا مواد کار گذارده شد، یکجا تحت عنوان واحد - تحت عنوان سرمایه‌ی گردان - می‌آوریم، آنرا در مقابل عامل دیگری از سرمایه‌ی ثابت قرار داده ایم که عبارت از جزو پرداخت شده در ازا و سائل کار باشد. در این صورت از اضافه ارزش، یعنی درست از اوضاع و احوالی که مبلغ ارزشی بکاررفته را بدل به سرمایه میکند، بکلی صرف نظر میشود. و نیز از این نکته انصراف حاصل میگردد که آن جزو ارزشی که بوسیله‌ی سرمایه‌ی نهاده در دستمزد به محصول افزوده میشود، تولید نوئی است (و بنا بر این واقعاً با تولید شده است)، در حالیکه آن جزو ارزشی که مواد خام به محصول می‌افزایند

تولید نونیست و واقعات جدید تولید نمی‌شود ، بلکه فقط در ارزش - محصول نگاهداری شده ، حفظ گردیده و لذا مانند جزئی از ارزش محصول فقط از نو نمودار شده است . تفاوتی که اکنون از نقطه‌ی نظر تضاد میان سرمایه‌ی گردان و سرمایه‌ی استوار بمیان می‌آید تنها عبارت از اینست که ارزش و سائل کاری که در تولید یک کالا مورد استفاده قرار می‌گیرد فقط قسمی از ارزش کالا می‌شود و لذا از راه فروش کالانیسز بطور قسمی جبران می‌گردد و بنا بر این بطور کلی فقط جزء جزء و تدریجاً جبران می‌شود . از سوی دیگر ارزش نیروی کار و مواد کار (مواد خام و غیره) مورد استفاده در تولید یک کالا ، بطور کامل در کالا وارد می‌شود و لذا کاملاً از راه فروش جبران می‌گردد . در این معناست که در رابطه با روند دورانی ، یکی از اجزاء سرمایه ، بمثابة استوار و جزء دیگر بصورت سیار یا گردان نمودار می‌شود . در هر دو مورد سخن بر سر انتقال ارزشهای معین پیش ریخته به محصول و جبران مجدد آنها از راه فروش محصول است . اکنون تفاوت فقط در اینست که انتقال ارزش و لذا جبران ارزش ، پاره پاره و تدریجی انجام می‌گیرد یا یکجا واقع می‌شود . بدینسان تفاوت تعیین کننده میان سرمایه‌ی متغیر و ثابت از بین می‌رود و بنا بر این تمام راز اضافه ارزش آفرینی و راز تولید سرمایه داری محو می‌شود ، و اوضاع و احوالی که ارزشهای معین و اشیا نمایندگی آنها را مبدل بسرمایه میکند ، ناپدید می‌گردد . پس آنگاه تمام عناصر ترکیب کنندگی سرمایه فقط از لحاظ شیوهی دوران بایکدیگرتفاوت پیدا میکنند (و البته دوران کالاها فقط بسا ارزشهای مشخص حاضر و آماده سروکار دارد پس) ، و شیوهی دورانی ویژه ای میان سرمایه نهاد در دستمزد و جزئی از سرمایه که در مواد خام ، مواد نیم ساخته و کمکی گذاشته شده مشترک است و آنها را در مقابل جزئی از سرمایه که در اجزاء و سائل کار گذاشته شده است قرار میدهد .

بدینسان قابل درک است که چرا اقتصاد سیاسی بورژوازی اشتباهی را که آ . اسمیت در مورد اختلاط مقولات " سرمایه‌ی ثابت و متغیر " با مقولات " سرمایه‌ی استوار و گردان " مرتکب شده است بنا به فریزه‌ی خود حفظ کرده و بدون بررسی انتقادی آنرا مدت یک قرن از نسلی به نسل دیگر تکرار نموده است . برای اقتصاد سیاسی میان آن بخش از سرمایه که بزخم دستمزد زده می‌شود با جزئی از سرمایه که در اجزاء مواد خام گذارده شده است دیگر هیچگونه تفاوتی وجود ندارد و تفاوت آن بسخسش با بخشش ثابت سرمایه نیز فقط جنبه‌ی صوری پیدا میکند . خواه جزء جزء یا خواه تماماً بوسیله‌ی محصول بگردش افتاده باشد . بدینسان پایه‌ی درک حرکت واقعی تولید سرمایه داری و بالنتیجه بهره‌کشی سرمایه - داری بیک ضرب واژگون می‌شود . سخن تنها در پیرامون باز پدیداری ارزشهای پیش ریخته دور می‌زنند و پس .

پذیرش بی چون و چرای اختلاط اسمیش بوسیله ریکاردو زننسنده تراست ، نه تنها نسبت به ستایشگران بعدی ، که برای آنها درهی مفاهیم کمتر مزاحمت ایجاد میکند ، بلکه نسبت به خود آدام اسمیت ، زیرا ریکاردو برخلاف اسمیت پیگیرانه تر و تیزبین تر ارزش و اضافه ارزش را مورد بررسی قرار میدهد و در واقع از آدام اسمیت باطنی در برابر آ . اسمیت ظاهری پشتیبانی میکند .

نزد فیزیوکراتها چیزی از این درهی دیده نمی‌شود . تفاوت میان پیش ریزهای سالانه (Avances annuelles) و پیش ریزهای بدوی (بنیادی) (Avances primitives) فقط مربوط است به مواقع متفاوت باز تولید اجزاء مختلف سرمایه ، بویژه سرمایه‌ی کشاورزی ، در حالیکه اندیشه هایشان در باره‌ی تولید اضافه ارزش ، جزئی از نگرش آنهاست که جدا و مستقل از این تفاوتها مطرح می‌شود و در واقع عبارت از آن چیز است که فیزیوکراتها بعنوان عمیق ترین قسمت تئوری خویش عرضه میکنند . توضیح تشکیل اضافه ارزش ، از خود سرمایه فسی نفسه انتزاع نمی‌شود ، بلکه آنرا فقط از محیط مشخصی از سرمایه ، یعنی از کشاورزی ، مطالبه میکنند .

۲- عمده در تعریف سرمایه‌ی متغیر - و لذا برای تبدیل هر مبلغ ارزشی دلخواهی بسا

سرمایه — اینست که سرمایه دار مقدار ارزشی مشخص و معلومی را (و در این معنی ثابتی را) در ازاء نیروی ارزش آفرین مبادله میکند ، مقدار ارزشی را در برابر تولید ارزش ، در برابر ارزش افزائی بنابر اندازه خواه سرمایه دار اجرت کارگر را به پول و خواه با وسائل معیشت بپردازد ، در این تعریف اساسی تغییری حاصل نمیشود ، تنها چیزی که تغییر میکند شیوهی وجودی ارزشی است که وی پیش ریز میکند ، ارزش مزبور یکبار در شکل پول وجود دارد که کارگر بوسیلهی آن خود وسائل زندگی خویش را از بازار میخرد ، بار دیگر بصورت وسائل معیشت وجود می یابد که کارگر آنرا مستقیماً بصرف میرساند ، در واقع تولید پیش رفتی سرمایه داری ایجاب میکند که اجرت کارگر به پول پرداخت شود ، همچنانکه تولید مزبور بطور کلی باروند تولیدی ملازمه دارد که متکی بر روند دوران است و لذا اقتصاد پولی را ایجاب میکند ، ولی آفرید اشافه ارزش — و بنابراین مایه افزائی مبلغ ارزشی پیش ریز شده — نه از شکل پولی و نه از شکل طبیعی دستمزدها بیدینگر سخن از سرمایه ای که برای خرید نیروی کار گذاشته میشود ناشی نمیکرد ، آفرینش مزبور از مبادلهی ارزش در ازاء نیروی ارزش آفرین ، از تبدیل يك مقدار ثابت ببيك مقدار متغیر سرچشمه میگیرد .

بیشی یا کمی استواری و وسائل کار وابسته به درجهی استحکام آنهاست و لذا منوط ببيك خاصیت فیزیکی است ، وسائل مزبور به نسبت درجهی استحکام خود در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، تندتر یا کندتر فرسوده میشوند و لذا مدت درازتر یا کوتاهتری بمثابه سرمایهی استوار بکار میروند ، ولی بهیچوجه تنهابلت این ویژگی فیزیکی نیست که آنها همچون سرمایهی استوار عمل میکنند ، استحکام مادهی خاصی که در کارخانه های فلزکاری بکار میبرد باندازهی ماشین آلاتی است که با آنها ساخت انجام میشود ، و حتی استحکام ماده خام مزبور از برخی اجزاء همین ماشین ها که از چرم ، چوب و غیره تشکیل میشود بیشتر است ، با این وجود ، فلزی که مانند مادهی خام بکار میبرد جزئی از سرمایهی گردان را تشکیل میدهد و وسیلهی کار وارد در عملی که شاید از همین فلز ساخته شده است جزئی از سرمایهی استوار است ، بنابراین خاصیت مادهی فیزیکی ، بیشی و کمی دیرپائی آن نیست که موجب میشود همان فلز یکبار تحت عنوان سرمایهی استوار و بار دیگر زیر عنوان سرمایهی گردان طبقه بندی گردد ، این تفاوت بعکس از نقشی که فلز مزبور در روند تولید ایفا میکند ، از اینکه باری بصورت محمول کار و بار دیگر بمثابه وسیلهی کار درمی آید ، ناشی میشود .

وظیفه ای که وسیلهی کار در روند تولید انجام میدهد ایجاب میکند که وسیلهی مزبور طی مدت کمابیش دراز متوسطی پیوسته از نو در روند های مکرر کار مورد استفاده قرار گیرد ، بنابراین وظیفه ای که بمعهد هی وسیلهی کار قرار میگیرد درجهی استحکام مادهی آنرا از پیش معین میکند ، ولی استحکام ماده ای که از آن وسیلهی کار ساخته میشود بخودی خود آنرا بصورت سرمایهی استوار در نمی آورد ، همین ماده چنانچه بمثابه مادهی خام بکار رود سرمایهی گردان میشود ، و در نزد اقتصاد یونی که تفاوت میان کالا — سرمایه و سرمایهی بار آور را با تمیز میان سرمایهی استوار و گردان اشتباه میکنند ، همان ماده ، همان ماشین ، در حالیکه محصول باشد سرمایهی گردان است و در صورتیکه وسیلهی کار باشد سرمایهی استوار .

پس با اینکه دیرپائی ماده ای که از آن وسیلهی کار ساخته میشود موجب سرمایهی استوار گشتن آن نمیکرد ، معذک نقش آن بمثابه وسیلهی کار ایجاب میکند که وسیلهی مزبور از مادهی بالنسبه مستحکم درست شده باشد ، بنابراین استحکام مادهی آن خود شرطی است برای انجام وظیفه اش بمثابه وسیلهی کار ، و لذا نیز پایهی مادهی نحوهی دوران آن است که آنرا بصورت سرمایهی استوار در می آورد ، در صورتیکه همهی اوضاع و احوال دینگریکسان بمانند آنگاه بیشی و کمی فناپذیری مادهی وسیلهی کار است که بدرجات پائین تر یا بالاتری مهربایداری رابه آن میزند و لذا بدینسان با صفت سرمایهی استوار

بودن آن ماهیتا پیوند بسیار نزدیک دارد .

اگر اکنون بخشی از سرمایه که برای نیروی کار گذاشته شده است منحصر از نقطه‌ی نظر سرمایه‌ی گردان و لذا در نقطه‌ی مقابل سرمایه‌ی استوار و ملحوظ شود ، و براین اساس نیز تفاوت‌هایی که میان سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر وجود دارد با تمایز بین سرمایه‌ی استوار و گردان مشتبه گردد ، آنگاه طبیعی است ، همچنانکه واقعیت مادی و سیله‌ی کار خود پایه‌ی وجودی خصلت آنرا بمثابة سرمایه‌ی استوار تشکیل میدهد ، خصلت گردان بودن سرمایه‌ی نهاد در نیروی کار نیز ، در مقابل سرمایه‌ی استوار ، از واقعیت مادی سرمایه‌ی مزبور انتزاع گردد و سپس مجدداً سرمایه‌ی گردان بوسیله‌ی واقعیت مادی سرمایه‌ی متغیر تعریف شود .

جوهر حقیقی سرمایه‌های که بابت دستمزد گذاشته شده همانا خود کار ، نیروی کار در حال عمل ، نیروی کار ارزش آفرین است ، کار زنده‌ای است که سرمایه دار در ازاا کارمرد ، کار تجسم یافته ، نهاد له کرده و آنرا به آغوش سرمایه‌ی خویش کشیده است تا از این راه ارزشی را که در دست دارد به ارزشی بدل سازد که بخودی خود ارزش افزاست . ولی این نیروی خود افزائی را سرمایه دار نمیفروشد . این نیرو ، مانند وسائل کار ، همواره جزئی از سرمایه‌ی بارآور وی را تشکیل میدهد و هرگز ، مثلاً مانند فراورده‌ی آماده‌ای که بفروشد ، کالا - سرمایه نمیشود . در دوران روند تولید ، وسائل کار ، بمثابة سرمایه‌ی استوار ، در برابر نیروی کار قرار نمیگیرند ، همچنانکه مصالح کار و مواد کمی نیز بمثابة سرمایه‌ی گردان با نیروی کار مخلوط نمیشوند . نیروی کار در برابر این هردو مانند عامل شخص قرار میگیرد ، در حالیکه از نقطه‌ی نظر روند کار ، آن هردو عوامل مادی بشمار میروند . هردوی آنها از لحاظ روند ارزش افزائی ، در برابر نیروی کار که سرمایه‌ی متغیر است همچون سرمایه‌ی ثابت قرار میگیرند . یا ، چنانچه در اینجا لازم باشد از تفاوت مادی شی سخن رود که روند دورانی را متاثر نمیسازد ، فقط میتوان چنین گفت : از ماهیت ارزش که چیزی جز کار تجسم یافته نیست ، و از ماهیت نیروی کار فعال که چیزی بخوار از کار تجسم یافته نیست ، چنین برمی آید که نیروی کار در مدت عمل خود پیوسته ارزش و اضافه ارزش می آفریند و آنچه از سوی آن معرف جنبش و ارزش آفرینی است از جانب محصول نیروی کار در شکل آرمیده اش ، بصورت ارزشی آفریده جلوه میکند . بمحض اینکه نیروی کار بانجام عمل رسید ، آنگاه دیگر سرمایه عبارت از نیروی کار از سوئی و وسائل کار از سوی دیگر نیست . ارزش - سرمایه‌ای که در نیروی کار نهاد شده بود اکنون ارزشی شده که (+ اضافه ارزش) در محصول جای گرفته است . برای اینکه روند تکرار شود باید پیوسته فراورده بفروش رسد و با پول نقد حاصل از این فروش نیروی کار خرید شود و با پیکر سرمایه‌ی بارآور درآمیزد . اینست آنچه که به بخش سرمایه‌ی نهاد در نیروی کار و همچنین به جزئی از سرمایه که بابت مصالح کار و غیره گذارده شده است ، خصلت سرمایه گردان عطا میکند و آنها را در برابر وسائل کار قرار میدهد که استوار بجای مانده اند .

بعکس چنانچه تعریف فرعی سرمایه‌ی گردان ، که با تعریف جزئی از سرمایه‌ی ثابت (از قبیل مواد خام و کمی) مشترك است ، بصورت تعریف اصلی بخشی از سرمایه که بابت نیروی کار گذارده شده است درآید ، باید دیگر سخن به این نکته تکیه شود که ارزش نهاد در ازاا نیروی کار بطور کامل بسسه محصولی منتقل میشود که نیروی مزبور برای تولید آن مصرف گردیده است و این انتقال مانند سرمایه‌ی استوار تدریجاً و لخت لخت انجام نمیگیرد و لذا ارزش مزبور نیز باید کاملاً در نتیجه‌ی فروش محصول جهان گردد ، در آن صورت لازم می آید آن جزئی از سرمایه نیز که بابت دستمزد گذارده شده است از لحاظ مادی مرکب از نیروی کار فعال نباشد ، بلکه از عوامل مادی شی ترکیب شده باشد که کارگر با دستمزد خویش خریداری میکند ، یا عبارت دیگر جزئی از کالا - سرمایه اجتماعی شی باشد که در مصرف کارتر وارد میشود ، یعنی وسائل زندگی را در برگیرد . بدینسان سرمایه‌ی استوار عبارت از

وسائل کاری میگردد که فرسایش آنها کند تر و لذا جبران آنها آهسته تر است و سرمایه‌ی نهاد در نیروی کار عبارت از وسائل معیشتی میشود که تندتر جبران میگردند .
 با این وصف مرزهای دیرپائی و زودگذری هم نامعلوم میشوند .
 " خوراک و پوشاکی که کارگر مصرف میکند ، ساختمانهایی که در درون آن کار میکند ، افزارهایی که بکار او کمک می‌رسانند ، همه طبیعتی فزاینده دارند . ولی از لحاظ زمانی تفاوت بزرگی میان دیرپائی این سرمایه‌های مختلف وجود دارد . یک ماشین بخار طولانی تراز یک کشتی عمر میکند و یک کشتی بیش از لباس کارگر ، و لباس کارگر باز دیرپاتر از خوراکی است که وی مصرف میکند " (۲۷) .
 در این میان ریکاردو و خانه‌ای که کارگر در آن زندگی میکند ، اثاث او ، مصرف افزارهای وی از قبیل کار ، چنگال ، ظروف و غیره را فراموش میکند ، اشیائی که همان خصلت دیرپائی و وسائل کار را دارا هستند . همان اشیاء ، همان طبقه از اشیاء در جایی بمثابة وسائل مصرف تلقی میشوند و در جای دیگر مانند وسیله‌ی کار .

تفاوتی که ریکاردو در این مورد بیان میکند بقراری است :
 " بر حسب آنکه سرمایه بسرعت فناپذیر و مستلزم تجدید تولید متواتر است ، یا بر حسب آنکه کند مصرف است ، تحت عنوان سرمایه‌ی گردان یا سرمایه‌ی استوار طبقه بندی میگردد " (۲۸) .
 در این مورد ریکاردو تذکر ذیل را می‌افزاید :
 " تقسیم بندی غیر اساسی است ، و برای آن نمیتوان خط مرز بندی دقیقی رسم نمود " (۲۹) .
 بدینسان ما باز پیروزمانده سر از خانه‌ی فیزیوکرات ها در آورده ایم ، که نزد آنها تفاوت میان پیش ریزهای سالانه (Avances annuelles) و پیش ریزهای بدوی (Avances primitives) عبارت از تفاوت در زمان مصرف و لذا در اختلاف زمان باز تولید سرمایه‌ی بکار افتاده نیز بود . ولی آنچه نزد آنها بیانگر هدید می‌باشد برای تولید اجتماعی است و در تابلوی اقتصادی * نیز پیوند با روند تولید نموده شده است ، در اینجا بصورت یک تشخیص ذهنی درمی‌آید ، و چنانکه ریکاردو خود میگوید تمایز زائدی انجام پذیرفته است .

" The food and clothing consumed by the labourer, the buildings in which he works, the implements with which his labour is assisted, are all of a perishable nature. There is however, a vast difference in the time for which these different capitals will endure; a steam-engine will last longer than a ship, a ship than the clothing of the labourer, and the clothing of the labourer longer than the food which he consume." —

Ricardo, principles etc. P. 26

"According as capital is rapidly perishable and requires to be frequently reproduced, or is of slow consumption, it is classed under the heads of circulating, or fixed capital." (۲۸)

" A division not essential, and in which the line of demarcation cannot be accurately drawn". (۲۹)

* اشاره به فهرست اقتصادی Tableau Economique دکتر که Quenay فیزیوکرات معروف فرانسوی است .

بمحض اینکه تفاوت بخش سرمایه‌ی نهاد در کار با بخشی که بابت وسائل کار سرمایه‌گذاری شده است فقط برپایه‌ی زمان باز تولید و لذا براساس مدت دوران آن قرار میگیرد و بمحض اینکه یکی از این بخشها عبارت از وسائل زندگی و دیگری مرکب از وسائل کار میشود و بگونه‌ای که بخش نخست از بخش اخیرالذکر تنها بوسیله‌ی سرعت درجه‌ی فزاینده‌ی تولید میزداده میشود - آنگاه طبیعتاً همسایه‌ی اختلافات ویژه (*diferencia especifica*) میان سرمایه‌ای که بابت نیروی کار درازا و وسائل کار گذاشته شده است از میان میرود.

این مطلقاً باینش ریگارد و در باره‌ی ارزش منافات دارد و همچنین با تئوری وی در باره‌ی سود که در واقع تئوری اضافه ارزش است و تضاد پیدا میکند و وی بطور کلی تفاوت سرمایه‌ی گردان و استوار را فقط از آنجهت مورد بررسی قرار میدهد که معلوم دارد نسبت های مختلفی این دو در سرمایه‌های متحد المقداری که در رشته های گوناگون کسب و کار بکاررفته اند تا چه اندازه قانون ارزش را متعاقباً میسازند و در واقع تا چه حد ترقی یا تنزل دستمزدها ناشی از این وضع در قیمتها موثر است و ولی حتی در درون این بررسی محدود است که وی در نتیجه‌ی مخلوط ساختن سرمایه‌ی استوار و گردان با سرمایه‌ی ثابت و متغیر، مرکب بزرگترین اشتباهات میشود و در حقیقت از پایه‌ی کاملاً غلطی به تحقیق میپردازد. بنابراین چنین است که اولاً هرگاه جزء ارزشی سرمایه‌ی نهاد در نیروی کار باید زیر عنوان سرمایه‌ی گردان طبقه بندی شود و در تعاریف مربوط بخود سرمایه‌ی گردان و بویژه در مورد اوضاع واحوالی که موجب میشوند بخش سرمایه‌ی نهاد در کار زیر این عنوان طبقه بندی گردند و اشتباه بسروز میکند و در ثانی میان تعریفی که براساس آن بخش سرمایه‌ی نهاد در کار متغیر است و تعریفی که بر پایه‌ی آن بخش مزبور در مقابل سرمایه‌ی استوار سرمایه‌ی گردان میشود و در همتی بوجود می‌آید.

از نخستین برخورد این نکته روشن است که تعریف سرمایه‌ی نهاد در نیروی کار بمثابه سرمایه‌ی گردان یا سایر خود تعریفی فرعی است که در آن تفاوت ویژه‌ی این نیرو در روند تولید محو شده است و زیرا از سویی در این تعریف سرمایه‌ی نهاد در کار و در مواد خام و غیره هم ارز تلقی میشوند و آنگاه که جزئی از سرمایه‌ی ثابت با سرمایه‌ی متغیر بیک گونه تحت عنوان واحدی جمع میشوند دیگر تفاوت ویژه‌ی سرمایه‌ی متغیر در مقابل سرمایه‌ی ثابت بحساب نمی‌آید و از سوی دیگر درست است که سرمایه‌ی های نهاد در کار و در وسائل کار متقابلاً در برابر یکدیگر قرار میگیرند و ولی این تقابل بهیچوجه از لحاظ شیوه‌های کاملاً متمایز دخالت آنها در تولید ارزش نیست و بلکه فقط مربوط به این امر است که هر دو آنها ارزش معین خود را در مدت‌های مختلف به محصول انتقال میدهند.

در کلیه‌ی این موارد سخن بر سر آنست که چگونه ارزش معینی که در روند تولید کالا گذارده شده است و خواه دستمزدها باشد یا سایر مواد خام و خواه قیمت وسائل کار، به محصول منتقل میگردد و لذا بوسیله‌ی محصول گردش میکند و از راه فروش آن مجدداً به نقطه‌ی عزیمت خود بر میگردد و یا بدین سخن جبران میشود و تفاوت تنها در این است که در نوع و شیوه‌ی خاص انتقال است و بنابراین مربوط به گردش این ارزش نیز هست.

این مسئله که نیروی کار و بنا بر سببهای از پیش مقرر معین و بجهت نحو پرداخت میشود و با پول یا با وسائل معیشت و در خصلت آن که عبارت از قیمتی مشخص و معلوم است تغییری نمیدهد. بدیهی است در موردی که دستمزدها پول پرداخته میشود، خود پول در روند تولید وارد نمیشود و یعنی ورود آن در این روند مانند وسائل تولید انجام نمیگیرد و که نه تنها ارزش آنها بلکه ماده‌ای هم که از آن ترکیب یافته اند در روند تولید داخل میگردد و ولی بعکس اگر وسائل معیشتی که کارگر با مزد خود میخورد مستقیماً بمثابه پیکر مادی سرمایه‌ی گردان تلقی شوند و یا مواد خام و غیره تحت یک عنوان در برابر وسائل کار قرار گیرند و آنگاه موضوع چه‌بهری دیگری بخود میگیرد و در حالیکه ارزش این اشیا، یعنی

وسائل تولید ، ضمن روند کار به محصول منتقل میگردد ، ارزش آن اشیا دیگر ، یعنی وسائل معیشت از نو در نیروی کاری که آنها را مصرف میکند ظاهر میشود و نیز بوسیلهی فعالیت این نیرو به محصول انتقال می یابد . در همهی این موارد بطور یکسان سخن بر سر اینست که ارزشهای پیش ریخته در اثنای تولید از نو در محصول ظاهر میگرددند . (نیز یوکراتها این مسئله را جدی گرفته و لذا منکر آن بودند که کار صنعتی اضافه ارزش با آورد) .

ویلاند * در همان قسمتی که سابقا از او نقل قول شده است میگوید :

" مهم نیست که سرمایه بچه شکلی از نو عوید امی شود . . . انواع مختلف خوراک ، پوشاک و سگی ، که برای زندگی و رفاه انسان لازم هستند نیز تغییر میکنند . اینها در طول زمان مصرف میشوند و ارزششان دوباره ظاهر میگردد و غیره " (" Elements of Pol. Econ. " P. 31-32) .
ارزش - سرمایه هائی که بصورت وسائل تولید و وسائل معیشت در تولید پیش ریخته میشوند همچنان در ارزش محصول از نو ظاهر میگرددند . بدینسان تبدیل روند تولید سرمایه داری به یک سر تمام عیار با موفقیت انجام می پذیرد و منشاء اضافه ارزشی که در درون محصول جای گرفته است یکسره از نظر پوشیده میماند .

باز از همین طریق است که فنی شیسم * ویژهی اقتصاد بورژوازی بنکمال میرسد ؛ فنی شیسم مزبور خصلت اقتصادی - اجتماعی را که اشیا بصورت مقدر از روند اجتماعی تولید دریافت میکنند ، به صفت طبیعی این اشیا و به خصلتی که گوئی از طبیعت مادی اشیا مزبور برخاسته است مبدل میسازد . مثلا هنگامی که میگویند وسائل کار سرمایهی استوار هستند ، از آن تعریفی اسکولاستیک بدست میدهند که به تضاد ها و سردرگمی های میکشاند . چنانکه ضمن بهمان روند کار ثابت نموده ایم (کتاب اول - فصل پنجم) عناصر مادی بر حسب نقشی که در یک روند کار مشخص ایفا میکنند ، یابد یکسرخن بسته به وظیفه ای که انجام میدهند ، بصورت وسیلهی کار ، مصالح کار یا محصول عمل مینمایند ، عینا هم آنچه ان وسائل کار نیز فقط هنگامی سرمایهی استوار هستند که روند تولید بطور کلی روند تولید سرمایه داری است و لذا وسائل تولید بطور کلی سرمایه هستند ، یعنی دارای تخصیص اقتصادی و خصلت اجتماعی سرمایه اند ، و در ثانی آنها فقط از آن جهت سرمایهی استوار هستند که ارزش خود را با شیوه ای خاص به محصول منتقل میسازند . در غیر اینصورت آنها وسیلهی کار باقی میمانند بدون آنکه سرمایهی استوار باشند . همچنین است در مورد مواد کمی از قبیل کوب ، که هرگاه ارزش خود را به همان شیوه ای منتقل سازد که وسیلهی قسمت اعظم وسائل کار است ، با اینکه خود وسیلهی کار نیست ، سرمایهی استوار میگردد . در این مورد سخن بر سر تعاریفی نیست که تحت آن اشیا طبقه بندی شوند . سخن بر سر وظایف مشخصی است که در مقولات معینی بیان میگرددند .

چنانچه پذیرفته شود که وسائل معیشت تحت هر اوضاع و احوال بخودی خود دارای خاصیت سرمایه ای هستند که درد ستیزه گذاشته شده است ، آنگاه خصلت این سرمایهی " گردان " نیز عبارت از این خواهد بود که " نگاهدار کار " باشد ، to support labour (ریکاردو ، ص ۲۵) . پس بدینسان چنین نتیجه میشود که اگر وسائل معیشت " سرمایه " نباشند ، آنگاه دیگر نیروی کار را

* Francis Wayland (۱۷۹۶ - ۱۸۶۵) - روحانی آمریکائی ، استاد دانشگاه و صاحب آثار متعددی در بارهی اخلاق ، اقتصاد سیاسی و دیگر رشته های علوم اجتماعی .
** Fetichisme ، Fetichismus - کیش اشیا و اعتقاد خرافی به خصلت جادوئی و سحرآمیز چیزی که بمنزلهی فقیش برگزیده شده است مانند نظر قربانی ، حیوان ، دیسو ، انسان ، اشیا و غیره .

نگاه نمیدارند ، درحالیکه درست خصلت سرمایه ای این وسائل معیشت است که به آنها آنچنان خاصیتی میدهد که میتوانند سرمایه را وسیله کار دیگری نگاه دارند .

هرگاه پذیرفته شود که وسائل معیشت ذاتا سرمایه گردان هستند - یعنی پس از بسط ل گشتن آنها به دستمزد - آنگاه باز این نتیجهی دیگر بیارمی آید که مقدار دستمزد ، وابسته به نسبت میان تعداد کارگر و حجم معین سرمایهی گردان است - این یکی از تزه های مورد علاقهی اقتصاد پسون است - در صورتیکه در واقع حجم وسائل معیشتی که کارگر از بازار بیرون میکشد و حجم وسائل معیشتی که سرمایه دار جهت مصرف خویش در اختیار دارد وابسته به نسبتی است که میان اضافه ارزش و بهای کار وجود دارد .

ریکار دو مانند بارتون (۲۹ a) همه جانسبت سرمایهی متغیر را به سرمایهی ثابت با رابطهی سرمایهی گردان به سرمایهی استوار اشتباه میکند . بعد خواهیم دید چگونه این خطاها تحقیق اورا در مورد نرخ سود مخدوش میسازد .

علاوه بر این ، ریکار دو تفاوتهایی را که در واگرد سرمایه از علل دیگری ، غیر از اختلاف میان سرمایهی استوار و گردان ، ناشی میشوند با تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان یکسان تلقی میکند : " و نیز باید متذکر شد که سرمایهی گردان میتواند گردش کند ، یا بدیگر سخن نزدیکار بر نسد ، ی خود در مدت های بسیار نابرابر برگردد . گندی که یک نفر فارمدار مانند بذر خریداری میکند ، در مقایسه با گندی که ثانوا برای نان پختن میخرد ، سرمایه ای استوار است . یکی گندم مزبور را در زمین میگذارد و تا یکسال نمیتواند پس بگیرد ، دیگری میتواند آنرا آرد کند و بصورت نان به مشتریان خویش بفروشد ، بگونه ای که طی يك هفته سرمایهی خود را مجددا آزاد ساخته و همین عمل را از سرگیرد و یا با آن کسار دیگری را آغاز نماید " (۳۰) .

خصلت نهاد راین بیان اینست که گرچه گند م بذر نه بعنوان وسیلهی معیشت بلکه بمثابه مادهی خام بکار میرود معذک اولاً سرمایهی گردان است زیرا ذاتا وسیلهی زندگی است و در شسانی سرمایهی استوار است به این دلیل که رجعت آن یکسال طول میکشد . ولی آنچه يك وسیلهی تولید را بصورت سرمایهی استوار در می آورد تنها گندی یا تنندی برگشت آن نیست ، بلکه نوع و شیوهی مشخص ارزش دهی آن به محصول است که چنین خصلتی به آن میدهد .

"Observations on the circumstances which influence the conditions of the Labouring classes of society", London 1817. (۲۹ a)

عباراتی که مربوط به مسئلهی مورد بحث است در کتاب اول سرمایه صفحه ۶۵۵ ، زیر نویس ۷۹ نقل شده است . (رجوع کنید به ص ۵۷۲ جلد اول سرمایه ، ترجمه فارسی ، زیر نویس ۷۹) .

"It is also to be observed that the circulating capital may circulate, or be returned to its employer, in very unequal times. The wheat bought by a farmer to sow is comparatively a fixed capital to the wheat purchased by a baker to make into loaves. The one loaves it in the ground, and can obtain no return for a year; the other can get it ground into flour, sell it as bread to his customers, and have his capital free, to renew the same, or commence any other employment in a week". (P. 26,27). (۳۰)

- آن در همین شی که آدام اسمیت بوجود آورده نتایج ذیل را ببار آورده است :
- ۱- تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان با تفاوت بین سرمایهی بارآور و کالا - سرماییه مشتبه میگردد. مثلا چنین است که ماشین واحدی تا مانند کالا در بازار است سرماییه گردان بشمار میرود و چنانچه همان ماشین به روند تولید پیوسته شود سرماییه استوار است. بدین قرار نمیتوان مطلقا فهمید چرا باید نوع مشخصی از سرمایه استوارتر یا سیارتر از نوع دیگر باشد.
 - ۲- همهی سرمایه های گردان با سرمایه ای که درد متمزد گذارده شده یا باید گذاشته شود، یگانگی و همانی پیدا میکنند. چنین است نزد استوارت میل و دیگران.
 - ۳- تفاوت میان سرماییه متغیر و ثابت، که بارتون، ریکاردو و غیره با تمایز بین سرماییه گردان و استوار مخلوط ساخته بودند، سرانجام بطور کامل بهمین تفاوت اخیر تحویل میشود، چنانکه مثلا رامسی * کلیهی وسائل تولید، مواد خام و غیره را عینا مانند وسائل کار سرماییه استوار تلقی میکند و بزعم او سرماییه گردان، تنها آن سرمایه ای است که بابت دستمزد گذاشته شده است. ولی هنگامیکه کار تحویل و تحول به اینصورت درمی آید دیگر تفاوت واقعی میان سرماییه ثابت و متغیر درک نمیشود.
 - ۴- نزد تازه ترین اقتصاد دانان انگلیسی و بویژه نزد اسکاتلندی ها از قبیل مک لئود ** و پاترسون *** و غیره، که همه چیز را بطور باور نکردنی از دیدگاه محدود کارمند بانک نگاه میکنند، تفاوت میان سرماییه استوار و گردان مبدل به تفاوت میان Money at call و Money not at call (سپرده های بی مهلت و سپرده های مهلت دار) میگردد.

فصل دوازدهم

کار = دوره

دو رشتهی صنعت را در نظر بگیریم که روزانهی کار در هر دو برابر است. بگوئیم دارای روند کار ده ساعته هستند و یکی مثلا پنبه ریسی است و دیگری لوکوموتیف سازی. در یکی از رشته ها هر روز یا هر هفته مقدار مشخصی محصول آماده (نخ پنبه) تحویل میشود و در دیگری روند کار باید طی شاید سه ماه تکرار شود تا محصول پرداخته ای که يك لوکوموتیف است بیرون آید. در يك مورد، فراورده ذاتا تقسیم پذیر است و هر روز، هر هفته همان کار از نو آغاز میشود. در مورد دیگر روند کار پیوسته است و تعداد بسیاری از روندهای روزانهی کار را در بر میگیرد که در همبستگی و پیوستگی اعمال انجام یافتهی خود، فقط پس از مدتی دراز يك فراوردهی تمام را تحویل میدهد. با اینکه در اینجا مدت روند روزانهی کار همان است، معذک اختلاف بسیار مهمی در مدت عمل تولیدی، یعنی در مدت روند های کار مکرری که برای تحویل محصول آماده لازم است تا بمثابه کالا بی بازار فرستاده شود و لذا

-
- * Sir George Ramsay (۱۸۰۰ - ۱۸۷۱) - اقتصاد دان انگلیسی که در زمرهی آخرین نمایندگان علم اقتصاد کلاسیک بشمار میرود.
- ** Henry Dunning Macleod (۱۸۲۱ - ۱۹۰۲) - اقتصاد دان انگلیسی و یکی از محققین دربارهی تئوری اعتبارات مالی و بانکی.
- *** Robert Hogard Patterson (۱۸۲۱ - ۱۸۸۷) - اقتصاد دان و روزنامه نگار انگلیسی.

از حالت سرمایه‌ی بارآور به صورت کالا - سرمایه درآید ، بروز میکند ، تفاوت میان سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان ارتباطی با این امر ندارد . حتی اگر در هر دو ورشتمی صنعت درست به نسبت‌های همسنگ سرمایه‌ی استوار و گردان بکاررفته باشد باز اختلاف مزبور باقی میماند .

این اختلافات در طول عمل تولیدی نه تنها میان محیط‌های مختلفی تولید پیدا میشود ، بلکه در درون محیط تولیدی واحد نیز بر حسب حجم کاری که باید انجام شود بروز میکند . یک خانگی مسکونی عادی زودتر از یک کارخانه‌ی بزرگ ساخته میشود و بنابراین مستلزم تعداد کمتری از روندهای پیوسته‌ی کار است . در حالیکه ساخت یک لوکوموتیف سه ماه طول میکشد ، برای ساختن یک رزمناو یک یا چند سال لازم است . تولید گندم یکسال وقت میخواهد ، پرورش دامهای شاخدار چندین سال و تولید چوب ممکن است ۱۲ تا یکصد سال را در برگیرد . شاید یک جاده‌ی روستائی را بتوان طی چند ماه ساخت ، در صورتیکه ساختمان راه آهن سالها طول میکشد . در حالیکه شاید بافت یک قالی معمولی بیش از یک هفته طول نکشد ، برای بافتن فرشهای گوبلن ۱۱ سالها وقت لازم است و غیره . بنابراین اختلافات در مدت عمل تولیدی بینهایت گونه‌گونی است .

بدیهی است که اختلاف در مدت عمل تولیدی ، ناگزیر در سرعت واگرد سرمایه‌ی گذاری‌های هم مقدار ، و لذا در فواصل زمانی‌ئی که سرمایه‌ی معینی پیش ریز میشود ، تفاوت بوجود می‌آورد . فرض کنیم که یک نخ رسی ماشینی و یک لوکوموتیف سازی هر دو سرمایه‌ی هم مقداری بکار برده باشند سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر آنها بیک نسبت تقسیم شده باشد و میان اجزای این سرمایه‌ها از حیث استوار و گردان بودن نیز چنین نسبت یگانه‌ای وجود داشته باشد و سرانجام روزانه‌ی کار برابر و تقسیم آن میان کار لازم و اضافه کار نیز یکسان باشد . علاوه بر این برای آنکه هرگونه اوضاع و احوال ناشی از روند دورانی و شرایطی را که خارج از موضوع مورد بحث است حذف کرده باشیم ، فرض میکنیم که نخ و لوکوموتیف هر دو بنا بر سفارش ساخته میشوند و قیمت آنها به هنگام تحویل پرداخت میگردد . صاحب نخ رسی در پایان هفته ، به هنگام تحویل نخ آماده شده ، سرمایه‌ی گردان پیش ریخته را بازی یابد (در اینجا از اضافه ارزش صرف نظر شده است) و در همین حال قیمت فرسودگی سرمایه‌ی استوار را که در ارزش نخ نهفته است بدست می‌آورد . بنابراین وی میتواند با همان سرمایه همسان دور پیمائی را از نو تکرار نماید . سرمایه‌ی مزبور را گرد خود را به انجام رسانده است . ولی لوکوموتیف ساز باید بعکس طی سه ماه ، هفته به هفته ، درازا ، دستمزد و مواد خام ، پیوسته تجدید سرمایه - گذاری کند ، تا تازه پس از سه ماه ، بعد از آنکه لوکوموتیف تحویل گردید ، سرمایه‌ی گردانی که طی این مدت ضمن عمل تولیدی یگانه برای ساختن همان کالای واحد پشت سر هم بکار افتاده است بشکلی درآید که بتواند دور پیمائی خود را از نو آغاز نماید . فرسایش سه ماهه‌ی ماشین آلات صاحبکار نیز تازه هم آنگاه جبران میشود . در حالیکه یکی ازین دو برای یک هفته سرمایه‌ی گذاری میکند ، سرمایه‌ی گذاری هفتگی آن دیگری باید در ۱۲ ضرب شود . با فرض یکسان بودن همه‌ی شرایط دیگر ، این یکی باید دوازده بار بیشتر از دیگری سرمایه‌ی گردان در اختیار داشته باشد .

این مسئله که سرمایه‌ی های هفتگی پیش ریخته برابر یکدیگرند یا نه ، در این مورد بکلی بی تفاوت است . بزرگی سرمایه‌ی پیش ریخته هر چه باشد ، در یک مورد فقط برای یک هفته و در مورد دیگر برای ۱۲ هفته پیش ریز میشود ، تا بتواند از نو بکار افتاده همان عمل را از سر گیرد یا با همان سرمایه عمل نوع * Les Gobelins - نام فرشهای ظریفی است که در اروپا برای تزئین اطاقها و سالنهای کساح شاهان و اشراف در سده‌های پیشین با تمایر بدیع شاعرانه یا صحنه‌های تاریخی و غیره بافته میشد . نام فرشهای گوبلن منتسب به خاندانی از بافندگان شهر رنس Reims (فرانسه) است که بفرمان لویی چهارم هم کارگاه معروف گوبلن ها را در ریانس تأسیس نموده اند .

دیگری را آغاز نماید.

تفاوت در سرعت و اگر دیاد مدت زمانی که برای پیش ریز هر سرمایه ضرور است ثابت تواند دوباره در روند جدید کار یا در روند ارزش زائی بکار رود. از جهات زیرین ناشی میشود:

فرض کنیم که ساخت يك لوکوموتیف یا ماشین دیگری ۱۰۰ روزانه کار لازم داشته باشد. از لحاظ کارگرانی که در نخریسی یا ماشین سازی اشتغال دارند، یکصد روزانه کار، بطوریکسان مقدار منفصل یا (گسیخته ای) را تشکیل میدهند که بنا بر فرض ما از یکصد روند کار ده ساعتی بی درسی و جدا از هم ترکیب میشوند. ولی نسبت به فراورده، یعنی ماشین، یکصد روزانه کار مزبور مقدار متصلی را تشکیل میدهند. بصورت روزانه کار واحد ۱۰۰۰ ساعت و عمل تولیدی یگانه و بهیچسم پیوسته ای نموده میشوند. من چنین روزانه کاری را که از روزانه های کار کم و بیش متعدد و متعاقب یکدیگر و بهم بسته تشکیل شده است، کار - دوره می نامم. هنگامیکه ما از روزانه کار سخن میگوئیم، منظور ما طول زمان کاری است که در اثنای آن کارگر نیروی کار خویش را روزانه صرف میکند و مجبور است روزانه کار کند. ولی آنگاه که ما از کار - دوره صحبت میکنیم، مقصود عبارت از تعداد روزانه های کار هم بسته است که در رشتهی معینی از صنعت لازم است تا محصول آماده ای تحویل گردد. در این مورد محصول هر روزانه کار فقط عبارت از محصول جزئی است که روز بروز بجلو رانده میشود و درست در پایان دورهی بیش و کم درازی از زمان کار چهرهی کامل خود را بدست می آورد، یعنی ارزش مصرف آماده ای میشود. بنابراین تا به تیرگسستها و اختلالات روند تولید اجتماعی، مثلا آنهاست که در پی بحرانها پدید میشوند، در مورد محصولات کاریکه خصلت منفصل دارند و در باره آنها که تولیدشان با دورهی طولانی و بهم پیوسته ای ملازمه دارد، بسیار متفاوت است. در پی تولید امروزی حجم معین نخ، ذغال و غیره ممکن است فردا تولید تازه ای انجام نگیرد. ولی در مورد ساختمان کشتیها، ابنیه، راه آهن ها و غیره وضع بگونهی دیگر است. در این موارد نه تنها کار قطع میشود، بلکه يك عمل تولیدی بهم بسته، میگردد. در صورتیکه کار دیگر دنبال نشود، آنگاه وسائل تولیدی که در تولید آن و کاری که برای آن صرف شده اند بیبهد و تلف گردیده اند. حتی اگر کار از سر گرفته شود باز در ایام فترت همواره آسیب هایی بپار آمده است.

در اثنای تمام مدت کار - دوره، جزء ارزشی که سرمایهی استوار تا آمادگی محصول روزانه به آن منتقل میکند، قشر به قشر انباشته میشود. هم اینجاست که در عین حال اهمیت عملی تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان نمودار میگردد. سرمایهی استوار برای مدت درازی در روند تولید پیش ریز شده است و نیازی ندارد که پیش از سر رسید این موعد، که شاید چندین سال بطول انجامد، تجدید شود. خواه ماشین بخار روزانه ارزش خود را ریزه ریزه به نخ، که محصول يك روند منفصل کار است، منتقل کند و خواه آنرا طی سه ماه به لوکوموتیف، محصول عمل تولیدی متصلی، انتقال دهد بهیچوجه در صرف سرمایه ای که برای خرید ماشین بخار لازم است تغییری بسو جود نمی آورد. در حالیکه در يك مورد ارزش آن بمقادیر ریزه، مثلا هفته به هفته، بر میگردد در مورد دیگر با حجم بزرگتر، مثلا سه ماه به سه ماه، رجعت میکند. ولی در هر دو مورد شاید تجدید ماشین بخار تنها پس از ۲۰ سال روی دهد. تا هنگامیکه هر يك از دوره هایی که در درون آن ارزش ماشین از راه فروش محصول جزئی بازمیگردد، کوتاهتر از دورهی عمر خود ماشین است، همان ماشین بخار طی چندین کار - دوره بعمل خود در روند تولید ادامه میدهد.

بالعکس در مورد عناصر گردان سرمایهی پیش ریخته وضع طور دیگر است. نیروی کاری که برای

این هفته خریداری شده طی همین هفته بمصرف رسیده و در محصول تجسم یافته است. در پایان این هفته اجرت این نیرو باید پرداخت شود. و این سرمایه گذاری در قبال نیروی کار طی این سه ماه هر هفته تکرار میگردد. بدون آنکه خرج شدن این جزء از سرمایه در اثنای يك هفته به سرمایه دار امکان دهد نیروی کار هفته آینده را خریداری نماید. هر هفته باید سرمایه اضافی تازه ای برای پرداخت نیروی کار خرج شود. و چنانچه از هرگونه مناسبات اعتباری صرف نظر نماییم، سرمایه دار باید قدرت آنرا داشته باشد که بمدت سه ماه دستمزد بپردازد، ولو اینکه وی پرداخت مزبور را فقط با قسطا ط هفته انجام میدهد. همچنین است در مورد جزء دیگر سرمایه گردان، مواد خام و مواد کمکی. در پی يك قشر، قشر دیگری از کار در محصول رسوب میکند. نه تنها ارزش نیروی کار که مصرف شده است، بلکه اضافه ارزش نیز پیوسته در اثنای روند کار به محصول منتقل میگردد. ولی ایسین انتقال به محصول ناتمامی است که هنوز سرمای کالای آماده رانیافته است و لذا گردش پذیر نیست. همچنین است در مورد ارزش سرمایه ای که مواد خام و کمکی، قشر به قشر به محصول منتقل میسازد. بسته به درازی یا کوتاهی کار - دوره که با خصلت ویژهی محصول یا نتیجه ی سودمندی که از تولید آن انتظار میرود ملازمه دارد، صرف سرمایه گردان اضافی (نیروی کار، مواد خام و کمکی) مستمرا لازم میگردد. در حالیکه هیچ جزئی از آن دارای شکلی نیست که بتواند وارد دوران شود و لذا امکان آنرا داشته باشد که برای تجدید همان عمل بکار رود. بعکس هر یک از اجزاء، مانند بخشی از محصول رشد یابنده پی در پی در درون محیط تولید مستقر میشود و در شکل سرمایه بار آور پایبند میگردد. ولی زمان واگرد برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران است. بنابراین هر تمدید زمان تولید، همانند طولانی شدن زمان دوران، موجب کاهش سرعت واگرد میشود. اما در مسئله ای که اکنون مورد بحث ماست باید به دو نکته توجه داشت:

اولا: اقامت مدید در محیط تولید. مثلا سرمایه ای که در هفته اول بابت کار، مواد خام و غیره پیش ریز شده، و نیز جزء ارزشی که از سرمایه استوار به محصول منتقل گردیده است، در تمام طول موعده سه ماهه در محیط تولید حبس شده اند و چون در پیکر محصولی جای گرفته اند که در حال پیدایش است و هنوز انجام نیافته است نمیتوانند مانند کالا وارد دوران شوند.

ثانیا: نظر به اینکه طول کار - دوره ی لازم برای انجام عمل تولید سه ماه است، که در واقع روند کار واحد و يك کاسه ای را تشکیل میدهد، ناگزیر باید هر هفته منظمآ خوراک تازه ای از سرمایه ی گردان به مقادیر پیشین افزوده شود. بنابراین حجم سرمایه های پیش ریخته ای اضافی به نسبت طول کار - دوره نمو میکند.

ماچنین فرض کرده ایم که در ریختگی و کارخانه ی ماشین سازی سرمایه ها بمقدار برابر گذاشته شده اند و این سرمایه ها با نسبت های برابر مقدار با سرمایه ثابت و متغیر و نیز به سرمایه استوار و گردان تقسیم شده اند و طول روزانه ی کار در هر دو یکی است، کوتاه سخن آنکه همه ی شرایط بجز مدت کار - دوره در هر دو یکسان است. در هفته اول مخارج برای هر دو دارای مقدار برابر است. ولی محصول ریخته میتواند بفروش رود و با بهای فروش، نیروی کار جدید، مواد خام تازه و غیره خریداری شود، یا بدیگر سخن تولید بر همان مقیاس پیشین ادامه یابد. لیکن ماشین ساز میتواند آنچه را که در هفته اول بابت سرمایه گردان خرج کرده است فقط پس از سه ماه، یعنی پس از آماده شدن محصولش، دوباره به پول بدل کند و آنرا از نو بکاراندازد. پس نخست تفاوتی در برگشت مقدار سرمایه ی برابری که گذاشته شده است بروز میکند. اما دوم آنکه در مدت سه ماه بیک اندازه سرمایه بار آور در کارخانه های ریختگی و ماشین سازی بکاررفته است، ولی بزرگی سرمایه گذاری برای ریخته و ماشین ساز بکلی متفاوت است، زیرا در يك مورد همان سرمایه ریخته تجدید

میگردد و لذا میتوان همان کار را دوباره از سر گرفت ، در حالیکه در مورد دوم سرمایه نسبتاً بکندی تجدید میشود و لذا تا سر رسید موعد تجدیدش پیوسته باید به سرمایه پیشین مقادیر تازه ای افزود . بنابراین عمده مدت زمانی که طی آن مقدار معینی سرمایه تجدید میشود یا به عبارت دیگر ، طول زمان پیش ریز ، متفاوت است و هم حجم سرمایه ای که باید بنا بر طول مدت روند کار پیش ریز گردد تفاوت پیدا میکند (با اینکه سرمایه ی بکار رفته چه بر حسب روز و چه بر حسب هفته یکسان است) . این امر از آنجهت است شایان توجه است که طول زمان پیش ریز میتواند نمود کند - چنانکه در فصل آینده موارد آن بررسی خواهد شد - بدون آنکه به این سبب حجم سرمایه ای که باید پیش ریز گردد متناسب با این مدت رشد یابد . سرمایه باید مدت طولانی تری پیش ریخته شود و مقدار بزرگتری از سرمایه بشکل سرمایه ی بار آور حبس میگردد .

در درجات رشد نیافتگی تولید سرمایه داری تمدنی اموری که مستلزم کار - دورهی طولانی هستند و لذا سرمایه گذاری هنگفتی را برای مدتی دراز ، بویژه در مورد آن اموری که فقط بحقیق بسیار بزرگ انجام پذیر هستند ، ایجاب میکنند ، یا اصلاً بشیوهی سرمایه داری انجام نمیشوند ، مانند جاده ها ، کانالها و غیره که به خرج شهرستان یا دولت ساخته میشوند (چنانچه از لحاظ نیروی کار مورد توجه قرار دهیم ، در زمانهای قدیم تر این امور اغلب بوسیلهی بیگاری انجام میگرفت) ، و یا فقط بخش بسیار کوچکی از این محصولات ، که تولیدشان مستلزم کار - دورهی درازی است ، بوسیلهی دارائی خود سرمایه دار ساخته میشود . چنانکه مثلاً در مورد خانه سازی ، شخصی که خانه برای او ساخته میشود جزء به جزء مهالقی به متصدی ساختمان میپردازد . بنابراین شخص مزبور در واقع قیمت خانه را قسط قسط ، بمیزانی که روند تولید آن پیش میرود ، میپردازد . لیکن در سرمایه داری پیش رفته ، که از یکسو سرمایه های عظیم در دست عده ای محدود تمرکز یافته است و از سوی دیگر در کنار تک سرمایه داران ، سرمایه دار شراکتی (شرکتهای سهامی) وارد میدان میشود و در عین حال سیستم اعتباری گسترش می یابد ، سرمایه دار متصدی خانه سازی فقط بطور استثنائی بر حسب سفارش برای افراد خصوصی خانه میسازد . متصدی مزبور این کار را پیشمی خود ساخته است که رده هائی از عمارات یا يك محلهی شهر را برای بازار بسازد ، همچنانکه برخی دیگر از سرمایه داران ، بمثابه مقاطعه کار ، ساختمان راه آهن را پیشمی خویش قرار میدهند .

اظهارات يك متصدی خانه ساز در برابر کمیتهی بانك بسال ۱۸۵۷ نشان میدهد که تولید سرمایه داری در مورد صنعت خانه سازی شهر لندن چه تحولی بوجود آورده است . وی گفته است که در دوران جوانی اش خانه ها غالباً بر حسب سفارش ساخته میشدند و قیمت بر حسب مراحل معینی از انجام کار ، ضمن ساختمان قسط گونه به متصدی پرداخت میگردد . بقصد سود بازی خیلی کم ساخته میشد . بطور کلی متصدیان فقط بملاحظهی اینکه کارگران خویش را منظمآ مشغول داشته و جمعاً نگاه دارند به این قبیل اقدامات تن میدادند . ولی از چهل سال پیش همه چیز تغییر کرده است . ساختمان سفارشی بسیار کم انجام میگردد . هرگاه کسی خانه ای لازم داشته باشد از میان خانه هائی جستجو میکند که بنا بر سود بازی ساخته شده یا در حال ساختمان است . متصدی دیگر برای مشتری کار نمیکند ، بلکه برای بازار میسازد . متصدی خانه ساز کاملاً مانند هر صاحب صنعت دیگر مجبور است کالای آماده و پرداخته در بازار داشته باشد . در حالیکه سابقاً يك متصدی شاید بیش از سه یا چهار خانه برای سود بازی در دست ساختمان نداشته ، اکنون مجبور است قطعه زمین وسیعی را خریداری کند (یعنی چنانکه در کشورهای قاره مصطلح است زمینی را اغلب برای ۹۹ سال اجاره نماید) ، و در روی آن صد تا ۲۰۰ خانه بسازد و به تمدنی امری اقدام نماید که از بیست تا پنجاه بار فنون بر دارائی شخصی او است . تنخواه - مایه از راه رهن گذار به تدارك میشود ، و بمیزانی که

ساختمان تك خانه های شرفت میکند پول در اختیار متمدنی قرار میگیرد . هرگاه بحرانی در گیرد کسسه پرداخت اقساط بیعانه را متوقف سازد ، آنگاه معمولا مجموع کارمورد متمدنی به هم میخورد ، در بهترین حالات خانه ها در انتظار روزگاری بهتر ناتمام میمانند و در بدترین موارد بنزیر چگنی حراج می افتند و به نصف قیمت تلفیه میشوند . در روزگار کنونی دیگر هیچ متمدنی نمی تواند بدون آنکه سود بسیار حقیر است ، ساختمان کند از پس کار خود برآید . تازه سودی که در خود ساختمان حاصل میشود بسیار حقیر است . سود اساسی از ترقی بهره ای مالکانه و از انتخاب و استفاده ای زیرکانه از زمین مورد ساختمان بست است . مسی آید . بر پایه ای همین سود بازی و پیش بینی روی تقاضای خانه است که تقریبا تمام بلگرایا و تی بیورنیا و نیز هزاران ویلای کنار لندن ساخته شده است . (خلاصه شده از روی :

" Report from the Select Committee on Bank : Acts ", Part I, 1857, Evidence, Fragen 5413-5418, 5435-5436).

انجام اموری که مستلزم کار دوره ای طولانی و بمقیاس بزرگ هستند هنگامی کاملا در حیطه ای تولید سرمایه داری قرار میگیرند که تمرکز سرمایه بدرجه ای بسیار با اهمیت رسیده باشد و از سوی دیگر گسترش سیستم اعتباری و مسائل آسانی را در اختیار سرمایه دار نگذارد تا بجای سرمایه ای ویژه خویش سرمایه ای غیرا پیش ریز نماید و لذائذ آنرا بخاطر اندازد . این نکته بخودی خود معلوم است که خواه سرمایه ای پیش ریخته در تولید به خود سرمایه گذار تعلق داشته باشد خواه بخیر ، در سرعت واگسرد و زمان واگرد بی تاثیر است .

اوضاع و احوالی از قبیل همکاری ، تقسیم کار ، بکار بردن ماشین آلات ، که محمول انفرادی هر روزانه ای کار را افزایش میدهند ، در عین حال موجب کوتاه گشتن کار - دوره ای آن اعمال تولیدی نمی میگردد که به هم وابسته اند . بدینسان است که استعمال ماشین آلات ، زمان خانه سازی و پیل سازی و غیره را کوتاه میکند . ماشین های دروکن و خرمن کوب و غیره ، کار - دوره ای لازم را برای تبدیل گندم رسیده به کالای آماده کوتاه میکنند . پیشرفت کشتی سازی موجب میشود که زمان واگرد سرمایه ای که در حمل و نقل دریائی گذاشته شده در نتیجه ای زیاد سرعت کوتاه تر گردد . معذک این - بهمازها که موجب کوتاه گشتن کار - دوره ای میشوند و لذامندی را که برای پیش ریز سرمایه ای گسردان ضرور است کوتاه میسازند ، غالبا با ازدیاد سرمایه گذاری در مورد سرمایه ای استوار بستگی دارند . از سوی دیگر ممکن است در رشته های معینی تنها از راه گسترش همکاری ، کار - دوره کوتاه گردد . از جمله آماد سازی راه آهنی را میتوان بدین وسیله کوتاه ساخت که سپاه بزرگی از کارگران را بجای کار آورد و لذا ساختمان را مکانا از چند جانب آغاز نمود . در این مورد ، زمان واگرد از راه نمو سرمایه ای پیش ریخته کوتاه میشود . آنگاه ضرور میگردد که وسائل تولید بیشتر و نیروی کار زیادتری تحت فرمان سرمایه دار گرد آیند .

بنابراین اگر کوتاه گشتن کار - دوره ای غالبا با افزایش سرمایه ای که درازاء مدت کوتاه شده پیش ریز میشود بستگی دارد بنحویکه به نسبت کوتاه شدن زمان پیش ریخت ، حجم سرمایه ای پیش ریخته بزرگتر میگردد . آنگاه لازم است در اینجایا دآوری شود که ، صرف نظر از حجم موجود سرمایه ای اجتماعی ، این مسئله پیش می آید که تاچه درجه وسائل تولید و وسائل معیشت و یا تسلط بر آنها ، پراکنده هستند و یا در دست سرمایه داران خصوصی جمع شده اند . بدیگر سخن این مسئله مطرح میشود که تمرکز سرمایه بچه حدی از وسعت خود رسیده است . تا آن اندازه که اعتبار ، موجب تمرکز سرمایه در دست واحدی میشود ، این تمرکز را تسریع میکند و بر آن می افزاید ، بکوتاه گشتن کار -

■ Belgravia ، محله ای از شهر لندن

■ Tyburnia ، محله ای از شهر لندن

دوره و لذا به کوتاهی زمان واگرد کمک میکند .

در رشته هائی از تولید که کار - دوره ، خواه متصل و خواه منفصل ، منوط بشرايط مشخص طبیعی است ، هیچگونه کوتاه سازی با وسائلی که فوقاً ذکر شد نمیتواند انجام پذیر گردد .
" اصطلاح واگرد سریعتر ، نمیتواند در مورد دروی غله بناررود ، زیرا در این مورد تنها يك واگرد در سال امکان پذیر است و بس . اما در مورد دام کافی است این سؤال را طرح نمود : چگونه میتوان واگرد گوسفند های دو ساله و سه ساله و گاوهای چهار و پنج ساله را تسریع نمود ؟ "

(W. Walter Good: "Political, Agricultural, and Commercial Fallacies", London 1866, P. 325).

ضرورت زودتر تدارك نمودن پول نقد (مثلاً برای پرداخت تعهدات ثابت مانند مالیاتها ، بهرهی مالکانه و غیره) این مسئله را بدینسان حل میکند که مثلاً دام پیش از آنکه از لحاظ اقتصادی به سن عادی برسد بزبان بزرگ کشاورزی فروخته میشود یا کشتار میگردد . این عمل سرانجام ترقی بهای گوشت را پیش می آورد .

" کسانی که در گذشته بطور عمد و دام پروری پیشه ساخته بودند و در تابستان چراگاههای کت نشین های مرکزی و در زمستان اصطبل های کت نشین های خاوری را اشغال میکردند . . . در اثر نوسانات بهای غلات چنان زمین خورده اند که اکنون خرسندند میتوانند از ترقی قیمت کره و پنیر بهره مند گردند . اینان هر هفته کره ی خود را با بازار می آورند تا بتوانند هزینه های جاری را جبران نمایند . در برابر پنیر بیعانه هائی از یک نفر دلال دریافت میکنند که وی بمحض انتقال پذیر بسودن پنیر در پی آن می آید و طبیعی است که قیمت خود را تحمیل میکند . نظر به این جهات و نیز از آنرو که اصول اقتصاد سیاسی بر کشاورزی حکومت میکند ، گوساله هائی که سابقاً از مناطق تولید شهر برای پرورش به جنوب می آمدند اکنون دسته دسته قربانی میشوند ، و اکثر ادراچالیکه حتی پیش از هشت تا ده روز از عمر آنها نگذرد به کشتارگاههای بیرمنگام ، منچستر ، لیورپول و دیگر شهرهای بزرگ همسایه گسیل میکنند . چنانچه بعکس ، جو از مالیات معاف میبود آنگاه فارمداران نه تنها سود بیشتری میبردند و میتوانند دامهای جوان خویش را تا وقتیکه بزرگتر و پرورتر میشدند نگاهدارند ، بلکه در آنصورت برای کسانی که ماده گاو نداشتند این امکان پیدا میشد که از جو بجای شیر برای پرورش گوساله ها استفاده کنند ، و از این که بود وحشت انگیز دام جوان امروزی نیز بطور عمد و جلوگیری میشد . هنگامیکه اکنون به این مردم بی پاتوصیه میشود به پرورش گوساله برخیزند چنین پیشنهاد می دهند : ما بخوبی میدانیم که پرورش با شیر سود آور است ولی اولاً ما باید در اینراه پول بگذاریم و این از امکان ما خارج است و ثانیاً میباید مدت درازی انتظار بکشیم تا آنکه پول خود را با زیابیم در صورتیکه با صنعت لبنیات ما فوراً به پول خود میرسیم " (همانجا ، صفحات ۱۱ و ۱۲) .

وقتی طولانی گشتن واگرد ، چنین نتایجی را برای خرده فارمداران انگلیسی به بار می آورد ، آنگاه اختلالاتی که میتواند در نتیجهی همین امر نزد خرده دهقانان قاره ی اروپا بروز کند به آسانی درك میشود .

به نسبت طول کار - دوره و لذا بر حسب مدت زمانی که تا حاضر شدن کالا های قابل دوران لازم است ، جزء ارزشی که سرمایهی استوار قشر قشر به محصول منتقل میکند انباشته میشود و رجعت این جزء ارزشی بتأخیر می افتد . ولی این تأخیر مخارج جدیدی را از بابت سرمایهی استوار ایجاب نمیکند . خواه عوض فرسایش ماشین آلات آهسته تر و خواه تندتر بصورت پول برگردد ، عمل

ماشینها در روند تولید ادامه دارد • ولی در مورد سرمایه‌ی گردان وضع طور دیگری است • نه تنها لازم است که در ارتباط با طول مدت کار دوره • برای زمانی دراز سرمایه را کد بماند • بلکه پیوسته ضرور است که بابت دستمزد • مواد خام و مواد کمکی سرمایه‌ی نو پیش ریز شود • بنابراین تا خرید را از گشت نسبت به این دو مورد • تا به تیرمختلفی دارد • ام از اینکه بازگشت آهسته تر یا تند تر باشد سرمایه‌ی استوار به عمل خود ادامه میدهد • ولی بعکس بهنگام تاخیر در بازگشت • سرمایه‌ی گردان تساء ثیر ناپذیری خود را آنگاه از دست میدهد که بشکل فراورده‌ی فروش نرفته یا ناآماده و غیرقابل فروش بجای مانده است و سرمایه‌ی الحاقی‌ئی برای نوسازی شکل جنسی آن موجود نیست •

" در حالیکه دهقان دارد از گرسنگی میمیرد • دامهای وی فریه میشوند • باران به انسدادی کافی نباریده است و چراگاهها سبز و خرم اند • دهقان هندی در کنار گاو فریه خویش از گرسنگی خواهد مرد • دستوره‌ای خرفانی نسبت به فرد • نمود بیرحمانه‌ای دارند ولی پاسدار جامعه اند • حفظ دامهای کار ادامه‌ی کشاورزی و لذا منابع بقا • زندگی و ثروت راتا • مین میکند • شاید این امر خشن و اندوهبار باشد ولی واقعیت اینست که در هندوستان جانشین آدم را آسانتر از یک گاو میتوان یافت • " ("Return, East India. Madras and Orissa Famine" Nr.4, P.44)

در اینجا جمله‌ای از ماناوا - دارما - ساسترا (فصل دهم فرگود ۶۲) را برای مقایسه

می آوریم :

" جان باختن بی پاداش در راه رهائی یک رهبان بایک گاو • • • میتواند آموزش جاویدان این دوده‌های پست تخمه راتا • مین کند " • • •

بدیهی است نمیتوان پیش از پایان یافتن پنج سالگی حیوان پنج ساله‌ای را تحویل داد • ولی آنچه که تا حدود معینی امکان پذیر است اینست که میتوان از راه تغییر در شیوه‌های پرور بنسبی • دامهایی را در مدت کوتاهی برای نیاز مورد نظر آماده ساخت • این کاری است که از جمله بوسیله‌ی بیک ول • • • انجام شده است • سابقا گوسفندان انگلیسی • همچنانکه هنوز در ۱۸۵۵ در فرانسه مرسوم است • پیش از آنکه به چهار سالگی یا پنج سالگی برسند آماده‌ی کشتار نبودند • بنا بر سیستم بیک ول یک گوسفند یکساله را میتوان پرور ساخت و در هر حال پیش از سر رسیدن دو سالگی رشد آن کامل میشود • بوسیله‌ی یک دام گزینی ماشرانه • بیک ول فارمدار دیشلی گونج • • • • • استخوان بندی گوسفندان را به حد اقلی که برای زندگی آنان ضرورت دارد تقلیل میداد • گوسفندان بنام گوسفندان نیولای مسترس • • • • • خوانده میشوند •

" دامپرور اکنون میتواند در همان مدتی که سابقا برای پرور بندی یک گوسفند لازم است سه گوسفند بیا زار تحویل دهد و آنهم بسورتی که گوسفند های مزبور از لحاظ رشد قسمت های گوشت خیز خود فریه ترو گردد ترو بزرگتر هستند • تقریبا تمام وزن آنها گوشت خالص است • "

MANAVA - Dharma - Sastra - مجموعه‌ی قوانین باستانی هند که از جانب برهمنان برای تنظیم آداب مذهبی و وظایف و موازین مشخص زندگی کاست ها و مناسبات میان آنان گرد آمده است • این کتاب راهندان به مانو • که بر حسب سنت هند جد اعلا ی انسان شمرده میشود نسبت میدهد و بهمین جهت مجموعه‌ی قوانین مانو نام گرفته است •

• • • یعنی برای کاست پاریاها آموزش ابدی ببار آورد •

• • • Bakwell, Robert (۱۷۲۵ - ۱۷۹۵) - کشاورز و دامپرور انگلیسی • مبتکر شیوه‌ی

جدیدی در مورد انتخاب و پرورش دام •

Dishley Grange • • • •

New Leicesters • • • • •

اسلوبهایی که کار — دوره شاراکوتاه مینمایند در رشته های گوناگون صنعت فقط بدرجات بسیار متفاوت قابل اعمال هستند و تفاوتهایی را که از لحاظ مدت میان کار — دوره های گوناگون وجود دارد جبران نمیکند. برای اینکه در حدود مثالهایی که اختیار کرده ایم باقی بمانیم میگوئیم که ممکن است از راه بکارانداختن ماشین افزار های تازه کار — دوره ای که برای ساخت یک لوکوموتیف لازم است بطور مطلق کوتاه گردد. ولی با این وجود اگر در نتیجهی بهبود روند ریسندهی، محصولی که روزانه یا هفتگی تحویل میشود بمراتب سریعتر افزایش یابد آنگاه در مقایسه با ریسندهی، طول کار — دوره ای ماشین سازی بطور نسبی زیاد تر خواهد بود.

فصل سیزدهم

زمان تولید

زمان کار همواره زمان تولید است یعنی زمانی است که در اثنای آن سرمایه به محیط تولید رانده شده است. ولی عکس این حکم همیشه صادق نیست، یعنی تمام مدتی که طی آن سرمایه در روند تولید قرار دارد به این جهت ضرورتاً زمان کار نیست.

در اینجا سخن بر سر گسست های روند کار که ناشی از مرزهای طبیعی خود نیروی کار هستند در میان نیست. با اینکه نشان داده شد همین اوضاع و احوال ساده که موجب میشوند سرمایه ای استوار، ابنیهی کارخانه، ماشین آلات و غیره در اثنای توقف های روند کار بی استفاده بمانند، تا چه اندازه یکی از جهات تطویل غیر طبیعی روند کار و دراز شدن کار روزانه و شبانه هستند. در اینجا سخن بر سر گسیختگی است که مستقل از طول روند کار است و با ماهیت محصول و بار آوردن خود آن ملازمه دارد. به این معنی که طی بار آوردن محصول، محصول کار باید برای مدت کمابیش طولانی تحت تأثیر روند های طبیعی قرار گیرد و تغییرات فیزیکی، شیمیایی، فیزیولوژیکی را از سر بگذراند و در این مدت روند کار تماماً یا قسمتی معلق گردد.

چنین است که شراب پس از بیرون آمدن از زیر چرخش باید مدت تخمیر را از سر بگذراند و سپس از نو مدت دیگری بماند تا بدرجهی معینی از کمال برسد. در بسیاری از رشته های صنعت مانند کوزه گری، محصول باید تحت شرایط مشخصی قرار گیرد تا خاصیت شیمیایی خود را از دست بدهد. کشت زمستانی گندم شاید تا رسیدنش نه ماه وقت لازم داشته باشد. در فاصله ای میان کشت و هنگام درو، روند کار تقریباً بطور کامل متوقف است. در چوب پروری پس از آنکه درخت نشانی و آمادگاری مقدماتی لازم برای انجام آن پایان یافت، آنگاه تا زمانی که کشت به محصول آماده ای مبدل گردد شاید یکصد سال وقت لازم آید. در اثنای تمام این مدت کشت مزبور فقط به انجام کار نسبتاً بسیار ناچیزی نیاز دارد.

در همه این موارد طی قسمت اعظم زمان تولید، کار الحاقی جز به صورت گاهگاهی پیوسته نمیشود. حالتی که در فصل پیشین ذکر شد در باره ضرورت پیوند سرمایه ای الحاقی و کار به سرمایه ای که قبلاً در روند تولید گذارده شده است، در اینجا فقط طی گسیختگی های کمابیش دراز مدتی و تنوع پیدا میکند. بنابراین در تمام این موارد، زمان تولید سرمایه ای پیوسته ریخته از دو هنگام ترکیب میشود: یگه هنگامی است که طی آن سرمایه در روند کار قرار دارد، هنگام دوم عبارت از مدتی است که شکل وجودی سرمایه — یعنی شکل محصول ناتمام — به عمل روند های طبیعی واگذار گردیده است بدون آنکه خود در روند کار واقع باشد. این امر که گاه باشد و گاه نباشد، فاصله ای زمانی مزبور باید که مترتلاقی کنند یا در شرف روند،

تغییری در اصل مسئله نمیدهد. در اینجا کار - دوره و تولید - دوره باید یکدیگر انطباق ندارند. تولید - دوره بزرگتر از کار - دوره است. ولی فقط پس از پشت سر گذاشتن تولید - دوره است که محصول آماده و رسیده میشود و لذا از شکل سرمایه‌ی بارآور قابل تبدیل به شکل کالا - سرمایه است. بنابراین بر حسب طول زمان تولیدی که از زمان کار ترکیب نشده است زمان واگرد سرمایه نیز درازتر میگردد. تا آنجا که فزونی زمان تولید بر زمان کار از قوانین طبیعی‌ئی که یکبار برای همیشه داده شده است ناشی نمیشود. مانند رسیدگی گندم، نمو بلوط و غیره. اغلب ممکن است زمان واگرد از راه کوتاه ساختن مصنوعی زمان تولید کمابیش کوتاه گردد. چنین است هنگامیکه در مورد رخت شوئی سفید سازی شیمیائی جانشین سفید سازی صحرائی گردید و دستگاههای خشک کن موثرتر در روند خشک کاری وارد شد. همچنین است در دیسائی که طبق اسلوب قدیم نفوذ جوهر مازو در پوستهای مورد دبیخ شش تا ۱۸ ماه وقت میخواست، در صورتیکه با اسلوب جدید و بکار بردن تلهمی هوائی فقط یکماه و نیم تا دو ماه وقت لازم است. (J.G.Courcelle - Seneuil, " Traité théorique et pratique des entreprises industrielles etc." Paris 1857, 2^e édition, P.49).

تولید آهن به‌ویژه تبدیل آهن خام به فولاد طی صد سال اخیر، پس از کشف چدن پالائی (پودلاز) تا اسلوب بسمر و شیوه‌های تازه تری که بعد از آن در این صنعت بکار می‌رود، شکفت آورتریستن نمونه‌ی کوتاه سازی مصنوعی را در مورد زمان ساد می‌تولیدی که پراز روند های طبیعی بودید ست میدهد. زمان تولید به نسبت عظیمی کوتاه گردید ولی بهمان نسبت نیز مقدار هزینه های سرمایه‌ی استوار بزرگتر شد. صنعت امریکائی قالب کفش سازی نمونه‌ی ویژه‌ای در مورد انحراف زمان تولید از زمان کار بست دست میدهد. در این مورد قسمت بزرگی از برجهای از آنجائش می‌شود که چوب باید برای خشک شدن ۱۸ ماه بماند تا قالبهای آماده جمع نشوند و تغییر شکل ندهند. طی این مدت چوب هیچگونه روند کار دیگری را از سر نمیگذرانند. بنابراین زمان واگرد سرمایه‌ی نهاده نه تنها بسته به زمان کاری است که برای ساختن خود قالبها لازم است، بلکه بامدتی نیز که سرمایه برای خشک شدن چوب بیکار مانده است ملازمه دارد. چوب ۱۸ ماه در روند تولید قرار دارد پیش از آنکه بتواند در روند کار بمعنای خاص وارد گردد. این مثال در عین حال نشان میدهد چگونه زمانهای واگرد مربوط به اجزاء مختلفی کل سرمایه گردان میشوند در نتیجه‌ی اوضاع و احوالی که از درون محیط دوران برنخاسته، بلکه ناشی از روند تولید هستند متفاوت گردند.

به‌ویژه در کشاورزی است که تفاوت میان زمان تولید و زمان کار با وضوح نمایان میگردد. در اقلیمهای معتدل مازمین سالانه یکبار گندم ببار می‌آورد. کوتاهی یاد رازی دور می‌تولید (که در مورد کشت زمستانی بطور متوسط ۹ ماه است) خود نیز وابسته به تناوب سالهای خوب و بد است و لذا دقیقاً از پیش، آنچنانکه در صنعت بمعنای خاص امکان پذیر است، قابل تعیین و کنترل نیست. تنها محصولات فرعی از قبیل شیر، پنیر و غیره منظمأ با فواصل نزدیک تولید پذیر و قابل فروش هستند. در مقابل، زمان کار بقرار زیرین نموده میشود.

در مناطق مختلفی آلمان، بنا به عوامل اقلیمی و شرایط موثر دیگر، میتوان تعداد روزهای کار را در مورد سه دور می‌کار بشرح زیر تخمین زد: برای موسم بهار از میانه‌ی مارس یا آغاز آوریل

tanin, Gerbsäure ■

Puddlage ■ ■ اسلوبی که بوسیله‌ی تفته ساختن در کوره‌های تابشی و فضای اکسید دار، چدن

رابه آهن تبدیل میکنند.

Bessemer, Sir Henry (1812-1898) - مهندس و شیمی‌دان انگلیسی. ■ ■ ■

تأییدی ماه به ماه از ۵۰ تا ۶۰ روز، برای موسم تابستان از آغاز ژوئن تا پایان اوت، از ۶۵ تا ۸۰ روز، و برای موسم پائیز از آغاز سپتامبر تا پایان اکتبر یا میانه و پایان نوامبر، از ۵۵ تا ۷۵ روزانه‌ی کار. برای زمستان فقط کارهای ویژه‌ای که مناسب این فصل هستند، مانند حمل و نقل کود و چوب، و بازارروی و حمل مصالح ساختمانی و غیره، باید در نظر گرفته شود.

(F. Kirchhof, "Handbuch der landwirtschaftlichen Betriebslehre", Dessau 1852, S. 160).

بنابراین هر قدر اقلیم نامساعدتر است بهمان اندازه کار - دورهی کشاورزی فشرده‌تر و لذا مصرف سرمایه و کار بفاصله‌ی زمانی کوتاهی محدود میگردد. بعنوان مثال روسیه، در برخی از نواحی شمالی این کشور کارزراعتی تنها در مدت ۱۳۰ تا ۱۵۰ روز در سال امکان پذیر است. از اینرو میتوان پی برد که اگر ۵۰ میلیون نفر ساکنین بخش اروپائی روسیه در مدت شش یا هشت ماه زمستان را که هرگونه کار زراعتی ناگزیر باید قطع شود، بی‌کار بماندند، چه زیانی را روسیه باید تحمل میکرد. علاوه بر ۲۰۰۰۰۰ دهقانی که در ۱۰۵۰۰ کارخانه‌ی روسیه کار میکنند، همه جادردها و صنایع هتسای خانگی ویژه‌ای گسترش یافته‌اند. بدینسان روستاهائی هستند که در آنجا تمام دهقانان نسلی پس از دیگری نساج، دباغ، کفشدوز، چلنگر، چاقوساز و غیره را دارند. بویژه این پدیده در استانهای مسکو، ولادیمیر، کالوگا، کوستروما و پتربورگ دیده میشود. ضمناً بگوئیم که این صنعت خانگی مدتی است مجبور شده است بیش از پیش در خدمت تولید سرمایه داری قرار گیرد. مثلاً بافندگان تار و پود را یا مستقیماً از بازرگانان دریافت میکنند یا آنها را با پادرمیانی دلالان بدست می‌آورند.

(خلاصه شده از روی: "Reports by H.M. Secretaries of Embassy and Legation, on the Manufactures, Commerce etc." Nr. 8, 1865, P. 86, 87).

اینجا دیده میشود چگونه جدائی میان تولید - دوره و کار - دوره، (که این آخری فقط جزئی از اولی را تشکیل میدهد) *، پامی طبیعی همبستگی میان کشاورزی و صنعت فرعی روستائی قرار میگیرد و نیز چگونه صنعت فرعی روستائی بنوعی خود زمینه‌ای برای سرمایه دار فراهم میسازد که بدو بصورت بازرگان در درون آن بخزد. سپس آنگاه که تولید سرمایه داری جدائی میان مانوفاکتور و کشاورزی را بسامان مبرسانده کارگر کشاورزی بیش از پیش به اشتغال فرعی‌ش وابسته میشود که صرفاً جنبه‌ی تصادفی دارد و از آنجهت وضع او بدتر از پیش میگردد. چنانکه بعداً خواهیم دید، برای سرمایه همی تفاوت - هائی که در او وجود دارد با هم پایا میشوند. ولی برای کارگر چنین نیست.

در حالیکه در اغلب رشته‌های صنعت بمعنای خاص، در معادن و حمل و نقل و غیره، امور بنگاه داری حرکت منظمی است، زمان کار از آغاز تا انجام سال تنظیم شده است و هزینه هائی نیز که در روند گردش روزانه‌ی سرمایه وارد هستند، در صورتیکه از نوسانات قیمت‌ها و اختلال کسب و کار و غیره بمثابه گسیختگی‌های غیرعادی صرف نظر شود، بطور منظم توزیع میشوند و همچنین در حالیکه بازریز سرمایه گردان یا تجدید آن نیز در جریان سال، چنانچه شرایط بازار ثابت بماند، بسسه دوره‌های منظمی تقسیم میگردد. بعکس در سرمایه گذاریهائی که در عرصه‌ی آن زمان کار فقط جزئی از زمان تولید را تشکیل میدهد طی دوره‌های مختلفی سال بزرگترین نایکسانی‌ها در مورد هزینه‌های مربوط به سرمایه گردان روی میدهد. در صورتیکه بازریز فقط در ارتباط با زمانی که شرایط طبیعی تعیین میکنند یکجا انجام میگردد. بنابراین در این موارد با وجود یکسان بودن اهمیت کسب و کار یعنی با وجود برابری مقدار سرمایه گردانی که پیش ریز میشود، باید سرمایه‌ی مزبور یکباره با حجم بزرگتر و

* مترجم بمنظور آسانتر کردن عبارت، جمله‌ی معترضه‌ی فوق را میان دو هلال قرار داده است.

** توجه خواننده را به این نکته جلب میکنیم که مقصود از بازریز که ما آنرا در برابر

برای مدت طولانی تری نسبت به بنگاههایی که دارای کار - دوره های مداوم هستند و پیش ریزشود . در این موارد عمر سرمایه استوار نیز نسبت به زمانی که واقعا بطور بارآور مورد استفاده قرار میگیرد تفاوت بارزتری پیدا میکند . بدیهی است با تفاوت میان زمان کار و زمان تولید ، زمان بهره مندی از سرمایه استواری که بکار گرفته شده است نیز برای مدت طولانی تریا کوتاهتری پیوسته گسیخته میشود ، چنانکه مثلا در کشاورزی چنین گسست هایی در مورد دام کار ، ابزارها و ماشین آلات بروز میکند . تا آنجا که این سرمایه استوار عبارت از دام کار است ، پیوسته لازم میشود همان یا تقریبا همان هزینه های علوفه و غیره ای که در زمان فعالیت آنها صرف میشود انجام گیرد . عدم استفاده از وسایل کار غیر زنده ارزش گاهی معینی را ایجاد میکند . بنابراین در موارد مزبور بطور کلی محصول گرانتز تمام میشود ، زیرا ارزش دهی به محصول نه بر حسب زمانی که سرمایه استوار کار میکند بلکه بر پایه زمانی که سرمایه مزبور ارزش از دست میدهد محاسبه میشود . در این قبیل رشته های تولید بیکار ماندن سرمایه استوار ، چه همراه با هزینه های جاری باشد یا نباشد ، خود یکی از شرایط عادی بهره مندی از آنهاست همانطور که مثلا در جریان ریسندگی هد در رفتن مقداری پنبه عادی است . همچنین در همسای روندهای کاری که در شرایط فنی عادی انجام میگیرند ، صرف شدن غیر بارآور و اجتناب ناپذیر نیروی کارمانند مصرف بارآور آن بحساب می آیند . هر بهسازی که موجب تقلیل مصرف غیرمولد وسایل کاره مواد خام و نیروی کار گردد ، ارزش محصول را نیز پائین می آورد .

در کشاورزی هر دو این حالات ، یعنی درازی مدت کار - دوره و تفاوت بزرگ میان زمان کار و زمان تولید ، باید یکدیگر تعلق میشوند . هوجس کین * در این مورد بدین روشی متذکر میشود :

" تفاوت میان زمانی که (با اینکه وی اینجا فرقی میان زمان کار و زمان تولید نمیگذارد) لازم است تا محصول کشاورزی آماده شود و نیز در دیگر رشته های کار علت عمده ی وابستگی بزرگ کشاورزان است . اینان نمیتوانند کالای خود را در زمانی کوتاهتر از یکسال ببازار آورند . طی تمام این فاصله ی زمانی کشاورزان مجبورند از کفشدوز ، خیاط ، آهنگر ، عرابه ساز و تولید کنندگان گوناگون دیگر که محصولانشان مورد نیاز است و در چند روز یا چند هفته مهیا میشوند ، نسیم بگیرند . در نتیجه ی این اوضاع و احوال طبیعی و در اثر ترقی سریع تحول در رشته های دیگر کار است که زمینداران ، آنها تیکه زمینهای سرتاسریاد شاهی را به انحصار خود در آورده اند و با اینکه انحصار قانونگذاری را نیز بخود تخصیص داده اند امکان آنرا ندارند که خود ، خدمتگذاران خویش و فارمداران را از سرنوشت وابسته ترین افراد کشور برهانند " .

(Thomas Hodgskin, " Popular Political Economy", London 1827, P. 147. Note).

کلیمه ی اسلوبهایی که بوسیله ی آن در کشاورزی میکوشند از یکسو هزینه های مربوط به دستمزد و وسائل کار را بطور یکسان به تمام سال تقسیم نمایند و از سوی دیگر زمان واگرد را کوتاهتر کنند ، بدینسان که محصولات متنوع تری تولید نمود و بدست آوردن چندین محصول را در جریان سال امکان پذیر سازند ، مستلزم آنست که سرمایه گردان پیش ریخته در تولید یعنی دستمزد ، کود ، بذر و غیره

بفهمی زیر نویس صفحه ی قبل :

لفظ آلمانی Rückfluss و فرانسوی Retour اختیار کرده ایم ، واگرد سرمایه نیست بلکه غرض از آن تجدید منظم یا غیر منظم سرمایه گردان (مواد خام ، دستمزد ، مواد کمکی و غیره) طی روند دستمزد مداوم تولید است . به همین جهت است که مترجم برای جلوگیری از ابهام ، کلمه بازریز را به برگشت و امثال آن ترجیح داده است .

* Hodgskin, Thomas - درباره ی این اقتصاددان انگلیسی هوادار مواضع پرولتری بسسه زیر نویس صفحه ی ۲۲۲ جلد اول ترجمه ی فارسی سرمایه مراجعه کنید .

بزرگتر گردد • چنین است هنگامی که کشت سه ساله‌ی آیش دار را با کشت متناوب بی آیش عوض میکنند • همچنین است در مورد آنچه که در فلاندر **»** زراعت زیرجلی **»** خوانده میشود •

در زراعت زیرجلی رستی هائی که دارای ریشه های سودمند هستند مورد استفاده قرار میگیرند • در همان مزرعه بدو واگند م ، کتان و منداب **»** **»** **»** که مورد نیاز انسان است کاشته میشود و سپس از حاصل برداری گیاه های ریشه دار که بدرنگهداری دام میخورند کشت میگردند • این شیوه که امکان میدهد دامهای شاخدار پیوسته در طول بهار بمانند موجب انباشته شدن مقادیر قابل توجهی از کود میشود و بدینسان بصورت محوری برای زراعت تناوبی درمی آید • بیش از یک سوم زمین زیر کشت در مناطق شن زار به زراعت زیرجلی تخصیص داده شده است • این شیوه درست بمنزله‌ی آنست که گسوی سطح زمینهای زیر کشت بمیزان یک سوم گسترش یافته باشد •

همچنین در مناطق مزبور در کنار گیاههای ریشه دار شبدر و دیگر گیاههای علوفه ای کاشته میشود •

بخوبی میتوان درک کرد وقتی زراعت به اینجا کشیده شود که بصورت باغداری در آید ، سرمایه گذاری نسبتاً قابل ملاحظه ای را ایجاب میکند • در انگلستان این سرمایه گذاری را به ۲۵۰ فرانک در هکتار تخمین میزنند • در فلاندر محققان دهقانان ما سرمایه گذاری ۵۰۰ فرانک در هکتار را نازل تلقی میکنند •

(" Essai sur l'Economie Rurale de la Belgique", par Emile de Laveleye , Bruxelles 1863, P. 59-60-63).

سرانجام جنگل کاری را مورد نظر قرار دهیم •

تولید چوب یا اغلب تولید های دیگر دارای این تفاوت سرشتی است که نیروی طبیعت در آن بطور مستقل تأثیر میکند و با جوان شدن طبیعی خود نیازی به نیروی انسان و سرمایه ندارد • علاوه بر این حتی آنجا که جنگل ها مصنوعاً جوان میشوند استفاده از نیروی انسان و سرمایه در جنبه‌ی تأثیر نیروهای طبیعت بسیار ناچیز است • از این گذشته جنگل میتواند در زمینها و عرصه هائی نیز گسترش یابد که یاد بگر غله در آنجا نمیرود و یا تولیدش دیگر صرف ندارد • ولی جنگل کاری نیز مستلزم بهره داری منظمی است و به مساحت بزرگتری نسبت به غله کاری نیاز دارد ، زیرا با قطعات کوچک امکان اینکه طبق اصول درست جنگل داری مهارت به درخت ببری نمود وجود ندارد ، غالباً بهره برداریهای فرعی از دست میروند ، جنگل بانی دشوارتر انجام پذیر است و غیره • ولی روند تولید وابسته به مدت هائی چنان طولانی است که از نقشه های یک بهره داری خصوصی و گاه حتی از زمان عمر یک انسان نیز تجاوز میکند • سرمایه ای که برای تصرف زمین جنگلی گذارده شده است ،

(این سرمایه در تولید جمعی از زمین می رود و فقط این مسئله مطرح میگردد که همبود چه قدر زمین را میتواند از زراعت و چراگاه متنوع ساخته صرف جنگل کاری نماید) •

فقط پس از سالهای دراز ثمرات نیکو ببار می آورد ، تنها قسماً واگرد میکند ولی در مورد برخی از انواع چوب ، واگرد کامل مهلت یکصد و پنجاه ساله ای لازم دارد • از این گذشته برای آنکه تولید خود چوب پایدار بماند باید ذخیره ای از چوب زنده که ده تا چهل بار زیادتر از نیاز سالانه است سر پا نگاه داشت • بنابراین کسی که درآمد دیگری ندارد و مالک مساحت های جنگلی بزرگ نیست

■ FLANDRES — منطقه ای از اروپا که درآمد دریای شمال میان بلژیک و فرانسه قرار گرفته است •
■ در متن عیناً بزبان فرانسه : Les cultures dérobées قید شده است •
■ ■ ■ Colza

نیتسوا ند جنگل کاری منظمی را تصدی نماید * (Kirchhof, P. 58) *

طول زمان تولید (که فقط زمان کار نسبتاً محدودی را دربردارد) و بالنتیجه درازی دوره های واگرد آن ، جنگل کاری را برای بهره داری خصوصی و لذا برای کسب و کار سرمایه داری ، که حتی در صورتی هم که بجای تک سرمایه دار سرمایه دار شراکتی بنشینند ذاتاً بنگاه خصوصی است . تا مساعد میسازد ، بطور کلی تکامل فرهنگ و صنعت چنان از دیرباز خود را در راه ویران سازی جنگلها کوشا نشان داده است که آنچه در مقابل برای حفظ و تولید آن انجام داده است در برابر آن ویرانیها مقدار کاملاً ناچیزی بشمار میرود .

بویژه قسمت ذیل از نقل قول کیرش هوف * قابل توجه است :

" از این گذشته برای آنکه تولید خود چوب پایدار بماند باید ذخیره ای از چوب زنده که ده تا چهل بار زیادتر از نیاز سالانه است سرانگاهداشت * "

بنابراین یک واگرد به تنهایی ۱۰ تا ۴۰ سال و بیشتر طول میکشد .

همچنین است در مورد دامپروری ، قسمتی از رعمه (ذخیره ای دامی) در روند تولید باقی میماند در حالیکه بخش دیگری از آن مانند محصول سالانه بفروش میرود ، در این مورد فقط قسمتی از سرمایه ها بماند سرمایه استوار ، ماشین آلات و دام کار و غیره واگرد سالانه دارد ، با اینکه سرمایه مزبور برای مدت زیادی سرمایه تثبیت شده در روند تولید است و بدینسان موجب تطویل واگرد تمام سرمایه میگردد ، معذک خود ، سرمایه استوار در معنای مقوله ای آن نیست .

آنچه که در اینجا ذخیره نامیده میشود - مقدار مشخصی از چوب زنده یا دام - بطور نسبی در روند تولید قرار دارد (هم بمثابة وسیلهی کار و هم چون مصالح کار) ، بنا بر شرایط طبیعی باز تولید آن ، در یک بهره داری منظم ضرور است که همواره بخش مهمی در این شکل باقی بماند . نوع دیگری از ذخیره تا " شیرمشابهی در واگرد دارد ، نوع مزبور فقط سرمایه بارآور بالقوه ای را تشکیل میدهد ولی در نتیجهی سرشت بهره داری باید بمقادیر کم و بیش زیادی انبار شود و لذا با اینکه خود تدریجاً در روند فعال تولید وارد میشود ، باید برای مدت درازی در تولید پیش ریزگردد ، از این جمله است مثلاً کود پیش از آنکه در مزرعه بکار رود ، گندم ، گاه و غیره و آن نوع ذخائر خوراکی که در تولید دام وارد میگردد .

" بخش قابل ملاحظه ای از سرمایهی بنگاهی در ذخائر بهره داری خوابیده است ، ولی بعضی اینکه موازین مراقبتی لازم برای حفظ آنها درست مراعات نگردد ممکن است که این ذخائر کما بیش ارزش خود را از دست بدهند ، بلی حتی ممکن است در اثر نقص مراقبت قسمتی از ذخیره ای جنسی برای بهره داری بطور کامل از بین برود ، بنابراین در رابطه ای با این امر بویژه باید بساکمال دقت مراقب انبارها ، مخازن علوفه و سردابها بود و نیز انبارهای ذخیره رایبوسته بادقت بسست ، علاوه بر آنکه باید آنها را آنطور که شاید تمیز نگاهداشت و تهویه نمود و غیره ، غله و میوه هائی نیز که برای نگاهداری انبار شده اند باید گاه گاه خوب یاد داده شوند ، سیب زمینی و چغندر را باید هم در برابر سرما و هم در مقابل رطوبت و گندیدگی محافظت نمود " (Kirchhof, P. 22) *

" در مورد محاسبهی نیازمندیهای خود ، بویژه برای نگاهداری دام ، که ضمن آن باید تقسیم بندی بر حسب میزان تولید و هدف مورد نظر انجام گیرد ، نه تنها نباید فقط رفع احتیاجات در نظر گرفته شود ، بلکه علاوه بر آن باید توجه داشت که برای موارد پیش بینی نشده نیز ذخیره ای متناسبی

باقی بماند. بعض اینک از محاسبه چنین برآید که نیازمند سپاه نمیتوانند بوسیلهی فراورده های خود کاملاً مرتفع گردند باید بدو ااندیشید آیا این امکان وجود دارد که از راه فراورده های دیگر (محصولات جانشین) این کسری را جبران کرد یا لا اقل فراورده های کسری را به ارزانی تهیه نمود. هرگاه مثلاً کبودیونجه تشخیص شده باشد میتوان این کسری را از راه آمیزه ای از گیاههای ریشه دار و کسب جبران نمود. بطور کلی باید همواره ارزش واقعی و قیمت بازار محصولات مختلفه را زیر نظر داشت و تخصیصات مصرفی را بر مبنای آن قرارداد. فی المثل اگر جوی دوسر گران باشد در حالیکه نخود و جو نسبت به آن قیمت پائین تری داشته باشند صرفه در این خواهد بود که از خوراک اسبها قسمتی از جو دو سر را کم کرد و بجای آن نخود و جو به آنها داد و بدینوسیله جوی دوسر صرفه جوشی شده را فروخت. (همانجا صفحه ۳۰۰)

سابقاً در مورد بررسی مسئلهی ذخیره سازی متذکر شدیم که مقدار کمابیش بزرگی از سرمایه ی بارآور بالقوه ضرور است، یعنی لازم است مقدار معینی از وسائل تولیدی که برای تولید تخصیص داده شده است کمابیش بصورت ذخیره وجود داشته باشد تا در بجا در روند تولید وارد گردد. همسراه آن گفته شده است که در هر تصدی مشخصی از کسب و کار یا در یک بنگاه سرمایه داری با ابعاد معین، بزرگی مقدار این ذخیره ی تولیدی، به دشواری کم و زیادی که در مورد تجدید آن وجود دارد، بستگی نزدیکی نسبی با بازارهایی که از آن مواد میتوان بدست آورد، به گسترش وسائل حمل و نقل و ارتباطات و غیره بستگی دارد. همه ی این اوضاع و احوال در مورد حداقل سرمایه ای که باید بصورت ذخیره ی بارآور وجود داشته باشد تا تاثیر میکنند و لذا در مدتی که باید سرمایه پیش ریز گردد و نیز در حجم سرمایه ای که باید یکجا پیش ریخته شود نیز موثرند. حجم مزبور، که بنا بر این درواگرد نیز تا تاثیر میکند، خود منوط به زمان درازتر یا کوتاهتری است که طی آن سرمایه گردان بصورت ذخیره ی مولد، بشما به سرمایه ی بارآور بالقوه، حبس شده است. از سوی دیگر تا آنجا که این توقف وابسته به امکان کم یا زیاد جانشین سازی سریع، شرایط بازار و غیره است، بنویسی خود از زمان واگرد، از اوضاع و احوالی که متعلق به محیط دوران هستند سرچشمه میگردد.

علاوه بر این همه ی افزارهای جزئی جمع یا وسائل کمکی از قبیل دست افزارها، غربالها، سبدها، طنابها، روغن چرخ، میخ ها و غیره، هر قدر امکان تدابیر استخراجی نظائرشان در نزدیکی کمتر باشد باید بیشتر بصورت ذخیره موجود باشند تا بتوانند آنرا وظیفه ی جانشینی را انجام دهند. سرانجام لازمست که سالانه در زمستان تمام افزارها مورد بازدید قرار گیرند و آنچه که برای تکمیل یا ترمیم آنها ضرور است فوراً انجام گردد. ولی این امر که آیا باید اصولاً برای نیازهای افزاری ذخیره ی بزرگتر یا کوچکتری نگاهداشت بطور عمد، منوط به شرایط محلی است. در آنجائی که پیغمه و ران و دکانهای فروش در نزدیکی نیستند، ناچار باید نسبت به جاهائی که این قبیل اشیاء در خود محل یا خیلسی نزدیک به آن یافت میشوند، ذخیره ی بزرگتری اندوخت. ولی اگر در صورت یکسان بودن شرایط، ذخائر مورد نیاز بمقدار زیاد یکجا خریداری شوند، همینقدر که فرصت مناسبی انتخاب شده باشد، قاعدتاً از لحاظ امتیازی که در خرید ارزان وجود دارد سودآور است. اما البته از این راه مبلغ بزرگی از سرمایه گردان بنگاه یکمرتبه برداشت میشود، چیزی که بنگاه بهره دار نمیتواند همیشه از آن به آسانی صرف نظر کند. (Kirchof, P. 301)

چنانکه دیدیم تفاوت میان زمان تولید و زمان کارمورد مختلفه ای را در بر میگیرد. سرمایه ی گردان میتواند در درون زمان تولید قرار گیرد پیش از آنکه در روند کار خاص خود وارد شده باشد (قالب کفش سازی). یا پس از آنکه روند کار ویژه ی خود را از سر گذراند هنوز در درون زمان تولید قرار داشته باشد (شراب، گندم بذری). یا آنکه زمان کار، گاه بنگاه در درون زمان تولید ریخته کند (کشت و کار و جنگل

کاری) • بخش بزرگی از محصولات شایسته‌ی دوران در درون روند فعال تولید باقی میمانند در حالیکه قسمت بسیار کوچکی از آن در دوران سالانه وارد میگردند (تولید چوب و دامپروری) • درازی یا کوتاهی مدتی که طی آن باید سرمایه‌ی گردان بصورت سرمایه‌ی با ر آور بالقوه پیش ریز گردد و لذا بزرگی و کوچکی حجم سرمایه‌ی نیز که باید از این بابت یکجانبه‌ده شود، از یک جهت معلول نسوع روند تولید است (کشاورزی) و از جهت دیگر با نزدیکی بازارها و غیره و خلاصه به اوضاع و احوالی بستگی دارد که مربوط به محیط دوران هستند.

بعدا خواهیم دید (کتاب سوم) که مک کولوخ • جیمس میل • و غیره در کوشش خود برای یکی گرفتن زمان تولید و زمان کار به چه نظرات باطلی رسیده‌اند • کوششی که بنوعی خود از غلط بکار بردن تئوری ارزش برخاسته است •

دوری از واگردن که ماقبلا بررسی نمودیم از روی طول عمر سرمایه‌ی استواری که در روند تولید پیش ریز شده است بدست می‌آید • نظر به اینکه سرمایه‌ی مزبور سلسله‌ی کمابیش بزرگی از سالنهارا در برمیگیرد • ناگزیر یک رشته از واگردن‌های مالیانه یا حتی واگردن‌های مکرری را نیز که سرمایه‌ی استوار ضمن سال انجام میدهد شامل می‌گردد •

در کشاورزی این چنین واگردن - دور از سیستم کشت متناوب ناشی میشود •
• در هر حال مدت اجاره نمیتواند کوتاهتر از زمان دورانی باشد که سیستم متداول کشت متناوب اقتضای دارد • از آنجاست که در سیستم سه حاصل برداری همواره اجاره با بر حسب ۶ یا ۹ سال بسته میشود • ولی در سیستم سه حاصل برداری با آیش کامل • طی شش سال • مزرعه تقسط چهار بار کشت میشود و در سالهای کشت • گندم زمستانی و گندم بهاره متناوبا کاشته میشود و چنانچه وضع زمین مستلزم آن باشد یا اجازه دهد این تناوب با کشت گندم • جو • جو دوسر و بونجه انجام میگردد • بازده هر یک از انواع غله در یک زمین بیشتر یا کمتر از زمین دیگر است و هر کدام از این انواع ارزش دیگری دارد و نیز به قیمت دیگری فروخته میشود • بنابراین نفعی که از کشت حاصل میشود هر سال متفاوت است و آنچه از نیمه‌ی اول دوران بدست می‌آید (یعنی در نخستین دوره • سه ساله) غیر از نیمه‌ی دوم است • حتی متوسط درآمد • طی زمان دوران در هر یک از دو دوره • به یک میزان نیست • زیرا حاصلخیزی تنها از خوبی زمین ناشی نمیشود • بلکه منوط به وضع هوا و برخی شرایط متغیر دیگر است که در قیمت تاثیر می‌گذارند • بنابراین باید درآمد مزرعه را بر پایه‌ی سالهای متوسط تمام مدت شش ساله‌ی دوران و بر حسب قیمت های متوسط سالهای مزبور حساب نمسود و بدینسان میتوان درآمد سالانه‌ی متوسط را برای هر یک از زمانهای دوران بدست آورد • ولی چنانچه درآمد را بر حسب نیمه‌ی زمان دوران • یعنی از روی سه سال • بر آورد کنند آنگاه چنین نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد • زیرا در آن صورت در مبلغ کل درآمد نابرابری پیدا میشود • از اینجاست که در سیستم سه حاصل برداری مدت اجاره باید لا اقل شش ساله باشد • ولی هم برای فارمدار و هم برای موجر همواره مطلوب و سودمندتر است که مدت اجاره • مضروب از مدت اجاره باشد (گذا) بگونه‌ای که در مورد سیستم سه حاصل برداری مدت اجاره بجای شش سال • دوازده سال • هجده سال یا بیشتر تعیین گردد و در هفت حاصل برداری بجای هفت سال اجاره‌ی چهارده ساله

و ۲۸ ساله بسته شود * (Kirchhof, P. 117, 118).
 (در این قسمت از دست نویس یادداشت شده است: "سیستم انگلیسی کشت متناوب در این
 باره زیرنویسی تهیه شود * (ف. ا.)"

فصل چهاردهم زمان دوران

تمام اوضاع و احوالی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته و موجب تفاوت در دوره های گسردن سرمایه های مختلفه ای میشوند که در رشته های گوناگون کسب و کار نهاده شده اند و بالنتیجه ایجاد اختلاف در زمانهایی میکنند که طی آن باید سرمایه پیش ریخته شود. از درون روند خود تولید بر میخیزند. چنین است تفاوت میان سرمایه استوار و گردان. اختلاف در کار دوره ها و غیره. با این وجود زمان واگرد سرمایه برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان گردش یاد دوران آنست. بنا بر این خود بخود مفهوم است که طول زمان دوران موجب تفاوت در زمان واگرد میگردد و لذا طول دوره های واگرد رانیز متفاوت میسازد. مقایسه دو سرمایه گذاری مختلف که در آنها همه اوضاع و احوال موثر در واگرد یکسان فرض شده و فقط زمان دوران مختلف باشد به بهترین وجه این نکته را روشن میسازد. همچنین است اگر سرمایه مفروضی را با ترکیب مشخصی از سرمایه استوار و گردان و کار دوره معین در نظر بگیریم و در عالم فرض تنها زمانهای دوران را متغیر سازیم.

یکی از بخشهای زمان دوران - بخشی که بطور نسبی تعیین کننده تراست - عبارت از زمان فروش، یعنی مدتی است که سرمایه بصورت کالا - سرمایه قرار دارد. بر حسب مقدار نسبی این مدت و زمان دوران و لذا واگرد - دوره ها بطور کلی بلند و کوتاه میشوند. ممکن است که در نتیجهی هزینه های نگهداری و غیره سرمایه گذاری اضافی نیز ضرورت یابد. از پیش روشن است که برای هر یک از تک سرمایه دارانی که به رشته ی واحدی از کسب و کار میپردازند، زمان لازم برای فروش کالاها - آماده شدن میتواند بسیار متفاوت باشد. بنا بر این نه تنها در مورد توده های سرمایه که در رشته های مختلف تولید بکار افتاده اند، بلکه همچنین در مورد سرمایه های منفرد که در واقع اجزای کل سرمایه ای را تشکیل میدهند که در همان محیط تولید گذارده شده اند، این حکم صدق میکند. با فرض یکسان بودن همه شرایط، برای یک سرمایه ای انفرادی نیز دوره ی فروش با نوسانات عمومی شرایط بازار یا در اثر نوسانهای که بویژه در شعبه ی معینی از کسب و کار بروز میکند، تغییر مینماید. در این باره اکنون بیشتر سخن نمیگوئیم. ماتنها واقعیت ساده ی زیرین را تشخیص میدهیم: همه اوضاع و احوالی که موجب تفاوت در دوره های واگرد سرمایه های نهاده در رشته های مختلف کسب و کار میشوند، در صورت انفرادی تاثر نمایند (یعنی مثلا اگر سرمایه داری امکان بدست آورد که سریعتر از رقیب خود فروش کند، یا چنانچه نسبت به آن رقیب شیوه های بیشتری بکارزند که موجب کوتاه ساختن کار - دوره ها گردد و غیره). در واگرد تک سرمایه های مختلفی که در همان رشته ی کسب و کار لانه کرده اند نیز تفاوت ایجاد میکنند.

علتی که همواره در ایجاد تفاوت زمان فروش و لذا بطور کلی در اختلاف زمان واگرد تاثر میکند عبارت از دوری بازار فروش کالا نسبت به محل تولید است. سرمایه طی تمام مدت راه پیمایش بسوی بازار، بصورت کالا - سرمایه را کداست. چنانچه تولید بر حسب سفارش انجام شده باشد

این رکود تا زمان تحویل ادامه دارد و اگر سفارش در کار نباشد آنگاه بر مدت انتقال بی‌بازمندی نیز که کالا در بازار منتظر فروش رفتن است افزوده میشود. بهبود وسائل ارتباطات و ترابری دوره‌ی انتقال کالاها را بطور مطلق کوتاه میکند ولی تفاوت نسبی زمان دوران را که ناشی از نقل و انتقال است، نه میان کالا - سرمایه‌های گوناگون و نه میان اجزاء مختلفی کالای سرمایه‌ی واحدی که بسوی بازارهای مختلف سفر میکنند، از بین نمیبرد. مثلاً تکمیل کشتی‌های بادبانی و کشتی‌های بخار که موجب کوتاه‌گشتن مسافرت میشوند، نقل و انتقالات را هم برای بنادر بزرگ و هم برای بنادر دور کوتاه می‌سازند. تفاوت نسبی اگرچه اغلب کمتر میشود باز باقی میماند. ولی ممکن است در اثر پیشرفت وسائل ترابری و ارتباطی تفاوت‌های نسبی بنحوی تغییر یابند که با فاصله‌های طبیعی تطبیق نداشته باشند. مثلاً - خط آهنی که یک محل تولید را در راون کشور بایک مرکز عمده‌ی سکونت متصل می‌سازد ممکن است مسافت نقطه‌ی داخلی نزدیکتری را که خط آهن به آنجا منتهی است در مقایسه با فاصله‌ی طبیعی نقطه‌ی دورتر، بطور مطلق یا نسبی درازتر کند. همچنین در نتیجه‌ی اوضاع و احوال نظیر ممکن است تغییراتی در جهت دوره‌ی نسبی میان محل‌های تولید و بازارهای فروش بوقوع پیوندد. از اینرو میتوان درک نمود چگونه دیگر گونی‌هایی که در وسائل ترابری و ارتباطی رخ داده است موجب سقوط مراکز قدیمی و رونق مراکز جدید تولید گردیده است. (ارزانتری نسبی حمل و نقل برای مسافت درازتر در مقایسه با فواصل کوتاه‌تر نیز بر آن افزوده میشود). در عین حال با تکامل وسائل حمل و نقل نه تنها بر سرعت حرکت در مکان افزوده میشود و در پی آن فاصله‌ی مکانی از لحاظ زمانی کوتاه میگردد، نه تنها حجم وسائل حمل و نقل بنحوی افزایش می‌یابد که مثلاً کشتیهای متعددی همزمان بسوی همان بنادر حرکت میکنند، قطارهای بسیاری در زمان واحد از خطوط آهن مختلف میان دو نقطه‌ی مشخص رفت و آمد دارند، بلکه در روزهای هر هفته پیاپی کشتیهای باری مثلاً از لیورپول تا نیویورک میشوند یا در ساعات مختلفی روز قطارهای بارکش از منچستر بسوی لندن حرکت میکند. در واقع امر اخیراً ذکر، یعنی وجود سطح معلومی از فعالیت وسائل حمل و نقل، بهبودی در سرعت مطلق - ولذا در این جزه از زمان دوران - تغییر پی‌دیدنی آوردند. ولی مقادیری در پی کالاهای میتوانند در فاصله‌ی زمانی بسیار کوتاه متعاقب یکدیگر راه سفر در پیش گیرند و بدینسان پیاپی وارد بازار گردند، بدون آنکه بصورت کالا - سرمایه‌ی بالقوه، در انتظار ارسال واقعی، بمقدار زیادی انباشته شوند. بنابراین برگشت پول نیز به دوره‌های پی‌در پی تقسیم میگردد، بنحویکه مستمراً بخشی به پول - سرمایه تبدیل میشود در حالیکه بخش دیگر بصورت کالا - سرمایه در گردش است. در اثر اینکه برگشت پول به دوره‌های متعدد پی‌در پی تقسیم میشود، مجموع زمان دوران کوتاه‌تر میگردد و لذا موجب کوتاه شدن زمان و اگر در نیز میشود. از سوش گسترش میزان کمابیش زیاد رفت و آمد وسائل حمل و نقل، مثلاً تعداد قطارهای راه آهن، با درجه‌ی بالاتر تولید در یک محل تولید و مبدل گشتن آن به مرکز تولیدی بزرگتر بستگی دارد و حمل و نقل را در جهت بازار سابق و لذا بسوی مراکز بزرگ تسهیل و جمعیت، در جهت بنادر صادراتی و غیره، تشدید میکند. ولی از سوی دیگر بعکس، این سهولت ویژه‌ی حمل و نقل و واگرد سریع تر سرمایه که از آن ناشی میگردد (تا حدی که واگرد متاثر از زمان دوران است) موجب تسریع گرد آئی، هم در مرکز تولید و هم در محل بازار آن، میشود. چنین گرد آئی هتأب یافته‌ی توده‌های انسانی و سرمایه در نقاط مشخص همان مرکز یافتن توده‌های سرمایه در دست همه‌ای معدود همراه است. در عین حال در پی تغییراتی که عارض وسائل حمل و نقل میگردد از تسهیل تغییرات و جابجاشدن هائی در وضع نسبی نقاط تولید و بازار، بروز میکند. یک محل تولید که در اثر قرارداد داشتن در شاعران یا کانال دارای موقعیت ممتاز بود، اکنون فقط در مسیر یک خط آهن سفری واقع شده است که تنها در فواصل زمانی نسبتاً بزرگ رفت و آمد میکند، در حالیکه نقطه‌ی دیگری

که در گذشته از شاهراهها کاملا دور افتاده بود اکنون در نقطه‌ی تقاطع چندین خط آهن قرار گرفته است . محل دومی روی آید و اولی به انحطاط می‌گراید . پس تغییرات وسائل حمل و نقل موجود تفاوت‌های محلی در زمان دوران کالاها ، در امکانات خرید و فروش و غیره میشوند یا موجب آن می‌گردند که تفاوت‌های محلی بنحو دیگری تقسیم شوند . اهمیت این مسئله را در واگرد سرمایه میتوان از روی مشاجراتی که میان نمایندگان بازرگانی و صنعتی نقاط مختلفه بامدیبریت راه آهن در گرفته است دریافت . (از جمله رجوع شود به نوشته‌ی نقل شده‌ی سابق تحت عنوان : کتاب آبی کمیته‌ی راه آهن) .

بنابراین همه‌ی رشته‌های تولید که بنا بر ماهیت محصولشان بطور عمده برای فروش در بازار محل تخصیص یافته اند ، مانند آبجوسازی ، در مراکز عمده‌ی جمعیت با بزرگترین ابعاد گسترش پیدا میکنند . در این مورد ، واگرد سریعتر سرمایه تا حدی گرانی برخی از شرایط تولید ، محل ساختمان و غیره را جبران میکند .

اگر از سوی با پیشرفت تولید سرمایه داری و گسترش وسائل ترابری و ارتباطی ، زمان دوران عمده‌ی معینی از کالاها کوتاه میشود ، از سوی دیگر همین پیشرفت و امکانات معینی که گسترش وسائل ترابری و ارتباطی ایجاد میکند ، در مقابل این ضرورت را پیش می‌آورد که در جهت بازارهای بسیار دور دست یابد یگر سخن برای بازار جهانی کار انجام گردد . حجم کالاهائی که در راه هستند و آنها که بسوی نقاط دور دست راهی شده اند بمقیاس عظیمی افزایش می‌یابد و لذا بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی نیز که مستمرا طی مدت طولانی تری در مرحله‌ی کالا - سرمایه ، در درون زمان دوران قرار دارد ، بطور کلی و نسبی نمو میکند . این امر در عین حال موجب نمو آن بخش از ثروت اجتماعی نیز میشود که بجای بکار رفتن مستقیم بمناب و وسائل تولید ، در وسائل ترابری و ارتباطی و در سرمایه‌ی استوار و گردانی که برای بهره برداری از آنها لازم است جایگزین میگردد .

همین طول نسبی سفری که کالا از محل تولید تا محل فروش انجام میدهد نه تنها تفاوتی در قسمت اول زمان دوران ، یعنی در زمان فروش ، ایجاد میکند بلکه موجب تفاوت در قسمت دوم زمان دوران ، یعنی در تبدیل مجدد پول به عناصر سرمایه‌ی بارآور ، یابد یگر سخن در زمان خرید ، نیز هست . مثلا کالا بسوی هندوستان فرستاده میشود . محموله فرضا چهار ماه طول میکشد تا بمقصد برسد . فرض میکنیم که زمان فروش برابر با سفر است ، یعنی کالا بنا بر سفارش فرستاده شده است و قیمت آن بهنگام تحویل به نماینده‌ی تولید کننده پرداخت میشود . فرضا برگرداندن پول هم چهار ماه طول میکشد (شکلی که برای برگرداندن پول اختیار میشود اهمیت ندارد) . بدینسان مجموعا هشت ماه طول دارد تا همان سرمایه از نو بمناب سرمایه‌ی بارآور وارد عمل گردد ، یعنی همان عمل تولیدی بتواند از سر گرفته شود . تفاوت‌هایی که بدینسان در واگرد بوجود می‌آید یکی از پایه‌های مادی مهلت‌های مختلف اعتبارات را تشکیل میدهد . چنانکه مثلا تجارت دریائی و نیز وزن خود یکی از منابع سیستم اعتباری بمعنای خاص را بوجود می‌آورد .

" بحران سال ۱۸۴۷ به بانکداران و بازرگانان وقت امکان داد که مهلت‌های هندی و چینی را (برای مدت برات میان آن کشورها و اروپا) ، از ده ماه پس از تاریخ برات به شش ماه پس از رویت تقلیل دهد و گذشت بیست سال اخیر با شتابی که در رفت و آمد و استقرار تلگراف بوجود آورده است تقلیل دیگری را از شش ماه پس از رویت به چهار ماه پس از تاریخ ایجاب میکند که خود نخستین قدم برای رسیدن به چهار ماه پس از رویت است .

مسافرت يك كشتی شرعی از كلكته به لندن از راه كاپ بطور متوسط كمتر از ۹۰ روز طول میکشد .

يك مهلت چهارماهه پس از رویت با زمان گردش در حدود ۱۵۰ روز برابر خواهد بود • مهلت كوتنی شش ماهه پس از رویت با زمان گردش در حدود ۲۱۰ روز برابر است •
(" London Economist ", 16 Juni 1866)

در مقابل :

" مهلت های برزیلی هنوز هم همواره بر پایه‌ی دو ماه و سه ماه پس از رویت قراردادارند • براتهای آنور • (روی لندن) بر حسب سه ماه پس از تاریخ کشیده میشوند و حتی منچستر و برادفورد ••• براتهای روی لندن را با مهلت سه ماهه یا بیشتر میکشند • بدینسان در نتیجه ی يك موافقت تلویحی به بازرگان امکان کافی برای بسامان رساندن کالای خود داده شده است • البته اگر این مدت خیلی بیش از بسامان رسیدن کالانیت ولی بهر حال تا سر رسید موعده براتهایی که از آن بابت کشیده شده است مهلتی کافی است • پس مهلت براتهای هندی زیاد از حد نیست • فرآورده های هندی که اغلب در لندن سه ماه پس از ترك مبداء بمعرض فروش گذارده میشوند • اگر مدتی را برای فروش بحساب آوریم • نمیتوانند خیلی کمتر از پنج ماه بسامان برسند • در حالیکه از زمان خرید آنها در هندوستان باید پنج ماه دیگر بگذرد تا به بارخانه های انگلیس تحویل گردند • بنا بر این طی دوره ی ده ماهه ای که داریم • براتهایی که از بابت کالاها صادر شده اند نمیتوانند بیش از هفت ماه گردش داشته باشند • (همانجا • ۳۰ ژوئن ۱۸۶۶) • در دوم ژوئیه ی ۱۸۶۶ پنج بانک بزرگ انگلستان • که بطور عمده با هندوستان و چین معامله دارند و نیز گتوارد سکوئنت ••• پاریس اعلام داشتند که از اول ژانویه ۱۸۶۷ شعبه های بانکی و نمایندگیهای آنها در شرق فقط آن براتهایی را خرید و فروش خواهند کرد که برای بیش از چهار ماه پس از رویت کشیده نشده باشند • (همانجا • ۷ ژوئیه ۱۸۶۶)

معذلك این تقلیل مدت با موفقیت قرین نشد و لازم گردید از نو بحال اول برگردد (از آن پس کانال سوئز تمام این مسئله را منقلب ساخت) •

بدیهی است که هر قدر زمان دوران کالاها طولانی تر شود خطر قیمت ها در بازار فروش بیشتر میگردد • زیرا در اتقائاتی که این دوره درازتر میشود امکان اینکه در آن میان تغییری در قیمت ها بروز کند وجود پیدا میکند •

یکی از تفاوتهایی که در زمان دوران رخ میدهد • خواه بنحو انفرادی میان تك سرمایه داران مختلف همان رشته از کسب و کار • و خواه میان رشته های مختلف بر حسب اختلاف در مهلت بسروات هنگامیکه پرداخت نقدی نیست • از گوناگونی مهلت های پرداخت در مورد خرید و فروشی ناشی میشود • مافعلی در باره ی این نکته که برای سیستم اعتباری دارای اهمیت است بیش از این نص ایستیم • همچنین حجم قرارداد های تحویل جنس • که خود با ابعاد و مقیاس تولید سرمایه داری نموده میکند • بوجد تفاوتهایی در زمان واگرد است • قرارداد تحویل • بمثابة معامله میان خریدار و فروشنده • عبارت از عملی است که به بازار یعنی به محیط دوران تعلق دارد • بنا بر این تفاوت هایی که از این منشاء در زمان واگرد بوجود می آیند از محیط دوران سرچشمه میگیرند • ولی بلا فاصله در محیط تولید واگش میکنند • و این واگش صرف نظر از تمام مهلت های پرداخت و شرایط اعتباری است و لذا در مورد پرداختهای نقدی نیز صادق است • ذغال • پنبه • نخ و غیره نمونه وار محصولات منفصل پس

• Antwerp • Anvers • بندر بزرگ بلژیک •

••• Bradford یکی از شهرهای انگلستان واقع در ایالت یورک •

•••• Comptoir d'Escompte

گسیخته بشمار میروند. هر روز مقدار محصول آماده ی خود را تحویل می دهد. ولی اکنون اگر بماند، یا کان دار تحویل مقادیری از محصولات را بعهده بگیرد، که گوئیم دوره ای مرکب از چهار یا شش هفته روزانه های کار پشت سر هم را لازم داشته باشد، آنگاه از لحاظ مدتی که طی آن باید سرمایه پیش ریز شده عیناً مثل آن خواهد بود که گوئی یک کار - دوره ای متصل چهار یا شش هفته ای در این روند کار وارد شده است. البته در اینجا فرض میشود که مجموع محصولات مورد سفارش باید یکجا تحویل گردد یا آنکه تنها هنگامی قیمت آن پرداخت شود که کاملاً تحویل شده باشد. پس بدینسان چنانچه روزها را جداگانه مورد توجه قرار دهیم دیده میشود که هر روز مقدار مشخصی از محصول آماده را تحویل داده است. ولی این مقدار آماده فقط جزئی است از حجم محصولی که طبق قرارداد باید تحویل گردد. اگرچه در این مورد جزئی آماده ی کالاهای سفارش شده دیگر در روند تولید نیست، ولی بمشابه سرمایه ی بالقوه در انبار خفته است.

اکنون به دومین مرحله ی زمان دوران، یعنی زمان خرید یا هنگامی بپردازیم که سرمایه از شکل پولی به عناصر سرمایه ی بارآور تبدیل میگردد. در این هنگام سرمایه مجبور است زمان کوتاه یا دراز تری را در قالب پول - سرمایه ای خود بماند. بنابراین جزئی معینی از مجموع سرمایه ی پیش ریخته مستمراً در حالت پول - سرمایه قرار دارد، اگرچه این جزئی مرکب از عناصر پیوسته متغیری است. مثلاً در هنگام مشخصی ضرور است که از مجموع سرمایه ی پیش ریخته n بار 100 لیره استرلینگ بصورت پول - سرمایه موجود باشد، بگونه ای که بصورت تبدیل مستمر این $n \times 100$ لیره استرلینگ به سرمایه ی بارآور، مبلغ مزبور از راه دوران، یعنی از پولی که بابت کالا - سرمایه ی بمانان رسیده بر میگردد، دائماً از نو تکمیل شود. بنابراین جزئی ارزشی معینی از سرمایه ی پیش ریخته پیوسته در حالت پول - سرمایه ای قرار دارد، و لذا در شکلی نیست که متعلق به محیط تولیدی سرمایه ی مزبور باشد، بلکه ناشی از محیط دورانی آنست.

پیش از این دیدیم بدرازا کشیدن زمانی که سرمایه، در نتیجه ی دور بودن از بازار، در شکل کالا - سرمایه حبس شده است، مستقیماً در برگشت پول تا تیر می کند و بنابراین استحالی سرمایه را از صورت پول - سرمایه به سرمایه ی بارآور نیز به تاخیر می اندازد.

سابقاً در مورد خرید کالاها دیده شد (فصل ششم) چگونه زمان خرید و دوری کم و زیاد از مراکز عمده ی مواد خام، وادار میکند که برای دوره های درازی مواد خام خریداری شود و بصورت ذخیره بارآور، سرمایه ی بارآور نهان یا بالقوه، آماده ی استفاده نگاهداری گردد. پس اوضاع و احوال مزبور موجب میشوند که حجم سرمایه ای که باید یکجا پیش ریز گردد و مدتی که باید برای آن پیش ریخته شود، با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید، بزرگتر گردد.

دوره های کوتاه یا درازی نیز که طی آن مقادیر بزرگی مواد خام به بازار ریخته میشود تا تیر مشابهی دارند. مثلاً در لندن هر سه ماه به سه ماه مقادیر بزرگی پشم بصورت حراج فروخته میشود که بازار پشم را تحت تسلط خود در می آورد؛ در حالیکه بازار پنبه اگرچه گاه نامنظم است ولی بطور کلی از حاصلی به حاصل دیگر مستمر تجدید میگردد. این قبیل دوره ها برای مواقع خریدهای عمده ی این مواد خام تعیین کننده هستند و بویژه در خریدهای احتکاری که موجب پیش ریزهای کوتاه یا دراز مدت در مورد این عناصر تولید میشوند، تا تیر می کنند، عیناً هم آنچنانکه ماهیت کالاهای تولید شده در حین دراز یا کوتاه مدت سود بازانه و عمده ی محصولات، بشکل کالا - سرمایه ی بالقوه، موثر هستند.

" بنابراین کشاورز باید تا درجه‌ی معینی سود باز نیز باشد و لذا بر حسب شرایط زمان در فروش محصولات خود خویشتن داری کند . . ."

در پی آن برخی دستوره‌های عمومی،

" اما آنچه که برای آب کردن محصول مهمتر از همه بشمار میرود شخص فروشندۀ خود محصول و محل است . آن کس را که زیرکی و بخت (!) سرمایه‌ی بنگاهی کافی ارزانی داشته‌اند، اگر حاصل بدست آورد می‌خورد، هنگامیکه قیمت‌ها بسیار نازل هستند، طی یکسال بخواباند شایسته‌ی سرزنش نیست . ولی بعکس آنکه از سرمایه‌ی بنگاهی و بویژه (!) از روح سودبازی محروم است خواهد کوشید قیمت متوسط جاری را بدست آورد و لذا ناگزیر بحض اینک فرصت یافت و هر وقت شد می‌فروشد . اگر پشم را پیش از یکسال بخوابانی تقریباً هیچگاه جز زیان چیزی بیارنی آورد، در حالیکه غله و دانه‌های روغنی را میتوان سالی چند بی آنکه زیانی از لحاظ ماهوی و مرغوبی به آنها وارد شود نگاهداشت . در مورد آن قبیل محصولاتی که معمولاً در فاصله‌ی زمانی کوتاهی در معرض ترقی و تنزل بزرگ قرار دارند، مانند دانه‌های روغنی، رازک و انگبار و امثال آنها، خواباندنشان در سالهایی که قیمت خیلی پایینی تر از قیمت‌های تولید قرارداد دارد حق است . آنچه که باید کمتر از همه در فروششان تاخیر کرد آن چیزهایی هستند که نگاهداریشان مانند دام پرور شده، مستلزم هزینه‌هایی است و یا محصولاتی که سه‌ریعا فاسد میشوند مانند سیب زمینی، میوه‌جات و غیره . در برخی از نواحی یک محصول در فصل معینی از سال پائین‌ترین حد متوسط قیمت خود را دارد و بعکس در موسم دیگر به بالاترین حد قیمت خود میرسد . چنین است که در اوآن سن مارتین قیمت گندم بطور متوسط پائین‌ترین ترازیام میان عهدهای نوئل و پاک است . بعلاوه برخی از محصولات در بعضی نواحی فقط در زمان معینی خوب بفروش میروند، چنانکه مثلاً فروش پشم در بازارهای پشم این قبیل نواحی مشمول این مورد میشود . در این نواحی امکان معاملات پشم در خارج از این بازارها معمولاً معدوم است و غیره"

(Kirchof, P. 302)

آنگاه که دومین نیمه‌ی زمان دوران را مورد بررسی قرار میدهند، یعنی هنگامیکه پول از نو به عناصر سرمایه‌ی بارآور تبدیل میگردد، نه تنها خود این استحاله بنفسه مورد توجه قرار میگیرند، نه تنها زمانی که پول بنا بر دوری بازاری که در آن محصول بفروش میرود در نظر گرفته میشود، بلکه نیز بیش از هر چیز وسعت دامنه‌ی آن جزئی از سرمایه‌ی پیش ریخته جلب توجه میکند که باید مستمر با صورت پول در حالت پول - سرمایه، قرارداد داشته باشد .

صرفنظر از هرگونه احتکار و سودبازی، وسعت دامنه‌ی خرید آن کالاهایی که باید مستمرا بمثابة ذخیره‌ی بارآور حاضر باشند منوط به تاریخهای تجدید این ذخیره است و لذا وابسته بسسه اوضاع و احوالی است که باز به شرایط بازاریستگی دارند و بنابراین برای مواد گوناگون خام و غیره مختلف هستند . بنابراین گاه گاه باید مبالغ بزرگی پول یکجا پیش ریز گردد . بنابراین سرمایه‌ی پول بسرعت یا کندی باز میگردد ولی بهر حال همواره لخت وار بازگشت میکند . همچنین بهری از آن مستمرا در فواصل زمانی کوتاه خرج میشود، یعنی آن قسمتی که به دستمزد بدل میگردد . ولی قسمت

■ Martini یا Saint-Martin — جشن میلاد یکی از قدیسان دین مسیح به همین نام است که ۱۱ نوامبر هر سال برگزار میشود .

■ Noél یا Weihnachten — جشن میلاد مسیح که در ۲۵ دسامبر (زمستان) گرفته میشود .

■ Pâques یا Ostern — عید فصح یهودیان بنا سبت یاد بود خروج آنها از مصر، و جشنی

که در اوایل بهار هر سال بوسیله‌ی پیروان دین مسیح بعنوان رستاخیز عیسی مسیح برپا میشود .

دیگری از آن که باید به مواد خام و غیره بدل گردد لازمست برای مدت درازی به‌مثابه ذخیره - سرمایه ، خواه به‌منظور خرید ها و خواه برای پرداختها ، انباشته شود . بنابراین قسمت مزبور در شکل پول - سرمایه وجود دارد اگرچه وسعت دامنه ای که در درون آن تحت این عنوان هستی دارد خود تغییر میکند . در فصل آینده خواهیم دید چگونه اوضاع و احوال دیگری ، خواه از روند تولید یا از روند دوران سرچشمه گرفته باشند ، این موجود بودن قسمت معینی از سرمایه‌ی پیش ریخته را بصورت پول و اجیب میسازند . ولی بطور کلی نکته ای را تذکر دهیم که اقتصاد یون گرایش زیادی بفراوانی کردنش دارند و آن اینست که بخشی از سرمایه‌ی ضروری یک پنگاه نه تنها اتمامه شکل پول - سرمایه ، سرمایه‌ی بارآور و کالا - سرمایه را نوبت واری می‌یابد بلکه قسمت‌های مختلفی همین سرمایه هم پیوسته در کنار یکدیگر این اشکال را در ارا هستند . با اینکه مقدار نخبی این قسمت‌ها دائما متغیر است ، درست همین قسمتی که پیوسته بصورت پول - سرمایه وجود دارد مورد فراوانی اقتصاد یون است ، با اینکه بویژه این نکته برای درک اقتصاد بورژوازی بسیار لازم و لذا در عمل نیز ضرورت آن محسوس است .

فصل پانزدهم

تأثیر زمان و اگر در مقدار سرمایه‌ی پیش ریخته

در این فصل و فصل شانزدهم که در پی آن خواهد آمد از تاثیر زمان و اگر در باروری سرمایه سخن خواهیم گفت .

کالا - سرمایه ای را بگیریم که مثلا محصول کار - دوره ای به‌میزان ۹ هفته است . فعلا هم از آن جزء ارزشی محصول که در نتیجه‌ی فرسایش متوسط سرمایه‌ی استوار افزوده شده و هم از اضافه ارزشی که طی روند تولید ضمیمه‌ی آن شده است چشم می‌پوشیم و بدینسان ارزش این محصول برابر ارزش سرمایه گردانی خواهد بود که برای تولید آن پیش ریز شده ، یعنی برابر باد مستمر و مواد خام و کمکی است که برای تولید آن مصرف گردیده است . فرض کنیم که این ارزش برابر ۹۰۰ لیره‌ی استرلینگ باشد . بگونه ای که مخارج هفتگی به ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ بالغ گردد . بنابراین زمان تولید ادواری که در اینجا با کار - دوره انطباق یافته بالغ بر ۹ هفته است . اعم از اینکه فرض شود این کار - دوره مربوط به ساخت یک محصول متصل است و چه عبارت از کار - دوره‌ی متعلی است که فراورد می‌منفصلی را میسازد ، تفاوتی در اصل مطلب نمیکند ، بشرط آنکه مقدار محصول منفصلی که یکجابه با زارتحویل میشود ۹ هفته کار برده باشد . فرض کنیم که زمان دوران ۳ هفته است . پس مجموع دوره‌ی واگرد ۱۲ هفته طول میکشد . پس از ۹ هفته سرمایه‌ی بارآور پیش ریخته به کالا - سرمایه تبدیل گردیده است ، ولی اینک باید سه هفته در دوران - دوره توقف نماید . بنابراین روند جدید تولید فقط میتواند در انقضا ۱۳ هفته از نو شروع گردد و در اینصورت میبایستی تولید ، برای سه هفته یا برابر با یک چهارم مجموع دوره‌ی واگرد متوقف بماند . باز در این مورد تفاوتی نمیکند اگر فرض شود که این مدت از آنجهت که بطور متوسط برای فروش محصول لازم است طول میکشد یا اینکه دوری بازار و یا مهلت های پرداخت کالای فروخته شده آنرا تحویل کرده اند . پس بدینقرار تولید ، هر سه ماه یکبار برای سه هفته و لذا طی یکسال $4 \times 3 = 12$ هفته = سه ماه = ۱ و اگر سالانه متوقف است . بنابراین برای آنکه تولید مداوم هفته به هفته در همان مقیاس انجام شود فقط دو امکان وجود دارد .

یا باید مقیاس تولید کوچکتر گردد ، بگونه ای که ۹۰۰ لیره‌ی استرلینگ کافی باشد برای آنکه

بتوان کار را ، چه در اثنای کار - دوره و چه ضمن زمان دوران نخستین واگرد ، در جریان نگاهداشت ، پس با همین هفته ، کار - دوره دوم و لذا واگرد - دوره دینتری نیز پیش از آنکه نخستین دوره واگرد پایان یافته باشد ، باز میشود ، زیرا دوره واگرد دوازده هفته ای و کار - دوره ۹ هفته ایست . هرگاه ۹۰۰ لیتری استرلینگ به ۱۲ هفته تقسیم گردد ، میشود ۷۵ لیتری استرلینگ در هفته . نخست روشن است که این چنین کوچک ساختن مقیاس بنگاه مستلزم تغییر در حجم سرمایه استوار است و در نتیجه تقلیل عمومی سرمایه گذاری مؤسسه را در بر دارد . ثانیاً این سؤال پیش می آید که اصلاً آیا چنین کوچک ساختن میتواند انجام پذیر باشد ، زیرا بر حسب گسترش تولید در رشته های مختلف ، یک حد اقل متداولی برای سرمایه گذاری برقرار میشود که پائین تر از آن هیچ کسب و کار مفیدی توانائی رقابت را نخواهد داشت . این حد اقل متداول نیز خود با گسترش تولید سرمایه داری دائمی میکند و لذا مقدار ثابتی نیست . ولی در میان این حد اقل متداولی که در هر مورد معلوم است و حداکثر متداولی که پیوسته در حال گسترش است ، درجات میانه بسیاری وجود پیدا میکند - میانه ای که سرمایه - گذاری را به مقیاسهای بسیار گوناگون ممکن میسازد . بنابراین در درون مرزهای این میانه ، میتواند کوچک سازی وقوع یابد ولی بهر حال مرز آن خود همان حد اقل متداول است - هنگامیکه موانعی در سر راه تولید پیش می آید از قبیل آلودگی بازارها ، گرانی مواد خام و غیره ، سرمایه ریزی عادی در مورد سرمایه گردان ، با حفظ سرمایه استوار موجود ، تقلیل می یابد و این تقلیل بوسیله کاهش زمان کار ، از جمله مثلاً کار نیمه روزه ، انجام میگردد . همچنانکه بهنگام رونق ، بر پایه سرمایه استوار مشخص ، گسترش غیر عادی سرمایه گردان ، خواه از راه دراز کردن زمان کار و خواه از طریق تشدید آهنگ کار ، بوقوع می پیوندد . در بنگاههایی که از پیش خود را در برابر چنین نوساناتی آماده کرده اند ، یا از راههایی که در بالا ذکر شد استفاده میشود و یا آنکه بوسیله بکارگذاشتن تعداد زیادی کارگر ، سرمایه استوار ذخیره ، مانند لوکوموتیف های ذخیره در مورد راه آهن و غیره ، را بکار می اندازند . ولی در این مقام که ما شرایط عادی را مفروض قرار داده ایم ، این قبیل نوسانات غیر عادی برون از بررسی ما هستند .

بنابراین برای آنکه تولید ادامه یابد مخارج همان سرمایه گردان بزمان طولانی تری تقسیم میگردد ، یعنی بجای ۹ ساعت به ۱۲ ساعت منقسم میشود . لذا در هر واحد معینی از زمان ، سرمایه ی بارآور تقلیل یافته ای بکار می افتد . بدینسان جزء گردان سرمایه بارآور از ۱۰۰ به ۷۵ تقلیل یافته یا به اندامی یک چهارم کوچکتر شده است . مبلغ کل تقلیل یافتگی سرمایه بارآوری که طی کار - دوره ۹ هفته ای وارد در عمل بود عبارت از $۹ \times ۲۵ = ۲۲۵$ لیتری استرلینگ یا $\frac{۱}{۴}$ از ۹۰۰ لیتری استرلینگ است . ولی نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد نیز $\frac{۳}{۴}$ است . بنابراین چنین نتیجه میشود : اگر بنا بر این باشد که تولید ، در اثنای زمان دوران سرمایه بارآوری کسه به کالا - سرمایه مبدل شده ، متوقف نگردد و بعکس همزمان با آن پیوسته هفته به هفته ادامه یابد و نیز سرمایه گردان ویژه ای در اختیار نباشد ، آنگاه برای رسیدن به این مقصود جز کاهش کار تولیدی از راه کوچک ساختن جزء گردان سرمایه بارآوری که وارد در عمل است چاره دیگری نیست . نسبت جزء سرمایه گردانی که بدینسان برای تولید در زمان دوران آزاد گردیده ، به مجموع سرمایه گردان پیش ریخته ، مانند نسبت زمان دوران به دوره واگرد است . ولی چنانکه سابقاً نیز متذکر شد ، ایسم این حکم فقط در مورد رشته های تولیدی می صادق است که در آنها روند کار از این هفته به هفته دیگر با همان مقیاس انجام میگردد ، یعنی بالنتیجه در آنجا هائی که برخلاف کشاورزی مبلغ سرمایه گذاری بر حسب کار - دوره های مختلف تغییر نمیکند .

ولی حالا بعکس فرض کنیم که سرشت صنعت مانع هرگونه کوچک سازی تولید و لذا نیز مانع

هرتقلیل سرمایه‌ی گردانی باشد که بطور هفتگی پیش ریز میشود. در این صورت پیوستگی تولید فقط از راه سرمایه‌ی گردان اضافی میسر خواهد بود، یعنی در مورد مثال پیش گفته ۳۰۰ لیره استرلینگ. در اثنای ۱۲ هفته‌ای که دوری واگردان تشکیل میدهد بی دربی ۱۲۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز شده که ۳۰۰ لیره ربح آنست همچنانکه ۳ هفته هم یک چهارم ۱۲ هفته است. پس از کار - دوری ۹ هفته‌ای ارزش - سرمایه‌ی ۹۰۰ لیره‌ای از شکل سرمایه‌ی بارآور، بصورت کالا - سرمایه درآمده است. کار - دوری آن پایان یافته است، ولی نمیتواند با همان سرمایه تجدید کردی. طی سه هفته‌ای که سرمایه‌ی مزبور در محیط دوران منزل دارد و بمثابة کالا - سرمایه عمل میکند، در رابطه با روند تولید عیناً در جالتی است که گوئی اصلاً وجود نداشته است. در اینجا از هرگونه شرایط اعتباری چشم پوشیده شده و لذا فرض شده است که سرمایه دار فقط با سرمایه‌ی خود عمل میکند. ولی در حینی که سرمایه‌ی پیش ریخته بابت نخستین کار - دوری ۹ پس از طی روند تولید ۹ سه هفته در روند دوران متوقف است و سرمایه‌ی اضافه شده‌ی ۳۰۰ لیره‌ای است که کار میکند، بنحویکه پیوستگی تولید گسیخته نمیشود.

در اینجا باید مطالب زیرین را متذکر شویم :

اولا : کار - دوری سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۹۰۰ لیره‌ای ۹ پس از ۹ هفته پایان یافته است و پیش از سه هفته، یعنی آغاز هفته‌ی سیزدهم، برگشت نمیکند. ولی کار - دوری تازه‌ای بلافاصله با سرمایه‌ی اضافی ۳۰۰ لیره‌ای باز میشود. درست از این راه است که پیوستگی تولید تا بین گزر دیده است.

ثانیا : نقش سرمایه‌ی بدوی ۹۰۰ لیره‌ای و نقش سرمایه‌ی ۹ که در پایان نخستین کار - دوری ۹ هفته‌ای به مبلغ ۳۰۰ لیره پیش ریخته شده است یعنی آنکه دومین کار - دوری را پس از پایان اولی بدون گسست باز میکند، در نخستین دوری واگردان کاملاً از هم جدا شده اند و یا لااقل میتوانند چنین باشند و در صورتیکه بعکس در جریان دومین دوری واگردان یکدیگر تلافی میکنند.

مسئله رابطه ملوس تصویر کنیم :

نخستین واگرد - دوری ۱۲ هفته‌ای، نخستین کار - دوری ۹ هفته‌ای : واگرد سرمایه‌ای که در این دوره ریخته شده است در آغاز هفته‌ی سیزدهم به انجام میرسد. طی سه هفته‌ی آخر سرمایه‌ی اضافی ۴۰۰ لیره‌ای بکار می‌افتد و دومین کار - دوری ۹ هفته‌ای را میگشاید. دومین واگرد - دوری ۹ در آغاز سیزدهمین هفته ۹۰۰ لیره استرلینگ برگشته است و شایسته‌ی آنست که واگرد تازه‌ای را شروع کند. ولی پیش از این کار - دوری ثانوی طی دهمین هفته با ۳۰۰ لیره اضافی گشایش یافته است. در آغاز سیزدهمین هفته بوسیله‌ی این سرمایه‌ی اضافی یک سوم کار - دوری انجام گردیده و ۴۰۰ لیره استرلینگ از شکل سرمایه‌ی بارآور بصورت محصول درآمده است. نظریاتیکه فقط شش هفته‌ی دیگر تا پایان دومین واگرد - دوری لازم است، تنها ۳ از سرمایه‌ی برگشته‌ی ۹۰۰ لیره‌ای، یعنی ۶۰۰ لیره میتواند در روند تولید دومین کار - دوری وارد گردند. از ۹۰۰ لیره بدوی ۳۰۰ لیره آزاد شده تا بتواند همان نقشی را که سرمایه‌ی اضافی ۳۰۰ لیره‌ای در نخستین کار - دوری داشت ایفا نماید. در پایان شش هفته‌ی دومین دوری واگرد - کار - دوری ثانوی تمام شده است. سرمایه‌ی ۹۰۰ لیره‌ای که در این کار - دوری نهاده شده پس از سه هفته، یعنی در پایان هفته‌ی نهم دومین واگرد - دوری ۱۲ هفته‌ای، باز میگردد. در اثنای سه هفته‌ای که زمان دوران آن طول میکشد آن ۳۰۰ لیره‌ای آزاد شده وارد روند تولید میگردد. با این عمل سومین کار - دوری سرمایه‌ی ۹۰۰ لیره‌ای در هفتمین هفته‌ی واگرد - دوری یاد رنوزد همین هفته‌ی سال، آغاز میشود.

سومین واگرد - دوره ۰ در پایان هفتمی نهم از دومین واگرد - دوره ۰ از نو ۹۰۰ لیره ی استرلینگ باز میگردد ۰ ولی سومین کار - دوره مدتی پیش یعنی در هفتمین هفته ی واگرد - دوره ی گذشته آغاز شده و اینک شش هفته را پشت سر گذاشته است ۰ بنابراین این کار - دوره فقط سه ماه دیگر طول میکشد ۰ پس فقط ۳۰۰ لیره از ۹۰۰ لیره ی استرلینگ در روند تولید وارد میگردد ۰ نه هفتسه ی دیگر چهارمین کار - دوره ۰ این واگرد - دوره را پرمیکند و بدینسان باقی و هفتمین هفته ی سال چهارمین دوره ی واگرد و پنجمین کار - دوره آغاز میگردد ۰

برای اینکه حساب را ساده تر کرده باشیم فرض میکنیم که کار - دوره پنج هفته ۰ زمان دوران پنج هفته و لذا واگرد - دوره ۱۰ هفته است ۰ سال را ۵۰ هفته ای حساب میکنیم و سرمایه گذاری هفتگی را ۱۰۰ لیره ی استرلینگ فرض مینمائیم ۰ بنابراین کار - دوره مستلزم سرمایهی نقدی بی مبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است و برای زمان دوران نیز ۵۰۰ لیره ی دیگر سرمایهی اضافی لازم است ۰ در اینصورت دوره های کار و واگرد بصورت زیرین تصویر میشوند :

کار - دوره ها	هفته ها	مبلغ به لیره ی استرلینگ	تاریخ بازگشت سرمایه
اول	۱ - ۵ مین	۵۰۰	در پایان هفته ۱۰ م
دوم	۶ - ۱۰ "	۵۰۰	" " " "
سوم	۱۱ - ۱۵ "	۵۰۰	" " " "
چهارم	۱۶ - ۲۰ "	۵۰۰	" " " "
پنجم	۲۱ - ۲۵ "	۵۰۰	" " " "

چنانچه زمان دوران برابر با صفر باشد و لذا واگرد - دوره ها مساوی کار - دوره ها باشند ۰ در اینصورت تعداد سالانه ی واگرد ها برابر با کار - دوره ها خواهند بود ۰ نظر باینکه کار - دوره پنج هفته است ۰ تعداد واگرد ها عبارت از $\frac{50}{5} = 10$ و ارزش سرمایهی واگرد شده $10 \times 500 = 5000$ خواهند بود ۰ در تابلوی فوق که یک زمان دورانی برابر با ۵ هفته فرض شده است ۰ همه ساله نیز کالاهایی به ارزش ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ تولید میگردد ۰ ولی از آن همواره $\frac{1}{5} = 500$ لیره ی استرلینگ در شکل کالا - سرمایه قرار دارد و فقط پس از ۵ هفته بر میگردد ۰ بنسباً بر این در پایان سال ۰ محصول دهمین کار - دوره (هفته ی ۴۶ مین تا ۵۰ مین) فقط نیمی از زمان واگرد خود را طی کرده است در حالیکه زمان دوران آن به نخستین پنج هفته ی سال نوی افتد ۰

اکنون مثال سومی را اختیار کنیم از اینقرار : کار - دوره شش هفته ۰ زمان دوران ۳ هفته ۰ سرمایه ریزی هفتگی در روند کار ۱۰۰ لیره ی استرلینگ ۰

نخستین کار - دوره : ۱ - ۶ مین هفته ۰ در پایان ششمین هفته کالا - سرمایه ای بمبلغ ۶۰۰ لیره ی استرلینگ موجود است که در آخر هفته ی نهم بر میگردد ۰

دومین کار - دوره : از ۷ تا ۱۲ مین هفته ۰ طی ۷ مین تا نهمین هفته ۳۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایهی اضافی پیش ریز شده است ۰ پایان نهمین هفته برگشت ۶۰۰ لیره ی استرلینگ که از آن ۳۰۰ لیره در جریان دهمین تا دوازدهمین هفته پیش ریز شده است ۰ بنابراین در پایان دوازدهمین هفته ۳۰۰ لیره ی نقد باضافهی ۶۰۰ لیره ی استرلینگ بصورت کالا - سرمایه موجود است و در آخر هفته ی دوازدهم برگشت میکند ۰

سومین کار- دوره : از هفته‌ی سیزدهم تا هفته‌ی هجدهم • از سیزدهم تا پانزدهمین هفته پیش ریز ۳۰۰ لیره استرلینگ پیش گفته و سپس برگشت ۶۰۰ لیره استرلینگ که از آن مبلغ ۳۰۰ لیره در جریان شانزدهم تا هجدهمین هفته پیش ریز شده است • در پایان هفته‌ی هجدهم ۳۰۰ لیره نقد و معادل ۶۰۰ لیره بصورت کالا- سرمایه موجود است که در آخر هفته‌ی ۲۱ برمیگردد • (تصویر مفصل‌ترین مورد را ذیلا تحت شماره‌ی II ملاحظه کنید) •

بنابراین طی ۹ کار- دوره (= ۵۴ هفته) $9 \times 600 = 5400$ لیره استرلینگ کالا تولید شده است • در پایان نهمین کار- دوره ، سرمایه دار ۳۰۰ لیره استرلینگ نقد و ۶۰۰ لیره استرلینگ کالا در اختیار دارد که زمان دوران آنها هنوز نگذشته است •

در مقایسه‌ی این سه مثال دیده میشود که اولاً فقط در مثال دوم است که میان سرمایه‌سهی بدوی ۵۰۰ لیره‌ای I و سرمایه‌ی اضافی II که آنهم بالغ بر ۵۰۰ لیره استرلینگ است، توالی انجام میگردد ، بگونه‌ای که این دو جزء سرمایه ، جدا از هم حرکت میکنند و این در واقع بحسب آنست که مادر اینجا بنحو کاملاً استثنائی فرض کرده ایم که کار- دوره و زمان دوران هر یک بطور برابر نیسی از دوره‌ی واگرد راتشکیل میدهند • در همه‌ی موارد دیگر ، بفرض هر عدم تساوی میان دو مرحله‌ی واگرد- دوره ، حرکت هر دو سرمایه از دومین دوره‌ی واگرد با هم تلاقی میکند ، چنانکه در مثالهای I و II دیده شد • سپس سرمایه‌ی اضافی II با جزئی از سرمایه‌ی I ترکیب شده سرمایه‌ی ای را که در دومین دوره‌ی واگرد عمل میکند بوجود می‌آورند ، در حالیکه بقیه‌ی سرمایه‌ی I برای انجام وظیفه‌ی بدوی سرمایه‌ی II آزاد میگردد • در این مورد سرمایه‌ی ای که در اثنای زمان دوران کالا- سرمایه در فعالیت است همانی نیست که بصورت سرمایه‌ی II برای انجام این منظور پیش ریز شده است ، ولی دارای همان ارزش است و بهمان مقدار جزئی از سرمایه‌ی کل پیش ریخته راتشکیل میدهد •

ثانیاً ، سرمایه‌ی ای که طی کار- دوره فعالیت یافته است ، در اثنای زمان دوران بسی کار میماند ، در مثال دوم سرمایه بمدت ۵ هفته فعالیت دارد و ۵ هفته‌ی زمان دوران را خوابیده است • بنابراین در این مورد مجموع زمانی که طی آن سرمایه‌ی I در ظرف یکسال بیکار میماند به نیمی از سال بالغ میشود • برای این زمان است که سرمایه‌ی اضافی II وارد میدان میشود و بهمین جهت در همان مورد پیش گفته ، این سرمایه‌ی اضافی نیز بنوعی خود نیسی از سال بی کار است • ولی سرمایه‌ی اضافی‌ئی که برای ادامه‌ی تولید لازم است تا در اثنای زمان دوران فعالیت نماید ، ملزوم مقدار کل یا مجموع زمانهای دوران سالیانه نیست ، بلکه فقط بوسیله‌ی نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد تعیین میگردد • (البته در اینجا چنین فرض شده است که همه‌ی واگردها تحت شرایط واحد انجام میگیرند) • بهمین جهت است که در مثال II فقط ۵۰۰ لیره استرلینگ سرمایه‌ی اضافی لازم است نه ۲۵۰۰ لیره استرلینگ • این امر بطور ساده از آنجائیکه می‌شود که سرمایه‌ی اضافی عیناً مانند سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی بدوی وارد واگرد میشود و لذا کاملاً عین این سرمایه مقدارش را بوسیله‌ی تعداد واگردهای خود جبران میکند •

ثالثاً ، این سؤال که اگر زمان تولید درازتر از زمان کار شد چه روی خواهد داد ، در اوضاع واحوال مورد بحث کنونی مائتا تیری ندارد • بهر حال مجموع دوره‌های واگرد بدین سبب دراز تر میشوند ولی از جهت درازای واگرد هیچگونه سرمایه‌ی اضافی‌ئی برای کار- دوره لازم نمی‌آید • تنها هدف سرمایه‌ی اضافی پرکردن فواصل اصلی است که بوسیله‌ی زمان دوران در روند کار بوجود می‌آید • بنا براین سرمایه‌ی اضافی تنها این نقش را بعهده دارد که تولید را در برابر اختلالات ناشی از زمان دوران حفظ کند • اختلالاتی که از شرایط ویژه‌ی خود تولید سرچشمه میگیرند باید بوسیله‌ی دیگری جبران گردند که اکنون در بررسی ما وارد نمیشوند •

بعکس مؤسساتی هستند که فقط برحسب سفارش ، آنهم گاه بگاه ، کار میکنند و بنابراین امکان پیدایش گسست در فواصل کار - دوره ها پیدا میشود . در مورد این قبیل مؤسسات ضرورت سرمایه‌ی اضافی تا این حد از بین میرود . از سوی دیگر ، در اکثر موارد مربوط بکارهای موسمی نیز مرز معینی برای زمان برگشت وجود دارد . سال بعد نمیتوان همان کار را با همان سرمایه از سرگرفت مگر آنکه در این فاصله زمان دوران سرمایه‌ی مزبور سرسیده باشد . ولی این نیز ممکن است که بعکس زمان دوران کوتاه‌تر از فاصله‌ی میان دو دوره‌ی تولید باشد . در این صورت چنانچه در این میان سرمایه جای دیگری بکسار نیافتاده باشد ، معطل میماند .

رابعا ، قسمتی از سرمایه‌ی که برای يك کار - دوره پیش ریز شده است ، مثلا ۶۰۰ لیبره‌ی استرلینگ در حالت III ، برای تهیه مواد خام و کمکی ، بمنظور تشکیل ذخیره‌ی مولد برای کار - دوره بابت سرمایه‌ی گردان ثابت ، مصرف میگردد و قسمت دیگر آن در سرمایه‌ی گردان متغیر ، بمنظور پرداخت خود کار ، ریخته میشود . ممکن است که بخش نهاد در سرمایه‌ی گردان ثابت برای تمام مدت کار - دوره بصورت ذخیره‌ی مولد وجود نداشته باشد ، مثلا مواد خام برای همی مسدودت کار - دوره انبار نشده باشد ، ذغال را فقط در هر دو هفته یکبار تهیه کنند ، با این وجود - و از آن جهت که مادر اینجا باز از اعتبارات چشم پوشیده ایم - این جزء از سرمایه تا آنجا که بصورت ذخیره‌ی مولد در دسترس نیست ، باید شکل پولی خود را حفظ کند تا بنا به نیازمندیها بدل به ذخیره‌ی بار آور گردد . مقدار سرمایه‌ی که برای شش هفته بابت ارزش - سرمایه‌ی گردان ثابت پیش ریز میشود تغییر در اصل این مسئله نمیدهد . بعکس - قطع نظر از ذخیره‌ی پولی برای مخارج غیر مترقبه ، یعنی صرف نظر از ذخیره - مایه بمعنای خاص بمنظور مقابله با اختلالات احتمالی - دستمزد در فواصل نزدیک و اغلب بصورت هفتگی پرداخت میشود . بنابراین اگر سرمایه دار کارگزار مجبور سازد که کار خود را بمدت طولانی تری برای وی بصورت پسادست * انجام دهد ، حتما باید سرمایه‌ی لازم برای پرداخت دستمزد بشکل پول نقد وجود داشته باشد . پس بهنگام برگشت سرمایه ، ضرور است که جزئی از آن همچنان بصورت پول بمنظور پرداخت کار نگه داشته شود ، در حالیکه جزء دیگری از آن میتواند به ذخیره‌ی بار آور تبدیل گردد .

سرمایه‌ی اضافی کاملا مانند سرمایه‌ی بدوی تقسیم میشود . ولی آنچه سرمایه‌ی اضافی را از سرمایه‌ی بدوی I متمایز میسازد اینست که این سرمایه (صرف نظر از مناسبات اعتباری) برای آنکه بتواند هنگام کار - دوره‌ی ویژه‌ی خود آماده باشد ، باید در تمام مدت نخستین کار - دوره‌ی سرمایه‌ی I ، که در آن وارد نیست ، پیش ریز شده باشد . در اثنای این زمان ممکن است سرمایه‌ی مزبور ، لااقل قسمتا ، به سرمایه‌ی گردان ثابتی تبدیل گردد که برای تمام دوره‌ی واگرد پیش ریز گشته است . مسئله‌ی اینکه تا چه میزان به این شکل درمی آید یا چه مدت بصورت سرمایه‌ی نقدی اضافی باقی میماند ، تا آن لحظه برسد که این استحاله ضرور گردد ، قسما وابسته به شرایط ویژه‌ی تولید در رشته‌های مشخص صنعت است ، قسمتی منوط به اوضاع و احوال محلی و قسمت دیگر به نوسانات قیمت مواد خام و نوسان بستگی دارد . چنانچه کل سرمایه‌ی اجتماعی را در نظر گیریم آنگاه همواره سهم کمابیش بزرگی از این سرمایه‌ی اضافی برای مدتی دراز در حالت سرمایه‌ی نقدی قرار دارد . بعکس ، آن جزئی از سرمایه‌ی

* پسادست یا پستادست ، واژه‌ی قدیم فارسی بمعنای پرداخت مزد مدتی پس از انجام کار و بسمه معنای نسبه کاری در مقابل واژه‌ی دستادست بمعنای معاملاتی فوری و نقد نیز آمده است . بعکس دستار را ن و پیشادست عبارت از مزدی است که بسمه مزد و ر پیش از کار کردن داده شود .

II که بایستی برای دستمزد پیش ریخته شود، همواره فقط بصورت تدریجی، بحرور و بهیجانی کسه دوره های کوچکتر کار بسر میرسند و پرداخت انجام میگردد، به نیروی کارمدل میگردد. پس ایسن جزه از سرمایه II در تمام طول مدت کار، دوره، بشکل پول - سرمایه وجود دارد، تا آنکه در اثر بدل شدن به نیروی کار وارد عرصه ی عمل سرمایه ی بارآور گردد.

پس این تداخل سرمایه ی اضافی، که برای تبدیل زمان دوران سرمایه ی I به زمان تولید لازم است، نه تنها بر مقدار سرمایه ی پیش ریخته و بسر طول مدتی که ضرورتا باید طی آن مجموع سرمایه پیش ریز شود می افزاید، بلکه دارای این ویژگی است که آن جزه از سرمایه ی پیش ریخته را، که بمثابة ذخیره ی پولی موجود است و لذا در حالت پول - سرمایه ای قرار دارد و شکل پول - سرمایه ی بالقوه را داراست، افزایش می بخشد.

این امر - چه در مورد پیش ریز بشکل ذخیره ی بارآور و چه بشکل ذخیره ی نقدی - آنگاه نیز وقوع می یابد که تجزیه ی سرمایه به دو جزه یعنی تجزیه ای که معلول زمان دوران است و سرمایه را به : سرمایه برای نخستین کار - دوره و سرمایه ی بدکی برای زمان دوران تقسیم میکند، نه از راه بزرگ کردن سرمایه گذاری بلکه بوسیله ی پائین آوردن مقیاس تولید انجام گرفته باشد. نسبت به مقیاس تولید، در اینجاستی جزئی از سرمایه که بصورت نقدی حبس شده است بیشتر نمو میکند.

نتیجه ی عامی که از راه این تقسیم سرمایه بسر سرمایه ی مولد بدوی و سرمایه ی اضافی حاصل میشود عبارت است از توالی بی گسست کار - دوره ها و بکار افتادن مستمر جزه برابر مقداری از سرمایه ی پیش ریز شده، بمثابة سرمایه ی بارآور.

مثال دوم را مورد بررسی قرار دهیم. سرمایه ای که مسترا در روند تولید وارد است به ۵۰۰ لیره استرلینگ بالغ میشود. نظر باینکه کار - دوره برابر با ۵ هفته است سرمایه ی مزبور طی ۵۰ هفته (که برای یکسال فرض شده است) ده بار عمل میکند. بنابراین صرف نظر از اضافه ارزش، محصول نیز به $10 \times 500 = 5000$ لیره ی استرلینگ بالغ میشود. پس از نقطه ی نظر سرمایه ای که بنحو مستقیم و بی انقطاع در روند تولید عمل میکند - یعنی ارزش - سرمایه ای به مبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ - چنین می نماید که گویی زمان دوران از بیخ و بن ناپدید شده است. زمان واگرد با کار - دوره انطباق پیدا میکند. زمان دوران با سفر برابر میگردد.

هرگاه برخلاف این فرض، سرمایه ی ۵۰۰ لیره ای از فعالیت بارآورش منظم بوسیله ی زمان دوران ۵ هفته ای بازماند، بگونه ای که فقط آنگاه از نو امکان تولید باز یابد که تمام واگرد - دوره ی ۱۰ هفته ای را از سر گذرانده باشد. در آن صورت طی ۵۰ هفته ی سال ۵ واگرد ده هفته ای خواهیسم داشت که از آن ۵ دوره ی تولید ۵ هفته ای و لذا جمعا ۲۵ هفته تولید با جمع محصول کلی برابر $5 \times 500 = 2500$ لیره ی استرلینگ خواهد بود. بنابراین ۵ زمان دوران ۵ هفته ای خواهیسم داشت که آن نیز جمعا ۲۵ هفته است. اگر در این مورد میگوئیم که سرمایه ی ۵۰۰ لیره ای پنج بار در سال واگرد داشته است در آن صورت روشن و بدیهی است که طی مدت نیی از هر کدام از واگرد - دوره ها، این سرمایه ی ۵۰۰ لیره ای بهیچوجه بمثابة سرمایه ی بارآور فعالیت نداشته است و اگر سرهم رفته حساب کنیم فقط نیی از سال را وارد عمل بوده ولی در نیمه ی دیگر سال هیچ عملی نداشته است.

در مورد مثال ما سرمایه ی اضافی ۵۰۰ لیره ای است که برای مدت این ۵ زمان دوران وارد میشود و از آنرو واگرد ۲۵۰۰ لیره ای را تا ۵۰۰ لیره ی استرلینگ بالا میرد. ولی اکنون سرمایه ی پیش ریخته نیز بجای ۵۰۰ به هزار لیره ی استرلینگ بالغ میگردد. اگر ۵۰۰۰ رابه ۱۰۰ تقسیم کنیم نتیجه برابر با ۵ و لذا بجای ۱۰ واگرد ۵ واگرد خواهد بود. در واقع نیز به چنین محاسباتی

دست میزنند • ولی هنگامیکه میگویند سرمایه‌ی ۱۰۰۰ لیره‌ای سالانه ۵ بار واگرد داشته است • در مغز پول سرمایه داران • زمان دوران بکلی از یاد می‌رود و تصور می‌شود که گویی این سرمایه طی پنج واگرد بی دریغ همواره در روند تولید وارد عمل بوده است • اگر ما می‌گوئیم که سرمایه‌ی ۱۰۰۰ لیره‌ای پنج بار واگرد داشته است هم زمان دوران و هم زمان تولید را در آن وارد میدانیم • زیرا در واقع چنانچه ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ حقیقتاً در روند تولید مستمر افعال می‌یابد آنگاه بنابه آنچه که ما فرض کرده ایم • می‌بایستی محصول بجای ۵۰۰۰ لیره به ۱۰۰۰۰ لیره بالغ می‌گردد • ولی برای اینکه بتوان مستمری ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ در روند تولید داشت می‌بایست اصلاً نیز ۲۰۰۰ لیره پیش ریز میشد • اقتضای این که اصولاً نزد انسان هیچ چیز روشنی در باره‌ی مکانیسم واگرد نمی‌توان یافت • پیوسته این نکته‌ی اساسی را از نظر دور میدانند که اگر قرار است تولید بدون وقفه انجام گردد همواره فقط یک قسمت از سرمایه‌ی صنعتی است که میتواند عملاً در روند تولید وارد باشد • در اثباتی که قسمتی از سرمایه در دوره‌ی تولیدی است قسمت دیگر آن همواره باید در دوره‌ی دوران قرار داشته باشد • یا بدیگر سخن • فقط به این شرط قسمتی از سرمایه میتواند بنابه سرمایه‌ی بارآور عمل کند که قسمت دیگر آن بصورت کالا - سرمایه - پول - سرمایه از تولید بمعنای خاص بیرون کشیده شده باشد • هرگاه این نکته از نظر دورماند آنگاه اصلاً اهمیت و نقش پول - سرمایه از دید اقتصاد است •

اکنون ما باید به این بررسی بپردازیم که بر حسب آنکه دو بخش دوره‌ی واگرد • یعنی کار - دوره و دوران - دوره • باید یکدیگر برابر باشند • یا کار - دوره درازتر یا کوتاهتر از دوران - دوره باشد • چه تفاوتی در واگرد بوجود می‌آید و سپس ببینیم این امر در حقیقت سرمایه بشکل پول - سرمایه چه تاثری اعمال میکند •

فرض میکنیم که در هر حال سرمایه‌ی ای که هر هفته باید پیش ریز شود ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ و دوره‌ی واگرد ۹ هفته است و لذا در ازای هر دوره‌ی واگرد • سرمایه‌ی ای که پیش ریز میشود بالغ بر ۹۰۰ لیره خواهد بود •

I • کار - دوره برابر با دوران - دوره است

اگرچه این حالت در واقع فقط موردی تمام فی و استثنائی است معذک باید بنابه نقطه‌ی حرکت برای بررسی بکار رود • زیرا در اینجا است که روابط به ساده‌ترین و ملموس‌ترین شکل نمایان میگردد •
دو سرمایه (سرمایه‌ی I یعنی آنکه برای نخستین کار - دوره پیش ریز شده است و سرمایه‌ی اضافی II که طی دوره‌ی دوران سرمایه‌ی I عمل میکند) در حرکات خود متناوباً جانشین یکدیگر میشوند بدون آنکه با هم تلاقی نمایند • بنابراین با استثنای دوره‌ی اول • هر یک از دو سرمایه فقط برای واگرد - دوره‌ی ویژه‌ی خود پیش ریز شده است • چنانکه در مثالهای ذیل آمده است • فرض کنیم که دوره‌ی واگرد ۹ هفته باشد و لذا کار - دوره و دوران - دوره هر یک ۹ هفته و نیم طول بکشند • در این صورت نمودار زیرین بدست می‌آید :

نمودار I
سرمایه‌ی I

دوره های دوران برحسب هفته	پیش ریز به لیره استرلینگ	کار- دوره ها برحسب هفته	دوره های واگرد برحسب هفته
$9 - 4 \frac{1}{2}$	۴۵۰	$4 \frac{1}{2} - 1$	I - 1 - 0
$18 - 13 \frac{1}{2}$	۴۵۰	$13 \frac{1}{2} - 10$	II - 10 - 0
$27 - 22 \frac{1}{2}$	۴۵۰	$22 \frac{1}{2} - 19$	III - 19 - 0
$36 - 31 \frac{1}{2}$	۴۵۰	$31 \frac{1}{2} - 28$	IV - 28 - 0
$45 - 40 \frac{1}{2}$	۴۵۰	$40 \frac{1}{2} - 37$	V - 37 - 0
$54 - 49 \frac{1}{2}$ (51)	۴۵۰	$49 \frac{1}{2} - 46$	VI - 46 - 30 (31)

سرمایه‌ی II

دوره های دوران برحسب هفته	پیش ریز به لیره استرلینگ	کار- دوره ها برحسب هفته	دوره های واگرد برحسب هفته
$13 \frac{1}{2} - 10$	۴۵۰	$9 - 4 \frac{1}{2}$	I - 4 - 13
$22 \frac{1}{2} - 19$	۴۵۰	$18 - 13 \frac{1}{2}$	II - 13 - 22
$31 \frac{1}{2} - 28$	۴۵۰	$27 - 22 \frac{1}{2}$	III - 22 - 31
$40 \frac{1}{2} - 37$	۴۵۰	$36 - 31 \frac{1}{2}$	IV - 31 - 40
$49 \frac{1}{2} - 46$	۴۵۰	$45 - 40 \frac{1}{2}$	V - 40 - 49
$(58 \frac{1}{2}) - (55)$	۴۵۰	$(54) - 49 \frac{1}{2}$	VI - 49 - 58 (55)

طی ۵۱ هفته که مادر اینجابمثابه یکسال فرض کرده ایم ۵ سرمایه‌ی I شش کار- دوره‌ی کامل را از سرگذرانده و لذا به میزان $450 \times 6 = 2700$ لیره استرلینگ کالا تولید کرده است و

(۳۱) هفته‌هایی که به دومین سال واگرد برمیخورند میان دو هلال قرارداد شده اند .

سرمایه‌ی II در پنج کار - دوری کامل بمیزان $5 \times 450 = 2250$ لیره استرلینگ کالا تولید نمود . است . علاوه بر این سرمایه‌ی II طی آخرین يك هفته و نیم سال (از میانه‌ی پنجاهمین تا پایان پنجاه و یکمین هفته) ، باز 150 لیره استرلینگ تولید نمود . است . پس مجموع محصول ضمن 10 هفته - عارتست از : 5100 لیره استرلینگ . بنابراین در مورد تولید مستقیم اضافه ارزش ، که فقط در اثنای کار - دوره ها ایجاد میشود ، ظاهر مجموع سرمایه‌ی 900 لیره ای می‌بایستی پنج بار و $\frac{2}{3}$ واگرد کرده باشد ($900 \times 5 = 4500$ لیره استرلینگ) . ولی چنانچه واگرد واقعی را در نظر بگیریم آنگاه دیده میشود که سرمایه‌ی I 5 بار و $\frac{2}{3}$ واگرد نموده است ، زیرا در پایان 10 مین هفته هنوز 3 هفته از واگرد - دوری ششم خود را باید انجام دهد ($450 \times 5 = 2250$ لیره استرلینگ) . و سرمایه‌ی II 5 بار و $\frac{1}{3}$ واگرد داشته زیرا فقط يك هفته و نیم از واگرد - دوری ششم خود را انجام داده است و بنابراین هنوز هفت هفته و نیم دیگر آن باقی است که در سال آینده انجام می‌پذیرد . پس چنین خواهیم داشت : $450 \times 5 = 2250$ لیره استرلینگ و لذا واگرد واقعی = 4874 لیره استرلینگ .

اکنون سرمایه‌های I و II را بمثابة دو سرمایه‌ی کاملا مستقل از یکدیگر فرض کنیم . هر دو در حرکات خود کاملا استقلال دارند . این حرکات یکدیگر را فقط از این جهت تکمیل میکنند که دوره‌های کار و دورانشان مستقیما جای یکدیگر را میگیرند . ممکن است آنها را مانند سرمایه‌های کاملا مستقل و متعلق به سرمایه‌داران مختلف تلقی نمود .

سرمایه‌ی I پنج دوری کامل و $\frac{2}{3}$ ششمین واگرد - دوری خود را پشت سر گذاشته است . در پایان سال ، این سرمایه در شکل کالا - سرمایه قرار دارد که برای سامان رسی عادی آن هنوز سه هفته دیگر لازم است . در حین این مدت سرمایه‌ی مزبور نمیتواند در روند تولید وارد گردد ، بمثابة کالا - سرمایه عمل میکند یعنی در گردش است . از باز پسین واگرد - دوره اش فقط $\frac{2}{3}$ پیموده شده است . ایسن وضع را میتوان بدینصورت بیان کرد : سرمایه‌ی مزبور فقط $\frac{2}{3}$ دفعه واگرد داشته است یعنی تنها $\frac{2}{3}$ مجموع ارزش آن يك واگرد کامل انجام داده است . میگوئیم که وقتی 450 لیره استرلینگ واگرد خود را در 9 هفته انجام دهد ، در آنصورت 300 لیره استرلینگ این واگرد را در شش هفته به پایان میرساند . در این شیوه‌ی بیان ، روابط ارگانیکی که میان دو جزء ذاتا مختلف زمان واگرد موجود است مورد توجه قرار نگرفته است . معنای دقیق این گفته که سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی 450 لیره ای واگرد هائی بمیزان 5 بار و $\frac{2}{3}$ داشته فقط اینست که این سرمایه 5 واگرد کامل نموده و از ششمین واگرد خود فقط $\frac{2}{3}$ آنرا پشت سر گذاشته است . بعکس اگر چنین بیان نمود که سرمایه‌ی واگرد کرده برابر با 5 بار و $\frac{2}{3}$ سرمایه‌ی پیش ریخته است و بنابراین در مثال پیش گفته $450 \times 5 = 2250$ لیره استرلینگ = 2550 لیره‌ی استرلینگ است ، مطلب دقیق این خواهد بود که اگر این سرمایه بوسیله‌ی سرمایه‌ی دیگری بمبلغ 450 لیره استرلینگ تکمیل نمیشد آنگاه در واقع بخشی از آن میبایست در روند تولید و بخش دیگرش در روند دوران قرار میداشت . چنانچه لازم گردد زمان واگرد بوسیله‌ی حجم سرمایه‌ی واگرد نموده بیان شود ، هیچگاه نمیتوان آنرا جز بوسیله‌ی حجم ارزش موجود (در واقع بوسیله‌ی حجم محصول آماده) بگونه‌ی دیگری بیان داشت . این واقعیت که سرمایه‌ی پیش ریخته در وضعی قرارندارد که بتواند از روند تولید را بگشاید به این معناست که گفته شود فقط جزئی از آن در حالتی است که توانائی تولید دارد یا بدیگر

سخن برای آنکه پیوسته در وضع تولید قرار داشته باشد باید به دو جز تقسیم کرد که یکی از آنها پیوسته در دوره تولید و دیگری در دوره دوران بر حسب رابطی این دوره ها بایکدیگر قرار داشته باشد. این همان قانونی است که حجم سرمایه بارآور پیوسته وارد در عمل را منوط به نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد میکند.

در پایان ۵۱ مین هفته، که آنرا ما در اینجا بمنابیه پایان سال پذیرفته ایم، از سرمایه I ۱۵۰ لیره استرلینگ در تولید فراورده هائی که هنوز آماده نشده اند پیش ریز گردیده است. جزئی دیگری از این سرمایه در شکل سرمایه گردان ثابت - مواد خام و غیره - قرار دارد، یعنی در شکلی که با آن میتواند بمنابیه سرمایه بارآور در روند تولید وارد عمل گردد. ولی جزئی سومی از آن در شکل پولی وجود دارد که لااقل بملغی برابر با مدت بقیه کار - دوره (سه هفته) است اما در پایان هر هفته پرداخت میشود. اگرچه این جزئی از سرمایه در آغاز سال نو، و لذا در شروع یک واگرد - دوره تولید، در شکل سرمایه بارآور ندارد، بلکه بصورت پول - سرمایه است که با آن نمیتواند در روند تولید وارد گردد. با این وجود بهنگام گشایش واگرد تازه، سرمایه گردان متغیر، یعنی نیروی کار زنده، در روند تولید فعال است. این پدیده از آنجائیکه در واقع نیروی کار در آغاز کار - دوره، مثلاً هر هفته، خرید میشود و مورد استفاده قرار میگیرد ولی در پایان هفته پرداخت میگردد. پول در اینجا بمنابیه وسیله پرداخت عمل میکند. بنابراین سرمایه مزبور از سومی هنوز در دست سرمایه دار بصورت پول وجود دارد در حالیکه از سوی دیگر نیروی کار یعنی کالائی که سرمایه مزبور به آن مبدل میشود مدتی است در روند تولید بفعالیت پرداخته است و لذا همان ارزش - سرمایه در اینجا با جنبه دوگانگی ای جلوه گر میشود.

چنانچه ما فقط کار - دوره ها را مورد توجه قرار دهیم، آنگاه چنین خواهیم داشت :

سرمایه I تولید کرده است	$2700 = 450 \times 6$ لیره استرلینگ
سرمایه II تولید کرده است	$2400 = 450 \times 5 \frac{1}{3}$ لیره استرلینگ
$5100 = 900 \times 5 \frac{2}{3}$ لیره استرلینگ	
بنابراین جمعا	

پس مجموع سرمایه پیش ریخته ۹۰۰ لیره ای طی یکسال ۵ بار و $\frac{2}{3}$ بمنابیه سرمایه - بارآور عمل کرده است. اینکه آیا ۴۵۰ لیره همواره در روند تولید و ۴۵۰ لیره استرلینگ دیگر همواره در روند دورانی قرار دارند و یا ۹۰۰ لیره استرلینگ طی هر چهار هفته و نیم در روند تولید است در حالیکه چهار هفته و نیم متعاقب آنرا در روند دوران عمل میکند، از لحاظ تولید اضافه ارزش تفاوتی ندارد.

حالا اگر بعکس واگرد - دوره ها را در نظر آوریم چنین خواهیم داشت :

سرمایه I	$2550 = 450 \times 5 \frac{2}{3}$ لیره استرلینگ
سرمایه II	$2325 = 450 \times 5 \frac{1}{3}$ لیره استرلینگ

بنابراین مجموع سرمایه بمیزان $4875 = 900 \times 5 \frac{5}{6}$ لیره استرلینگ واگرد داشته است زیرا واگرد مجموع سرمایه، مساوی با جمع مبالغی است که سرمایه I و II، واگرد کرده اند.

تقسیم بر جمع سرمایه های I و II *

لازم بتذکر است که اگر سرمایه های I و II نسبت بیکدیگر استقلال میداشتنند ، آنگاه نقطه اجزاء مستقل و مختلف سرمایه اجتماعی را تشکیل میدادند که در محیط تولیدی واحدی پیش ریز شده بودند . بنابراین چنانچه سرمایه اجتماعی در درون این محیط تولیدی تنها مرکب از سرمایه های I و II میبود ، آنگاه همان محاسبه ای که اکنون در مورد دو جزء I و II ی یک سرمایه ی فردی انجام گرفت ، در باره ی واگرد سرمایه اجتماعی در محیط تولیدی مزبور نیز صدق میکرد . ولی سرانجام تعداد واگردهای مجموع سرمایه اجتماعی برابر با جمع سرمایه های واگرد نموده ای است که در محیط های مختلفی تولیدی قرار دارند ، تقسیم بر حاصل جمع سرمایه هائی که در این محیط های تولیدی پیش ریز شده اند .

این نکته باز شایان تذکر است : همچنانکه در مورد کسب و کار خصوصی ، اگر سرمایه های I و II دقیقتر مورد مطالعه قرار گیرند دیده میشود که آنها واگردهای سالیانه ی متفاوتی دارند (چنانکه واگرد - دوری سرمایه ی II چهار هفته و نیم دیرتر از آن سرمایه ی I آغاز میشود و لذا واگرد سالیانه ی سرمایه ی I چهار هفته و نیم زودتر از سال واگرد سرمایه ی II پایان می یابد) هم آنچنان نیز سرمایه های مختلفی که در محیط تولیدی واحدی بکار افتاده اند عملیات خود را در زمانهای کاملاً متفاوتی شروع میکنند و لذا واگرد سالیانه راد زمانهای مختلفی از سال به پایان می رسانند . همان حساب متوسطی که مادر باره ی سرمایه های I و II بکار برده ایم در این مورد نیز کافی است تا واگرد سالیانه اجزاء مختلف و مستقل سرمایه اجتماعی را به سال واگرد واحدی تحویل نماید .

I I * کار - دوره بزرگتر از دوران - دوره است

کار - دوره ها و واگرد - دوره ها بجای آنکه متناوباً جای یکدیگر را بگیرند با هم تلافی میکنند . در همین حال در این مورد یک سرمایه رهائی وقوع می یابد که در حالت مورد بررسی ما تاکنون پیش نیامده بود . ولی این امر بهیچوجه تغییری در این واقعیت بوجود نمی آورد که بعداً مانند پیش ، اولاً تعداد کار - دوره های مجموع سرمایه ی پیش ریخته ، برابر با حاصل جمع ارزش محصول سالیانه ی هر دو جزء سرمایه ، تقسیم بر مجموع سرمایه ی پیش ریخته باشد و ثانیاً تعداد و واگرد های مجموع سرمایه ، برابر با جمع هر دو مبلغ واگرد کرده ، تقسیم بر حاصل جمع هر دو سرمایه ی پیش ریخته باشد . در اینجا نیز باید هر دو جزء سرمایه را چنان در نظر بگیریم که گوئی حرکات واگردی هر یک کاملاً مستقل از دیگری انجام میگیرد .

بنابراین باز چنین فرض می کنیم که هر هفته ۱۰۰ لیره ی استرلینگ در روند کار پیش ریز میشود . بنا بر فرض ، کار - دوره ۶ هفته طول میکشد و لذا هر بار ۶۰۰ لیره ی استرلینگ (برای سرمایه ی I) پیش ریز ایجاب میکند . دوری دوران سه هفته و لذا واگرد - دوره مساوند حالت فوق ۹ هفته است . اکنون فرض میکنیم که سرمایه ی II ۳۰۰ لیره ی استرلینگ در ابتدای دوران - دوری سه هفته ای سرمایه ی I وارد شده است . چنانچه هر دو سرمایه را مشابه سرمایه های مستقلی در نظر بگیریم ، آنگاه نمودار واگرد سالیانه بشرح زیرین خواهد بود :

نمودار II
 سرمایه I ۶۰۰ لیره استرلینگ

دوران - دوره ها برحسب هفته	پیش ریز به لیره استرلینگ	کار - دوره ها برحسب هفته	واگرد - دوره ها برحسب هفته
۷ - ۹	۶۰۰	۱ - ۶	I ۰ - ۱ - ۹
۱۶ - ۱۸	۶۰۰	۱۰ - ۱۵	II ۰ - ۱۰ - ۱۸
۲۵ - ۲۷	۶۰۰	۱۹ - ۲۴	III ۰ - ۱۹ - ۲۷
۳۴ - ۳۶	۶۰۰	۲۸ - ۳۳	IV ۰ - ۲۸ - ۳۶
۴۳ - ۴۵	۶۰۰	۳۷ - ۴۲	V ۰ - ۳۷ - ۴۵
(۵۲ - ۵۴)	۶۰۰	۴۶ - ۵۱	VI ۰ - ۴۶ - (۵۴)

سرمایه اضافی ۳۰۰ لیره ای

دوران - دوره ها برحسب هفته	پیش ریز به لیره استرلینگ	کار - دوره ها برحسب هفته	واگرد - دوره ها برحسب هفته
۱۰ - ۱۵	۳۰۰	۷ - ۱۹	I ۰ - ۷ - ۱۵
۱۹ - ۲۴	۳۰۰	۱۶ - ۱۸	II ۰ - ۱۶ - ۲۴
۲۸ - ۳۳	۳۰۰	۲۵ - ۲۷	III ۰ - ۲۵ - ۳۳
۳۷ - ۴۲	۳۰۰	۳۴ - ۳۶	IV ۰ - ۳۴ - ۴۲
۴۶ - ۵۱	۳۰۰	۴۳ - ۴۵	V ۰ - ۴۳ - ۵۱

در تمام سال روند تولیدی هیچگونه گسیختگی برحسب مقیاس واحد ادامه دارد. دوسرمایه‌ی I و II جدای از یکدیگر باقی میمانند. ولی برای آنها از یکدیگر جدا تصویر کنیم باید تسلاقی و پیوستگی واقعی آنها را از هم بگسلیم و از آنرا نیز تعداد واگرد ها را تغییر دهیم. بنابراین نمودار پیشین، واگرد چنین وضعی می‌داشت:

- سرمایه‌ی I $\frac{2}{5} \times 600 = 2400$ لیره استرلینگ، واگرد نموده است.
- سرمایه‌ی II $\frac{3}{5} \times 300 = 1800$ لیره استرلینگ، واگرد نموده است.

لذا مجموع سرمایه $\frac{4}{5} \times 900 = 4900$ لیره استرلینگ، واگرد داشته است.

ولی این نتیجه درست نیست، زیرا چنانکه خواهیم دید دوره‌های حقیقی تولید و دوران مطلقا بانمودار بالاتطبق نمی‌کند، چه مقصود عمده از نمودار این بود که سرمایه‌های I و II از یکدیگر جدا وانمود شوند.

در واقع سرمایه‌ی II به‌هیچوجه کار - دوره و دوران - دوره‌ای جدا از سرمایه‌ی I و برعکس

خوبش ندارد. کار - دوره ۶ هفته و دوران - دوره ۳ هفته است. نظریات اینکه سرمایه‌ی II فقط برابر با ۳۰۰ لیره استرلینگ است، تنها می‌تواند قسمتی از يك کار - دوره را پر کند. این آن چیزی است که در عمل واقع می‌شود. در پایان شش هفته، ارزش - محصولی به میزان ۶۰۰ لیره استرلینگ وارد دوران می‌شود و در پایان نهمین هفته بصورت پول برمیگردد. از اینرو در آغاز هفته‌ی هفتم سرمایه‌ی II وارد عرصه‌ی عمل می‌شود و نیازمندیهای کار - دوره‌ی بعدی را برای هفته‌های هفتم تا نهم رفع می‌کند. ولی بنا بر فرض مادر پایان نهمین هفته فقط نیکی از کار - دوره انجام شده است. بنا بر این در آغاز دهمین هفته سرمایه‌ی ۶۰۰ لیره ای که هم اینک برگشته است فعالیت را از سر می‌گیرد و همراه با ۳۰۰ لیره استرلینگ جای مبلغ پیش ریزی را که برای هفته‌ی دهم تا دوازدهم لازم است پر می‌کند و بدینسان دومین کار - دوره انجام شده است. يك ارزش - محصول ۶۰۰ لیره ای به دوران افتاده است و در پایان پانزدهمین هفته برخواهدگشت. ولی در کنار آن ۳۰۰ لیره استرلینگ که مبلغ بدوی سرمایه‌ی II را تشکیل میدهد آزاد گردیده و میتواند در نخستین نیمه‌ی کار - دوره‌ی بعدی یعنی در هفته‌های سیزدهم تا پانزدهم وارد عرصه‌ی عمل گردد. پس از سر رسیدن این دوره باز ۶۰۰ لیره استرلینگ برمیگردد. از این مبلغ ۳۰۰ لیره تا پایان یافتن کار - دوره کفایت میکند و ۳۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دوره‌ی بعدی آزاد میماند.

پس وضع بصورت زیرین جریان پیدا میکند :

I. واگرد - دوره : از هفته‌ی یکم تا ۹

۱. کار - دوره : از ۱ تا ۶ مین هفته. سرمایه‌ی ۶۰۰ لیره‌ای در عمل است.

۱. دوران - دوره : از ۷ تا ۹ مین هفته. در پایان هفته‌ی نهم ۶۰۰ لیره استرلینگ

برمیگردد.

II. واگرد - دوره : از ۷ تا ۱۵ مین هفته

۲. کار - دوره : از ۷ تا ۱۲ مین هفته

نیمه‌ی اول : از ۷ تا ۹ مین هفته. سرمایه‌ی II بمبلغ ۳۰۰ لیره بکار افتاده است. پایان

نهمین هفته ۶۰۰ لیره استرلینگ بصورت پول برمیگردد (از سرمایه‌ی I).

نیمه‌ی دوم : از ۱۰ تا ۱۲ مین هفته. ۳۰۰ لیره از سرمایه‌ی I وارد عمل و ۳۰۰ لیره دیگر

در اختیار باقی مانده است.

۲. دوران - دوره : از ۱۳ تا ۱۵ مین هفته. در پایان پانزدهمین هفته ۶۰۰

لیره استرلینگ به پول برمیگردد (مربک از نیکی از سرمایه‌ی I و نیکی از سرمایه‌ی II).

III. واگرد - دوره : از ۱۳ تا ۲۱ مین هفته.

۳. کار - دوره : از ۱۳ تا ۱۸ مین هفته.

نیمه‌ی اول : از ۱۳ تا ۱۵ مین هفته. ۳۰۰ لیره آزاد مانده وارد عرصه عمل می‌شود. در

پایان هفته‌ی پانزدهم ۶۰۰ لیره استرلینگ به پول نقد برمیگردد.

نیمه‌ی دوم : از ۱۶ تا ۱۸ مین هفته. از ۶۰۰ لیره برگشتی ۳۰۰ لیره وارد کار می‌شود و

۳۰۰ لیره دیگر از نو آزاد باقی میماند.

۳. دوران - دوره : از ۱۹ تا ۲۱ مین هفته. که در آخر آن باز ۶۰۰ لیره استرلینگ

بصورت پول نقد برمیگردد. در این ۶۰۰ لیره استرلینگ سرمایه‌ی I و II دیگر بطور تشخیص

ناپذیری درهم ادغام شده اند.

بدینسان يك سرمایه‌ی ۶۰۰ لیره ای تا پایان ۵۱ مین هفته هشت واگرد - دوره‌ی کامل را طی

کرده است بدین قرار: (I: از ۱ تا ۹ مین هفته، II: از ۷ تا ۱۵ مین هفته، III: از ۱۳ تا ۲۱ مین هفته، IV: از ۱۹ تا ۲۷ مین هفته، V: از ۲۵ تا ۳۳ مین هفته، VI: از ۳۱ تا ۳۹ مین هفته، VII: از ۳۷ تا ۴۵ مین هفته، VIII: از ۴۳ تا ۵۱ مین هفته) . ولی نظر باینکه ۴۹ مین تا ۵۱ مین هفته با هشتمین دوری دوران تصادف میکنند لازم است که طی این دوران - دوره ۳۰۰ لیره استرلینگ سرمایهی آزاد مانده وارد عمل گردد تا جریان تولید قطع نشود. باین سبب در پایان سال واگرد بنحو زیرین نمایش می یابد: ۶۰۰ لیره استرلینگ دور پیمائی خود را هشت بار با انجام رسانده اند، بنابراین میکند ۴۸۰۰ لیره استرلینگ. برای مبلغ محمول ۳ هفتهی اخیر سال (از ۴۹ تا ۵۱ مین) نیز اضافه میشود، ولی نظر باینکه فقط یک سوم دور پیمائی ۹ هفته ای خود را انجام داده است در مجموع واگرد هاتنها برابر یک سوم مبلغ خود، یعنی ۱۰۰ لیره استرلینگ، بحساب می آید. پس هر چند محمول سالانه ۵۱ هفته = ۵۱۰۰ لیره استرلینگ است، سرمایهی واگرد نموده فقط عبارت از ۴۸۰۰ + ۱۰۰ = ۴۹۰۰ لیره استرلینگ است. بنابراین مجموع سرمایهی پیش ریختهی ۹۰۰ لیره ای ۵ بار و اگشته و لذا کم کتراز مبلغ حالت I است.

در مثال فوق چنین فرض شده است که زمان کار = $\frac{2}{3}$ ، زمان دوران = $\frac{1}{3}$ و اگر دور است و لذا زمان کار مضروب ساده ای از زمان دوران است. اکنون این سؤال مطرح میشود که اگر وضع دیگری غیر از این پیش آید آیا باز آنچه فوق در بارهی آزاد شدن مقداری سرمایه مورد تشخیص قرار گرفت در حالت دیگر هم امکان وقوع دارد یا نه؟

اکنون کار - دوره را = ۵ هفته، زمان دوران را = ۴ هفته، پیش ریخت هفتگی سرمایه را = ۱۰۰ لیره استرلینگ بگیریم.

- I. واگرد - دوره: از ۱ تا ۹ مین هفته.
 - ۱. کار - دوره: از ۱ تا ۵ مین هفته.
 - ۱. دوران - دوره: از ۶ تا ۹ مین هفته. در پایان هفتهی نهم ۵۰۰ لیره استرلینگ به پول نقد بر میگردد.
 - II. واگرد - دوره: از ۶ تا ۱۴ مین هفته.
 - ۲. کار - دوره: از ۶ تا ۱۰ مین هفته.
- بخش یکم: از ۶ تا ۹ مین هفته، سرمایه II = ۴۰۰ لیره استرلینگ بکار افتاده است. پایان هفتهی نهم سرمایهی I = ۵۰۰ لیره استرلینگ بصورت پول نقد بر میگردد.
- بخش دوم: در همین هفته ۵۰۰ لیره استرلینگ برگشته ۱۰۰ لیره استرلینگ وارد عرصهی کار میگردد. بقیه یعنی ۴۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دورهی آتی آزاد باقی میماند.
۲. دوران - دوره: از ۱۱ تا ۱۴ مین هفته. در پایان هفتهی چهاردهم ۵۰۰ لیره استرلینگ به پول نقد بر میگردد.

تا پایان هفتهی چهاردهم (از ۱۱ تا ۱۴ مین هفته) آن ۴۰۰ لیره آزاد شدهی فوق الذکر وارد عرصهی عمل است. ۱۰۰ لیره استرلینگ نیز از ۵۰۰ لیره برگشته به آن پیوست میشود تا نیازمندی سومین کار - دوره (از ۱۱ تا ۱۵ مین هفته) را جبران کند. بگونه ای که باز ۴۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دورهی چهارم آزاد میگردد. همین پدیده در هر کار - دوره تکرار میشود. در آغاز کار - دوره ها ۴۰۰ لیره استرلینگ حاضر است که برای چهار هفته کفایت میکند. در پایان هفتهی چهارم ۴۰۰ لیره استرلینگ بصورت پول نقد بر میگردد، که از آن فقط ۱۰۰ لیره استرلینگ برای آخرین هفته ضرور است. ۴۰۰ لیره استرلینگ باقی مانده برای کار - دورهی بعدی آزاد

میماند .

باز بیایم و یک کار - دوره ۷ هفته ای را در نظر بگیریم با سرمایه I ۷۰۰ لیره استرلینگ ،
و یک زمان دَوَران دو هفته ای با سرمایه II ۲۰۰ لیره استرلینگ .

در این مورد نخستین واگرد - دوره از هفته ی یکم تا نهم طول میکشد که نخستین کار - دوری
آن از هفته ی یکم تا هفتم با پیش ریز ۷۰۰ لیره استرلینگ ادامه می یابد و نخستین دَوَران - دوری
آن از هفته ی هشتم تا نهم است . در پایان هفته ی نهم ۷۰۰ لیره استرلینگ بصورت پول نقد
برمیگردد .

دومین واگرد - دوره از ۸ تا ۱۶ مین هفته است و کار - دوری دوم را ، که از هشت - تا
چهارده مین هفته دوام دارد ، در برمیگیرد . در اینجا نیازمندی هشتمین و نهمین هفته بوسیله ی
سرمایه II رفع میشود . در پایان نهمین هفته ۷۰۰ لیره استرلینگ مذکور برمیگردد ، که از آن
بمبلغ تا آخر کار - دوره (از ۱۰ تا ۱۴ مین هفته) ۵۰۰ لیره استرلینگ مورد استفاده قرار میگیرد .
۲۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دوری بعدی باقی میماند . دومین دوری دَوَران از پانزدهم تا
شانزدهمین هفته طول میکشد . در پایان هفته ی شانزدهم از نو ۷۰۰ لیره استرلینگ برمیگردد .
از این پس در هر کار - دوره همین پدیده تکرار میشود . نیاز سرمایه ای دو هفته ی اول بوسیله ی ۲۰۰
لیره ای که در پایان کار - دوری گذشته در اختیار قرار گرفته بود بر طرف میشود . آخر هفته ی دوم ۷۰۰
لیره برمیگردد . ولی کار - دوره فقط عمارت از ۵ هفته است بنحویکه تنها نیاز به ۵۰۰ لیره استرلینگ
دارد و لذا همواره ۲۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دوری بعدی باقی میماند .

بنابراین از آنچه گفته شد چنین نتیجه میشود که در حالات مورد بررسی ما که کار - دوره دراز تر از
دوران - دوره گرفته شده است ، در هر صورت در پایان هر یک از کار - دوره ها پول به سرمایه ای آزاد
میماند و مقدار آن برابر با سرمایه II است که جهت دوری دَوَران پیش ریز شده است . در سه
نمونه ای که ما آوردیم سرمایه II بترتیب چنین بود : اولی = ۳۰۰ لیره استرلینگ ، دو می
= ۴۰۰ لیره استرلینگ و سوم = ۲۰۰ لیره استرلینگ . بنابراین سرمایه ای آزاد مانده در پایان
کار - دوره بهمان ترتیب بالغ بر ۳۰۰ ، ۴۰۰ و ۲۰۰ لیره استرلینگ گردیده است .

III . کار - دوره کوچکتر از دَوَران - دوره است

مابدوا باز یک واگرد - دوره ۹ هفته ای را در نظر میگیریم که ۳ هفته ای آن کار - دوره است و
برای آن ۳۰۰ لیره استرلینگ از سرمایه I تحت اختیار قرار دارد . دوره دَوَران را ۶ هفته فرض میکنیم .
برای این ۶ هفته یک سرمایه اضافی بمبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ لازم است ، که باز میتوانیم آنرا به دو
سرمایه ۳۰۰ لیره ای تقسیم کنیم که هر کدام از آنها یک کار - دوره را بانجام میرساند . بدینسان سه
سرمایه ۳۰۰ لیره ای بدست میآوریم که همواره ۳۰۰ لیره ای آن در تولید گذاشته شده در حالیکه ۱۰۰
لیره استرلینگ در گردش است .

نمودار III
سرمایه I :

دوران - دوره ها بر حسب هفته	کار - دوره ها بر حسب هفته	واگرد - دوره ها بر حسب هفته
۹ - ۴	۳ - ۱	۹ - ۱ . I
۱۸ - ۱۳	۱۲ - ۱۰	۱۸ - ۱۰۰ . II
۲۷ - ۲۲	۲۱ - ۱۹	۲۷ - ۱۹۰ . III
۳۶ - ۳۱	۳۰ - ۲۸	۳۶ - ۲۸۰ . IV
۴۵ - ۴۰	۳۹ - ۳۷	۴۵ - ۳۷۰ . V
۵۴ - ۴۹	۴۸ - ۴۶	۵۴ - ۴۶۰ . VI

سرمایه ی II :

دوران - دوره ها برحسب هفته	کار - دوره ها برحسب هفته	واگرد - دوره ها برحسب هفته
۱۲ - ۷	۶ - ۴	۱۲ - ۴ . I
۲۱ - ۱۶	۱۵ - ۱۳	۲۱ - ۱۳ . II
۳۰ - ۲۵	۲۴ - ۲۲	۳۰ - ۲۲ . III
۳۹ - ۳۴	۳۳ - ۳۱	۳۹ - ۳۱ . IV
۴۸ - ۴۳	۴۲ - ۴۰	۴۸ - ۴۰ . V
(۵۷ - ۵۲)	۵۱ - ۴۹	۵۷ - ۴۹ . VI

سرمایه ی III :

دوران - دوره ها برحسب هفته	کار - دوره ها برحسب هفته	واگرد - دوره ها برحسب هفته
۱۵ - ۱۰	۹ - ۷	۱۵ - ۷ . I
۲۴ - ۱۹	۱۸ - ۱۶	۲۴ - ۱۶ . II
۳۳ - ۲۸	۲۷ - ۲۵	۳۳ - ۲۵ . III
۴۲ - ۳۷	۳۶ - ۳۴	۴۲ - ۳۴ . IV
۵۱ - ۴۶	۴۵ - ۴۳	۵۱ - ۴۳ . V

در اینجاست تصویر بدست میآوریم که بازتاب دقیقی از حالت اول است منتها با این تفاوت که اکنون بجای دو سرمایه سه سرمایه جانشین یکدیگر میشوند. تلاقی و یا اندر آمیزی سرمایه هارخ نمیدهد. هر کدام از آنها را میتوان تا پایان سال جدا از هم پی نمود. بنابراین عینا مانند حالت اول هیچ سرمایه ای در پایان یک کار - دوره آزاد نمیگردد. در پایان هفته ی سوم تمام سرمایه بکار رفته است و در آخر هفته ی نهم تماما برمیگردد و در آغاز هفته ی دهم باز فعالیت را از سر میگیرد. همچنین است در مورد سرمایه ی I و II. پی آمدهای منظم و کامل هر رهایی سرمایه رانفی میکند. مجموع واگرد بگونه ی زیرین محاسبه میشود :

$$\begin{aligned} \text{سرمایه ی I} &= ۳۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \times \frac{۲}{۳} = ۱۷۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \\ \text{سرمایه ی II} &= ۳۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \times \frac{۱}{۳} = ۱۶۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \\ \text{سرمایه ی III} &= ۳۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \times \frac{۱}{۳} = ۱۵۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \\ \hline \text{مجموع سرمایه} &= ۹۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \times \frac{۱}{۳} = ۴۸۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \end{aligned}$$

اکنون بیائیم و مثال دیگری را انتخاب کنیم. بنحویکه دوری دوران، مضروب صحیحی از کار - دوره نباشد. مثلا کار - دوره را ۴ هفته و دوران - دوره را ۵ هفته قرار دهیم. بنابراین سرمایه هائی که با این داده ها تطبیق میکنند عبارتند از : سرمایه ی I = ۴۰۰ لیره ی استرلینگ و سرمایه ی II

= ۴۰۰ لیره استرلینگ ، سرمایه III = ۱۰۰ لیره استرلینگ • اینک مافقط سه واگرد نخستین راه آورم :

نمودار IV
سرمایه I :

واگرد - دوره ها برحسب هفته	کار - دوره ها برحسب هفته	دوران - دوره ها برحسب هفته
۰I ۹-۱	۴-۱	۹-۵
۰II ۱۷-۹	۱۲-۱۰۶	۱۷-۱۳
۰III ۲۵-۱۷	۲۰-۱۸۰۱۷	۲۵-۲۱

سرمایه II :

واگرد - دوره ها برحسب هفته	کار - دوره ها برحسب هفته	دوران - دوره ها برحسب هفته
۰I ۱۳-۵	۸-۵	۱۳-۹
۰II ۲۱-۱۳	۱۶-۱۴۱۳	۲۱-۱۷
۰III ۲۹-۲۱	۲۴-۲۲۰۲۱	۲۹-۲۵

• برای روشن ساختن مطلب متذکر میشویم که در پایان کار - دوره ی سرمایه II هنوز ۴۰۰ لیره سرمایه I از دوران پرنگشته است ، زیرا چنانکه در نمودار IV دیده میشود کار - دوره ی چهارم هفته ای سرمایه II هنگامی پایان می پذیرد که هنوز يك هفته ای دیگر تا بازگشت پول از دوران هفته ای سرمایه I باقی است و بنابراین برای جلوگیری از توقف روند تولید ، لازم است که طی نهمین هفته به میزان يك هفته سرمایه اضافی ، یعنی $\frac{1}{4}$ ۴۰۰ لیره = ۱۰۰ لیره استرلینگ ، پیش ریز شود و بدینسان تا رسیدن ۴۰۰ لیره سرمایه I ، کار - دوره ی جدید (از هفته دهم تا دوازدهم) بوسیله سرمایه III یکمدلیره ای آغاز شده باشد . سپس از بازگشت ۴۰۰ لیره اول ، ۳۰۰ لیره ی آن به ۱۰۰ لیره سرمایه III تا آخر کار - دوره (هفته ی سیزدهم) ضمیمه میشود و لذا باز یکمدلیره برای کار - دوره ی بعدی باقی میماند و همینطور . نظر به همین پیش آمد است که در نمودار IV ، آغاز کار - دوره های دوم و سوم از سرمایه های I و II و با هفته های غیرقطعی (۱۰۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۲۱) ذکر شده است .

عدم درك این مطلب موجب شده است که كاوتسكى Kautsky در جلد دوم جلد دوم سرمایه ، باستناد " خستگی بسیار مارکس " و " عدم توجه انگلس " ، بخيال خود بکوشد تا نمودار چهارم را اصلاح نماید ، ولی توضیحاتی که در متن بدنبال نمودار داده شده خود نمایانگر اشتباه كاوتسكى است .

سرمایه‌ی III :

دوران - دوره ها بر حسب هفته	کار - دوره ها بر حسب هفته	واگرد - دوره ها بر حسب هفته
۱۷ - ۱۰	۹	۱۷ - ۹ - I
۲۵ - ۱۸	۱۷	۲۵ - ۱۷ - II
۳۳ - ۲۶	۲۵	۳۳ - ۲۵ - III

در این مورد هم پیوندی سرمایه‌ها تا آن حد انجام میگیرد که کار - دوره‌ی سرمایه III یعنی سرمایه‌ای که خود هیچگونه کار - دوره‌ی مستقلی ندارد زیرا فقط برای یک هفته کفایت میکند و با نخستین کار - دوره‌ی سرمایه‌ی I تعلق مینماید. ولی در عوض هم در پایان کار - دوره‌ی I و هم در آخر کار - دوره‌ی II ۱۰۰ لیره استرلینگ که برابر با مبلغ سرمایه‌ی III است آزاد میگردد. در واقع چنانچه سرمایه‌ی III و نخستین هفته‌ی کار - دوره‌ی دوم از سرمایه‌ی I و نخستین هفته‌ی هم - سه‌ی کار - دوره‌ی بعدی این سرمایه را پر میکند و در پایان این هفته اول تمام سرمایه‌ی I ۴۰۰ لیره‌ای بر میگردد، آنگاه برای بقیه‌ی کار - دوره‌ی سرمایه‌ی I بیش از ۳ هفته وقت و سرمایه‌ی گذاری شسی مطابق آن، یعنی ۳۰۰ لیره استرلینگ، باقی نماند. یکصد لیره‌ای که بدینسان آزاد شسده است بعداً برای نخستین هفته‌ی کار - دوره‌ی سرمایه‌ی II، که بلافاصله در پی آن می‌آید، کفایت میکند. در پایان این هفته تمام سرمایه‌ی II به مبلغ ۴۰۰ لیره استرلینگ بر میگردد، ولی نظر باینکه کار - دوره‌ی آغاز شده نمیتواند بیش از ۳۰۰ لیره استرلینگ جذب کند تاگزیر در پایان آن باز ۱۰۰ لیره استرلینگ باقی میماند و همچنین تا آخر. بنابراین آنگاه که دوره‌ی دوران مضروب ساده‌ای از کار - دوره‌ی راتشکیل نمیدهد، مقداری سرمایه در پایان کار - دوره‌ی آزاد میگردد و این سرمایه‌ی آزاد شده برابر با آن جزئی از سرمایه است که باید فزونی دوره‌ی دوران را نسبت به کار - دوره‌ی یا نسبت به مضروب از کار - دوره‌ها جبران نماید.

در همه‌ی حالات مورد بررسی چنین فرض شده است که هم کار - دوره و هم دوران - دوره برای هرکسب و کار مفروض در تمام طول سال یکسان باقی میمانند. این فرض از آن جهت ضرورت داشت که ما خواسته‌ایم تأثیر زمان دوران را نسبت به واگرد و پیش ریز سرمایه اثبات نمائیم. اینک در واقعیت فرض مزبور محتوم نیست و اغلب نیز با آن اصلاً تطبیق ندارد در مسئله‌ی مورد بررسی تغییر بوجود نمی‌آورد.

در تمام این بخش ما واگرد سرمایه‌ی استوار را کنار گذاشته فقط واگرد سرمایه‌ی گردان را مورد بررسی قرار داده‌ایم. این بدان دلیل ساده است که مسئله‌ی مورد بحث با سرمایه‌ی استوار هیچ سروکاری ندارد. وسایل کار و غیر از آن که در روند تولید مورد استفاده قرار گرفته اند فقط تا آن حد که زمان استعمالشان طولانی تر از واگرد - دوره‌ی سرمایه‌ی گردان است، تا آن حد که زمان ادامه‌ی خدمت آنها در روند های پیوسته مکرر کاره درازتر از واگرد - دوره‌ی سرمایه‌ی گردان و لذا برابر با n بار واگرد - دوره‌ی سرمایه‌ی گردان است، سرمایه‌ی استوار بشمار میروند. مجموع زمانی که بواسطه‌ی این n واگرد - دوره‌ی سرمایه‌ی گردان بوجود می‌آید هر قدر دراز یا کوتاه باشد، آن جزئی از سرمایه‌ی بار آور که برای این مدت بابت سرمایه‌ی استوار پیش ریز شده است از نوطی این فاصله‌ی زمانی پیش ریز نمیشود. این جزء با شکل مصرفی قدیم خود همچنان بخدمت خود ادامه

میدهد. تفاوت فقط در این است که بر حسب طول مختلف کار - دوره در هر کدام از واگرد - دوره های سرمایه گردان، سرمایه استوار جز بزرگتر یا کوچکتری از ارزش اصلی خود را به محصول این کار - دوره منتقل میکند، و بر حسب طول زمان دوران هر یک از واگرد - دوره ها ارزش انتقال یافته مزبور تندتر یا کندتر بصورت پول بر میگردد. ماهیت موضوعی که مادر این بخش مورد مطالعه قرار داده ایم، یعنی واگرد جز گردان سرمایه بار آور، خود از ماهیت این جز سرمایه ناشی میگردد. آن سرمایه گردانی که در یک کار - دوره مورد استفاده قرار گرفته است پیش از انجام واگرد خود، پیش از آنکه به کالا - سرمایه بدل شود و از آن بصورت سرمایه نقدی درآید، و دوباره از آن مشکل به سرمایه بار آور بدل گردد، نمیتواند در یک کار - دوره ای بکار رود. بنابراین برای آنکه بتوان نخستین کار - دوره را بلا فاصله با کار - دوره ای ادامه داد ناچار باید از سرمایه ریزی کرد و آنرا به عناصر گردان سرمایه بار آور تبدیل نمود و آنهم بمقداری کافی، بنحوی که بتواند خلا ناشی از دوره دوران سرمایه گردانی را که برای نخستین کار - دوره پیش ریز گردیده است، پسر کند. بهمین جهت است که طول کار - دوره سرمایه گردان در مقیاس روند کار و انقسام سرمایه ی پیش ریخته یا بدیگر سخن روی الحاق حصه های جدیدی از سرمایه، تأثیر میکند. و این درست همان چیزی است که مادر این بخش مورد بررسی قرار داده ایم.

IV. نتیجه گیریها

از آنچه تا کنون تحقیق شد چنین نتیجه میشود:

الف. حصه های مختلفه ای که سرمایه باید به آن تقسیم گردد تا جزئی از آن بتواند پیوسته در کار - دوره باشد، در حالیکه جز دیگر در دوران - دوره است، در دو مورد مانند سرمایه های مستقل و متفاوت جایجا میشوند. اولاً آنگاه که کار - دوره برابر با دوران - دوره است و لذا واگرد - دوره به دو بهره برابر تقسیم میگردد. ثانیاً آنگاه که دوره دوران درازتر از کار - دوره باشد ولی در عین حال مضروب ساده ای از کار - دوره را تشکیل دهد بگونه ای که یک دوران - دوره = $\frac{1}{n}$ کار - دوره گردد، که در آن n حتماً باید عددی باشد. در این موارد هیچ جزئی از سرمایه متوالیا پیش ریخته آزاد نمیشود.

ب. به عکس در همه مواردی که اولاً دوران - دوره بزرگتر از کار - دوره است بدون آنکه مضروب ساده ای از کار - دوره را تشکیل دهد و ثانیاً آنجا که کار - دوره بزرگتر از دوران - دوره است، از واگرد دوم بیمد جزئی از مجموع سرمایه گردان دائماً و ادواراً در پایان هر کار - دوره آزاد میگردد. و این سرمایه آزاد گشته، در صورتیکه کار - دوره بزرگتر از دوران - دوره باشد، برابر با جزئی از مجموع سرمایه ای است که برای دوران - دوره پیش ریز شده است، و چنانچه دوران - دوره از کار - دوره بزرگتر باشد، آنگاه برابر با جزئی از سرمایه است که باید آزاد دوران - دوره بر یک کار - دوره یا بر مضروب از آنرا جبران نماید.

ج. از اینجاست نتیجه میشود که در مورد کل سرمایه اجتماعی، چنانچه جز گردان آن مورد توجه قرار گیرد، باید آزاد سازی سرمایه قاعده باشد و تناوب ساده ای اجزاء سرمایه بصورت فعالیت بی دری در روند تولید، استثناً تلقی گردد. زیرا این برابری کار - دوره و دوران - دوره، یا برابری دوران - دوره با مضروب ساده ای از کار - دوره، این تناسب منظم میان دو جز تشکیل دهنده ای واگرد - دوره به هیچوجه با ماهیت امر تجانس ندارد و لذا فقط میتواند بصورت استثنائی بروز کند.

بنابراین جزء بسیار مهمی از سرمایه گردان اجتماعی، که سالانه واردهای متعددی انجام میدهد و طی دورزنی سالیانهی خود بطور ادواری در شکل سرمایهی آزاد گشته قرار دارد. علاوه بر این بدیهی است، که در صورت یکسان ماندن اوضاع و احوال دیگر، مقصدار این سرمایهی آزاد گشته همراه با بزرگی روند کار یا با مقیاس تولید و لذا بطور کلی با گسترش تولید سرمایه داری، نمو میکند. در موردیکه ذیل فقره ۲ از بند ب آورده شد، این نمو بدان مذهب است که مجموع سرمایهی پیش ریخته افزایش یافته است، و در مورد فقره ۱ بند ب باین جهت کسه بسا گسترش تولید سرمایه داری بر طول دورهی دوران افزوده میشود و لذا مدت واگردن دوره نیز در مواردی درازتر میگردد که کار — دوره (کوتاهتر از دوران — دوره است) و تناسب منطقی میان دو دوره وجود ندارد. ■

مثلا در حالت اول چنین داشتیم که میبایستی هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ سرمایه گذاری میشد. برای کار — دورهی شش هفته ای ۶۰۰ لیره استرلینگ، برای دورهی سه هفته ای دوران ۳۰۰ لیره استرلینگ، جمعا ۹۰۰ لیره استرلینگ. در این مورد پیوسته ۳۰۰ لیره استرلینگ آزاد میگردد. ولی چنانچه پول گذاری هفتگی ۳۰۰ لیره استرلینگ باشد، آنگاه برای کار — دوره ۱۸۰۰ لیره استرلینگ و برای دوران — دوره ۹۰۰ لیره استرلینگ لازم خواهیم داشت و بنابراین بجای ۳۰۰ لیره نیز ادواراً ۹۰۰ لیره استرلینگ آزاد میگردد. ■

د. کل سرمایه که مثلا ۹۰۰ لیره استرلینگ است باید به دو جزء تقسیم گردد و مانند مورد فوق الذکر ۶۰۰ لیره برای کار — دوره و ۳۰۰ لیره برای دوران — دوره تخصیص داده شود. پس آن جزئی که بطور واقعی در روند کار نهاده شده بمقدار یک سوم پائین آمده یعنی بجای ۹۰۰ لیره استرلینگ به ۶۰۰ لیره استرلینگ تخفیف یافته و بدین سبب مقیاس تولید نیز تا یک سوم تنزل نموده است. از سوی دیگر، ۳۰۰ لیره استرلینگ فقط برای این بکار افتاده اند که پیوستگی کار — دوره تا همین گردد و بتوان در هر هفته از سال ۱۰۰ لیره استرلینگ در روند کار وارد نمود. ■

اگر مسئله بسان مجرد مورد توجه قرار گیرد، تفاوتی نمیکند که ۶۰۰ لیره استرلینگ بمسدت $6 \times 8 = 48$ هفته کار کند (محمول = ۴۸۰۰ لیره استرلینگ) یا آنکه کل سرمایهی ۹۰۰ لیره ای بمسدت ۶ هفته در روند کار گذاشته شود و سپس طی دورهی سه هفته ای دوران بیکار بماند. در مورد اخیر سرمایهی مزبور از $48 \times \frac{1}{3} = 16$ هفته کار میکند (محمول = $9000 \times \frac{1}{3} = 3000$)

۴۸۰۰ لیره استرلینگ) و ۱۶ هفته بیکار بماند. ولی قطع نظرا از زیان بزرگی که به سرمایهی استوار در نتیجهی بیکاری ۱۶ هفته ای وارد میشود و صرف نظر از گران تمام شدن کار، که باید برای تمام سال پرداخت شود در حالیکه فقط جزئی از سال وارد عمل است، اصولاً چنین گسیختگی منظم روند تولید با جنب و جوش صنعت بزرگ معاصر سازگار نیست. این ادامه کاری خود یک نیروی بارآور کار است. ■

اکنون اگر سرمایهی آزاد گشته را که در واقع سرمایهی معلق است نزدیکتر مورد توجه قرار دهیم دیده میشود که جزء قابل ملاحظه ای از این سرمایه باید عوارض شکل پول — سرمایه ای داشته باشد. در همان مثال خودمان بمانیم: کار — دوره ۶ هفته، دوران — دوره ۳ هفته، خرج عفتگی ۱۰۰ لیره استرلینگ. در میان دوین کار — دوره، یعنی در پایان هفتهی نهم، ۶۰۰ لیره استرلینگ

■ جملهی میان دو هلال در متن آلمانی: کونشده و از روی ترجمهی روسی و فرانسوی افزوده شده است. چنین بنظر میرسد که فقدان این جملهی روشن کننده معلول عدم توجه چاپی باشد. بهر حال در ترجمهی روسی منتشره سال ۱۹۶۱ از سوی انستیتوی مارکسیسم — لنینیسم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی این قسمت از روی نسخه عمای خطی مارکس و انگلس اصلاح شده است. ■

برمیگردد که از آن مبلغ باید فقط ۳۰۰ لیره در اثنای بقیه‌ی کار - دوره بکارافتد - پس در پایان دومین کار - دوره ۳۰۰ لیره از مبلغ مزبور آزادگشته است - این ۳۰۰ لیره درجه حالتی قرار دارد ؟ چنین فرض میکنیم که باید $\frac{1}{4}$ این مبلغ برای دستمزد و $\frac{1}{4}$ آن برای مواد خام و کمکی تخصیص یابد - بنابراین این ۲۰۰ لیره از ۶۰۰ لیره برگشتی، بمنظور دستمزد، بصورت پول نقد و ۴۰۰ لیره دیگر در شکل ذخیره‌ی بارآور، بصورت عناصری از سرمایه‌ی بارآور گردان ثابت، وجود دارند - ولی نظرباینکه برای نیمه‌ی دوم کار - دوره‌ی II فقط نیی از این ذخیره‌ی بارآور لازم است، نیمه‌ی دیگر آن بمدت ۳ هفته بصورت زائد یعنی ذخیره‌ی بارآوری که از يك کار - دوره زیاد آمده است، باقی میماند - ولی سرمایه دار میداند که از این جزء سرمایه برگشته (= ۴۰۰ لیره استرلینگ) فقط نیی را (= ۲۰۰ لیره استرلینگ) برای کار - دوره‌ی جاری لازم دارد - بنابراین بسته بشرايط بازار است که وی تصمیم میگیرد آیا همه‌ی ۲۰۰ لیره مزبور یا فقط قسمتی از آنرا فوراً به ذخیره‌ی بارآور اضافی تبدیل کند، یا اینکه آنرا در انتظار شرايط مساعدتر بازار تماماً یا قسمی بصورت پول - سرمایه نگاهدارد - از سوی دیگر این امر بخودی خود مفهوم است که جزئی که برای دستمزد اضافی اختصاص یافته است = ۲۰۰ لیره استرلینگ، باید بصورت نقد نگاهداشته شود - سرمایه دار نمیتواند نیروی کار را، مانند مواد خام، پس از خریداری انبار نماید - ولی الزام دارد که نیروی مزبور را در پیکر روند تولید وارد کند و آنرا در پایان هفته موبدازد - بنابراین در هر حال از ۳۰۰ لیره استرلینگ آزادگشته، این ۱۰۰ لیره استرلینگ شکل پول - سرمایه‌ی آزاد شده را داراست، یعنی سرمایه‌ی ای است که برای کار - دوره لازم نیست - بنابراین سرمایه‌ی ای که بشکل پول - سرمایه در اختیار میماند لااقل باید برابر با جزء متغیر سرمایه یعنی برابر با آن جزئی باشد که برای دستمزد تخصیص یافته است - پول سرمایه‌ی مزبور میتواند در حد اکثر تمام سرمایه‌ی آزاد شده را در برگیرد - در واقع همواره میان این حداقل و این حداکثر نوسان میکند -

بمحض اینکه سیستم اعتباری گسترش پیدا میکند، پول - سرمایه‌ی ای که بدینسان از راه مکانیسم مادی حرکت و اگر آزاد میگردد ناچار نقش قابل ملاحظه‌ی ای را (در کنار بازگشت‌های پی در پی سرمایه‌ی استوار و آن پول - سرمایه‌ی ای که در هر روند کار بابت سرمایه‌ی متغیر ضرورت دارد) ایفا مینماید و در عین حال خود بصورت یکی از پایه‌های سیستم اعتباری درمی‌آید -

در درون مثالی که گرفته ایم فرض کنیم زمان دوران از ۳ هفته به ۲ هفته تقلیل یابد، و این امر عادی نباشد بلکه بی‌آمدی از دوره‌ی رونق، از کوتاه گشتن مهلت‌های پرداخت و غیره باشد - سرمایه‌ی ۶۰۰ لیره‌ی ای که طی کار - دوره گذاشته شده يك هفته زودتر از آنچه لازم است برمیگردد و لذا برای این يك هفته آزاد و در اختیار است - بعلاوه مانند گذشته، در وسط کار - دوره ۳۰۰ لیره (جزئی از این ۶۰۰ لیره استرلینگ) آزاد میگردد ولی بجای ۳ هفته برای ۴ هفته در اختیار است - بنابراین طی يك هفته ۶۰۰ لیره استرلینگ در بازار پول قرار میگیرد و ۳۰۰ لیره استرلینگ بجای ۳ هفته بمدت ۴ هفته در اختیار این بازار است - نظر باینکه این امر تنها در مورد يك سرمایه دار واقع نمیشود بلکه شامل بسیاری از آنها میگردد و نیز در زمانهای مختلف و رشته‌های گوناگون کسب و کار بروز میکند - در نتیجه‌ی آن پول - سرمایه‌ی آزاد بمقدار بیشتری در بازار پدید میشود - چنانچه این وضع دوام یابد، آنگاه در هر جا که ممکن باشد تولید گسترش پیدا میکند - سرمایه دارانی که با سرمایه‌ی مستقر اضی کار میکنند تقاضای کمتری از بازار پول خواهند داشت و بدینسان مانند آنکه گوئی عرضه افزایش یافته است، بازار پول آرامتر میگردد - یا سرانجام مبالغی که برای مکانیسم تولید زائد شده اند، بطور قطع بی‌بازار پول ریخته میشوند -

در اثر انقباض زمان دَوْران * از سه هفته به دو هفته و لذا کوتاه گشتن واگرد - دوره از ۹ به ۸ هفته، $\frac{1}{4}$ از کل سرمایه زائد میگردد * کار - دوره‌ی ۶ هفته‌ای که سابقاً با ۹۰۰ لیره راه می افتاد، اکنون میتواند با ۸۰۰ لیره استرلینگ سرکند. بنابراین یک جز' ارزش کالا - سرمایه که برابر با ۱۰۰ لیره استرلینگ است پس از آنکه بصورت پول برگشت نمود به همین حالت پول - سرمایه ای باقی میماند، بدون آنکه نقش جزئی از سرمایه‌ی پیش ریخته برای روند تولید را ایفا نماید. در حالیکه تولید بر مبنای همان مقیاس و در صورت یکسان ماندن شرایط از حیث قیمت و غیره، مانند گذشته ادامه پیدا میکند، مبلغ ارزش سرمایه‌ی پیش ریخته از ۹۰۰ لیره به ۸۰۰ لیره استرلینگ تقلیل می پذیرد. ۱۰۰ لیره باقی ماند بصورت پول - سرمایه، از ارزش پیش ریخته‌ی بدوی جدا میشود، و وارد بازار پول میگردد و به سرمایه هائی که در این بازار عمل میکنند می پیوندد.

بدینسان دیده میشود چگونه ممکن است وفور پول - سرمایه پدید آید، آنها نه تنها در این معنی که عرضه بزرگتر از تقاضا شده است، این پدیده همواره عبارت از یک وفور نسبی است که مثلاً طی " دوران سود ازدگی" * یعنی بروز میکند که پس از پایان یک بحران، دور تازه‌ای را می‌گشاید. در این مورد وفور سرمایه بمعنای آنست که جز' معینی از ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته، برای مجموع روند بازتولید اجتماعی (که روند دَوْران را نیز در بر میگیرد) زائد گردیده و لذا بشکل پول - سرمایه از دایره بیرون افتاده است. بشرط یکسان ماندن مقیاس تولید و قیمتها، این وفور پول، ناشی از انقباض ساده‌ی واگرد - دوره است. حجم کمابیش زیاد پولی که در جریان است کوچکترین تا' شیری در این مورد نداشته است.

اکنون فرض کنیم که برخلاف مورد پیشین، دوره‌ی دَوْران درازتر شده و بگوئیم از ۳ هفته به ۵ هفته بالغ گردیده است. در این صورت از همان نخستین واگرد رجعت سرمایه‌ی پیش ریخته دو هفته دیرتر انجام میگردد. واپسین بخش روند تولیدی که مربوط به این کار - دوره است دیگر نمیتواند از راه خود پویائی واگرد سرمایه‌ی پیش ریخته ادامه یابد. هرگاه مدتی این حالت دوام پیدا کند دیگر مانند مورد پیشین، گسترش روند تولید پیش نمی آید، بلکه در آن روند، یعنی در مقیاسی که بر پایه‌ی آن می‌چرخد، انقباض پدید میشود. ولی برای آنکه روند بهمان مقیاس ادامه یابد ناچار باید برای تمام مدتی که این درازگشتن دَوْران - دوره دوام دارد، بر سرمایه‌ی پیش ریخته بمیزان $\frac{1}{4} = 200$ لیره استرلینگ افزوده شود. این سرمایه‌ی اضافی را فقط میتوان از بازار پول بدست آورد. هرگاه این تطویل دَوْران - دوره یک یا چند رشته‌ی بزرگ صنعت را در برگیرد، آنگاه این امر میتواند فشاری بر بازار پول وارد کند، مگر آنکه اثر مزبور بوسیله‌ی واکنش از سوی دیگر بخش گردد. در این مورد نیز مرئی و محسوس است که فشار مزبور، مانند وفور پیش گفته، به پیچوجه کمترین رابطه‌ی بسا تغییر در قیمت کالاها یا در حجم وسائل دوران موجود ندارد.

آماده ساختن این فصل برای چاپ، دشواریهای کم بوجود نیامورد. مارکس که آنچنانسان در محاسبات جبری چاپک سواری بود، در حساب ارقام، بویژه در مورد محاسبات بازرگانی، زهر دستی نداشت. با اینکه جزوه‌های بهم دوخته‌ی ضمیمی از او بجای مانده که خود در آنها بسا در چاپهای اول و دوم آلمانی " زمان واگرد " ذکر شده است ولی از روی نسخه‌ای که انگلس برای چاپخانه تهیه نموده بود، این اشتباه چایی رفع شده است.

*** " Melancholische Periode "، " Periode melancholique "، " سوداء "

هم از جهت لغوی و هم از لحاظ اصطلاحی با مالانکولی یا مالیخولیا، که از یونانی بزبان فارسی و زبانهای اروپائی وارد شده است تطبیق میکند و لذا در این ترجمه بکار رفته است.

نمونه های بسیار به انواع محاسبات بازرگانی پرداخته است . ولی دانستن نفس محاسبات بهیچوجه بمعنای آشنائی با محاسباتی که بازرگان در عمل روزانه خود معمول میدارد نیست ، بنحویکه ما ر کس آنچنان در محاسبات واگرد دچار درهمی شده که سرانجام در جنب قسمتهای ناتمام ، برخی نادرستی ها و تضاد ها بروز کرده است . در نمودارهایی که فوقا آورده شده است ، من فقط آنچه ساده تر و از لحاظ حساب درست بوده است نگاه داشته ام و برای این عمل بطور عمد به دلیلی که ذیلا می آورم تکیه نموده ام .

نتایج غیراطمینان بخش این محاسبات پرزحمت ، مارکس را به آنجا کشانده است که - بنظر من - برای امرواقعاً کم اهمیتی ، ارج ناسزاواری قائل شده است . منظور من آن چیزی است که وی " آزاد شدن " سرمایه مینامد . بنابه فرضیاتی که در بالا مورد پذیرش قرار گرفته ، فاکتهای واقعی چنین است :

یکسان است که میان کار - دوره و دوران - دوره و لذامیان سرمایهی I و II ، چه نسبت مقداری وجود دارد - پس از سر رسید نخستین واگرد ، در فواصل منظمی که برابر با طول کار - دوره است ، سرمایه ای که برای یک کار - دوره لازم است ، یعنی مبلغی برابر با سرمایهی I ، بصورت پول بسوی سرمایه دار باز میگردد .

چنانچه کار - دوره = ۵ هفته ، دوران - دوره = ۴ هفته ، سرمایهی I = ۵۰۰ لیره استرلینگ باشد ، آنگاه هر بار ، در پایان نهمین ، چهاردهمین ، نوزدهمین ، بیست و چهارمین ، بیست و نهمین هفته و غیره ، پولی بمبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ بر میگردد . اگر کار - دوره = ۶ هفته ، دوران - دوره = ۳ هفته ، سرمایهی I = ۶۰۰ لیره استرلینگ باشد ، آنگاه هر بار در پایان نهمین ، پانزدهمین ، ۲۱مین ، ۲۷مین ، ۳۳مین هفته و غیره ، ۶۰۰ لیره استرلینگ باز میگردد .

بالاخره اگر کار - دوره = ۴ هفته ، دوران - دوره = ۵ هفته ، سرمایهی I = ۴۰۰ لیره استرلینگ باشد ، آنگاه بازگشت ۴۰۰ لیره ای هر بار در پایان ۹مین ، ۱۳مین ، ۱۷مین ، ۲۱مین ، ۲۵مین هفته و غیره انجام میگردد .

چقدر از این پول برگشته برای کار - دوره ای جاری زائد و لذا آزاد میشود ، هیچ فرفی بوجود نمی آورد . فرض اینست که تولید ، بی گسست بمقیاس پیشن ادامه دارد ، و برای این منظور ضرور است که پول موجود باشد و لذا چه " آزاد گشته " و چه آزاد نگشته برگشت کند . چنانچه تولید گسیخته شود ، آنگاه آزاد گشتن از بین میرود .

بدیگر سخن ، بهر جهت آزاد گشتن پول انجام میگردد و لذا تشکیل سرمایهی نهان و فقط بالقوه بصورت پول رادری دارد . ولی در همه ای مواقع چنین است و تنها مربوط به شرایطی نیست که در متن نزدیکتر مورد تصریح ویژه قرار گرفته است ، و این آزاد گشتن در مقیاسی بزرگتر از آنچه در متن پذیرفته شده انجام میگردد . در ارتباط با سرمایهی گردان I ، سرمایه دار منعتی در پایان هر واگرد ، عیناً در همان وضعی قرار دارد که بهنگام تاسیس بنگاه خود دارا بود . وی از نو همه ای آن سرمایه را یکجا در دست دارد ، در حالیکه فقط تدریجاً میتواند آنرا دوباره به سرمایهی بار آور تبدیل نماید .

عمده در متن مارکس اثبات این نکته است که از سوئی بخش قابل ملاحظه ای از سرمایهی منعتی همواره باید بصورت پول موجود باشد و از سوی دیگر بخش مهمتری از آن باید بموقع شکل پول بخشد بگیرد . تذکرات اضافی من حداکثر میتواند بمنزله ای تحکیمی بر این برهان آوری باشد .

۷. تأثیر تغییر قیمت ها

در بالا از سوی چنین فرض کرده ایم که هم قیمتها و هم مقیاس تولید یکسان باقی مانده اند و از سوی دیگر زمان دوران دستخوش انقباض یا انبساط گردیده است. اکنون بعکس فرض کنیم که مدت واگرد - دوره و نیز مقیاس تولید یکسان مانده اند ولی از طرف دیگر قیمتها تغییر یافته اند. یعنی ترقی یا تنزلی در بهای مواد خام و مواد کمکی و کار یا در مورد دو عنصر نخستین حاصل شده است. فرض کنیم که بهای مواد خام و کمکی و نیز دستمزد به نصف تنزل کرده باشد. بنا بر این طبق مثالی که سابقاً اختیار کرده ایم، هر هفته بجای ۱۰۰ لیره استرلینگ، ۵۰ لیره استرلینگ و برای واگرد - دوره ای ۹ هفته ای ۴۵۰ لیره بجای ۹۰۰ لیره، پیش ریز سرمایه لازم میگردد. بدواً ۴۵۰ لیره استرلینگ از ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته، بصورت پول - سرمایه برکار میشود. ولی روند تولید بهمان مقیاس و با همان واگرد - دوره و بر حسب تقسیم گذشته‌ی آن همچنان ادامه پیدا میکند. حجم محصول سالانه نیز همچنان که بود مانده ولی ارزشش به نصف تنزل یافته است. این تغییر نه از شتاب دوران ناشی شده و نه از دگرگونی در حجم پول در گردش، که تغییر عرضه و تقاضای پول - سرمایه را نیز بهمراه دارد. برخاسته است. چنانچه تنزلی در ارزش و بهای آن در بهای عناصر سرمایه‌ی بارآور به میزان نصف روی دهد، آنگاه نخستین اثر آن چنین خواهد بود که در فلان بنگاه X، که اکنون همچنان بمقیاس گذشته تولید میکند فقط نیمی از ارزش - سرمایه‌ی پیشین بجریان می افتد و لذا از جانب بنگاه X نصف پول سابق بیابازار ریخته میشود. زیرا بنگاه X نخست این ارزش - سرمایه را نقداً یعنی بشکل پول - سرمایه پیش ریز میکند. پس در این صورت حجم پولی که در دوران ریخته میشود کمتر میگردد. زیرا بهای عناصر تولید تنزل کرده است. این نخستین پی‌آمدها است.

ولی در ثانی: نیمی از ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی بدوی، یعنی ۴۵۰ لیره از ۹۰۰ لیره استرلینگ، که الف) شکل پول - سرمایه، سرمایه‌ی بارآور و کالا - سرمایه را متناوباً می‌سود و ب) همزمان و پیوسته بانیم دیگر، جزئاً شکل پول - سرمایه، جزئاً صورت سرمایه‌ی بارآور و جزئاً شکل کالا - سرمایه را می‌پذیرفت، اینک از دور پیمائی بنگاه X برکار میشود و لذا بمثابه پول - سرمایه‌ی اضافی وارد بازار پول میگردد تا بمثابه جزئاً الحاق شده در این بازار تأثیر نماید. این ۴۵۰ لیره پولی که آزاد گشته نه از آن جهت که برای امور بنگاه X پول زائدی گسردیده است بمثابه پول - سرمایه عمل میکند. بلکه بدان سبب که جزئی از ارزش - سرمایه‌ی اصلی است به عمل خود همچون سرمایه ادامه میدهد و لذا نباید بمثابه وسیله‌ی ساده‌ی دوران خرج گردد. نزدیکترین شکلی که بدان وسیله میتوان آنرا بمثابه سرمایه بکار انداخت اینست که وجوه مزبور را بمثابه پول - سرمایه به بازار پول فروریخت. از سوی دیگر این امکان نیز وجود دارد که مقیاس تولید (صرفظراً از سرمایه‌ی استوار) دو برابر گردد. در این صورت از آن پس با همان سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۹۰۰ لیره ای روند تولیدی بمقیاس مضاعف بکار خواهد افتاد.

چنانچه از سوی دیگر بهای عناصر گردان سرمایه‌ی بارآور بمقدار نصف ترقی نماید، آنگاه هر هفته بجای ۱۰۰ لیره ۱۵۰ لیره استرلینگ لازم میگردد و بنا بر این بجای ۹۰۰ لیره ۱۳۵۰ لیره استرلینگ ضرور میشود. برای آنکه کسب و کار بهمان مقیاس سابق بچرخد ۴۵۰ لیره استرلینگ اضافی لازم می‌آید و این امر بر حسب وضع بازار پول به نسبت خود فشار کمابیش زیادی در بازار پول اعمال میکند. هرگاه تمام سرمایه‌ی موجود در آن بازار قبلاً مورد تقاضا بوده باشد، آنگاه رقابت شدیدی برای بدست آوردن پول نقد بوجود می‌آید. چنانچه قسمتی از سرمایه‌ی موجود بکار مانده باشد، آنگاه بهمان نسبت بکار فراخوانده میشود.

ولی ممکن است که مورد سومی نیز پیدا شود به این معنی که با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید و سرعت واگرد و بهای عوامل گردان سرمایه‌ی بارآور، قیمت محصولات بنگاه X تنزل یا ترقی نماید. هر گاه قیمت کالاهائی که بنگاه X تحویل میداد پائین آید، آنگاه قیمت کالا - سرمایه‌ی ۶۰۰ لیره‌ی که وی پیوسته به بازار می‌ریخت مثلاً به ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ تنزل میکند. بنابراین یک شش‌م ارزش سرمایه‌ی پیش ریخته از روند دوران بر نمی‌گردد (مسئله‌ی اضافه ارزشی که در کالا - سرمایه پنهان است خارج از بحث کنونی قرار داده شده است) و این مبلغ در روند مزبور از بین می‌رود. ولی نظر باینکه ارزش و بالتبع قیمت عوامل تولید به میزان گذشته باقی میماند، این برگشت ۵۰۰ لیره فقط برای جبران سرمایه‌ی ۶۰۰ لیره‌ی ای‌تی کفایت میکند که پیوسته در روند تولید بکار می‌افتد. بنا بر این باید ۱۰۰ لیره‌ی اضافی خرج شود تا تولید به همان مقیاس ادامه یابد.

بعکس چنانچه بهای فراورده‌های بنگاه X ترقی نماید بگونه‌ای که قیمت کالا - سرمایه‌ی ۶۰۰ لیره‌ی ای‌تی مثلاً تا ۷۰۰ لیره‌ی استرلینگ ترقی نماید، یک هفتم بهای آن = ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ از روند تولید سرچشمه نگرفته و در آن پیش ریز نشده است، بلکه از روند دوران ناشی شده است. ولی بیش از ۶۰۰ لیره‌ی استرلینگ برای جبران عوامل مولد لازم نیست، لذا ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ آزاد میگردد.

بررسی علی که در مورد اول موجب کوتاه شدن یاد راز شدن واگرد - دوره میشوند و در مورد دوم بهای مواد خام و کارر پائین و بالا می‌برند و در مورد سوم موجب ترقی یا تنزل بهای فراورده‌ها میگردد. از حدود بررسی‌هایی که تا کنون کرده ایم خارج هستند.

ولی آنچه نیک به این مبحث می‌خورد بدین قرار است:

حالت اول - ثابت ماندن مقیاس تولید و بهای عناصر تولید و قیمت محصول.

تغییر در دوران = دوره و لذا در واگرد = دوره

بنابر فرضیاتی که در مثال مابده است در پی کوتاه گشتن دوران - دوره، به میزان $\frac{1}{3}$ از مجموع سرمایه‌ی پیش ریخته کمتر مورد احتیاج است و لذا سرمایه‌ی مزبور از ۹۰۰ به ۸۰۰ لیره‌ی استرلینگ تقلیل می‌یابد و ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ بصورت پول - سرمایه از آن حذف میگردد.

بنگاه X مانند گذشته همان محصول شش هفته‌ای را با همان ارزش ۶۰۰ لیره‌ی استرلینگ تحویل میدهد و چون تمام طول سال پیوسته به همین منوال کار انجام میگیرد بنگاه مزبور علی ۵۱ هفته همان مقدار محصول را به ارزش ۵۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ تحویل میدهد. بنابراین در مورد مقدار و بهای محصولی که بنگاه به گردش می‌اندازد هیچگونه تغییری حاصل نمیشود و همچنین در مورد مهلت‌هایی که بنگاه فراورده را به بازار می‌ریزد هیچ دگرگونی پدید نمیگردد. ولی ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ کنار گذاشته شده است، زیرا در پی کوتاه گشتن دوره‌ی دوران، روند تولید بجای ۹۰۰ لیره‌ی پیشین تنها با ۸۰۰ لیره‌ی استرلینگ سیرآب گشته است. ۱۰۰ لیره‌ی محذوف در شکل پول - سرمایه وجود دارد.

ولی این مبلغ بهیچوجه نمایند می‌جزئی از آن سرمایه‌ی پیش ریخته نیست که ضرورتاً باید پیوسته بصورت پول - سرمایه عمل میکرد. فرض می‌کنیم از سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی I که برابر با ۶۰۰ لیره‌ی استرلینگ است، $\frac{1}{3}$ آن پیوسته در مصالح تولید گذاشته شده = ۴۵۰ لیره‌ی استرلینگ و $\frac{1}{3}$ آن = ۱۲۰ لیره‌ی استرلینگ به دستمزد تخصیص داده شده است. پس هر هفته ۸۰ لیره‌ی استرلینگ برای مواد تولیدی و ۲۰ لیره‌ی استرلینگ برای دستمزد مصرف میشود. بنابراین سرمایه‌ی II = ۳۰۰ لیره‌ی استرلینگ نیز باید بدینسان منقسم گردد که $\frac{1}{3}$ آن = ۲۴۰ لیره‌ی استرلینگ برای مواد تولیدی و

و $\frac{1}{2}$ آن = ۶۰ لیره استرلینگه برای دستمزد تخصیص داده شود . سرمایه ای که برای دستمزد گذاشته شده باید پیوسته بصورت نقدی پیش ریز گردد . بمحض اینکه محصول - کالائی که ۶۰۰ لیره استرلینگه ارزش دارد بصورت پول رجعت نمود ، یعنی بفروش رفت ، ۴۸۰ لیره استرلینگه از آن میتوانده مواد تولیدی (ذخیره مولد) مهمل گردد ولی ۱۲۰ لیره استرلینگه شکل نقدی خود را نگاه میدارد تا بتواند برای دستمزد شش هفته ای بکارآید . این ۱۲۰ لیره استرلینگه حداتلسی است از سرمایه ۶۰۰ لیره ای بازگشته که باید پیوسته در شکل پول - سرمایه تجدید یا جبران گردد و لذا پیوسته باید بمثابه جزئی از سرمایه پیش ریخته‌ی وارد در عمل ، بصورت پول - سرمایه مسو جود باشد .

اکنون اگر از ۲۰۰ لیره استرلینگه که منظماً هر ۳ هفته نقد میشود و بهمانسان نیز قابل تقسیم است یعنی ۲۴۰ لیره آن صرف ذخیره مولد میشود و ۶۰ لیره دیگر آن برای پرداخت دستمزد اختصاص می یابد ، در نتیجه کوتاهی گشتن زمان دوران ۱۰۰ لیره بشکل پول - سرمایه حذف گردد و بکلی از مکانیسم واگرد بیرون رانده شود ، آنگاه این سؤال مطرح میگردد که پس تنخواه این یکمصد لیره پول - سرمایه از کجا بیرون می آید ؟

تنها $\frac{1}{2}$ این مبلغ عبارت از پول - سرمایه ای است که دوره بدوره در بیرون واگرد ها آزاد میماند و لسی $\frac{1}{2}$ آن = ۸۰ لیره استرلینگه قبلاً مهمل به ذخیره مولد اضافی می گردیده که دارای همان ارزش است ، بچه نحو این ذخیره مولد اضافی به پول مهمل میشود و پولی که بسرائی این تبدیل لازمست از کجای آید ؟

هنگامی که کوتاهی گشتن زمان دوران مسلم شود ، آنگاه از ۶۰۰ لیره استرلینگه پیش گفته ، بجای ۴۸۰ لیره فقط ۴۰۰ لیره مهمل به ذخیره مولد میگردد . ۸۰ لیره استرلینگه بقیسه بشکل پول نگاهداشته میشود و بهمراه ۲۰ لیره استرلینگه مذکور که بابت دستمزد تخصیص یافته است ۱۰۰ لیره استرلینگه محذوف راتشکیل میدهند . با اینکه یکمصد لیره مزبور بوسیله فروش کالا - سرمایه از دوران ناشی میگردد و اکنون بجهت آنکه دوباره در دستمزد و غاصرتولید گذارده نمیشود از دوران بیرون کشیده میشود ، معذک نباید فراموش کرد که یکمصد لیره مزبور باشکل نقدی خود از نو دارای همان شکلی است که بد و ابدان صورت در دوران ریخته شده بود . در ابتدای امر ۹۰۰ لیره استرلینگه بابت ذخیره مولد دستمزد گذاشته شده بود . اکنون برای آنکه همسان روند تولید راه بیافتد فقط ۸۰۰ لیره استرلینگه لازم است . ایسن یکمصد لیره ای که در شکل پول از گردونه بیرون می افتد ، اینک پول - سرمایه ای راتشکیل میدهد که در حال جایابی است و جسز تازه ای از بازار پول است . راست است که سابقان نیز مبلغ مزبور دوره بدوره بصورت پول - سرمایه‌ی

■ برای رفع هرگونه ابهام در مورد بحث مذکور می‌شویم که سخن بر سر وجود ۱۰۰ لیره بصورت نقدی است . اگر قرار است که در هر واگرد ، $\frac{1}{2}$ سرمایه بابت پرداخت دستمزد نگاهداشته شود و $\frac{1}{2}$ آن صرف خرید مواد خام و کمکی و غیره (ذخیره مولد) گردد ، در آن صورت چگونه باز ۱۰۰ لیره بصورت نقد در دست سرمایه دار باقی میماند ؟ در پاسخ این سؤال ، مصنف توضیح میدهد که پس از مسلم گشتن کوتاهی زمان دوران مثلاً بمدت یک هفته ، سرمایه دار یک هفته کمتر به ذخیره مولد احتیاج پیدا میکند و لذا بجای آنکه شش بار ۸۰ لیره = ۴۸۰ لیره مواد خام و کمکی و غیره ذخیره کند ۵ بار ۸۰ لیره = ۴۰۰ لیره ذخیره میکند و بنا بر این ۸۰ لیره پول نقد دست او باقی میماند و چون از ۱۲۰ لیره نقد که برای ۶ هفته پرداخت دستمزد تخصیص یافته بود اکنون $\frac{1}{4}$ یعنی ۳۰ لیره صرفه جویی میشود مجموعاً ۸۰ + ۲۰ لیره پول نقد باقی میماند یا آزاد میشود .

آزاد شده و سرمایه مولد اضافی وجود داشت، ولی این حالات نهانی خود شرطی برای پیشبرد روند تولید و لذا برای ادامه آن بود. اکنون دیگر برای این منظور ضرورت ندارد و بنا بر این پول - سرمایه نوی است و جزئی از بازار پول را تشکیل میدهد و ولو اینکه نسبت به ذخیره پولی موجود جامعه بهیچوجه نه عنصری اضافی (زیرا در آغاز کار وجود داشته و بوسیله آن در دوران ریخته شده است) و نه گنج نوانباشته ای است.

در واقع این ۱۰۰ لیره استرلینگ از آن لحاظ که بخشی از پول - سرمایه پیش ریخته ای است که دیگر در همان بنگاه بکار نمی رود، اکنون از دوران بیرون کشیده شده است. ولی این بیرون کشی فقط بدان سبب امکان پذیر شده که تبدیل کالا - سرمایه به پول و مهمل گشتن این پول به سرمایه بار آورده یعنی $W - G - W$ ، بقدریک هفته تسریع گردیده و لذا گردش پولی که در این روند کار میکند نیز تندتر شده است. مبلغ مزبور برای آن از دوران بیرون کشیده شده است که دیگر برای واگرد سرمایه X لازم نیست.

در اینجا چنین فرض شده است که سرمایه پیش ریخته متعلق به همان کسی است که از آن استفاده میکند. ولی چنانچه سرمایه مزبور استقراضی میبود باز فوقی پیدا نمیشد. در آن صورت با کوتاه شدن زمان دوران، برای استفاده کننده بجای ۹۰۰ لیره فقط ۸۰۰ لیره استرلینگ وام لازم میگردد. ۱۰۰ لیره استرلینگ که به وام دهنده پس داده میشد با زمان گذشته یکمده لیره پول - سرمایه جدیدی را تشکیل میداد که فقط بجای X در دست Y قرار میگردد. فراتر از این، چنانچه سرمایه - دار X مواد تولیدی خویش به ارزش ۴۸۰ لیره استرلینگ را با اعتبار گرفته بود بگونه ای که خود فقط ۱۲۰ لیره استرلینگ پول نقد را بابت دستمزد پیش ریز کرده بود، در آن صورت اکنون بمیزان ۸۰ لیره استرلینگ کمتر به مواد تولیدی نسبه نیازمند میشد و لذا این مبلغ کالا - سرمایه زائدی را برای اعتبار دهنده تشکیل میداد، در حالیکه سرمایه دار X خود ۲۰ لیره استرلینگ پول نقد زیاد آورده بود.

اکنون ذخیره تولیدی اضافی بمیزان $\frac{1}{3}$ تقلیل یافته است. سابقا $\frac{4}{5}$ از ۲۰۰ لیره استرلینگ سرمایه اضافی II را تشکیل میداد و برابر با ۲۴۰ لیره استرلینگ بود، اکنون فقط ۱۶۰ لیره استرلینگ است، یعنی ذخیره اضافی دو هفته ای بجای سه هفته ای می نشیند. اکنون این ذخیره بجای هر سه هفته هر دو هفته تجدید میگردد ولی فقط بجای آنکه خوراک سه هفته باشد خوراک دو هفته است. مثلا چنین میشود که خریدهای بازار پنبه با دفعات بیشتر ولی حجم کمتر تکرار میگردد. همان مقدار پنبه از بازار برداشت میشود، زیرا حجم محصول یکسان باقی میماند. ولی از لحاظ زمانی برداشت بنحو دیگر و برمدت بیشتری تقسیم میگردد. مثلا فرض کنیم که سخن بر سر سه ماه و دو ماه باشد و مصرف سالانه پنبه را از قرار ۱۲۰۰ عدل بگیریم. در حالت اول فروش چنین خواهد بود:

اول ژانویه	۳۰۰ عدل	در انبار	۹۰۰ عدل	باقی میماند
اول آوریل	۳۰۰	" "	۶۰۰	" "
اول ژوئیه	۳۰۰	" "	۳۰۰	" "
اول اکتبر	۳۰۰	" "	۰	" "

خواننده توجه دارد که مقصود مصنف اینست که در هر حال جمعاً وضع یکسان است. چه یکمده لیره در دست یکمده سرمایه دار باشد، چه میان سرمایه دار و وام ستان یا اعتبار دهنده و اعتبار گیرنده تقسیم شود باز مجموعاً ۱۰۰ لیره آزاد شده است.

درحالت دوم بعکس :

اول ژانویه	فروش	۲۰۰	عدل	درانبار	۱۰۰۰	عدل
اول مارس	"	۲۰۰	"	"	۸۰۰	"
اول مه	"	۲۰۰	"	"	۶۰۰	"
اول ژوئیه	"	۲۰۰	"	"	۴۰۰	"
اول سپتامبر	"	۲۰۰	"	"	۲۰۰	"
اول نوامبر	"	۲۰۰	"	"	۰	"

بنابراین پولی که در پنبه نهاده شده است یکماه دیگر تماماً برمیگردد، یعنی بجای اتبهر در ماه نوامبر. پس اگر بسبب کوتاه گشتن زمان دوران و لذا کوتاهی زمان واگرد، از سرمای می پیشش ریخته = ۱۰۰ لیره استرلینگ به شکل پول - سرمایه حذف شود و چنانچه این یکمده لیره مرکب باشد از ۲۰ لیره پول - سرمایه ای که ادواراً زیاد بر میزان پرداخت هفتگی دستمزد است و از ۸۰ لیره ای که بمثابه ذخیره تولیدی یک هفته ادواراً زائد میگردد، آنگاه در مورد این ۸۰ لیره چنین میشود که کاهش ذخیره تولیدی از جانب صنعت گر با افزایش ذخیره کالا از سوی پنبه فروش تطبیق میکند. هر اندازه همان مقدار پنبه در انبار صاحب صنعت بمثابه ذخیره تولیدی کترمانند بهمان نسبت بصورت کالا در انبار تاجر پنبه فروش بیشتر میماند.

ماتاکنون چنین فرض کرده ایم که کوتاه گشتن زمان دوران در مورد بنگاه X معلول آن بود است که X کالای خود را سریعتر بفروش رسانده یا زودتر قیمت آنرا دریافت داشته و یا در مورد معاملی اعتباری، مهلت پرداخت کوتاه گردیده است. پس این کوتاهی با کوتاه گشتن فروش کالا و تبدیل کالا - سرمایه به پول سرمایه، یعنی $G - W$ که نخستین مرحلهی روند دورانی است، همراه است. همچنین ممکن است که این کوتاه شدن از دومین مرحله یعنی از $G - W$ ناشی گردد و لذا از تغییر همزمانی سرچشمه میگردد که خواه در کار - دوره بروز میکند و خواه در زمان دوران سرمایه های Y و Z و غیره ای که به سرمایه دار X عناصر تولیدی سرمای می گردانند راتحویل میدهند، پدید می آید.

بطور مثال اگر پنبه، ذغال و غیره بنا بر سیستم قدیم حمل و نقل از محل تولید یا انبارگاه خود تا مقر مؤسسات تولیدی سرمایه دار X سه هفته در راه باشند، آنگاه حداقل ذخیره تولیدی X باید تارمیدن ذخائر جدید دست کم برای سه هفته کافی باشد. تا هنگامیکه پنبه و ذغال در راه هستند نمیتوانند بمثابه وسیلهی تولید بکار آیند. در اینصورت آنها بیشتر در حکم محمول کار صنعت حمل و نقل و سرمایه ای هستند که در آن بکار افتاده است و برای تولید کنندهی ذغال و پنبه فروش، عبارت از کالا - سرمایه ای هستند که دوران خود را طی میکنند. فرض کنیم که در پی بهبود سیستم ترابری حمل کالا به دو هفته تقلیل یافته است. آنگاه ذخیره گیری مولد میتواند بجای هرسه هفته یکبار به دو هفته یکبار تبدیل گردد. از این راه ۸۰ لیره استرلینگ سرمای می اضافی می که بدین منظور پیش ریز شده بود آزاد میگردد و همچنین بعلمت اینکه سرمای می ۶۰۰ لیره استرلینگ بسک هفته زودتر برگشت میکند، ۲۰ لیره استرلینگ که بابت پرداخت دستمزد تخصیص یافته بود نیز آزاد میشود.

از سوی دیگر هرگاه مثلاً کار - دوری سرمای می ای که مادی خام تحویل میدهند کوتاه گسرد (نمونه های آن در فصل پیشین داده شده است) و لذا امکان تجدید ماده ی خام بیشتر شود، در آنصورت ممکن است ذخیره ی مولد تقلیل یابد، فاصله ی زمانی از یک دوری تجدید تا دوری

دیگر کوتاه گردد .

چنانچه بحکس زمان دوران و لذا واگرد - دوره درازتر گردد ، آنگاه پیش ریز سرمایه‌ی اضافی ضرورت پیدا میکند . اگر سرمایه دار سرمایه‌ی اضافی داشته باشد خود آنرا از جیب تا همین میکند . ولی در غیر اینصورت سرمایه‌ی اضافی مزبور بشکل دیگری ، بمشابه جزئی از بازار پول ، گذاشته میشود . برای آنکه بتوان این سرمایه را در دسترس داشت باید آنرا از شکل قدیم خود بیرون آورد ، مثلا سهام فروخت ، سپرده‌ها را بیرون کشید ، امری که اینجانب نیز در بازار پول بطور غیرمستقیم تأثیر میگذارد . یا آنکه باید این سرمایه را قرض کرد . آن جزئی از سرمایه‌ی اضافی که برای پرداخت دستمزد ضرور است در شرایط عادی همواره باید بصورت پول - سرمایه پیش ریز گردد و از این جهت سرمایه دار X سهم در اعمال فشار مستقیم به بازار پول ادامیکند . در مورد آن جزئی که باید در مواد تولید گذاشته شود این امر فقط هنگامی ناگزیر میگردد که قیمت این مواد باید نقدا پرداخت شود . چنانچه بتوان آنها را با اعتبار تهیه نمود آنگاه این عمل تأثیر مستقیمی برای بازار پول اعمال نمیکند ، زیرا سرمایه‌ی اضافی در این مورد از ابتدایانه بمشابه پول - سرمایه ، بلکه مستقیما بصورت ذخیره‌ی مولد پیش ریز میشود . هرگاه بستانکار براتی را که از X در دست دارد مستقیما به بازار پول بریزد ، آنرا تنزیل کند و غیره ، آنگاه عمل سرمایه دار X غیرمستقیم و از راه دست دوم در بازار پول تأثیر میکند . ولی چنانچه بستانکار مزبور از برات مثلا بدینسان استفاده نماید که آنرا برای جبران یک بدهی آیند ، نگاهدارد ، در آنصورت پیش ریز این سرمایه‌ی اضافی نه مستقیم و نه غیرمستقیم بروی بازار پول تأثیری نمیگذارد .

حالت دوم :

بهای مواد تولید تغییر میکند

دیگر شرایط ثابت میمانند

دلی پیش چنین فرض کرده ایم که سرمایه‌ی کل ۹۰۰ لیره‌ی استرلینگی به نسبت $\frac{4}{5} = ۷۲۰$ لیره استرلینگ در مواد تولیدی $\frac{1}{5} = ۱۸۰$ لیره‌ی استرلینگ در دستمزد گذارده میشود .

هرگاه بهای مواد تولیدی به نیم کاهش یابد ، آنگاه برای کار - دوره‌ی شش هفته‌ای بجای ۴۸۰ لیره‌ی استرلینگ فقط ۲۴۰ لیره‌ی استرلینگ لازم خواهد بود ، و برای سرمایه‌ی الحاقی شماره‌ی II بجای ۲۴۰ لیره‌ی استرلینگ فقط ۱۲۰ لیره‌ی استرلینگ میشود . بنابراین سرمایه‌ی شماره I از ۶۰۰ لیره به $۱۲۰ + ۲۴۰ = ۳۶۰$ لیره‌ی استرلینگ کاهش می‌یابد و سرمایه‌ی شماره II از ۳۰۰ لیره به $۶۰ + ۱۲۰ = ۱۸۰$ لیره‌ی استرلینگ تقلیل پیدا میکند . سرمایه‌ی کل ۹۰۰ لیره‌ی استرلینگ پائین می‌آید .

این پول - سرمایه‌ی کار افتاده که اکنون بیکار مانده و بدینجهت در بازار پول در جستجوی محل است ، جز بخشی از سرمایه‌ی ۹۰۰ لیره‌ی بدوی ، که بصورت پول - سرمایه پیش ریز شده است ، چیز دیگری نیست ، سرمایه‌ی است که در اثر تنزل قیمت عناصر تولیدی که ادوارا به آن تبدیل میشود ، چون بنگاه توسعه نمی‌یابد بلکه بر مقیاس گذشته ادامه خواهد یافت ، زائد گردیده است . هرگاه این کاهش بها معنول شرایط اتفاقی (حاصل استثنائا خوب ، واردات نوق المعاده و غیره)

نباشد ، بلکه از افزایش نیروی بارآور در درون رشته ای سرچشمه گرفته باشد که مواد خام تحویل میدهد
آنگاه پول - سرمایه مزبور به صورتی اضافه ای مطلق بازار پول درمی آید و بطور کلی به سرمایه ای که در
شکل پول - سرمایه آزاد است تبدیل میگردد ، زیرا نقدینگی مزبور دیگر جز پیوند یافته ای آن سرمایه
ای نیست که از چندی پیش جایافته است .

حالت سوم:

قیمت فروش خود محصول تغییر میکنند

هرگاه قیمت تنزل کند بخشی از سرمایه از دست میرود و لذا ناچار باید بوسیله ای پیش ریز جدیدی
از پول - سرمایه جبران گردد . این زیان فروشنده ممکن است بطور مستقیم یا غیرمستقیم به سود خریدار
تمام شود . مستقیماً ، هرگاه قیمت فروش محصول فقط در نتیجه ای اوضاع و احوال تصادفی تنزل کسرده
باشد و سپس دوباره تا قیمت عادی ترقی نماید . غیرمستقیم ، آنگاه که تغییر در قیمت در اثر دگرگونی
ارزشی بوجود آمده باشد که بر محصول کهنه تاثر کند و این محصول بمثابه عامل تولید در محیط تولید
دیگری وارد گردد و در آنجا به نسبت خود ، سرمایه آزاد سازد . در هر دو مورد ممکن است سرمایه ای
که برای X از دست رفته است و برای جبران آن ببازار پول فشاری آورد ، از سوی دوستی
همکارش بمثابه سرمایه ای جدید اضافی در دسترس وی قرار گیرد . در این مورد فقط انتقالی رخ میدهد .

هرگاه به عکس بهای محصول ترقی نماید ، آنگاه جزئی از سرمایه که پیش ریز نشده بود از دوران
خارج میشود . این سرمایه دیگر جز تشکیل دهند می سرمایه ای نیست که برای روند تولید پیش ریز شده
است و لذا در صورتیکه تولید توسعه نیابد ، پول - سرمایه ی کنار رفته ای بشمار میرود . چون در اینجا
فرض کرده ایم که بهای عناصر محصول پیش از ورود کالا - سرمایه ببازار مشخص شده است ، امکان دارد
که یک تغییر واقعی در ارزش ، موجب ترقی قیمت گردد و بطور قهقرائی تاثر نماید بنحویکه مثلاً بهای
مواد خام در پی آن بالا رود . در این حالت سرمایه دار X هم از محصولش که بمثابه کالا - سرمایه
در گردش است و هم از ذخیره ای تولیدی موجودش سود میبرد . این سود ، سرمایه ای اضافی می راکه
وی اکنون در نتیجه ای قیمت های نوین ، در اثر ترقی بهای عناصر تولیدی ، برای ادامه کار بنگاهش
لازم دارد ، فراهم میسازد .

ولی ممکن است که ترقی قیمت تنهایی امر تصادفی باشد . آنگاه سرمایه ای اضافی می که از این سو
برای سرمایه دار X لازم میشود در سوی دیگر ، آنجا که محصول آن یکی از عناصر تولیدی رشته ای دیگر
صنعت را تشکیل میدهد ، بصورت سرمایه ای آزاد گشته نمایان میگردد . آنچه یکی می بسازد دیگری
می بسرد .

■ مثلاً اگر فرضاً نفت ماده ای خام صنعت X را تشکیل دهد ، در نتیجه ای ترقی قیمت نفت برای X بکار
بردن سرمایه ای اضافی می ایجاب میشود ولی سرمایه دار تولید کننده ای نفت در اثر ترقی قیمت بهای
سرمایه زیادی بدست می آورد .

فصل شانزدهم واگرد سرمایه متغیر

I - نرخ سالانه ی اضافه ارزش

فرض میکنیم سرمایه ی گردانی به مبلغ ۲۵۰۰ لیره ی استرلینگ باشد که $\frac{1}{4}$ آن برابر با ۲۰۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی ثابت (مواد تولیدی) را تشکیل دهد و $\frac{1}{4}$ آن = ۵۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی متغیری باشد که درازاء دستمزد گذارده شده است .

فرض کنیم که واگرد - دوره = ۵ هفته ، باز - دوره = ۴ هفته و دوران - دوره = ۱ هفته باشد . در این صورت سرمایه ی I که = ۲۵۰۰ لیره ی استرلینگ است از ۱۶۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی ثابت و ۴۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی متغیر ترکیب میشود ، و سرمایه ی II = ۵۰۰ لیره ی استرلینگ مرکب میشود از ۴۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی ثابت و ۱۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی متغیر . در هر هفته ی کار ، سرمایه ای به مبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ نهاده میشود . طی یکسال ۵۰ هفته ای محصول سالانه ای برابر با $۵۰۰ \times ۵۰ = ۲۵۰۰۰$ لیره ی استرلینگ ساخته میشود . بنابراین سرمایه I ۲۰۰۰ لیره ای ، که پیوسته طی هر کار - دوره فعالیت دارد ، ۱۲ بارونیم واگرد میکند .

$\frac{1}{2} \times ۱۲ = ۲۵۰۰۰$ لیره ی استرلینگ میشود . از این ۲۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ $\frac{1}{4}$ = ۲۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی ثابتی است که در مواد تولیدی نهاده شده و $\frac{1}{4}$ آن = ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی متغیر است که درازاء دستمزد گذارده شده است . بالعکس سرمایه ی کل ۲۵۰۰ لیره ای ده بار واگرد دارد ، زیرا $\frac{۲۵۰۰۰}{۲۵۰۰} = ۱۰$ است .

سرمایه ی متغیر گردانی که طی تولید خرج شده است تنها هنگامی میتواند از نو در روند تولید بکار آید که فرآورده ای که ارزش سرمایه ی مزبور در آن باز تولید شده است بفروش رود و از کالا - سرمایه به پول - سرمایه بدل گردد ، تا از نو برای پرداخت دستمزد نهاده شود . ولی در مورد سرمایه ی ثبات گردانی که در تولید گذاشته شده است (مواد تولیدی) نیز وضع هم این چنین است ، زیرا ارزش آنها بمثابه جزئی از محصول مجددا بر میگردد . وجه اشتراکی که این دو بخش از سرمایه ی گردان - یعنی بخشهای متغیر و ثابت این سرمایه - با هم دارند و آنچه که آنها را از سرمایه ی استوار متمایز میسازد این نیست که ارزش انتقال یافته ی آنها به محصول ، بوسیله ی کالا - سرمایه بگردش می افتد ، یعنی بیماری دوران فرآورده بمثابه کالا در گردش قرار میگیرد . یک جزء ارزشی محصول و لذا جزئی از محصول که همچون کالا در گردش است یعنی جزئی از کالا - سرمایه ، همواره از فرسایش سرمایه ی استوار تشکیل یافته است یا بدیگرسخن عبارت از آن جزء ارزشی است که سرمایه ی استوار در آنتای تولید به فرآورده منتقل نموده است . ولی تفاوت در اینست که سرمایه ی استوار با چهره ی مصرفی سرمایه ی گردان (= سرمایه ی گردان ثابت + سرمایه ی گردان متغیر) ، همچنان بکار خود در روند تولید ادامه میدهد . در حالیکه شرط هر یک از تک واگردها اینست که تمام سرمایه ی گردان - در سرمایه ی

کالا - سرمایه - از محیط تولیدی به محیط دوران وارد گردد. نخستین مرحله‌ی دورانی $G \rightarrow W$ برای سرمایه‌ی گردان ثابت و سرمایه‌ی گردان متغیر مشترک است. در دومین مرحله آنها از یکدیگر جدا میشوند. جزئی از پولی که کالا به آن بدل گشته است در ذخیره‌ی تولیدی (سرمایه‌ی گردان ثابت) گذاشته میشود. بنابراین مهلت‌های مختلفی که طی آن خرید عناصر تشکیل دهنده‌ی این ذخیره‌ی مولد انجام میگیرد، ممکن است قسمتی از پول زودتر و قسمت دیگر دیرتر به مواد تولیدی بدل شود. ولی سرانجام همه‌ی آن باین صورت درمی آید. جزء دیگر پولی که از حاصل فروش بدست آمده است بصورت ذخیره‌ی نقدی نگاهداشته میشود تا تدریجاً برای پرداخت نیروی کاری که در پیکر روند تولید فرو میرود مصرف گردد. سرمایه‌ی گردان متغیر را این جزء تشکیل میدهد. با این وصف جانشین ساختن کامل این یا آن جزء، در هر بار ناشی از واگرد سرمایه، از تبدیل سرمایه به محصول، از محصول به کالا و از کالا به پول است. به همین سبب است که در فصل پیشین واگرد سرمایه‌ی گردان - ثابت و متغیر - جداگانه و با هم و بدون در نظر گرفتن سرمایه‌ی استوار مطرح گردید است. برای مسئله‌ای که اکنون باید مطرح سازیم لازمست گامی فراتر نهادیم و جزء متغیر سرمایه‌ی گردان را بگونه‌ای مورد بررسی قرار دهیم که گوئی این جزء به تنهایی تشکیل دهنده‌ی سرمایه‌ی گردان است. باید یگر سخن از سرمایه‌ی ثابت گردان که همراه با آن واگرد میکند چشم میپوشیم.

۲۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ پیش ریز شده است و ارزش سالانه‌ی فراورده برابر با ۲۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ است. ولی جزء متغیر سرمایه‌ی گردان ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ است و لذا سرمایه‌ی متغیری که در ۲۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ جا گرفته است برابر با $\frac{25000}{500} = 50$ لیره‌ی استرلینگ است. چنانچه ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ را به ۵۰۰ تقسیم کنیم تعداد ۱۰ واگرد را بدست می‌آوریم، که کاملاً مانند تعداد واگردهای سرمایه‌ی کل ۲۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ است.

این محاسبه‌ی میانگین، که طبق آن ارزش محصول سالانه بر سرمایه‌ی پیش ریخته تقسیم میگردد و نه بر ارزش جزئی از این سرمایه که پیوسته در یک کار - دوره مورد استفاده قرار دارد (در مثال ما بجای ۴۰۰ بر ۵۰۰ تقسیم میگردد)، در اینجا که سخن فقط در باره‌ی تولید اضافه ارزش است مطلقاً درست است. بعداً خواهیم دید که این حساب از لحاظ دیگر کاملاً دقیق نیست، چنانکه اساساً این محاسبه‌ی میانگین فاقد دقت کامل است. بدیگر سخن محاسبه‌ی مزبور برای هدفهای عملی سرمایه‌دار کافی است ولی بیانگر دقیق یا سنجیده‌ی همه‌ی شرایط واگرد نیست.

ماتاکنون از یک جزء ارزشی کالا - سرمایه‌ی بکلی چشم پوشیده بودیم و آن عبارت از اضافه ارزشی است که در آن نهفته است و در انتهای روند تولید آفریده شده و در پیکر فراورده جایگزین گسردیده است. اینک باید توجه خود را به آن معطوف سازیم.

گیریم سرمایه‌ی متغیر ۱۰۰ لیره‌ای که بطور هفتگی نهاد میشود اضافه ارزشی بمیزان ۱۰٪ = ۱۰ لیره‌ی استرلینگ تولید نماید. بنابراین سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰ لیره‌ای که طی واگرد - دوره‌ی پنج هفته‌ای نهاد میشود اضافه ارزشی بمبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ تولید میکند. یعنی نیمی از روزانه‌ی کار اضافه کار است.

ولی اگر ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ سرمایه‌ی متغیر، ۵۰۰ لیره اضافه ارزش تولید میکند ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ اضافه ارزشی بمیزان $500 \times 10 = 5000$ لیره‌ی استرلینگ بوجود می‌آورد. اما سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته برابر با ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ است. نسبت تمام حجم اضافه ارزشی که طی یکسال تولید شده است به مبلغ ارزشی سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته را مانرخ سالانه‌ی اضافه ارزش مینامیم. بنابراین در مثالی که اکنون در برابر ما قرار دارد نرخ مزبور عبارتست از $\frac{5000}{500} = 1000\%$. چنانچه این نرخ را نیز دیکر مورد بررسی قرار دهیم دیده میشود که برابر است با نرخ اضافه ارزشی که

سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته طی یک واگرد - دوره تولید میکند - ضرب در تعداد واگردهای سرمایه‌ی متغیر (که با تعداد واگردهای همی سرمایه‌ی گردان مطابقت دارد) .

سرمایه‌ی متغیری که طی یک واگرد - دوره پیش ریز گردیده در مثال اختیار شده برابر با ۵۰۰ لیره استرلینگ است و اضافه ارزشی که در قبال آن تولید شده نیز ۵۰۰ لیره استرلینگ است . بنابراین این نرخ اضافه ارزش طی یک واگرد - دوره عبارت از $\frac{500}{500} = 100\%$ است . هرگاه این ۱۰۰٪ را در تعداد واگردهای سالانه که ۱۰ است ضرب کنیم ، آنگاه چنین خواهیم داشت $\frac{500 \times 10}{500} = 1000\%$

چنین است در مورد نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش . ولی در باره‌ی حجم اضافه ارزشی که طی یک واگرد - دوره‌ی مشخصی بدست می‌آید مطلب از این قرار است : حجم مزبور برابر با ارزش سرمایه‌ی متغیری است که در اثنای همین دوره پیش ریز گردیده است (در مثال ما = ۵۰۰ لیره استرلینگ) ضرب در نرخ اضافه ارزش ، بنابراین در نمونه‌ی ما چنین است : $1000 \times 500 = 500000$

لیره استرلینگ . چنانچه سرمایه‌ی پیش ریخته برابر با ۱۵۰۰ لیره استرلینگ باشد با همین نرخ اضافه ارزش چنین خواهیم داشت : حجم اضافه ارزش = $1000 \times 1500 = 1500000$ لیره استرلینگ . قرار می‌گذاریم که سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰ لیره‌ای که سالانه ده بار واگرد می‌کند و با نرخ اضافه ارزش سالانه‌ی خود که برابر با ۱۰۰۰٪ است و لذا طی یکسال اضافه ارزشی بمبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ تولید می‌نماید ، سرمایه‌ی A نامگذاری شود .

اکنون سرمایه‌ی متغیر دیگری را بنام B فرض می‌کنیم که برای تمام سال بمبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ (یعنی در اینجا برای ۵۰ هفته) پیش ریز می‌شود و لذا فقط یکبار در سال واگرد دارد . همراه این باز فرض می‌کنیم که در پایان سال قیمت محصول در همان روزی که آماده است پرداخت می‌گردد و بنا براین پول - سرمایه‌ی که محصول به آن تبدیل می‌شود در همان روز بازگشت میکند . پس دوره‌ی دوران در اینجا برابر با صفر است ، واگرد - دوره برابر با کار - دوره یعنی یکسال است . مانند مسورد پیشین طی کار - دوره در هر هفته سرمایه‌ی متغیری بمبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ وجود دارد و لذا در ۵۰ هفته به ۵۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ می‌شود . باز هم فرض می‌کنیم که نرخ اضافه ارزش همان ۱۰۰٪ باشد ، یعنی بایکسان بودن طول روزانه‌ی کار ، نیسی از آن را اضافه کارت تشکیل می‌دهد . چنانچه ۵ هفته را در نظر بگیریم چنین خواهیم داشت . سرمایه‌ی متغیر گذاشته شده = ۵۰۰ لیره استرلینگ ، نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ ، لذا حجم اضافه ارزش تولید گشته = ۵۰۰ لیره استرلینگ است . حجم نیروی کاری که در اینجا مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد و درجه‌ی بهره‌کشی آن بنا بر فرض دقیقاً همانند سرمایه‌ی A است .

در هر هفته ۱۰۰ لیره سرمایه‌ی متغیر گذاشته شده اضافه ارزشی برابر با ۱۰۰ لیره استرلینگ ایجاد میکند ، پس در ۵۰ هفته سرمایه‌ی نهاده که $100 \times 50 = 5000$ لیره استرلینگ است ، اضافه ارزشی بمبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ بوجود می‌آورد . حجم اضافه ارزش تولید شده در سال همانند مورد پیشین = ۵۰۰۰ لیره استرلینگ است ، ولی نرخ سالانه اضافه ارزش بکلی متفاوت است . این نرخ برابر با اضافه ارزش تولید شده در جریان سال است تقسیم بر سرمایه‌ی متغیر پیش ریز شده ، یعنی $\frac{5000}{5000} = 100\%$ ، در حالیکه این نرخ در مورد سرمایه‌ی A ی پیش گفته = ۱۰۰۰٪ بود .

در مورد سرمایه‌ی A ، همانند سرمایه‌ی B ، هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ خرج سرمایه‌ی متغیر داشتیم : درجه‌ی باروری یا نرخ اضافه ارزش نیز همان ۱۰۰٪ است ، مقدار سرمایه‌ی

متغیر هم یکی است و $\equiv 100$ لیره استرلینگ است. حجم نیروی کار مورد بهره کشی، مقدار و درجهی بهره کشی در هر دو مورد یکسان است، روزانه های کار برابرند و بطور یکسان به کار لازم و اضافه کار تقسیم میشوند. مبلغ سرمایهی تغییری که طی سال بکار می افتد نیز هم مقدار $\equiv 5000$ لیره استرلینگ است. مانند یکدیگر همان حجم کار را بحرکت در می آورند و از نیروی کاری که هر دو سرمایهی برابر برآورد می اندازند مقدار یکسانی اضافه ارزش بیرون می کشند، یعنی 5000 لیره استرلینگ. با این وجود در نرخ اضافه ارزش A و B تفاوتی بمیزان 90% پیدا میشود.

در واقع این پدیده چنان دیده میشود که گوئی نرخ اضافه ارزش تنهابه حجم و درجهی بهره کشی نیروی کاری، که بوسیلهی سرمایهی متغیر بحرکت در می آید، وابسته نیست بلکه علاوه بر آن مربوط به تاثیرات ناروشتی است که از روند دوران سرچشمه میگیرند. و در حقیقت چنین تعبیری نیز از این پدیده داده شده است و طرح آن، اگرچه نه در شکل خالص خود بلکه بصورت بفرنسج و پوشیده ترش یعنی (نرخ سالانه سود)، از آغاز سالهای بیستم * شکست کاملی را در مکتب ریکاردوش پیش آورده است.

هرگاه بصورت ظاهر پدیده ننگریم بلکه واقعا سرمایه های A و B را تحت شرایط دقیقاً یکانه ای قرار دهیم، آنگاه جنبهی شکفت انگیز پدیده بلا فاصله از بین میرود. چنین اوضاع و احوالی فقط آنگاه بوجود می آید که سرمایهی متغیر B عین سرمایهی A در همان فاصله زمانی در مجموع خود برای پرداخت نیروی کار خرج شود.

در آن صورت 5000 لیره استرلینگ سرمایهی B برای 5 هفته نهاد میشود و صرف 100 لیره در هفته سالانه 50000 لیره استرلینگ خرج بر میدارد. آنگاه در چهارچوب فرض ما، اضافه ارزش $\equiv 50000$ لیره استرلینگ میشود. سرمایهی واگرد نموده که $\equiv 50000$ لیره استرلینگ است تقسیم بر سرمایهی پیش ریخته که $\equiv 5000$ لیره است، تعداد واگرد ها را که برابر با 10 است نشان

میدهد. نرخ اضافه ارزش $\equiv \frac{50000}{5000} = 100\%$ ، ضرب در 10 که تعداد واگرد ها است نرخ

سالانهی اضافه ارزش را چنین بدست میدهد: $\frac{50000}{5000} = 10 = 1000\%$ بنا بر این

اکنون نرخهای اضافه ارزش A و B برابرند، یعنی 1000% هستند، ولی حجم اضافه ارزش از این قرار است: برای B 50000 لیره استرلینگ و برای A 5000 لیره استرلینگ. نسبت

مقادیر (حجم) اضافه ارزش تولید شده بیکدیگر مانند نسبت ارزش - سرمایه های پیش ریختهی B و A بیکدیگر است، یعنی به نسبت $5000 : 50000 = 1 : 10$ قرار میگیرند. ولی در عوض

سرمایهی B نیز در زمان واحد ده بار بیشتر از سرمایهی A نیروی کار به حرکت در آورده است.

فقط سرمایه ای که واقعا در روند کار مورد استفاده قرار گرفته است اضافه ارزش تولید میکند و همهی

قوانین داده شده در بارهی اضافه ارزش تنهابر آن سرمایه اطلاق میشود و لذا قانونی هم که طبق آن

بآنرخ معین، حجم اضافه ارزش منوط بمقدار نسبی سرمایهی متغیر است. در مورد همین سرمایه

جاری است.

روند کار، خود با زمان اندازه گیری میشود. طول روزانهی کار که معلوم باشد (چنانکه مبادر

اینجا کلیهی شرایط را میان سرمایه ی A و سرمایه ی B یکسان گرفتیم تا تفاوت در نرخ سالانهی اضافه

ارزش با روشنی تمام نموده شود) آنگاه هفتهی کار عبارت از تعداد معینی روزانهی کار میشود. بدیگر

سخن، ممکن است ما کار - دوره ای را که مثلا 5 هفته ای است بمثابه روزانهی واحد کاری نگاه کنیم،

که اگر روزانه‌ی کار ۱۰ ساعته و هفته نیز مرکب از ۶ روزانه‌ی کار فرض شود، ۲۰۰ ساعته است. ولی اضافه بر این باید رقم مزبور را ضرب در تعداد کارگرانی کنیم که هر روز در زمان واحد و در روند کار واحد مشترکاً گمارده شده اند. هرگاه این تعداد مثلاً ۱۰ نفر باشد، آنگاه ساعات هفتگی $= 10 \times 60 = 600$ خواهد بود و یک کار - دوره‌ی ۵ هفته‌ای $= 5 \times 600 = 3000$ ساعت میگردد. بنابراین سرمایه‌های متغیر هم مقدار آنگاه با نرخ اضافه ارزش یکسان و با روزانه‌ی کار برابر در جریان هستند که حجم‌های هم مقداری از نیروی کار (یعنی یک نیروی کار هم قیمت ضرب در تعداد برابر) در فاصله‌ی زمانی واحد بحرکت درآمده باشند.

اینک به مثالهای بدوی خودمان برمیگردیم. در مورد A و B، سرمایه‌های متغیر هم مقداری که به ۱۰۰ لیبره استرلینگ بالغ میگردد در انتهای هر هفته‌ی سال بجزریان افتاده اند. بنابراین سرمایه‌های متغیر بکار برده که واقعا در روند کار وارد عمل هستند برابرند، ولی سرمایه‌های متغیر پیش ریخته بکلی نابرابرند. در A برای هر ۵ هفته ۵۰۰ لیبره استرلینگ پیش ریز شده است که از آن هر هفته یکصد لیبره بکار میرود. در B برای نخستین دوره‌ی ۵ هفته‌ای ۵۰۰ لیبره استرلینگ پیش ریز شده است که از آن مبلغ اماره هر هفته تنها ۱۰۰ و لذا در ۵ هفته فقط ۵۰۰ لیبره استرلینگ $= \frac{1}{5}$ سرمایه‌ی پیش ریخته بکار می‌افتد. در دومین دوره‌ی ۵ هفته‌ای ۴۵۰ لیبره استرلینگ پیش ریخته است ولی فقط ۵۰ لیبره جریان دارد و از همین قرار برای دوره‌های بعد. سرمایه‌ی متغیری که برای فاصله‌ی زمانی معین پیش ریز میشود فقط تا آن اندازه به سرمایه‌ی بکار افتاده و لذا به سرمایه‌ی متغیر واقعا در جریان و عمل کننده بدل میگردد که بطور واقعسسی در بخشهای آن فاصله‌ی زمانی‌ئی که مورد عمل روند کار است وارد گردد و در روند کار واقعا عمل کند. آن جزئی از سرمایه‌ی مزبور که در این میان پیش ریز شده است تا بعداً در بخش زمانی دیگری مسور در استفاده قرار گیرد عیناً مانند آنست که از لحاظ روند کار وجود ندارد و لذا نه در مورد ارزش آن پیش و نه از لحاظ اضافه ارزش آوری هیچگونه تأثیری اعمال نمیکند. مثلاً در سرمایه‌ی A ۵۰۰ لیبره استرلینگ برای ۵ هفته پیش ریز شده است ولی در هر هفته فقط یکصد لیبره از آن به نوبت در روند کار وارد میشود. در نخستین هفته $\frac{1}{5}$ از آن مورد استفاده قرار میگیرد و $\frac{4}{5}$ آن بی آنکه بکار افتد پیش ریز شده است، اگر چه برای روند‌های کار ۴ هفته‌ی بعد جنبه‌ی ذخیره‌ای دارد و ناچار باید پیش ریز شده باشد.

اوضاع و احوالی که نسبت میان سرمایه‌ی پیش ریخته و سرمایه‌ی متغیر را متفاوت میسازند، تنها به آن اندازه و از آنرا در تولید اضافه ارزش در صورت معین بودن نرخ اضافه ارزش - مؤثر هستند که کمیت سرمایه‌ی متغیری را که میتواند در فاصله‌ی زمانی معین، مثلاً در یک هفته، پنج هفته و غیره، واقعا بکار رود تغییر دهند. سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته فقط تا آن حد و در آنزمان که واقعا بکار میرود بمثابة سرمایه‌ی متغیر عمل میکند، نه طی آن مدتی که بصورت ذخیره‌ای پیش ریز شده بجای مانده و بکار نرفته است. ولی همه‌ی اوضاع و احوالی که موجب تفاوت در نسبت میان سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته و سرمایه‌ی متغیر بکار رفته میشوند، در تفاوت واگرد - دوره‌ها خلاصه میگردد، (که خود معلول اختلافی است که خواه در کار - دوره، خواه در دوران - دوره و خواه هر دو حاصل میشود) قانون تولید اضافه ارزش اینست که بایکسان بودن نرخ اضافه ارزش، حجم‌های برابری از سرمایه‌ی متغیر وارد در کار حجم‌های برابر اضافه ارزش تولید میکنند. بنابراین چنانچه سرمایه‌های A و B در فاصله‌ی زمانی برابر، بایکسان بودن نرخ اضافه ارزش، حجم‌های برابری از سرمایه‌ی متغیر بکار اندازند، آنگاه باید آنها در همان فاصله‌ی زمان حجم‌های برابری از اضافه ارزش تولید نمایند، هر چند نسبت میان این سرمایه‌ی متغیری که در انتهای فاصله‌ی زمانی معین بکار افتاده است با سرمایه‌ی متغیری که در عرض همین مدت پیش ریز شده است متفاوت باشد، و بنا بر این

هر قدر نیز نسبت میان حجم اضافه ارزش تولید شده، نه با سرمایه‌ی متغیر بکاررفته، بلکه با سرمایه‌ی متغیری که بطور کلی پیش ریز گردیده است، مختلف باشد، اختلاف در این نسبت بجای آنکه قوانین بیان شده در باره‌ی تولید اضافه ارزش را نقض کند بعکس موید آنها و نتیجه‌ی ضروری این قوانین است.

نخستین هفته‌ی بخش تولیدی سرمایه‌ی B را مورد توجه قرار دهیم. در پایان ۵ هفته ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ بکاررفته و مصرف شده است. ارزش - محصول برابر با ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ است. بنابراین $\frac{500}{1000} = 50\%$ است. عیناً مانند سرمایه‌ی A. اینکه در مورد سرمایه‌ی A اضافه ارزش همزمان با سرمایه‌ی پیش ریخته بسامان میرسد، در حالیکه در مورد سرمایه‌ی B این چنین نیست، در اینجا هنوز برای ما مطرح نیست زیرا اکنون سخن فقط بر سر تولید اضافه ارزش و رابطه اش با سرمایه‌ی متغیری است که در اثنای تولید آن پیش ریز شده است. بعکس اگر نسبت اضافه ارزش در مورد B، نه با تولید آن جزئی از سرمایه‌ی پیش ریخته ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ که بکار رفته و مصرف گردیده است حساب کنیم بلکه آنرا با خود همین سرمایه‌ی کل پیش ریخته بسنجیم، آنگاه چنین بدست می‌آوریم: $\frac{500}{1000} = 50\%$ بدینسان برای سرمایه‌ی B ۱۰٪ و برای سرمایه‌ی A ۱۰۰٪، یعنی ده بار بیشتر، در می‌آید. اکنون اگر بیابند و بگویند که: این تفاوت در نرخ اضافه ارزش در مورد سرمایه‌ی های هم مقداری که کمیت برابری کار حرکت در آورده اند، و آنهم کاری که به دو قسمت برابر از کار پرداخته و نبرد اخته تقسیم میگردد، ناقص توانین اخصافه ارزش است، آنگاه پاسخ آسان است و بایک نگاه ساده به شرایط واقعی جواب آن داده میشود. در A شمانرخ واقعی اضافه ارزش را بیان میکنید یعنی اضافه ارزشی را که طی ۵ هفته بوسیله‌ی یک سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره ای تولید شده است و نسبت به همین سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰ لیره ای می‌سنجید. در صورتیکه بعکس در مورد B طریقه‌ی محاسبه ای اختیار میشود که بهیچوجه نه با تولید اضافه ارزش مربوط است و نه با تعیین نرخ اضافه ارزش منطبق با آن ارتباط دارد. ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ اضافه ارزشی که بایک سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰ لیره ای تولید میشود در ارتباط با ۵۰۰ لیره سرمایه متغیری که در جریان تولیدش پیش ریز میشود سنجیده نمیکرد بلکه با سرمایه ای بصلح ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ در ارتباط قرار داده میشود که از آن $\frac{500}{5000} = 10\%$ یعنی ۱۰٪ لیره‌ی استرلینگ با تولید این اضافه ارزش ابد ا داخلی ندارد و فراتر از آن، چون تازه باید طی ۴۵ هفته‌ی آینده تدریجاً وارد عمل گردد، برای تسولید ۵ هفته‌ی نخست که اکنون تنها مورد بحث است بهیچوجه هستی ندارد. پس بدینسان دید میشود که اختلاف میان نرخهای اضافه ارزش A و B اصلاً مسئله ای نیست.

اکنون نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش سرمایه‌ی A و B را با هم مقایسه کنیم. برای سرمایه‌ی

$$B \text{ چنین داریم } 100\% = \frac{5000 \text{ III}}{5000 \text{ V}} \text{ و برای سرمایه‌ی A چنین } 1000\% = \frac{5000 \text{ III}}{500 \text{ V}}$$

ولی نسبت نرخهای اضافه ارزش همانست که قبلاً بود. سابقاً چنین داشتیم:

$$\frac{10\%}{100\%} = \frac{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایه‌ی B}}{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایه‌ی A}}$$

و اکنون چنین داریم:

$$\frac{100\%}{1000\%} = \frac{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایه‌ی B}}{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایه‌ی A}}$$

ولی $\frac{10\%}{100\%} = \frac{100\%}{1000\%}$ ، بنابراین نسبت همانست که در بالا بود.

با وجود این مسئله اکنون وارونه شده است . نرخ سالانه‌ی سرمایه‌ی B که $\frac{5000M}{5000V} = 100\%$

است دیگر هیچگونه انحرافی از قوانین شناخته شده‌ی مادر باره‌ی اضافه ارزش و نرخ که بنا آن انطباق دارد ، ولو بصورت ظاهر هم باشد ، نشان نمیدهد . طی سال ۷۰۰۰ پیش ریز شده و بنحو بارآور مصرف گردیده و سرمایه‌ی مزبور ۵۰۰۰ M تولید کرده است . بنابراین نرخ اضافه ارزش همان برخه‌ی (کسر) پیش گفته یعنی $\frac{5000M}{5000V} = 100\%$ است . نرخ سالانه با نرخ واقعی اضافه ارزش منطبق است . پس این بار سرمایه‌ی B نیست که مانند پیش کجروی نشان میدهد بلکه نادرستی از آن سرمایه‌ی A است که باید توضیح داده شود .

در اینجا نرخ اضافه ارزشی داریم که چنین است : $\frac{5000M}{5000V} = 1000\%$ ولی اگر در مورد نخست محصول ۵ هفته بر پایه‌ی سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۵۰۰۰ لیره استرلینگی حساب شده بود که از آن $\frac{1}{10}$ در تولیدش بکار نیافتاده بود ، اکنون ۵۰۰۰ M بر مبنای ۷۰۰ حساب میشود یعنی فقط بر پایه‌ی $\frac{1}{10}$ از سرمایه‌ی متغیری که واقعا در تولید ۵۰۰ M بکار برده شده است محاسبه میشود . زیرا ۵۰۰۰ M محصول سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰۰ لیره‌ای است که طی ۵ هفته بطور بارآور مصرف شده است ، نه نتیجه‌ی سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای که تنها طی یک دوره‌ی ۵ هفته‌ای مورد استفاده قرار گرفته است . در مورد اول اضافه ارزشی که در جریان ۵ هفته تولید شده بود بر پایه‌ی سرمایه‌ی ای که سه برای ۵۰ هفته پیش ریز گردیده ، و لذا بر مبنای سرمایه‌ی ای که ۱۰ بار بزرگتر از سرمایه‌ی استفاده شده طی هفته است ، محاسبه شده بود . اکنون اضافه ارزشی که طی ۵۰ هفته تولید شده است بر پایه‌ی سرمایه‌ی ای که برای ۵ هفته پیش ریز شده و بنابراین ده بار کوچکتر از سرمایه‌ی ای است که سه در جریان ۵۰ هفته مورد استفاده قرار میگیرد ، حساب میشود .

سرمایه‌ی A که ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگی است هرگز برای بیش از ۵ هفته پیش ریز نشده است . در پایان ۵ هفته‌ی مذکور برگشته و میتواند همان روند را در جریان سال بوسیله‌ی واگرد دهگانه‌ی ده بار تجدید نماید . از اینجا دو نتیجه بدست می‌آید .

اول : سرمایه‌ی ای که در A پیش ریز شده است فقط ۵ بار بزرگتر از آن جزء سرمایه است که پیوسته در روند تولید یک هفته بکار میرود . بعکس سرمایه‌ی B که فقط یکبار در ۵۰ هفته واگرد میکند و لذا نیز بایست برای ۵۰ هفته پیش ریخته شده باشد ، ۵۰ بار بزرگتر از چیزی از آنست که میتواند در اثنای یک هفته بکار بیفتد . بنابراین واگرد ، رابطه‌ی میان سرمایه‌ی پیش ریخته برای روند تولید سالانه و سرمایه‌ی ای را که برای دوره‌ی تولید معینی ، مثلاً یک هفته ، استفاده پذیراست ، تغییر میدهد . این همان چیزی است که حالت اول را پیش می‌آورد ، یعنی حالتی که در آن اضافه ارزش ۵۰ هفته‌ای بر اساس سرمایه‌ی بکار افتاده طی ۵ هفته حساب نمیشود ، بلکه بر پایه‌ی سرمایه‌ی ای که در ۵۰ هفته بکار میافتد و ده بار بزرگتر است محاسبه میگردد .

ثانیا - واگرد - دوره‌ی ۵ هفته‌ای سرمایه‌ی A ، فقط $\frac{1}{10}$ سال را تشکیل میدهد و بنابراین

این طی یکسال ده چنین واگرد - دوره‌ی هائی را در بر میگیرد که در آن سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره استرلینگی A پیوسته از نو بکار می‌افتد . سرمایه‌ی بکار رفته در اینجا برابر با سرمایه‌ی ای است که برای ۵ هفته پیش ریز شده است ضرب در تعداد واگرد - دوره‌ی های سال . سرمایه‌ی ای که در یکسال بکار افتاده عبارتست از $10 \times 500 = 5000$ لیره‌ی استرلینگی . سرمایه‌ی ای که طی سال پیش ریز گردیده $\frac{5000}{10} = 500$ لیره‌ی استرلینگی است . در واقع با آنکه پیوسته ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگی از نو بکار می‌افتد ،

معدلك در هر ۵ هفته هرگز بیش از همین ۵۰۰ لیبره استرلینگ پیش ریز نمیگردد. از سوی دیگر، در مورد سرمایه‌ی B راست است که هر ۵ هفته بیش از ۵۰۰ لیبره استرلینگ بکار نمی‌رود و برای پنج هفته پیش از این مبلغ پیش ریز نمی‌شود. ولی نظریه اینکه واگرد - دوره در اینجا برابر با ۵۰ هفته است، سرمایه‌ی بکاررفته در ظرف یکسال، برابر با سرمایه‌ی پیش ریخته برای ۵ هفته نیست، بلکه با سرمایه‌ی ای که برای ۵۰ هفته پیش ریز میشود برابر است. ولی حجم ارزشی که سالانه تولید میگردد، بانرخ اضافه ارزش معین، بنا بر سرمایه‌ی ای که طی سال بکاررفته است توده میشود و نه طبق سرمایه‌ی ای که در اثنای سال پیش ریز شده است. به همین جهت است که حجم مزبور برای این سرمایه‌ی ۵۰۰ لیبره ای که یکبار در سال واگرد میکند از آن سرمایه‌ی ۵۰۰ لیبره ای که ده بار واگرد دارد بزرگتر نیست، و اگر حجم اضافه ارزش آن به این بزرگی است بدان سبب است که این سرمایه خود با یکبار واگرد سالانه اش ده بار بزرگتر از سرمایه‌ی ای است که ده بار در سال واگرد میکند.

سرمایه‌ی متغیری که طی سال واگرد یافته - و لذا آن جزئی از محصول سالانه یا مخارج سالانه‌ی ای نیز که برابر با این جزء است - عبارت از آن سرمایه‌ی متغیری است که در جریان سال واقعا بکار افتاده و بنحو بارآور مصرف شده است. از اینجا چنین نتیجه میشود که عرگاه سرمایه متغیر سالانه واگرد کرده‌ی A و سرمایه‌ی متغیر سالانه واگرد کرده‌ی B از لحاظ بزرگی یکسان باشند و تحت شرایط بارورسازی برابری بکار افتاده باشند، آنگاه نرخ اضافه ارزش برای هر دو یکسان است و نیز حجم اضافه ارزشی که سالانه تولید میشود بایستی برای هر دو یکسان باشد. و بنا بر این - نظر به اینکه حجم سرمایه‌ی بکاررفته نیز یکی است - نرخ اضافه ارزشی که برای یکسال محاسبه میشود نیز برابر خواهد بود، چنانکه فرمول زیرین بیانگر آنست:

حجم اضافه ارزش تولید شده در سال

سرمایه‌ی متغیر واگرد کرده در سال

یا آنکه به بیان کلی چنین است: بزرگی نسبی سرمایه‌ی های متغیر واگرد نموده هر اندازه باشد، نرخ اضافه ارزشی که طی سال بوسیله‌ی آنها تولید شده است، بوسیله‌ی نرخ اضافه ارزشی تعیین میگردد که طبق آن سرمایه‌ی های مزبور در دوره‌ی های میانگین (مثلا متوسط هفتگی یا همچنین روزانه) کار کرده اند. این یگانه نتیجه گیری است که از قوانین مربوط به تولید اضافه ارزش و تعیین نرخ اضافه ارزش ناشی میگردد.

اکنون فراتر رفته ببینیم رابطه‌ی سرمایه‌ی واگرد نموده در سال (که در آن چنانکه گفته شد ما فقط سرمایه‌ی متغیر را مورد نظر قرار میدهیم) ، بیانگر چیست. این تقسیم، تعداد واگرد های سالانه سرمایه‌ی پیش ریخته را بدست میدهد. برای سرمایه‌ی A چنین داریم:

$$\frac{۵۰۰۰ \text{ لیبره استرلینگ سرمایه‌ی واگرد نموده}}{۵۰۰ \text{ لیبره استرلینگ سرمایه‌ی پیش ریخته}}$$

و برای سرمایه‌ی B:

$$\frac{۵۰۰۰ \text{ لیبره استرلینگ سرمایه‌ی واگرد نموده}}{۵۰۰ \text{ لیبره استرلینگ سرمایه‌ی پیش ریخته}}$$

در هر دو رابطه برخه شمار (صورت کسر) بیانگر سرمایه‌ی پیش ریخته ضرب در تعداد واگرد ها

است . برای $A \times 5000$ و برای $B \times 5000$ یا آنکه نمودار سرمایه‌ی پیش ریخته ضرب در معکوس زمان واگرد است بر پایه‌ی احتساب یکسال . زمان واگرد برای A عبارت از $\frac{1}{5000}$ سال است . معکوس زمان واگرد $\frac{1}{5000}$ سال میشود و لذا $\frac{1}{5000} \times 5000 = 1$ است ، برای $B \times 5000$ $\frac{1}{5000} \times 5000 = 1$ میشود . برخه نام (مخرج) نمایشگر سرمایه‌ی واگرد کرده ضرب در معکوس تعداد واگردها است . برای $A \times 5000$ و برای $B \times 5000$.

حجم کاری که ، متقابلاً بوسیله‌ی هر دو سرمایه‌ی متغیر یکسال واگرد نموده ، به حرکت درآمده است (مجموع کار پرداخته و نپرداخته) ، در اینجا برابر است زیرا سرمایه‌های واگرد کرده خود بسا یکدیگر برابرند و نرخهای اضافه ارزش آنها نیز یکسان است .

رابطه‌ی میان سرمایه‌ی متغیر یکسال واگرد نموده و سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته ، نمایانگر مسائل زیرین است :

اولاً . نشان دهنده‌ی نسبتی است که میان سرمایه‌ی پیش ریز شوند و سرمایه‌ی متغیر مسرود استفاده در یک کار - دوره‌ی مشخص برقرار میشود . هرگاه تعداد واگردها مانند مورد A برابر با 10 باشد و سال نیز 50 هفته‌ی پذیرفته شود ، آنگاه زمان واگرد 5 هفته خواهد بود . بابت این پنج هفته باید سرمایه‌ی متغیر پیش ریز شود و سرمایه‌ی ای را که برای 5 هفته پیش ریز میگردد باید پنج بار بزرگتر از سرمایه‌ی متغیری باشد که در عرض یک هفته بکار برده میشود . این به آن معناست که فقط $\frac{1}{5}$ سرمایه‌ی پیش ریخته (در این مورد 500 لیره‌ی استرلینگ) میتواند در جریان یک هفته مسرود استفاده قرار گیرد . بعکس در مورد سرمایه‌ی B که تعداد واگرد 1 است ، زمان واگرد 50 هفته است . بنابراین نسبت سرمایه‌ی پیش ریخته به سرمایه‌ی بکار افتاده در هفته $10 : 50$ است . اگر قرار بود که B هم مانند A باشد ، آنگاه B ناچار میبود هفته‌ای 1000 لیره‌ی استرلینگ بجای 100 لیره‌ی استرلینگ بگذارد .

ثانیاً . چنین نتیجه میشود که B سرمایه‌ی ای همیزان ده بار بزرگتر از A بکار برده است . (5000 لیره‌ی استرلینگ) تا همان حجم سرمایه‌ی متغیر و لذا ، بانرخ معین اضافه ارزش ، همان حجم کار (پرداخته و نپرداخته) را به حرکت درآورد و بنابراین در عرض سال همان مقدار اضافه ارزش تولید نماید . نرخ واقعی اضافه ارزش غیر از نسبت میان سرمایه‌ی متغیری که در فاصله‌ی زمانی مشخص بکار رفته و اضافه ارزشی که در همین فاصله‌ی زمانی تولید گشته است ، بیانگر چیز دیگری نیست . بسا بدیگر سخن بیانگر حجم کار نپرداخته است که سرمایه‌ی متغیر بکار رفته در اثنای این فاصله‌ی زمانی به حرکت درآورده است . نرخ اضافه ارزش مطلقاً هیچ سروکاری با آن جزئی از سرمایه‌ی متغیر ندارد که طی زمانی پیش ریز شده است که در کار وارد نمیگردد . و بنابراین با آن تغییرات و تفاوت‌هایی نیز سروکار ندارد که بوسیله‌ی واگرد - دوره‌ی عارض انواع سرمایه‌ها میشود و در نسبت میان جزئی پیش ریخته‌ی آنها در فاصله‌ی زمانی مشخص و جزئی از آنها که در همین فاصله‌ی زمانی بکار افتاده است تأثیر میکند .

از آنچه تاکنون تشریح گردید بیشتر این نتیجه حاصل میشود که نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش تنها در یک مورد بانرخ واقعی اضافه ارزش ، که بیانگر درجه‌ی بهره‌کشی از کار است ، انطباق پیدا میکند . چنانچه سرمایه‌ی پیش ریخته فقط یکبار در سال واگرد داشته باشد ، آنگاه سرمایه‌ی پیش ریخته بسا سرمایه‌ی ای که در اثنای سال واگرد نموده برابر میگردد و لذا نسبت حجم اضافه ارزشی که طی سال تولید شده به سرمایه‌ی ای که در عرض سال برای استفاده از تولید اضافه ارزش بکار افتاده است با نسبت میان حجم اضافه ارزش تولید شده در سال و سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی سالانه ، انطباق و بیگانگی پیدا میکند .

فرمول A) نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش مساویست با حجم اضافه ارزش تولید شده در عرض سال

سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته

ولی حجم اضافه ارزش تولید شده در عرض سال، برابر است با نرخ واقعی اضافه ارزش ضرب در سرمایه‌ی متغیری که برای تولیدش بکار رفته است. سرمایه‌ی ای که برای تولید حجم اضافه ارزش سالانه بکار رفته برابر است با سرمایه‌ی پیش ریخته ضرب در تعداد واگردهای آن، که ما آنرا n نامگذاری میکنیم. بنا براین فرمول A بصورت ذیل بدل میشود:

فرمول B) نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش مساوی است با

$$\frac{\text{نرخ واقعی اضافه ارزش} \times \text{سرمایه‌ی پیش ریخته} \times n}{\text{سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته}}$$

سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته

مثلاً برای سرمایه‌ی B چنین است: $B = \frac{100\% \times 5000 \times 1}{100\%}$ یا 100% . تنها در صورتیکه $n = 1$ باشد، یعنی اگر سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته فقط یکبار در سال واگرد نماید و لذا برابر با سرمایه‌ی ای باشد که طی سال بکار رفته یا واگرد نموده است، آنگاه نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش با نرخ واقعی اضافه ارزش برابر خواهد بود.

هرگاه نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش را \dot{M} ، نرخ واقعی اضافه ارزش را \dot{m} ، سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته را v ، تعداد واگرد را n قرار دهیم، آنگاه چنین بدست می‌آید:

$$\dot{m} n = \dot{M} \quad \text{و} \quad \dot{m} n = \frac{\dot{m} v n}{1} = \dot{M}$$

• $n = 1$ باشد و لذا $\dot{m} = \dot{M}$ • $\dot{m} = 1 \times \dot{m} = \dot{M}$

باز هم نتیجه‌ی دیگر: نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش همواره $\dot{m} n = \dot{M}$ است، به این معنی که مساوی است با نرخ واقعی اضافه ارزش که در یک واگرد - دوره بوسیله‌ی سرمایه‌ی متغیری که در اثنای این دوره بکار رفته، ضرب در تعداد واگردهای این سرمایه‌ی متغیر طی سال، یا (چیزی که همان است) ضرب در معکوس زمان واگرد آن طی سالی که بمثابة واحد محاسبه قرار داده شده است. (چنانچه سرمایه‌ی متغیر ده بار در سال واگرد کند، زمان واگردش $\frac{1}{10}$ سال است و لذا معکوس زمان واگرد آن $\frac{1}{10} = 10$ خواهد بود.)

باز نتیجه میشود: $\dot{m} = \dot{M}$ هنگامیکه $n = 1$ باشد. \dot{M} در صورتی از m بزرگتر است که n بزرگتر از ۱ است، یعنی آنگاه که سرمایه‌ی پیش ریخته بیش از یکبار در سال واگرد داشته باشد، یا هنگامیکه سرمایه‌ی واگرد نموده بزرگتر از سرمایه‌ی پیش ریخته است.

سرانجام، \dot{M} هنگامی کوچکتر از \dot{m} میشود که n کوچکتر از ۱ است، یعنی هنگامی که سرمایه‌ی یکسال واگرد نموده فقط جزئی از سرمایه‌ی پیش ریخته است و لذا واگرد - دوره بیش از یک سال طول میکشد.

لحظه‌ی ای در باره‌ی این مورد اخیر درنگ کنیم.

همه‌ی مفروضات مثالهای پیشین را نگاه میداریم و فقط فرض میکنیم که واگرد - دوره تا ۵۵ هفته بطول انجامد. روند کار هر هفته ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ سرمایه‌ی متغیر، و لذا ۵۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ برای واگرد - دوره، لازم دارد و هر هفته ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ اضافه ارزش تولید میکند. بنا براین \dot{m} مانند سابق ۱۰۰٪ است. تعداد واگرد n در اینجا $\frac{55}{52}$ یعنی $\frac{1}{11}$ است.

زیرا زمان واگرد ۱ + $\frac{1}{11}$ سال (سال ۵۰ هفته‌ای) یعنی $\frac{11}{10}$ سال است.

$$\%۹۰ \frac{۱۰}{۱۱} = \frac{۱۰۰۰}{۱۱} = \frac{۱۰}{۱۱} \times ۱۰۰ = \frac{۱۰ \times ۵۵۰۰ \times \%۱۰۰}{۵۵۰۰} = \frac{۱۰}{۱۱}$$

و بنابراین کوچکتر از ۱۰۰٪ است. در واقع چنانچه نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش ۱۰۰٪ باشد در آن صورت ۵۵۰۰ باید طی یکسال $m = ۵۵۰۰$ تولید کند در حالیکه هنوز برای آن $\frac{۱۰}{۱۱}$ سال لازم است. $v = ۵۵۰۰$ طی یکسال فقط $m = ۵۰۰۰$ تولید میکند. بنابراین نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش $= \frac{۵۰۰۰}{۵۵۰۰} = \frac{۱۰}{۱۱} = ۹۰\%$ است.

بنابراین نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش یا سنجش میان اضافه ارزش تولید شده در عرض سال با سرمایه‌ی پیش ریخته بطور کلی (سرمایه‌ی ای که با سرمایه‌ی متغیر واگرد نموده در عرض سال متناسب است) بهیچوجه يك مفهوم ذهنی محض نیست، بلکه حرکت واقعی سرمایه است که خود این نقابله را پیش می‌آورد. برای دارنده‌ی سرمایه‌ی A در پایان سال، سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته‌اش $= ۵۰۰$ لیره‌ی استرلینگ برگشته و علاوه بر آن ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ نیز اضافه ارزش آورده است. بیانگر بزرگی سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی او حجم سرمایه‌ی ای نیست که وی در عرض سال بکار میبرد، بلکه آن حجمی است که ادواراً بسوی او بازگشت میکند. این امر که سرمایه در پایان سال جزئاً بمثابه ذخیره‌ی تولید و جزئاً همچون کالا - سرمایه یا پول - سرمایه وجود دارد و درجه نسبتی به این اجزاء تقسیم شده است بهیچوجه تغییری در مسئله‌ی مورد بحث نمیدهد. برای صاحب سرمایه‌ی B ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ که سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی اوست برگشت کرده و علاوه بر آن ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ اضافه ارزش بار آورده است. برای صاحب سرمایه‌ی C (که اخیراً با ۵۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ مورد مطالعه قرار گرفت) در عرض سال ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ اضافه ارزش تولید شده است (۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ گذاشته شده و نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪) ولی سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی وی و همچنین اضافه ارزش تولید شده‌اش هنوز برگشته است.

فرمول $m \cdot n = \frac{m}{n}$ بیانگر آنست که در مورد سرمایه‌ی متغیر بکاررفته در اتقای يك واگرد - دوره، نرخ درست اضافه ارزش که عبارتست از :

حجم اضافه ارزش تولید شده طی يك واگرد - دوره

سرمایه‌ی متغیری که طی يك واگرد - دوره بکار رفته است

باید در تعداد واگرد - دوره‌ها یا دوره‌های بازتولید سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته، ضرب شود، یعنی باید در تعداد دوره‌های که سرمایه‌ی مزبور دور پیمائی خویش را تجدید میکند ضرب گردد. سابقاً ضمن کتاب اول، فصل چهارم (تبدیل پول به سرمایه) و سپس در کتاب اول، فصل بیست و یکم (تجدید تولید ساده) دیدیم که ارزش - سرمایه اصولاً پیش ریز گردیده ولی خرج نشده است، چه این ارزش پس از آنکه مراحل مختلفی خود را طی کرد از نو به نقطه‌ی عزیمت مراجعت نمود و حتی بوسیله‌ی اضافه ارزش غنی تر گردیده است. همین امر است که بجهت آن سرمایه خصلت پیش ریخته میدهد. زمانی که میان نقطه‌ی عزیمت و نقطه‌ی رجعت فاصله است عبارت از مدتی است که بابت آن پیش ریز گردیده است. تمام دور پیمائی‌اش که ارزش - سرمایه طی میکند و

بوسیله‌ی زمان میان پیش ریز و برگشت آن سنجیده میشود و واگرد آنرا تشکیل میدهد و طول این واگرد يك واگرد - دوره را میسازد. درگاه این دوره بسرآید و دوری پیمائی به انجام رسد و آنگاه همسایان ارزش - سرمایه میتواند همان دور پیمائی را از سرگیرد و لذا باز خود را بارور سازد و اضافه ارزش تولید کند. چنانچه سرمایه‌ی متغیر، مانند مورد A، ده بار در سال واگرد کند و در آن صورت در جریان يك سال با همان سرمایه‌ی پیش ریخته ده برابر حجم اضافه ارزشی که منطبق با يك واگرد - دوره است بدست می‌آورد.

لازم است که ماهیت پیش ریز از دیدگاه جامعه‌ی سرمایه‌داری روشن گردد.

سرمایه‌ی A که در جریان سال ده بار واگرد میکند و طی یکسال ده بار پیش ریخته میشود. برای شروع واگرد - دوره‌ی تازه پیش ریز نو انجام میگردد. ولی در عین حال A در جریان سال هرگز بیش از همان ارزش - سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای پیش ریز نمیکند و در واقع نیز از لحاظ روند تولیدی که ما مورد بررسی قرار داده‌ایم هیچگاه بیشتر از ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ در اختیار ندارد. بحض اینکه ۵۰۰ لیره استرلینگ مزبور يك دور پیمائی را به انجام رساند و A همان مبلغ را برای از سر گرفتن همان دور پیمائی بنا بر این اندازه، به سرمایه بنا بر ماهیت خود فقط از آنرا خصلت سرمایه‌ای را نگاه میدارد که پیوسته در روندهای تولید مکرر بمثابة سرمایه عمل کند. و نیز سرمایه‌ی مزبور هرگز برای بیش از ۵ هفته پیش ریخته نمیشود. چنانچه واگرد طولانی تر شود، آنگاه سرمایه کفایت نمیکند. واگرد مدت و واگرد کوتاه تر شود در آن صورت جزئی از سرمایه زائد میگردد. ده سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای پیش ریخته نمیشود، بلکه يك سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای است که در بخشهای زمانی پشت سر هم ده بار پیش ریز میگردد. بنا بر این نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش بر پایه‌ی يك سرمایه‌ی ۵۰۰ تائی که ده بار پیش ریخته شده است یا بر اساس ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ حساب نمیشود، بلکه پایه‌ی محاسبه‌ی آن ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ است که یکبار پیش ریز گردیده است. عینا همچنانکه اگر يك تالر ده بار برگرددش درآید، با اینکه وظیفه‌ی ده تالر را انجام میدهد و با این وجود همواره فقط معرف يك تك تالر وارد در دوران است و پس ولسی در هر دست بدستی که انجام میگردد، در دست آن کسی که هست بازمانده گذشته عینا دارای ارزش همان يك تالر است.

هم اینچنین سرمایه‌ی A در هر يك از بازگشت‌های خود و نیز بهنگام برگشت آخر سال نشسان میدهد که صاحب آن هیچگاه جز با همان ارزش - سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ عمل نکرده است. بنا بر این نیز هر بار فقط ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ است که بدست او بر میگردد. لذا سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی وی هرگز از ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ تجاوز نمیکند. بهمین جهت سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۵۰۰ لیره‌ای مخرج کسری را تشکیل میدهد که بیانگر نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش است. در این مورد فوق فرمول زیرین را داشتیم:

$$m \cdot n = \frac{m \cdot v \cdot n}{v} = \dot{M}$$

نظریه اینکه نرخ واقعی اضافه ارزش یعنی $\frac{m}{v}$ مساوی با حجم اضافه ارزش، تقسیم بر سرمایه‌ی متغیری است که آنرا تولید نمود است، میتوانیم در $m \cdot n$ ارزش m یعنی $\frac{m}{v}$ را، جانشین آن نمائیم و آنگاه فرمول دیگری بدست آوریم از این قرار: $\frac{m \cdot n}{v} = \dot{M}$

ولی سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای، با او گردیده باره اش و لذا بوسیله‌ی ده بار تجدید پیش ریزش وظیفه‌ی سرمایه‌ای را انجام میدهد که ده بار بزرگتر است. یعنی وظیفه‌ی سرمایه‌ای بمبلغ ۵۰۰۰ لیره. واحد قدیم پول نقره‌ای در اغلب کشورهای ژرمنی در سده‌ی شانزدهم میلادی و تا مدتی بعد از آن

استرلینگ • عینا همانند آن ۵۰۰ تالری که ده بار در عرض سال میچرخد و عمان وظیفه‌ی ۵۰۰۰ تالری را انجام میدهد که فقط یکبار بگردش درآمده است •

II - واگردتک سرمایه‌ی متغیر

* شکل اجتماعی روند تولید هرچه باشد این نکته مسلم است که روند مزبور باید استمرار داشته باشد یا بعبارت دیگر همواره عمان مراحل را از نو طی نماید ۵۰۰۰ عمر پروسه‌ی تولید اجتماعی اگر از لحاظ پیوستگی دائمی و جریان مستمر نوسانش ملحوظ گردد • در عین حال خود پروسه‌ی تجدید تسو لیدی است ۵۰۰۰ اگر اضافه ارزش مانند زائده‌ی ادواری ارزش - سرمایه یا پوهی سرمایه‌ی بکار افتاده ملحوظ گردد • شکل درآمدی بخود میگیرد که گویا از سرمایه نشئت گرفته است *

(کتاب اول ، فصل ۲۱ ، صفحات ۵۸۸ ، ۵۸۹)

در مورد سرمایه‌ی Δ ده واگرد - دوره‌ی ۵ هفتمای داریم • در نخستین واگرد - دوره ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ سرمایه‌ی متغیر پیش ریز میشود ، یا بدیگر سخن هر هفته ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ بابت نیروی کار گذاشته میشود ، بگونه‌ای که در پایان نخستین واگرد - دوره ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ بابت نیروی کار خرج شده است • این ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ که بدو اجزای از مجموع سرمایه‌ی پیش ریخته بوده ، سرمایه بودن خود را از دست داده است • مبلغ مزبور در سر پرداخت دستمزدا از بین رفته است • کارگران نیز بنوعی خود آن مبلغ را در بی خرید و سائل زیست خویش از دست میدهند و لذا وسائل زیستی به ارزش ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ مصرف میکنند • پس توده‌ای از کالا در قبال این مبلغ ارزشی معدوم شده است (آنچه که کارگر مثلا بصورت پول و غیره پس انداز میکند نیز سرمایه نیست) • این توده‌ی کالائی از لحاظ کارگر بصورت غیرمولد مصرف شده است ، مگر آنکه بگوئیم مقدار کالای مزبور نیروی کاروی ، و لذا افزارگزیرناپذیری را برای سرمایه دار در حالت ثمر بخشی حفظ میکند • ثانیاً اما این ۵۰۰ لیره استرلینگ برای سرمایه دار به نیروی کاری بهمان ارزش (بهمان قیمت) تبدیل شده است • نیروی کار از سوی وی بصورت بارآور در روند کار مصرف میشود • در پایان ۵ هفته ارزش - محصولی بمبلغ ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ وجود دارد که نیمی از آن ، یعنی ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ ، عبارت از ارزش تجدید شده‌ی سرمایه‌ی متغیری است که بابت پرداخت نیروی کار خرج شده است • نیمی دیگر ، ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ ، اضافه ارزش نو تولید شده است • ولی نیروی کار پنج هفته‌ای نیز ، که در نتیجه‌ی مبادله‌ی آن با جزئی از سرمایه خود به سرمایه‌ی متغیر تبدیل شده است ، اگرچه بصورت مولد صرف شده باز همچنین خرج و مصرف گردیده است • کاری که دیروز در عمل بود همان کاری نیست که امروز وارد عمل است • ارزش آن کار بعلاوه‌ی اضافه ارزشی که بوسیله‌ی آن آفریده شده است هم اکنون بصورت ارزش چیزی که از خود نیروی کار متمایز است ، یعنی بشکل محصول ، وجود دارد • معذک • در نتیجه‌ی آنکه محصول به پول بدل شده ، ممکن است جزئی از ارزش آن ، که برابر با سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته است ، از نو در قبال نیروی کار مبادله شود و باز بمشابه سرمایه‌ی متغیر بکار افتد • این امر که آیا با ارزش - سرمایه‌ی که نه تنها با تولید شده ، بلکه نیز دوباره بشکل پول درآمده است ، همان کارگران یعنی همان حاملین نیروی کار گماشته میشوند یا نه تغییر در اصل مطلب نمیدهد • ممکنست که در دوین واگرد - دوره سرمایه دار بجای کارگران گذشته کارگران تازه‌ای را مورد استفاده قرار دهد •

بنابراین طی ۱۰ واگرد - دوره‌ی ۵ هفته‌ای ، در واقع سرمایه‌ی ای بمبلغ ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ است که متوالیاً بابت دستمزدا خرج میشود نه ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ ، دستمزدا که باز بوسیله‌ی کارگران در برابر وسائل زیست خرج میگردد • سرمایه‌ی ۵۰۰۰ لیره‌ی پیش ریخته بدینسان مصرف

میگردد و دیگر هستی ندارد. از سوی دیگر، نیروی کاری نه به ارزش ۵۰۰ بلکه به ارزش ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ متوالیاد در پیکروند تولید فرو میرود و نه تنها ارزش خاص خود = ۵۰۰۰ لیره را باز تولید میکند، بلکه اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ نیز زائد بر آن تولید می‌نماید. سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰ لیره‌ی ای که در دومین واگرد - دوره پیش ریز میشود عین آن سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ی ای نیست که طی نخستین واگرد - دوره پیش ریخته شده بود. این مبلغ اخیر مصرف شده و بابت دستمزد خرج شده است. ولی بجای آن سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰ لیره‌ی ای تازه‌ی نشسته که در نخستین واگرد - دوره به شکل کالا تولید گردیده و به صورت پول درآمده است. پس این پول - سرمایه‌ی نوین ۵۰۰ لیره‌ی ای عبارت از شکل پولی مقدار کالائی است که تازه طی نخستین واگرد - دوره تولید شده است. این امر که پولی به مبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ عیناً دوباره در دست سرمایه دار وجود دارد، یعنی صرف نظر از اضافه ارزش، درست همانقدر پول - سرمایه‌ی ای که وی بدو پیش ریز کرده بود در اختیار اوست، موجب پنهان ماندن این واقعیت میشود که وی با سرمایه‌ی تازه تولید شده‌ی ای عمل میکند (آنچه مربوط به دیگر اجزای ارزشی کالا - سرمایه است که جانشین اجزای ثابت سرمایه میگردد، مطلب از این قرار است که ارزش آنها از نو تولید نمیگردد، بلکه فقط شکلی که این ارزش در آن هستی دارد تغییر میکند). - سومین واگرد - دوره را ملاحظه کنیم. در اینجا چشمگیر است که سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ی ای پیش ریز شده در بار سوم دیگر همسان سرمایه‌ی قدیمی نیست. بلکه سرمایه‌ی نو تولید گشته است. زیرا این سرمایه شکل پولی مقدار کالائی است که در دومین واگرد - دوره تولید شده نه در نخستین واگرد - دوره، یعنی شکل پولی آن جزء از این توده - کالا است که با ارزش سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته برابر است. توده - کالائی که در نخستین واگرد - دوره تولید شده بود فروخته شده است. جزئی از ارزش این توده - کالا که برابر با جزئی ارزشی متغیر سرمایه‌ی پیش ریخته بود جانشین نیروی کار تازه‌ی ای برای واگرد - دوره‌ی دوم گشته و توده - کالای نوئی تولید کرده که دو باره بفروش رفته است و یک جزء ارزشی آن اکنون طی سومین واگرد - دوره‌ی سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگی را تشکیل میدهد.

و همچنین است طی ده واگرد - دوره. در اثنای واگرد - دوره‌ی های مزبور هر پنج هفته - توده - کالای تازه تولید شده‌ی ای بی‌بازار ریخته میشود (که ارزش آن نیز تاحدی جانشین سرمایه‌ی متغیر تازه تولید شده است و مانند جزء ثابت سرمایه‌ی گردان دو باره پیدا نمیشود)، تا همواره نیروی کار تازه‌ی ای در کالبد روند تولید وارد گردد.

بنابراین آنچه بوسیله‌ی ده بار واگرد سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته بدست می‌آید این نیست که سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ی ای مزبور بتواند ده بار بطور مولد مصرف گردد، یا آنکه ممکن شود سرمایه‌ی متغیری که وافق ۵ هفته است طی ۵۰ هفته بکار افتد. بعکس 10×500 لیره‌ی استرلینگ سرمایه‌ی متغیر است که ضمن ۵۰ هفته بکار افتاده است و سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ی ای هیچگاه جز برای ۵ هفته کسافی نیست و ضرورتاً باید پس از پایان هفتمی پنجم جای آن بوسیله‌ی سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ی نو تولید یافته‌ی ای پر شود. این همان ماجرائی است که هم دامنگیر سرمایه‌ی A میشود و هم در مورد سرمایه‌ی B رخ میدهد. ولی از اینجا بعد تفاوت آغاز میشود.

در پایان نخستین بخش زمانی ۵ هفته‌ی ای، از سوی B مانند A سرمایه‌ی متغیری به مبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ پیش ریز و خرج شده است. ارزش آن از سوی B مانند A بابت نیروی کار گذاشته شده و با جزئی از ارزش محصولی که بوسیله‌ی نیروی کار از نو تولید شده و برابر با ارزش سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته‌ی ۵۰۰ لیره‌ی ای است، جبران گشته است. برای B مانند A نیروی کار سه تنها ارزش سرمایه‌ی متغیر خرج شده‌ی ۵۰۰ لیره‌ی ای را بوسیله‌ی ارزش نوئی معادل همان مبلغ جبران نموده، بلکه اضافه ارزشی - که بنا بر فرض دارای همان مقدار است - بر آن افزوده است.

ولی برای B ارزش - محصولی که جانشین سرمایه‌ی متغیر میشود و به ارزش خود اضافه ارزشی نیز می‌افزاید، در شکلی نیست که بتواند از نو بمثابه سرمایه‌ی بارآور و از جمله بصورت سرمایه‌ی متغیر عمل کند. در مورد A ارزش - محصول در چنین شکلی قرار دارد. اما در مورد B سرمایه‌ی متغیری که در پنج هفته‌ی نخست و ۵ هفته‌ی متعاقب آن خرج شده است در شکلی نیست که بتواند از نو بمثابه سرمایه‌ی بارآور و از جمله سرمایه‌ی متغیر وارد عمل گردد، با آنکه بوسیله‌ی ارزش نو ببارآمده و اضافه ارزش افزوده بر آن جبران گشته است. درست است که ارزش آن بوسیله‌ی ارزش نوین جبران گشته و لذا تجدید گردیده است، ولی شکل ارزشی آن (در اینجا شکل مطلق ارزشی یعنی شکل پولی آن مورد نظر است) تجدید نشده است.

بنابراین برای فاصله‌ی زمانی ۵ هفته‌ای دوم (و نیز بهمین قرار برای هر یک از ۵ هفته‌های متوالی عرض سال) ضرورتاً ۵۰۰ لیره‌های بعدی، باید مانند نخستین دوره، بصورت ذخیره موجود باشند. پس بدینسان، صرف نظر از مناسبات اعتباری، ضرورتاً ایجاب میکند که در آغاز سال، ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ بصورت ذخیره، بمثابه پول - سرمایه‌ی نهان پیش ریخته وجود داشته باشد، و لیسو اینکه مبلغ مزبور در عرض سال تدریجاً خرج میشود و به نیروی کار مبدل میگردد.

در مورد A بعکس، بدان سبب که دوری‌مائی، واگرد سرمایه‌ی پیش ریخته به انجام رسیده است، جانشین ارزش پس از بسر رسیدن نخستین ۵ هفته در شکلی که میتواند نیروی کار نوینی را برای ۵ هفته‌ی دیگر بحرکت درآورد، یعنی در شکل پولی بدوی خود، قرار دارد.

در هر دو مورد A و B، در دومین دوره‌ی ۵ هفته‌ای نیروی کار نوینی مصرف میشود و سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای جدیدی برای پرداخت نیروی کار خرج میشود. نخستین ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ که کارگران بوسیله‌ی آن وسائل زیست خویش را پرداخته اند از بین رفته است و در هر حال این ارزش دیگر از دست سرمایه دار بیرون رفته است. با دومین ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ نیروی کار جدیدی خریداری میگردد، و وسائل زیست دیگری از بازار بیرون کشیده میشود و خلاصه سرمایه‌ی تازه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای، ولی نه آن سرمایه‌ی قدیمی، خرج میگردد. ولی در مورد A، این سرمایه‌ی نوین ۵۰۰ لیره‌ای، شکل پولی آن ارزش نوئی است که به جانشینی ۵۰۰ لیره‌ی قدیم خرج شده تولید گشته است. در B، این جانشین ارزش در شکلی قرار گرفته است که نمیتواند بشکل سرمایه‌ی متغیر وارد عمل گردد. موجود است ولی نه بشکل سرمایه‌ی متغیر. از اینرو ناگزیر برای ادامه‌ی روند تولید ۵ هفته‌ی بعد باید یک سرمایه‌ی اضافی ۵۰۰ لیره‌ای در شکل گزیرناپذیر پول حاضر باشد و پیش ریز گردد. بدینسان طی ۵ هفته، هم از سوی A و هم از جانب B، به اندازه‌ی مساوی سرمایه‌ی متغیر مصرف میشود، بیک مقدار نیروی کار پرداخت و مصرف میگردد. ولی B مجبور است نیروی کار مزبور را با پیش ریز سرمایه‌ی برابر با مجموع ارزش آن، یعنی ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ، بپردازد. در صورتیکه از جانب A این مخارج متوالیاً بوسیله‌ی شکل پولی پیوسته نو شده‌ی جانشین آن ارزشی پرداخته میشود که هر ۵ هفته، در قبسال سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای هر ۵ هفته یکبار پیش ریز شده، تولید گردیده است. پس در این مورد هرگز پول - سرمایه‌ی بزرگتر از آنچه برای ۵ هفته لازم است پیش ریز نمیکردد. یعنی هیچگاه سرمایه‌ی بزرگتر از ۵۰۰ لیره‌ی ۵ هفته‌ی اول پیش ریز نمیشود. این ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ برای تمام سال کفایت میکند. بنابراین روشن است که با تساوی در درجه‌ی بهره‌کشی از کار، بابرابری نرخ واقعی اضافه ارزش، ضرورتاً نرخهای سالانه‌ی A و B به نسبت معکوس بزرگی سرمایه‌های متغیری قرار میگیرند که باید پیش ریز گردند و در عرض سال حجم یکسانی از نیروی کار را به حرکت درآورند.

$$A : \frac{5000}{500} = 1000\% \quad \text{و} \quad B : \frac{5000}{5000} = 100\% \quad \text{ولی} \quad 5000 : 500 = 10000\%$$

$$= 1 : 100 = 10000 \% \cdot$$

تفاوت از اختلاف واگرد - دوره ها سرچشمه میگیرد ، یعنی از اینکه جانشین ارزش سرمایه ی متغیری که در فاصله ی زمانی مشخصی بکار افتاده است دو باره میتواند بمثابه سرمایه عمل کند و لذا بصورت سرمایه ی نوئی بکار افتد . در مورد A مانند B ، برای سرمایه ی متغیری که در اثنای دوره های یکسان بکار رفته ، همان جانشینی ارزش وقوع می یابد . اضافه ارزش نیز برای دوره های یکسان همانند نمومیکند . ولی با آنکه برای B هر ۵ هفته يك جانشین ارزشی ۵۰۰ لیره ی استرلینگی بعلاوه ۵۰۰ لیره اضافه ارزش وجود دارد ، این ارزش جانشینی هنوز هیچگونه سرمایه ی نوئی نیست ، زیرا در شکل پولی قرار نگرفته است . در مورد A ، نه تنها ارزش - سرمایه ی قدیم با ارزش - سرمایه ی جدیدی جانشین یافته ، بلکه ارزش - سرمایه ی مزبور دوباره بصورت پولی خود مستقر شده است و لذا جای آنرا سرمایه ی کارشایسته ی نوینی گرفته است .

بدیهی است که دیر یا زود شدن استحالی جانشین ارزش بهول و لذا بدل گشتن بشکلی که در آن سرمایه ی متغیر پیش ریز میشود امری است که برای تولید خود اضافه ارزش بی تفاوت است . تولید اضافه ارزش به بزرگی سرمایه ی متغیری که بکار رفته است و درجه ی بهره کشی کارمندی دارد . ولی این امر مقدار پول - سرمایه ای را که باید پیش ریز شود تا در عرض سال کمیت مشخصی از نیروی کار را بحرکت در آورد تغییر میدهد و بنا بر این نرخ سالانه ی اضافه ارزش به آن وابسته است .

III - واگرد سرمایه ی متغیر از لحاظ اجتماعی

لحظه ای مطلب را از لحاظ اجتماعی بنگریم . فرض کنیم که يك کارگر در هر هفته يك لیره ی استرلینگی خرج بر میدارد و روزانه ی کار = ۱۰ ساعت است . نزد A مانند B در عرض سال ۱۰۰ کارگراشتغال دارند (۱۰۰ لیره ی استرلینگی در هفته ، برای ۱۰۰ کارگر در ظرف ۵ هفته ، میکند ۵۰۰ لیره ی استرلینگی و برای ۵۰ هفته ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگی) ، و این کارگران هر کدام در هر هفته ی ۶ روزه ۶۰ ساعت کار انجام میدهند . بنا بر این ۱۰۰ نفر کارگر در هر هفته ۶۰۰۰ ساعت کار و در ۵ هفته ۳۰۰۰۰ ساعت کار انجام میدهند . این نیروی کار به تصرف A و B درآمد است و لذا از سوی جامعه نمیتواند برای هیچ کار دیگری مصرف گردد . بنا بر این تا اینجا برای A و B مطلب از لحاظ اجتماعی یکسان است . فراتر از این ؛ نزد A مانند B هر یک مد نفر کارگر در ستمزد سالانه ای بمبلغ ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگی دریافت میکنند (لذا ۲۰۰ نفر با هم ۱۰۰۰۰ لیره ی استرلینگی) و معادل این مبلغ از جامعه وسائل زیست برداشت میکنند . باز هم تا اینجا وضع از لحاظ اجتماعی نزد A مانند B یکسان است . نظر به اینکه در هر دو مورد مزد کارگران بصورت هفتگی پرداخت میشود ، آنان نیز وسائل زیست خود را هفتگی به هفته از جامعه برداشت میکنند ، و از این بابت در هر دو مورد معادل پولی آنرا در دوران میوزند . اما هم اینجا است که تفاوت آغاز میشود .

اولا - پولی که کارگر A به دوران فرو میوزند ، مانند از آن B نیست که تنها عبارت از شکل پولی ارزش نیروی کارش باشد (یعنی در واقع وسیله ی پرداخت در برابر کاری باشد که به انجام رسیده است) . از ابتدای دومین واگرد - دوره پس از گشایش بنگاه ، کاروی طی واگرد - دوره ی دوم بسا شکل پولی ارزش - محصول خودش (= بهای نیروی کار بعلاوه ی اضافه ارزش) ، که در نخستین واگرد - دوره تولید نموده است ، پرداخت میشود . ولی در مورد B این چنین نیست . درست است که از لحاظ کارگر ، پول در اینجا وسیله ی پرداختی است در برابر کاری که تا آن هنگام از سوی او انجام گرفته است ، ولی این کار انجام یافته با ارزش - محصول طلا گشته ی خود او نیست که پرداخت میگردد (یعنی نه با شکل پولی ارزشی که خود او تولید نموده است) ، چنان حالت فقط میتواند از سال دوم به

بعد وقوع یابد و یعنی هنگامیکه کارگر B با ارزش - محصول طلا گشته‌ی خودش که سال پیش تولید کرده است پرداخت می‌کند.

بنابراین هر قدر روا گرد - دوره‌ی سرمایه کوتاه‌تر باشد و یعنی هر قدر موعدهای بازتولید آن سرمایه در عرض سال در فاصله‌های زمانی کوتاه‌تری تجدید شوند و بهمان اندازه جزء متغیر سرمایه‌ای که بدو در شکل پولی از سوی سرمایه دار پیش ریز شده است سریعتر بشکل پولی ارزش - محصولی درمی‌آید که بوسیله‌ی کارگر بجای این سرمایه‌ی متغیر ایجاد گردیده است و (محصولی که علاوه بر آن مشتمل اضافه ارزش نیز هست) پس هر قدر زمانی که سرمایه دار مجبور است از مایه‌ی خود پول پیش ریز کند کوتاه‌تر باشد و همانقدر به نسبت وسعت مقیاس تولید و سرمایه‌ی او که بطور کلی پیش ریخته میشود کمتر است و بهمان اندازه حجم اضافه ارزشی که وی بنا بر نرخ معین اضافه ارزش در عرض سال بیرون می‌کشد نسبتاً بزرگتر است و زیرا وی میتواند بدفعات بیشتر کارگر را با شکل پولی همان محصول - ارزشی که خود او بوجود آورده است باز از نو بخرد و کارش را به جنبش در آورد.

با معلوم داشتن مقیاس تولید و مقدار مطلق سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته (مانند سرمایه‌ی گردان بطور کلی) و در ارتباط با کوتاه گشتن و اگر در دوره کاهش می‌یابد و نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش نامنوع میگردد. همزمان با افزایش نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش و که در نتیجه‌ی کوتاه گشتن دوره‌های باز تولید رخ میدهد و مقیاس تولید و (با سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی معلوم) نمومیکند و لذا حجم مطلق اضافه ارزشی که در یک کار - دوره تولید میشود (با نرخ اضافه ارزش معلوم) افزایش می‌یابد. بطور کلی از بررسیهایی که تاکنون بعمل آمده است چنین نتیجه میشود که بر حسب بزرگی مختلف و اگر در دوره‌ها باید بویژانهای بسیار مختلفی پول - سرمایه پیش ریز گردد و تا همان حجم از سرمایه‌ی گردان بسیار آور و همان حجم کار با درجه‌ی بهره‌کشی یکسان بحرکت در آورده شود.

ثانیا - آنچه که اکنون ذکر میشود با تفاوت اول بستگی دارد و ازین قرار است: کارگر B مانند A وسائل معیشتی را که می‌خرد با سرمایه‌ی متغیری می‌پردازد که در دست او بوسیله‌ی دوران تبدیل شده است. مثلا وی تنها گندم از بازار بیرون نمی‌آورد و بلکه عوضش را نیز بوسیله‌ی معادلی که پول است و بجای آن می‌نشانند. ولی چون پولی که کارگر B با آن وسیله‌ی زیست خود را می‌پردازد و از بازار بیرون می‌کشد برخلاف کارگر A عبارت از شکل پولی ارزش - محصولی نیست که از جانب او در عرض سال به بازار ریخته شده باشد و لذا گرچه البته در آزا و وسیله‌ی زیست خود به فروشند و پول می‌پردازد و معذلت وی کالائی به بازار نیارده است - خواه وسیله‌ی تولید باشد و خواه وسیله‌ی زیست - که فروشند و می‌زبور بتوانند با پول دریافتی خود خریداری نمایند و در صورتیکه بعکس در مورد کارگر A چنین است. بنابراین این از بازار و هم نیروی کار و هم وسائل زیست برای این نیروی کار و هم سرمایه‌ی استوار در شکل وسائل کار و مواد تولیدی که مورد استفاده‌ی B است بیرون کشیده شده و بجای آنها معادلی بصورت پول به بازار فرو ریخته شده است. ولی در عرض سال هیچ محصولی به بازار ریخته نشده تا جانشین عناصر مادی سرمایه‌ی بارآوری گردد که از بازار بیرون رفته است. فرض کنیم که جامعه بجای آنکه سرمایه‌ی داری باشد کمونیستی است و آنگاه بدو پول - سرمایه کاملاً از بین می‌رود و همچنین فروشهای معاملاتی همراه آن نیز ناپدید می‌گردد. مطلب با کمال سادگی به این تحویل میشود که جامعه باید از پیش حساب کند چقدر کار و چه اندازه وسائل تولید و وسائل زیست میتواند بی هیچ گسیختگی و مثلاً در آن رشته‌های صنعتی از قبیل ساختمان راه آهن و مصرف کند و که برای مدت طولانی و یکسال یا بیشتر نه وسیله‌ی تولید و نه وسیله‌ی زیست و نه هیچ چیز مفیدی تحویل نمیدهند ولی از تولید سالانه‌ی کل و مقداری کار

وسائل تولید و وسائل معیشت برداشت میکنند. بعکس در جامعه‌ی سرمایه داری، که بینش اجتماعی همواره پس از رویداد حکم خود را تحمیل میکند، پیوسته امکان و ناگزیری اختلالات بزرگ وجود دارد. از سوشی به بازار پول فشار وارد میشود در حالیکه معکوساتسهیلات بازار پول بنوعی خود آن قبیل بنگاه - هائی را که مورد بحث ماست وسیعاً تشویق میکند، امری که خود بعداً موجب فشار بر بازار پول میگردد. بازار پول از آنجهت فشرده میشود که همواره در این قبیل موارد پیش ریز پول - سرمایه بمقیاس بزرگ و برای مدت دراز ضرور است. و این امر کاملاً با صرف نظر از این پدیده است که صاحبان صنایع و بازرگانان، پول - سرمایه ای را که برای راه افتادن بنگاه خود لازم دارند در سود بازیهای راه آهن و غیره میریزند و جای آنرا با وام گیری از بازار پول پرمیکنند. از سوی دیگر، بر سرمایه‌ی بارآور موجود جامعه فشار وارد می‌آید. نظریات اینکه پیوسته عناصر سرمایه‌ی بارآور از بازار بیرون کشیده میشود و در آن نقطه معادل پول بی‌بازاریخته میشود، تقاضای خریدهای نقد پرداخت ترقی میکند بی آنکه خود هیچگونه عنصر عرضه‌ای تحویل نماید. از اینروست که هم قیمت وسائل معیشت و هم بهای مواد تولیدی ترقی می‌کند. علاوه بر این، معمولاً در این هنگام سودبازی توسعه می‌یابد و انتقال مقادیر بزرگی سرمایه بوقوع می‌پیوندد. جماعتی از سودبازان، بیمانکاران، مهندسمین، وکلای دادگستری و غیره خود را می‌بندند. اینان موجب افزایش شدید تقاضای مواد مصرفی در بازار میشوند و در جنب آن دستمزدها بالا میرود. درست است که اوضاع و احوال مذکور برای کشاورزی در مورد مواد غذایی تشویقی است، ولی معذک چون این مواد غذایی نمیتواند ناگهان در عرض سال افزایش یابد ناگزیر واردات آن مواد افزایش می‌یابد، هم آنچنانکه بطور کلی بر واردات مواد غذایی غیربومی مانند (قهوه، قند، شراب و غیره) و اشیاء تجملی افزوده میشود. نتیجه‌ی آن واردات زائد و سودبازی در این جزه از کسب و کار وارداتی است. از سوی دیگر در رشته هائی از صنعت که امکان افزایش سریع تولید وجود دارد (مانند فاکتور بمعنای ویژه، معادن و غیره)، ترقی قیمت‌ها موجب رونق ناگهانی آنها میشود، رونقی که فرو ریزش سریع را در پی دارد. همین تأثیر در بازار کار اعمال میشود برای آنکه از آنجا توده‌های بزرگ اضافه جمعیت نسبی و نهان و حتی کارگران شاغل، بسوی رشته‌های جدید صنعت جذب گردند. بطور کلی بنگاه‌های بزرگ مقیاس، مانند راه آهن، از بازار کار مقداری مشخص از آن نیروی کاری را بیرون میکشند که فقط ممکن است از رشته‌های معینی مانند کشاورزی و غیره بیرون آمده باشند، زیرا در رشته‌های اخیر منحصراً جوانان زورمند مورد استفاده قرار میگیرند. این پدیده حتی پس از آنکه بنگاه‌های نو بنیاد دیگر بصورت رشته‌های استواری از صنعت درآمد و اندوختی برای نیازمندیهای خود از طبقه‌ی کارگر سیار کارکشته‌ای برخوردارند، روی میدهد. چنین است مثلاً آنگاه که ساختمان راه آهن‌ها موقتاً بزرگتر از مقیاس متوسط بکار مشغولند. جزئی از ارتش احتیاط طبقه‌ی کارگر، که فشار آن دستمزد را پائین نگاه میدارد، جذب میشود. دستمزدها بطور کلی بالا میروند، حتی در قسمت هائی از بازار کار که تا آنهنگام در آنها اشتغال مساعدی برای کارگران وجود داشته است. این وضع تا هنگام طول میکشد که فرو ریزی غیرقابل اجتناب، ارتش احتیاط کارگران را از نو بیکار کند و دستمزدها را در بسا ره بحد اقل خود یا از آنهم کمتر پائین آورد (۳۲).

(۳۲) در این نقطه‌ی دستنویس یادداشت زیرین آمده که مارکس آنرا برای گسترش دادنهای آینسده متذکر شده است: «تضاد در شیوه‌ی تولید سرمایه داری: کارگران بمثابه خریداران کالا برای بازار اهمیت دارند. ولی بمثابه فروشندگان کالای خود که نیروی کار است، گرایش جامعه‌ی سرمایه - داری اینست که آن نیرو را به اقل قیمت محدود سازد. تضاد دیگر: ادواری که تولید سرمایه‌داری بقیه در زیرنویس صفحه‌ی بعد

تا آن حد که زیاد و کمی طول مدت واگرد - دوره منوط به کار - دوره در معنای ویژه‌ی آنست، یعنی وابسته به دوره ایست که محصول برای بازار آماده شده، مدت مزبور بر پایه‌ی آن شرایط مادی تولیدی شی قرار دارد که هر بار برای عرصه های مختلف سرمایه گذاری معین است و در کشاورزی بیشتر جنبه‌ی شرایط طبیعی تولید دارد، ولی در مانوفاکتور و بخش بزرگی از صنایع استخراجی، شرایط روند تولید، خود با تکامل اجتماعی تغییر پیدا میکنند.

تا آنجا که طول کار - دوره وابسته به مقدار تحویل جنس است (یعنی به کیفیت حجم محصولی وابسته است که عادتاً بصورت کالا بازاریخته میشود)، این درازا خصلت سنتی دارد. ولی سنت، خود بر پایه‌ی مادی مقیاس تولید قرار گرفته و لذا فقط در موارد ویژه‌ای تصادفی است.

سرانجام تا آنجا که طول واگرد - دوره به طول دوران - دوره وابستگی پیدا میکند، درازای دوران - دوره خود قسماً منوط به نوسانات دائمی مقارنات بازار، سهولت زیاد تریاکمتری که برای فروش پیدا میشود و ضرورتی است که از آن نتیجه میگردد و ایجاب میکند قسمتی از محصول بیازارهای نزدیک یا دورتر فروخته شود. بطور کلی با قطع نظر از میزان تقاضا، حرکت قیمت‌ها در این مورد نقش عمده را ایفا میکند، بنحوی که بهنگام تنزل قیمت‌ها، در همان حالیکه تولید مانند گذشته ادامه دارد، عمداً فروش محدود میگردد. بهنگام ترقی قیمت‌ها عکس این پدیده بروز مینماید. یعنی تولید و فروش همگام حرکت میکنند مگر آنکه فراورد، هاپیشگی بفروش رفته باشند. با این وجود دوری واقعی محل تولید از بازار فروش باید بمثابة پایه‌ی مادی بمعنای حقیقی آن تلقی گردد.

فرض کنیم مثلاً که بافته‌های پنبه‌ای یا نخ انگلیسی بمقصد هندوستان فروخته شود و بازرگانان صادرکننده قیمت کالای پنبه‌ای کارخانه دار را پرداخته باشد (بازرگانان صادرکننده اینکار را تنها هنگامی استقبال میدهند که وضع بازار پول شیرین باشد. بحض اینک خود کارخانه دار از راه عملیات اعتباری جای پول - سرمایه‌ی خویش را برکرد دیگر کارها به این مافی نیست). صادرکننده بعد از کالای پنبه‌ای خود را در بازار هندوستان میفروشد و از آنجا سرمایه‌ی پیش ریخته اش برای وی فرستاده میشود. هنگامیکه این بازگشت انجام نشود، است وضع عیناً مانند آن موردی است که در نتیجه‌ی طول کار - دوره، پیش ریز پول - سرمایه‌ی تازه‌ای لازم میگردد تا روند تولید در مقیاس معین نگاهداری شود. پول - سرمایه‌ی ای که بوسیله‌ی آن کارخانه دار مزد کارگرانش را میپردازد و همچنین با آن دیگر عناصر سرمایه‌ی گردانش را تجدید میکند، عبارت از شکل پولی نخی نیست که بوسیله‌ی او تولید گردیده است. این مورد فقط آنگاه میتواند پیش آید که ارزش نخ مزبور بصورت پول یا محصول به انگلستان برگشته باشد. پول مزبور مانند گذشته پول - سرمایه‌ی اضافی است. تفاوت فقط در اینست که بجای کارخانه دار، این مبلغ را بازرگان پیش ریز میکند و چه بسا که خود او هم آنرا از راه عملیات اعتباری بدست آورد. باشد. همچنین است تا هنگامیکه پیش از ریختن این پول به بازار یا همزمان با آن، محصول اضافی شی به بازار انگلیس ریخته نشده است که با این پول خریداری شود و بتواند در مصرف بار آور یا شخصی وارد گردد. چنانچه این وضع برای زمانی دراز و بمقیاس بزرگ ادامه یابد، آنگاه ضرورتاً پی آمدها همان خواهند بود که سابقاً در مورد طولانی گشتن کار - دوره بروز مینمودند.

بقیه‌ی زیرنویس صفحه‌ی قبل:

تمام نیروی خود را بحرکت در می‌آورد، معمولاً بصورت دوره‌های سرریز تولید نمود، زیرا هیچگاه امکاناً تولید نمیتوانند بنحوی مورد استفاده قرار گیرند که بتوان نه تنها حجم بزرگی ارزش تولید کرد بلکه آنرا بسامان رساند. ولی فروش کالاها، سامان یابی کالا - سرمایه و لذائذ سامان پذیری اضافه ارزش محدود است و این محدودیت نه از جهت نیازمندیهای مصرفی جامعه بطور کلی است بلکه از احتیاجات مصرفی جامعه‌ی برمی - خیزد که در آن اکثریت بزرگ همواره فقیر است و باید پیوسته فقیر بماند، ولی جای این مطلب در بخش بعدی است.

حالا ممکن است که در خود هندوستان نیز نرخ بطور اعتباری خریداری شود. با این اعتبار در هندوستان محصول خرید می شود و بمثابه واریز حساب به انگلستان فرستاده می شود و یا بهمان مبلغ برات صادر می گردد. در صورتیکه این وضع ادامه یابد، آنگاه فشاری به بازار پول هند وارد می شود که با زتاب آن در انگلستان میتواند بحرانی پیش آورد. بحران بنوعی خود، حتی در صورتیکه با صدور فلزات گران بها به هند همراه باشد، در نتیجهی ورشکست بنگاههای انگلیسی و شعب هندی آنها که مسورد اعتبار دهی بانکها قرار داشتند، بحران جدیدی را برمی انگیزد. بدینسان هم در بازاری که موازنه ی بازرگانی علیه آن تمام می شود و هم آنجا که موازنه ی بازرگانی بسود آنست، بحران همزمانی در میگیرد. این پدیده ممکن است باز بفرنج تراز این باشد. مثلا انگلستان مقداری شمش نقره به هندوستان فرستاده است، ولی اکنون بستانکاران انگلیسی هند مطالبات خود را در آنجا وصول میکنند و لذا کی پس از آن هندوستان باید شمش های نقره ی خود را مجدداً به انگلستان پس بفرستد.

ممکن است که صادرات به هندوستان و واردات از این کشور تقریباً توازن داشته باشند، اگرچه تجارت کشور اخیر (جز در شرایط استثنائی از قبیل مالارفتن بهای پنبه و غیره) از لحاظ حجم وابسته به انگلستان است و بوسیله آن جنب و جوش پیدا میکند. ترازنامه ی بازرگانی میان انگلستان و هند ممکنست برابری نشان دهد و یا فقط نمایشگر نوسانات مختصری بسود این یا آن طرف باشد. ولی بحض اینکسه در انگلستان بحران روی میدهد معلوم می شود که مقداری بافته های پنبه ای فروخته نشده در هندوستان انبار شده است (یعنی بنابراین از صورت کالا - سرمایه ای به پول - سرمایه بدل نشده است - پس سرریز تولید از این سو) و از سوی دیگر در انگلستان نه تنها ذخیره های بفروش نرفته ی محصولات هندی خوابیده اند، بلکه قسمت بزرگی از ذخائر فروخته و مصرف نشده هنوز به پرداخت بهای خود دست نیافته اند. بنابراین آنچه بصورت بحران بازار پول جلوه میکند در واقع نمایشگر اوضاع غیرعادی خسود روند تولید و بازتولید است.

ثالثاً: در مورد نقش سرمایه ی گردان بکاررفته (هم متغیر و هم ثابت) باید گفت که طول واکرد - دوره، تا آنجا که از طول کار - دوره سرچشمه میگیرد، تفاوت زیرین را بوجود می آورد: هرگاه در عرض سال چندین واکرد روی دهد، یکی از عناصر متغیر یا ثابت سرمایه ی گردان میتواند بوسیله ی محصولی که خودش بوجود آورده است تحویل گردد، مانند تولید ذغال، آماده دوزی و غیره. در حالت دیگر، لااقل در عرض سال، چنین وضعی رخ نمیدهد.

همین پدیده، البته نه بصورت شمش طلا یا نقره، بلکه بصورت دلارهایی که مثلاً بابت بهای نفت به کشورهای نفتخیز از جمله ایران پرداخته می شود، هم اکنون در برابر ما میگذرد. کشورهای نفتخیز بهعنوان مختلفه مجبور میشوند دلارهای دریاضی را بابت کالاهای کشورهای واردکننده ی نفت (به ویژه در برابر فروش اسلحه) به آنها برگردانند.

مقصود اینست که ذغال در حالیکه بعنوان کالا استخراج می شود، خود بمثابه عنصر ثابت گردان میتواند در معدن بعنوان ماده ی خام بکار رود و فروش لباس دوخته ی آماده به کارگران میتواند یکی از عوامل سرمایه ی گردان متغیر را بوسیله ی همین محصول تحویل دهد.

فصل هفدهم گردش اضافه ارزش

تا اینجا دیدیم که اختلاف درواگرد - دوره، حتی با وجود یکسان بودن حجم اضافه ارزش تولید شده در عرض سال، موجب پیدایش تفاوت در نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش میشود.

ولی علاوه بر آن، در مایه افزایشی اضافه ارزش، در انباشت و بالتبع در حجم اضافه ارزشی که در عرض سال تولید شده است، با وجود یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش، ضرورتاً تفاوتی روی میدهد.

بدوامتذکر شدیم که سرمایه A (در مثال اختیار شده‌ی فصل پیشین) دارای درآمد ادواری سیاری است و لذا با استتقای واگرد - دوره‌ی آغاز بنگاه، مصرف عرض سال را از تولید اضافه ارزش خود تاهمین میکند و نیازی به آنکه آزمایه‌ی خویش پیش ریز نماید ندارد. ولی عکس این وضع در مورد B صادق است. راست است که ضمن همان فاصله‌ی زمانی بقدر A اضافه ارزش تولید میکند، ولی اضافه ارزش بسامان نرسیده است و لذا نمیتواند بصورت شخصی و نه بشکل بارآور مصرف گردد. آنجا که مسئله‌ی مصرف شخصی مورد توجه قرار میگردد باید گفت که اضافه ارزش پیش خور میشود و لذا ضرور است که باهت آن مایه گذاری انجام گیرد.

جزئی از سرمایه‌ی بارآور نیزه که طبقه بندی آن دشوار است، از جمله سرمایه‌ی الحاقی ضرور برای تعمیرات و نیک داشت سرمایه‌ی استواره اکنون زیر پرتو تازه‌ای نمودار میشود.

نزد A این جزء سرمایه - کاملاً یا در قسمت اعظم - در آغاز تولید پیش ریز نمیشود. این جزء از سرمایه نه نیازی به نقد بودن و نه موجود بودن دارد. جزء مزبور از خود کسب و کار بوسیله‌ی تبدیلی بی فاصله‌ی اضافه ارزش بسرمایه، یعنی استفاده‌ی مستقیم آن بمثابه سرمایه، بیرون می‌آید. بهری از اضافه ارزشی که در عرض سال نه تنها ادواراً تولید میشود بلکه بسامان نیز میرسد، میتواند بزخم مخارج ضروری تعمیر و غیره زده شود. بدینسان قسمتی از سرمایه‌ی لازم بمنظور آنکه کسب و کار بمقیاس ابتدائی خود پیش رود، در اثنای کار و بوسیله‌ی خود کسب از راه مایه افزایشی بهره‌ی از اضافه ارزش ایجاد میشود. چنین چیزی در مورد سرمایه دار B غیر ممکن است. این بهره از سرمایه بساید جزئی از سرمایه‌ی نخست پیش ریخته‌ی ویرایشکیل داده باشد. در هر دو مورد این جزء سرمایه در دفاتر سرمایه دار بمثابه سرمایه‌ی پیش ریخته ثبت میشود. در واقع نیز چنین است، زیرا بمنابغرض ما جزء مزبور قسمتی از سرمایه‌ی بارآوری را تشکیل میدهد که برای پیشبرد کسب و کار بمقیاس معلوم ضرور است. ولی اینکه از کدام بن پیش ریز میشود خود تفاوت عظیمی بوجود می‌آورد. در مورد B واقعاً جزئی از سرمایه‌ی رایشکیل میدهد که باید از ابتدا ریخته شود یا نقدانگاه داشته شود. در مورد A بمعکس جزء مزبور قسمتی از اضافه ارزش است که بصورت سرمایه مورد استفاده قرار گرفته است. مورد اخیر این چگونگی را بمانشان میدهد که نه فقط سرمایه‌ی انباشته شده، بلکه قسمتی از سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی بدوی نیز میتواند تمها مرکب از اضافه ارزش مایه افزوده باشد.

بمحض اینکه گسترش اعتبار در این میان وارد میگردد در رابطه‌ی سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی بدوی و اضافه ارزش مایه افزوده باز هم پیچیده تر میشود. مثلاً A یک جزء از سرمایه‌ی بارآوری را که با آن کار و کسب خود را آغاز میکند و یا آنرا در عرض سال ادامه میدهد از بانکدار C قرض میکند. وی از پیش

بهیچوجه سرمایه‌ی شخصی‌ئی که برای پیشبرد کسب و کار کافی باشد در اختیار نداشته است. بانکدار C به وی مبلغی قرض میدهد که بطور ساده عبارت از اضافه ارزشی است که صاحبان صنایع D، E، F و غیره نزد او سپرده اند. از دیدگاه A هنوز سخن بر سر سرمایه‌ی انباشته نیست. ولی در واقع برای D، E، F و غیره جز عاملی که اضافه ارزش بچنگ آورد، ی آنها را مایه افزا میکند چیز دیگری نیست.

مادر کتاب اول، فصل بیست و دوم، دیدیم که انباشت، استحاله‌ی اضافه ارزش سرمایه، بنابراین محتوی واقعی خود عبارت از روند بازتولید بمقیاس گسترده تر است، ام از اینکه این توسعه، بصورت الحاق کارخانه‌های جدید به مؤسسات قدیم، جنبه‌ی برون گستر پیدا کند، یا آنکه بیانگر بسط درون گستر مقیاس موجود کارگاه باشد.

گسترش مقیاس تولید ممکن است خرده خرده پیش رود، در حالیکه جزئی از اضافه ارزش برای بهسازیهای بکار میرود که یا فقط بارآوری کارمورد استفاده را بالا میبرند و یا همزمان با آن بهره‌کشی شدیدتر از کار را امکان پذیر میسازند. و یا همچنین، در آنجا که روزانه‌ی کار قانوناً محدود نیست، ممکن است به این اکتفا شود که بابت سرمایه‌ی گردان (مواد تولیدی و دستمزد) یک خرج اضافی انجام گیرد تا مقیاس تولید بسط یابد. در این صورت سرمایه‌ی استوار گسترش پیدا میکند ولی زمان استفاده‌ی روزانه از آن تمدید میشود و به این نسبت واگرد - دوره‌ی سرمایه‌ی استوار کوتاه‌تر میگردد. در موارد دیگره آنگاه که مقارنات بازار مساعد هستند، ممکن است با اضافه ارزش مایه افزوده دست به سود بازی مواد خام زده، عملیاتی که برای آن سرمایه‌ی پیش ریخته بدوی کفایت نمیکرد و غیره.

معذک روشن است آنجا که تعداد بیشتر واگرد - دوره‌ها تعداد زیاد تر سامان یا بی اضافه ارزش را در عرض سال به همراه می‌آورد، دوره‌هایی هستند که ضمن آن نه نیازی به تطویل روزانه‌ی کار هست و نه احتیاجی به آنکه بهسازیهای جزئی انجام گیرد. از سوی دیگر، خواه بعلت وضع مجموع بنگاه، مثلاً وضع ساختمانی، و خواه بسبب وسعت عرصه‌ی کار، مانند کشاورزی، گسترش تمام بنگاه بر پایه‌ی متناسب فقط در درون مرزهای کمابیش تنگی امکان پذیر است، مضافاً بر آنکه اقدام به چنین امور مستلزم مقدار زیادی سرمایه گذاری است که تنها میتواند بوسیله‌ی انباشت چندین ساله‌ی اضافه ارزش عملی گردد.

پس در کنار انباشت واقعی یا تبدیل اضافه ارزش سرمایه‌ی بارآور (و بازتولید بمقیاس گسترده که متناسب با آنست)، انباشت پول، یعنی توده ساختن جزئی از اضافه ارزش بصورت پول - سرمایه‌ی نهان، روی میدهد، تا بعد آنگاه که بمقدار معلومی رسید بمثابه سرمایه‌ی فعال اضافی وارد عمل گردد.

از دیدگاه سرمایه دار منفرد کارها بدین قرار میگذرد. ولی با تکامل تولید سرمایه داری در عین حال سیستم اعتباری نیز گسترش می‌یابد. پول - سرمایه‌ای که سرمایه دار هنوز نمیتواند در بنگاه خود بکار برد بوسیله‌ی دیگران با بهره‌ای که وی از این بابت دریافت میکند، مورد استفاده قرار میگیرد. برای وی سرمایه‌ی مزبور مانند پول - سرمایه در معنای خاص خویش، یعنی بمثابه نوعی از سرمایه که با سرمایه‌ی بارآور متفاوت است، عمل میکند. ولی این پول در دست دیگری بنحو دیگر مورد استفاده قرار میگیرد. بدیهی است که سامان یا بی مکرر اضافه ارزش و بالا رفتن مقیاسی که در آن تولید میشود، نسبت پول - سرمایه‌ی تازه یا پولی که بمثابه سرمایه در بازار پول ریخته میشود و از آنجا لااقل قسمت اعظم آن دو باره بمنظور تولید گسترده جذب میگردد، افزایش پیدا میکند.

ساده ترین شکلی که پول - سرمایه‌ی اضافی نهان میتواند بوسیله‌ی آن تجلی کند گنج است. ممکن است که این گنج عبارت از سیسم و زر اضافی باشد که مستقیماً یا بطور غیر مستقیم در مبادله بسا کشورهای تولید کنند هی فلزات پرمبها بدست آمده است. و فقط بدینسان است که گنجینه‌ی پولسی بطور مطلق در درون یک کشور نمود میکند. از سوی دیگر امتنان دارد - و این اکثریت مساوی در تشکیل

میدهد - که این گنج جز پولی که از دوران داخلی بیرون کشیده شده و در دست تک سرمایه داران شکل گنج بخود گرفته است ، چیز دیگری نباشد . باز هم ممکن است کما این پول - سرمایه‌ی نهان فقط مرکب از علائم ارزشی باشد - باز هم در اینجا از پول اعتباری چشم میپوشیم - و یافقط مرکب از فته طلب های سرمایه داران نسبت به اشخاص ثالث باشد ، که بوسیله‌ی اسناد قانونی مورد تصدیق قرار گرفته اند (اسناد حقوقی) . در تمام این موارد ، و اسم از هر شکل وجودی بی که این پول - سرمایه‌ی اضافی یافته باشد ، چون سرمایه‌ی پس آیند است هیچگاه معرف چیز دیگری جز اسناد حقوقی اضافی و پس افکنده‌ی سرمایه داران بر تولید آئنده ، بر تولید سالانه‌ی اضافی جامعه ، چیز دیگری نیست .

" چنانچه حجم ثروتی که واقعا انباشته شده است بر حسب مقدارش مورد توجه قرار گیرد . . . در نسبت بانبروهای مولد جامعه ای که به آن تعلق دارد و صرف نظر از هر درجه‌ی تمدنی که جامعه‌ی مزبور داشته باشد ، بکلی ناچیز است ، اگر آنرا فقط با مصرف حقیقی همین جامعه طی سالهای کمی هم بسنجیم باز چنان بی اهمیت است که باید توجه عمده‌ی قانونگذاری و اقتصاد دانان به بیروغای مولد و تکامل آنها معطوف گردد نه آنچنانکه تاکنون متداول بوده است متوجه انباشت چشمگیر ثروت باشد . قسمت اعظم و بمراتب بزرگتر از آنچه ثروت انباشته خوانده میشود زبانی بیش نیست و از اشیاء حقیقی مانند کشتی ها ، خانه ها ، پنبه کالاهای ، بهمازیهای زمین ترکیب نمیشود ، بلکه بطور ساده عبارت از اسناد حقوقی یا ادعاهائی است بر نیروهای مولد سالانه‌ی جامعه ، اسناد حقوقی بی که از راه گریز افزارها یا نهاد هائی بوجود آمده و جاوید گشته است که خاص حالت بی تأمین است . . . استفاده‌ی از این اسناد (انباشت اشیاء واقعی یا ثروت حقیقی) ، بمثابه وسیله‌ی ساده‌ای در دست دارندگان شان ، بمنظور تصاحب ثروتی که نیروهای بار آور آئنده‌ی اجتماع باید بیا فرینند ، تدریجا و بدون اعمال زور بوسیله‌ی قانون طبیعی توزیع از آنها سلب خواهد شد ، با پشتیبانی کار تعاونی (Co-operative labour) ، چند سالی پیش نخواهد گذشت که این استفاده از دست آنها بیرون کشیده خواهد شد ."

(William Thompson, "Inquiry into the principles of the Distri-

bution of wealth", London 1850, P. 453 - این کتاب برای اولین بار در ۱۸۴۴ انتشار یافت -

" کمتر کسی است که در این باره اندیشیده باشد و چه بسا کسانی که حتی یکبار هم به این فکر نیاخته اند ، که چه نسبت فوق العاده کوچکی ، خواه از لحاظ حجم و خواه از جهت نیروی تأثیر ، میان انباشت های واقعی جامعه و نیروهای بار آور انسانی ، و یا حتی تنها با مصرف عادی چند ساله‌ی یک نسل انسان ، وجود دارد . علت آن چشمگیر ولی تأثیر آن بسیار زیان آور است . ثروتی که سالانه مصرف میشود با استعمالش از بین میرود . ثروت مزبور فقط برای یک لحظه در برابر چشم است و تنها آنگاه تأثیر میکند که لذت می بخشد و یا مورد استفاده قرار میگیرد . ولی آن جزئی از ثروت که فقط آهسته مصرف پذیر است ، اثاث خانه ، ماشین ها ، ساختمانها ، از اوان کودکی تا پیری ، همچون یادمانها ، دیو پای کوشش آدمی ، در برابر چشمان مایستاده اند . مالکین این اشیاء بزور تصاحب این جزء استوار ، دیر یا آهسته - مصرف ثروت عمومی ، زمین و مواد خاص که روی آن کار میشود ، افزارهائی که بوسیله‌ی آنها کار انجام میگردد ، امته ای که در اثنای کار پناهگاه هستند - بر نیروی بار آور سالانه‌ی تمام کارگران واقعا مولد جامعه بصورت شخصی خود حکومت میکنند ، هر چند اشیاء مزبور نسبت به محصولات پیوسته باز آئنده‌ی این نازنا چیز باشند . جمعیت بریتانیا و ایرلند ۲۰ میلیون نفر است ، که مصرف متوسط سوانه‌ی هر مرد ، زن و کودک ظاهرا بایستی تقریبا به ۲۰ میلیون لیره‌ی استرلینگ بالغ گردد . بنا بر این سالانه ثروتی در حدود ۴۰۰ میلیون لیره‌ی استرلینگ از محصول کار بصرف میرسد . بنا بر آنسه ای که زده شده است جمع مبلغ سرمایه‌ی انباشته شده‌ی این کشور از ۱۲۰۰ میلیون ، یا سه برابر محصول کار سالانه ، تجاوز نمیکند . چنانکه این مبلغ متساویا تقسیم گردد ، سرانه بهر نفر ۶۰ لیره‌ی استرلینگ

سرمایه می افتد. در اینجا ما بیشتر با نسبت سروکار داریم تا با مقدار مطلق کم و زیاد دقیق میانی که ارزیابی شده است. سود این سرمایه کل، برای آنکه تمام جمعیت کشور را با سطح زندگی کنونی، طی دو ماه از سال، تأمین نمود کفایت میبرد و همه سرمایه‌ی انباشته شده (در صورتیکه خریدار پیدا می‌شد) به تنهایی می‌توانست جمعیت کشور را بدون کار کردن تا سه سال نگاهداری نماید. آنگاه در پایان این مدت مردم میبایستی بی‌خانه، بی‌لباس و بی‌غذا از گرسنگی میمردند یا آنکه بزرگوار بندگان کسان می‌رفتند که آنها را بمدت سه سال نگهداری نمود و بودند. میان سه سال و عمر یک نسل تندرست، که فرضاً ۴۰ سال است، همان نسبتی برقرار است که از یکسو میان مقدار و اهمیت ثروت واقعی، حتی میان سرمایه‌ی انباشته شده‌ی غنی‌ترین کشورهای نیروی مولد آن، یعنی نیروهای بارآور فقط یک نسل انسانی، از سوی دیگر وجود دارد. تازه سخن بر سر این نیست که نسل مزبور تحت شرایط آگاهانه‌ی ایمنی مساوی و بویژه با شرایط کار تعاونی از عهد‌ی تولید چه چیزهایی برمی‌آید، بلکه سخن بر سر آن چیزی است که واقعا و بطور مطلق تولید میکنند و آنهم با فقدان ایمنی و گریز جوئیهای نارسا و ناامیدکننده‌ی آن ۰۰۰ و برای آنکه این حجم ظاهر اعظیم سرمایه‌ی موجود، یا بهتر بگوئیم برای آنکه این توزیع زورکی را، از راه امتیلا و انحصاری که بر محصولات سالانه‌ی کار دارند، در حال کنونی خود نگاه داشته و جاویدان سازند، میخواهند مجموع این سیستم چندش آور را، این نساها، جنایات و دردهائی را که ناشی از فقدان ایمنی است، ابدی کنند. هیچ انباشتی نمیتواند انجام گیرد مگر آنکه بدو انباشته‌یهای ضرور رفع شده باشد و شط‌عظیم تمایلات انسانی در پی لذت‌جویی جریان دارد. از اینروست که در هر لحظه‌ی مفروض، ثروت حقیقی جامعه مبلغ نسبتا ناچیزی است. دوریهای تولید و مصرف، دائی است. در این توده‌ی عظیم تولید و مصرف سالانه، ناپدید شدن مثنی انباشت واقعی بزحمت میتواند در رخ آور باشد. ولی با این وجود توجه عمده نه به آن انبوه نیروی بارآور، بلکه بسوی این یک مشت اندوخته معطوف است. اما همین یک مشت چیز بتصرف افراد معدودی درآمد است که آنرا بسورت افزاری برای تملك نتیجه‌ی کار سالانه و پیوسته تجدید شوند‌ی توده غای و وسیع در آورده اند. اهمیت قاطع چنین افزاری برای این اقلیت از همین جابری میخیزد. ۰۰۰ تقریباً یک سوم تولید ملی سالانه اکنون زیر عنسوان عوارض عمومی از تولید کنندگان ستانده میشود و بمصرف غیرمولد کسان می‌رسد که هیچگونه معادلی در برابر آن نمیدهند، یعنی هیچ چیزی که تولید کنند، برای آن چنین عنوانی قائل شود تسلیم نمیکنند. ۰۰۰ چشم جماعت باشکفتی به این توده‌یهای انباشته مینگرد، بویژه آنگاه که در دست افراد معدودی تمرکز یافته باشد. ولی کوه‌های تولید سالانه، مانند امواج جاودان و بیشمار شطی عظیم روی هم می‌غلطند و میگذرند و در اقیانوس فراموش شده‌ی مصرف ناپدید میگردند. و به این مصرف دائی نه تنها کلیسه‌ی لذایف بلکه حیات تمام نوع بشر، وابسته است. کمیت و توزیع این تولید سالانه است که باید بیش از هر چیز دیگر اندیشه را بسوی خود متوجه سازد. اهمیت انباشت واقعی مطلقا فرعی است و این اهمیت را نیز بتقریب منحصر از راه نفوذی که بر توزیع محصول سالانه اعمال میکند بدست آورده است. ۰۰۰ انباشت واقعی و توزیع همواره در این نوشته (مقصود نوشته‌ی تامسون است) در رابطه با نیروی بارآور و وابستگی به آن مورد توجه قرار گرفته است. تقریباً در همه‌ی سیستم‌های دیگر، نیروی بارآور است که در رابطه و زبردستی نسبت به انباشت و در ارتباط با جاودان ساختن شیوه‌ی توزیع موجود ملحوظ گردیده است. بینوائی پیوسته تجدید شوند، و با آسایش تمام نوع بشر را در برابر نگاهداری این شیوه‌ی توزیع حتمی شایسته‌ی نگاهی هم نمی‌شمارند. جاودان ساختن نتایج زورگویی، فویب و تصادف را امنیت نسبیام نهاده اند و برای حفظ این امنیت دروغین است که همه‌ی نیروهای بارآور نوع بشر بر حمانه قربانی شده است. * (همانجا، صفحات ۴۴۰-۴۴۳).

صرفظرا از اختلالاتی که حتی از بازتولید بمقیاس موجود هم جلوگیری میکند ، برای تجدید تولید فقط دو حالت عادی امکان پذیر است .
یا تجدید تولید بر پایه ی مقیاس ساده انجام میگردد .
یا پایه افزائی اضافه ارزش یعنی انباشت روی میدهد .

I بازتولید ساده

در بازتولید ساده ، اضافه ارزشی که ضمن واگرد سالیانه یا چندین واگرد در عرض یکسال اد و ارا تولید میشود و بسامان میرسد ، بوسیله ی مالک آن که سرمایه دار است شخصا مصرف میشود ، یعنی بصورت غیرمولد مصرف میگردد .

این امر که جزئی از ارزش - محصول و مرکب از اضافه ارزش است و یک بهر دیگرش عبارت از آن جزء ارزشی است که بوسیله ی سرمایه ی متغیر بازتولید شده ، با اضافه ی سرمایه ی ثابت مصرف شده ی در آن تشکیل یافته است ، مطلقاً هیچگونه تغییری نه در مقدار و نه در ارزش مجموع محصولی بوجود نمی آورد که بمثابة کالا - سرمایه پیوسته وارد دؤران میگردد و پیوسته از آن بیرون کشیده میشود تا در عرصه ی مصرف بار آور یا انفرادی بیافتد ، یعنی بصورت وسائل تولید یا بمثابة وسائل مصرف بکار رود .

پس حتی در فرض بازتولید ساده نیز جزئی از اضافه ارزش باید بتواند نه بصورت محصول بلکه بشکل پول وجود داشته باشد ، زیرا در غیر این صورت نمیتواند بمنظور مصرف از حالت پول به محصول تبدیل گردد . این استحاله ی اضافه ارزش از شکل کالائی بدوی خود به پول را در اینجا بیشتر مورد بررسی قرار میدهیم . برای آسان ساختن مطلب ، ساده ترین شکل مسئله را که عبارتست از گردش منحصر پول فلزی ، یعنی پولی که معادل حقیقی است ، مفروض میداریم .

بنابر قوانینی که در باره ی گردش ساده ی کالاها بیان شده است (کتاب اول ، فصل سوم) حجم پول فلزی موجود در یک کشور نه تنها باید برای دؤران کالاها کافی باشد ، بلکه باید برای مقابله بانوسانات گردش پول کفایت کند ، که جزئاً از نوسان در سرعت دؤران ، قسماً از تغییر بهای کالاها و جزئاً از نسبتهای مختلف و متغیری ناشی میشود که در آن پول بمثابة وسیله ی پرداخت یا وسیله ی دؤران بمعنای خاص کلمه عمل میکند . نسبتی که طبق آن توده ی پول موجود ، به گنج و پول وارد در جریان تقسیم میشود پیوسته تغییر میکند ، لیکن حجم پول ، همواره برابر با حاصل جمع پولی است که بمثابة گنج و پول در گردش موجود است . این توده ی پول (حجم فلز گرانبها) عبارت از گنجینه ی جامعه است که خرد خرد انباشته شده است . به هر اندازه که جزئی از این گنجینه در نتیجه ی فرسایش مصرف میشود ، باید مانند هر محصول دیگر ، همه ساله از نو تجدید گردد . این نوسازی در واقع بوسیله ی مبادله ی مستقیم یا غیر مستقیم یک جزء از محصول سالیانه ی کشور یا محصول کشورهای تولید کننده ی سیم و زرا انجام میگردد . ولی این جنبه ی بین المللی معامله ، جریان ساده ی آنرا پنهان میسازد . پس برای آنکه مسئله به ساده ترین و روشن ترین بیان خود تحویل شده باشد ، باید فرض شود که تولید طلا و نقره در خود همان کشور روی میدهد ، و لذا تولید سیم و زر جزئی از کل تولید اجتماعی درون هر کشور را تشکیل میدهد .

صرفظرا از سیم و زری که برای ساختن اشیاء تجملی لازم است ، باید حداقل تولید سالانسه ی فلزات مزبور با میزان فرسایشی که در نتیجه ی دؤران عارض پول فلزی میگردد برابر باشد . علاوه بر این هرگاه مبلغ ارزشی مقدار کالائی که سالانه تولید شده و بگرددش درآمده است افزایش یابد ، آنگاه ضرورت

است که بر تولید سیم و زر سالیانه نیز افزوده شود : این افزایش تا آن حد است که مبلغ ارزشی ترقی یافته کالاهای در گردش و حجم پولی که برای دوران آنها (و نیز برای گنج اندوزی مطابق آن) لازم است ، بوسیله سرعت بیشتر گردش پول و ابزار بسط وظیفه‌ی پول بمثابة وسیله‌ی پرداخت ، یابد دیگر سخن از راه واریزهای بیشتر خرید و فروشی هابدون دخالت پول واقعی ، جبران نشده باشد .
 بنابراین باید بحساب تسستی از نیروی کار اجتماعی و جزئی از وسائل تولید اجتماعی صرف تولید طلا و نقره گردد .

سرمایه دارانی که به تولید طلا و نقره میپردازند - و اینجانبین بنابر فرض ماتجدید تولید ساده مطرح است - عمل خود را فقط بر پایه‌ی مرزهای فرسایش متوسط سالانه و مصرف متوسط سالانه‌ی طلا و نقره که از این فرسایش ناشی میگردد ، قرار میدهند . آنها اضافه ارزش خود را ، که بنابر فرض ما در عرض سال مصرف میکنند بدون آنکه چیزی از آنرا به مایه بیافزایند ، مستقیماً بصورت پول در دوران میریزند ، و این برای آنها شکل طبیعی است و برخلاف دیگر رشته‌های تولید شکل استحاله یافته‌ی محصول نیست .

علاوه بر این : در مورد مستمر - یعنی شکل پولی‌ئی که تحت آن سرمایه‌ی متغیر پیش ریسز میشود - نیز در اینجا وضع چنین است که جانشینی آن نه از راه فروش محصول و تبدیل آن به پول ، بلکه از طریق محصولی انجام میگردد که شکل پول از همان ابتدا شکل طبیعی آنست .

سرانجام باید گفت که همین وضع نیز در مورد آن جزئی از محصول فلز پرسیاروی میدهد که برابر با ارزش سرمایه‌ی ثابت ادواراً مصرف شده است و این حکم عم در باره‌ی سرمایه‌ی ثابت گردان و هم در مورد سرمایه‌ی ثابت استواری که در عرض سال استعمال میشود صادق است .

دوریمائی سرمایه‌ی رای که در تولید فلزات پرسیار شده و نیز واگرد مرتبط با آنرا بدو تحت شکل $G \dots P \dots W \dots G$ مورد بررسی قرار دهیم ، از آنجا که در $G - W$ و G (W) تنها مرکب از نیروی کار و وسائل تولید نیست ، بلکه از سرمایه‌ی استوار نیز ترکیب یافته که فقط جزئی از ارزش آن در P بتکرار شده است ، بدیهی است که G - یعنی محصول - عبارت از مبلغ پولی است برابر با سرمایه‌ی متغیری که در دستمزدها شده و بعلاوه‌ی سرمایه‌ی ثابت گردانی که در وسائل تولید گذاشته شده و بعلاوه‌ی آن جزء ارزشی مربوط بفروشدگی سرمایه‌ی استوار بعلاوه‌ی اضافه ارزش ، چنانچه با ثابت ماندن ارزش عمومی طلا ، مبلغ کمتر از این میبود ، آنگاه بنگاه استخراج معدن طلا فیرومولس میگردد و یا - در صورتیکه مورد مزبور عمومیت پیدا مینمود - ارزش طلا در مقایسه با کالاهائی که ارزششان ثابت ماند بود در آینده ترقی میکرد ، یابد دیگر سخن قیمت نالافتانزل مینمود و لذا مبلغ پولی که بهر ای آینده در $G - W$ گذاشته میشد کمتر میگردد .

اکنون اگر فقط جزء گردان سرمایه‌ی رای که در G پیس ریز شده و نقطه‌ی عزیمت $G \dots P \dots W \dots G$ است مورد مطالعه قرار دهیم ، دیده میشود که مبلغ معینی پول پیش ریز گردیده و در دوران ریخته شده است تا نیروی کار پرداخت شود و مواد تولید خریداری گردد . ولسی بادور بیمائی همین سرمایه نیست که مبلغ مزبور از دوران دو باره بیرون کشیده میشود تا از نو در آن فرو ریخته شود . محصول در شکل طبیعی خود پول است و لذا نیازی به آن ندارد که بوسیله‌ی مبادله ، از راه روند دوران ، به پول بدل گردد . تراورده‌ی مزبور از روند تولید بصورت کالا - سرمایه‌ی ای که باید از نو به پول - سرمایه بدل شود ، به محیط دوران وارد نمیکردد ، بلکه پول - سرمایه‌ی ای است که باید بصورت سرمایه‌ی بارآور بدل شود ، یعنی باید از نو نیروی کار و مواد تولیدی خریداری نماید . شکل پولی سرمایه‌ی گردانی که بابت نیروی کار و وسائل تولید مصرف شده است نه از راه فروش محصول ، بلکه به وسیله‌ی پول اضافی و نو تولید گشته حاصل میشود .

فرض کنیم که سرمایه‌ی گردان برابر با ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ باشد ، و اگر در دوره را $5 =$ هفته

کار - دوره را = ۴ هفته و دوران - دوره را فقط = ۱ هفته بگیریم . از ابتدای امر لازم است که برای ۵ هفته پولی در اختیار باشد که قسمتی از آن بابت ذخیره‌ی تولید پیش ریخته شود و قسمت دیگر بصورت اندوخته ای باشد که از آن خرد خرد دستمزد پرداخت گردد . در آغاز ششمین هفته ۴۰۰ لیره‌ی استرلینگ برگشته و ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ آزاد شده است . این وضع پیوسته تکرار میشود . در اینجا نیز مانند گذشته ، در اثنای زمان معینی از واگرد همواره ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ در شکل آزاد شده قرار میگیرد . ولی این یکمده لیره ، عینا مانند ۴۰۰ لیره‌ی دیگر ، عبارت از پول اضافی نوتولید شده است . مادر اینجا سالیانه ۱۰ واگرد داشته ایم و محصول تولید سالانه = ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ طلاست . (در این مورد دوره‌ی دوران ناشی از زمانی نیست که برای تبدیل کالا به پول لازم است بلکه از زمانی نتیجه میشود که برای تبدیل پول به عناصر تولیدی ضرورت دارد) .

در هر سرمایه‌ی دیگر ۵۰۰ لیره ای که با همین شرایط واگرد میکند ، شکل پولی‌ئی که پیوسته تجدید میشود ، عبارت از شکل دگرسان شده‌ی کالا - سرمایه‌ی تولید گشته ای است که در چهار هفته در دوران فروریخته میشود و از راه فروش آن - و لذا از راه بیرون کشیدن ادواری مقدار پولی که بدو در رونا وارد شده بود - پیوسته از نو شکل پولی را بازمی یابد . در اینجا بعکس ، در هر واگرد - دوره ستاری پول جدید اضافی معادل ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ از درون خود روند تولید به دوران فرو میریزد تا از داخل آن پیوسته مواد تولیدی و نیروی کار بیرون کشیده شود . این پولی که در دوران ریخته میشود بوسیله‌ی دوریمائی سرمایه‌ی مزبور دو باره بیرون کشیده نمیشود ، بلکه دائم بوسیله‌ی حجم طلای تازه تولید شده افزایش پیدا میکند .

چنانچه جزء متغیر این سرمایه‌ی گردان را مورد بررسی قرار دهیم و آنرا مانند بالا برابر ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ فرض نمائیم ، آنگاه در تولید کالائی عادی این مبلغ ۱۰۰ لیره ای ، در صورتیکه ۱۰ بار واگرد برداشت برای پرداخت مستمر نیروی کار کافی میبود . اینجا ، در مورد تولید پول نیز همین مبلغ کفایت میکند ، ولی یکمده لیره‌ی استرلینگ برگشته ای که با آن نیروی کار در هر هفته پرداخت میشود ، عبارت از شکل دگرسان شده‌ی تولید این نیرو نیست ، بلکه جزئی از خود محصول پیوسته نوگشته‌ی این نیروی کار است . تولید کنند می طلا کارگران خود را مستقیما با جزئی از طلای که خود آنها تولید نموده اند می - پردازد . بنابراین ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگی که سالانه در نیروی کار گذاشته شده و بوسیله‌ی کارگران به دوران ریخته شده است ، از راه دوران به نقطه‌ی مبداء خود بر نمیگردد .

اما در باره‌ی سرمایه‌ی استوار چنین است که در آغاز تا سیس بنگاه مقدار بزرگی پول - سرمایه - باید درازاء آن خرج گردد و لذا این پول به دوران ریخته میشود . مانند هر سرمایه‌ی استوار دیگر ، سرمایه‌ی مزبور تنها در جریان سالها اندک اندک برگشت میکند . ولی این برگشت بصورت جزء مستقیم محصول ، یعنی طلا انجام میگیرد ، نه بوسیله‌ی فروش محصول و انجام طلای گشتنش از این راه . پس سرمایه‌ی استوار مزبور شکل پولی خود را از طریق بیرون کشیدن تدریجی پول از دوران بدست نمی آورد ، بلکه بوسیله‌ی توده شدن اجزاء هم تراز از محصول ، دارای این شکل میشود . پول - سرمایه ای که بدینسان دوباره سر جای خود آمده است عبارت از مبلغی پول نیست که تدریجا از دوران بیرون کشیده شده باشد تا جای مبلغی را که بدو بابت سرمایه‌ی استوار بیمازار فروریخته شده بود برگردد . این عبارت از مقداری پول اضافی است .

سرانجام ، اضافه ارزش نیز برابر با جزئی از محصول تازه‌ی طلاست که در هر واگرد - دوره به درون دوران ریخته میشود تا بنا بر فرضی که کرده ایم بصورت غیرمولد صرف شود ، یعنی درازاء وسائل زیست و اشیاء تجملی پرداخت گردد .

ولی بنا بر فرض ما این تولید سالیانه‌ی طلا - که بوسیله‌ی آن پیوسته نه پول بلکه نیروی کار و مواد

تولیدی از بازار بیرون کشیده میشود و مستر پول اضافی به بازار وارد میگردد - فقط جانشین پولی است که در جریان سال فرسوده شده است و بنابراین تنها مکمل حجم پول اجتماعی است ، که به نسبت های مختلف درد و شکل گنج و پول وارد در جریان ، وجود دارد .

طبق قانون دَوْران کالاها ، حجم پول باید برابر با آن مقدار پولی باشد که برای دَوْران لازم است بعلاوه ی مقدار پولی که بصورت گنج درآمد است و بر حسب انقباض و انبساط دَوْران کم و زیاد میشود . ولی بویژه نیز بمنظور تشکیل ذخیره - مایه ی ضرور برای وسایل پرداخت بکار میرود . آنچه که باید با پول پرداخت شود - بشرط آنکه هیچگونه پایاپای پرداختی انجام نگرفته باشد - عبارت از ارزش کالاهاست . اینکه جزئی از این ارزش مرکب از اضافه ارزش است یعنی برای فروشندگی کالا هیچ خرجی برنداشته است ، مطلقاً در اصل مطلب تغییری نمیدهد . فرض کنیم که تولید کنندگان همه صاحبان مستقل وسایل تولید خود باشند و بنابراین دَوْران میان خود تولید کنندگان بلا واسطه انجام گیرد . در آن صورت ، صرف نظر از جزء ثابت سرمایه ی آنها ، میتوان محصول سالانه ی آنها را ، بر حسب تشابه با حالت سرمایه داری ، به دو بخش تقسیم نمود : که یکی از آنها ، a ، جانشین وسایل زیستی است که برای آنان لازم است و بخش دیگر b مقما برای محصولات تجلی مورد مصرف و قسمت دیگری از آن برای توسعه ی تولید بکسار میرود . در این صورت a نمایندگی سرمایه ی متغیر و b بیانگر اضافه ارزش خواهد بود . ولی چنین تقسیم بندی هیچگونه تأثیری در مقدار حجم پولی که برای گردش محصول کل آنها لازم است نخواهد داشت . در صورت یکسان بودن شرایط دیگر ، ارزش مقدار کالائی که در دَوْران وارد شده است همان میماند و لذا حجم پولی که در برابر این ارزش لازم است همان خواهد بود . و همچنین آنها مجبورند که همان ذخیره ی پولی را ، در صورت تقسیم یکسان واگرد - دوره ها ، نگاه دارند ، یعنی همان جزء از سرمایه ی خود را پیوسته بشکل پول حفظ نمایند ، زیرا بنا بر فرض ، تولید آنها تولید کالائی است . بنا بر این حالتی که طبق آن يك جزء از ارزش - کالا مرکب از اضافه ارزش است مطلقاً تغییری در حجم پولی که برای راه اندازی بنگاه ضرور است بوجود نمی آورد .

یکی از مخالفان توك * که به شکل G - W - G چمبیده است از او می پرسد پس سرمایه دار چگونه عمل میکند که میتواند پیوسته بیش از آن پولی که به دَوْران ریخته است از آن بیرون کشد . باید مطلب خوب درک شود . در اینجا سخن بر سر تشکیل اضافه ارزش نیست . تشکیل اضافه ارزش که یگانه راز را بوجود می آورد از دیدگاه سرمایه داری خود بخود قابل درک است . در واقع چنانچه مبلغ ارزشی که بکار میرود نتواند بایک اضافه ارزش بیشتر گردد ، در آن صورت دیگر سرمایه نیست . ولی نظر به اینکه بنا بر فرض مبلغ ارزشی مزبور سرمایه است ، اضافه ارزش نیز خود بخود مفهوم است .

بنابراین مسئله این نیست که : اضافه ارزش از کجای آید ؟ بلکه سخن بر سر اینست : پولی که باید این اضافه ارزش را سیگون کند از کجا بیرون می آید ؟

اماداً اقتصاد بورژوازی وجود اضافه ارزش خود بخود مفهوم است . بنابراین نه تنها وجود اضافه ارزش پذیرفته شده ، بلکه با آن نیز مفروض است که جزئی از توده کالائی که در دَوْران ریخته میشود مرکب از اضافه محصول است و لذا نمایندگی ارزشی است که سرمایه دار با سرمایه ی خویش به دَوْران نیانداخته بود و بنابراین فرض میشود که سرمایه دار همراه با محصول خود چیزی زائد بر سرمایه اش به دَوْران میریزد و نیز این اضافه را دو باره از دَوْران بیرون میکشد .

ارزش کالا - سرمایه ای که سرمایه دار به دَوْران میریزد بزرگتر از ارزش سرمایه ی بارآوری است که

* در باره ی توماس توك " Thomas Took " ، اقتصاد دان انگلیسی به زیر نویس صفحات ۷۳ و

وی بصورت نیروی کار و وسائل تولید از دوران بیرون کشیده بود (اینک زیادتی مزبور از کجای آید بسی توضیح و نامفهوم میماند ولی از دیدگاه اقتصاد بورژوائی این خود واقعیتی است) * پس بنابراین فرض روشن است که چنانچه تنها سرمایه دار A ، بلکه سرمایه داران B ، C ، D و غیره نیز همواره میتوانند بوسیلهی مبادلهی کالای خود ارزشی بیشتر از ارزش سرمایهی پیش ریختهی بدوی و پیش ریزهای مستمر تازهی خویش از دوران بیرون آورند . چون این عمل بهمان اندازه بسیار صویه است که سرمایه های خود مختار وارد در کار زیاد هستند ، A ، B ، C ، D و غیره پیوسته ارزش - کالائی به شکل کالا - سرمایه به دوران فرو میریزند که از آنچه بصورت سرمایهی بارآور از دوران بیرون میکشند بزرگتر است . بنابراین سرمایه داران مزبور پیوسته باید یک مبلغ ارزشی را میان خود تقسیم کنند (یعنی هر یک باید از سوی خود سرمایهی بارآوری را از دوران بیرون کشد) که برابر با حاصل جمع ارزش سرمایه های مسوول پیش ریختهی هر کدام است . و همچنین پیوسته باید به تقسیم مبلغ ارزشی ثنی بپردازند که هر کدام بشکل کالا ، از هر سو بمثابه ارزش - کالای زائد بر ارزش عناصر تولیدی ، به درون دوران فرو میریزند . ولی کالا - سرمایه ، پیش از استحالی دو باره اش به سرمایهی بارآور و قبل از آنکه اضافه ارزش گنجد هی در آن خرج شود ، باید ضرورتاً به پول تبدیل شده باشد . پول لازم برای این تبدیل از کجا می آید ؟ این پرسشی است که در نگاه اول دشوار بنظر میرسد و تا کون نه توك و نه دیگری جوابی برای آن نیافته اند .

گیریم سرمایهی گردان ۵۰۰ لیره ای که بشکل پول - سرمایه پیش ریز شده است ، اعم از هر واگرد - دوره ای که داشته باشد ، کل سرمایهی گردان جامعه ، یعنی طبقهی سرمایه داران تشکیل دهد . فرض کنیم که اضافه ارزش نیز ۱۰۰ لیره استرلینگ باشد . اکنون چگونه ممکن است که مجموع طبقهی سرمایه دار پیوسته ۶۰۰ لیره استرلینگ از دوران بیرون کشد در حالیکه دائماً بیش از ۵۰۰ لیره استرلینگ به درون آن نمیریزد ؟

پس از آنکه پول - سرمایهی ۵۰۰ لیره ای مبدل به سرمایهی بارآور گردید ، سرمایهی مزبور در دوران تولید تبدیل به ارزش - کالائی معادل ۶۰۰ لیره استرلینگ میگردد و لذا فقط ارزش - کالای ۵۰۰ لیره ای که برابر با پول - سرمایهی بدو پیش ریز شده است ، به دوران نمیریزد ، بلکه یک اضافه ارزش نو تولید شده ای معادل ۱۰۰ لیره استرلینگ نیز در گردش قرار میگیرد .

این اضافه ارزش الحاقی ۱۰۰ لیره ای بشکل کالا در دوران ریخته میشود . در این باره تردیدی نیست . ولی پول اضافی ثنی که برای دوران این ارزش - کالای الحاقی لازم است خود بوسیلهی همین عمل بوجود نمی آید .

نباید کوشید تا بوسیلهی گریز راههای آراسته این اشکال را دورزد .

بعنوان مثال * * * میگوئیم : در مورد سرمایهی گردان ثابت روشن است که همهی سرمایه ها همزمان گذاشته نمیشوند . در اثباتی که سرمایه دار A کالای خود را میفروشد و لذا برای وی سرمایهی پیش ریخته شکل پول پیدا میکند ، بعکس سرمایهی خریدار B که بصورت پول نقد در دست اوست درست شکل همان وسائل تولیدی را میگیرد که A تولید کنندهی آنست . با همان عملی که A به کالا - سرمایهی تولید شده خود مجدداً شکل پول میبخشد ، B سرمایهی خویش را از نو بشکل مولد در میآورد ، یعنی آنرا از شکل پولی بوسائل تولید و نیروی کار مبدل میکند . همان مبلغ پول واحد ، مانند هر خرید ساده G - W ، در روند دوسویه ای عمل میکند . از طرف دیگر ، هرگاه A بخواهد پول را از نو بوسائل تولید بدل نماید از C خریداری میکند و وی بسا

* جملهی " این خود واقعیتی است " در متن آلمانی بزبان فرانسه آمده است : C'est un fait
* * * مقصود منفذ ذکر مثالهایی برای این تبیل گریز راههای آراسته است .

آن پول B را میبرد از دو همچنین • بدینسان گویا توضیحی برای جریان امر داده شده است • ولی :

در هیچکدام از توانینی ، که راجع به کمیت پول در گردش بهنگام دوران کالاها ، مسجل شده است (کتاب اول ، فصل سوم) • هیچگونه تغییری بوسیلهی خصلت سرمایه داری روند تولید حاصل نمیشود •

بنابراین وقتی گفته میشود سرمایهی گردان جامعه که باید بشکل پول پیش ریز گردد بسه ۵۰۰ لیره استرلینگ بالغ میشود ، در آن از یک سو این امر منظور شده که مبلغ مزبور همزمان پیش ریز گردیده است و نیز از سوی دیگر چنین حساب شده که این مبلغ بیش از ۵۰۰ لیره استرلینگ سرمایهی بار آور بحرکت در می آورد ، زیرا مبلغ مزبور متناوباً بمثابة پول - مایه سرمایه های بار آور مختلفی بکار میرود • پس این شیوهی بیان ، وجود پول را از پیش مفروض میدارد در صورتیکه هدف ، توضیح چگونگی وجود آن بوده است •

باز ممکن است چنین گفته شود : سرمایه دار A اجناسی تولید میکند که سرمایه دار B آنها را شخصا یعنی بصورت غیرمولد مصرف مینماید • پس پول B ، کالا - سرمایهی A را نقد میکند و بدینسان ششین مبلغ پول برای نقد کردن اضافه ارزش B و سرمایهی گردان ثابت A بکار میرود • ولی در اینجا حل مسئله ای که در انتظار جواب است باز سر بخت در برابر ما قرار دارد و آن اینست : این پولی را که B بصورت درآمد خود خرج میکند از کجا آورده است ؟ چگونه خود او این جزء اضافه ارزش محصول خویش را نقد نموده است ؟

باز هم ممکن است گفته شود : آن جزء از سرمایهی متغیر گردانی که A برای کارگزارانش پیوسته پیش ریز میکند ، مستمرا از دوران بسوی او بر میگردد و فقط یک جزء تغییر پذیر از آن دائما در دست خود او برای پرداخت دستمزدهای باقی میماند • ولی میان خرج و وصول ، زمان معینی میگذرد که طی آن پول پرداخته شده بابت دستمزدها میماند علاوه بر نارضای دیگر بمنظور سامان رسانی اضافه ارزش بکار رود • لیکن اولاً بر ما دانسته است که هر قدر این فاصله زیاد تر باشد بهمان اندازه نیز باید حجم ذخیرهی پولی که لازم است سرمایه دار A پیوسته دم دست داشته باشد بزرگتر گردد • ثانیاً آنگاه که کارگر پول را خرج میکند ، با آن کالائاتی میخرد و لذا اضافه ارزش خوابیده در این کالاها را بهمان نسبت بسامان میرساند • بنابراین همان پول ، که در شکل سرمایهی متغیر پیش ریز میشود ، بهمان نسبت نیز برای سامان رسانی اضافه ارزش بکار میرود • بدون آنکه اکنون خواسته باشیم عمیقتر وارد این مسئله شویم ، همینقدر در اینجا میگوئیم که مصرف همهی طبقهی سرمایه دار و افراد غیرمولدی که وابستهی به آن هستند همزمان با مصرف طبقهی کارگر انجام میگیرد و لذا در همان زمانی که از سوی کارگران پول به دوران ریخته میشود سرمایه - داران نیز برای آنکه اضافه ارزش خویش را بصورت درآمد خرج نمایند باید پول به دوران بریزند • بنابراین این لازم است که برای همین اضافه ارزش پول از دوران بیرون کشیده شود • با چنین توضیحی فقط ممکن است کمیت پولی که مورد لزوم است تخفیف پیدا کند ، ولی همهی آن از میان برداشته نمیشود •

سرانجام ممکن است چنین گفته شود : بهنگام نخستین سرمایه گذاری بابت سرمایهی استوار ، همواره مقدار بزرگی پول به دوران ریخته میشود که فقط تدریجا و جزء جزء طی سالیان دراز بوسیلهی کسی که آنرا ریخته است از دوران بیرون کشیده میشود • آیا این مبلغ نمیتواند برای سامان رسانی اضافه ارزش کافی باشد ؟ در این مورد باید پاسخ داد که در مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ (که شامل گنج سازی برای ذخیره - مایه نیز میشود) امکان استفادهی از آن بمثابة سرمایهی استوار ، (اگر نسه بوسیلهی آنکه مبلغ مزبور ریخته است ولی لا اقل بوسیلهی شخص دیگر) ، خود از پیش مفروض گردیده

است. ولی از این گذشته در باره‌ی مبلغی که برای بدست آوردن محصولات لازم بابت سرمایه‌ی استوار خرج میشود، چنین فرض شده است که اضافه ارزش موجود در این کالاها نیز یکجا پرداخت گردیده است و مسئله درست در همین است که این پول از کجای آید.

پاسخ کلی قبلاً داده شده است: هرگاه قرار باشد توده‌ای از کالا بمقدار $X \times 1000$ لیره‌ی استرلینگ بگرددش درآید، آنگاه مسئله‌ی اینکه آیا ارزش این توده کالا محتوی اضافه ارزش هست یا نیست، یا اینکه کالای مزبور بشیوه‌ی سرمایه‌داری تولید شده یا نشده است، مطلقاً در کیفیت مبلغ پولی که برای این دوران لازم است تغییری نمیدهد. پس این مسئله بخودی خود منتفی است. هرگاه شرایطی از قبیل سرعت گردش پول و غیره معلوم باشد، آنگاه مبلغ مشخصی پول لازم است تا بکلی مستقل از این مسئله که چه مقداری از ارزش مزبور کمابیش به تولید کنندگی‌های بلا واسطه‌ی این کالاها می‌رسد، ارزش - کالائی بمقدار $X \times 1000$ لیره‌ی استرلینگ را بگرددش درآورد. اگر در این مورد مسئله‌ی هم وجود داشته باشد، با مسئله‌ی کلی ذیل پیوستگی پیدا میکند: مبلغ پولی که در یک کشور برای دوران کالاها لازم است از کجای آید؟

معذرت از دیدگاه تولید سرمایه‌داری نیای یک مسئله‌ی ویژه وجود دارد. در واقع خود سرمایه‌دار در اینجا بمثابة نقطه‌ی حرکتی جلوه میکند که بوسیله‌ی وی پول به درون دوران ریخته میشود. پولی که کارگر در ازاء وسائل زیست خود میپردازد قبلاً بمثابة شکل پولی سرمایه‌ی متغیر وجود دارد و لذا بدو بوسیله‌ی سرمایه‌دار مانند وسیله‌ی خرید یا پرداخت نیروی کار در دوران ریخته شده است. از این گذشته، سرمایه‌دار پولی را به دوران میریزد که برای وی شکل پولی بدوی سرمایه‌ی ثابت، استوار و گردانش را تشکیل میدهد. وی این پول را بمثابة وسیله‌ی خرید یا پرداخت در ازاء وسائل کار و مواد تولید خرج میکند. ولی دیگر بیش از آنچه ذکر شد، سرمایه‌دار بمثابة نقطه‌ی حرکتی حجم پولی که در دوران وجود دارد جلوه‌گر نمیشود. پس از این قرار فقط دو نقطه‌ی حرکتی وجود دارد: سرمایه‌دار و کارگر. همه‌ی کسانی که عنوان شخص ثالث دارند، یا باید در برابر خدمتی که انجام میدهند از این دو طبقه پول دریافت کنند و یا چنانچه بدون انجام خدمت پول بدست می‌آورند، بشکل بهره و غیره، صاحبان مشترک اضافه ارزش، هستند. این مسئله که تمام اضافه ارزش در جیب سرمایه‌دار منتهی باقی نمیماند، بلکه باید آنرا با اشخاص دیگر تقسیم کرد، با مسئله‌ای که اکنون به آن میپردازیم، ارتباطی ندارد. مطلب مورد پرسش اینست که چگونه سرمایه‌دار اضافه ارزشش را نقد میکند نه اینکه نقدینگی مزبور بعد از چگونه تقسیم میشود. بنابراین در بحث کنونی، ما سرمایه‌دار را هنوز بمثابة یگانه دارندگی اضافه ارزش تلقی میکنیم. ولی در باره‌ی کارگر سابقاً گفته شد که وی فقط نقطه‌ی حرکتی ثانوی را تشکیل میدهد، در حالیکه سرمایه‌دار مبداء اولیه‌ی پولی است که کارگر در دوران میریزد. پولی که بدو بمثابة سرمایه‌ی متغیر پیش‌ریز شده است، دومین گردش خود را هنگامی انجام میدهد که کارگر آنرا برای پرداخت وسائل زیست خویش خرج میکند.

بنابراین طبقه‌ی سرمایه‌دار یگانه مبداء گردش پول باقی میماند. اگر این طبقه برای پرداخت وسائل تولیدی بمبلغ ۴۰۰ لیره‌ی استرلینگ و برای پرداخت نیروی کار ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ لازم دارد ناچار ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ به دوران میریزد. ولی اضافه ارزشی که در شکم محصول است، با نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪، برابر با ارزش ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ است. پس چگونه طبقه‌ی سرمایه‌دار میتواند از دوران ۶۰۰ لیره‌ی استرلینگ بیرون کشد، در حالیکه خود بیش از ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ در آن فرو میریزد؟ هیچ چیز از عدم بوجود نمی‌آید. تمام طبقه‌ی سرمایه‌دار نمیتواند چیزی از دوران بیرون آورد در حالیکه خود قبلاً چیزی در آن نریخته است.

اکنون از این مطلب چشم‌پوشیم که ممکن است ۴۰۰ لیره‌ی استرلینگ، در صورت ۱۰ بار واگرد،

برای بگردش در آوردن وسائل تولیدی به ارزش ۴۰۰۰ لیره استرلینگ و کاری به ارزش ۱۰۰۰ لیره استرلینگ کافی باشد و نیز بقیه‌ی ۱۰۰ لیره استرلینگ برای دَوَران اضافه ارزش کفایت نماید. این رابطه‌ی مبلغ پول با ارزش — کالائی که بوسیله‌ی آن بگردش می‌افتد تأثیری در اصل مطلب نمی‌کند. مسئله همچنان بقوت خود باقی میماند. چنانچه همان سکه‌های پول چندین بار گردش نمی‌کردند آنگاه لازم می‌آمد که ۵۰۰۰ لیره استرلینگ بصورت سرمایه در دَوَران ریخته شود و ۱۰۰۰ لیره استرلینگ لازم می‌شد تا اضافه ارزش نقد گردد. در آن صورت این سؤال پیش می‌آید که این آخرین پول از کجا پیدا می‌شود خواه ۱۰۰۰ لیره باشد یا ۱۰۰ لیره استرلینگ. بهر حال این پولی است که اضافه بر پول — سرمایه در دَوَران ریخته شده است.

هر قدر این امر در بادی امر متضاد جلوه کند، در واقع این خود طبقه‌ی سرمایه دار است که پول لازم را برای بسامان رساندن اضافه ارزشی که در کالا جا گرفته است به دَوَران میریزد. اما باید متذکر بود که طبقه‌ی مزبور این پول را نه بمثابه پول پیش ریخته و لذانه بعنوان سرمایه، در درون دَوَران فرو میریزد. طبقه‌ی سرمایه دار این پول را بمثابه وسیله‌ی خرید برای مصرف خصوصی خود خرج میکند. بنابراین پول مزبور، با اینکه طبقه‌ی سرمایه دار مبداء دَوَران آنست، بوسیله‌ی این طبقه پیش ریز نشده است.

تک سرمایه داری مثلاً یکنفر فارمدار را فرض کنیم که تازه کاروکاسبی خود را شروع میکند. طی نخستین سال، وی پول — سرمایه‌ای فرضاً بمبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز میکند تا وسائل تولید (۴۰۰۰ لیره استرلینگ) و نیروی کار (۱۰۰۰ لیره استرلینگ) را بپردازد. چنانچه نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ باشد اضافه ارزشی که وی به تملک خود در می‌آورد = ۱۰۰۰ لیره استرلینگ است. ۵۰۰۰ لیره‌ی فوقاً ذکر شده تنها نقدینه‌ایست که وی بمثابه پول — سرمایه پیش ریز میکند. ولی آخرین مردک باید زندگی هم بکند و پیش از پایان سال هیچ پولی بدست نمی‌آورد. فرض کنیم مصارف او به ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ بالغ گردد. این پول را باید او داشته باشد. البته او خود میگوید که این ۱۰۰۰ لیره را طی سال اول پیش ریز کرده است. ولی این پیش ریز — که در اینجا فقط بمعنای ذهنی است — چیز دیگری غیر از این نیست که وی مجبور است مصرف شخصی سال اول خود را بجای آنکه از تولید مجسمانی کارگزارش بیرون آورد از جیب بخورد.

وی این پول را بمثابه سرمایه پیش ریز نمی‌کند. وی این پول را خرج میکند، آنرا بصورت معادلسی در قبال آنچه مصرف می‌نماید می‌پردازد. این ارزش را وی به پول خرج کرده، به دَوَران افکنده و از آن ارزش — کالا بیرون کشیده است. این ارزش — کالا راهم وی مصرف نموده است و لذا دیگر هیچگونه ارتباطی با ارزش خود ندارد. پولی که بوسیله‌ی آن قیمت ارزش — کالای مزبور را پرداخته است بصورت جزئی از پول در گردش وجود دارد. ولی ارزش این پول را وی بصورت محصولات از دَوَران بیرون آورده است و با از بین رفتن محصولات مزبور ارزشی نیز که همراه آن وجود داشت نابود شده است. دیگر چیزی از آن بجای نمانده است. در پایان سال وی ارزش — محصولی بمبلغ ۶۰۰۰ لیره استرلینگ به دَوَران میریزد و آنرا می‌فروشد. از این راه اولاً سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۵۰۰۰ لیره‌ای او بوی باز می‌گردد و ثانیاً ۱۰۰۰ لیره استرلینگ اضافه ارزش نقد شده‌ی خود را دریافت میکند. وی ۵۰۰۰ لیره استرلینگ بمثابه سرمایه پیش ریز کرده، به دَوَران ریخته است و از آن ۶۰۰۰ لیره استرلینگ بساز می‌ستاند. ۵۰۰۰ لیره برای سرمایه و ۱۰۰۰ لیره برای اضافه ارزش. این ۱۰۰۰ لیره‌ی اخیر با پولی نقد شده است که خود او، نه بمثابه سرمایه دار، بلکه بعنوان مصرف کننده در دَوَران وارد کرده، پیش ریز ننموده، بلکه خرج کرده است. این مبلغ اکنون دو باره بصورت پول بابت اضافه ارزشی که تولید کرده است برمیگردد. و از این تاریخ به بعد همین عمل سالانه تکرار می‌شود. ولی از سال دوم به بعد اضافه ارزشی است که تولید نموده است. وی آنرا سالانه خرج میکند و هر سال نیز بوی برمیگردد.

چنانچه سرمایه ای در عرض سال واگرد بیشتری داشته باشد ، این امر هیچ تغییری در اصل مسئله نمیدهد ، ولی در طول مدت و لذا در بزرگی مبلغی که وی باید علاوه بر پول - سرمایه‌ی پیش ریخته اش بابت مصرف شخصی خود به دَوْران بریزد ، تأثیر میکند .

این پول بمثابة سرمایه از جانب سرمایه دار به دَوْران ریخته نمیشود . ولی این خسود خصلت سرمایه دار است که تا برگشت اضافه ارزش از هروسيله ای که در اختیار دارد برای زندگی استفاده کند . در نمونه ای که آورده ایم چنین فرض شده است که مبلغ پولی که سرمایه دار تا نخستین برگشت سرمایه اش بابت مخارج مصرف شخصی خود به دَوْران میریزد ، دقیقاً مساوی با اضافه ارزش تولید شده اوست و لذا برابر با اضافه ارزشی است که باید نقد شود . بدیهی است که در مورد سرمایه دار منفرد این فرض خود سرانه ای است . ولی فرض مزبور باید برای مجموع طبقه‌ی سرمایه دار ، در مورد بازتولید ساده ، درست باشد . بازتولید ساده نیز فقط بیانگر همان چیزی است که در فرض آمده است ، یعنی همه‌ی اضافه ارزش ، ولی تنها همان ، و لذا بدون کفرتین جزئی از سرمایه‌ی بدوی ، بنحو غیر بار آور مصرف میشود .

فوقاً چنین فرض شده بود که تولید کل فلزات گرانبها (= ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ قرارداد شده بود) تنها برای آن کافی است که جبران فرسایش پول را بکند .

سرمایه داران تولید کنند هی طلا تمام محصولشان از طلاست ، خواه آن جزئی از این محصول که سرمایه‌ی ثابت را جبران میکند ، خواه آن جزئی که جانشین سرمایه‌ی متغیر است و خواه نیز آن بهری که شامل اضافه ارزش میشود . پس جزئی از اضافه ارزش اجتماعی از طلا تشکیل میشود ، نه از محصولی که در درون دَوْران طلا میگردد . این جزء خود از ابتدا طلاست ، و برای این به درون دَوْران افکند میشود که از آنجا محصولات بیرون آورد . همین جهتی که ذکر شد هم در مورد دستمزد صادق است ، هم در باره‌ی سرمایه‌ی متغیر و هم در مورد آنچه جانشین سرمایه‌ی ثابت پیش ریخته میگردد . پس اگر بخشی از طبقه‌ی سرمایه دار ارزش - کالائی در دَوْران بریزد که (به اندازه‌ی اضافه ارزش) بزرگتر از پول - سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی او باشد ، بخش دیگری از طبقه‌ی سرمایه دار پول - ارزشی بزرگتر (به اندازه‌ی اضافه ارزش) از ارزش - کالائی ، که مستمراً برای تولید طلا از دَوْران بیرون میکشد ، در آن فرو میریزد . اگر بخشی از سرمایه داران پیوسته بیش از آنچه در دَوْران میریزند پول از آن بیرون میکشند ، تولید کنند هی طلا نیز پیوسته پولی بیش از آنچه بشکل وسائل تولید از دَوْران بیرون میکشد در آن فرو میریزد .

با اینکه جزئی از این محصول - طلای ۵۰۰ لیره ای ، اضافه ارزش تولید کنندگان طلا را تشکیل میدهد ، معذک تمام مبلغ فقط بمنظور جانشین ساختن پولی که برای دَوْران کالاها لازم است تخصیص یافته است . حالا چقدر از این مبلغ اضافه ارزش کالاها را نقد میکند و چقدر اجزاء دیگر ارزشی آنها به سامان میرساند ، بی تفاوت است .

هرگاه تولید طلا از کشوری به کشور دیگری منتقل شود ، مطلقاً تغییری در موضوع نمیدهد . بخشی از نیروی کار اجتماعی و وسائل تولید اجتماعی در کشور A به فرآورده ای ، مثلاً پارچه ، بهیلسنغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ تبدیل شده است که به کشور B صادر میشود تا در آنجا طلا خریداری گردد . سرمایه‌ی بار آوری که بدینسان در کشور A بکار رفته ، عیناً مانند آنکه گویی خود مستقیماً در تولید طلا مورد استفاده واقع شده است ، کالائی (در معنای متمایز آن با پول) ، به بازار کشور A میریزد . این محصول A معرف ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ طلاست و فقط بمثابة پول در دَوْران کشور A وارد میشود . جزء اضافه ارزش اجتماعی‌ی که در این محصول نهفته است مستقیماً بصورت پول وجود دارد و برای

کشور A هرگز شکل دیگری جز پول بخود نمیگیرد . با اینکه برای سرمایه داران تولید کننده ی طلا فقط يك جزء از محصول نمایندگی اضافه ارزش و جزء دیگر جانشین سرمایه است ، معذالك مسئله ای اینکه چه مقدار از این طلا ، صرف نظر از سرمایه ی گردان ثابت ، سرمایه ی متغیر را جبران میکند و چه مقدار از آن نمایندگی اضافه ارزش است ، بعکس منحصر به این امر بستگی دارد که هر کدام از دستمزدها اضافه ارزش دارای چه نسبتهایی میان خود و ارزش کالاهای دُوران کننده هستند . آن جزئی که اضافه ارزش را تشکیل میدهد میان اعضا مختلفه ی طبقه ی سرمایه دار تقسیم میشود . اگرچه این جزء پیوسته از جانب ایشان برای مصرف انفرادی خرج میشود و از راه فروش محصول جدید با زس گرفته میشود ، — درست همین خرید و فروش است نه بطور کلی تنه پولی را که برای نقد ساختن اضافه ارزش لازم است بین خود آنها بگردش درمی آورد — باز قسمتی از اضافه ارزش اجتماعی بشکل پول ، ولو به مقدار متغیر ، در جیب سرمایه داران وجود دارد ، عینا مانند آن قسمتی از دستمزد که لااقل طی چند روز هفته بصورت پول در جیب کارگران باقی میماند . این جزء (از اضافه ارزش اجتماعی) محدود به آن بخشی از زر — محصول — نیست که ابتدائاً اضافه ارزش سرمایه داران تولید کننده ی طلا را تشکیل داد ، است ، بلکه چنانکه گفته شد ، منوط به نسبتی است که طبق آن محصول ۵۰۰ لیره ای فوق الذکر بطور کلی میان سرمایه داران و کارگران تقسیم میگردد ، و بر حسب آن ارزش — کالائی — که باید بـ سرمایه داران بیاقتد از اضافه ارزش و دیگر اجزاء تشکیل دهندگی ارزش ترکیب میشود .

با وجود این ، جزئی از اضافه ارزش که در درون کالاهای دیگر نیست بلکه در کنار کالاهای مزبور بصورت پول وجود دارد ، فقط آنگاه جزئی از طلای مورد تولید سالیانه بشمار میرود که بمثابة حسمه ای از تولید سالیانه بمنظور سامان رسانی اضافه ارزش بگردش درآید . بآن بخش دیگر پول که دائماً با مقادیر متغیر بمثابة شکل پولی اضافه ارزش سرمایه داران در دست آنها باقی مانده است ، عنصری از طلای مورد تولید سالانه نیست بلکه يك جزء از آن مقدار پولی است که سابقاً در کشور انباشته شده است . بنابراین ما ، تولید سالانه ی طلا که بالغ بر ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است دقیقاً به اندازه ایست که بتواند فرسودگی سالیانه ی پول را جبران نماید . بنابراین تنها این ۵۰۰ لیره را تحت نظر قرارداد هیم و از بخش کالائی که سالیانه تولید میشود و برای دُورانش پول انباشته بکار میرود ، چشم پوشیم . بدینسان دیده میشود : اضافه ارزشی که بشکل کالا تولید گشته ، حتی بهمین جهت که اضافه ارزش سالیانه از سوی دیگر بشکل طلا تولید شده است ، پولی را که برای نقد شدنش لازم است در دُوران بدست می آورد . همین حکم در باره ی اجزاء دیگر زر — محصول ۵۰۰ لیره ای ، که پول — سرمایه ی پیش ریخته را جبران میکنند ، صادق است .

اینک لازم است در اینجا دو نکته را متذکر شویم .

اولاً چنین نتیجه میگیریم : اضافه ارزشی که از سوی سرمایه داران بصورت پول خرج میشود و همچنین آنچه آنان بابت سرمایه ی متغیر و دیگر سرمایه ی بارآور به پول پیش ریز میکنند ، در واقع محصول کارگران است ، یعنی کارگرانی که به تولید طلا اشتغال دارند . اینان هم جزئی از

■ عبارت میان دو هلال از ترجمه ی روسی اقتباس شده است و درك مطلب را روشنتر میکند .

■ در چاپهای اول و دوم متن آلمانی " پول — محصول " آمده بود ، ولی بعد ابنا به تصحیح انگلیس بصورت فوق تغییر کرده است .

■ در چاپهای اول و دوم " ذخیره ی کالائی " ذکر شده بود که بعداً بنحو فوق بوسیله ی انگلیس تصحیح شده است .

زر - محصول را که بعنوان دستمزد به آنها " پیش ریز " میشود ، و هم جزء دیگری از زر - محصول را که در آن اضافه ارزش سرمایه دار تولید کننده می طلا مستقیماً نموده میشود ، بصورت نو تولید میکنند . و سرانجام ، در مورد آن جزئی از زر - محصول که فقط ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ثابتی را که برای تولیدش لازم است جبران میکند ، باید گفت که این جزء فقط در سایه‌ی کارسالانه‌ی کارگران است که دوباره به شکل طلا * (بطور کلی بصورت محصول) نمایان میگردد . در ابتدای تشکیل مو سسه ، این جزء سرمایه بوسیله‌ی سرمایه دار بصورت پول ریخته شده ، که تازه تولید نگردیده ، بلکه بهسری از حجم پول در گردش اجتماعی بوده است . ولی بعکس آنگاه که جزء مزبور بوسیله‌ی محصول نسو بوسیله‌ی طلای اضافی ، جبران میشود ، دیگر محصول سالانه‌ی کارگراست . در اینجا نیز پیش ریز سرمایه دار فقط صورت ظاهری است ناشی از این امر که کارگر نه صاحب وسائل خاص تولید خود است و نه در اثنای تولید وسائل زیستی را در اختیار دارد که بوسیله‌ی کارگران دیگر تولید گردیده است .

ثانیاً مادر باره‌ی حجم پولی که مستقل از این جانشین . . . لیره ای وجود دارد و بخشی از آن بشکل گنج و بخش دیگری بشکل پول در گردش دیده میشود ، گوئیم که این پول نیز ضرورتاً باید عیناً در همین شرایط قرار گرفته باشد ، یعنی محققاً باید از ابتدا بر آن پول همان رقم باشد که اکنون سالیانه بر این . . . لیره‌ی استرلینگ میگردد . در پایان این بند ، باز به این نکته بر میگردیم . هنوز پیش از آن ذکر برخی ملاحظات دیگر لازم است .

آنگاه که مسئله‌ی واگرد مورد بررسی بود ، دیدیم که در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، تغییر در طول واگرد - دوره هامستلزم مقادیری پول - سرمایه‌ی متحرک است تا بتواند تولید را در همان مقیاس پیشین ادامه دهد . بنابراین گردش پول باید بقدر کافی انعطاف پذیر باشد تا خود را با این تناسل و ب در گسترش و فشردگی تطبیق دهد .

از این گذشته ، اگر فرض کنیم که همه‌ی شرایط دیگر در وضع یکسانی باقی هستند - و در طول و شدت و بارآوری کار نیز تغییری حاصل نشده است - ولی در تقسیم ارزش - محصول میان دستمزد و اضافه ارزش تغییری به اینگونه بروز نموده است که یا اولی افزایش می یابد و دومی تنزل میکند و بالعکس ، آنگاه از این بابت حجم پولی که در گردش است متأثر نخواهد شد . تغییر مزبور ممکن است بدون هیچگونه انبساط یا انقباضی در حجم پول وارد در گردش پیش آید . بطور مشخص موردی را بررسی کنیم که دستمزد بطور عموم بالا رفته و لذا - تحت شرایط مفروضه - نرخ اضافه ارزش نیز عموماً تنزل یافته باشد ، و علاوه بر این باز بنابه مفروضات ، هیچگونه تغییری در ارزش توده - کالای وارد در دوران روی نداده باشد .

هی تردید در این مورد پول - سرمایه ای که باید درازا* سرمایه‌ی متغیر پیش ریز شود نموده و لذا حجم پولی که این وظیفه را انجام میدهد افزایش می یابد . ولی درست بهمان اندازه که بر حجم پول ضرور برای انجام وظیفه‌ی سرمایه‌ی متغیر افزوده میشود ، اضافه ارزش تنزل میکند و بنابراین از مبلغ پولی نیز که برای سامان دادن به آن لازم است کم میشود . لذا حاصل جمع مقدار پولی که برای سامان یابی ارزش - کالا لازم است در نتیجه‌ی این پیش آمد تغییری نمیکند ، چنانکه خسود ارزش - کالا نیز از آن متأثر نمیکردد . قیمت تمام شده‌ی کالا برای تک سرمایه دار افزایش می یابد ولی قیمت تولید اجتماعی کالای مزبور بی تغییر باقی میماند . آنچه تغییر میکند نسبتی است که طبق آن - صرف

* در دو چاپ اول و دوم آلمانی " شکل پول " ذکر شده ولی با تصحیح انگلس " شکل طلا " جانشین آن شده است .

نظر از جزء ارزشی ثابت — قیمت تولید کالاها میان دستمزد و سود تقسیم میگردد .
ولی گفته میشود که خرج بیشتری بابت پول — سرمایه‌ی متغیر (البته فرض میشود که ارزش پول
یکسان مانده است) بمعنای آنست که بهمان اندازه حجم بیشتری از وسائل پولی در اختیار کارگران قرار
گیرد . در پی آن تقاضای کالا از جانب کارگران بیشتر میشود . بی‌آمد دیگران عبارت از بالا رفتن
قیمت کالاهاست . — یا باز چنین گفته میشود : چنانچه دستمزد ترقی نماید آنگاه سرمایه داران قیمت
کالای خود را بالا میبرند . — در هر دو مورد ترقی عمومی دستمزد موجب بالا رفتن قیمت کالاها میشود . بنابر
این چه به این شیوه و چه به شیوه‌ی دیگر توضیح داده شود ، نتیجه آنست که ضرورتاً حجم بزرگتری از
پول لازم میگردد تا کالاها را بگردش درآورد .

در باره‌ی نظریه‌ی اول پاسخ چنین است : در پی ترقی دستمزد ، تقاضای کارگران بویژه برای
دست‌یابی به وسائل ضروری زیست زیادتر میشود . تقاضای اشیا تجملی از جانب ایشان بمیزان کمتری نمو
میکند و نیز کمتر اتفاق می‌افتد که اقلامی را تقاضا نمایند که سابقاً در محیط مصرف آنان وارد نبوده است .
ترقی ناگهانی و پایه‌ی بزرگتر تقاضا برای دست‌یابی به وسائل زیست ، محققاً قیمت این اقلام را بطور موقت
بالا میبرد . در نتیجه : جزء بزرگتری از سرمایه‌ی اجتماعی در تولید وسائل زیست بکار میرود و جزئی کمتر به
تولید اقلام تجملی میپردازد ، زیرا قیمت اقلام اخیر نظر به کاهش اضافه ارزش و بنابر این بعلت کاسته
شدن از تقاضای سرمایه داران در مورد این اقلام ، تنزل میکند . بعکس تا آن حد که کارگران وسائل
تجملی میخرند ، — در درون این میزان خرید — تأثیری در بالا رفتن قیمت وسائل ضروری زیست
ندارد و فقط خریداران کالاهای تجملی را جابجا میکند . از این پس کالاهای تجملی بیشتری در مصرف
کارگران وارد میشود و نسبت به گذشته کمتر مورد مصرف سرمایه داران قرار میگیرد . همه‌ی مطلب همین
است . پس از نوساناتی چند ، مقدار کالائی با همان ارزش گذشته به گردش درمی‌آید . — اما
نوسانات موقتی نتیجه‌ی دیگری جز این ندارد که پول — سرمایه‌ی بیکار که تا این تاریخ میکوشیدند
در عملیات سودجویانه بوسیله و یا در خارجه محلی بیابند ، در دوران داخلی فروریخته شوند .

پاسخ به نظریه‌ی دوم : اگر چنین اختیاری در دست سرمایه داران تولید کنند ، بود که بسبب خود
قیمت کالاهاشان را ترقی دهند ، میتوانند تنبیه و ترقی دستمزد کارگران به این کار دست زنند و مسلماً هم
اینکار را انجام میدادند . دستمزد هرگز بهنگام تنزل قیمت کالاها بالا نمیرود . اگر چنین میبود طبقه‌ی
سرمایه دار هرگز بمقابله با اتحادیه‌های کارگری ■■■ بر نمیخاست ، زیرا در آن صورت همواره و در هر
شرایطی میتواند آنچه را که اکنون بصورت استثنائی ، تحت اوضاع و احوال مشخص ویژه و بگونه‌ی محلی
انجام میدهد ، خود سرانه بموقع عمل درآورد . از جمله هر ترقی دستمزد را مورد استفاده قرار دهد
تا قیمت کالاها را بدرجات زیادی بالا برد ، و لذا سود بزرگتری بجیب بزند .

این ادعا که گویا سرمایه داران میتوانند بهای وسائل تجملی را به این جهت بالا ببرند که تقاضای
این اقلام کاهش یافته است (در نتیجه‌ی کاهش تقاضای اقلام مزبور از سوی سرمایه داران که وسائل
خریدشان برای این کالاها کمتر شده است) ، خود یکی از موارد استفاده‌ی کاملاً بدیعی از قانون
عرضه و تقاضاست . چنانچه فقط جابجا شدن ساده‌ی خریداران اقلام تجملی ، یعنی کارگر بجای
سرمایه دار ، انجام گرفته باشد ، در آن صورت تقاضای کارگران تأثیری در ترقی قیمت وسائل ضروری زیست
ندارد ، زیرا آن جزء اضافی دستمزد را که کارگران برای اشیا تجملی خرج میکنند دیگر نمیتوانند برای
وسائل زیست ضروری مصرف نمایند ، و اگر چنین جابجا شدن واقع نشده باشد ، آنگاه بهای تجمل‌افزار

■ در متن بزبان فرانسه : Voilà tout !

■■ در متن ، Trade Union که نام اتحادیه‌های کارگران انگلستان است ذکر شده است .

در نتیجه‌ی کاهش تقاضاتنزل میکند و در پی آن سرمایه از تولید این اشیا پس کشیده میشود ، تا آنجا که عرضه‌ی آنها به اندازه‌ی پرسد که بانقش تغییر یافته‌ی اشیا مزبور در روند تولید اجتماعی تطبیق نماید . با محدود گشتن تولید و یکسان ماندن ارزش ، قیمت و سائل تجملی دوباره به سطح عادی خود بر میگردد . تا زمانی که این درهم فشردگی یا روند هم ترازوی جریان دارد ، در اثر ترقی قیمت و سائل زیست نیز سرمایه ها بمیزانی که از رشته های دیگر تولید بیرون کشیده میشوند مستمر بسوی تولید رشته‌ی اخیر جلب میگردد تا آنجا که تقاضا سیراب شود . از آن پس باز تعادل بر میگردد و سرانجام تمام روند ایسن خواهد بود که سرمایه‌ی اجتماعی ، و لذا پول - سرمایه نیز ، میان تولید و سائل ضروری و معیشت و تجمل افزار با نسبت های تغییر یافته‌ی تقسیم گردیده اند .

تمام این اشکال تراشی هاتیری است هوایی که سرمایه داران و اقتصاد دانان مجیز گوی ایشان برای ایجاد ترس خالی میکنند .

فاکتیهای که بهانه‌ی این تیرهوایی را آماده میکنند بر سه گونه اند .

۱- این خود قانون عام گردش پول است که اگر مجموع قیمت کالا های وارد در جریان افزایش یابد - خواه این افزایش همگانی قیمت ها مربوط به يك توده‌ی کالا باشد یا در مورد توده‌ی بزرگتری روی دهد - در صورتیکه شرایط دیگر یکسان باقی بمانند ، حجم پول در گردش نمومیکند . ولی در اینجا معلول راباعلت مشتبه میسازند . با بالارفتن قیمت و سائل ضروری زندگی است که دستمزد ترقی میکند ، (اگر چه فقط بندرت و نسبتاً بطور استثنائی روی میدهد) . ترقی دستمزدی آمد با بالارفتن قیمت کالاهاست نه علت آن .

۲- در صورتیکه دستمزد جزئی یا بصورت محلی ترقی نماید - یعنی دستمزد فقط در برخی از رشته ها بالا رود - آنگاه ممکن است در نتیجه‌ی آن يك ترقی محلی در قیمت محصول این رشته ها بروز کند . ولی خود این امر نیز وابسته به اوضاع و احوال چندی است . مثلاً وابسته به این امر است که در این رشته ها دستمزد بطور غیرعادی فشرده نشده باشد و لذا نرخ سود بنحو غیرعادی بالا نباشد ، یا آنکه بازار این کالاها بمناسبت ترقی قیمت هاتنگ نگشته باشد (و بنابراین برای بالابردن قیمت کالاها کاهش قبلی عرضه‌ی آنها ضرور نباشد) و غیره .

۳- هرگاه ترقی عمومی دستمزدها روی دهد قیمت کالا های تولید شده در رشته هائی از صنعت که در آنجا سرمایه‌ی متغیر برتری دارد ترقی میکند ، ولی در عوض در آن رشته هائی که برتری با هر کدام از سرمایه های ثابت یا استوار است تنزل بهاروی میدهد .

بررسی دُوران ساده‌ی کالاها (کتاب اول ، فصل سوم ، بند ۲) ■ نشان داد که گرچه در دوران گردش هر مقدار مشخصی از کالا ، شکل پولی آن فرار است ، معذک پولی که طی استحاله‌ی يك کالا از دست نیاید میشود ضرورتاً در دست دیگر جایگیر میگردد . بنابراین نه تنها کالاها در مرحله‌ی نخست همه سویه مبادله میشوند یا جای همدیگر را میگیرند ، بلکه این جابجاشدن بكمك پول و همراه بساطرد آن از هر سو انجام میگردد . * جانشین شدن کالائی بوسیله‌ی کالای دیگر در عین حال موجب آن میشود که پول - کالا بدست ثالثی بیافتد . دُوران پیوسته پول عرق میکند . *

(کتاب اول ، ص ۹۲) ■ ■

عین همین واقعیت در تولید کالائی ممتنی بر سرمایه داری بدینسان نمایان میگردد که همواره جزئی از سرمایه در شکل پول - سرمایه وجود دارد و پیوسته یک جزء از اضافه ارزش نیز بشکل پول در دست صاحبانش میماند .

گذشته از این واقعیت ، دورپیمائی پول - یعنی بازریز پول بسوی مبداء حرکت خود - تا آنجا که لحظه ای از واگرد سرمایه را تشکیل میدهد ، بکلی متفاوت و حتی پدیده ای متضاد با پویای پول (۳۲) است که بیانگر دورگشتن پیوسته ی پول از نقطه ی حرکت بوسیله ی رده ای از دستهاست ، (کتاب اول ، ص ۹۴) . با این وجود شتاب یابی واگرد ، بخودی خود مستلزم پویای شتابان پول است .

بدو سرمایه ی متغیر را بررسی کنیم : اگر مثلاً پول - سرمایه ای بمبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ در شکل سرمایه ی متغیر ، ۱۰ بار در سال واگرد نماید ، آنگاه بدیهمی است که این جزء درست از حجم پولی که در گردش است برابر با ده مرتبه ارزش خود ، یعنی = ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ میگردد . سرمایه ی مزبور سالانه ده بار میان سرمایه دار و کارگر میچرخد . با همین جزء درست از حجم پول در گردش ، یکارگر ۱۰ بار پرداخت میشود و وی ده بار میپردازد . هرگاه با برابری مقیاس تولید این سرمایه ی متغیر یکبار در سال واگرد کند ، آنگاه فقط یک گردش ۵۰۰۰ لیره ای انجام میگیرد .

فراتر : فرض کنیم بخش ثابت سرمایه ی گردان برابر با ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد . چنانچه سرمایه ۱۰ بار در سال واگرد داشته باشد ، آنگاه سرمایه دار کالای خود را ده بار در سال میفروشد و لذا بخش ثابت گردان ارزش آن کالا را نیز ده بار بفروش میرساند . همان جزء درست از حجم پول در گردش (= ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ) سالانه ده بار از دست صاحبانش بیرون آمده در کف سرمایه دار قرار میگیرد . این عبارت از ۱۰ بار جابجاشدن این پول از دستی بدست دیگر است .

ثانیاً : سرمایه دار ده بار در سال وسائل تولید میخرد و این باز عبارت از ده بار گردش پول از دست او بدست دیگر است . با پولی به مبلغ ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ کالا خریداری نموده است . با ۲۰ بار گردش ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ پول ، یک انبار جنس ۲۰۰۰۰ لیره ای به دوران افتاده است .

سرانجام بگوئیم که هرگاه شتاب واگرد زیاد شود ، آن قسمت پولی که اضافه ارزش را بسامان میرساند نیز سریعتر میگردد .

(۳۲) اگرچه نیز بوکراتها این دو پدیده را درهم میریزند ، معذک آنان نخستین کسانی هستند که بازریز پول را به مبداء حرکت خود بمثابه شکل اساسی دوران سرمایه ، بمثابه شکلی که با تولید را از راه دوران عملی میسازد ، برجسته ساخته اند . " اگر نظری به " تابلوی اقتصادی " بیاندازید ، می بینید که طبقه ی مولد خود پولی را که طبقات دیگر با آن نزد او محصولات خرید و اند میدهند و اینان با خرید - هائی که سال آینده نزد او میکنند این پول را باز به طبقه ی مولد پس میدهند . . . پس در اینجا جز دوری مرکب از مخارج دربی با تولید و باز تولیدی که در بی مخارج است چیز دیگری نمی بینید ، دوری که از راه گردش پول پیموده میشود و مخارج و باز تولید را میزبان میکند ."

(Quesnay, " Dialogues sur le Commerce et sur les Travaux des Artisans", in Daire, " Physiocr", I, P, 208, 209).

" این پیش ریز و بازریزد اشی سرمایه همان چیزی را بوجود می آورد که باید گردش پول نامیده شود . این دوران مفید و بارآوری است که غمهی کارهای جامعه را جان میدهد ، جنبش و زندگی را در پیکر سیاسی نگاه میدارد و حق است که آنرا به گردش خون در پیکر حیوانی تشبیه نمود "

(Turgot, Reflexions etc. ", Oeuvres, éd. Daire, "I, P. 45).

• ترجمه ی فارسی سرمایه ، جلد اول ، صفحه ی ۱۳۶

بالعکس، گردش سریعتر پول حتما مستلزم آن نیست که سرمایه سریعتر واگرد کند، و لذا املازمه ای هم با واگرد سریعتر پول ندارد، بدینگونه ضرورتا موجب کوتاه شدن روند بازتولید و تجدید سریعتر آن نمیکرد.

هر بار که معاملاتی بمقدار بزرگتر با اعمان حجم پول انجام گیرد، پول سریعتر گردش میکند. همین امر ممکن است نیز با وجود برابری در دوره های بازتولید، در نتیجه تغییر سازمان فنی جریان پول، روی دهد. و باز ممکن است حجم معاملاتی که در آن پول گردش میکند زیاد تر شود بدون آنکه بیسانگر مبادله ای حقیقی کالاها باشد (معاملات مهربت دار در بورس و غیره). از سوی دیگر ممکن است که برخی از گردشهای پول بکلی ساقط گردند، مثلا آنجائی که بهره دار زمین، خود مالک زمین است، میان او و اعتبار دهنده هیچ گردش پولی انجام نمیکرد.

در مورد چگونگی تشکیل گنجینه ای از پول در کشور و نیز در باره ی تملك این گنجینه بوسیله ی عده ای معدود، لازم بنظر نمیرسد در اینجا سخنی گفته شود.

شیوه ی تولید سرمایه داری - نظریه اینکه پایه اش عبادت از کار مزدور است، و لذا نیز بسیر اساس پرداخت کارگر با پول و تبدیل پرداختهای جنسی به نقدی قرار دارد - فقط در کشوری میتواند با وسعت زیاد و ریشه ای عمیق تکامل یابد که در آنجا مقدار کافی پول برای دوران و گنج سبزی (ذخیره - مایه و غیره) که تابع آنست وجود داشته باشد. این شرط مقدم تاریخی است ولی نباید از آن چنین فهمید که بدو ذخیره ی پول کافی پیدا میشود و سپس تولید سرمایه داری آغاز میگردد. لیکن چنین است که تولید سرمایه داری با گسترش شرایط لازم خود بوجود می آید، و یکی از این شرایط هارت از پیدایش توشه ای کافی از فلزات گرانبهاست. به همین سبب ورود فلزات گرانبها از آغاز قرن شانزدهم، یکی از مراحل اساسی در تاریخ گسترش تولید سرمایه داری بشمار میرود. ولی آنگاه که مسئله ی ورود پیوسته ی وسائل پولی لازم بر پایه ی شیوه ی تولید سرمایه داری مطرح میگردد، چنین دیده میشود که از یک سو اضافه ارزش بصورت محصول در دوران ریخته میشود بدون آنکه برای نقد کردن آن پول وجود داشته باشد و از سوی دیگر اضافه ارزش بصورت طلا در دوران فرو میریزد بی آنکه قبلا هیچگونه مبادله ای محصول به پول انجام گرفته باشد.

کالاهای انشائیاتی که باید به پول تبدیل شوند، بدان جهت پول لازم را در برابر خود می یابند که از سوی دیگر طلائی اضافی وجود دارد، که نه از طریق مبادله بلکه از راه تولید خود طلا (یا نقره) به داخل دوران فروریخته میشود و باید به کالا مبدل گردد.

II. انباشت در باز تولید گسترده

بدیهی است هنگامیکه انباشت بشکل بازتولید بمقیاس وسیعتر انجام میگردد، هیچگونه اشکالی در مورد گردش پول بوجود نمی آید.

بدو باید گفت پول - سرمایه ای اضافی که برای بکار افتادن سرمایه ی بارآور رشد یابنده لازم است بوسیله ی جزئی از اضافه ارزش نقد شده ای تأمین میشود، که از سوی سرمایه دار، نه مانند شکل پولی درآمد، بلکه بصورت پول - سرمایه، بداخل دوران فرو ریخته میشود. پول از پیش در دست سرمایه دار وجود دارد. فقط شیوه ی استفاده از آن تفاوت میکند.

ولی در پی سرمایه ی بارآور الحاق شده، اینک توده ای از کالای اضافی، بمثابه محصول آن به دوران ریخته شده است. همزمان با این توده کالای انشائی، جزئی پول اضافی که برای سامان

یابی آن لازمست ، یعنی تا اندازه ای که ارزش این توده کالا برابر با ارزش سرمایه‌ی بارآوری است که برای تولید آن مصرف شده و وارد دوران گردیده است . این مقدار پول اضافی درست بمتناسبه پول - سرمایه‌ی الحاقی پیش ریز شده و لذا به سرمایه دار از راه واگرد سرمایه اش برمیگردد . در اینجا از نو سؤال پیشین مطرح میشود . پول اضافی برای سامان رسانی اضافه ارزش افزون گشته ای که اکنون بشکل کالا موجود است از کجای آید ؟

جواب کلی دو باره همان است . جمع قیمت توده کالاهای دوران کننده نه از آنجهت افزایش یافته که بهای يك كالاى مشخص ترقی کرده است ، بلکه بدان سبب که حجم کالاهای دوران کننده اکنون زیادتر از مقدار گذشته شده است ، بدون آنکه این افزایش در اثر تنزل قیمت ها تعدیل یافته باشد . پول اضافی‌ی که لازم است تا این حجم بزرگتر کالا را که دارای ارزش بیشتر است بگردش در آوردن یاباید از راه بالا بردن صرفه جویی در حجم پول مورد گردش - خواه از راه واریز پرداختها و غیره و خواه از طریق وسائلی که جریان همان مسکوکات موجود را تسریع نماید - و یا بوسیله‌ی تبدیل پول از صورت گنج بشکل پول گردان ، عملی گردد . مورد اخیر نه تنها مستلزم آنست که پول - سرمایه‌ی بیکار بمتناسبه وسیله‌ی خرید و پرداخت وارد عمل شود ، و یا نهز پول سرمایه ای که تاکنون مانند ذخیره - مایه عمل میکرد در عین اینکه وظیفه‌ی ذخیره - مایه را برآی دارند ، اش انجام میدهد ، برای جامعه بطور فعال جریان یابد و بنابراین نقش دوگانه ای را ایفا نماید (مانند سپرده های بانکی که مستمرا قسری داده میشوند) - بلکه مستلزم آن نیز هست که در ذخیره - مایه های را که مسکوکات صرفه جویی شود . " برای آنکه پول بمتناسبه مسکوک پیوسته جریان داشته باشد ، مسکوک باید مستمرا بصورت پول را که بماند ، گردش پیوسته‌ی مسکوک مشروط به خزینة گشتن آن به مقادیر کمابیش زیادی در ذخیره - مایه های مسکوکاتی است که از هر سو هم بداخل دوران میدوند و هم خود شرط آن دوران بشمار میروند . تشکیل این ذخیره - مایه ها ، توزیع ، انحلال و تشکیل مجدد آنها در تناوب دائمی است ، هستی آنها پیوسته نیست میشود و نیستی آنها پیوسته هست . آ . اسمیت این استحاله‌ی قطع نشدن مسکوک به پول و پول به مسکوک را بدینسان بیان کرده است که هر دارنده‌ی کالا در کنار کالائی که میفروشد باید همواره مبلغی معین از کالای عامی که بوسیله‌ی آن خرید میکند بصورت ذخیره داشته باشد . چنانکه دیده ایم ، در گردش $W - G - W$ جزء دوم یعنی $G - W$ همواره به رده ای از خریدها تجزیه میشود ، که نه یکباره بلکه پیاپی در طول زمان انجام میگیرند ، بگونه ای که يك بهراز G بمتناسبه مسکوک ، جریان پیماست در حالیکه حصه‌ی دیگر بمتناسبه پول خفته است . در واقع پول در این مورد جز مسکوک معلق چیز دیگری نیست ، و هر کدام از اجزاء ترکیب دهنده‌ی مسکوک گردان همواره متناوباً گاه این شکل و گاه شکل دیگر را بدست می‌آورند . پس این نخستین استحاله‌ی وسیله‌ی دوران به پول تنهائی‌انگريک مرحله‌ی قبی از گردش پول است و بس ."

(Karl Marx, " Zur Kritik der politischen Oekonomie" 1859,

S. 105, 106) .

* در اینجا اصطلاح مسکوک برای آن در مقابل پول قرار داده شده است که پول را در وضعه اش بمتناسبه افزار ساده‌ی دوران ، در برابر وظایف دیگرش ، مشخص سازد .

هرگاه تمام این تدابیر کافی نباشد ، آنگاه تولید اضافی طلا ضرور میگردد ، و یا چیزی که به همسان معناست واقع میشود ، یعنی جزئی از محصول اضافی مستقیماً یا بطور غیر مستقیم با طلا - محصول کشور - های مولد فلزات پربها - مبادله میگردد . مجموع نیروی کار و وسائل اجتماعی تولیدی که در تولید سالیانه‌ی طلا و نقره بمتناسبه افزار دوران خرج میشود ، قلم سنگینی از بئرج های شیوه‌ی تولید سرمایه - داری و بطور کلی بئرجهای هر شیوه‌ی تولیدی را تشکیل میدهد که بر پایه‌ی تولید کالائی قرار گرفته است .

تولید مزبور مقداری از وسائل ممکن و اضافی تولید و مصرف را که با خوردن آن تطبیق میکند ، یعنی مقداری ثروت واقعی را ، از حیثی استفاده می‌کند . تا اندازه ای که با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید ، باید یگرسخن با وجود درجه‌ی معینی از گسترش آن ، از هزینه‌های این ماشین‌دورانی کاسته شود . بهمان اندازه میتوان از آنرا نیروی بارآور کار اجتماعی را بالا برد . بنابراین هر قدر تدابیری که با سیستم اعتباری گسترش می‌یابند دارای چنین تأثیری باشند ، مستقیماً ثروت سرمایه‌داری را زیادتر میکنند ، خواه تدابیر مزبور موجب شوند که بخش بزرگی از روند تولید و کار اجتماعی بدون دخالت پیسول واقعی انجام گیرد ، و خواه امکانات وظیفه‌ای حجم پولی را که بطور حقیقی در جریان است بالا ببرند .

پس بسا توضیحات فوق این سؤال بیسود و نیز که آیا تولید سرمایه‌داری با ابعاد کمونی خود بدون سیستم اعتباری ، یعنی تنها با گردش پول فلزی ، امکان پذیر می‌بود ؟ (حتی اگر سیستم اعتباری را فقط از این دیدگاه بنگریم) ، حل شده است . بدیهی است که چنین پییزی امکان پذیر نبود ، زیرا در غیر این صورت در درون مرزهایی که برای گسترش تولید فلزات پرسها وجود دارد محدود می‌گردید . از سوی دیگر ، باید از هرگونه تصورات عارفانه در باره‌ی نیروی تولید سیستم اعتباری ، از این حیث که سیستم مزبور پول - سرمایه در اختیار قرار میدهد و یا آنرا به جنبش درمی‌آورد ، بر حذر بود . مقام سخن گوئی بیشتر در این باره اینجاست .

اکنون موردی را بررسی میکنیم که انباشت حقیقی نیست ، یعنی گسترش مستقیم مقیاس تولید روی نمیدهد ، بلکه جزئی از اضافه ارزش سامان یافته برای زمان کمابیش درازی بمثابة ذخیره‌ی پول جمع میشود تا بعد ها به سرمایه‌ی بارآور مبدل گردد .

چنانچه پولی که این چنین انباشته شده ، پول اضافی باشد مسئله بخودی خود قابل درک است . چنین پولی فقط میتواند یک جزء اضافی از طلائی باشد که از کشورهای زرتولید کنند ، وارد شده است . ضمناً تذکر شویم که محصول ملی نیز که در ازا آن طلای مزبور وارد گردید ، مدت خیلی درازی در کشور باقی نمانده است . محصول مزبور در برابر زر بخارجه تسلیم شده است .

اگر عکس فرض شود که حجم پول موجود در کشور همانست که در گذشته بود ، آنگاه پول جمع شده و آن پولی که در حال گرد آمدن است ، از دوران سرچشمه میگیرد و فقط وظیفه‌ی آن تغییر نموده است . تدریجاً از حالت پول وارد در گردش ، به پول - سرمایه‌ی در حال تکوین ، به پول - سرمایه‌ی نهان ، مبدل شده است .

پولی که بدینسان جمع شده عبارت از شکل پولی کالائی است که فروخته شده ، یا دقیقتر عبارت از جزئی از ارزش آن کالا است که برای صاحبش نمودار اضافه ارزش است . (در اینجا سیستم اعتباری همان نبود ، فرض شده است) . سرمایه‌داری که این پول را گرد آورده ، به میزان آن پول فروش کرده است بدون آنکه چیزی خریده باشد .

چنانچه این رویداد بطور قسسی تصویر شود ، آنگاه توضیحی در آن باره لازم نیست . یک بخش از سرمایه‌داران ، جزئی از پول نقد حاصل از فروش خود را ، نگاه داشته است بدون آنکه محصولی از بازار بهرون آورده باشد . بخش دیگر عکس تمام پول خود را ، با ستتای آن پول - سرمایه‌ی لازمی کسسه پیوسته برای راه اندازی تولید برداشت میشود ، به محصول تبدیل کرده است . یک جزء از محصولی حامل اضافه ارزش که بی‌بازار فروریخته ، مرکب از وسائل تولید و یا از عناصر واقعی سرمایه‌ی متغیر ، یعنی وسائل ضروری زیست است . بنابراین میتواند بلا فاصله بمنظور گسترش تولید بکار رود . ولی این فرض بهیچوجه بمعنای آن نیست که گویایک بخش از سرمایه‌داران به گردآوری پول مشغول است در حالیکه

بخش دیگر تمام اضافه ارزش خود را مصرف میکند و بلکه مقصود اینست که یک دسته از سرمایه داران انباشت خود را بصورت پول انجام میدهند و پول - سرمایه ی نهان بوجود می آورند و در حالیکه دسته دیگر دست به انباشت واقعی میزنند یعنی مقیاس تولید را گسترده تر میکنند و سرمایه ی بار آور خود را واقعا توسعه میدهند و حتی اگر متنا و با بخش از سرمایه داران پول بیاباندارند در حالیکه بخش دیگر به توسیع مقیاس تولید بپردازند و بالعکس حجم پول موجود همچنان برای نیازمندیهای دوران رساندند و علاوه بر این نیز ممکن است که این گود آوری پول در یک جهت و بدون پول نقد و صرفا از راه جمع آوری اسناد مطالباتی انجام گردد.

ولی سپس دشواری از آنجا برمیخیزد که ما مسئله رانه بصورت قسمی و بلکه بشکل انباشت عمومی پول - سرمایه در درون طبقه ی سرمایه دار فرض نمائیم و بنا بر فرض ما - یعنی تسلط عام و مطلق تولید سرمایه داری - خارج از طبقه ی سرمایه دار هیچ طبقه ی دیگری بجز از طبقه ی کارگرو وجود ندارد و هر آنچه طبقه ی کارگر میخورد و برابر با حاصل جمع دستمزد آنست و که خود مساوی با مجموع سرمایه ی تغییری است که طبقه ی سرمایه دار پیش ریز کرده است و از راه فروش محصولات به طبقه ی کارگر این پول به طبقه ی سرمایه دار برمیگردد و از این راه سرمایه ی متغیر طبقه ی اخیر از نو شکل پول را بدست می آورد و فرض کنیم مجموع سرمایه ی متغیر $100 \times X$ لیره ی استرلینگ باشد و یعنی عبارت باشد از مجموع سرمایه ی تغییری که در عرض سال یکبار رفته و نه مجموع آنچه از این بابت پیش ریز شده است و کمیت پول کمابیش زیادی و که بر حسب سرعت واگرد و بابت این ارزش - سرمایه ی متغیر طی سال پیش ریز میشود و تغییری در مسئله ی مورد بررسی کنونی مانعید دهد و با این $100 \times X$ لیره ی استرلینگ سرمایه و طبقه ی سرمایه دار حجم معینی از نیروی کار را خریداری میکند و یا بدینگونه سخن به تمسک او مشخصی کارگرمزد میپردازد - این نخستین معامله است و کارگران با همین مبلغ مقداری کسالا از سرمایه داران میخرند و بدینسان مبلغ $100 \times X$ لیره ی استرلینگ دوباره بدست سرمایه داران برمیگردد - دومین معامله و این عمل پیوسته تکرار میشود و پس مبلغ $100 \times X$ لیره ی استرلینگ هرگز نمیتواند به طبقه ی کارگر امکان دهد جزئی از محصول را که نمایندگی سرمایه ی ثابت است و بطریق اولی آن جزئی را که معرف اضافه ارزش است و خریداری نماید و با $100 \times X$ لیره ی استرلینگ کارگران هیچگاه نمیتوانند بجز آن جزء ارزشی از محصول اجتماعی را که برابر با جزء ارزشی منعکس کنند و ارزش سرمایه ی متغیر پیش ریخته است و چیز دیگری خریداری نمایند.

در صورتیکه این انباشت همه سوبه ی پول و بیانگر تقسیم اضافه واردات فلزات پرسیها میسان سرمایه داران نباشد و آنگاه این سؤال مطرح میشود: پس چگونه طبقه ی سرمایه دار در مجموع خود میتواند پول انباشت کند؟

اینان همه میبایستی جزئی از محصول خود را فروخته باشند بدون آنکه دوباره چیزی خریدند باشند و در اینکه همه آنها دارای یک ذخیره ی پولی هستند که آنرا بمثابة وسیله ی دوران برای مصرف خویش به دوران میریزند و در اینکه بهره کد ام از آنها جزء معینی از این پول از دوران برمیگردد و هیچ چیز اسرار آمیزی وجود ندارد ولی این پول - مایه بدینسان دوران - مایه ایست که در نتیجه ی نقد گشتن اضافه ارزش بوجود آمده است اما بهیچوجه پول - سرمایه ی نهان نیست.

چنانچه مسئله را آنچنان که در واقعیت روی میدهد مورد توجه قرار دهیم و آنگاه دیدیم میشود که

پول - سرمایه ی نهان و که برای استفاده ی آیند انباشته میگردد عبارتست از:

۱- سپرده های بانکی و بطور واقعی این خود مبلغ نسبتا کمی است که در اختیار بانکها قرار دارد و در اینجا فقط بشکل صوری پول - سرمایه جمع میگردد و آنچه واقعا انباشته میشود عبارت از اسناد مطالباتی است و که فقط بدان جهت نقد شدن هستند و (اگر واقعا نقد گردند) که میان پول های

برداشتی و سپرده تعادل ایجاد میشود. آنچه بمثابة پول نقد در دست بانک وجود دارد فقط مبلغ نسبتا کمی است.

۲- اسناد دولتی. این اسناد مطلقا سرمایه نیستند، بلکه فقط قته طلب هائی نسبت به محصول ملی سالانه هستند.

۳- سهام. تاحدی که حقه بازی در کار نباشد، اینها عبارت از اسناد مالکیتی هستند نسبت به سرمایه واقعی متعلق بیک شرکت و نیز حواله بر سر اضافه ارزشی بشمار میروند که سالیانه از این سرمایه ناشی میگردد.

در همه این موارد گردآوری پول انجام نمیگیرد، بلکه آنچه از یک سو بمثابة گسرد آوری پول - سرمایه نمود میکند، از سوی دیگر عبارت از خرج واقعی و مستمر پول است. اینکه پول از جانب خود صاحب پول خرج شود یا بوسیلهی بدهکاران وی، تفاوتی در اصل مسئله بوجود نمیآورد. در تولیدی که بر پایه سرمایه داری قرار دارد هیچگاه گنج سازی بخودی خود هدف نیست، بلکه یا از تنگنای دوران نتیجه میشود - آنگاه مقادیر بسیاری پول بطور فوق العاده شکل گنج بخشود میگیرند - یا از گرد آشی ناشی از ضرورات و اگر بوجود می آید، ویاسر انجام گنج فقط عبارت از تشکیل پول - سرمایه ای است که موقتا بشکل نهان جمع میشود بدین منظور که بصورت سرمایه بارآور وارد عمل گردد.

بنابراین اگر از یک سو جزئی از اضافه ارزش نقد گشته از دوران بیرون کشیده میشود و بصورت گنج انباشته میگردد، در همان حال جزء دیگری از اضافه ارزش، پیوسته به سرمایه بارآور تبدیل میشود. جز آنگاه که فلزات گرانبهای اضافی میان طبقه سرمایه دار تقسیم میشود، هرگز انباشت بشکل پول در همه نقاط با هم در یک زمان انجام نمیگیرد.

جزئی از محصول سالانه که در شکل ارزش - کالا نمایندگی اضافه ارزش است، عینا تابع همان قواعدی است که نسبت به جزء دیگر محصول سالانه جاری است. برای دوران یافتن آن مبلغ پول معینی لازم است. این مبلغ پول، مانند تمام کالای تولید شده ای که نمایندگی اضافه ارزش است به طبقه سرمایه دار تعلق دارد. مبلغ مزبور از ابتدا بوسیلهی خود طبقه سرمایه دار به دوران فرو ریخته شده است، و پیوسته باز بوسیلهی خود دوران میان آنها تقسیم میگردد. هم آنچنانکه سه بطور کلی در مورد مسکوکات روی میدهد، جزئی از این حجم پول پیوسته در نقاط تغییر پذیری گیر میکند، در حالیکه جزء دیگر پیوسته جریان دارد. حالا اگر یک قسمت از این گرد آشی قصد اینطور تشکیل پول - سرمایه باشد تغییری در اصل مطلب روی نمیدهد.

مادر این بررسی از ماجرا هائی که در دوران رخ میدهد و بوسیلهی آن یک سرمایه دار تکه ای از اضافه ارزش یا حتی از سرمایه دیگری را بلند میکند و از آنرا انباشت و تمرکز یک جانبه ای را، هم

• در متن آلمانی کلمه ی Schwindel بکار رفته که بمعنای حقه بازی و شیادی است، ولی هم در ترجمه ی روسی و هم در ترجمه ی فرانسه اسپکولاسیون (سود بازی) محض ذکر شده است. ما ترجیح دادیم عین متن آلمانی را بفارسی برگردانیم، زیرا حقه بازی و شیادی کلمه ی عامی است که سود بازی را نیز در بر میگیرد، در حالی که سود بازی (اسپکولاسیون) اصطلاح ویژه ای است که به موارد مشخصی اطلاق میشود.

از لحاظ پول — سرمایه و هم از جهت سرمایه‌ی بارآور، بوجود می‌آورد، چشم پوشید، ایم، بدین
مان ممکن است مثلاً جزئی از اضافه ارزش غارت شده‌ای که A بمشابه پول — سرمایه گرد می‌آورد،
بخشی از اضافه ارزش B باشد که دیگر برای او بازگشت ندارد.

پایان بخش دوم

بخش سوم

باز تولید و گردش

همه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی

فصل هجدهم (۳۴)

مدخل

I - مورد بررسی

روند تولیدی واسطه‌ی سرمایه، عبارت از روند کار و ارزش افزائی آنست، یعنی روندی که نتیجه‌ی آن محصول - کالا و انگیزه‌ی تعیین کننده‌اش تولید اضافه ارزش است.

روند بازتولید سرمایه، هم این روند تولیدی واسطه را در بر میگیرد و هم هر دو مرحله‌ی ویژه‌ی روند دوران را شامل میگرداند، یعنی مجموع دور پیمائی‌ئی را فرا میگیرد که بمثابة روند ادواری - یعنی روندی که در لحظه‌های مشخص همواره از نو تکرار میشود - و اگر سرمایه را تشکیل میدهد.

اکنون خواه ما دور پیمائی را در شکل $G \dots G$ و خواه در شکل $P \dots P$ بنگریم، روند تولیدی واسطه‌ی p خود همواره فقط حلقه‌ای از این دور پیمائی را تشکیل میدهد. در یک شکل، روند مزبور مانند واسطه روند دوران جلوه گر میشود و در شکل دیگر، روند دوران بمثابة میانجی آن بروز میکند. نوگشتن دائم سرمایه، یعنی باز پدید آئی پیوسته‌اش بمثابة سرمایه‌ی بارآور، در هر دو حال مشروط به دگرسانی آن طی روند دوران است. از سوی دیگر، روند پیوسته نوگشته‌ی تولید، شرط استحالاتی است که سرمایه در درون محیط دوران، پیوسته از نو انجام میدهد و متناوباً بصورت پول - سرمایه و کالا - سرمایه نمودار میشود.

با این حال هر تک سرمایه جز پاره‌ی استقلال یافته، یا بدیگر سخن جز قسمتی از مجموع سرمایه‌ی اجتماعی که توانائی زندگی انفرادی بدست آورده است چیز دیگری نیست، همچنانکه هر تک سرمایه دار فقط یکی از اجزاء طبقه‌ی سرمایه دار است. حرکت سرمایه‌ی اجتماعی عبارت از مجموع حرکات اجزاء استقلال یافته‌ی آن، و اگردهای تک سرمایه هاست. همانگونه که دگرسانی یک کالای منفرد حلقه‌ای از رشته استحالات جهان کالا - گردش کالاها - است، هم آنچنان دگرسانی سرمایه‌ی منفرد، و اگرده آن، نیز حلقه‌ای از دور پیمائی سرمایه‌ی اجتماعی است.

این روند همگانی، در عین حال هم مصرف بارآور (روند تولیدی واسطه) را با تحولات شکل‌ئی که واسطه آن هستند (مبادلات، در صورتیکه از لحاظ پیکرمادی ملحوظ گردد) در بر میگیرد و هم شامل مصرف انفرادی با تغییر شکل‌های واسطه آن یا مبادلات میگرداند. از سوئی مصرف

مزبور * تبدیل سرمایه‌ی متغیر را به نیروی کار و لذا فروردن نیروی کار را در روند تولید سرمایه داری در برمیگیرد. در اینجا کارگر بمثابه فروشنده‌ی کالای خود که نیروی کار است نمایان میشود و سرمایه دار مانند خریدار آن نیرو وارد میگردد. ولی از سوی دیگر فروش کالاها متضمن خریداری آنها از جانب طبقه‌ی کارگر است و لذا مصرف انفرادی آن طبقه را در برمیگیرد. در اینجا طبقه‌ی کارگر مانند خریدار وارد میدان میشود و سرمایه داران بمثابه فروشندگان کالا بکارگران، نمایان میگرددند.

گردش کالا - سرمایه با دوران اضافه ارزش ملازمه دارد و لذا مستلزم خرید و فروشهایی نیز هست که از آنرا سرمایه داران مصرف انفرادی خود، مصرف اضافه ارزش را تأمین میکنند.

بنابراین چنانچه دور پیمائی سرمایه‌های منفرد در هم پیوندیش با سرمایه‌ی اجتماعی و لذا در مجموعه آن ملحوظ گردد، نه تنها گردش سرمایه را در برمیگیرد، بلکه شامل گردش همگانی کالاها نیز میشود. گردش کالاها در آغاز فقط میتواند مرکب از دو جزء باشد: ۱- دور پیمائی ویژه‌ی سرمایه ۲- دور پیمائی کالاهائی که در مصرف انفرادی وارد میشوند و بنابراین از آن کالاهائی که کارگر مزد خود و سرمایه دار اضافه ارزش خویش (یا جزئی از اضافه ارزش خویش) را به ازاء آن خرج میکنند، بهره‌ر جهت دور پیمائی سرمایه، هم گردش اضافه ارزش را، از آن حیث که جزئی از کالا - سرمایه را تشکیل میدهد، در برمیگیرد و هم تبدیل سرمایه‌ی متغیر را به نیروی کار که متضمن پرداخت دستمزد است. لیکن خرج این اضافه ارزش و دستمزد در ازاء خرید کالاها، حلقه‌ای از گردش سرمایه را تشکیل نمیدهد، با آنکه لااقل خرج دستمزد، خود شرط این دوران بشمار میرود.

در کتاب اول، روند تولید سرمایه داری هم بمثابه عمل منفرد و هم مانند روند بازتولید مورد تحلیل قرار گرفت: تولید اضافه ارزش و تولید خود سرمایه، تغییرات «هوری و ماهوی» که در درون محیط دوران عارض سرمایه میشود مفروض گرفته شد بدون آنکه در آن باره ایستادگی شود. بنابراین این چنین فرض شد که از سوئی سرمایه دار محصول را طبق ارزش آن میفروشد و از سوی دیگر در درون محیط دوران وسایل مادی تولید را برای از سر گرفتن روند و ادامه‌ی پیوسته‌ی آن بدست می‌آورد. در درون محیط دوران تنها عملی که لازم بود در آن کتاب روی آن ایستادگی کنیم عمارت از فروش و خرید نیروی کار بمثابه شرط اساسی تولید سرمایه داری بود.

در بخش نخست کتاب حاضر اشکال گوناگونی که سرمایه طی دور پیمائی خود می‌پذیرد و حالات مختلفی خود این دور پیمائی مورد بررسی قرار گرفت. اکنون بر زمان کار که در کتاب اول بررسی گردید زمان دوران نیز افزوده شده است.

در بخش دوم، دور پیمائی بمثابه امری ادواری، یعنی بمثابه واگرد، مورد مطالعه واقع شد. از سوئی نموده شد چگونه قسمتهای مختلفی سرمایه (استوار و گردان) دور پیمائی اشکال را در فواصل زمانی مختلف و به شیوه‌های گوناگون انجام میدهند، و از سوی دیگر اوضاع و احوالی مورد بررسی قرار گرفت که طولهای مختلف کار - دوره‌ها و دوران - دوره‌ها وابسته به آنهاست. تأثیر مسدود

* در متن آلمانی ضمیر مؤنث بکار برده شده که از لحاظ دستوری به کلمه‌ی die Konsumtion

(مصرف) برمیگردد و نه به کلمه‌ی Prozeß که در زبان آلمانی مذکر است. ولی هم در ترجمه‌ی

فرانسوی کوهن - سولال (M^{me} Cohen-Solal) و ژیلبر بادیا (Gilbert Badia)

که از سوی بنگاه Editions Sociales پاریس انتشار یافته (۱۹۶۰) و هم در ترجمه‌ی روسی،

ضمیر مذکر بکار رفته است که در هر دو زبان به روند (پروسه) برمیگردد. با توجه به مدلول جمله که

مربوط به مصرف بارآور سرمایه دار و مصرف انفرادی کارگر است درست‌ترین نظر رسید که به تبعیت از

متن آلمانی و ترجمه‌ی فرانسوی مونیتور، ضمیر را متوجه مصرف بدانیم نه به روند و لذا "مصرف مزبور" ترجمه شد.

دوریمائی و نسبت های متفاوت اجزاء ترکیب کننده ی آن در مورد فراخای خود روند تولید و همچنین در باره ی نرخ سالانه ی اضافه ارزش نموده شده در واقع ، اگر در بخش اول بطور عمد شکل های پیاپی ش مورد مطالعه قرار گرفت که سرمایه ضمن دوریمائی خود پیوسته میپذیرد و دوری افکند ، در بخش دوم به بررسی این نکته پرداخته شد که چگونه در درون این سیلان و این توالی اشکال ، سرمایه ای بسا بزرگی معین در زمان واحد به صورتهای مختلفی سرمایه ی بارآور ، پول - سرمایه و کالا - سرمایه ، ولو بهیزان متغیر ، تقسیم میگردد ، آنها بنحویکه حالات مزبور نه تنها جانشین یکدیگر میشوند ، بلکه اجزاء مختلفی مجموع ارزش - سرمایه پیوسته در این حالات مختلف در کنار یکدیگر قرار دارند و در کارند . بویژه پول - سرمایه با خصوصیتی که در کتاب اول نشان میداد نمودار گردید . قوانین مشخصی بدست آمد که طبق آن برخی از عناصر مختلف المقدار یک سرمایه ی داده ، باید بر حسب شرایط و اگر در پیوسته در شکل پول - سرمایه پیش ریز شده و تجدید گردند تا بتوانند سرمایه ی بارآور با وسعت مشخصی را پیوسته در عمل نگاه دارند .

ولی هم در بخش نخست و هم در بخش دوم همواره سخن تنها بر سر یک تك سرمایه ، سخن بر سر حرکت يك جزء خود مختار از سرمایه ی اجتماعی بود و بس .

لیکن دوریمائی های سرمایه های منفرد در هم می آمیزند ، یکدیگر را مفروض و مشروط می سازند و درست همین درهم آئی است که حرکت مجموع سرمایه ی اجتماعی را تشکیل میدهد . همچنانکه در مورد گردش ساده ی کالاها مجموع دگرسانیهای يك کالا بصورت حلقه ای از سلسله استحالتهای کالائی جلوه مینماید ، هم آنچنان اکنون دگرسانیهای تك سرمایه بمثابه حلقه ای از رشته استحالتهای سرمایه ی اجتماعی نمودار میگردد . ولی اگر گردش کالائی ساده بهیچوجه با گردش سرمایه ملازمی نداشت - زیرا گردش ساده ی کالاها میتواند بر پایه ی تولید غیر سرمایه داری جریان یابد - در عوض دوریمائی مجموع سرمایه ی اجتماعی ، چنانکه در پیش متذکر شدیم ، حتی آن گردش کالائی را که در دوریمائی تك سرمایه وارد نمیشود ، یعنی آن دوران کالائی را که سرمایه ساز نیست نیز در بر میگیرد . اکنون ما باید روند گردش سرمایه های منفرد را بمثابه اجزاء مجموع سرمایه ی اجتماعی (که در تمامیت خود شکل روند باز تولید است) و لذا روند دورانی همه ی این سرمایه ی اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم .

II - نقش پول - سرمایه

(اگرچه طرح مطالب زیرین به آخرین قسمت این بخش تعلق دارد ، با اینهمه میخواهیم هم اکنون به بررسی آن بپردازیم ، یعنی پول - سرمایه را از آن حیث که عنصری از ترکیب مجموع سرمایه ی اجتماعی است مورد مطالعه قرار دهیم .)

ضمن بررسی واگرد تك سرمایه ، پول - سرمایه از دو جهت نمودار گردید .

اولا : پول - سرمایه شکلی است که با آن هر تك سرمایه وارد صحنه میشود و روند خود را بمثابه سرمایه میگذارد . پس مانند نخستین محرك (primus motor) ، که سراسر روند را به جنبش درمی آورد نمایان میگردد .

ثانیا : بنابر درازای گونه گونه ی واگرد - دوره و نسبت های مختلف دو عنصر ترکیب کننده ی آن - کار - دوره و دوران - دوره - جزئی از ارزش سرمایه ی پیش ریخته که پیوسته باید بشکل پول پیش ریز و تجدید گردد ، در نسبت با سرمایه ی بارآوری که بحرکت درمی آورد ، یعنی در رابطه با مقیاس تولید مداوم ، تغییر میکند . ولی این نسبت هر چه باشد و در هر حال ، آن جزئی از ارزش - سرمایه ی روندی که پیوسته میتواند بمثابه سرمایه ی بارآور عمل کند ، بوسیله ی جزء دیگری از

ارزش — سرمایه ، که پیوسته باید در کنار سرمایه‌ی بارآور به‌سورت پول وجود داشته باشد ، محدود و می‌گردد . در اینجا سخن فقط بر سر واژده‌عادی یعنی یک میانگین تجریدی است ، بعلاوه از پول — سرمایه‌ای که برای جبران توقف‌های ناشی از دوران الحاق می‌شود چشم‌پوشی شده است .
 در باره‌ی نکته‌ی اول : تولید کالائی با نردش کالائی ملازمه دارد و گردش کالائی مستلزم آن است که کالا بمشابه پول نموده شود ، یعنی گردش پول لازمه‌ی آنست . دورویی کالا به‌سورت کالا و پول ، قانونی از نمایش محصول بمشابه کالا است . همچنین نیز تولید کالائی سرمایه‌داری — خواه اجتماعی و خواه به‌سورت فردی مورد توجه قرار گیرد — مستلزم سرمایه در شکل پول یا پول — سرمایه بمشابه نخستین محرك آغاز مرکب و کاراست و همچون موتور استمرار بشمار می‌رود . بویژه سرمایه‌ی گردان با ورود پیوسته مکرر و در فواصل کوتاه پول — سرمایه بمشابه موتور ، ملازمه دارد . تمام ارزش — سرمایه‌ی پیش ریخته ، یعنی همه‌ی آن عناصر ترکیب کننده‌ی سرمایه که کالاهستند : نیروی کار ، وسائل کار و مواد تولید ، باید پیوسته با پول خریداری شده و از نو خریداری شوند . آنچه اینجا برای تک سرمایه گفته شد در مورد سرمایه‌ی اجتماعی نیز ، که فقط بشکل سرمایه‌های انفرادی عمل میکند ، صادق است . ولی چنانکه سابقاً در کتاب اول نموده شد از این امر چنین نتیجه نمی‌شود که حدود مطلق میدان عمل سرمایه و مقیاس تولید ، حتی بر پایه‌ی سرمایه‌داری ، وابسته به حجم پول — سرمایه‌ی وارد عمل باشد .

سرمایه‌ی عناصری از تولید را در بر می‌گیرد که گسترش آنها تا حدود معینی مستقل از میزان پول — سرمایه‌ی پیش ریخته است . با پرداخت نیروی کار واحد میتوان آنرا به‌سورت برون گسترش یا درون گسترش شدید تر مورد بهره‌کشی قرار داد . چنانچه پول — سرمایه با این بهره‌کشی شدیدتر افزایش یابد (یعنی دستمزد بالا رود) ، باز هیچگاه متناسباً ترقی نمیکند و لذا از این لحاظ بحساب نمی‌آید . ممکن است با تشدید کار برون گسترش یا درون گسترش همان تعداد نیروی کار ، بهره‌کشی بارآور از مواد طبیعت — که هیچ عنصر ارزشی سرمایه را در بر ندارد — زمین ، دریا ، کان ، جنگل‌ها و غیره ، بیشتر گردد ، بدون آنکه پیش ریز بیشتری از پول — سرمایه را در پی داشته باشد . بدینسان عناصر واقعی سرمایه‌ی بارآور افزایش می‌یابد بدون آنکه پول — سرمایه‌ی افزوده‌ای را ایجاد نماید . آنجا که چنین پیش ریزی درازا ، مواد کمی الحاقی ضرورت پیدا میکند ، پول — سرمایه‌ای که ارزش — سرمایه در قالب آن پیش ریز میشود ، متناسب با بسط دامنه‌ی کارسازی سرمایه‌ی بارآور افزایش نمی‌یابد و لذا از این جهت بحساب نمی‌آید .

همان وسائل کار و لذا همان سرمایه‌ی استوار ، ممکن است هم با دراز ساختن زمان استعمال روزانه‌اش و هم بوسیله‌ی تشدید بکار بردن آن ، مؤثرتر مورد استفاده قرار گیرد بدون آنکه بسبب سرمایه‌ی استوار سرمایه‌گذاری اضافی را ایجاد نماید . در آن صورت تنها واگرد سرمایه‌ی استوار سریعتر انجام می‌گیرد ، ولی آنگاه تحویل عناصر باز تولید آن نیز سریعتر واقع میشود .
 مرفضظر از مواد طبیعی ، ممکن است نیروهای طبیعت که قیمت ندارند ، با تاثیر شدیدتر یا ضعیف‌تری به‌سورت عوامل ، باروند تولید هم‌بهر گردند . درجه‌ی کارسازی آنها موقوف به شیوه‌ی ها و پیشرفته‌ی علمی است که برای سرمایه دار هیچ خرجی بر نمیدارد .

همین حکم در مورد در هم بستن نیروی کار در روند تولید و همچنین درباره‌ی زبردستی گرد - آمده و انباشته‌ی تک کارگر صادق است . کوی حساب کرده است که هیچگاه مالک زمین بسسه

اندازه‌ی کافی نمی‌تواند ، زیرا تمام سرمایه‌ی کارگری را که از زمانهای کهن در زمین نهاده شده و موجب استعداد تولید کنونی زمین است بوی پرداخته نمی‌شود . (البته درباره‌ی آن استعداد تولیدی شی که از زمین سلب شده است سخن در میان نیست) . برپایه‌ی این استدلال میبایستی مزد هر کارگر بنا بر هر کاری که همه‌ی نوع بشر صرف کرده است تا از یک انسان وحشی یک مکانیسم جدید بوجود آورد ، تراز میگرفت . بعکس باید گفت : اگر همه‌ی کارهای بی‌اجرتی را که در زمین نهفته ولی سرمایه‌داران امروزینساز آنها بپول بدل کرده اند حساب کنیم ، آنگاه مجموع سرمایه‌ی نهاده در زمین نه یکبار ، بلکه بارها با بهره‌ی ربائی پس داده شده است و بنابراین مدت‌هاست که مالکیت زمین ، نه یکبار ، بلکه مدها بار ، از سوی جامعه باز خرید شده است .

در واقع بالا رفتن نیروهای بارآور کار تا آن حد که مستلزم صرف ارزش - سرمایه‌ی اضافی نیست ، در مرحله نخست تنها حجم محصول را بالا میبرد نه ارزش آنها ، مگر در موردی که بالا رفتن نیروهای بارآور موجب شود با همان کار مقدار بیشتری سرمایه‌ی ثابت باز تولید گردد و لذا ارزش آن حفظ شود . ولی در عین حال ماده - سرمایه‌ی تازه و لذا پایه‌ی برای انباشت فزاینده‌ی سرمایه - بوجود می‌آورد .

آنگاه که خود سازمان کار اجتماعی و لذا بالا رفتن نیروی بارآور کار ایجاب می‌کند که دامنه‌ی تولید بر مقیاس بزرگتری قرار گیرد و بنابراین موجب می‌شود که مقادیر بزرگتری پول - سرمایه از سوی تک سرمایه‌داران پیش ریز گردد ، این امر چنانکه سابقاً ضمن کتاب اول * بیان شده است ، تسامبوسیله‌ی تمرکز سرمایه‌ها در دست افراد کمتر روی میدهد ، بدون آنکه حجم ارزش - سرمایه‌های وارد در عمل و لذا حجم پول - سرمایه‌ی که در قالب آن ارزش - سرمایه‌ها پیش ریز می‌گردند نیازی به افزایش مطلق داشته باشد . در نتیجه‌ی تمرکز در دست افراد کمتر ممکن است مقدار تک سرمایه‌ها منوکند بدون آنکه مجموع اجتماعی آنها ترقی نماید . در این صورت فقط در توزیع سرمایه‌های افرادی تغییر حساسمل شده است .

سرانجام ، در بخش گذشته نموده شد که کوتاه گشتن واگرد - دوره یا این امکان را بوجود می‌آورد که بتوان با پول - سرمایه‌ی کمتر همان سرمایه‌ی بارآور را بحرکت در آورد و یا با همان پول - سرمایه‌ی سرمایه‌ی بارآور بیشتری را بکار انداخت .

با این وصف بدیهی است که همه‌ی این مطالب با مسئله‌ی اصلی پول - سرمایه هیچ سروکاری ندارد . تنها چیزی که نشان میدهد اینست که سرمایه‌ی پیش‌ریخته - مبلغ معینی ارزش که در شکل آزاد خود ، در شکل ارزشی خویش ، از مبلغ مشخصی پول ترکیب شده است - پس از آنکه به سرمایه‌ی بارآور بدل گردید متضمن توانی تولیدی است که بوسیله‌ی مرزهای ارزشی خود محدود نمیشود بلکه در درون حدود معینی میتواند با بسط یا شدت متفاوتی عمل کند . هرگاه بهای عناصر تولید - وسائل تولید و نیروی کار - در دست باشد ، مقدار پول - سرمایه‌ی لازم برای خرید کمیت مشخصی از این عناصر تولید که بصورت کالا وجود دارند معین است ، یا بدینگر سخن مقدار ارزشی سرمایه‌ی که بایستد پیش ریز گردد معلوم است . ولی دامنه‌ی عمل این سرمایه از لحاظ ارزش زائی و محصول آفرینشی انحطاط پذیر و متغیر است .

درباره نکتہ‌ی دوم :

این امر بخودی خود قابل درک است که آن بخش از کار اجتماعی و وسائل تولید ، که

باید سالیانه برای تولید و خرید طلا * مصرف گردد تا مسکوکات فرسوده را جبران نماید ، به اندازه‌ی خود گسترش دامنه‌ی تولید اجتماعی را می‌گسلاند . ولی پول — ارزش ، که جزئی از آن بمثابة وسیله‌ی دوران و جز* دیگرش بصورت گنج عمل میکند ، یکبار برای همیشه هستی یافته بچنگ آمده است و در کسار نیروی کار ، و سائل ایجاد شده‌ی تولید و منابع طبیعی ثروت موجود است . پول — ارزش مزبور نمیتواند بمثابة حد و مرزی برای آنها تلقی شود . ممکن است از راه تبدیل آن به عناصر تولید ، بسو سیله‌ی مبادله با خلقهای دیگر ، مقیاس تولید گسترش پذیرد . با اینحال وقوع چنین امری مستلزم آنست که پول مانند گذشته نقش خود را بمثابة پول جهانی ایفا نماید .

بسته به طول مدت واگرد — دوره ، حجم بزرگتر یا کوچکتری پول — سرمایه لازم میگردد تا سرمایه‌ی بارآور را به جنبش درآورد . همچنین دیدیم که انقسام واگرد — دوره به زمان کار و زمان دوران ، موجب افزایش سرمایه‌ی می‌شود که بشکل پول در حال نهانی یا تعلیق قرار گرفته است . تا اندازه‌ای که واگرد — دوره وابسته به طول کار — دوره است ، این وابستگی ، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، منوط به طبع مادی روند تولید است و لذا از ویژگی خصلت اجتماعی این روند تولید ناشی نمیشود . با وجود این ، بر پایه‌ی تولید سرمایه داری اقدامات گسترده تر و دراز مدت ، مستلزم پیش ریز پول — سرمایه های بیشتر برای مدت طولانی تر است . بنابراین در عرصه های از این قبیل ، تولید وابسته به مرزهای است که در درون آن پول — سرمایه در اختیار تک سرمایه دار قرار دارد . مرزهای مزبور بوسیله‌ی سیستم اعتباری و سیستم شراکتی ، از جمله بوسیله‌ی شرکت‌های سهامی ، درهم میشکند . از اینجاست که آشفتگی های بازار پول این قبیل رشته ها را دچار وقفه میکند ، چنانکه خود این بنگاهها بنوعی خویش آشفتگی بازار پول را برمی انگیزند .

در تولیدی که بر پایه‌ی اجتماعی قرار دارد * * * باید میزانی تعیین گردد تا طبق آن بتوان این قبیل اقدامات را ، که برای مدت طولانی نیروی کار و وسائل تولید جذب میکنند پس آنکه طوسی همین مدت محصولی سودمند تحویل نمایند ، بنحوی به پیش راند که به آن رشته های تولید که مستمراً و یا چند بار در سال ، نه تنها نیروی کار و وسائل تولید جذب میکنند ، بلکه لوازم معیشت و وسایلی تولید نیز تحویل میدهند ، لطمه‌ای وارد نگردد . در تولید اجتماعی نیز مانند تولید سرمایه داری ، کارگران شاغل در رشته های که کار — دوره ای کوتاه دارند مانند گذشته فقط برای مدتی کوتاه محصولاتی برداشت میکنند پس آنکه خود هنوز محصولی داده باشند ، در حالیکه در رشته های با کار — دوره‌ی دراز مدت ، مستمراً پیش از آنکه محصولی بدهند برای زمان طولانی تری برداشت نمایند . پس این وضع از شرایط عینی روند کار مورد نظر ناشی میگردد نه از شکل اجتماعی آن . در تولیدی که بر پایه‌ی اجتماعی قرار دارد پول — سرمایه از بین میرود . جامعه نیروی کار و وسائل تولید را میان رشته های مختلفی صنعت تقسیم میکند . فرضاً ممکن است تولید کنندگان پته های کاغذی دریافت کنند که بوسیله‌ی آن مقداری متناسب با زمان کار خویش از ذخائر مصرف اجتماعی برداشت نمایند . این پته ها پول نیستند . در گردش هم قرار نمیگیرند .

بدینسان دید ، میشود که نیاز به پول — سرمایه تا آنجا که از طول مدت کار — دوره سرچشمه

* در چاپ های قدیم و جدید آلمانی و ترجمه های فرانسه و روسی که از آن بعمل آمده ، " تولید و خرید پول " ذکر شده است ، ولی در نمونه‌ی چاپخانه به تصحیح انگلس ، " طلا " بجای " پول " قید گردیده است . به همین جهت مانیز " طلا " را که از لحاظ مطلب مورد بحث درست تر است بجای " پول " قرار داده ایم .

* * * مقصود تولید بر پایه‌ی سوسیالیسم است .

میگیرد ، تابعی از دو امر است : اولاً بطور کلی پول عبارت از شکلی است که هر تك سرمایه مجبور است در قالب آن نمایش یابد (قطع نظر از اعتبارات) ، تا خود را به سرمایه‌ی بارآور بدل سازد . این واقعیت از سرشت تولید سرمایه داری و بطور کلی از تولید کالائی ناشی میشود . - ثانیاً بسزگی مقدار پولی که لازم است پیش ریز شود ناشی از این امر است که طی زمانی نسبتاً دراز ، پیوسته نیروی کار و وسائل تولید از جامعه برداشت میشود بدون آنکه در اثنای این مدت محصول قابل تبدیل به پولی پس داده شده باشد . واقعیت اول که طبق آن سرمایه‌ی پیش ریز شونده باید حتماً به شکل پول باشد ، با شکل خود پول ، اعم از اینکه پول فلزی ، پول اعتباری ، اسناد بهادار و غیره باشد ، از بین نمی‌رود . واقعیت دوم بهیچوجه متأثر از این نیست که با چه وسیله‌ی پولی و از طریق کدام شکل تولیدی ، کار ، لوازم معیشت و وسائل تولید برداشت میگردند بدون آنکه در عوض معادل‌سی در دوران فروریخته شود .

فصل نوزدهم (۳۵)

پیشینه‌های سخن در باره‌ی مطلب مورد بررسی

I - فیزیوکرات ها

که در تابلوی اقتصادی خود با چند خط برجسته نشان میدهند چگونه محصول سالانه‌ی از تولید ملی با ارزش مشخص ، بنحوی از راه دوران توزیع میشود که بایکسان ماندن شرایط دیگری باز تولید ساده‌ی آن ، یعنی باز تولید آن بر پایهی گذشته ، امکان پذیر میگردد . طبیعتاً محصول برداری سال گذشته نقطه‌ی آغاز دوره‌ی تولید را تشکیل میدهد . اعمال دورانی بیشمار انفرادی ، بلافاصله در حرکت همگانی‌ئی که از لحاظ اجتماعی خصلت‌نمای آنهاست - یعنی بصورت دوران میان طبقات بزرگ اجتماعی بانقش های اقتصادی مشخص - جمع بست میگردند . آنچه اکنون مورد توجه ماست اینست : جزئی از محصول کل - که بمثابة شئی مصرف‌دار ، مانند هر يك از اجزاء این محصول ، نتیجه‌ی کار سال گذشته است - در عین حال فقط حامل ارزش - سرمایه‌ی پیشین است که از نو در همان شکل طبیعی خود ظاهر گشته است . این جزء گردش نمیکند و در دست تولید کنندگانش ، یعنی طبقه‌ی فارمدار ، باقی میماند تا از آن هدا خدمت سرمایه‌ی خود را از نو آغاز نماید . در این جزء از سرمایه‌ی ثابت محصول سالانه ، که عناصر ناهمگونی رانیز وارد میکند ، ولی محدودیت افق دیدش ، که طبق آن یگانه عرصه‌ی کار انسانی که سرمایه گذاری در آن اضافه ارزش زامست ، کشاورزی است و لذا از لحاظ سرمایه داری تنها محیط واقعاً بارآور است ، موجب میشود که وی کُنه مطلب را دریابد . روند باز تولید اقتصادی اعم از هر خصلت اجتماعی ویژه‌ی آن که دارا باشد ، در این

عرصه (کشاورزی) همواره با روند بازتولید طبیعی در آمیخته است . شرایط محسوس روند اخیر شرایط روند اولی را روشن میسازند و مانع از پریشانی های فکری نمی میشوند که فقط از عمل خیره کننده ی دوران ناشی میگردد .

برچسبی که روی يك سیستم زده شده است بابرچسب اقلام دیگر از جمله بدان سبب تفاوت دارد که نه تنها خریدار را میفریبد ، بلکه فروشند را نیز دچار گمراهی میکند . خود بکبه و نخستین شاگردانش به درفش فتودالی خویش باور داشتند . چنانکه تا این ساعت استادان دانشمند مانیز باور دارند . ولی در واقع سیستم فیزیوکراتی نخستین نگرش منسجمی است که از تولید سرمایه داری عرضه شده است . نماینده ی سرمایه ی صنعتی ، یعنی طبقه ی فارمداران است که سراسر حرکت اقتصادی رارهبر می کند . زراعت بصورت سرمایه داری اداره میشود یعنی بمنابله بنگاهی که بمقیاس بزرگ تحت تمدنی فارمدار سرمایه دار میچرخد و آنکه مستقیماً به کشت و کار زمین میپردازد کارگر کشاورزی است . تولید نه تنها اقلام مصرفی بوجود می آورد ، بلکه ارزش آنها را نیز می آفریند . ولی عامل محرك آن تحمیل اضافه ارزش است که زادگاهش محیط تولید است نه عرصه ی دوران . از میان سه طبقه ای که نزد بکبه بمنابله عاملین روند بازتولید اجتماعی از راه دوران ، شناخته میشوند ، آنکه بهره کش مستقیم از کار " مولد " است یعنی تولید کننده ی اضافه ارزش و فارمدار سرمایه دار ، از آنها که فقط تصاحب کننده ی اضافه ارزش هستند ، متمایز میگردد .

خصلت سرمایه داری سیستم فیزیوکراتی حتی طی دورانهای شکوفندگی خود مخالفت هائی را از یکسو از جانب لنگه * و مابلی * و از سوی دیگر از طرف حامیان خرده زمینداری آزاد برانگیخت .

آدام اسمیت (۳۶) در تحلیل روند بازتولید گامی به عقب میگذارد ، و این بیشتر از آن جهت چشمگیر است که وی معمولاً نه تنها تحلیل های درست بکبه را ، مثلاً در مورد " پیش ریخت های بدوی " و " پیش ریخت های سالانه " ، که آنها را بصورت سرمایه ی " استوار " و " گردان " (۳۷) تعمیم میدهد ، بلکه گاه بطور تمام و کمال در خطاهای فیزیوکراتی فرو میرود . مثلاً برای اثبات این امر که فارمدار ، بیش از هر نوع سرمایه دار مفروض دیگری ارزش تولید میکند ، میگوید :

" هیچ سرمایه ی برابر مقداری نیست که بتواند از سرمایه ی فارمدار حجم بزرگتری از کارمولد را

* Henri Linguet - Simon - Nicolas - (۱۷۳۶ - ۱۷۹۴) - وکیل مدافع ، نویسنده ، تاریخ دان و اقتصاد دان فرانسوی ، از مخالفین جدی نظریات فیزیوکراتی که مناسبات مالکیت سرمایه داری و آزادیهای بورژوازی را تحت تحلیل انتقادی قرار داد .

* * Gabriel - Bonnot de Mably (۱۷۰۹ - ۱۷۸۵) - فیلسوف اجتماعی و تاریخ دان فرانسوی که علیه مالکیت خصوصی برخاست و هوادار نوعی کونیسم مساوات طلبانه بود .

(۳۶) سرمایه ، کتاب اول ، فصل بیست و دوم ، بند دوم (ترجمه ی فارسی سرمایه ، ص ۵۳۴ زیرنویس ، ۳۲) .
(۳۷) در این مورد نیز برخی از فیزیوکراتها ، و پیش از همه تورگو ، راه را برای وی گشوده اند . شخص اخیر حتی بیشتر از بکبه و دیگر فیزیوکراتها کلمه ی سرمایه را بجای پیش پرداخت بکار میبرد و باز هم بیشتر از آنان پیش پرداخت ها یا سرمایه های صاحبان مانوفاکتور را با از آن فارمداران یکی میگیرد . مثلاً میگوید : " مانند آنان (متصدیان مانوفاکتور) ، اینان (فارمداران یعنی فارمداران داران سرمایه دار) باید علاوه بر برگشت سرمایه های خود برداشت نمایند و غیره " .

(Turgot, "Oeuvres", ed. Daire, Paris 1844, Tome I, P 40)

بحرکت درآورد • نه تنها خدمتکاران • بلکه دامهای کاروی نیز کارگران مولد بشمار میروند • (خوش - آمد مطبوعی برای خدمتگزاران !) • " در کشاورزی • طبیعت نیز در کنار آدمیان کار میکند • و با اینکه کار طبیعت هیچ خرجی بر نمیدارد • معذک ارزش آن کمتر از کار پرخرج کارگران نیست • چنانچه بنظر میرسد که مهمترین اقدامات زراعی بیش از آنکه معطوف به افزایش حاصلخیزی طبیعت باشند - اگر چه اینکار راهم انجام میدهد - طبیعت را بسوی تولید گیاههایی که برای انسان سودمند است متوجه میسازد • چه بسا مزرعه ای که پوشیده از خار و خس است به اندازه ی تاکستان یا گندمزار نهک پرداخته ای گیاه برویاند • گیاه کاری و کشت غالباً بیش از آنکه حاصلخیزی فعال طبیعت را گسترش دهند در انتظام آن تأثیر میکنند • و پس از آنکه هر کدام از اینها کار خویش را به پایان رسانند • آنگاه باز برای طبیعت همواره بخش بزرگی از کار باقی میماند • پس تأثیر کارگران و دامها (!) شی که به زراعت گماشته میشوند تنها عبارت از این نیست که مانند کارگران مانوفاکتورها ارزشی برابر با مصرف ویژه ی خویش یا مساوی با سرمایه ای که آنها را بکار گمارده است به اضافه ی سود سرمایه دار دو باره تولید کنند • بلکه عبارت از تولید ارزشی بمراتب بزرگتر است • اینان علاوه بر سرمایه ی فارمدار و تمامی سودش موجب آن میشوند که بهره ی مالکانه نیز منظمآ تجدید تولید شود • بهره ی زمین را میتوان مانند حاصل نیروهای طبیعت دانست که استفاده ی از آنها را مالک زمین به فارمدار واگذار نموده است • بهره ی مزبور بر حسب اهمیت مفروض این نیروها بیشتر یا کمتر است یا بدیگر سخن بسته به حاصلخیزی طبیعی یا مصنوعی شی است که برای زمین فرض میشود • این همانا حاصل کار طبیعت است • که پس از کسر یا جبران تمام آنچه میتوان بمثابه کار انسان تلقی نمود • اضافه باقی میماند • این چیزی که ندرتاً کمتر از یک چهارم و اغلب بیش از یک سوم همه ی محصول است • هیچ کارمولد هم مقداری در مانوس - فاکتور وجود ندارد که بتواند چنین بازتولید کلانی بیار آورد • در مانوفاکتور طبیعت کاری نمیکند • انسان است که همه چیز را انجام میدهد و بازتولید ضرورتاً باید همواره متناسب با نیروی عواملی باشد که آنرا پانجام میسرسانند • بنابراین سرمایه ای که در کشاورزی گذارده میشود نه تنها نسبت به هر سرمایه ی هم مقداری که در مانوفاکتور نهاده شده باشد مقدار کارمولد بیشتری را بحرکت در می آورد • بلکه به نسبت مقدار کار یا آوری که مورد استفاده ی آن قرار میگیرد نیز ارزش بزرگتری به محصول سالانه ی زمین و کارکشوری افزایش میدهد یا عبارت دیگر ثروت واقعی و درآمد ساکنین آن کشور را بمراتب بیش از هر سرمایه ی برابر مقداری که در مانوفاکتور گذاشته شده باشد افزایش میدهد •"

(B- II. ch 5, p. 242, 243)

آ • اسمیت در کتاب دوم فصل اول میگوید :

" همچنین تمام ارزش بذر در معنای خاص • سرمایه ی استواری است •"

بنابراین در اینجا سرمایه = ارزش - سرمایه است و در شکل " استوار " وجود دارد •

" با اینکه بذر میان زمین و انبار رفت و آمد دارد • هرگز تغییر صاحب نمیدهد و لذا حقیقتاً

گردش نمیکند • سود فارمدار نه از راه فروش بذر • بلکه بوسیله ی افزایش آن بدست می آید •"

کوتاه بینی در این مورد از آنجائش می شود که اسمیت • برخلاف کینه • پدید آشی ارزش - سرمایه

ثابت را در شکل جدید • مانند مرحله ی مهبی از روند بازتولید تلقی نمیکند • بلکه فقط آنرا نمونه ی دیگری

که نادرست هم هست • برای اثبات تفاوتی می بیند که خود میان سرمایه ی گردان و استوار قائل شده

است • در تعبیری که اسمیت از " پیش پرداخت های اولیه " و " پیش پرداخت های سالانه "

بمورت fixed capital (سرمایه ی استوار) و circulating capital (سرمایه ی

گردان) کرده است پیشرفتی از لحاظ بکار بردن نلمه ی سرمایه وجود دارد • که مفهوم آن مستقل از

توجه ویژه ی فیزیوکراتها به کاربرد آن در محیط کشاورزی • تعمیم یافته است • آنجا گامی به عقب است

که " استوار " و " گردان " بودن بمثابة تفاوتهای اساسی گرفته میشود و حفظ میگردد .

II - آدام اسمیت

۱- نظریات عمومی اسمیت

در کتاب اول ، فصل ششم صفحه ۴۲ ، آ . اسمیت مینویسد :

" در عرجمه ای بهای هر کالا سرانجام در یکی از این سه بخش حل میشود " (دستمزد ، سود ، بهره زمین) " یا در عرسمی آنها با هم . و در عرجمه ای پیشرفته اینها هر سه بمثابة اجزا تشکیل دهنده ی قیمت ، کمابیش در سهای قسمت اعظم کالاها وارد میشوند " (۳۸) . یا چنانکه بعد از در صفحه ۴۳ بیان میکند : " مزد ، سود و بهره زمین سه منبع همه ی درآمد ها و همه ی ارزشهای مبادله هستند " .

ماباین تر این نظریه ی آ . اسمیت را در باره ی " اجزاء تشکیل دهنده ی کالاها " و " همه ی ارزشهای مبادله " نزدیکتر مورد بررسی قرار خواهیم داد . بازوی میگوید :

" چون این حکم در باره ی هر کالای ویژه ای صادق است بایستی در مورد مجموعه کالاهانیز ، که با هم تمامی محصول سالانه ی زمین و کار هر کشور را تشکیل میدهند ، صدق کند . جمع قیمت یا ارزش مبادله ی این محصول سالانه باید به همین سه بخش تحویل و میان ساکنین گوناگون کشور ، یا بصورت دستمزد کارشان ، یا بمثابة سود سرمایه ی آنها و یا مانند بهره ی زمینداری ایشان تقسیم گردد " . (کتاب دوم ، فصل دوم ، ص ۱۹۰) .

آ . اسمیت پس از آنکه بدینسان بهای همه ی کالاها را ، چه تك تك و چه " تمام قیمت یا ارزش مبادله ی . . . محصول سالانه ی زمین و کار هر يك از کشورها " رابه سه منبع درآمد برای کارگر مزدور ، سرمایه دار و مالک زمین ، بصورت دستمزد ، سود و بهره ی مالکانه تحویل میکند ، مجبور میشود عنصر چهارمی را که عبارت از عنصر سرمایه است زیر جلی و از پیراهه در آن جابزند . این عمل از راه تمایز میان درآمد ناخالص و خالص انجام میگردد .

" درآمد ناخالص مجموع ساکنین يك کشور بزرگ تمام محصول سالانه ی زمین آنها و کارشان را شامل میشود ؛ درآمد خالص ، آن قسمتی را در بر میگیرد که پس از وضع هزینه های نگهداری ، نخست مربوط به سرمایه ی استوارشان و سپس سرمایه ی گردانیشان ، در اختیار آنان باقی میماند ؛ یا عبارت از آن بخشی است که آنان بی آنکه بسرمایه ی خود خللی وارد کنند میتوانند جزء ذخیره ی مصرفی خویش قرار دهند ، و یا آنرا برای معاش ، آسایش و تفریحات خویش خرج نمایند . ثروت واقعی آنان نیز در نسبت با درآمد های خالص آنها قرار دارند نه در رابطه با درآمد های ناخالص شان "

(۳۸) برای آنکه خواننده در مورد معنای جمله ی : " بهای قسمت اعظم کالاها " دچار اشتباهی نشود ، شرح زیرین ، هم آنچنانکه آ . اسمیت خود در باره این اصطلاح بیان میکند ، روشن کند ، است : مثلا در قیمت ماهی دریا هیچ بهره ی مالکانه ای وارد نمیشود ، بلکه تنها مزد و سود در آن جای گرفته است ؛ در سهای ریگ اسکاتلندی (Scotch pebbles) فقط دستمزد وارد است . در این مورد از جمله مینویسد : " در برخی از نواحی اسکاتلند مردم فقیر از جمع آوری ریزه سنگهای ملون کنار دریا که بنام ریگهای اسکاتلندی معروف شده است ، برای خود کسب و کاری ساختند . بهائی کسه سنگ چینیان برای این ریگها قائل میشوند فقط مرکب از دستمزد آنهاست و بس ، زیرا نه بهره ی زمین و نه سود هیچ جزئی از اجزاء آنها را تشکیل نمیدهد " .

(همانجا ، صفحه ی ۱۹۰)

در این باره متذکر میشویم :

۱- آ . اسمیت در اینجا فقط صریحا با تولید ساده را مطرح میسازد نه با تولید بمقیاس گسترده یا انباشت را . وی تنها از مخارجی سخن میگوید که برای نگاهداشت (Maintaining) سرمایه وارد در عمل لازم است . درآمد " خالص " برابر با آن بخشی از محصول سالانه ی جامعه یا از آن تک سرمایه دار است که میتواند در مصرف - مایه " وارد شود ، ولی حجم این مصرف - مایه نباید سرمایه ی وارد در عمل را بخراند (encroach upon capital) . بنابراین يك جزء ارزشی محصول انفرادی مانند محصول اجتماعی ، نه درد مستمر حل میشود و نه در سود یا بهره ی مالکانه ، بلکه مبدل به سرمایه میگردد .

۲- آ . اسمیت بوسیله ی يك کلمه بازی ، یعنی تفاوت گذاری میان درآمد بزرگ و سره ، درآمد خام و درآمد خالص ، از دست تئوری خاص خویش فرار میکند . سرمایه دار منفرد مانند تمام طبقه ی سرمایه دار یا آنچه را که ملت خوانده میشود ، بجای سرمایه ای که در تولید مصرف شده است محصول - کالائی بدست می آورد که ارزش آن - ارزشی که در اجزاء متناسب خود همبستن محصول نمایش پذیر است - از سوشی ارزش - سرمایه ی بکار رفته را جبران میکند و لذا درآمدی را تشکیل میدهد که از لحاظ لفظی نیز با درآمدی است (زیرا Revenu اسم مفعول از فعل - Revenir یعنی باز آمدن است) ، ولی باید نیک توجه داشت که این درآمد - سرمایه یا باز یافت سرمایه است . از سوی دیگر عناصر ارزش داری را تشکیل میدهد که " میان ساکنین مختلف کشور ، خواه بمثابه دستمزد و خواه مانند سود سرمایه ی آنها یا بهره ی مالکانه شان ، تقسیم میگردد " - این همان چیزی است که در زندگی جاری از درآمد فهمیده میشود . پس ارزش تمام محصول خواه برای تک سرمایه دار باشد و خواه برای همه ی کشور ، بهر جهت موجود درآمد برای کسی است ، ولی از سوشی درآمد - سرمایه قرارداد و از سوی دیگر " درآمد " هائی که از آن متفاوتند . بنابراین آنچه که ضمن تحلیل ارزش کالا به عناصر تشکیل دهنده اش کنار گذاشته شده بود اینک بوسیله ی يك در عقب یعنی با استفاده از دوگانگی معنای کلمه ی " Revenue " دوباره وارد شده است . ولی فقط آن قبیل عواملی از ارزش محصول میتوانند " باز یافت " شوند که قبلا در آن وجود داشته باشند . چنانچه قرار باشد سرمایه بمثابه درآمد دریافت شود در آن صورت لزوما باید سرمایه ای قبلا خرج شده باشد .

آ . اسمیت بعدا میگوید :

" پائین ترین نرخ عادی سود باید همواره اندکی بیش از آن باشد که برای جبران خسارت در برابر زیانهای اجتماعی ، خطری که هر سرمایه ی بکار رفته در معرض آن قرار دارد ، لازم است . تنها همین فزونی است که نمایانگر سود سره یا نفع خالص است "

(کدام سرمایه است که عنوان سود را به سرمایه گذارهای لازم اطلاق نماید ؟)

" آنچه را که سود ناخالص میخوانند غالبا تنها این فزونی را در بر نمیگیرد ، بلکه آن جزئی را نیز که برای این قبیل زیانهای فوق العاده کنار گذاشته شده شامل میگردد " (کتاب اول - فصل نهم)

■ اشاره به کلمه ی فرانسوی Revenu است که در زبان انگلیسی نیز بمعنای درآمد گرفته شده و همانطور که در متن آمده است از مصدر Revenir یعنی باز آمدن ، مشتق است . منصف میخواهد نشان دهد که جز " جبران کننده ی ارزش - سرمایه ی بکار رفته هنگامی هم که عنوان درآمد به آن داده میشود هم معنا و هم لفظا بمعنای بازگشت سرمایه ی بکار رفته است .

صفحه ۷۲) .

ولی این سخن معنای دیگری جز این ندارد که قسمتی از اضافه ارزش که بمشابه جزئی از سود ناخالص تلقی شده است لزوماً باید بصورت بیمه — مایه ای برای تولید درآید . این بیمه — مایه را جزئی از اضافه کار بوجود می آورد و در این معنا مستقیماً سرمایه تولید میکند ، یعنی آن مایه ای را که برای بازتولید تخصیص یافته ایجاد مینماید . اما آنچه مربوط به هزینه هائی که برای " نگاهداری " سرمایه ای استوار و غیره انجام میگردد (به نقل قول مذکور در فوق رجوع کنید) گوئیم که جانشین ساختن سرمایه ای استوار مصرف شده بوسیله ای سرمایه ای استوار تازه بهیچوجه سرمایه گذاری جدیدی نیست ، بلکه فقط تجدید ارزش — سرمایه ای کهنه بشکل نوین است و بیس . ولی در مورد تعمیرات سرمایه ای استوار ، چیزیکه آ . اسمیت آنرا هم در عداد هزینه های نگاهداری بحساب می آورد ، باید گفت که هزینه ای این تعمیرات جزء بهای سرمایه ای پیش ریخته است . حالا اگر سرمایه داری بجای آنکه مجبور شود این مخارج رایج را بپردازد ، آنرا بتدریج بر حسب احتیاجاتی که در اثنای عملکرد سرمایه پیدا میشود بپردازد و بتواند از سودی که قبلاً به جیب زده است سرمایه گذاری نماید ، بهیچوجه تغییری در منبع این سود بوجود نمی آید . عنصر ارزشی که از اینجا سرچشمه میگردد فقط نشان دهنده ای آن است که کارگر ، برای تعمیر — مایه نیز مانند بیمه — مایه ، اضافه کار تحویل داده است .

اینک آ . اسمیت برای ما این قصه را می سراید که از درآمد خالص ، یعنی از درآمد بمعنای خاص آن ، باید تمام سرمایه ای استوار را خارج ساخت و همچنین تمام آن جزئی از سرمایه ای گردان رانیز که برای نگاهداری و تعمیر سرمایه ای استوار و نوساختن آن لازم است باید کنار گذاشت ، یعنی در واقع تمام سرمایه ای که در شکل طبیعی قرار ندارد که برای مصرف — مایه تخصیص یافته است محذوف میگردد .

" بدیهی است که مجموع هزینه های نگاهداری سرمایه ای استوار لزوماً باید از درآمد خالص جامعه بیرون گردد ، نه مواد خاصی که باید بوسیله آن ماشین ها و صنعت افزارهای مفید در حال عمل نگاهداشته شوند و نه محصول کاری که برای بهدل ساختن این مواد خام بصورت مطلوب لازم است ، هیچیک نمیتوانند جزئی از این درآمد را تشکیل دهند . البته بهای این کار میتواند جزئی از این درآمد باشد ، زیرا کارگرانی که بدینسان استخدام شده اند میتوانند تمام ارزش دستمزد خود را مستقیماً صرف ذخیره ای مصرفی خویش نمایند . ولی در انواع دیگر کار ، هم قیمت (یعنی دستمزدی که در ازاء این کار پرداخته شده) ، و هم محصول [که در آن کارمزور تجسم یافته است] در این ذخیره ای مصرفی وارد میگردد ، قیمت در ذخیره مصرفی کارگران و محصول در ذخیره ای افراد دیگری وارد میگردد که سطح معاش ، آسایش و تفریحاتشان بوسیله ای کار این کارگران ترقی میکند " . (کتاب دوم ، فصل دوم ، صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱) .

در اینجا آ . اسمیت بایک تشخیص بسیار مهم میان کارگرانی که در تولید وسائل تولید کار میکنند و آنها که به تولید مستقیم وسائل مصرفی اشتغال دارند ، برخورد پیدا میکند . ارزش محصول — کالای دسته اول شامل جزئی برابر با حاصل جمع دستمزدها یعنی برابر با ارزش جزئی از سرمایه است که برای خرید نیروی کار گذاشته شده است . این جزء ارزشی بصورت قسمت معلومی از وسائل تولیدی که این کارگران تولید کرده اند جسام وجود دارد . پولی که آنها بعنوان دستمزد خود دریافت کرده اند برای آنها درآمد است ، ولی محصولاتی که کارآنان بهار آورده است نه برای خودشان و نه برای دیگران مصرف پذیر نیست . بنابراین محصولات مزبور بخودی خود عنصری از آن بخش محصول سالانه را تشکیل نمیدهند که برای تحویل مصرف — مایه ای اجتماعی تخصیص یافته است و " درآمد خالص " تنها در آن تحقق پیدا میکند . آ . اسمیت در اینجا فراموش میکند بیا فزاید که آنچه در مورد

دستمزد ها صادق است غنای برای آن عنصر ارزشی وسائل تولید که بمثابة اضافه ارزش ، درآمده (دست اول) سرمایه داران صنعتی راتحت مقولات سود و بهره‌ی مالکانه تشکیل میدهد ، نیز صدق میکند . این عناصر ارزشی نیز در وسائل تولید وجود دارند که مصرف پذیر نیستند ، تنها پس از آنکه نقد شدند میتوانند به تناسب قیمت خود مقداری از وسائل مصرف را که کارگران نوع دوم تولید کرده اند برداشت کنند و به مصرف - مایه‌ی انفرادی صاحبانشان منتقل نمایند . ولی بمناسبت همین غفلت آ . اسمیت میبایستی بهتر میدید که جزء ارزشی وسائل تولیدی که سالانه تولید میشود و برابر با ارزش وسائل تولیدی است که در درون این محیط تولیدی بکار افتاده است - وسائل تولیدی که بوسیله‌ی آنها وسائل تولید ساخته میشود - و بنابراین یک جزء ارزشی برابر با ارزش سرمایه‌ی ثابتی که اینجا بکار رفته است ، مطلقاً نمیتواند در عداد عناصر ارزشی بشمار آید که موجب درآمد هستند و این برکسار ماندن نه تنها از حیث شکل طبیعی شی است که در آن هستی دارد ، بلکه مربوط به اجراء وظیفه‌ی سرمایه‌ای آنست .

در مورد دسته‌ی دوم کارگران - یعنی آنها که مستقیماً وسائل مصرفی تولید میکنند - تعاریف آ . اسمیت کاملاً دقیق هستند . وی از جمله میگوید که در این نوع کار ، هم قیمت کار و هم محصول در مصرف - مایه‌ی بلا واسطه وارد میشوند (go to) ؛
 " قیمت (یعنی آن پولی که بمثابة دستمزد گرفته شده است) در ذخیره‌ی مصرفی کارگر و محصول در ذخیره‌ی مردم دیگری (that of other people) ، که سطح معاش و آسایش و تفریحشان بوسیله‌ی کار این کارگران بالا میرود " .

ولی کارگر نمیتواند از " قیمت " کارش ، از پولی که بابت دستمزدش به او پرداخت شده ، زیست کند . با خرید وسائل مصرفی است که وی این پول را بسامان میرساند . ممکن است این وسائل قسمتهاً مرکب از آن نوع کالاهائی باشند که خود او تولید کرده است . از سوی دیگر ممکن است محصول ویژه‌ی او از آن قسم کالائی باشد که فقط در مصرف بهره‌کشانش از کار وارد میشود .
 پس از آنکه آ . اسمیت چنین درست سرمایه‌ی استوار را از " درآمد خالص " یک کشور حذف میکند ، دنباله‌ی مطلب را بدینسان میگیرد .

" با اینکه بدینسان تمام هزینه‌های نگاهداری سرمایه‌ی استوار ضرورتاً از درآمد خالص جامعه بیرون است ، مخارج حفظ سرمایه‌ی گردان چنین وضعی را ندارد . از اجزاء چهارگانه‌ی ای کسسه سرمایه‌ی اخیر از آن ترکیب میشود : پول ، وسائل زندگی ، مواد خام و محصولات آماده ، چنانکه گفته شد ، سه تای آخری مرتباً از درون آن بیرون کشیده میشوند تا خواه به سرمایه‌ی استوار جامعه و خواه به ذخیره‌ی ای که برای مصرف مستقیم تخصیص یافته است منتقل گردند . آن حصه‌ای از اقلام مصرف پذیر که برای حفظ اولی (سرمایه‌ی استوار) بکار نمیرود همواره در دومی جای میگیرد (در ذخیره‌ی ای که برای مصرف مستقیم اختصاص یافته است) و بخشی از درآمد خالص جامعه راتشکیل میدهد . بنابراین نگاهداری این سه جزء سرمایه‌ی گردان درآمد خالص جامعه را در هیچ بخش دیگری از محصول سالانه نمیکاهد مگر آن قسمتی که برای حفظ سرمایه‌ی استوار ضرور است " (کتاب دوم ، فصل دوم ، صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲) .

این بغیر از همانگویی نیست که گفته شود آن جزئی از سرمایه‌ی گردان که برای تولید وسائل تولید بکار نمیرود در تولید وسائل مصرف وارد میشود و لذا در بخشی از محصول سالانه جای میگیرد که برای تشکیل مصرف - مایه‌ی جامعه تخصیص یافتماند . ولی آنچه پس از آن بیاید مهم است :
 " در این رابطه سرمایه‌ی گردان یک جامعه از سرمایه‌ی گردان یک فرد متفاوت است . سرمایه‌ی گردان یک فرد تمام و کمال خارج از درآمد خالص اوست و هرگز نمیتواند جزئی از این درآمد راتشکیل

دهد • درآمد مزبور ممکن است منحصرآ فقط مرکب از سودوی باشد • ولی گرچه سرمایهی گردان هر فرد جزئی از سرمایهی گردان جامعه است که به آن تعلق دارد • از آن بهیچوجه لزوماً چنین نتیجسه نمیشود که سرمایهی مزبور از درآمد خالص جامعه بیرون رانده شده است و نمیتواند جزئی از آنرا تشکیل دهد • با اینکه مسلم است همهی کالاهائی که در دکان عطاری وجود دارند مطلقاً نمیتوانند بسببابت ذخیرمائی که برای مصرف مستقیم شخصی وی اختصاص یافته است بحساب آیند معذک کالاهای مزبور میتوانند به مصرف مایهی افراد دیگری تعلق داشته باشند که بوسیلهی درآمد حاصل از منابع دیگر منظمآ ارزش کالاهایش را بانضمام سود جبران میکند • بی آنکه از این عمل خواه در سرمایهی عطاری و خواه در سرمایهی آنان کاهش بوجود آید * (همانجا) •

پس ما در اینجا از مطالب زیرین آگاه میشویم :

۱- همانند سرمایهی استوار و نیز سرمایهی گردانی که برای بازتولید سرمایهی استوار (اسمیث کاربرد آنرا فراموش میکند) و حفظ آن لازمست • سرمایهی گردان هر تک سرمایه دار نیز تماماً خارج از درآمد خالص اوست - درآمدی که فقط میتواند از سودهای وی تشکیل گردد • بنابراین جزئی از محصول - کالای وی که جبران سرمایه اش را میکند نمیتواند در عناصر ارزشی ثی که درآمد او را تشکیل میدهند حاصل شود •

۲- سرمایهی گردان هر تک سرمایه دار • جزئی از سرمایهی گردان جامعه را تشکیل میدهد • تماماً مانند آنچه که مربوط به سرمایهی استوار است •

۳- سرمایهی گردان جامعه با اینکه فقط از حاصل جمع سرمایهی های گردان فردی تشکیل میشود معذک نسبت به سرمایهی گردان هر تک سرمایه دار خصلت متفاوتی دارد • این سرمایه ی گردان اخیر هیچگاه نمیتواند در ترکیب درآمد تک سرمایه دار وارد شود • بعکس حصه ای از سرمایهی اولی (آنکه عبارت از وسائل مصرفی است) میتواند بلافاصله جزئی از درآمد جامعه را تشکیل دهد • یا بدانسان که قبلاً گفته است • حتماً لازم نیست که این حصه جزئی از محصول سالانهی درآمد خالص جامعه را کاهش دهد • در حقیقت آنچه آ • اسمیث در اینجا سرمایهی گردان مینامد عبارت از محصول - کالائی است که سالیانه تولید و سرمایه داران تولید کنند وی وسائل مصرفی همه ساله به دوران میریزند • تمام این محصول - کالای سالانه ی آنها عبارت از اقلام مصرف پذیر است و لذا مایه ای را تشکیل میدهد که در آن درآمدهای خالص جامعه (بانضمام دستمزدها) بسامان میرسند یا خرج میشوند • بجای آنکه دکان عطاری را بعنوان نمونه بیاورد • آ • اسمیث میبایست توده های کالائی را که در انبارهای سرمایه داران صنعتی خوابیده است انتخاب نموده باشد •

اگر آ • اسمیث از مجموع اندیشه هائی که براو تسلط یافته اند • چه آنها که بدو در جریان مطالعه ی بازتولید • سرمایهی استوار خوانده است و چه آنهایی را که در بررسی کونی • سرمایهی گردان مینامد • جمع بستی میساخت آنگاه نتایج زیرین را بدست می آورد :

I • محصول سالانه ی اجتماعی مرکب از دو بخش است که اولی وسائل تولید و دومی وسائل معیشت را در برمیگیرد • هر یک از این دو را باید جداگانه مطرح ساخت •

II • ارزش تام جزئی از محصول سالانه که مرکب از وسائل تولید است خود بنحو ذیل منقسم میشود : یک جزء ارزشی فقط عبارت از ارزش وسائل تولیدی است که در ساختن این وسائل تولید بکاررفته است و لذا ارزش - سرمایه ای است که فقط در شکل تازه ای دوباره پدیدار شده است • حصه ی دوم برابر با ارزش سرمایه ای است که در ازا نیروی کار گذاشته شده است یا مساوی با حاصل جمع دستمزدهائی است که سرمایه داران این محیط تولیدی پرداخته اند • سرانجام یک جزء ارزشی سوم منبع سودهای صاحبان منابع این رشته را تشکیل میدهد که بهره های زمین نیز

در آن مستتر است .

نخستین جزء - بنا بقول آ . اسمیت جزء تجدید یافته‌ی سرمایه‌ی استوار در مجموع تك سرمایه‌ هائی كه در این بخش اول بكار رفته اند - " مسلما خارج از درآمد خالص است و هیچگاه نمیتواند حصه‌ای از درآمد خالص را تشکیل دهد " ، خواه درآمد مربوط به تك سرمایه دار باشد و خسسواه مربوط به جامعه . جزء مزبور همواره بمثابة سرمایه عمل میکند و هرگز همچون درآمد بكار نمی‌رود . از این بابت " سرمایه‌ی استوار " هر تك سرمایه دار هیچگونه تفاوتی با سرمایه‌ی استوار جامعه ندارد . ولی دیگر اجزاء ارزشی محصول سالانه‌ی جامعه كه بصورت وسائل تولید هستند - و لذا آن اجزاء ارزشی‌ئی كه بصورت حصه‌های تقسیم پذیر این توده‌ی كل وسائل تولید میباشند - مسلما و در عین حال برای همه‌ی عواملی كه در این تولید شركت دارند درآمدهائی تشكيل میدهند ، مزدها برای كارگران ، سودها و بهره‌ها برای سرمایه داران . ولی با وجود آنكه محصول سالانه‌ی جامعه بغير از حاصل جمع محصولات تك سرمایه داران شركت كنده‌ی در آن چیز دیگری نیست ، معذلك اجزاء فوق الذکر برای جامعه درآمدی تشكيل نمیدهند ، بلكه سرمایه‌ی جامعه بشمار میروند . اینها اغلب بر حسب ماهیت خود فقط میتوانند بمثابة وسائل تولید عمل نمایند ، و حتی آنگاه كه امکان می‌یابند بنا به اقتضای ضرورات بمثابة وسیله‌ی مصرف بكار افتند ، تازه بعنوان ماده‌ی خام و وسائل كمکی در خدمت تولید جدیدی گمارده شده اند . وسائل مزبور تحت این عنوان - و لذا بمثابة سرمایه - عمل میکنند ولی نه در دست تولید كنندگان ، بلكه در دست بكار برندگان گانشان ، یعنی :

III . در دست سرمایه داران بخش دوم كه تولید كنندگان بلا واسطه‌ی وسائل مصرف هستند . برای اینان وسائل مزبور جانشین سرمایه‌ای هستند كه در تولید وسائل مصرف بكار رفته است (در آن قسمتی از سرمایه كه به بدل به نیروی كار نشده است و مركب از مجموع دستمزد كارگران شاغل در بخش دوم نیست) . این سرمایه‌ی بكار رفته ، كه اکنون بشكل وسائل مصرف در دست سرمایه - داران تولید كننده‌ی این وسائل قرار دارد ، نفسا - و لذا از نقطه‌ی نظر اجتماعی - مصرف - مایه‌ای را تشكيل میدهد كه در درون آن سرمایه داران و كارگران بخش اول ، درآمدهای خود را بسامان میرسانند .

اگر آ . اسمیت تحلیل خود را تا این حد تعقیب کرده بود برای حل تمام مسئله نقصان اندکی باقی مانده بود . وی به این جهش نزدیک شده بود ، زیرا توجهش به این نکته جلب شده بود كه جزء ارزشی مشخصی از یکی از انواع کالا - سرمایه‌ها كه از آنها محصول نام جامعه تركيب میشود (وسائل تولید) ، در عین اینکه برای كارگران و تك سرمایه داران كه به تولید آن اشتغال دارند درآمد آوراست ، خود هیچ جزئی از درآمد جامعه را تشكيل نمیدهد . در صورتیکه يك جزء ارزشی نوع دیگر (وسائل مصرف) برای هر کدام از صاحبانش یعنی سرمایه دارانی كه در این محیط دست بكارند ، ارزش - سرمایه تشكيل میدهد ، ولی با این وجود خود فقط قسمتی از درآمد اجتماعی را در بر میگیرد .

ولی از مطالب پیش گفته هم اکنون نتایج زیرین بدست می‌آید :

اولا - با اینکه سرمایه‌ی اجتماعی فقط برابر با حاصل جمع سرمایه‌های انفرادی است و لذا محصول - كالای سالیانه (یا کالا - سرمایه) ی جامعه مساوی با حاصل جمع محصول - كالاها‌ی این تك سرمایه‌هاست ؛ و بنابراین اگرچه تجزیه‌ی ارزش - کالا به عناصر ترکیبی خود ، كه در مورد هر کالا - سرمایه‌ی انفرادی صادق است ، ضرورتا بایستی در مورد تمام جامعه نیز صادق باشد و سرانجام واقعا هم صدق میکند ، معذلك شكل بروز و تجلی آنها در مجموع روند بازتولید اجتماعی متفاوت است .

ثانیا - حتی در عرصه‌ی بازتولید ساده، تنها تولید دستمزد (سرمایه‌ی متغیر) و اضافه ارزش رخ ندهد، بلکه تولید مستقیم ارزش - سرمایه‌ی ثابت نوین انجام میگیرد. اگرچه روزانه‌ی کار فقط از دو بخش تشکیل میشود که در اثنا‌ی یکی از آنها کارگر سرمایه‌ی متغیر را جبران میکند و در واقع معادلی در ازاء خرید نیروی کارش تولید مینماید و در بخش دوم اضافه ارزش را تولید میکند (سود، بهره و غیره) - بطور مشخص کار روزانه‌ی که برای بازتولید وسائل تولید صرف میشود - و ارزش آن به دستمزد و اضافه ارزش تجزیه میگردد - در وسائل تولید جدیدی بسامان میرسد که جانشین سرمایه‌ی ثابت بکار رفته در تولید وسائل مصرف میگردند *

دشواریهای اساسی - که تاکنون با توضیحات پیش گفته قسمت اعظم آن حل شده است - نه در بررسی انباشت، بلکه در مطالعه‌ی بازتولید ساده بروز میکنند. بهمین جهت که هم آ. اسمیت (کتاب دوم) و هم پیش از او که (تابلوی اقتصادی)، هرگاه که بحث بر سر حرکت محمول سالانه‌ی جامعه و بازتولید آن بوسیله‌ی دوران بوده است، بازتولید ساده را مبداء بحث خویش قرار داده‌اند.

۲- تجزیه‌ی ارزش مبادله به $m + v$ بوسیله‌ی اسمیت

بنابر جزمیت (دگم) آ. اسمیت، بهایا ارزش مبادله‌ی (Exchangeable value) هر کالائی جداگانه - و لذا بهای تمام کالاهائی که مجتمعا تولید سالانه‌ی جامعه را تشکیل میدهند (وی بدرستی همه جا تولید سرمایه داری را مفروض میگیرد) - مرکب از سه عنصر (Component parts) است یا به آن سه تحویل میگردد (resolves itself into): دستمزد، سود و بهره، و لذا از آنجا میتوان به این نتیجه رسید که ارزش - کالا $m + v =$ یعنی برابر با ارزش سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته بعلاوه‌ی اضافه ارزش است. در حقیقت این عمل تحویل سود و بهره بیک واحد مشترک را که ما m میخوانیم با اجازه‌ی صریح خود آ. اسمیت انجام داده ایم، چنانکه نقل قول پائین آنرا نشان میدهد. در این عمل ما بدو از کلیه‌ی نقاط فرعی بویژه از همه‌ی انحرافات ظاهری یا واقعی از این دگم، که ارزش - کالا را منحصرآ مرکب از عواملی میدانند که ما بصورت $m + v$ مجسم ساخته ایم، چشم پوشیده ایم.

وی میگوید در مانوفاکتور:

"ارزشی که کارگران به مواد می افزایند تجزیه میشود... به دو قسمت، که از آن یکی دستمزد را می پردازد و دیگری سود کارگزاران آنها را از بابت تمام سرمایه‌ی که در ازاء مواد و مزد پیش ریز کرده‌اند" (کتاب اول، فصل ۶، صفحات ۴۰ و ۴۱) - "با اینکه مانوفاکتور است (کارگر مانوفاکتور) مزد خویش را از صاحب کار پیشکی می ستاند معذک در حقیقت این پرداخت خرجی برای وی بر نمیدارد، زیرا قاعدتا ارزش این مزد همراه بایک سود، در ارزش افزوده‌ی چیزی که کسارش روی آن انجام یافته تثبیت شده است (reserved)" (کتاب دوم، فصل سوم، ص ۲۲۱).

* برای جلب توجه خواننده متذکر میشویم: نقشی که هر یک از دو بخش تولید اجتماعی در روند کلی باز-تولید و درآمد ایفا میکنند در فصل آینده‌ی همین بخش بتفصیل مطرح شده است. این یکی از مهمترین و در عین حال پیچیده ترین مسائل اقتصادی است که حل آن بوسیله‌ی کارل مارکس داده شده و فرمول‌های دقیق آن که شمای (نمودار) معروف او را تشکیل میدهند یکی از اصول رهنمون اقتصاد سوسیالیستی بشمار میروند. بر پایه‌ی همین تئوری مارکس است که میتوان به اشتباهات اساسی اقتصاد کنونی سرمایه - داری درباره‌ی محاسبه درآمد ملی کشور و تئوری سازنده‌ی جدید اقتصاد دانان بورژوازی در این مورد پی برد.

قسمتی از سرمایه (stock) که صرف شده است " برای تمدی کارمولد ۰۰۰ پس از آنکه برای وی (کارگزار) وظیفه‌ی سرمایه‌ای را انجام داد ۰۰۰ برای آنان (کارگران) درآمدی تشکیل میدهد " (کتاب سوم ، فصل سوم ، صفحه‌ی ۲۲۳) .

آ . اسمیت در همین فصلی که نقل شده صریحاً میگوید :

" تمام محصول سالانه‌ی زمین و کاریک کشور ۰۰۰ طبعاً (naturally) به دو بخش تقسیم میشود . یکی از آنها که غالباً بزرگتر است در مرحله‌ی اول به آن تخصیص داده شده است که جانشین سرمایه شود و وسائل معیشت ، مواد خام و محصولات ساخته‌ای را که از سرمایه‌ای برداشت شده است تجدید نماید ؛ بخش دیگر ویژه‌ی آنست که درآمدی بوجود آورد ، خواه برای صاحب این سرمایه ، بمثابه سود سرمایه‌اش ، خواه برای کسی دیگر ، بمثابه بهره‌ی مالکیت زمینش " (ص ۲۲۲) . چنانکه سابقاً نیز از آ . اسمیت شنیده‌ایم فقط یک حصه از سرمایه است که برای کسی درآمد می‌آورد و آن عبارت از حصه‌ای است که برای خرید کار با آور ریخته شده است . این قسمت از سرمایه - سرمایه‌ی متغیر - بدو دردست کارگزار و برای وی " وظیفه‌ی یک سرمایه " را انجام میدهد و سپس برای خود کارگرمولد " درآمدی تشکیل میدهد " . سرمایه دار قسمتی از ارزش - سرمایه خود را مبدل به نیروی کار میکند و با این عمل آنرا بصورت سرمایه‌ی متغیر درمی‌آورد . فقط بوسیله‌ی این تبدل است که نه تنها این قسمت از سرمایه ، بلکه مجموع سرمایه‌اش بمثابه سرمایه‌ی منعتی عمل میکند . کارگر - فروشنده‌ی نیروی کار - بشکل دستمزد ارزش آنرا بدست می‌آورد . نیروی کار در دست کارگر فقط عبارت از کالای فروشی است ، کالائی که از فروش آن وی زندگی میکند و لذاتش را منبسط درآمد او را تشکیل میدهد . اما نیروی کار فقط در دست خریدار ، سرمایه دار ، بصورت سرمایه‌ی متغیر عمل میکند و حتی بطور ظاهری است که بهای خرید رانیز سرمایه دار پیش ریز مینماید ، زیرا ارزش آن قبلاً بوسیله‌ی کارگر بوی تحویل شده است .

پس از آنکه آ . اسمیت بدینسان بمانشان میدهد که ارزش محصول در مانوفاکتور $m + v =$ است (که در آن $m =$ سود سرمایه است) ، بجا میگوید که در کشاورزی کارگران علاوه بر " بازتولید ارزشی که برابر با مصرف خود آنها و سرمایه‌ای است که آنها را استخدام کرده است یعنی (سرمایه‌ی متغیر) با اضافه‌ی سود سرمایه دار ، از سرمایه‌ی فارمدار و تمام سودش نیز فراتر میروند و منطماً بسه بازتولید بهره‌ی مالک زمین نیز میپردازند " (کتاب دوم - فصل پنجم ، صفحه‌ی ۲۴۳) .

اینکه بهره بدست مالک زمین برسد برای مسئله‌ی مورد بررسی ما کاملاً بی‌تفاوت است . پیش از آنکه بهره‌ی مزبور بدست مالک برود ضرورتاً میبایستی در دست فارمدار ، یعنی در دست سرمایه دار صنعتی ، قرار داشته باشد . بهره‌ی مزبور پیش از آنکه برای کسی درآمد شود ناگزیر باید یکی از اجزاء ترکیبی ارزش محصول را تشکیل داده باشد . بنابراین بهره مانند سود نزد آ . اسمیت نیز بقیسرا از اجزاء اضافه‌ی ارزشی که کارگر مولد پیوسته همراه با دستمزد خویش ، یعنی با ارزش سرمایه‌ی متغیر ، بازتولید میکند چیز دیگری نیست . پس بهره و سود عبارت از اجزاء اضافه‌ی ارزش m هستند و بدینسان است که نزد آ . اسمیت بهای همه‌ی کالاها به $m + v$ تحویل میگردد .

این دگم که بهای همه‌ی کالاها (و لذا بهای محصول - کالای سالانه نیز) به دستمزد با اضافه‌ی سود با اضافه‌ی بهره‌ی مالکانه تجزیه میشود ، حتی در قسمتی از آثار اسمیت که جنبه باطن گرائسی دارد و گاه بگناه سردر می‌آورد ، شکلی بخود میگیرد که ارزش هر کالا و لذا ارزش محصول - کالای سالانه‌ی جامعه نیز $m + v =$ ارزش - سرمایه‌ای میگردد که در ازای نیروی کار گذاشته شده و همواره بوسیله‌ی کارگر بازتولید میشود به انضمام اضافه‌ی ارزشی که کارگران بوسیله‌ی کار خویش بر آن می‌افزایند .

این نتیجه گیری فرجای نزد آ. اسمیت - چنانکه پائین تر خواهیم دید - در عین حال منبع تحلیل يك سويهی وی در مورد عناصر ترکیب کنندهی ارزش - کالا است. ولی این امر که عناصر مزبور در عین حال برای طبقات مختلفی اشخاص وارد در عمل تولید، منابع گوناگون از درآمد هستند، بهیچوجه با تشخیص اهمیت هر يك از این عناصر و حد مبلغ ارزشی آنها ارتباطی ندارد. هنگامی که آ. اسمیت میگوید:

" دستمزد، سود و بهرهی زمین سه منبع اصلی همهی درآمدها و همچنین کلیهی ارزشهای مبادله هستند. هر درآمد دیگری در آخرین تحلیل از یکی از آنها منشعب میشود " (کتاب اول - فصل ششم، صفحه ۴۳)، آنگاه در اینجا انواع اشتباهات درهم انباشته میشود.

۱- همهی کسانی از اعضا جامعه که مستقیماً در امر بازتولید شرکت ندارند، چه کار داشته باشند و چه بیکار، نمیتوانند نخست سهم خود - و لذا وسائل مصرفی خویش را - از محصول - کالا سالانه برداشت نمایند مگر آنکه آنرا از دست طبقاتی بستانند که محصول دست اول به آنها میرسد - یعنی کارگران مولد، سرمایه داران صنعتی و مالکان زمین. از این دیدگاه درآمدهای انسان از لحاظ مادی (materialiter) متفرع از دستمزد (کارگرمولد)، سود و بهرهی زمین است و لذا در برابر این درآمدهای اصلی مانند درآمدهای فرعی جلوه میکنند. ولی از سوی دیگر بهره مندان از درآمدهائی، که از این دیدگاه، فرعی تلقی میشوند، عواید مزبور را بنسبت وظایف اجتماعی خویش، بمثابه شاه، آخوند، استاد، فاحشه، سرباز، مزدور و غیره، دریافت میدارند و بنابراین میتوانند وظایف خویش را همچون سرچشمهی اصلی درآمدهای خود بنگرند.

۲- و در اینجا درهم گوئی دیوانه وار آ. اسمیت بمرحله کمال میرسد. پس از آنکه وی از آنجا آغاز نمود که عناصر ارزشی کالا و مجموع ارزشی را که عناصر مزبور در درون محصول مجسم میسازند بدرستی تعیین نماید و سپس نشان دهد چگونه این عناصر ترکیب کننده منابع مختلفی درآمدها را تشکیل میدهند (۳۹)، پس از آنکه وی بدینسان درآمدها را از ارزش متفرع ساخت جهت معکوس اختیار نمود - این برای وی نظریه مسلط باقی ماند - و درآمدها را از صورت " عناصر ترکیب کننده " (component parts) بمقام " سرچشمهی هر ارزش مبادله " رساند، عملی که در و دروازه را در برابر اقتصاد عامیانه گشاده باز گذاشت. (مراجعه کنید به روشر Roscher خودمان)

۳- جزء ثابت سرمایه

اکنون ببینیم با چه افسونی آ. اسمیت میکوشد جزء ارزشی ثابت سرمایه را از ارزش - کالا بیرون راند.

" مثلاً يك جزء از بهای گندم، بهرهی مالکانه را می پردازد "

منشاء این جزء ارزشی هیچگونه ارتباطی با این امر ندارد که پرداختی به مالک زمین میشود و یا برای وی تحت شکل بهره، درآمدی تشکیل میگردد، همچنانکه منشاء عناصر دیگر ارزشی ربطی به این ندارند که سود و دستمزد منابع درآمدی را بوجود می آورند.

" جزء دیگری مزد و تیمار کارگرانی را می پردازد (و وی تیمار دام کار ! رابه آن می افزاید) که

(۳۹) من این جمله را کلمه به کلمه آنچنانکه در دست نوشته ثبت است می آورم، اگرچه بنظر میرسد که

جملهی مزبور در ترکیب کنونی خود با آنچه سابقاً گفته شده و آنچه فوراً بدنبال می آید متضاد

است. این تضاد ظاهری پائینتر ضمن شماره ۴، سرمایه و درآمد نزد آ. اسمیت، حل میشود. ف. ۱۰

در تولیدش گمارده شده بودند ، و جزء سوم سود فارمدار را پرداخت میکند . چنین می نماید ، seem (واقعا هم جز نمودی بیش نیست) که این سه جزء یا مستقیما و یا در آخرین تحلیل ، تمام قیمت گندم را میسازند * (۴۰)
 این تمامی قیمت ، یعنی تعیین مبلغ آن ، مطلقا مستقل از تقسیم آن میان سه دسته اشخاص است .

* شاید جزء چهارمی ضرور بنظر رسد تا سرمایه‌ی فارمدار را جبران نماید یا فرسودگی دامهای کار و دیگر کشت افزارش را جانشین سازد . ولی باید توجه داشت که قیمت هر کشت افزاری ، مثلا از آن یک اسب کار ، نیز بنوبه‌ی خود از همان سه جزء پیش گفته ترکیب میشود ؛ بهره‌ی زمینی که روی آن پرورش داده شده ، کار پرورش و سود فارمدار که هم بهره‌ی این زمین و هم مزد این کار را پیش ریز نموده است . بنابراین بهای گندم بخوبی میتواند هم قیمت و هم مخارج نگاهداری اسب را جبران کند . پس بدینسان تمامی قیمت باز همواره ، چه مستقیما و چه در آخرین تحلیل بهمین سه جزء تحویل میگردد . بهره‌ی زمین ، کار (مقصودش دستمزد است) و سود * . (کتاب اول ، فصل ششم ، صفحه ۴۲)

این بی کم و زیاد تمام آن چیزی است که آ . اسمیت برای توجیه دکترین شکفت آور خود آورده است . برهان وی فقط عبارت از تکرار همان حکم است . مثلا وی می پذیرد که قیمت گندم تنها عبارت از $m + v$ نیست ، بلکه مشتمل بر قیمت وسائل تولیدی نیز هست که در تولید گندم مصرف شده اند و بنابراین مرکب از یک ارزش - سرمایه ای است که فارمدار در نیروی کار نگذاشته است . ولی وی میگوید که بهای همه‌ی این وسائل تولید بنوبه‌ی خود نیز مانند قیمت گندم به $m + v$ تجزیه میشوند . آ . اسمیت فقط فراموش میکند این جمله را بیافزاید ؛ با اضافه‌ی قیمت وسائل تولیدی که برای تولید خود آنها صرف شده است . وی از یک رشته‌ی تولید به رشته‌ی دیگر میفرستد و باز از این دیگری به رشته‌ی سوم حواله میکند . اعلام اینکه تمام قیمت کالاها " مستقیما " یا " در آخرین تحلیل " (ultimately) به $m + v$ تجزیه میشوند ، فقط آنگاه میتوانست فراری در جمله پردازای توخالی نباشد که ثابت میشد محصول - کالاها که بهاشان بلا واسطه در C (قیمت وسائل تولید مصرف شده) $m + v$ تجزیه میشود ، سرانجام بوسیله‌ی محصول - کالاهائی جبران میگرددند که تماما جانشین این " وسائل تولید مصرف شده " میشوند ، ولی بنوبه‌ی خود بالعکس فقط از راه صرف سرمایه‌ی متغیر ، یعنی تنها بوسیله‌ی سرمایه ای که در نیروی کار نهاده شده است ساخته میشوند . در آن صورت قیمت محصول - کالاهای دومی فقط برابر با $m + v$ میشد و از آنجانب نیز قیمت محصول - کالاهای اولی ، که C در آنجا بمثابة سرمایه‌ی ثابت وجود دارد ، سرانجام نمیتوانست به $m + v$ تجزیه گردد . خود آ . اسمیت خیال نمیکرد که با مثالش در باره‌ی ریگه چینان اسکاتلندی (Scotch-pebbles) چنین برهانی را عرضه کرده است ، ولی اینان بنابه نظری اولی هیچگونه اضافه ارزشی از هیچ نوع تسلیم نمیکند ، بلکه فقط دستمزد خودشان را تولید میکنند و ثانیاً از هیچگونه وسیله‌ی کاری استفاده نمی نمایند (گو اینکه بایستی چنین وسائل را بشکسل سد ، کیسه و دیگر ظروف بنظر حمل ریزه سنگها در اختیار داشته باشند) .

(۴۰) از این امر که آدام در انتخاب مثالش بویژه ناموفق بود ، است در اینجا چشم میپوشیم . ارزش گندم فقط در صورتی میتواند به دستمزد ، سود و بهره‌ی مالکانه تجزیه شود که علوفه و خوراکی را که دامها کار صرف کرد مانند بمثابة مزد آنها و خود دامهای کار را همچون کارگران مزد بگیر تلقی کنیم و لذا از سوی دیگر کارگران مزد ور را هم بمثابة دام کار بیانگاریم . (ملحقه از دست نویس II)

پیش از این نیک دیده ایم چگونه آ. اسمیت خود بعد اثوری ویژه‌ی خویش را نفی نمود بی آنکه خودش به تضاد گوئیهای خویش پی برده باشد. ولی سرچشمه‌ی آنرا باید در مبادی علمی او جستجو نمود. سرمایه‌ای که در آزا کار گذاشته شده است ارزشی بیش از ارزش خود تولید میکند. چگونه؟ آدام اسمیت میگوید که کارگران در اثنای روند تولید به اشیائی که میسازند ارزشی می‌دهند که علاوه بر معادل قیمت خرید آنها اضافه ارزشی که از آن آنان نیست، بلکه تعلق به برگمارندگان انسان دارد تشکیل میدهد (سود و بهره). ولی این همه‌ی آن چیزی است که آنها انجام میدهند و امکان انجام دادن آنرا دارند. آنچه که به کار منعتی روزانه اطلاق میشود برای کاری که مجموع طبقه‌ی سرمایه دار طی یکسال بحرکت درمی‌آورد نیز صادق است. بنابراین مجموع تولیدی ارزش - محصول سالانه‌ی اجتماعی فقط میتواند به $m + v$ یعنی به معادلی تحویل شود که کارگران برای جبران ارزش - سرمایه‌ای که در آزا خرید آنها خرج شده است ایجاد میکنند به انضمام ارزش افزوده‌ی که آنها باید علاوه بر آن به برگمارندگان خویش تحویل دهند. ولی این هر دو عنصر ارزشی کالا در عین حال منابع درآمدی برای طبقات مختلفی که در بازتولید شرکت دارند فراهم میسازد. نخست دستمزد که درآمد کارگران است و دوم اضافه ارزش است که از آن سرمایه دار منعتی سهمی را بصورت سود برای خویش بر میدارد و جز دیگر بهره تشکیل میدهد که درآمد مالکان ارضی است. پس در صورتیکه ارزش - محصول سالانه هیچ عنصر دیگری غیر از $m + v$ را در بر ندارد از کجا باید جز ارزشی دیگری بیرون آید؟ در اینجا ما بنیایه‌ی بازتولید ساده قرار داریم. نظر به اینکه مجموع مقدار کار سالانه به کاریکه برای بازتولید ارزش - سرمایه‌ی تهاد در آزا نیروی کار و در کاریکه برای ایجاد اضافه ارزش لازم است تجزیه میشود، آنگاه کاری که برای تولید ارزش - سرمایه تهاد در غیر نیروی کار وجود دارد از کجا باید بیاید؟

مسئله بقرار ذیل مطرح میشود:

۱- آ. اسمیت ارزش یک کالا را بنا بر حجم کاری که کارگر مزدگیر به محصول کاری می‌افزاید (adds) معین میکند. وی لفظاً از "ممالح کار" سخن میگوید، زیرا وی از مانوفاکتور بحث میکند، که خود برای محصولات قبلاً کار شده عمل مینماید. ولی این امر تغییری در مطلب نمیدهد. ارزشی که کارگر به چیزی می‌افزاید (و این adds اصطلاح خود آ. اسمیت است) کاملاً مستقل از آنست که آیاشی مزبور که ارزش افزامیگردد، خود پیش از این افزایش، ارزش داشته یا نداشته باشد. بنابراین کارگر بصورت کالا، ارزش - محصولی می‌آفریند، که بنا به آ. اسمیت جزئی از آن معادل دستمزد اوست، و لذا این جز منوط به حجم ارزشی دستمزد کارگر است. بر حسب مقدار این دستمزد، وی باید کار زیادتری یا کمتری را بیافزاید تا برابر ارزش دستمزد خویش را تولید نماید. ولی در قسمت دیگری که فراتر از این مرز ترسیم شده قرار دارد، کارگر همچنان کاری می‌افزاید، کاری که اضافه ارزش سرمایه دار کارگزار و پیرا تشکیل میدهد. خواه این اضافه ارزش تماماً در دست سرمایه دار باقی بماند و خواه قسماً به اشخاص ثالثی منتقل گردد، نه از لحاظ تخصیص کیفی (یعنی از حیث اینکه اصلاً اضافه ارزش است یا نه) و نه از جهت کمی، (یعنی تعیین بزرگی مقدار) اضافه ارزشی که کارگر افزوده است، مطلقاً تغییری بوجود نمی‌آورد. این خود ارزشی است مانند هر جز ارزشی محصول، ولی تفاوتش از آنجاست که کارگر از بابت آن هیچگونه معادلی نه قبلاً دریافت کرده است و نه بعداً دریافت خواهد نمود، این ارزشی است که بوسیله‌ی سرمایه دار بی‌عوضی تمام میشود. ارزش کل کالا بوسیله‌ی مقدار کاری که کارگر برای تولید آن صرف کرده است تعیین میگردد. جزئی از این ارزش کل از طریق اینکه برابر با ارزش دستمزد و لذا معادل آنست تعیین میگردد. بنابراین جز دوم، یعنی اضافه ارزش، نیز لزوماً از همین راه معلوم میگردد، یعنی برابر

است با ارزش کل محصول منهای آن جز ارزش همین محصول که معادل دستمزد را تشکیل میدهد و لذا برابر با مازاد ارزش - محصولی است که با تولید کالا، فزون بر جز ارزش معادل دستمزد کارگر بوجود آمده است.

۲- آنچه در مورد کالای تولید شده در یک بنگاه صنعتی جداگانه بوسیله هر یک از کارگران جدا جدا صدق میکند، در باره محصول سالانه‌ی تمام رشته‌های تولید نیز صادق است. آنچه در باره کار روزانه‌ی یک کارگر مولد منفرد درست است، در مورد کار سالانه‌ی او که بوسیله همسایه طبقه‌ی کارگر مولد انجام یافته است صدق میکند. طبقه‌ی کارگر مولد در محصول سالانه ارزش کلی " تثبیت میکند" (اصطلاح از اسمیت است) که معلول کمیت کار صرف شده در سال است و این ارزش کل به دو جزه تحلیل میشود که معین یکی از آنها آن قسمت از کار سالانه است که ضمن آن طبقه‌ی کارگر معادلی در برابر دستمزد سالانه‌ی خویش بوجود می‌آورد و در واقع خود این دستمزد را می‌آفریند، و جزه دیگر معلول کار اضافی سالانه است که طی آن کارگر اضافه ارزشی برای طبقه‌ی سرمایه‌دار ایجاد میکند. بنابراین ارزش - محصولی که در درون محصول سالانه قرار دارد فقط عبارت از دو عنصر است که یکی معادل دستمزد سالانه‌ی دریافت شده‌ی طبقه‌ی کارگر و دیگری اضافه ارزشی است که طی سال به طبقه‌ی سرمایه‌دار تحویل شده است. ولی دستمزد سالانه درآمد طبقه‌ی کارگر و مبلغ سالانه‌ی اضافه ارزش درآمد طبقه‌ی سرمایه‌دار را تشکیل میدهد. پس هر دو اینها معرف نسبت سهم بری هر یک از طبقات در مصرف - مایه‌ی سالانه هستند و در آن به سامان میرسند، (و این نظریه در مورد طرح باز تولید ساده درست است) بدینسان هیچ جایی برای ارزش - سرمایه‌ی ثابت، برای باز تولید سرمایه‌ی که بصورت وسائل تولید عمل میکند، باقی نمی‌ماند. ولی اسمیت در مقدمه‌ی اثرش صریحاً میگوید همه‌ی اجزای ارزش - کالائی که بمثابة درآمد عمل میکنند با محصول سالانه‌ی کارگر برای مصرف - مایه‌ی اجتماعی تخصیص یافتند انطباق دارند. وی میگوید:

" هدف این چهار کتاب اول روشن ساختن این مطلب است که درآمد مردم بطور کلی عبارت از چیست، و یا مایه‌ی او که ۰۰۰ مصرف سالانه‌ی آن درآمد را فراهم می‌سازد (supplied) چگونه ماهیتی دارد" (صفحه‌ی ۱۲).

و در همان نخستین جمله‌ی مقدمه چنین گفته شده است:

" کار سالانه‌ی هر ملت عبارت از مایه‌ی او است که آنرا از بنیاد با همه‌ی گونه‌ی وسائل معیشتی که در اثای سال مصرف مینماید تأمین میکند، و وسائلی که همواره یا محصول مستقیم این کار و یا اشیائی هستند که با این محصول از ملتهای دیگر خریداری شده‌اند" (صفحه‌ی ۱۱).

نخستین اشتباه آن است که در اینست که وی ارزش محصولات سالانه را با محصول - ارزش سالانه یکی می‌گیرد. این آخری فقط محصول کار سال گذشته است، و اولی علاوه بر آن شامل تمام عناصر ارزشی می‌شود که برای آماده ساختن محصول سالانه مصرف شده است، ولی خود آنها در سال گذشته یا حتی قسماً طی سالهای پیشین تولید گردیده‌اند. اینها وسائل تولیدی هستند که فقط ارزششان دوباره ظاهر میشود و از لحاظ ارزشی، نه تولید شده و نه باز تولید گشته‌ی کاری هستند که طی سال اخیر مصرف شده است. در اثر همین درهم سازی است که آن اسمیت جز ارزشی ثابت محصول سالانه را گنجانده است. این درهمی خود بر پایه‌ی خطای دیگری قرار گرفته است که به اساس نگرش وی مربوط میگردد و آن اینست که وی خصلت دوگانه‌ی کار را، که از جهت صرف نیروی کار ارزش می‌آفریند و بمثابة کار مشخص سودمند، اشیاء مصرفی (ارزش مصرف) ایجاد میکند، تشخیص نمیدهد. جمع کل کالاهائی که سالانه تولید میشوند، و لذا مجموع محصول سالانه، نتیجه‌ی کار فعال مفید سال اخیر است. تنها از آن جهت تمام این کالاها فراهم هستند که کار اجتماعاً بنا کرده

در مورد يك سیستم هزاران شاخه ای از کارهای گوناگون سودمند صرف شده است و تنها در سایه‌ی همین امر است که ارزش وسائل تولید مصرف شده در تولید آنها، در ارزش کل حفظ شده و از سود در شکل جنسی تازه ای ظاهر شده اند. بنابراین محصول سالانه‌ی کل نتیجه‌ی صرف کار سودمندی است که طی سال انجام گردیده است. ولی فقط يك جزء از ارزش محصولات سالانه در جریان سال آفریده شده است. این جزء عبارت از محصول — ارزش سالانه است که در آن مجموع کار انجام شده در اثنای همان سال نمایش یافته است.

پس اگر آ. اسمیت در همان قسمت نقل شده میگوید:

"کار سالانه‌ی هر ملت عبارت از مایه ای است که آنرا از بنیاد با همه گونه وسائل معیشتی که در اثنای سال مصرف مینماید، تأمین میکند و غیره" ، در آن صورت وی خود را تنها در موضع کسار سودمندی قرار میدهد که بی تردید همه‌ی این وسائل معیشت را بشکل مصرف پذیر در آورده است. ولی وی در این مورد فراموش میکند که انجام امر مزبور بدون یاری وسائل کار و محمولات کاری که در سالهای پیشین تحویل شده اند، غیر ممکن میبود، و لذا "کار سالانه" اگرچه ارزش تولید کرده، ولی بهیچوجه مجموع ارزش محصولی را که بوسیله‌ی کار مزبور آماده شده ایجاد ننموده است، آ. اسمیت فراموش میکند که محصول — ارزش کوچکتر از ارزش محصولات است.

اگرچه نمیتوان به آ. اسمیت از این جهت ایراد گرفت که وی در این تحلیل فراتر از همسایه‌ی جانشینان خود نرفته است (با اینکه قبلاً نزد فیزیوکراتها برخی مبادی تحلیل درست وجود داشته است) ، ولی بعکس میتوان گفت که وی بیش از پیش در میان يك آشفته فکری سرگردان میشود، امری که در واقع بطور عمد از آنجناناشی میگذرد که نگرش باطنی او در باره‌ی ارزش کالا پیوسته با نظریات ظاهری اش، که در اکثر موارد نزد وی تفوق دارند، درهم می آمیزد، در حالیکه غریزه‌ی علمی او گاه گاه نقطه‌ی نظر باطنی را از نو نزد وی زنده میکند.

۴ — سرمایه و درآمد نزد آ. اسمیت

آن جزء ارزشی هر کالا (ولذا همچنین از آن محصول سالانه) که تنها معادل دستمزد را تشکیل میدهد، برابر با سرمایه ای است که سرمایه دار بابت دستمزد پیش ریز نموده است، یا بدینگونه سخن مساوی با بخش متغیر جمع سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی اوست. سرمایه دار این بخش از ارزش — سرمایه‌ی پیش ریخته را بوسیله‌ی يك جزء ارزشی نو تولید شده‌ی کالائی که کارگران مزد بگیر تسلیم کرده اند، دوباره بچنگ می آورد. بهر نحوی که سرمایه‌ی متغیر پیش ریز شود — خواه به این صورت که سرمایه دار سهم کارگر را از محصولی که هنوز آماده‌ی فروش نیست و یا آماده است ولی هنوز بوسیله‌ی سرمایه دار بفروش نرفته، با پول بپردازد، خواه سهم کارگر را با پولی پرداخت نماید که قبلاً از راه فروش کالای تحویل شده‌ی کارگر حاصل شده است و یا از راه اعتبار این پول تأمین نموده باشد — در همه‌ی این حالات، سرمایه‌ی متغیر است که سرمایه دار مصرف میکند و بصورت پول بسوی کارگران جاری میشود. در حالیکه از سوی دیگر سرمایه دار در جزء ارزشی کالاهای خویش معادل این ارزش — سرمایه را در دست دارد، کارگر بوسیله‌ی همان کالاهای سهمی را که از کل ارزش آنها بوی میرسد از نو تولید کرده، یا بدینگونه سخن از آن راه ارزش دستمزد ویژه‌ی خویش را خود تولید نموده است. بجای آنکه سرمایه دار این جزء ارزشی را بصورت طبیعی محصول خود او بوی بدهد آنرا با پول بپردازد. بنابراین اکنون برای سرمایه دار جزء متغیر ارزش — سرمایه‌ی پیش ریخته به شکل کالا است در صورتیکه کارگر، معادل نیروی کار فروخته‌ی خویش را به پول دریافت داشته است.

پس اگر جزئی از سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی سرمایه دار، که از راه خرید نیروی کار به‌دلیل به سرمایه‌ی متغیر گشته است، در درون روند تولید بمثابة نیروی کار فعال عمل میکند و نیروی مزبور بوسیله‌ی صرف شدنش ارزش تازه‌ای بشکل کالا از نو تولید مینماید، این بدان معناست که جزء ارزشی مزبور تجدید تولید شده - و لذا بازتولید یعنی تولید مجدد ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته بوقوع پیوسته است! و اما کارگر بنوعی خویش، ارزش یا بهای نیروی کار فروخته شده‌ی خود را صرف وسائل معیشت، یعنی صرف وسائلی میکند تا نیروی کارش بازتولید شود. مبلغ پول برابر با سرمایه‌ی متغیر دریافتی وی و لذا درآمدش را تشکیل میدهد، این درآمد فقط تا زمانی که وی میتواند نیروی کارش را به سرمایه دار بفروشد پایدار است.

کالای کارگر مزدور - یعنی خود نیروی کار وی - تنها هنگامی بمثابة کالا عمل میکند که در پیکر سرمایه‌ی سرمایه دار تجسم یافته و مانند سرمایه بکار افتاده باشد. از سوی دیگر، سرمایه‌ی سرمایه دار که بصورت پول - سرمایه برای خرید نیروی کار خرج میشود، در دست فروشنده‌ی نیروی کار یعنی کارگر مزدور، همچون درآمد عمل مینماید.

در اینجا روند های گوناگونی از دوران و تولید درهم فرو میروند که آ. اسپیت آنها را از یکدیگر جدا نمسازد.

اولا - اعمالی که به روند دوران وابسته هستند: کارگر کالای خود را - نیروی کار را - به سرمایه دار میفروشد. پولی که بوسیله‌ی آن سرمایه دار نیروی مزبور را خریداری میکند برای وی عبارت از پولی است که بمنظور ارزش افزائی نهاده شده و لذا پول - سرمایه است، این پول خرج نشده، بلکه پیش ریز گردیده است. (اینست معنای حقیقی "پیش ریز" - آوانس Avance فیزیوکراتها - که کاملاً مستقل از آنست که سرمایه دار خود پول را از کجا بیرون آورده است. برای سرمایه دار هر ارزشی که وی بمنظور روند تولید میپردازد، خواه پرداخت مزبور قبلاً یا بعداً (post festum) انجام گیرد، پیش پرداخت است، این ارزشی است که به خود روند تولید پیش ریز شده است. در اینجا فقط همان عملی انجام میگردد که در مورد هر خرید کالا واقع میشود: فروشنده ارزش صرفی را از دست میدهد (در اینجا نیروی کار) و ارزش آنرا به پول دریافت میکند (بهای آنرا به سامان میرساند)، خریدار پولش را از دست میدهد و بجای آن کالا را دریافت مینماید (در اینجا نیروی کار).

ثانیا - اکنون نیروی کار خریداری شده، جزئی از سرمایه‌ی فعال را در روند تولید تشکیل میدهد و خود کارگر نیز در اینجا بمثابة شکل طبیعی ویژه‌ی این سرمایه عمل میکند، که با شکل طبیعی وسائل تولید، عناصر همین سرمایه، متفاوت است. ضمن روند، کارگر با صرف نیروی کارش، به وسائل تولیدی که به محصول تبدیل میکند ارزشی می‌افزاید که برابر با ارزش نیروی کار اوست (صرف نظر از اضافه ارزش)، بنابراین وی برای سرمایه دار جزئی از سرمایه اش را که بابت دستمزد پیش ریز کرده و یا پیش ریز خواهد نمود، در شکل کالا بازتولید میکند یا معادل آنرا برای وی تولید مینماید. پس کارگر برای سرمایه دار سرمایه‌ای تولید میکند که وی میتواند آنرا از نو بابت خرید نیروی کار "پیش ریز" نماید.

ثالثا - پس با فروش کالا، قسمتی از قیمت فروش آن جانشین سرمایه‌ی متغیری میشود که بوسیله‌ی سرمایه دار پیش ریز شده است و لذا هم برای او این امکان را فراهم میسازد که از نو نیروی کار خریداری کند و هم برای کارگر فروش مجدد نیروی کارش را امکان پذیر میکند.

در هر خرید و فروش کالا - هرگاه فقط این معامله بخودی خود مورد بررسی قرار گیرد - این مسئله کاملاً بی تفاوت است که دانسته شود پولی که فروشنده بابت کالای خود دریافت میکند بچه کار خواهد آمد و شئی مصرف داری را که خریدار بدست آورده است چه سرنوشتی خواهد یافت. بنابراین

این تا آنجا که فقط روند دوران مورد بررسی است ، باز کاملاً بی تفاوت است که نیروی کار خریداری شده‌ی سرمایه دار ، ارزش - سرمایه اش را تجدید تولید کند و یا از سوی دیگر پولی که بمثابة بهای خرید نیروی کار پرداخته شده برای کارگر درآمد ایجاد نماید . مقدار ارزش کالای مورد معامله ی کارگر ، یعنی نیروی کارش ، نه از آنجهت متأثر میشود که نیروی مزبور برای وی " درآمد " بهاری آورد و نه بسبب آنکه استفاده از کالای مورد معامله بوسیله ی خریدار ، ارزش - سرمایه ی خریدار مزبور را باز تولید مینماید .

از آنجا که ارزش نیروی کار - یعنی بهای فروش شایسته ی این کالا - به کمیت کار لازم می‌گردد که برای بازتولید آن ضرور است بستگی دارد ، و این کمیت نیز در اینجا بنوعی خود وابسته به مقصد کار است که برای تولید وسائل ضروری معیشت کارگر ، و لذا برای حفظ زندگی او ، لازمست ، دستمزد بصورت درآمدی درمی‌آید که کارگر باید از آن گذران کند .

آنچه آ . اسپیث میگوید بکلی نادرست است (صفحه ی ۲۲۳) :

" آن حصه ای از سرمایه که برای تیمارداشت کار مولد گذاشته شده است . . . پس از آنکه او را (سرمایه دار را) در وظیفه ی سرمایه ای خدمت نمود . . . درآمدی برای آنها (کارگران) تشکیل میدهد " .

پولی که با آن سرمایه دار نیروی کار خریداری کرده ی خود را میپردازد ، در صورتی " به او در وظیفه ی سرمایه ای خدمت میکند " که وی از آنرا به نیروی کار را در پیکر عناصر مادی سرمایه اش درآمیزد و بدینسان سرمایه اش را بطور کلی در وضعی قرار دهد که بمثابة سرمایه ی بارآور بکار افتد . مشخص سازیم : نیروی کار در دست کارگر کالا است و سرمایه نیست و تا هنگامیکه میتواند فروش آنرا پیوسته تکرار کند برای وی درآمدی است . پس از فروش است که نیروی کار در دست سرمایه دار ضمن روند تولید بمثابة سرمایه عمل میکند . آنچه اینجا دو بار خدمت میکند نیروی کار است . یکبار بمثابة کالا در دست کارگر ، که بنا به ارزشش فروخته میشود ، و بار دیگر بمثابة ارزش و نیروی تولید کننده ی ارزش مصرف در دست سرمایه داری که آنرا خریداری کرده است . ولی پولی که کارگر از سرمایه دار دریافت میکند ، فقط آنگاه بوی پرداخته میشود که استفاده ی از نیروی کارش را داده باشد ، پس از آنکه نیروی مزبور در ارزش محصول کار بسامان رسیده باشد . سرمایه دار پیش از آنکه پرداخت کند این ارزش را در دست دارد . بنابراین پول دو بار عمل نمیکند : یکبار بمثابة شکل پولی سرمایه ی متغیر و سپس بمثابة دستمزد . بلکه این نیروی کار است که دو بار عمل کرده است ، یکبار بمثابة کالا ، به هنگام فروش نیروی کار (در مورد تعیین میزان دستمزد ، پول فقط بمثابة ارزش سنج مجازاً عمل میکند و لذا هنوز بهیچوجه نیازی به اینکه در دست سرمایه دار باشد ندارد) ، یکبار دیگر در روند تولید ، جایی که بمثابة سرمایه ، یعنی مانند ارزش مصرف و عنصر آفریننده ، در دست سرمایه دار بکار افتاده است . مدتی پیش از آنکه سرمایه دار معادل نیروی کار را بصورت پول بکارگر بپردازد ، نیروی کار در شکل کالا معادلی را که باید بکارگر پرداخته شود تحویل داده است . بنابراین کارگر خود پرداخت - مایه ای را که از آن سرمایه دارمزد میپردازد ، ایجاد میکند . ولی باز این همگی مطلب نیست .

پولی را که کارگر دریافت میکند ، بوسیله ی او خرج میشود تا نیروی کارش را نگاهدارد و لذا - در صورتیکه طبقه ی سرمایه دار و طبقه ی کارگر در مجموعشان مورد توجه قرار دهیم - کار - افزاری را برای سرمایه دار حفظ میکند که تنها بوسیله ی آن میتواند سرمایه دار باقی بماند .

بنابراین خرید و فروش دائمی نیروی کار ، از سوی نیروی کار را بمثابة عنصر سرمایه جاوید میسازد و از اینرو سرمایه همچون آفریننده ی کالاها و اقلام مصرفی ارزش دار جلوه میکند ، و نیز بدین وسیله آن

جزء از سرمایه که نیروی کار را خریداری میکند پیوسته توسط محصول خود نیروی کار تجدید میشود و بنابر این کارگر خود پیوسته سرمایه - بنی را ایجاد میکند که از آن اجرت وی پرداخته میشود. از سوی دیگر فروش دانش نیروی کار به منبع پیوسته نوشوند می گذران کارگر مهمل میگردد و لذت نیروی کارش همچون ثروت جلوه میکند که وی درآمد خویش را از آن درمی آورد و از قبل آن زندگی مینماید. در اینجا درآمد معنای دیگری ندارد جز تملك ارزشهایی که از فروش پیوسته مكرريك کالا (نیروی کار) حاصل میشود و ارزشهای مزبور خود در راه باز تولید دانش کالای مورد فروش بکار میروند و پس از این جهت آ. اسمیت حق دارد که میگوید جزء ارزشی محصولی که بوسیلهی خود کارگر ایجاد گشته است و سرمایه دار درازاء آن معادلی به شکل دستمزد پولی میپردازد، منبع درآمد برای کارگر میگردد. ولی این امر اندک تغییری در ماهیت یا مقدار این جزء ارزشی کالانمیدهد، همچنانکه کار رفت و سائل تولید بمثابه ارزش - سرمایه، تغییری در ارزش آنها پدید نمی آورد، همانطور که در ماهیت و اندازهی يك خط مستقیم، با بکار رفتن آن در قاعدهی يك مثلث و یا در قطر يك بیضی، تغییری حاصل نمیکردد. ارزش نیروی کار عینا مانند ارزش این وسائل تولید با تعیین مستقل باقی میماند. این جزء ارزشی کالا، نه از درآمد بمثابه رکن تشکیل دهند می مستقل آن ترکیب میشود، و نه در درآمد تجلیل پذیر است. این امر که این ارزش جدید و پیوسته باز تولید شدهی کارگر، برای وی منبسط درآمد است دلیل آن نمیشود که درآمد وی نیز بعکس یکی از عناصر ترکیب کنندهی ارزش جدیدی است که بوسیلهی او تولید شده است. آن مقدار سهمی که از ارزش نو آوردهی وی به او پرداخت میشود، معین درآمد اوست نه بالعکس. اینکه سهم یاد شده از ارزش نو برای وی درآمد تشکیل میدهد، فقط نشان میدهد که چه بر سر این سهم خواهد آمد، نمایشگر چگونگی استفاده از آنست و پس، ولی این امر، مانند هر ارزشی آفرینی دیگر، بهیچوجه ارتباطی با ایجاد سهم مزبور ندارد. اگر من هر هفته ده تالر دریافت کنم، این وضع دریافت هفتگی بهیچوجه نه در ماهیت ارزشی ده تالر تغییری بوجود نمی آورد و نه در مقدار ارزشی آن. ارزش نیروی کار، مانند هر کالای دیگر، بوسیلهی مقدار کاری که برای باز تولید آن لازم است تعیین میگردد. مقدار کار مزبور وابسته است به ارزش وسائل ضروری معیشت کارگر و لذا با کار لازم برای تجدید تولید شرایط زندگی خود او برابر است. این همان چیزی است که موجب خصلت ویژهی این کالا (نیروی کار) میگردد. ولی این ویژگی بیش از آن نیست که گفته شود ارزش دام کار بوسیلهی ارزش وسائل زندگی که برای نگاهداری او ضرور است تعیین میشود و لذا منوط به حجم کار انسانی لازم برای تولید وسائل مزبور است.

ولی اینجا مقولهی "درآمد" است که باعث تمام کجروی های آ. اسمیت میشود.

انواع مختلفی در آمد هانزدوی عناصر مشکلهی (component parts) ارزش - کالای نو آفریده ای هستند که سالیانه تولید میگردد، در حالیکه معکوسا آن دو جزئی که ارزش - کالای مزبور برای سرمایه دار به آن تحویل میشود - یعنی معادل سرمایهی متغیری که وی به هنگام خرید کار بصورت پول پیش ریز کرده است، و جزء دیگر ارزش که همچنین به او تعلق دارد ولی خرجی برای وی برنداشته است یعنی اضافه ارزش - خود منباج درآمد را تشکیل میدهند. معادل سرمایهی متغیر از نو بابت نیروی کار پیش ریز میشود و از این نقطه نظر برای کارگر درآمدی را بصورت دستمزد تشکیل میدهد. اما چون جزء دیگر - اضافه ارزش - نباید برای سرمایه دار جانشین هیچ پیش ریز سرمایه ای گردد، میتواند از جانب او در وسائل مصرف (چه ضروری و چه تجملی) خرج شود، و بجای آنکه گونه ای ارزش - سرمایه بوجود آورد بمثابه درآمد مصرف برسد. ارزش - کالا خود شرط مقدم این درآمد است و عناصر ترکیب کنندهی آن برای سرمایه دار فقط از آنرو متفاوت میشوند که یا معادلی برای ارزش - سرمایهی متغیر پیش ریخته و یا زیاد، ای بر آن بوجود می آورند. هر دو

آنها جز نیروی کاری که در اثناى تولید کالا خرج شده و بصورت کارتحقق یافته است چیزدیگری نیستند. آنها خرج هستند، نه دریافتی و درآمد. آنها عبارت از خرج رفتن دارند.

پس از این درهم باقی * که ضمن آن بجای آنکه ارزش - کالا منشا درآمد باشد درآمد منبع ارزش - کالا میگردد، اینک ارزش - کالا مانند "تارهم آبی" انواع گوناگون درآمد جلوه گر میشود. هر یک از اینها مستقل از دیگری معین میشوند و آنگاه بوسیلهی جمع زدن حجم ارزشی این درآمدها ارزش تام کالاتعین میگردد. ولی اکنون این پرسش مطرح میشود: ارزش هر یک از این درآمدها که ارزش - کالا باید از آنها سرچشمه گیرد، چگونه معین میشود؟ پاسخ در مورد دستمزد میسر است، زیرا دستمزد عبارت از ارزش کالای خود، یعنی نیروی کار است و ارزش مزبور (مانند ارزش هر کالای دیگر) بوسیلهی کار لازم برای تجدید تولید این کالا تعیین پذیر است. ولی آخر اضافه ارزش، یا سود و بهرهی مالکانه، دو شکلی که نزد آ. اسمیت مطرح است، چگونه تعیین پذیر هستند؟ اینجا توضیح در حدود پیرگوییهای تهی باقی میماند. گاه آ. اسمیت دستمزد و اضافه ارزش (یا دستمزد و سود) را مانند عناصری معرفی میکند که از آنها ارزش کالا، یا قیمت، ترکیب میشود، گاه، و اغلب تقریباً در یک نفس آنها را بمثابة اجزائی که قیمت کالا در آن "تجزیه میشود" (*resolves itself*) نمایش میدهد، چیزی که بکلی عکس آنست، یعنی ارزش - کالا مقام مقدم دارد و حصه هسای مختلفی این ارزش مقدم بشکل درآمدهای متمایز از یکدیگر میان اشخاص مختلفی که در روند تسواید شرکت دارند تقسیم میگردد. این مطلبی است که بهیچوجه با ترکیب سازی ارزش از این سه "جزء" تشکیل دهنده "یکی نیست". چنانچه من طول سه خط مستقیم را بد لخواه خود تعیین کنم و سپس از این سه خط، بعنوان "اجزاء مشکله"، خط مستقیم چهارمی بسازم که برابر با حاصل جمع طول آنها باشد، این شیوهی عمل بهیچوجه همانند آن نیست که اگر من از سوی دیگر خط مستقیم معینسی را در برابر داشته باشم و آنها را بهر دلیل که باشد به سه جزء مختلف تقسیم کنم یا بدیگر سخن به سه جزء "تجزیه نمایم". در مورد اول، طول خطی که حاصل جمع سه خط است بر حسب اندازهی سه خط مزبور مطلقاً تغییر پذیر است، در صورتیکه در مورد دوم، اندازهی سه خط جزء، از پیش به این جهت محدود شده است که آنها اجزاء خطی را تشکیل میدهند که طول آن مشخص است.

ولی در واقع چنانچه ما خود را در قسمتهای درست بیان آ. اسمیت قرار دهیم چنین درمی آید: ارزش نوآفریدی کار سالانه که در کالا - محصول سالانهی جامعه جا گرفته است (مانند آن هر کالای جداگانه، یا از آن محصول روزانه یا هفتگی و غیره)، برابر است با ارزش سرمایهی متغیر (و لذا با جزء ارزشی که برای خرید مجدد نیروی کار تخصیص یافته است) بعلاوهی اضافه ارزشی که سرمایه - دار میتواند - در مورد بازتولید ساده و بجاماندن شرایط دیگر - بصورت وسائل مصرف شخصی خویش بسامان رساند. اگر فراتر از این توجه کنیم که آ. اسمیت کاری را که ارزش من آفریند و عبارت از صرف کردن نیروی کار است، با کاری که ارزش مصرف ایجاد میکند، یعنی در شکل سود منسبت و مقتضی خرج میشود، مخلوط میکند، آنگاه تمام نگرش وی به اینجا میکشد که: ارزش هر کالا محصول کار است و بنا بر این ارزش محصول کار سالانه، یا ارزش کالا - محصول سالانهی اجتماعی، نیز محصول کار است. ولی نظر به اینکه هر کار تجزیه میشود به ۱ - زمان کار لازم، که ضمن آن کار فقط معادلی را در برابر سرمایه ای که بابت خرید کارش پیش ریز شده است، بازتولید میکند، و ۲ - اضافه کار، که بوسیلهی آن ارزشی به سرمایه دار تحویل میشود که در ازای آن هیچ معادلی نمیپردازد و لذا اضافه ارزش است. بدینسان تمام ارزش - کالا میتواند فقط به این دو جزء مختلف تجزیه شود و بنا بر این

سرانجام بعنوان دستمزد ، درآمد طبقه‌ی کارگر ، و بصورت اضافه ارزش درآمد طبقه‌ی سرمایه دار را تشکیل دهد . اما آنچه مربوط به ارزش - سرمایه‌ی ثابت میگردد ، یعنی ارزش وسائل تولیدی که در تولید محصول سالانه بمصرف رسیده است ، در واقع نمیتوان گفت که در باره‌ی چگونگی ورود این ارزش در ارزش محصول ، چیزی بیان شده باشد (مگر این جمله که سرمایه دار بهنگام فروش کالایش آنرا با خریدار حساب میکند) ، ولی سرانجام - ultimately - این جزء ارزشی ، از لحاظ اینکه وسائل تولید نیز محصول کار هستند ، بنوعی خود نمیتواند جز اینکه مرکب از معادل سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش باشد ، یابد یگر سخن جز محصول کار لازم و اضافه کار ، چیزی دیگری باشد .

این امر که ارزشهای وسائل تولید مزبور در دست بهره مندان کنونی شان بمثابه ارزش - سرمایه عمل میکنند ، مانع از آن نیست که آنها " بهد ثا " ، و چنانچه خواسته باشیم عمیقاً بررسی کنیم ، در دست دیگری - ولو در گذشته - به همین دو جزء ارزشی تجزیه پذیر بوده اند و لذا بس - دو منبع مختلف درآمد تقسیم میگشته اند .

در این بیان ، نکته‌ی درستی وجود دارد و آن اینست که در حرکت اجتماعی سرمایه - یعنی در حرکت همه‌ی تك سرمایه ها جمعا - نمود مسئله غیر از آنست که در مورد بررسی خاص هر يك از تك سرمایه ها ، و لذا از دیدگاه هر تك سرمایه دار ، نمایش می یابد . برای تك سرمایه دار ، ارزش - کالا بعوامل زیرین تجزیه میشود : ۱ - به يك عنصر ثابت (یا چنانکه اسمیت میگوید عنصر چهارم) ، و ۲ - به حاصل جمع دستمزد و اضافه ارزش ، یاب به دستمزد ، سود و بهره‌ی مالکانه . بعکس از دیدگاه اجتماعی ، چهارمین عنصر اسمیت ، یعنی ارزش - سرمایه‌ی ثابت ، محو میشود .

به جمع بست

فردی تو خالی نمی که بنا بر آن سه درآمد ، دستمزد ، سود و بهره‌ی مالکانه ، سه " جزء " تشکیل دهند ، " ارزش - کالا هستند ، نزد آ . اسمیت از نظریه‌ی آراسته تری سرچشمه میگیرد که طبق آن ارزش - کالا به این سه جزء تجزیه میشود (resolves itself) . ولی همین نظریه هم غلط است ، حتی اگر فرض شود که ارزش - کالا تنهابه معادل نیروی کار مصرف شده و اضافه ارزشی که بوسیله‌ی آن بوجود آمده تقسیم پذیر است . ولی در اینجا نیز اشتباه بر بنیادی اساساً درست قرار گرفته است . تولید سرمایه داری بر این استوار است که کارگرمولد ، نیروی کار خود را بمثابه کالای خویش به سرمایه دار بفروشد و از آن پس نیروی مزبور در دست سرمایه دار فقط مانند عنصری از سرمایه بار آوروی عمل نماید . این معامله - فروش و خرید نیروی کار - که در قلمرو دوران است نه تنهاً روند تولید را میگذراید ، بلکه تلویحاً خصلت ویژه آنرا معین میکند . تولید يك ارزش مصرف و حتی يك کالا (زیرا ممکن است که تولید مزبور بوسیله‌ی کارگرمولد مستقل ، انجام شده باشد) در اینجا فقط وسیله ایست بمنظور تولید اضافه ارزش مطلق و نسبی برای سرمایه دار . بهنگام تحلیل روند تولید دید ، ایسم چگونه تولید اضافه ارزش مطلق و نسبی اولاً مدت روند کار روزانه و ثانیاً تمام سیمای اجتماعی وفقی روند تولید را ملزوم خود میسازد . در درون همین روند تولید است که تفاوت یابی میان حفظ ساده‌ی ارزش (ارزش - سرمایه‌ی ثابت) ، باز تولید واقعی ارزش پیش ریخته (معادل نیروی کار) و تسو لید اضافه ارزش ، یعنی ارزشی که بابت آن سرمایه دار هیچ معادلی ، نه قبلاً و نه بعداً ، پیش ریز نمیکند ، تحقق می پذیرد .

اگرچه تملك اضافه ارزش - یعنی ارزشی که زائد بر معادل ارزش پیش ریخته‌ی سرمایه دار است - از راه خرید و فروش نیروی کار وارد میگردد ، معذلك عملی است که در درون خود روند تولید بسر انجام میرسد و در روند مزبور مرحله‌ی اساسی را تشکیل میدهد .

معامله‌ی راه‌گشا، یعنی خرید و فروش نیروی کار، که يك عمل مربوط به دوران است، بنوعی خودبختی برتوزیمی از عناصر تولید میشود که برتوزیع محصول اجتماعی تقدم دارد و لازمی آنست و آن عبارت از جداگشتن نیروی کار بمثابه کالای کارگر از وسائل تولید بمثابه ملك غیر کارگر است.

ولی در عین حال این تملك اضافه ارزش یا این انقسام ارزش آفرینی به بازتولید ارزش پیش ریخته و تولید ارزش نو که فاقد معادل جبران ساز است (اضافه ارزش)، بهیچوجه در جوهر خود ارزش و ماهیت ارزش آفرینی تغییری وارد نمیکند. جوهر ارزش عبارت از نیروی کار مصرف شده است — یعنی کار، مستقل از خصلت سودمند ویژه‌ی آن — و با همین مشخصه هم باقی میماند، و ارزش آفرینی هم بغیر از روند صرف شدن این کار چیز دیگری نیست. بدینسان چنانچه رعیت سرفی در مدت شش روز نیروی کار صرف کند، یعنی شش روز کار کند، آنگاه برای واقعیت این خرج نیرو بنفسه هیچ تفاوتی نمیکند که مثلا رعیت مزبور سه روز از این روزانه های کار را برای خود و در مزرعه‌ی خویش مشغول باشد و سه روز دیگر را برای ارباب خود و در زمین او مصرف نماید. کار داوطلبانه‌ی او برای خودش و کار اجباری برای اربابش، برابر هم، کار بشمار میروند. چنانچه کار از جهت ارزشی که ایجاد کرده یا محصولات سودمندی که فرا آورده است ملحوظ شود، هیچ تفاوتی میان کار شش روزه‌ی وی وجود ندارد. تفاوت فقط در شرایط مختلفی است که در درون آن نیروی کارش ضمن هر يك از دو نیمه‌ی شش روز مصرف میگردد. رابطه میان کار لازم و اضافه کار کارگر مزدور نیز به همین نهج است.

روند تولید در کالا خاموش میگردد. نیروی کاری که برای ایجاد کالا خرج شده است، اکنون بمثابه خاصیت مادی خود کالا جلوه میکند و چنین مینماید که ارزشمند بودن کالانش از این خاصیت است. مقدار این ارزش بنا بر مقدار کار مصرف شده سنجیده میشود. ارزش کالا به هیچ چیز دیگری جز این تجزیه نمیشود و غیر از این محتوی دیگری ندارد. اگر من خط مستقیمی به اندازه‌ی معین رسم کرده‌ام، ناچار بوسیله‌ی نوعی از رسم که قواعد (قوانین) آن مستقل از اراده‌ی من هستند، خط مستقیم "تولید کرده‌ام" (البته من خود از پیش میدانم که این جز سهولتی بیش نیست). حالا اگر من این خط را به سه جز تقسیم کنم (که بنوعی خود میتوانند مربوط به مسئله‌ی معینی باشند)، یا هر يك از این سه جز مانند گذشته خط مستقیم باقی میمانند و تمام خط، که آنها اجزایش هستند، نیز در نتیجه‌ی این تقسیم به چیز دیگری غیر از خط مستقیم، مثلا به نوعی از انواع ضحنی، تجزیه نمیشود. همچنین برای من امکان ندارد که خطی با اندازه‌ی معین را چنان تقسیم کنم که حاصل جمع اجزاء آن بزرگتر از خود خط پیش از تقسیم آن باشد. بنابراین طول خط تقسیم نشده نیز نمیتواند وابسته به بزرگی طول خطوط متفرع از آن باشد. بعکس اندازه‌ی نسبی خطوط اخیر از پیش بوسیله‌ی اندازه‌ی خطی که آنها جز آن بشمار می آیند محدود شده است.

از این جهت کالائی که سرمایه دار میسازد با کالائی که بوسیله‌ی کارگر مستقل یا يك همبود کارگری یا بردگان ساخته میشود، هیچ فرقی ندارد. معذک در وضعی که اکنون مورد توجه ماست سراسر محصول کار و نیز تمام ارزش آن به سرمایه دار تعلق دارد. مانند هر تولیدکننده‌ی کالا، سرمایه دار باید بدو از راه فروش، کالا را بپول تبدیل کند تا بتواند با زهم بوسیله‌ی آن به زد و بند خود ادامه دهد. وی مجبور است که کالا را به شکل معادل کل درآورد.

محصول — کالا را پیش از آنکه بپول بدل شود مورد توجه قرار دهیم. تمام آن به سرمایه دار تعلق دارد. از سوی دیگر محصول — کالای مزبور بمثابه فراورده‌ی کار سودمند — بمثابه ارزش مصرف — تماما محصول روند کار گذشته است. ولی ارزش آن چنین نیست. جزئی از این ارزش عبارت از ارزش وسائل

تولیدی است که در تولید کالا بکار رفته و فقط از نو بشکل جدید ظاهر شده است. این ارزشی نیست که ضمن روند تولید این کالا تولید شده باشد، زیرا وسائل تولید پیش از آنکه در روند تولید شرکت کرده باشند این ارزش را مستقل از روند مزبور دارا بوده اند، و بمثابة حاملین این ارزش وارد این روند شده اند. آنچه تجدید شده و تغییر یافته است فقط شکل تجلی آنهاست. این جزء ارزش — کالا برای سرمایه دار در برابر حمله ای از ارزش — سرمایه ی ثابت پیش ریخته ی وی که حین تولید کالا بمصرف رسیده است، معادلی تشکیل میدهد. ارزش مزبور پیش از آن در شکل وسائل تولید وجود داشته است، اکنون بمثابة جزء ترکیب کننده ی ارزش کالای نو تولید گشته هستی دارد. بعضی اینکه کالا به پول تبدیل گردید این ارزش، که اکنون بصورت پول هستی دارد، باید از نوبه وسائل تولید در شکل پیشین آن، که باروند تولید و وظیفه ای که در درون آن انجام میدهد بستگی دارد، مبدل گردد. خصلت ارزشی يك کالا بهیچوجه بسبب وظیفه ی سرمایه ای این ارزش تغییر نمیکند.

دومین جزء ارزشی کالای عبارت از ارزش نیروی کاری است که کارگر مزدور بمسرمایه دار میفروشد. این ارزش نیز مانند ارزش وسائل تولید، خارج از روند تولیدی که نیروی کار باید در آن وارد گردد تعیین میشود، و پیش از آنکه نیروی کار، وارد در روند تولید شده باشد، ارزش مزبور ضمن یکی از اعمال مربوط به دوران، یعنی خرید و فروش نیروی کار، تثبیت شده است. کارگر مزدور با انجام وظیفه ی خود — خرج کردن نیروی کارش — ارزش — کالائی تولید میکند برابر با ارزشی که سرمایه دار باید بابت استفاده از نیروی کارش بپردازد. این ارزش را کارگر بصورت کالا به سرمایه دار میدهد که وی همان ارزش را به پول به او میپردازد. این امر که این جزء از ارزش — کالا برای سرمایه دار فقط عبارت از معادلی است درازاء سرمایه ی متغیر وی که بابت دستمزد پیش ریز شده است، این واقعیت را تغییر نمیدهد که جزء مزبور ارزش — کالائی است که بهنگام روند تولید از نو بوجود آمده، و مانند اضافه ارزش، جز نیروی کار مصرف شده از چیز دیگری ترکیب نگردیده است. همچنین این امر که ارزش نیروی کاری را که سرمایه دار بشکل دستمزد بکارگر میپردازد، برای کارگر شکل درآمد پیدا میکند و بوسیله ی آن نه تنها نیروی کار، بلکه طبقه ی کارگر مزدور، بمثابة طبقه، و لذا بنیان تولید سرمایه داری نیز از آنرا پیوسته بازتولید میشود، اندک تأثیری در این واقعیت ندارد.

ولی حاصل جمع این دو جزء ارزشی، تمام ارزش کالا را در بر نمیگیرد. اضافه ای زائد بر آن دو جزء باقی میماند که اضافه ارزش است. این زائده نیز عیناً مانند جزء ارزشی که بابت دستمزد جانشین سرمایه ی متغیر پیش ریخته میشود، عبارت از ارزش نو آفریده ای است که بوسیله ی کارگر در اثنای روند تولید بوجود آمده، — کارتهلور یافته است. فقط این جزء ارزشی هیچ خرجی بسرای صاحب تمام محصول، یعنی سرمایه دار، بر نمیدارد. در واقع این وضع اخیر به سرمایه دار امکان میدهد که تمام اضافه ارزش را بمثابة درآمد مصرف نماید، مگر آنکه لازم باشد حمله های از آنرا با سهمبران دیگر تقسیم نماید. مانند بهره ی مالکانه به مالک زمین، که در چنین مورد حمله های مزبور برای این قبیل اشخاص ثالث درآمد تشکیل میدهند. همین امر خود علت محرکه ای بوده است که اصلاً سرمایه دار ما را به عرصه ی تولید کالائی کشانده است. ولی نه نیت پاک بدوی وی — برای دست یابی به اضافه ارزش و نه خرج شدن بعدی آن مانند درآمد بوسیله ی او و دیگران، تأثیری در نفس اضافه ارزش نمیکند. این اوضاع و احوال ابداً تغییری در این امر نمیدهند که اضافه ارزش عبارت از کار منعقد شده است و نیز تأثیری در مقدار آن که معلول شرایط دیگر است ندارند.

ولی اگر آ. اسپت خواسته بود، آنچه را که اکنون به آن پرداخته است از آغاز بررسی در باره ی ارزش — کالا انجام دهد و به نقشی که اجزاء مختلفه ی ارزش — کالا در مجموع روند تولید ایفاء میکنند توجه مینمود، آنگاه روشن میگشت که اگر اجزاء ویژه ای از آن مانند درآمد عمل میکنند، اجزاء

دیگر همانسان پیوسته بمثابة سرمایه درکارند - و بهمین سبب بنا بر منطق خود آ . اسمیت نیز میبایستی بمثابة عناصر ترکیب کننده ی ارزش - کالا ، یا حقه هائی که ارزش - کالا به آنها تجزیه میشود ، بشمار آمده باشند .

آ . اسمیت اصلاً تولید کالائی بطور کلی را با تولید کالائی سرمایه داری یکی میگیرد . و سائل تولید از همان ابتدا برای وی " سرمایه " و کار ، کار مزدور است و از نیروست که میگوید :

" تعداد کارگران مفید و مولد در همه جا - متناسب با بزرگی مقدار سرمایه ای است که بمنظور بکار گیری آنها مورد استفاده قرار میگیرد " (to the quantity of capital stock which is employed in setting them to work . Introduction, p. 12) .

در يك كلمه ، عوامل مختلفی در روند کار - اعم از شئی ای و شخصی - در نظریه ی از ابتدا در نقابهای خصلتی عصر تولید سرمایه داری جلوه میکنند . بهمین سبب تحلیل ارزش - کالا بلا فاصله با توجه به این مسئله هم عنان میشود که تا چه اندازه این ارزش از سوئی معادل برای سرمایه ی بکار افتاده تشکیل میدهد و از سوی دیگر چه اندازه ارزش " آزاد " یا اضافه ارزش بدست میدهد که جانشین هیچ ارزش - سرمایه ی پیش ریخته نمیشود . هنگامیکه از این نقطه ی نظر اجزاء ارزش - کالا باید دیگر سنجیده میشوند آنگاه زیر جلی به " عناصر تشکیل دهنده ی " آن مبدل میگردد و سرانجام " منبع هر ارزشی " میشوند . پی آمد دیگر تجارت از آنست که ارزش - کالا متناوباً یا از انواع درآمد ها ترکیب میشود و یا به آنها " تجزیه " میگردد ، بگونه ای که درآمدها دیگر از ارزش - کالا متفرع نمیشوند ، بلکه ارزش - کالا است که از " درآمد " هائشان میگردد . ولی ماهیت يك ارزش - کالا ، بمثابة ارزش - کالا ، و پول ، بمثابة پول ، از جهت اینکه بعنوان ارزش - سرمایه عمل میکنند تغییر نمیکند ، چنانکه ارزش - کالا بسبب آنکه بعداً بمثابة درآمد برای این یا آن بکار میرود منقلب نمیشود . کالائی که آ . اسمیت با آن سروکار دارد ، از آغاز کالا - سرمایه است (که علاوه بر ارزش - سرمایه ای که در تولید کالا مصرف شده اضافه ارزش را نیز در بر میگیرد) و لذا کالائی است که بشیوه ی سرمایه داری تولید گشته و حاصل روند تولید سرمایه داری است . بنا بر این لازم بود که این روند بدو مورد تحلیل قرار میگرفت و لذا روند ارزش افزائی و ارزش آفرینی شئی که ملازم آنست نیز بررسی میشد . نظر به اینکه شرط مقدم این روند بنویسه ی خود گردش کالاهاست ، بنا بر این بیان آن نیز بسا تحلیل مقدم و مستقلی از کالا ملازمه پیدا میکند . حتی هنگامیکه آ . اسمیت " درون نگرانه " گاه بر خورد درستی به مطلب دارد باز همواره تولید ارزش را فقط بنا بر اقتضای تحلیل کالا ، یعنی تحلیل کالا - سرمایه ، مورد بررسی قرار میدهد .

III - متناخرین (۴۱)

ریکار دو تقریباً کلمه به کلمه تئوری آ . اسمیت را بازگو میکند .

" باید این مطلب درك شود که همه ی محصولات يك کشور بمصرف میرسند ولی باید تفاوت بزرگی گذاشت بر حسب اینکه آیا محصولات مزبور بوسیله ی کسانی مصرف میشوند که باز ارزش دیگری تولید میکنند یا از جانب آنهاش که چنین نمیکنند . هنگامی که میگوئیم درآمد پس انداز میشود و بسه سرمایه پیوست میگردد ، غرض ما آن جزئی از درآمد است که بمسرمایه افزوده شده و بجای آنکه از سوی کارگران غیر مولد مصرف شود بوسیله ی کارگران مولد به مصرف میرسد " (Principles, p. 169) .

در حقیقت ریکار دو تئوری آ . اسمیت را در باره ی تجزیه ی قیمت کالاها به دستمزد و اضافه ارزش

(یا سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش) کاملاً پذیرفته است. نکاتی که درباره‌ی آن با آ. اسمیت اختلاف دارد عبارتند: ۱- در مورد اجزاء ترکیب کننده‌ی اضافه ارزش؛ وی بهره‌ی مالکانه را، بمثابه عنصر لازم اضافه ارزش حذف میکند؛ ۲- ریکاردو بهای کالاها را به این دو عنصر تجزیه میکند. بنابراین اصل مقدم مقدار ارزش است. حاصل جمع اجزاء ترکیب کننده بمثابه مقدار داده شده‌ی مفروض گرفته شده است، و از این هدا است که رهسپار میشود، نه مانند آ. اسمیت که غالباً بعکس و برخلاف نظر عمیق و ویژه‌ی خویش عمل میکند و مقدار ارزشی کالا را بعد از راه جمع اجزاء ترکیب کننده بدست می‌آورد.

رمزی. * علیه ریکاردو چنین متذکر میشود:

"ریکاردو فراموش میکند که تمام محصول نه فقط میان دستمزد و سود تقسیم میشود، بلکه جزئی از آن نیز برای جانشین ساختن سرمایه‌ی استوار لازم است"

("An Essay on the Distribution of Wealth", Edinburgh 1836, p. 174).

رمزی تحت عنوان سرمایه‌ی استوار همان چیزی را در نظر دارد که من تحت عنوان سرمایه‌ی ثابت

می فهم:

"سرمایه‌ی استوار در شکلی وجود دارد که گرچه در ساختن کالای مورد کار شرکت میکند، ولی در آنچه مربوط به تیمار کارگران است وارد نیست" (صفحه‌ی ۵۹).

آ. اسمیت، از زیر بار نتیجه‌ی ضروری نظریه‌ی خود، یعنی بر تجزیه‌ی ارزش - کالا، و لذا نیز ارزش محصول اجتماعی سالانه، به دستمزد و اضافه ارزش و بنابراین تحویل آن به درآمد، که بالنتیجه میبایست منجر به امکان مصرف شدن تمام محصول سالانه گردد، شانه خالی کرد. اندیشمندان اصلی هرگز کسانی نیستند که خود دست به نتیجه‌ی گیریهای باطل میزنند. آنها این وظیفه را برای امثال سه * * * ها و مک کولوخ * * * ها باز میگذارند.

سه در واقع مسئله را برای خود راحت و آسان میکند. آنچه برای برخی پیش ریز سرمایه است، برای دیگران درآمد و محصول خالص است یا خواهد بود. تفاوت بین محصول غیرخالص و خالص بکلی ذهنی است، و

"بدینسان ارزش کل همه‌ی محصولات بصورت درآمد در جامعه تقسیم گشته است"

(Say, " Traité d'Econ. Pol.", 1817, II. p. 64)

"ارزش کل هر محصول از سودهای مالکان زمین، سرمایه داران و صنعتگرانی تشکیل میشود" (دستمزد در اینجا بمثابه سود صنعتگران قلمداد شده است) * * * که در ایجاد آن شرکت داشته اند. از همین جا است که درآمد جامعه برابر با ارزش ناخالصی است که تولید گردیده است، و نه آنچنانکه سلك اقتصاديون (فیزیوکراتها) گمان میکردند، اندک که گویا فقط برابر با محصول خالص زمین است. * (صفحه‌ی ۶۳)

از جمله کسانی که این کشف سه را از آن خود کرده اند، پرودن * * * * است.

Ramsay * *

Say * *

Mac Culloch * * *

"Profit des industriels" * * * *

Proudhon, Pierre-Joseph (۱۸۰۹ - ۱۸۶۵) اقتصاددان و جامعه شناس

معروف فرانسوی که ایده اولوگ خرد، بورژوازی فرانسه و یکی از بنیادگذاران و تئوری سازان آنارشیسم

بقیه در زیر نویس صفحه بعد

استورش * با آنکه خود نیز نگرش آ. اسمیت را در اصل می پذیرد ، معذک معتقد است که شیوهی اعمال آن بوسیلهی سه غیر قابل دفاع است .

" چنانچه پذیرفته شود که درآمد ملت برابر با محصول ناخالص آنست ، این بدان معناست که هیچ سرمایه ای (یعنی هیچ سرمایه ی ثابتی) را نباید از آن کسر کرد ، در آن صورت باز باید پذیرفت که چنین ملتی میتواند تمام ارزش محصول سالانه ی خود را بطور غیرمولد مصرف کند بی آنکه کمترین خللی به درآمد آینده ی خویش وارد آورد . . . محصولات که سرمایه ی (ثابت) يك ملت را تشکیل میدهند هیچگاه مصرف پذیر نیستند " (Storch: " Consideration sur la nature du revenu national " Paris 1824. p. 147, 150).

ولی استورش فراموش میکند بگوید چگونه وجود این جز ثابت سرمایه با تحلیل اسمیتی مورد قبول او در باره ی قیمت تطبیق میکند که بنابراین ارزش - کالا فقط عبارت از دستمزد و اضافه ارزش است و شامل هیچ سرمایه ی ثابتی نیست . فقط با پادرمیانی سه برای وی روشن میگردد که این تحلیل قیمت به نتایج باطلی منجر میگردد ، و آخرین بیان وی در این باره چنین است که :

" غیر ممکن است قیمت لازم را به ساده ترین عناصرش تجزیه نمود " .

(Cour d'Econ. Pol " , Petersburg 1815, II, p. 141).

سیسوندی * * که بویژه به مسئله ی رابطه میان سرمایه و درآمد پرداخته و در واقع نگرش خاص خود را در این زمینه بصورت تمایز مشخص (defferencia specifica) " اصول جدید " خویش " Nouveaux Principes " در آورده است ، حتی يك کلمه ی علمی در این باره نگفته و يك ذره هم به روشن ساختن مسئله یاری نرسانده است .

بارتون * * * ، رامزی و شربولیه * * * کوشش هائی میکنند تا بلکه از نگرش اسمیتی فراتر روند . ناکامی آنها از این جهت است که از پیش مسئله را يك سویه مطرح میسازند و تفاوت میان ارزش - سرمایه ی ثابت و متغیر را با فرق میان سرمایه ی استوار و گردان پوست کنده مشخص نمیسازند ، چون استوارت میل * * * نیز با خود رضائی معمولی خویش ، نگرشی را که آ. اسمیت به جانشینان خود به ارث واگذارده است ، عینا بازگو میکند .

نتیجه آنکه پریشان اندیشی اسمیتی تاکنون بزندگی خود ادامه داده است و دگم وی یکی از اصول ایمان متعبدان اقتصاد سیاسی را تشکیل میدهد .

بقیه ی زیرنویس صفحه قبل :

بشماره ی آید . کارل مارکس کتاب معروف خود (فقر فلسفه) را در برابر کتاب وی تحت عنوان " فلسفه ی فقر " منتشر نموده که رد گوینده ای از نظریات اوست .

* (Andrei Karlowitch Heinrich Friedrich von Storch)

اقتصاد دان ، آمارگر و مورخ آلمانی ، عضو فرهنگستان علوم پترزبورگ و یکی از ناشرین و مبلغین علم اقتصاد کلاسیک .

* * Sismondi به زیرنویس صفحه ی ۳۵ مراجعه کنید .

* * * Barton

* * * * Cherbuliez

John Stuart Mill * * * * *

فصل بیستم باز تولید ساده

I — طرح مسئله (۴۲)

هرگاه عمل سالانه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم — و لذا عمل سرمایه‌ی کل را بنگریم، که سرمایه‌های منفرد فقط اجزاء آنرا تشکیل می‌دهند و حرکت آنها در عین حال هم حرکت انفرادی آنها و هم حلقه‌ای از حرکت سرمایه‌ی کل است — و آنرا از لحاظ نتیجه‌اش، یعنی محصول — کالائی که جامعه در جریان یکسال تحویل می‌دهد، تحت بررسی قرار دهیم، آنگاه ضرورتاً دیده می‌شود چگونه روند بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی انجام می‌گیرد، چه ویژگی‌هایی این روند بازتولید را از روند بازتولید تک سرمایه متمایز می‌سازد و چه خصیصه‌هایی میان آن دو مشترک است. محصول سالانه هم آن حصه‌هایی از محصول اجتماعی را که جانشین سرمایه می‌شوند، یعنی بازتولید اجتماعی را، در بر می‌گیرد و هم شامل حصه‌هایی می‌شود که در مصرف — مایه می‌افتند و بوسیله‌ی کارگران و سرمایه‌داران خرج می‌شوند و بنابراین هم مصرف‌بارآور و هم مصرف‌انفرادی را در بر می‌گیرد.

پس بدیهی است که باید به تحلیل فرمول دوران $\dot{W} = \begin{cases} G - W \dots P \dots \dot{W} \\ G - W \end{cases}$ بپردازیم.

که مصرف ضرورتاً نقشی در آن ایفا می‌کند، زیرا نقطه‌ی عزیمت که عبارت از $\dot{W} = W + w$ ، یعنی کالا — سرمایه است هم شامل ارزش — سرمایه‌ی ثابت و متغیر می‌شود و هم اضافه ارزش را در بر می‌گیرد. بنابراین حرکت آن هم مصرف‌انفرادی و هم مصرف‌بارآور را شامل است. در دور پیمایشی‌های $G - W \dots P \dots \dot{W}$ و $G - W \dots P \dots \dot{W} - G - W \dots P \dots \dot{W}$ حرکت سرمایه است که هم نقطه‌ی عزیمت و هم نقطه‌ی انتهاست. و این حرکت در واقع مصرف‌رانیز در بر می‌گیرد، زیرا کالا، یعنی محصول باید بفروش رود. ولی هرگاه وقوع این فروش را مغفول بگیریم، آنگاه برای حرکت تک سرمایه اهمیتی ندارد که پس از آن چه بر سر کالا خواهد آمد. بالعکس در حرکت $\dot{W} \dots \dot{W}$ ، شرایط بازتولید اجتماعی درست از آنجا باز شناخته می‌شوند که در مورد آنها الزاماً باید از عاقبت هر یک از اجزاء ارزشی این محصول کل \dot{W} آگاهی یافت. روند کل بازتولید، همچنانکه در اینجا شامل روند مصرفی می‌گردد که با پادرمیانی دوران انجام می‌شود، روند بازتولید خود سرمایه‌رانیز در بر می‌گیرد.

در حقیقت از لحاظ هدفی که در برابر ما قرار دارد باید روند بازتولید را چه از نقطه‌ی نظر جبران ارزشی و چه از جهت جانشین‌سازی مادی هر یک از اجزاء ترکیب‌کننده‌ی \dot{W} مورد توجه قرار دهیم. اکنون دیگر نمیتوانیم، مانند تحلیل ارزش — محصول تک سرمایه، به این فرض بسند، کنیم که سرمایه‌دار منفرد میتواند عناصر سرمایه‌ی خود را از راه فروش محصول — کالای خویش بدوایه

پول بدل کند و سپس بوسیله‌ی خرید مجدد عوامل تولید از بازار کالا، آنها را از نوبه عناصر تولید بدل سازد. عوامل تولید مزبور، از آنجا که ماهیت مادی دارند، عیناً مانند محصول آماده‌ی انفرادی که با آنها مبادله می‌شود و بوسیله‌ی آنها جبران می‌گردد، جزئی از سرمایه‌ی اجتماعی را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر حرکت حصه‌ای از محصول - کالای اجتماعی، یعنی آن سهمی که با خرج مستمر از جانب کارگر و خرج اضافه ارزش از طرف سرمایه دار مصرف می‌شود، نه تنها حلقه‌ی پیوند یافته‌ای از حرکت محصول کل را تشکیل می‌دهد، بلکه با حرکت سرمایه‌های منفرد درهم می‌آمیزد، و لذا جریان آن نمیتواند به صرف اینکه بطور ساده مفروض گرفته شده است روشن گردد.

مسئله، آنچنانکه بلافاصله مطرح می‌شود، از این قرار است: چگونه سرمایه‌ای که در تولید مصرف می‌رسد، بر حسب ارزش خود جانشینی از محصول سالانه بدست می‌آورد، و چگونه حرکت این جانشین سرمایه، با مصرف اضافه ارزش بوسیله‌ی سرمایه دار و مستمر بوسیله‌ی کارگر، درهم می‌آمیزد؟ بنابراین بدو مسئله‌ی بازتولید بمقیاس ساده مطرح است. علاوه بر این نه تنها فرض می‌شود که محصولات بنابه ارزش خود مبادله می‌گردند، بلکه عدم وقوع هرگونه انقلاب ارزشی در اجزای سرمایه‌ی بارآور نیز مفروض تلقی می‌شود. مضافاً بر اینکه انحراف قیمت‌ها از ارزش‌ها نمیتواند هیچگونه تأثیری در حرکت سرمایه‌ی اجتماعی اعمال نماید. هرگاه چنین وضعی روی دهد، بازمانند پیش‌جمعا همان مقادیر از محصولات بایکدیگر مبادله می‌شوند، ولو اینکه تك سرمایه داران در حرکت سرمایه اجتماعی با نسبت‌های ارزشی‌ئی شرکت نمایند، که دیگر متناسب با پیش‌ریزهای هر کدام از آنها و حجم اضافه ارزشی که بوسیله‌ی هر يك از آنان تولید گشته باشد. ولی انقلابهای ارزشی در صورتیکه همه گیر و یکنواخت توزیع شده باشند، هیچگونه تغییری در روابط میان اجزای ارزشی محصول کل سالیانه نمیدهند. اما بعکس اگر قسماً انجام یافته و یکنواخت توزیع نشده باشند، آنگاه نمایشگر اختلافاتی میشوند که در صورتی مقدور تواند شد که اولاً آنها بمثابه انحرافات از روابط ارزشی ثابت مورد توجه قرار گیرند و ثانیاً وجود قانونی به ثبوت رسد که طبق آن يك بخش ارزشی از محصول سالانه جبران کننده‌ی سرمایه‌ی ثابت و بخش دیگر جانشین سرمایه‌ی متغیر می‌گردد، و هرگاه انقلابی چه در ارزش سرمایه‌ی ثابت و چه در ارزش سرمایه‌ی متغیر وقوع یابد، تغییری در قانون مزبور روی نمیدهد. در آن صورت انقلاب مزبور فقط مقدار نسبی اجزای ارزشی‌ئی را تغییر میدهد که در یکی از این دو بخش عمل میکنند، چه آنگاه بجای ارزشهای بدوی ارزشهای دیگری وارد شده اند. تا هنگامیکه ما تولید ارزش و ارزش - محصول سرمایه را از لحاظ انفرادی بررسی می‌کردیم، شکل طبیعی محصول - کالا برای تحلیل بکلی خالی از اهمیت بود و از آن حیث تفاوتی نمی‌کرد که شکل طبیعی مزبور مثلاً عبارت از ماشین، گندم و یا آینه باشد. در آن بررسی همه‌ی اینها عنوان مثال داشت و هر رشته‌ی تولید میتواند بنا به لخواه برای تمثیل بکار رود. آنچه ما با آن سروکار داشتیم عبارت از روند بی واسطه‌ی خودتولید بود، که از هر جهت بمثابه روند يك سرمایه‌ی منفرد دیده می‌شد. تا جایی که بازتولید سرمایه مورد توجه قرار گرفته بود، این فرض کافی بود که آن جزئیاتی از محصول - کالا که نمودار ارزش - سرمایه است در درون محیط دوران این فرست را بدست می‌آورد که از نوبه عناصر تولیدی خود، و لذا به سیمای خود بمثابه سرمایه‌ی بارآور بدل گردد. همچنانکه کاملاً کافی بود فرض شود که کارگر و سرمایه دار کالاهایی را که در ازا آن دستمزد و اضافه ارزش خویش را خرج میکنند، در بازار آماده می‌یابند. این شیوه‌ی بیان کاملاً سوری، در مورد بررسی کل سرمایه‌ی اجتماعی و ارزش - محصول آن دیگر کفایت نمیکند. تبدیل مجدد جزئی از ارزش - محصول به سرمایه و ورود جزئی دیگر در مصرف انفرادی سرمایه داران و کارگران موجب میشود در درون خود ارزش - محصولی که نتیجه‌ی سرمایه‌ی کل است، حرکتی بوجود آید، و این حرکت نه تنها جانشین

شدن ارزش است ، بلکه جانشینی مواد نیز هست و بنابراین همانقدر وابسته به رابطه‌ی متقابل اجزاء ارزش محصول اجتماعی است که مشروط به ارزش مصرف و سرمای مادی آنست .

بازتولید ساده (۴۳) در همان مقیاس پیشین ، بمنزله‌ی یک تجرید و انتزاع جلوه میکند ، بسه این معنی که از سوئی برنایه‌ی سرمایه داری ، فقدان هرگونه انباشت و بازتولید بر مقیاس گسترده تر ، فرض شکفت آوری است ، و از سوی دیگر شرایطی که در درون آن تولید انجام میگردد هیچگاه در سال - های مختلف مطلقا یکسان نمیانند (و این آن چیزی است که فرض میشود) . فرضیه اینست که یک سرمایه‌ی اجتماعی با ارزش معین در سال جاری همان حجمی از ارزش - کالاهای سال گذشته را تحویل دهد و همان اندازه نیازمند بهار ارضاء نماید ، حتی با وجود این امکان که در روند بازتولید شکل کالاها تغییر یافته باشد . معذک هنگامیکه انباشت واقع میشود ، بازتولید ساده همواره جزئی از آنرا تشکیل میدهد و لذا میتواند فی نفسه مورد بررسی قرارگیرد و آن خود عامل واقعی انباشت است . ارزش محصولات سالمیانه ممکن است کاهش یابد در حالیکه حجم ارزشهای مصرف یکسان باقی مانده باشد ؛ ممکن است ارزش یکسان بماند در حالیکه حجم ارزشهای مصرف کاهش پذیرفته باشد ؛ حجم ارزش و حجم ارزشهای مصرف بازتولید شده ممکن است همزمان بایکدیگر کاهش یابند . از همه‌ی اینها چنین برمی آید که یا بازتولید در شرایط مساعدتر از گذشته یا در شرایط دشوارتری انجام شده است که در مورد اخیر ممکن است به بازتولیدی ناتمام و ناقص منجر گردد . همه‌ی این اوضاع و احوال فقط میتوانند در جهت کمی عناصر مختلفه‌ی بازتولید تاثیر نمایند ، ولی نه در نقشی که آنها بحثابه سرمایه‌ی بازتولید کننده ، یا درآمد بازتولید شده ، در روند کل ایفا مینمایند .

II - دو بخش تولید اجتماعی (۴۴)

محصول کل و لذا تولید کل جامعه به دو بخش بزرگ تقسیم میشود :

- I - وسائل تولید ، یعنی کالاهائی که دارای شکلی هستند که باید ضرورتا با آن شکل وارد مصرف بار آور گردد یا لا اقل بتوانند در آن وارد شوند .
 - II - وسائل مصرف ، یعنی کالاهائی که بنا به شکل خود در مصرف انفرادی طبقه‌ی سرمایه‌ساز و طبقه‌ی کارگر وارد میشوند .
- در هر کدام از این بخشها ، مجموع رشته‌های مربوط به آن بخش ، یک رشته‌ی بزرگ تولیدی را تشکیل میدهند که یکی از آنها رشته‌ی تولید وسائل تولید و دیگری رشته‌ی تولید وسائل مصرف است . مجموع سرمایه‌ای که در هر یک از این دو رشته‌ی تولید بکار رفته است ، بخش بزرگ ویژه‌ای از سرمایه‌ی اجتماعی را تشکیل میدهد .
- در هر بخش سرمایه به دو جزء تقسیم میشود :
- ۱- سرمایه‌ی متغیر ، از لحاظ ارزشی سرمایه‌ی مزبور دارای ارزشی برابر با ارزش نیروی کار اجتماعی‌اش بوده است که در این رشته‌ی تولیدی بکار رفته و لذا برابر با مجموع دستمزدی است که در ازاء این نیروی کار پرداخت شده است . چنانچه از لحاظ مادی مورد توجه قرارگیرد ، سرمایه‌ی متغیر این بخش عبارتست از خود نیروی کار فعال ، یعنی کارزنده‌ای که بوسیله‌ی این ارزش - سرمایه به حرکت درآمد است .

(۴۳) از دست‌نوشته‌ی شماره‌ی VIII .

(۴۴) قسمت اساسی این بند از دست‌نوشته‌ی II و شما (نبودار) از دست‌نوشته‌ی VIII استخراج شده است .

۲- سرمایه‌ی ثابت ، یعنی ارزش همه‌ی وسائل تولیدی که در این رشته برای تولید مورد استفاده قرار گرفته است . این سرمایه‌ی ثابت باز بنوبه‌ی خود تقسیم میشود به سرمایه‌ی استوار : ماشین آلات ، کارافزارها ، ابنیه ، دام کار و غیره و سرمایه‌ی ثابت گردان : مصالح تولید مانند مواد خام ، مسود کملی ، نیمه ساخته ها و غیره .

ارزش محصول کل سالانه ، که بیاری این سرمایه در هر یک از دو بخش تولید شده است ، به دو جز " ارزش تجزیه میشود که یکی معرف سرمایه‌ی ثابت C ای است که در اثنای تولید بمصرف رسیده و فقط ارزش خود را به محصول منتقل کرده است ، و دیگری عبارت از جز " ارزشی است که در سراسر کار سالانه افزوده شده است . این جز " اخیر نیز بنوبه‌ی خود به دو سهم تقسیم میگردد : سهمی که جانشین سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته V است و سهمی که زائد بر آن است و اضافه ارزش m را تشکیل میدهد . بنابراین ارزش کل محصول سالانه‌ی هر یک از بخشها ، مانند ارزش هر کالای جداگانه ، به $C + V + m$ تحویل میگردد .

جز " ارزشی C که نمایندگی سرمایه‌ی ثابت مصرف شده در تولید است ، با ارزش سرمایه‌ی ثابتی که در تولید بکار رفته است انطباق ندارد . در واقع مواد تولیدی تماماً بمصرف میرسند و لذا ارزش آنها تماماً به محصول منتقل میگردد . ولی از سرمایه‌ی استوار بکار رفته تنها یک جز " تماماً مصرف شده و لذا ارزش آن به محصول انتقال یافته است . جز " دیگری از سرمایه‌ی استوار ، ماشین آلات ، ابنیه و غیره ، مانند گذشته بجای هستند و اگرچه ارزش آنها در نتیجه‌ی فرسایش سالیانه کاهش یافته است معذک در کارند . هنگامیکه ما ارزش محصول را مورد مطالعه قرار میدهم ، وجود این قسمت از سرمایه‌ی استوار که بکار خود ادامه میدهد برای ما مطرح نیست . قسمت مزبور جزئی از ارزش - سرمایه را تشکیل میدهد که مستقل از ارزش - کالای نو تولید شده ، در کنار آن موجود است . این مطلب قبلاً به هنگام بررسی ارزش - محصول یک تک سرمایه دیده شد . (کتاب اول ، فصل ششم ، صفحه ۱۹۲) . ولی در اینجا باید از شیوه‌ی بررسی‌ی که در آنجا بکار برده ایم موقتاً صرف نظر کنیم . سابقاً ضمن مطالعه‌ی ارزش - محصول تک سرمایه دیدیم ، ارزشی که در نتیجه‌ی فرسایش از سرمایه‌ی استوار کسر میشود به محصول - کالائی منتقل میشود که در زمان فرسایش ، تولید گشته است ، خواه جزئی از این سرمایه‌ی استوار در اثنای مدت مزبور بحساب ارزش منتقل شده ، بصورت جنسی جانشین یافته باشد و خواه برداشتی انجام نشده باشد . بالعکس در اینجا که بررسی محصول کل اجتماعی و ارزش آن مطرح است ، مجبوریم موقتاً از آن جز " ارزشی که طی سال از جهت فرسایش سرمایه‌ی استوار به محصول سالانه منتقل گشته است چشم پوشیم ، مگر آنکه این سرمایه‌ی استوار در عرض همان سال به صورت جنسی تعویض شده باشد . بعداً ضمن یکی از بندهای آینده‌ی همین فصل ، این نکته را جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد .

برای بررسی خود در مورد باز تولید ساده ، نمودار (شمای * *) زیرین را بمثابة پایه میپذیریم ، چنانکه C = سرمایه‌ی ثابت ، V = سرمایه‌ی متغیر ، m = اضافه ارزش باشد و نسبت ارزش افزائی $\frac{m}{V}$ ، ۱۰۰٪ فرض شود . اعداد میتوانند نمایندگی فلان میلیون مارک ، فرانک ، لیره‌ی استرلینگ باشند .

I • تولید وسائل تولید :

$$\text{سرمایه} \dots\dots\dots C + 1000 V + 5000 = 5000$$

$$\text{محصول - کالا} \dots\dots\dots C + 1000 V + 1000 m = 6000$$

• که بصورت وسائل تولید موجود است

II • تولید وسائل مصرف :

$$\text{سرمایه} \dots\dots\dots C + 2000 V + 500 = 2500$$

$$\text{محصول - کالا} \dots\dots\dots C + 2000 V + 500 m = 3000$$

• که بصورت وسائل مصرف وجود دارد

جمع بست کل محصول - کالای سالانه بدینقرار است :

$$I \cdot C + 1000 V + 1000 m = 6000 \text{ وسائل تولید}$$

$$II \cdot C + 2000 V + 500 m = 3000 \text{ وسائل مصرف}$$

ارزش کل برابر با ۹۰۰۰ است و سرمایه‌ی استواری که در شکل طبیعی خود بکار ادامه

میدهد و بنا برقراری که قبلاً گذاشته ایم در آن بحساب نیامده است •

اکنون اگر ما بر اساس بازتولید ساده که لذا در آن تمام اضافه ارزش بصورت غیرمولد مصرف

میشود و معاملات ضروری را مورد بررسی قرار دهیم و فعلاً گردش پول را که واسطه‌ی آنست ندیده

بگیریم و فوراً سه نقطه‌ی اتکاء بدست می‌آوریم •

۱- $500 V$ دستمزد کارگران و $500 m$ اضافه ارزش سرمایه داران بخش II، ضرورتاً

باید در ازاء وسائل مصرف خرج شود ولی ارزش آنها در وسائل مصرف به ارزش ۱۰۰۰ وجود دارد

که در دست سرمایه داران بخش II از سوئی V ۵۰۰ پیش ریخته را جبران میکند و از سوی دیگر

معرف m ۵۰۰ است • بنابراین دستمزد و اضافه ارزش بخش II در درون خود بخش II در ازاء

محصول همین بخش مبادله میگردد بدینسان $(500 m + 500 V) II = 1000$ ، با

فرورفتن در وسائل مصرف و از محصول کل حذف میشود •

۲- آن $1000 V + 1000 m$ بخش I نیز باید همچنین در ازاء وسائل مصرف و لذا در

برابر محصولات بخش II خرج شود • بنابراین ضرورتاً بایست این مبادله با محصولات باقی

مانده‌ی بخش II ، که از لحاظ مبلغ برابر با جزء ثابت سرمایه‌ی این بخش یعنی C ۲۰۰۰

است و انجام گیرد در مقابل ، بخش II مبلغ برابری از وسائل تولید که محصول بخش I است و

در آن ارزش $1000 V + 1000 m$ تجسم یافته است بدست می‌آورد • بدینسان

$$II \cdot C \text{ و } (1000 m + 1000 V) I \text{ از حساب خارج میگردد •}$$

۳- هنوز IC ۴۰۰۰ باقی مانده است • این مبلغ عبارت از وسائل تولید است که فقط در

بخش I میتواند بمنظور جانشین ساختن سرمایه‌ی ثابت مصرف شده‌ی در آن مورد استفاده قرار گیرد،

و لذا بوسیله‌ی مبادله‌ی متقابل میان تك سرمایه داران بخش I انجام میشود و عیناً همچنانکه

$(500 m + 500 V)$ بخش II از راه مبادله میان کارگران و سرمایه داران و یا میان تك سرمایه

داران بخش II تصفیه میگردد •

فعلاً همین که گفته شد قناعت میکنیم و این خود برای بهتر درك کردن مطالب آینده کافی است •

III • مبادله میان دو بخش :

$$e (m + v) \text{ در برابر } CII (45)$$

سخن را با مبادله‌ی بزرگ میان دو طبقه آغاز میکنیم - $I (1000 m + 1000 v)$ - این

ارزشهایی که در شکل طبیعی وسائل تولید در دست تولید کنندگان وجود دارند، در برابر IIC ۲۰۰۰ مبادله میشوند، یعنی در مقابل ارزشهایی که در شکل طبیعی وسائل مصرف قرار دارند. بدینسان طبقه‌ی سرمایه دار بخش II سرمایه‌ی ثابت خود را که = ۲۰۰۰ است از شکل وسائل مصرف خارج ساخته و دوباره آنرا به وسائل تولید وسائل مصرف بدل کرده است، یعنی بصورتی که سرمایه‌ی مزبور بتواند از نو مانند عامل روند کار و بمنظور ارزش افزائی، بمثابه ارزش - سرمایه‌ی ثابت عمل نماید. از سوی دیگر از این راه معادل نیروی کار در بخش I که عبارت از (IV ۱۰۰۰) است اضافه ارزش سرمایه داران بخش مزبور یعنی (III ۱۰۰۰)، در وسائل مصرف سامان یافته است. هر دو اینها از شکل طبیعی وسائل تولید به شکل طبیعی‌ی درآمد اند که مصرف آنها را بمثابه درآمد ممکن میسازد.

ولی این مبادله‌ی دوسویه بیاری يك گردش پول انجام میگیرد، که در عین تسهیل این مبادله فهم آنرا نیز دشوار میسازد. اما این گردش پول دارای اهمیت قاطعی است، زیرا جزو متغیر سرمایه همواره باید به شکل پول، بمثابه پول - سرمایه‌ی که از صورت پول به نیروی کار بدل میشود، وارد عرصه‌ی عمل گردد. سرمایه‌ی متغیر در سرتاسر جامعه، در همه‌ی رشته‌های صنعتی که همزمان در کنار یکدیگر کار میکنند، اعم از اینکه متعلق به بخش I یا II باشد، باید ضرورتاً در شکل پول پیش ریز شود. سرمایه دار نیروی کار را پیش از آنکه وارد روند تولید شود خریداری میکند، ولی بهای آنرا فقط در انقضای مدت مقرر، پس از آنکه نیروی کار در تولید ارزش مصرف خرج شده است، میپردازد. این جزو ارزش محصول که فقط معادلی است درازا پول خرج شده‌ی که بابت نیروی کار پرداخت شده است، یعنی آن جزئی از ارزش محصول است که نماینده‌ی ارزش - سرمایه‌ی متغیر میباشد. نیز مانند جزو باقیمانده‌ی ارزش محصول، سرمایه دار تعلق دارد. تازه در همین جزو ارزشی، کارگر معادل دستمزد خود را به وی تحویل داده است. ولی تبدیل مجدد کالا به پول یعنی فروش آنست که سرمایه‌ی متغیر سرمایه دار را دوباره بمثابه پول - سرمایه برقرار میکند تا بتواند آنرا از نو برای خرید نیروی کار پیش ریز نماید.

بنابراین در بخش I، همگان - سرمایه دار ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ (میکوئیم لیره استرلینگ فقط برای نشان دادن اینکه سرمایه‌ی مزبور ارزشی است بصورت پول) = ۱۰۰۰ V، بابت آن جزو ارزشی که بمثابه جزو V ی محصول بخش I وجود دارد، یعنی بصورت وسائل تولیدی است که کارگران تولید کرده اند، به آنها پرداخته است. با این ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ، کارگران وسائل مصرفی بهمان ارزش از سرمایه داران بخش II خریداری میکنند و بدینسان نیز از سرمایه‌ی ثابت بخش II را به پول مبدل میسازند. سرمایه داران بخش II بنوعی خویش با این ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ وسائل تولیدی به ارزش ۱۰۰۰ از سرمایه داران بخش I خریداری مینمایند. با این عمل برای سرمایه داران اخیرالذکر ارزش - سرمایه‌ی متغیر = ۱۰۰۰ V، که همچون جزئی از محصول آنها در شکل طبیعی وسائل تولید وجود داشت، دوباره به پول مبدل شده است و اکنون میتواند در دست سرمایه داران بخش I از نو بمثابه پول - سرمایه بکار رود، به نیروی کار و لذا به اساسی ترین عنصر سرمایه‌ی بارآور بدل گردد. از این راه است که سرمایه‌ی متغیر آنان، در نتیجه‌ی سامان یابی جزئی از کالا - سرمایه شان، از نو بصورت پول بسوی ایشان باز میگردد.

اما پولی که برای مبادله‌ی جزو m از کالا - سرمایه‌ی بخش I در برابر نیمه‌ی دوم جزو ثابت سرمایه‌ی بخش II، لازم می آید، ممکن است به شیوه‌های مختلف پیش ریز گردد. در حقیقت، این گردش، مستلزم تعداد بی شماری از خرید و فروشهای جدا جدا از جانشین است. سرمایه داران هر دو بخش است، ولی در هر حال پول ضرورتاً باید از خود این سرمایه داران

ناشی شود ، زیرا قبلا مقدار پولی که از سوی کارگران به دوران فرو ریخته میشود تماما بحساب آمده است . گاه ممکن است يك سرمایه دار از بخش II از پول - سرمایه ای که در کنار سرمایه ی بار آور خود موجود دارد ، وسائل تولیدی برای خویش نزد سرمایه دار بخش I خریداری نماید ، و گاه بعکس امکان دارد سرمایه داری از بخش I از پول - مایه ی شخصی که برای مخارج شخصی خویش - ولی نه برای مصارف سرمایه ای - در دست دارد ، نزد سرمایه دار بخش II خرید نماید . چنانکه در بخش های یکم و دوم کتاب حاضر نشان داده شد در هر وضع و احوالی باید ضرورتا وجود ذخیره ی پولی معینی را در دست سرمایه داران در کنار سرمایه ی بار آور ، خواه برای يك پیش ریسز سرمایه و خواه برای مصارف درآمد ، مفروض تلقی نمود . فرض کنیم که نیمی از پول را سرمایه داران بخش II برای تعویض سرمایه ی ثابت شان بابت خرید وسائل تولید پیش ریز کرده باشند (نسبت پول در این مورد برای هدف استدلال ما کاملا بی تفاوت است) ، و نیمی دیگر را سرمایه داران بخش I برای مصارف خویش خرج نموده باشند . بدینسان بخش II ۵۰۰ لیره ی استرلینگ پیش ریسز میکند و با آن از بخش I وسائل تولید بخرد و بدین وسیله (با بحساب آوردن ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ که قبلا ذکر آن رفت و از ناحیه ی کارگران بخش I بدست آمده است ، $\frac{1}{4}$ سرمایه ی ثابت خود را باشکل طبیعی آن تعویض کرده است . بخش I با ۵۰۰ لیره ی استرلینگی که از این راه دریافت کرده است از بخش II وسائل مصرف خریداری میکند و بدینسان نیمی از آن جزء از کالا - سرمایه ی بخش مزبور که عبارت از m است نردش $m - g - w$ را انجام داده و این قسمت از محصول آن بخش در مصرف - مایه بسامان رسیده است . بوسیله ی این روند دومی ۵۰۰ لیره ی استرلینگ دوباره بمثابة پول - سرمایه ای که بخش II در جنب سرمایه ی بار آور خود داراست ، به بخش مزبور برمیگردد . از سوی دیگر بخش I بطور پیش خور بابت نیمی از جزء m کالا - سرمایه ی خود که هنوز بصورت محصول باقی مانده است - یعنی پیش از فروش آن - مبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ برای خرید وسائل مصرف از بخش II ، خرج میکند . با همان ۵۰۰ لیره ی استرلینگ ، بخش II از بخش I وسائل تولید میخرد و از آنرا تمام سرمایه ی ثابتش ($1000 + 500 + 500 = 2000$) در شکل طبیعی تعویض میگردد ، در حالیکه بخش I تمام اضافه ارزش خود را در وسائل مصرف بسامان رسانده است . بدینسان ، بنا بر فرض ، مجموعا مبادله ی کالاهائی بمبلغ ۴۰۰۰ لیره ی استرلینگ بوسیله ی گردش ۲۰۰۰ لیره ی استرلینگ پسول انجام گرفته است . نتیجه ای که در مورد مقدار پول اخیرالذکر بدست آورده ایم از آنجاست که مبادلات مربوط به مجموع محصول سالانه رایکجا و بصورت تعداد کمی از معاملات بزرگ در نظر گرفته ایم . آنچه که در اینجا اهمیت دارد فقط تشخیص این واقعیت است که بخش II نه تنها سرمایه ی ثابت خود را که در شکل وسائل مصرف باز تولید گردیده است دوباره بشکل وسائل تولید در آورده ، بلکه علاوه بر آن ، ۵۰۰ لیره ی استرلینگی نیز که بابت خرید وسائل تولید در دوران پیش ریز کرده بود به آن بخش بازگشته است . و همچنین این نکته مهم است که نه تنها سرمایه ی متغیر بخش I ، که در شکل وسائل تولید باز تولید شده بود ، از نو شکل پول یافته و بمثابة پول - سرمایه دوباره به نیروی کار تبدیل پذیر گردیده است ، بلکه ۵۰۰ لیره ی استرلینگی که بطور پیش خور قبل از فروش جزء اضافه ارزش سرمایه اش در ازاا وسائل مصرف خرج شده بود ، دوباره به بخش مزبور باز میگردد . ولی ۵۰۰ لیره ی مزبور از جهت مخارجی که انجام شده به بخش I بر نمیگردد ، بلکه این باز یافت نتیجه ی فروش بعدی قسمتی از محصول - کالای آن بخش که حامل نیمی از اضافه ارزش آنست وقوع می یابد .

در دو مورد مذکور نه فقط سرمایه ی ثابت بخش II از شکل محصولی خود ، به شکل طبیعی

وسائل تولید و تنه‌اشکلی که سرمایه‌ی ثابت می‌تواند بمثابة سرمایه عمل کند و مه‌دل میگردد و نیز نه تنه‌اجز متغیر سرمایه‌ی بخش I به شکل پول درمی‌آید و جزه اضافه ارزش I از صورت وسائل تولید به شکل مصرف پذیر مه‌دل میشود و بمثابة درآمد قابل خرج میگردد و بلکه گذشته از آن ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول - سرمایه‌ی ای که بخش II بابت خرید وسائل تولید پیش ریز نموده بود به بخش مزبور باز میگردد و پیش از آنکه جزه ارزشی متناسب با جبران سرمایه‌ی ثابت (موجود بصورت وسائل مصرف) بفروش رفته باشد و نیز علاوه بر آن ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ که بخش I بابت خرید وسائل مصرف پیشکی خرج کرده بود به بخش مزبور باز میگردد. اگر پول پیش ریخته از جانب بخش II بحساب جزه ثابت محصول - کالایش و پول پیش ریخته از سوی بخش I بحساب جزه‌ی از اضافه ارزش محصول - کالایش و باز میگردد و فقط بدان سبب است که سرمایه داران بخش II از یکسو و سرمایه داران بخش I از سوی دیگر هر کدام و یکی بیش از سرمایه‌ی ثابت موجود بصورت کالا و دیگری فنون بر اضافه ارزش موجود بشکل کالا و پول به دوران فرو ریخته اند و سرانجام آنها بوسیله‌ی معادل‌های کالائی خود و متقابلاً و کاملاً یکدیگر را از لحاظ پرداخت تأمین کرده اند. پولی که آنها افزون بر مبلغ ارزشی کالای خود و بمثابة واسطه‌ی این معادل‌های کالائی به دوران ریخته اند، بهر یک از آنها به نسبت مقدار فرو ریخته‌ی در دوران و از طریق دوران باز میگردد. از این جهت هیچکدام از آنها بهماندازه‌ی یک پول هم دارا تر نشده اند. بخش II سرمایه‌ی ثابتی = ۲۰۰۰ و بصورت وسائل تولید و با اضافه‌ی ۵۰۰ واحد پول نقد داشت و اکنون نیز ۲۰۰۰ بشکل وسائل تولید و ۵۰۰ واحد پول نقد مانند گذشته دارد و همچنانکه بخش I نیز مانند پیش و اضافه ارزشی به مبلغ ۱۰۰۰ در اختیار دارد (که اکنون از صورت کالا و یعنی وسائل تولید بیرون آمده تبدیل به مصرف - مایه گردیده است) + ۵۰۰ واحد پول نقد مانند گذشته و - از اینجا یک نتیجه‌ی کلی بدست می‌آید: پولی که سرمایه داران صنعتی بمنظور راه اندازی گردش کالاهای خویش به دوران میریزند و خواه بحساب جزه ارزشی ثابت کالا باشد یا بحساب اضافه ارزش موجود در کالا و مادامی که بمثابة درآمد خرج میشود و بهمان میزانی که برای گردش پولی از جانب آنها پیش ریز شده است دو باره بدست سرمایه داران مزبور بر میگردد.

اما در مورد تبدیل مجدد سرمایه‌ی متغیر بخش I به شکل پول و چنین است که سرمایه‌ی مزبور پس از آنکه بابت دستمزد خرج شد و برای سرمایه داران بخش I بدوا بصورت کالا و یعنی در شکلی که کارگران آنرا تحویل داده اند و وجود دارد. سرمایه داران مزبور سرمایه‌ی متغیر را به کارگران بمثابة بهای نیروی کارشان در شکل پول پرداخته اند و بدینسان آنان جزه ارزشی محصول - کالای خود را و که برابر با پول خرج شده بابت سرمایه‌ی متغیر است و پرداخته اند و نیز بهمین جهت است که سرمایه داران مزبور مالک این جزه از محصول - کالا هستند و ولی آن قسمت از طبقه‌ی کارگر که بوسیله‌ی سرمایه داران این بخش بکار گمارده شده است و خریدار وسائل تولیدی که خود تولید کرده نیست و بلکه خریدار وسائل مصرفی است که بوسیله‌ی بخش II تولید گردیده است و بنابراین پولی که از جانب سرمایه داران بخش I بابت سرمایه‌ی متغیر بهنگام پرداخت نیروی کار پیش ریز میشود مستقیماً به سرمایه داران بخش I برنمیگردد و پول مزبور و از راه خرید هائی که کارگران انجام میدهند و بدست آن سرمایه دارانی میرسد که کالاهای لازم و بطور کلی دسترس پذیر محیط کارگری را تولید میکنند و لذا بدست سرمایه داران بخش II میرسد و تازه آنگاه که اینان پول را برای خرید وسائل تولید بکار بردند و از این راه غیر مستقیم است که پول دو باره بدست سرمایه داران بخش I میرسد.

نتیجه آنست که در مورد باز تولید ساده و مبلغ ارزشی کالا - سرمایه‌ی بخش I و یعنی

(و بنابراین جزء متناسبی از محصول - کالای بخش I که با آن انطباق پیدا میکند) با $v + m$ برابر با سرمایه‌ی ثابت بخش دوم ، $II C$ باشد ، که آن نیز بمثابة جزء متناسباً جدا شده‌ای از کل محصول - کالای بخش II بشمار میرود . یابدیگر سخن : $I (v + m) = II C$

IV • مبادله در درون بخش II • وسائل لازم معیشت و تجمل افزار

در ارزش محصول - کالای بخش II هنوز باید اجزاء $v + m$ مورد بررسی قرار گیرند . مطالعه‌ی آنها بسیجوجه با مهمترین مسئله‌ای که اکنون به بررسی آن مشغولیم ارتباطی ندارد . و آن مسئله از این قرار است که تاچه اندازه تجزیه‌ی ارزش محصول - کالای هر تک سرمایه‌دار به $v + m + c$ - حتی اگر اشکال مختلفی برخوردار است آن تجزیه قرار گرفته باشند - در مورد محصول کل سالیانه صدق میکند . این مسئله از سوئی بوسیله‌ی مبادله‌ی $I (v + m)$ در برابر $II C$ ، و از سوی دیگر از راه بررسی بازتولید $II C$ در محصول - کالای سالیانه‌ی بخش I - بررسی‌ئی که برای بعد گذاشته ایم - حل میشود . از آنجا که $II (v + m)$ در شکل جنسی اقلام مصرفی وجود دارد ، نظر به اینکه سرمایه‌ی متغیری که بابت پرداخت نیروی کار کارگران پیش ریز گردیده است بطور کلی باید تماماً در وسائل مصرفی خرج شود ، و چون بنا بر فرض ما ، در مورد بازتولید ساده ، جزء ارزشی m کالاها ، عملاً بمثابة درآمد در ازا ، وسائل مصرفی خرج خواهد شد ، بنابراین از نگاه نخست (*prima facie*) روشن است که کارگران بخش II قسمتی از محصول خویش را که از سرمایه‌داران بخش II به صورت دستمزد دریافت مینمایند - در حد و میزان پول - ارزشی که بمثابة دستمزد می‌ستانند - باز خرید میکنند . از این راه گروه سرمایه‌دار بخش II پول - سرمایه‌ای را که بابت پرداخت نیروی کار پیش ریز نموده است از نو به صورت پول بدست می‌آورد ، و عیناً آنچنان است که گوئی سرمایه‌داران مزبور دستمزد کارگران را بوسیله‌ی علائم ارزشی پرداخت نمودند ، باشند . بحض اینکه کارگران ، این علائم ارزشی را بوسیله‌ی خرید جزئی از محصول - کالائی که خود تولید کرده‌اند و به سرمایه‌داران تعلق دارد ، بسامان می‌رسانند ، علائم ارزشی مزبور مجدداً به دست سرمایه‌داران بر میگردد ، فقط با این تفاوت که در اینجا علائم نه تنها ارزش نمانده‌اند ، بلکه این ارزش را در پیکر زرین یا سیمین خود نیز دارند . این نوع برگشت سرمایه‌ی متغیر - پیش ریز شده را به صورت پول ، بعداً از راه روندی که در آن طبقه‌ی کارگر بمثابة خریدار و طبقه‌ی سرمایه‌دار بمثابة فروشنده جلوه میکنند ، نزدیکتر مورد مطالعه قرار خواهیم داد . ولی اکنون در مورد بازگشت سرمایه‌ی متغیر به نقطه‌ی عزیمت خود ، لازم است به نکته‌ی دیگری بپردازیم .

اگرچه بخش II ی تولید کالائی سالیانه مرکب از رشته‌های گوناگون صنعت است ، و لسی میتوان آنها را از لحاظ محصولاتشان به دو شعبه‌ی بزرگ تقسیم نمود :

الف) وسائل مصرفی که وارد در مصرف طبقه‌ی کارگر هستند و تا آنجا که وسائل ضرور زندگی را تشکیل میدهند ، جزئی از مصرف طبقه‌ی سرمایه‌داران نیز در بر میگیرند ، هر چند غالباً از حیث کیفیت و ارزش با کالاهای مورد مصرف طبقه‌ی کارگر فرق دارند . مجموع این زیر بخش را میتوانیسم از لحاظ بحثی که در پیش داریم تحت عنوان وسائل مصرف لازم ، یکجا جمع کنیم . در این مورد مسئله‌ی اینکه فلان محصول ، مثلاً توتون ، از نقطه‌ی نظر فیزیولوژیک وسیله‌ی مصرف لازم هست یا نیست کاملاً یکسان است . همینقدر کافی است که کالای مورد بحث بر حسب عادت چنین عنوانی یافته باشد .

ب) وسائل مصرف تجملی ، که فقط در مصرف طبقه‌ی سرمایه‌داران وارد میشود ، و لذا تنها در ازا ، خرج اضافه ارزش ، که هرگز نصیب کارگران نیست ، مبادله پذیر است . در مورد شعبه‌ی اول روشن است که سرمایه‌ی متغیری که برای تولید انواع کالاهای مربوط بسسه

این شعبه به پول پیش ریز شده است باید مستقیماً به آن قسمت از طبقه‌ی سرمایه دار II (بگوئیم سرمایه داران IIA) که این قبیل وسایل لازم زندگی را تولید میکنند بازگردد . اینان به کارگران خود به میزان سرمایه‌ی متغیری که بصورت دستمزد به آنها پرداخته اند میفروشند . این بازگشت بگروه سرمایه دار مجموع شعبه‌ی a ی بخش II مستقیم است ، هر قدر هم میان سرمایه داران دیدخل در رشته‌های مختلفه منعمت مزبور معاملات متعددی جریان یابد تا سرمایه‌ی متغیر بازگشته را بین خود به نسبت سهم هر یک تقسیم نمایند . این قبیل معاملات عمارت از روندهائی از دوران هستند که وسایل گردش آنها مستقیماً بوسیله‌ی پول خرج شده از سوی کارگران فراهم گشته است . ولی در مورد شعبه‌ی IIB وضع بگونه‌ای دیگر است . تمام جزء ارزش - محصولی که در اینجا با آن سروکار است ، $(v + m)$ IIB ، مرکب از اقلام تجملی بصورت عین جنس است ، یعنی کالاهائی است که خریداری آنها برای طبقه‌ی کارگر همانقدر غیرمقدور است که محتوی کالا - محصول v در شکل وسایل تولید ، با اینکه هم این تجمل افزار و هم آن تولید افزار محصولات خود این کارگران هستند . بنابراین بازگشتی که بوسیله‌ی آن سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته‌ی این شعبه از نو در شکل پولی خود ، بدست سرمایه داران تولید کننده میرسد ، نمیتواند مستقیم باشد ، بلکه باید عیناً مانند IV با واسطه انجام گیرد .

بطور مثال ، همچنانکه در بالا برای مجموع بخش II فرض کرده ایم ، چنین قرار دهیم که $v = 500$ ، $m = 500$ باشد ، ولی سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش منطبق با آن بگونه‌ی زیرین تقسیم شده باشد :

شعبه‌ی a : وسایل لازم زندگی : $v = 400$ ، $m = 400$ ، و لذا توده‌ای از کالا مرکب از وسایل لازم مصرفی به ارزش :

$$IIa(400v + 400m) \text{ یا } 800 = m 400 + 400v$$

شعبه‌ی b : تجمل افزار به ارزش $v = 100 + 100m = 200$ یا

$$IIb(100v + 100m)$$

کارگران IIB بابت نیروی کار خود ۱۰۰ واحد پول ، بگوئیم ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ ، دریافت داشته اند . اینان با آن پول از سرمایه داران IIA وسایل مصرفی به مبلغ ۱۰۰ خریداری میکنند . این گروه از سرمایه داران با آن پول ، ۱۰۰ واحد کالا از IIB میخرند و بدینسان سرمایه‌ی متغیر سرمایه داران IIB بشکل پول بسوی آنان بر میگردد .

در شعبه‌ی IIA باز ۴۰۰ واحد بصورت پول نقد در دست سرمایه داران وجود دارد ، که نتیجه‌ی مبادله با کارگران همین شعبه است . علاوه بر این یک چهارم از آن جزء محصول ایشان که نمایشگر اضافه ارزش است به کارگران IIB داده شده و با آن پول از $(100v)$ IIB کالاهای تجملی خریداری گردیده است .

اکنون اگر فرض کنیم که سرمایه داران IIA و IIB خرجهای درآمدی خود را به نسبت برابر میان وسایل زندگی و اسباب تجمل توزیع کنند ، بنحویکه هر یک از آن دو $\frac{3}{4}$ درآمد خود را صرف وسایل لازم زندگی و $\frac{1}{4}$ آنرا خرج تجمل افزار نمایند ، آنگاه سرمایه داران گروه فوعی IIA $\frac{3}{4}$ از درآمد ناشی از اضافه ارزش خود ، $m = 400$ را ، صرف محصولات ویژه‌ی خویش نموده اند که عمارت از وسایل لازم زندگی است و به ۲۴۰ بالغ میشود ، و به نسبت $\frac{3}{4}$ از آنرا که برابر با ۱۶۰ است در ازاء وسایل تجملی مصرف کرده اند . همچنین سرمایه داران گروه فوعی IIB نیز اضافه ارزش خود ، $m = 100$ ، را به این ترتیب تقسیم میکنند : $\frac{3}{4} = 75$ بابت وسایل لازم و $\frac{1}{4}$

= ۴۰ برای تجمل افزار .

۱۶۰ تجمل افزاری که m (IIa) در دست دارد بطریق ذیل به سرمایه داران IIa میرسد : چنانکه دیدیم ۱۰۰ واحد از m (IIa) ۴۰۰ به شکل وسایل لازم زندگی در مقابل مبلغ برابری از v (IIb) ۶۰ که در شکل وسایل تجمل وجود دارد ، مبادله شده است ، و ۶۰ واحد دیگر بصورت وسایل لازم زندگی در ازا تجمل افزار m (IIb) ۶۰ مبادله گردیده است . بنابراین مجموع حساب بقرار زیرین است :

$$IIa : 400 m + 100 v ; IIb : 60 m + 100 v$$

۱- v (a) ۴۰۰ ، که جزئی از محصول کارگران IIa را تشکیل میدهد (وسایل لازم زندگی) ، بوسیله آنها مصرف شده است . وسایل مزبور را کارگران از سرمایه داران تولید کننده ی بخش خودشان خریداری میکنند . از اینرا مبلغ ۴۰۰ لیره ی استرلینگ پول به این سرمایه داران برمیگردد ، یعنی ارزش - سرمایه ی متغیری به میزان ۴۰۰ که بکارگران خود بصورت دستمزد پرداخته بودند ، دو باره بدست آنها میرسد ، بنحویکه با آن میتوانند از نو نیروی کار خریداری نمایند .

۲- یک جزء از m (a) ۴۰۰ برابر با v (b) ۱۰۰ ، و لذا $\frac{1}{4}$ اضافه ارزش v (a) ، بقرار زیر در ازا وسایل تجمل به سامان میرسد : کارگران (b) از سرمایه داران بخش خودشان (b) ۱۰۰ لیره ی استرلینگ بعنوان دستمزد دریافت میکنند . با این پول آنها $\frac{1}{4}$ از m (a) را ، که عبارت از کالاهائی مشتمل بر وسایل لازم زندگی است ، میخرند . سرمایه داران a با این پول بهمان مبلغ ارزشی ، اقلام تجملی v (b) ۱۰۰ یعنی نیسی از تمام تولید اشیا تجملی را خریداری نمایند . بدینسان سرمایه ی متغیر سرمایه داران b بشکل پول به آنها برمیگردد و آنان میتوانند با تجدید خرید نیروی کار باز تولید خود را از نو شروع نمایند ، زیرا همواره سرمایه ی ثابت تمام بخش II از راه مبادله ی m (v + m) I در برابر IIc جبران گردیده است . بنابراین نیروی کار کارگران تجمل افزار از آنرو مجددا فروش پذیر گردیده است که جزئی از محصول خود آنها که بمثابه معادل دستمزدشان ایجاد شده و بوسیله ی سرمایه داران IIa به مصرف - مایه ی اینان پیوسته ، به پول مبدل گشته است . (همین امر در مورد فروش نیروی کار بخش I نیز صادق است ، زیرا IIc ثی که در مقابل آن m (v + m) I مبادله میشود ، هم عبارت از تجمل افزار و هم شامل وسایل ضروری زیست است و آنچه بوسیله ی m (v + m) I تجدید میشود هم وسایل تولید تجمل افزار و هم وسایل تولید وسایل ضرور زندگی را در بر میگیرد) .

۳- اینک به مبادله ی a و b ، فقط از آن حیث که مبادله ی میان سرمایه داران d و زیربخش است ، مپردازیم . با آنچه قبلا ذکر شد در سرمایه ی متغیر v (۴۰۰) و جزئی از اضافه ارزش m (۱۰۰) در مورد a و نیز از سرمایه ی متغیر v (۱۰۰) در مورد b ، فارغ گشته ایم . علاوه بر این فرض کرده ایم که درآمد سرمایه داران هر دو دسته بطور متوسط به نسبت $\frac{1}{4}$ براساسی تجمل افزار و $\frac{3}{4}$ برای نیازهای لازم زیست خرج میشود . بنابراین علاوه بر ۱۰۰ واحدی که قبلا در ازا اشیا تجملی مصرف گردیده است ، باز بابت تجمل افزار ، ۶۰ واحد دیگر به زیربخش a و بهمین نسبت یعنی ۴۰ واحد به زیربخش b می افتد .

پس m (IIa) بدینسان توزیع میگردد : ۲۴۰ بابت وسایل معیشت و ۱۶۰ بابت تجمل افزار ، یعنی $m = 160 + 240 = 400$ (IIa) .

(IIb) منقسم میشود به ۶۰ بابت وسایل زیست و ۴۰ برای تجمل افزار ، $m = 40 + 60 = 100$ (IIb) . ۴۰ واحد اخیر را این گروه سرمایه دار از محصول خود مصرف میکند ($\frac{1}{4}$ اضافه ارزش گروه مزبور) ، ۶۰ واحد بابت وسایل زیست را گروه مزبور از آنجا بدست

می آورد که ۶۰ واحد اضافه محصول خود را درازا m (۶۰) a مبادله مینماید .
 بنابراین برای مجموع گروه سرمایه دار بخش II ، (که $v + m$ در مورد زیربخش a
 بصورت وسائل معیشت و در مورد b بصورت تجمل افزار وجود دارد) ، چنین خواهیم داشت :

$$IIa) 400m + 400v + (100m + 100v) IIb = 1000$$
 بوسیله حرکت بگونه‌ی زیرین سامان یافته است : $500v (a + b)$ [که در $400v$
 (a) و $(a)100m + (a+b)500m$] و در $(a)200m + (b)100v +$
 $100m (b) = 1000$ ، بسامان رسیده است .
 برای هر یک از a و b که جداگانه مورد توجه قرارگیرد سامان یابی ذیل بدست می آید :

$$a) \frac{v}{(400va)} + \frac{m}{240m(a) + 100v(b) + 60m(b)} = 800$$

$$b) \frac{v}{100m(a)} + \frac{m}{60m(a) + 40m(b)} = 200$$

۱۰۰۰

چنانچه از نظر ساده ساختن مطلب همان نسبت میان سرمایه‌ی متغیر و ثابت را حفظ کنیم
 (چیزی که ضمناً بگوئیم بهیچوجه لزومی هم ندارد) ، در آن صورت در برابر $400v (a)$ سرمایه‌ی
 ثابتی $= 1600$ و در مقابل $100v (b)$ سرمایه‌ی ثابتی $= 400$ قرار میگیرد ، و آنگاه برای
 بخش II دوزیربخشهای ذیل را خواهیم داشت :

$$IIa) 1600c + 400v + 400m = 2400$$

$$IIb) 400c + 100v + 100m = 600$$

و جمعا :

$$2000c + 500v + 500m = 3000$$

طبق این حساب ، از IIc ۲۰۰۰ و وسائل مصرفی که درازا $(v + m)$ ۲۰۰۰ مبادله
 شده است ، ۱۶۰۰ واحد آن درازا و وسائل تولید لوازم ضرور زندگی و ۴۰۰ واحد آن در برابر
 وسائل تولید تجمل افزار مبادله گردیده اند .

بنابراین $I(v + m)$ ۲۰۰۰ خود نیز بدین قرار تجزیه میشود که $I(800v + 800m)$
 برای $a = 1600$ و وسائل تولیدی لوازم ضرور زندگی و $I(200v + 200m)$ برای
 $b = 400$ و وسائل تولیدی تجمل افزار .

نه تنها قسمت مهمی از کار افزار ، بلکه جزء مهمی نیز از مواد خام و کمکی و غیره برای هر دو
 بخش از یک نوع است . ولی در مورد مبادله‌ی اجزاء مختلفه‌ی ارزشی محصول کل $I(v + m)$ ،
 چنین تقسیمی کاملاً بی تفاوت میگردد . هم $800Iv$ و هم $200Iv$ فوق‌الذکر از آنسراه
 بسامان میرسند که دستمزد در وسائل مصرفی $1000IIc$ خرج میشود ، و لذا پول - سرمایه‌ای که
 بابت این دستمزد پیش ریز شده است بهنگام برگشت بهمان نحو میان سرمایه داران تولیدکننده‌ی
 بخش I توزیع میگردد و به نسبت سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته‌ی آنها دوباره به پول مبدل میشود .
 از سوی دیگر در مورد سامان یابی $1000Im$ نیز چنین است که در اینجا نیز سرمایه داران بهمان
 نحو از مجموع نیمه‌ی دوم $1000 = IIc$ ، یعنی $1000IIa$ و $400IIb$ ، (متناسب با بزرگی

m هر کدام) وسائل مصرف بیرون میکشند. بنابراین آنها که باید سرمایه ثابت IIA را جبران نمایند بدینقرارند:

$$480 \left(\frac{3}{5}\right) \text{ از } 600 \text{ c (IIa)} \text{ و } 220 \left(\frac{2}{5}\right) \text{ از } 400 \text{ c (IIB)} = 800$$

و آنها که سرمایه ثابت IIB را جبران نمایند:

$$120 \left(\frac{3}{5}\right) \text{ از } 600 \text{ c (IIa)} \text{ و } 80 \left(\frac{2}{5}\right) \text{ از } 400 \text{ c (IIB)} = 200$$

$$\text{حاصل جمع} = 1000$$

آنچه در اینجا، هم در مورد بخش I و هم در باره ی بخش II، خود سرانه انتخاب شده عبارت از نسبت سرمایه ی متغیر به ثابت و همچنین یکسان گرفتن این نسبت ها برای I و II و زیربخشهای آنهاست. این یکسانی در اینجا فقط از لحاظ آسان ساختن مطلب پذیرفته شده است و فرض نسبت های گوناگون مطلقا تغییری در شرایط مسئله و حل آن نمیدهد. ولی آنچه که از این بیان در فرض بازتولید ساده الزامات نتیجه میشود اینست که:

۱- ارزش - محصول نوآفریده ی کار سالانه (تجزیه پذیر به $m + v$)، که در شکل طبیعی وسائل تولید موجود آمده است، باید برابر با ارزش - سرمایه ی ثابت، یعنی c ی ارزش - محصولی باشد. که بوسیله ی قسمت دیگری از کار سالانه ایجاد گردیده و در شکل وسائل مصرف تجدید تولید یافته است. چنانچه ارزش - محصول مزبور کوچکتر از IIC باشد، آنگاه بخش II نخواهد توانست سرمایه ی ثابت خود را کاملا جبران نماید و اگر بزرگتر از آن باشد ناچار جزء زائدی بیفایده میماند. در هر دو حالت به فرض ما در باره ی بازتولید ساده لطمه میخورد.

۲- در محصول سالیانه ای که بصورت وسائل مصرف بازتولید گردیده است، سرمایه ی متغیر (v) پیش ریز شده بصورت پول، تا آنجا که دریافت کنندگانش کارگران تجمل افزار هستند، فقط در حدود آن جزء از وسائل زیست لازمی سامان پذیراست که نمایشگر اضافه ارزش سرمایه داران تولید کنند هی این وسائل تجملی در شکل ابتدائی آن بشمار میرود. پس v شی که در تولید تجمل افزار گذاشته شده، بر حسب میزان ارزشی خود یک جزء از m ی را تشکیل میدهد که در شکل وسائل ضروری همیشه تولید گردیده است و لذا باید کوچکتر از تمام این m ، یعنی کوچکتر از m (IIa) باشد. و بنابراین تنها از راه سامان یابی آن v در این جزء از m است که سرمایه ی متغیر پیش ریخته ی سرمایه داران تولید کنند هی تجمل افزار، بشکل پول از نو بسوی آنان باز میگردد. این پدیده ای کاملا همانند سامان یابی $I(v + m)$ در IIC است، فقط با این تفاوت که در حالت دوم v (IIB) در جزیی از m (IIa) که برابر با مقدار ارزشی آنست سامان می یابد. این نسبت ها در مورد هر توزیع محصول کل سالانه از لحاظ کیفی تعیین کننده اند، بشرط اینکه محصول مزبور واقعا بوسیله ی دوران در روند بازتولید سالیانه وارد شده باشد. $I(v + m)$ فقط میتواند در IIC سامان یابد، همچنانکه IIC، از لحاظ وظیفه اش بشابه جزء تشکیل دهنده ی سرمایه ی بارآور، تنها از راه همین سامان یابی تجدید پذیراست. هم اینچنین v (IIB) نیز فقط در یک جزء m (IIa) سامان پذیراست و تنها بدینسان است که دو بساره

• در متن به لاتینی *prima facie* قید شده است. در شکل کالائی که نخستین شکل اضافه ارزش است. • یعنی تا آن حد که اضافه ارزش برای رفع نیازهای اولیه ی زیست سرمایه داران تجمل ساز صرف میشود نه برای غیر آن.

به شکل پولی خود بمشابه پول - سرمایه قابل تبدیل میگردد. البته احکام مزبور فقط آنگاه صدق میکند که همه‌ی این جریانات واقعات نتیجه‌ی خود روند بازتولید باشند و لذا در صورتیکه مثلا سرمایه داران IIB پول - سرمایه‌ی لازم برای v را بوسیله‌ی اعتبار از راه دیگری تحصیل نکرده باشند. بعکس مبادلات میان اجزاء مختلفه‌ی محصول سالانه از لحاظ کمی فقط هنگامی میتوانند با چنان تناسبی که فوق‌الذکر شد انجام گردند که مقیاس و نسبت های ارزشی تولید ثابت مانده باشند و این روابط اکید بوسیله‌ی باززرگانی خارجی خدشه دار نگردد. باشد *

اکنون اگر بنا به اسلوب آ. اسپیش گفته شود که $I(v+m)$ در IIC و IIC در $I(v+m)$ در IIB حل میشود، و یا چنانکه وی خود غالباً عادت دارد بنحوی ربط تری بیان کند، گفته شود که $I(v+m)$ اجزاء متشکله‌ی قیمت IIC را تشکیل میدهند (تا ارزش آنها که وی value in exchange * میخواند) و IIC عنصر کامل تشکیل دهنده‌ی ارزش $I(v+m)$ است. در آن صورت میتوان و بایستی نیز گفته شود که v در IIB در m در IIA، یا m در IIA در v در IIB حل میگردد و یا v در IIB جزئی از اضافه ارزش IIA را تشکیل میدهد و بالعکس؛ بدینسان اضافه ارزش در دستمزد یا در سرمایه‌ی متغیر حل میشود و سرمایه‌ی متغیر "جزء تشکیل دهنده‌ی اضافه ارزش میگردد. در واقع این بی منطقی نزد آ. اسپیش تا به این حد هم میرسد، زیرا نزد وی دستمزد بوسیله‌ی ارزش و سائل لازم زیست تعیین میگردد و این ارزش - کالاها نیز بعکس به ارزش دستمزد (سرمایه‌ی متغیر) و اضافه ارزش وابسته میشوند که در درون آنها وجود دارد. این مسئله که بر پایه‌ی سیستم سرمایه داری، ارزش - محصول یک روزانه‌ی کار تجزیه پذیر به اجزائی است - یعنی به $v+m$ قابل تقسیم است - چنان خالص و پیرا بخود مشغول داشته که بکلی فراموش میشود که در مورد مبادله‌ی ساده‌ی کالاها مطلقاً بی تفاوت است که آیا معادله‌های گوناگونی که بشکل طبیعی وجود دارند از کار اجرت پرداخته تشکیل گشته اند یا نپرداخته، زیرا در هر دو حالت کار یکسانی در آنها مصرف شده است، و نیز این مطلب را فراموش میکند که چه کالای A یک وسیله‌ی تولید باشد و چه از آن B یک وسیله‌ی مصرف، خواه کالای پس از فروش بمشابه سرمایه عمل کند و خواه دیگری بعکس در مصرف - مایه وارد گردد، و یا بنا بر آدام بمشابه درآمد مصرف شود، باز همچنان بی تفاوت است. استفاده‌ای که خریدار منفرد از کالای خود میکند در مبادله‌ی کالای و محیط دوران وارد نمیشود و بهیچوجه تأثیری در ارزش کالا ندارد. اینکه در مورد تحلیل گردش محصول کل سالیانه‌ی جامعه لازم است جهت مشخص استفاده و زمان مصرف اجزاء متشکله‌ی این محصول کل، بحساب آید بهیچوجه تغییری در این حکم نمیدهد.

در مورد آنچه فوقاً در باره‌ی مبادله‌ی v در IIB در برابر جزء هم ارزشی از m در IIA مورد تشخیص قرار گرفت و همچنین در باره‌ی مبادلات بعدی میان m در IIA و m در IIB، بهیچوجه چنین فرض نشده است که خواه تک سرمایه داران IIA و IIB و خواه مجموعه‌ی هر یک از آن دو گروه اضافه ارزش خویش را بیک نسبت میان اشیا مصرفی لازم و وسائل تجملی توزیع میکنند. یکی بیشتر در مورد این مصرف و آن یک بیشتر بابت آن مصرف دیگر خرج میکند. در زمینه‌ی بازتولید ساده فقط چنین فرض شده است که مبلغ ارزشی برابر با تمام اضافه ارزش در مصرف - مایه بسامان میرسد. بنابراین فقط مرزها معلوم گردیده اند. در درون هر بخش ممکن است یکی بیشتر بسامان و دیگری بیشتر با b معامله کند، ولی اینها متقابلاً پایا میشوند بنحوی که طبقات سرمایه دار a و b در صورتیکه جمعاً گرفته شوند، هر یک به همان نسبت در دو زیر بخش شرکت دارند. ولی

نسبت های ارزشی - یعنی سهم متناسب هر دو نوع تولید کننده ی a و b در ارزش کل محصول II - و بنابراین يك نسبت مشخص كی میان رشته های تولیدی که این بخش از محصولات را تحویل میدهند - بالضرورة در هر حالت مشخص معلوم است . فقط نسبتی که بصورت مثال آورده شده فرضی است . چنانچه مثال دیگری اختیار شود بهیچوجه در اوضاع کیفی تغییری بوجود نمی آید . منتها آنچه که از لحاظ کیفی تعیین گردیده در چنین صورتی تغییری نمی پذیرد . ولی اگر بنا به هر اوضاع و احوال يك تغییر حقیقی در مقادیر نسبی a و b وارد گردد ، آنگاه شرایط باز تولید ساده نیز متناسب با آن تغییر میکند .

از این امر که v (IIB) در جزء هم ارزی از m (IIA) سامان می پذیرد ، چنین نتیجه میشود که در رابطه بانو قیمت تجملی محصول سالانه و لذا با ترقی سهمیه ی نیروی کاری که تولید تجمل افزار جذب میکند - و سهمان نسبت که تبدیل مجدد سرمایه ی متغیر پیش ریخته در v (IIB) به پول - سرمایه عملی میشود و از نو بمنابیه شکل پولی سرمایه ی متغیر بکار می افتد ، زندگی و تجدید تولید بخشی از طبقه ی کارگر که در IIB اشتغال دارد - تأمین بخش مزبور از لحاظ وسائل لازم زیست - به ریخت و پاش اسراف آمیز طبقه ی سرمایه دار ، به مبادله ی قسمت مهمی از اضافه ارزش آن با تجمل افزار وابستگی پیدا میکند .

هر بحرانی موقتا از مصارف تجملی میگذرد ، تبدیل مجدد v (IIB) را به پول - سرمایه کند میکند و به تأخیری اندازد ، فقط به تحقق قسمی این تبدیل امان میدهد و لذا بخشی از کارگران تجمل ساز را به کوچه می ریزد ، در حالیکه از سوی دیگر درست بهمین سبب موجب انحداد فروش وسائل ضروری معیشت و کاهش آن میشود . این بکلی صرف نظر از کارگران مولدی است که در عین حال بیرون رانده شده اند ، یعنی آنها که در ازا خدمات خود جزئی از مخارج تجملی سرمایه داران را دریافت میدارند (خود این کارگران در این مقطع اقلام تجملی بشمار میروند) . و بویژه در مصرف وسائل ضروری زندگی و غیره سهم بسیار مهمی دارند . بعکس در دوران رونق و بویژه در اثنای زمانی از آن که سود بازی شکوفاست - بهنگامی که نظر به دلائل دیگر ارزش نسبی پول بیان شده در کالاها تنزل میکند (بدون آنکه از طریق دیگری انقلاب ارزشی واقعی رخ داده باشد) ، و لذا بهنگامی که قیمت کالاها مستقل از ارزش خاص آنها ترقی میکند - وضع بنحو دیگر است . نه تنها مصرف وسائل ضروری زیست ترقی میکند ، بلکه طبقه ی کارگر نیز (که اکنون تمام سپاه ذخیره اش فعالانه وارد در کار است) موقتا در مصرف اشیا تجملی که معمولا به آن دسترسی ندارد شرکت میجوید و نیز علاوه بر آن در مصرف بخشی از اشیا لازم معیشت که عادتاً در قسمت اعظم خود وسائل مصرف ضروری طبقه ی سرمایه دار را تشکیل میدهند ، وارد میشود ، امری که بنوبه ی خود ترقی قیمت هارا برمی انگیزد .

این خود يك همانگویی محض است که گفته شود بحرانیها از نقصان مصرف کسانی که توان پرداخت ندارند یا از کهود مصرف کننده ی پرداخت نداشتن میگردند . سیستم سرمایه داری ، با استثناء مصرف از طریق گدائی * * * یا از راه " شپادی " ، هیچ نوع مصرف دیگری که پرداختنی نباشد نمیشناسد . اینکه کالاها فروش نمیروند هیچ معنای دیگری غیر از این ندارد که برای آنها خریدار پرداخت توان و لذا مصرف کننده ای پیدا نمیشود ، (اعم از اینکه کالاها سرانجام بمنظور مصرف بار آور

* مقصود قشر نوکران و خدمه ی سرمایه داران است .
 * * در متن به لاتینی : sub forma pauperia

یا مصرف انفرادی خرید و شوند) • ولی برای آنکه این همانگویی را با ظاهری از استدلال عمیق تر بیارایند میگویند که طبقه‌ی کارگر سهم کمتری از فزاینده‌ی خویش بدست می‌آورد و بحض اینک که حصه‌ی بزرگتری از آن دریافت دارد و بالنتیجه دستمزدها ترقی نماید این تنگنا برطرف میشود • در این مورد کافی است متذکر گردید که هر بار بحرانها درست در دوره‌ی آمادگی میشوند که دستمزدها عموماً در حال ترقی است و طبقه‌ی کارگر، از آن جزء محمول سالانه که برای مصرف تخصیص یافته است، بطور واقعی حصه‌ی بزرگتری بدست می‌آورد. از دیدگاه این شوالیه‌های مدعی عقل سلیم و "ساده‌ی" انسانی، این دوره بایستی بعکس دورکننده‌ی بحران باشد. پس نمایان است که تولید سرمایه-داری متضمن شرایطی است که مستقل از حسن نیت یا سوء نیت این و آن، رونق نسبی و وضع طبقه‌ی کارگر فقط بطور گذرا پذیراست و در واقع همواره این رونق، فقط چون مرغ طوفان بیک بحران است (۴۶) •

فوقادیدیم چگونه رابطه‌ی متناسب میان تولید و وسائل ضرور مصرف و تولید تجمل افزار، تقسیم $(v + m)$ را میان IIa و IIb و لذانیز تقسیم IIc را میان (IIa)c و (IIb)c - مشروط میساخت • بنابراین توزیع مزبور خصلت و مناسبات کمی تولید را تاریخه فرامیگیرد و عامل اساسی تعیین کننده‌ی آن در شکل گیری عمومی تولید بشمار میرود •

باز تولید ساده بنا بر ماهیت خود بر پایه‌ی مصرف هدف گیری شده است، هر چند اضافه ارزش در آری جهت محرکه‌ی تک سرمایه دار می‌نماید، معذک اضافه ارزش - هر اندازه هم مقدار نسبی آن بزرگ باشد - سرانجام باید در مورد این تولید فقط برای مصرف شخصی سرمایه دار بکار رود • تا آنجا که باز تولید ساده جزء و مهمترین جزء هر باز تولید سالانه بر مقیاس گسترده است، این انگیزه در عین اینکه با انگیزه‌ی توانگر گشتن همراه است نفساً با آن در تضاد قرار میگیرد. در واقعیت مسئله پیچیده تر بنظر میرسد، زیرا آنها که سهم بران (partners) این غنیمت - یعنی اضافه ارزش سرمایه دار - هستند، همچون مصرف کنندگان مستقل از وی وارد صحنه میشوند •

۷ • انجام مبادلات با پادرمیانی گردش پول

بنابر آنچه تا کنون بیان شده، دوران میان بخش‌های مختلفی تولید کنندگان طبق نمودار زیرین جریان داشته است :

۱- میان بخش I و بخش II :

$$I - 4000c + 1000v + 1000m$$

$$II - 2000c + 500v + 500m$$

بنابر این مسئله‌ی گردش ۲۰۰۰ IIc که در برابر $(1000v + 1000m)$ I مبادله شده پایان یافته است •

نظریه اینکه مافعلاً ۴۰۰۰ Ic را کار میگذاریم، آنچه هنوز باقی میماند عبارتست از گردش $v + m$ در درون بخش II • ولی $(v + m)$ II میان زیربخشهای IIa و IIb بنحو زیر تقسیم میگردد :

$$II \cdot 500v + 500m = a(400v + 400m) + b(100v + 100m) - 2$$

۴۰۰v (a) در درون همان زیربخش خود گردش میکند. کارگرانی که مزدشان با این مبلغ

(۴۶) برای توجه خاطر هواداران احتمالی تئوری رودبرتوسی (Rodbertus) بحرانها • ف • ۱۰ •

پرداخت شده است ، وسائل ضروری زندگی را که خودشان تولید کرده اند بوسیلهی آن پول از کارفرمایان خویش یعنی سرمایه داران IIA خریداری میکنند .

چون سرمایه داران هردو زیربخش اضافه ارزش خود را به نسبت $\frac{3}{4}$ در محصولات IIA (وسائل لازم زیست) و $\frac{1}{4}$ در محصولات IIB (تجمل افزار) خرج میکنند ، آنگاه $\frac{3}{4}$ اضافه ارزش a ، یعنی ۲۴۰ ، در درون خود زیربخش IIA مصرف میشود ، چنانکه $\frac{1}{4}$ اضافه ارزش b (که بصورت تجمل افزار تولید شده و بهمان صورت موجود است) در داخل زیربخش IIB مصرف میرسد .

بنابراین میان IIA و IIB هنوز چیزی برای مبادله باقی مانده است :

$$\text{ازسوی IIA} : m + 160$$

ازسوی IIB : $v + 100 + m + 60$. اینها بپای هم درمیروند . کارگران IIB با دستمزدی که بصورت پول به میزان ۱۰۰ دریافت داشته اند ، از IIA وسائل لازم زیستی به مبلغ ۱۰۰ خریداری میکنند . سرمایه داران IIB نیز به میزان $\frac{3}{4}$ از اضافه ارزش خود = ۶۰ ، وسائل لازم زندگی خویش را از IIA میخرند . بدینسان سرمایه داران IIA پول لازمی را که بنا بر فرض فوق $\frac{1}{4}$ اضافه ارزش آنها = $m + 160$ است دریافت میکنند تا آنرا برای خرید تجمل افزاری که بوسیله IIB تولید شده است بکار ببرند ، ($v + 100$ که در دست سرمایه داران IIB بصورت محصول جانشین دستمزد پرداخت شده وجود دارد و $m + 60$) پس نمودار این معامله چنین است :

$$3 - \text{IIA} : (v + 100) + (m + 160)$$

$$b \dots \dots \dots v + 100 + m + 60$$

در این نمودار مقادیری که در درون دو هلال قرار گرفته اند عبارت از آنهایی هستند که فقط در درون خود زیر بخش ها گردش میکنند و بمصرف میرسند .

برگشت مستقیم پول - سرمایه‌ی پیش ریخته بابت سرمایه‌ی متخیر ، که فقط در مورد گروه سرمایه داران IIA ، یعنی تولید کنندگان وسائل لازم زیست ، تحقق می یابد ، جز مصادقی از قانون عام سابق الذکر که در نتیجهی شرایط ویژه ای تغییر یافته است چیز دیگری نیست . طبق آن قانون عام ، پولی که تولید کنندگان کالا به دَوران پیش ریز میکنند در صورت جریان عادی گردش کالاها ، بخود آنها باز میگردد . از آنجا فرعا چنین نتیجه میشود که اگر پشت سر تولید کنندگی کالا بطور کلی پول - سرمایه داری ایستاده باشد که بنوعی خود به سرمایه دار صنعتی پول - سرمایه‌ی پیش ریز کند (پول - سرمایه در اکیدترین معنای کلمه و لذا ارزش سرمایه بصورت پول) ، آنگاه نقطه‌ی رجعت واقعی این پول جیب پول - سرمایه دار مزبور است . بدینسان با آنکه پول کما بیش از همه‌ی دستها میگذرد ، معذک توده‌ی پولی که در گردش است به بخش پول - سرمایه ای تعلق دارد که بشکل بانکها و غیره سازمان یافته و متمرکز گردیده است . شیوه ای که بوسیلهی آن بخش مزبور سرمایه‌ی خویش را پیش ریز میکند باز ریز دائمی و نهائی آنرا بصورت پول بسوی خود مشروط میسازد ، اگر چه این عمل بنوعی خود از راه تبدیل مجدد سرمایه‌ی صنعتی به پول - سرمایه میسر گردیده است .

برای گردش کالاها همواره دو چیز ضرورت دارد : کالاهایی که در دَوران فروریخته میشوند ، و پولی که در دَوران فروریخته خواهد شد . " دَوران کالاها مانند معاوضه‌ی مستقیم محصولات نیست که با جابجاشدن یا دست بدست شدن ارزشهای مصرف خاموش گردد . پول در پایان زنجیره‌ی دگرسانیهایی که کالا از آن جریان بیرون می افتد ولی ناپدید نمیشود . همواره خود را بروی نقطه ای از دَوران می افکند که در اثر خروج کالاها خالی مانده است " و غیره (کتاب اول ، فصل سوم ،

ص (۶۲) *

مثلا در دوران میان IIC و $(V+m) I$ چنین فرض کرده بودیم که از جانب II ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ برای انجام این گردش پیش ریز میشود. در تعداد پایان ناپذیروندهای گردش که دوران میان گروههای بزرگ اجتماعی تولید کنندگان به آنها تجزیه میگردد، گاه یکی از این گروه و گاه یکی از گروه دیگر تولید کننده پیدا میشود که نخست بمثابة خریدار قدم بمیدان میگذارد. و لذا پول به دوران میریزد. با صرف نظر کامل از اوضاع و احوال انفرادی، این امر بدو معلول تفاوت در تولید دورها و لذا درواگردهای کالا - سرمایه های مختلفه است. بنابراین II با ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ وسائل تولیدی بمبلغ همین ارزش از I خریداری میکند، ولی این یک نیز از II وسائل مصرفی بمبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ میخرد. پس پول بسوی II باز میگردد. با این بازریزه II بسبب چوجه متمول تر نمیشود. II بدو مبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول به دوران ریخته و معادل همین ارزش، کالا از دوران بیرون کشیده بود، سپس کالائی بمبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ میفروشد و همین مبلغ پول را از دوران باز میستاند. چنین است که ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ بازریز میگردد. در واقع II بدینسان ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول و کالائی معادل ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ = ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ، به دوران ریخته و از آن ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ کالا و ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول بیرون کشیده است. برای مبادله‌ی ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ کالاهای (I) و ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ کالاهای (II) ، دوران فقط به ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول احتیاج دارد و پس بنابراین آنکه برای خرید کالاهای غیر پول پیش ریز نموده است دوباره همان پول را با فروش کالاهای خود بازمی ستاند. پس اگر نخست I کالائی بمبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ از II خریداری کرده بود و سپس به II کالائی معادل ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ میفروخت، در آن صورت ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ بجای آنکه به II باز گردد بسوی I بر میگشت.

در مورد بخش I پولی که بابت دستمزد نهاد شده، یعنی سرمایه‌ی متغیری که بصورت پول پیش ریز شده است، مستقیما در این شکل بر نمیگردد، بلکه بازگشت آن غیر مستقیم و از بیراهه است. بعکس در مورد بخش II دستمزد ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ مستقیما از جانب کارگران بسوی سرمایه داران باز میگردد. آنجا که خرید و فروش میان همان اشخاص چنان تکرار میشود که آنها همواره متناوبا بمثابة خریدار و فروشنده‌ی کالا در برابر یکدیگر قرار میگیرند، این بازگشت همیشه مستقیماست. سرمایه دار II نیروی کار را با پول پرداخت میکند، وی بدینسان نیروی کار را به سرمایه‌ی خود جفت مینماید. و تنها با این عمل دورانی، که برای وی فقط عمارت از تبدیل پول - سرمایه به سرمایه‌ی بار آوراست، همچون سرمایه دار صنعتی در برابر کارگر بمثابة مزدور خویش قرار میگیرد. ولی از آن پس، کارگر که در مرحله‌ی نخست فروشنده، معامل نیروی کار خویش بود، در مرحله‌ی دوم مانند خریدار، بمثابة صاحب پول، در برابر سرمایه دار فروشنده‌ی کالا قرار میگیرد. از اینجا است که پول نهاد در دستمزد بسوی سرمایه دار مزبور باز میگردد. تا جائیکه فروش این کالاها متضمن تقلب یا چیز دیگری از این قبیل نباشد، بلکه معادلهاش از کالا و پول بایکدیگر مبادله میشوند، این عمل بخودی خود روندی نیست که بدان وسیله سرمایه دار دولت مند میگردد. وی دوبار بکارگر مزد ن میدهد، یکبار به پول و بار دیگر به کالا. بحض اینک کارگر نزد او پول را به کالا بدل میکند پولش دوباره بسوی او باز میگردد.

ولی پول - سرمایه‌ای که بدل به سرمایه‌ی متغیر میشود - و لذا پولی که بابت دستمزد

پیش ریز میگردد نقش اساسی در خودگردش پول ایفا میکند و زیرا — بدان سبب که طبقه کارگر مجبور است دست بدهان زندگی کند و لذا امکان ندارد سرمایه دار صنعتی اعتبارات دراز مدت بدهد — از نقاط مکانا متفاوت و بیشمار جامعه باید سرمایه متغیر و برای مدت های کوتاه معینی مانند هفته و غیره و در آن واحد به پول پیش ریز گردد. این عمل باید در فواصل زمانی نسبتا کوتاه تکرار شود و قطع نظر از هر مدتی که واگرد — دوره سرمایه ها در رشته های مختلفی صنعت داشته باشند — (هر اندازه این فاصله های زمانی کوتاه ترند ممکن است جمع مبلغ پولی که از این راه یکبار به — دوران ریخته میشود بالنسبه کوچکتر باشد) در هر کشور که تولید سرمایه داری حکمفرماست و پول — سرمایه ای که بدینسان پیش ریز شده است حتمی نسبتا تعیین کننده ای را در مجموع دوران تشکیل میدهد و بویژه بدان سبب که پول مزبور — پیش از بازگشتن به مبداء عزیمت — در مجاری گوناگونی نفوذ مینماید و در قبال بسیاری از شعب کسب و کار بمثابه وسیله ای دوران عمل میکند.

اکنون دوران میان $I(v+m)$ و IIc را از نقطه نظر دیگری مورد بررسی قرار دهیم.

سرمایه داران بخش I بابت پرداخت دستمزد مبلغ ۱۰۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز میکنند که کارگران با آن معادل ۱۰۰۰ لیره استرلینگ و سائل زندگی از سرمایه داران بخش II میخرند و سرمایه داران این بخش نیز معادل همان مبلغ پول از سرمایه داران I و سائل تولید خریداری مینمایند. اینک سرمایه متغیر سرمایه داران بخش I بصورت پول به آنها برگشته است و در حالیکه سرمایه داران بخش II نیکی از سرمایه ثابت خود را از شکل کالا — سرمایه بی بیرون آورده و از نو به سرمایه بارآور مبدل ساخته اند. سرمایه داران بخش II پیش ریز نقدی دیگری بمبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ برای بدست آوردن و سائل تولید از بخش I انجام میدهند و سرمایه داران I پول مزبور را در سائل مصرف بخش II خرج میکنند. این ۵۰۰ لیره استرلینگ بدینسان از نو به سوی سرمایه داران بخش II بازگشت میکند و آنها نیز مبلغ مزبور را از نو پیش ریز مینمایند تا آخرین ربع سرمایه ثابتشان را که به کالا مبدل گشته است دو باره بشکل طبیعی بارآورش در آورند. این پول باز بسوی I بر میگردد که از نو از بخش II و سائل معیشتی معادل همان مبلغ میگیرد. بدینسان ۵۰۰ لیره استرلینگ دو باره بسوی بخش II جاری میشود و سرمایه داران این بخش اکنون مانند گذشته ۵۰۰ لیره استرلینگ پول نقد و ۲۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه ثابت در اختیار دارند و اما سرمایه ثابتی که دیگر از شکل کالا — سرمایه ای خارج شده و از نو به سرمایه بارآور مبدل گردیده است ۱۰۰۰ لیره استرلینگ توده ای کالای بی میزان ۵۰۰۰ لیره استرلینگ بشرح زیر به گردش افتاده است: ۱ — بخش I ۱۰۰۰ لیره استرلینگ بابت نیروی کار با ارزشی معادل همین مبلغ بکارگران میپردازد و ۲ — کارگران با همین ۱۰۰۰ لیره استرلینگ از II و سائل زندگی خریداری میکنند و ۳ — بخش II با همین پول از بخش I و سائل تولید میخرد و بخش اخیر بدینسان ۱۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیرش را بشکل پول بدست می آورد و ۴ — بخش II با ۵۰۰ لیره استرلینگ و سائل تولید از بخش I میخرد و ۵ — بخش I با همین ۵۰۰ لیره استرلینگ از بخش II و سائل مصرف خریداری میکند و ۶ — بخش II با همین ۵۰۰ لیره استرلینگ و سائل تولید از بخش II میخرد و ۷ — بخش I با همین ۵۰۰ لیره استرلینگ از بخش II و سائل مصرف خریداری میکند. بخش II ۵۰۰ لیره استرلینگ را که اضافه بر ۲۰۰۰ لیره استرلینگ کالا به دوران ریخته بود و بابت آن هیچ کالای معادلی از دوران بیرون نیاروده بود و از

نو بدست می آورد (۴۷) .

بنابراین مبادله بقراریزیرین انجام می یابد :

۱- I مبلغ ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول بابت نیروی کار میپردازد ، پس بابت کالائی = ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ

۲- کارگران باد ستمزد خود بمبلغ ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ از II وسائل مصرف میخرند ، پس کالائی = ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ

۳- II با ۱۰۰۰ لیره‌ای که از جانب کارگران خرج شده وسائل تولیدی بهمان ارزش از I خریداری میکند ، پس کالائی = ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ .

بااین معامله ، ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول ، بمشابه شکل نقدی سرمایه‌ی متغیر به I برگشته است .

۴- II از I وسائل تولیدی بمبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ خریداری میکند ، پس کالائی = ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ

۵- I بقدر همین ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ از II وسائل مصرف میخرد ، پس کالائی = ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ

۶- II بقدر همان ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ از I وسائل تولیدی بابتیاع میکند ، پس کالائی = ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ

۷- I به اندازه‌ی همین ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ از II وسائل مصرف خریداری میکند ، پس کالائی = ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ

حاصل جمع ارزش - کالای مورد مبادله = ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ است .

۵۰۰ لیره‌ای را که II برای خرید پیش ریز کرده بود به او بازگشته است .

نتیجه بدین قرار است :

۱- I سرمایه‌ی متغیری بصورت پول بمبلغ ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ دارد ، که آنرا بدو در

دوران پیش ریز کرده است ، علاوه براین I بابت مصرف شخصی خود ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ از

محمول - کالای خود خرج نموده است ، یعنی پولی را که بابت فروش وسائل تولیدی بمبلغ ارزشی

۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ دریافت داشته بمصرف رسانده است .

ازسوی دیگر شکل طبیعی‌ئی که سرمایه‌ی متغیر موجود بصورت پول ، باید به آن بدل گردد -

یعنی نیروی کار - در نتیجه‌ی مصرف ، حفظ شده و باز تولید گردیده و از نو ، بمشابه یگانه قلم معامله

پذیر صاحبانش ، وجود دارد ، که اگر بخواهند زنده بمانند ناگزیر باید آنرا بفروشند . بنابراین

رابطه‌ی کارگر مزدور و سرمایه دار نیز باز تولید گردیده است .

۲- سرمایه‌ی ثابت II بصورت جنسی جبران شده است و ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگی که بوسیله‌ی

همین II به دوران پیش ریز شده بود به آن بازگشته است .

برای کارگران I دوران عبادت از گردش ساده‌ی $G - W - G$ است . W (نیروی کار)

- G (۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ شکل پولی سرمایه‌ی متغیر) - W (وسائل لازم زندگی بمبلغ

(۴۷) بیان مطلب در اینجا کمی از آنچه فوقاً (ص ۳۷۴) آمده تفاوت یافته است . در بیان

پیشین ، بخش I نیز مبلغ مستقلی بمیزان ۵۰۰ به دوران ریخته بود . در اینجا بخش II

به تنهائی پول - مایه‌ی اضافی برای دوران راه آورد . ولی این امر هیچگونه تغییری در

نتیجه گیری نهائی وارد نمیکند . ف . ا .

■ نگاه کنید به فصل بیستم (بخش سوم) بند III همین ترجمه ، ص ۳۳۳

۱۰۰۰ لیره استرلینگ) • این ۱۰۰۰ لیره استرلینگ ، سرمایه‌ی ثابت II را که در شکل وسایل زیست - کالا وجود دارد تا همان میزان ارزشی نقد میکند •

برای سرمایه داران بخش II روند از این قرار است : $G - W$ ، یعنی مدل گشتن جزئی از کالا - محصول آنها به شکل پول و تبدیل مجدد آن به عناصر سرمایه‌ی بارآور ، یعنی به جزئی از وسایل تولید که برای آنان ضرورت دارد •

با پیش ریز G (۵۰۰ لیره استرلینگ) که سرمایه داران بخش II بمنظور خرید اجزای دیگر وسایل تولید انجام میدهند ، قبل از وقوع و به صورت پیشکی به جزئی از IIc که هنوز در شکل کالای (وسایل مصرف) وجود دارد شکل کالای داده میشود • در معامله‌ی $G - W$ که II با G خرید میکند و W ی I بفروش میرسد ، پول (II) به جزئی از سرمایه‌ی بارآور بدل میشود ، در حالیکه W (I) با انجام معامله‌ی $G - W$ خود را به پولی بدل میسازد که نماینده‌ی هیچ جزئی از ارزش - سرمایه‌ی I نیست ، بلکه اضافه ارزش نقدگشته‌ی است که فقط در وسایل مصرف خرج میشود • در دوران $G - W - P - W - G$ نخستین معامله‌ی $G - W$ ی I - سرمایه دار آخرین معامله‌ی $W - G$ سرمایه دار دیگر است (یا جزئی از آنست) • حالا این W ی که بوسیله‌ی آن G به سرمایه‌ی بارآور بدل میشود ، چه برای فروشندگی W (که لذا این W را به پول بدل میکند) نماینده‌ی جزئی از سرمایه‌ی ثابت باشد ، چه نمودار جزئی از سرمایه‌ی متغیر یا اضافه ارزش ، برای خود گردش کالاها مطلقاً بی تفاوت است •

اماد مورد بخش I ، آنجا که سخن از $v + m$ بمثابه عنصر ترکیب دهنده‌ی محصول - کالای آن میرود ، باید گفت که بخش مزبور پیش از آنچه که در دوران پول ریخته است از آن پول بیرون میکشد • نخست ۱۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه‌ی متغیر به بخش مزبور باز میگردد ، و در ثانی معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ وسایل تولید میفروشد (به معامله‌ی شماره ۴ فوق الذکر مراجعه کنید) و با این فروش نیمی از اضافه ارزش بخش I نقد میگردد ، سپس با ردیگر معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ وسایل تولید میفروشد (معامله‌ی شماره ۶) و بدینوسیله نیمی دیگر اضافه ارزش و لذاتمانی اضافه ارزش آن بشکل پول از دوران بیرون کشیده میشود • بنابراین بی دربی چنین است : ۱ - سرمایه‌ی متغیر = ۱۰۰۰ لیره استرلینگ به پول بدل شده ، ۲ - نیمی از اضافه ارزش نقدگشته = ۵۰۰ لیره استرلینگ ، ۳ - نیمی دیگر اضافه ارزش = ۵۰۰ لیره استرلینگ به پول بدل شده است •

پس جمعا : $1000v + 1000m = 2000$ لیره استرلینگ نقد گردیده است • اگرچه بخش I فقط ۱۰۰۰ لیره استرلینگ به دوران فرو ریخته (با صرف نظر از مبادلاتی که موجبات بازتولید IIc را فراهم مینمایند و بعداً مورد بررسی مقرر خواهند گرفت) ، دو برابر آنرا از دوران بیرون آورده است • البته اضافه ارزش نقدگشته (یعنی آنچه به G تبدیل شده) فوراً با انتقال یافتن بدست دیگری (II) ناپدید میگردد ، زیرا پول مزبور بابت وسایل مصرف خرج میشود • سرمایه داران بخش I همان اندازه پول از دوران بیرون کشیده اند که معادل ارزش آن کالا به درون دوران فرو ریخته اند • مسئله‌ی اینکه ارزش مزبور اضافه ارزش است ، یعنی برای سرمایه داران هیچ خرجی بر نداشته است ، مطلقاً تغییری در ارزش خود کالاها نمیدهد ، بنابراین مادام که مبادله‌ی ارزش در گردش کالاها مطرح است این مسئله کاملاً بی تفاوت است • طبیعتاً نقدگشتن اضافه ارزش ، مانند همه‌ی شکل های دیگری که سرمایه‌ی پیش ریخته طی مبادلات خود از سرمیگذراند ، ناپدید شوند و گذراست • بقاء در شکل نقدی درست برابر با فاصله‌ی زمانی میان تبدیل کالای I به پول و استحاله بعدی آن از پول به کالای II است و پس •

اگر واگردها کوتاهتر فرض شوند - یا اگر از دیدگاه دوران ساده‌ی کالاها نگاه کنیم ، هرگاه

چرخش پول در گردش سریعتر انجام گیرد - آنگاه باز پول کمتری کافی خواهد بود تا ارزش - کالاهای مبادله شده بگرددش در آیند - هرگاه تعداد مبادلاتی که بی دریغ انجام میگیرد معلوم باشد - مجموع مبلغ پول همواره وابسته به حاصل جمع قیمت ها یا مبلغ ارزشی کالاهای در گردش است - مسئله‌ی اینکه چقدر از این مجموع ارزشی را از سوئی اضافه ارزش و از سوی دیگر ارزش - سرمایه تشکیل میدهد ، مطلقاً در این مورد بی تفاوت است .

چنانچه در مثال ما در بخش I دستمزد چهاربار در سال ، یعنی $4 \times 250 = 1000$ پرداخته میشود آنگاه ۲۵۰ لیره استرلینگ نقد برای دوران IV - $\frac{1}{4}$ و همچنین برای دوران میان IV و نیروی کار I ، کافی میباشد . و نیز اگر دوران میان Im و IIC در چهار واگرد انجام میگردد برای آن بیش از ۲۵۰ لیره استرلینگ لازم نیامد ، و بنابراین مجموعاً نقدینسه یا پول - سرمایه ای به میزان ۵۰۰ لیره استرلینگ برای انجام دوران کالاهای بمبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ کفایت مینمود . در چنین صورتی اضافه ارزش بجای آنکه دو بار پشت سر هم نیمه به نیمه نقد شود در چهار بار پیاپی به میزان هر بار $\frac{1}{4}$ نقد میگردد .

چنانچه بجای II ، در مبادله‌ی شماره‌ی ۴ ، I بمثابه خریدار وارد شود و لذا ۵۰۰ لیره استرلینگ پول نقد بابت وسائل مصرفی بهمان حجم ارزشی خرج نماید ، آنگاه پس از آن II در مبادله شماره‌ی ۵ ، با همین ۵۰۰ لیره استرلینگ وسائل تولید خریداری میکند ، در شماره‌ی ۶ ، I با همان ۵۰۰ لیره وسائل مصرف میخرد ، در شماره‌ی ۷ II با همان ۵۰۰ لیره وسائل تولید خواهد خرید و لذا ۵۰۰ لیره استرلینگ سرانجام بسوی I بر میگردد در صورتیکه پیش از آن به II باز میگشت . در اینجا اضافه ارزش بوسیله‌ی پولی که خود سرمایه دار تولید کننده‌ی اضافه ارزش بابت مصرف خصوصی خود خرج میکند نقد میشود . این پول عبارت از درآمد پیش خور شده ، پیش برداشت از اضافه ارزش نهفته در کالای است که هنوز باید بفروش برود . نقدگشتن اضافه ارزش از راه برگشت ۵۰۰ لیره استرلینگ وقوع نمی یابد ، زیرا I در جنب ۱۰۰۰ لیره استرلینگی که بصورت کالا از بابت IV وارد دوران کرده است ، در پایان مبادله‌ی شماره‌ی ۴ مبلغ پول نقدی به میزان ۵۰۰ لیره استرلینگ هم به دوران فرو ریخته است و این پول - تا آن حد که بر ما معلوم است - تنخواهی اضافی است و حاصل فروش کالای است . در صورتیکه این پول بسوی I برگردد ، آنگاه I فقط پول اضافی خود را از نو بدست آورده است ، نه آنکه اضافه ارزش خود را نقد کرده باشد . نقدگشتن اضافه ارزش I فقط از راه فروش کالاهای Im که اضافه ارزش در آنها نهفته است انجام میگیرد و هر بار تا آنزمان باقی است که پول حاصل از فروش کالا هنوز در ازا و وسائل مصرف خرج نشده است .

I با پول اضافی (۵۰۰ لیره استرلینگ) از II وسائل تولید خریداری میکند . این پول بوسیله‌ی I خرج شده که معادل آنرا از راه کالای II بدست آورده است . پول برای نخستین بار بدان سبب بر میگردد که II از I به میزان ۵۰۰ لیره استرلینگ کالا میخرد . بنابراین پول مزبور بمثابه معادل کالای که I فروخته است رجعت میکند ، ولی این کالا برای I هیچ خرجی بر نداشته و لذا برای I اضافه ارزش بوجود آورده است و بدینسان پولی که از جانب خود او به دوران فرو ریخته شده اضافه ارزش خود او را نقد میکند . همچنین I در خرید دوم خود (شماره‌ی ۶) معادل آنسرا بصورت کالای II دریافت نموده است . اکنون اگر فرض شود که II از I وسائل تولید خریداری نمیکند (شماره‌ی ۷) ، آنگاه در واقع چنین خواهد بود که I ۱۰۰۰ لیره استرلینگ بابت وسائل مصرف پرداخته - یعنی تمام اضافه ارزش خود را بصورت درآمد خرج کرده است - بدینقرار که ۵۰۰ را با کالاهای خودش (I وسائل تولید) و ۵۰۰ دیگر را بصورت نقدی ، و بالعکس هنوز معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ کالای خودی (I وسائل تولید) در انبار دارد و در مقابل ۵۰۰ لیره استرلینگ

هم نقد مایه رفته است .

درعوض باچنین فرض ، II سه چهارم سرمایه‌ی ثابت خود را از شکل کالا - سرمایه بیرون آورده و به سرمایه‌ی بارآور بدل کرده است ، و يك چهارم آنرا بعکس به شکل پول - سرمایه (۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ) یادرواقع بصورت پول عاطل یا پولی درآورده که مقطوع‌الوظیفه است و درحساب انتظار ، چنانچه این وضع مدت زیادی دوام یابد ، آنگاه II مجبور خواهد بود از مقیاس بازتولید به اندازه‌ی يك چهارم بکاهد . ولی ۵۰۰ تائی که بصورت وسائل تولید روی دست I مانده است عارت از اضافه ارزش در شکل کالانیست . وسائل مزبور جانشین ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول پیش ریخته‌ای هستند که I در کنار اضافه ارزش ۱۰۰۰ لیره‌ای خود بصورت کالا ، در دست داشت . ۵۰۰ مزبور ، بمثابة پول در شکلی قرار دارد که هواره سامان پذیراست ، بمثابة کالای فعلا فروش رفتنی نیست . بدیهی است که بازتولید ساده - بازتولیدی که در آن هر يك از عناصر سرمایه‌ی بارآور ، خواه در II و خواه در I ، ضرورتا باید یکدیگر را بپوشانند - در این مورد فقط هنگامی امکان پذیراست که ۵۰۰ پرنده‌ی زرینی که I بدو پرداخته است از توبه‌آشیانه‌ی I بازگردند .

چنانچه یکتوسرمایه دار (در اینجا هنوز سروکار ما فقط با سرمایه داران منعتی است که در عین حال نمایندگان همه‌ی سرمایه داران دیگر بشمار رفته اند) پولی درازا و وسائل مصرف خرج کند ، این پول برای او از بین رفته و این دار فانی را وداع کرده است . بازگشت پول بسوی او فقط آنگاه امکان تحقق دارد که وی آنرا درعوض کالا - و لذا بوسیله‌ی کالا - سرمایه اش - از دوران صید کرده بیرون کشد . ارزش هر يك از عناصر محصول - کالای وی ، یعنی ارزش هر يك از کالاها بطور جداگانه ، مانند ارزش همه‌ی محصول - کالای سالیانه اش (که برای او = کالا - سرمایه است) ، از لحاظ سرمایه دار مزبور به اجزاء ذیل تجزیه پذیراست : ارزش - سرمایه‌ی ثابت ، ارزش - سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش . بنابراین نقدگشتن هر يك از اجزاء مرکبه‌ی کالا (که بمثابة عناصر ، محصول - کالا را تشکیل میدهند) در عین حال نقد سازی مقدار معلومی است از اضافه ارزش که در مجموع محصول - کالا نهفته است . پس در مورد مشخص بحث دقیقاً درست است که سرمایه دار خود پولی به دوران ریخته است - در حقیقت با خرج کردن آن بابت وسائل مصرف - تا بوسیله‌ی آن اضافه ارزشش نقد شود یا بدیگر سخن بسامان رسد . روشن است که در اینجا سخن بر سر عین همان مسکوکات نیست ، بلکه صحبت بر سر پول جنگی‌ی برابر با مبلغ (یا برابر با يك جزء از آن مبلغی است) که وی برای ارضاء نیازمندیهای شخصی خویش به دوران ریخته است .

در عمل این امر به دو صورت وقوع می یابد : چنانچه بنگاه طی سال جاری باز شده باشد ، آنگاه مدت نسبتاً زیادی (در بهترین حالات چندین ماه) طول میکشد تا سرمایه دار بتواند از دریافتیهای خود بنگاه ، پول برای مصارف شخصی خود خرج نماید . ولی او به این سبب يك لحظه هم مصرف خود را معلق نمیسازد . وی بحساب خود پولی بصورت مساعده بابت اضافه ارزش آینده پیش ریز میکند (چه این پول از جیب خودش باشد چه بشکل اعتباری از جیب غیره ، در اینجا کاملاً مسئله‌ی بی تفاوتی است) . ولی وی با این عمل در عین حال وسیله‌ی دوران کننده‌ی ای برای سازمان یافتن اضافه ارزش سامان جوی آینده برآه می اندازد . اگر بعکس بنگاه از مدتی پیش مرتباً در کار است ، آنگاه پرداختها و دریافتیها بنا بر مهلت های مختلف سال تقسیم میگردند . اما چیزی که بی وقفه جریان دارد مصارف سرمایه دار است که پیشکی برداشت میگردد و میزان آن بر حسب وصولی های عادی یا آتی به نسبت معینی حساب میشود . با هر بهری از کالای فروش رفته يك جزء از اضافه ارزشی که طی سال بساید بدست آید بسامان میرسد . ولی هرگاه در جریان تمام سال از کالاهای تولید شده آنقدر بفروش رود که فقط برای جبران ارزش - سرمایه های ثابت و متغیری که در آنها نهفته است کافی باشد ،

و یا اگر قیمت ها چنان تنزل نمایند که با فروش تمام محصول - کالای سال فقط ارزش - سرمایه ی پیش ریخته ای که در بطن آن نهفته است بسامان رسیده باشد ، آنگاه خصلت پیش خورده ی پولی که بحساب اضافه ارزش آینده خرج شده است بروشنی نمایان میگردد . در صورتیکه سرمایه دار ما ورشکست شده باشد ، آنگاه طلبکاران وی و دادگاه به بررسی این امر میپردازند که آیا مخارج خصوصی پیشکی او با حجم کسب و کار وی نسبت شایسته ای داشته و یا مخارج مزبور با میزان وصول اضافه ارزش عادی یا متداول بنگاه متناسب بوده است یا نه .

ولی از لحاظ طبقه ی سرمایه دار در مجموع خود ، این حکم که طبقه ی مزبور مجبور است پولی که برای سامان رسانی اضافه ارزش خویش (و نیز برای گردش اندازی سرمایه اش ، اعم از ثابت یا متغیر) لازم است خود به دوران بریزد ، نه تنها متضاد جلوه نمیکند ، بلکه بمثابه شرط لازم سراسر مکانیسم تلقی میشود . زیرا در اینجا دو طبقه بیشتر نیست : طبقه ی کارگر که فقط نیروی کار خویش را در اختیار دارد ، و طبقه ی سرمایه دار که دارنده ی انحصاری وسائل تولید اجتماعی و پول است . تضاد آنگاه پدید میآید که فرضا طبقه ی کارگر نخست خود پول لازم برای سامان رسانی اضافه ارزش نهفته در کالاها را از جیب خویش پیش ریز کرده بود . ولی تک سرمایه دار همواره این پیش ریز را فقط در شکلی انجام میدهد که وی مانند خریدار وارد عرصه ی عمل باشد ، پول برای خرید وسائل تولید خرج میکند یا پول را برای خرید عناصر سرمایه ی بارآورش پیش ریز میکند ، خواه برای نیروی کار باشد و خواه در ازاء وسائل تولید . وی هیچگاه پول را تا در برابر معادلی نباشد رها نمیکند . پیش ریز پول از طرف او در دوران هم آنچنان است که وی کالا به دوران پیش ریز میکند . در هر دو مورد وی بمثابه نقطه ی عزیمت گردش آنها عمل مینماید .

رویداد واقعی توسط اوضاع و احوال دوگانه ای تارک میگردد .

- ۱- پیدایش دو پدیده در روند دوران سرمایه ی صنعتی ، یعنی از یکسو سرمایه ی تجاری (که نخستین شکل آن همواره پول است ، زیرا بازرگانان فی نفسه هیچ " محصول " یا " کالائی " خود نمیمازد) ، و از سوی دیگر سرمایه ی مالی ، که موضوع زد و بند سرمایه دارانی از نوع ویژه است .
- ۲- تقسیم اضافه ارزش - که همواره باید بمثابه دست اول ضرورتا در کف سرمایه دار صنعتی قرار داشته باشد - میان گروههای مختلف ، که نمایندگان آنها مانند مالک زمین (برای بهره ی مالکانه) ، رباخوار (برای بهره ی پول) و غیره ، در کنار سرمایه دار صنعتی نمایان میگردد و همچنین دولت و کارمندان آن ، سود خواران و غیره . این دارودسته در برابر سرمایه دار صنعتی مسانند خریدار نمود میکنند و بدینسان مانند نقد کننده ی کالاهای وی جلوه گرمیشوند . اینان نیز بسهم خود ■ ■ " پول " به دوران میریزند و سرمایه دار صنعتی نیز از آنان پول میستاند . ولی همواره این نکته فراموش میشود که دارودسته ی مزبور بدو پول را از کدام منبع بدست آورده و باز همواره از کجا بدست می آورد .

VI . سرمایه ی ثابت بخش I (۴۸)

بررسی در باره ی سرمایه ی ثابت بخش I = $4000 Ic$ هنوز برای ما باقی مانده است . این ارزش برابر با ارزش وسائل تولیدی است که در تولید محصول - کالای I صرف شده و از سو در آن

■ در متن به لاتینی : ditto
 ■ ■ در متن به لاتینی : pro parte
 (۴۸) از اینجا بحد دست نوشته ی II

توده - کالا نمایش یافته است . این ارزش بازنمود ارگشته که در روند تولید I بوجود نیامده ، بلکه سال پیش بمتابه ارزش ثابت ، مانند ارزش معین وسائل تولید ، در آن روند وارد شده است ، اکنون در تمام آن جزئی از توده - کالای I که بوسیلهی بخش II جذب نمیشود وجود دارد و در واقع ارزش این توده - کالا که در دست سرمایه داران بخش I باقی میماند برابر با کل ارزشی تمام محصول - کالای سالیانهی آنهاست . آنگاه که سخن بر سر سرمایه دار منفردی بود که وسیلهی تولید ویژه ای میساخت ، میتوانستیم بگوئیم : وی محصول - کالای خود را میفروشد و آنرا به پول بدل میکند . هنگامیکه وی محصول - کالایش را به پول بدل میسازد جزء ارزشی ثابت محصول خود را نیز به پول بدل کرده است . وی سپس با این جزء ارزشی که به پول بدل شده است از فروشندگان دیگر وسائل تولید خود را از نو میخرد ، یا بدیگر سخن جزء ارزشی ثابت محصول خویش را به شکل طبیعی برمیگرداند تا بدان وسیله بتواند از نو بمتابه سرمایهی ثابت با رآور بعمل بپردازد . ولی اکنون دیگر بعکس چنین فرضی غیر ممکن است . گروه سرمایه دار I شامل همهی سرمایه دارانی است که وسائل تولید میسازند . علاوه بر این محصول - کالای چهار هزارگی که در دست آنها باقی مانده جزئی از محصول اجتماعی است که در برابر هیچ محصول دیگری نمیتواند مبادله شود ، زیرا یک چنین جزء دیگری از محصول سالیانهی دیگر وجود ندارد . با استثناء این ۴۰۰۰ ، بقیه تماماً مورد معاملهی قبلی قرار گرفته است . جزئی از آن بوسیلهی مصرف - مایهی اجتماعی جذب شده است و جزء دیگر باید سرمایهی ثابت بخش II را جبران نماید ، و بخش مزبور نیز تمام آنچه را که میتواند برای مبادله با بخش I در اختیار داشته باشد مبادله نموده است .

آنگاه که در نظر آوریم تمام محصول - کالای I بنا بر شکل طبیعی خود از وسائل تولید ، یعنی از عناصر مادی خود سرمایهی ثابت ، تشکیل میگردد ، این شکل خیلی آسان حل میشود . در اینجا همان پدیده ای که پیش از این در مورد II ملاحظه شد ، منتها در مقطع دیگری ، بروز میکند . در II همهی محصول - کالا عبارت از وسائل مصرفی بود . لذا جزئی از آن که مقدارش بوسیلهی دستمزد و اضافه ارزش محتوی در محصول - کالا سنجیده میشود ، میتواند توسط خود تولید کنندگانش مصرف گردد . در بخش I تمام محصول - کالا مرکب از وسائل تولید است ، ابنیه ، ماشین آلات ، ظروف ، مواد خام و کمکی و غیره . لذا قسمتی از این وسائل ، یعنی آن جزء که در همین محیط جانشین سرمایهی ثابت مستعمل میشود ، میتواند فوراً در شکل طبیعی خود دوباره بمتابه جزئی از ترکیب سرمایهی با رآور بکار افتد . تا آن اندازه که جزء مزبور وارد دوران میشود ، در دوران همان بخش I گردش دارد . در بخش II ، قسمتی از محصول - کالا بصورت جنس بوسیلهی خود تولید کنندگان بخش مزبور انفراداً مصرف میشود ، بعکس در بخش I جزئی از محصول بصورت جنس از جانب سرمایه داران تولید کنندگان بخش مزبور با رآور مورد مصرف قرار میگیرد .

ارزش - سرمایهی ثابتی که در بخش I مصرف شده است دوباره در سهم محصول - کالای بخش مزبور = ۴۰۰۰ ظاهر میگردد ، و آنها در شکل جنسی که میتواند فوراً بمتابه سرمایهی با رآور ثابت از نو بکار افتد . در بخش II ، آن جزء از محصول - کالای سه هزارگی (۳۰۰۰) که ارزشش برابر با دستمزد بعلاوهی اضافه ارزش است (= ۱۰۰۰) ، مستقیماً در مصرف انفرادی سرمایه داران و کارگران بخش II وارد میشود ، در صورتیکه بعکس ارزش - سرمایهی ثابت این محصول - کالا (= ۲۰۰۰) نمیتواند خود دوباره در مصرف با رآور سرمایه داران بخش II وارد گردد ، بلکه باید از راه مبادله با بخش I جبران شود .

در بخش I بعکس ، آن جزء از محصول - کالای شش هزارگی (۶۰۰۰) ، که ارزش آن برابر با دستمزد بعلاوهی اضافه ارزش است (= ۲۰۰۰) ، در مصرف انفرادی تولید کنندگان و وارد

نمیشود و نظر بشکل طبیعی خود هم نمیتواند وارد گردد. جزء مزبور بدو باید با بخش II مبادله شود. جزء ارزش ثابت این محصول = ۴۰۰۰، در عوض دارای شکل طبیعی‌ئی است که میتواند بهمان صورت جنسی — چنانچه گروه سرمایه دار I را مجموعاً در نظر بگیریم — مستقیماً بمشابه سرمایه‌ی ثابت گروه مزبور از نو وارد عمل گردد. بدینگونه سخن: تمام محصول بخش I مرکب از ارزشهای مصرفی است که بنا بر شکل طبیعی خود فقط میتوانند (در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری) بمشابه عناصر سرمایه‌ی ثابت بکار روند. بنابراین از کل محصول مزبور که به ارزش ۶۰۰۰ است، یک سوم (۲۰۰۰) سرمایه‌ی ثابت بخش II را جبران میکند و دو سوم دیگر جانشین سرمایه‌ی ثابت بخش I میگردد.

سرمایه‌ی ثابت I مرکب از توده‌ای از گروههای سرمایه‌ای گوناگون است که در رشته‌های مختلف تولید و وسائل تولید بکار افتاده است، از قبیل کارخانه‌های فلزکاری، معادن ذغال و غیره. هر کدام از این گروههای سرمایه‌ای، یا هر یک از این گروههای سرمایه‌ی اجتماعی، بنوبه‌ی خود مرکب از توده‌های بزرگ یا کوچکی از تک سرمایه‌هایی است که مستقلاً دست اندر کارند. نخست سرمایه‌ی جامعه، که مثلاً ۱۷۵۰۰ است (رقصی که میتواند معرف میلیونها و غیره باشد) به گروههای سرمایه‌ای گوناگون تجزیه میشود. سرمایه‌ی اجتماعی ۷۵۰۰ به بخشهای ویژه‌ای تجزیه میشود که در هر یک از آنها مقداری از این سرمایه در رشته‌ی خاصی از تولید بکار افتاده است. اجزاء ارزش-سرمایه اجتماعی که در هر کدام از رشته‌های ویژه‌ی تولید نهاده شده است، از لحاظ شکل طبیعی خود قسماً مرکب از وسائل تولیدی هر کدام از محیط‌های تولید خاص و در قسمت دیگر مرکب از نیروی کار تخصص یافته‌ای هستند که با ضرورت کار هر یک از این محیط‌های تولید انطباق دارد و بر حسب نوع کار، ویژه‌ای که در هر یک از محیط‌های تولید باید انجام گیرد از طریق تقسیم کار، گونه‌گونی تفاوت پیدا میکند. بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی که در هر کدام از رشته‌های ویژه‌ی تولید بکار افتاده است، بنوبه‌ی خود مرکب از حاصل جمع تک سرمایه‌هایی است که در آن رشته گذاشته شده و مستقلاً عمل میکند. بدیهی است که این حکم در مورد هر دو بخش I و II صادق است.

ارزش سرمایه‌ی ثابت بخش I که بصورت محصول — کالا دو باره پدیدار میشود، جزئیات در محیط تولیدی ویژه‌ای که محصول مزبور از آن بیرون آمده است (یا حتی در بنگاه مشخص انفرادی) مجدداً بمشابه وسیله‌ی تولید وارد میگردد. بطور مثال میتوان از گداسی سخن گفت که از نو در تولید گندم بکار میرود، از ذغال در تولید ذغال سنگ، از آهن بصورت ماشین‌آلات در فلزکاری و غیره. معذک آنکه هم که آن اجزاء ارزش — سرمایه‌ی ثابت بخش I مستقیماً در محیط تولیدی ویژه یا انفرادی خود دو باره وارد نمیکردند، فقط جای خود را عوض میکنند. آنها با شکل طبیعی خود وارد محیط تولیدی دیگری از بخش I میشوند، در حالیکه محصول دیگری از بخش I بصورت جنسی جای آنها را میگیرد. این فقط یک جابجا شدن محصول مزبور است و پس، تمام محصولات مزبور از نو بمشابه عناصر جانشین سرمایه‌ی ثابت در بخش I وارد میشوند، منتها بجای آنکه در این گروه باشد، به گروه دیگری از بخش I منتقل میگرددند. تا آنجا که مسئله‌ی مبادله میان تک سرمایه‌داران بخش I مطرح میشود، باید گفت که این عمارت از مبادله‌ای است میان شکل طبیعی سرمایه‌ی ثابت در برابر شکل طبیعی دیگری از سرمایه‌ی ثابت، مبادله‌ای میان نوعی از وسائل تولید با نوع دیگری از وسائل تولید. این عمارت از مبادله‌ی سرمایه‌ی ثابت انفرادی گوناگون بخش میان خود آنهاست. آن محصولات که بمشابه وسائل تولید در رشته‌های تولیدی خاص خود مستقیماً بکار نمیروند، از تولیدگاههای خود به جای دیگری منتقل میگرددند و بدینسان متقابلاً جانشین یکدیگر میشوند. بدینگونه در چاپ دوم "نوع نیروی کار" ذکر شده، ولی "نوع کار" که مضموناً درست تر است از روی چاپ اول اصلاح گردیده است.

سخن (بهمان گونه که در بخش II در مورد اضافه ارزش وقوع یافت) : هر سرمایه دار بخش I به نسبت سهمی که بمثابة شريك در این سرمایه ثابت ۴۰۰۰ تائی دارد ، از این توده ی كالائی وسائل تولیدی لازم و منطبق با كمیت كارخویش را بیرون میکشد . اگر فرضا تولید بجای آنكه خصلت سرمایه داری داشته باشد اجتماعی میبود ، آنگاه روشن است كه باز محصولات بخش I بمثابة وسائل تولید پیوسته میان رشته های مختلفی این بخش بمنظور بازتولید توزیع میشدند ، حصه ای از آنها مستقیما در محیط های تولیدی كه از آنها بیرون آمده بود میماند و بعكس حصه ی دیگر به تولیدگاه های دیگری منتقل میگردد ، و بدینسان يك آمدورفت دائمی میان نقاط مختلفی تولیدی این بخش انجام میگرفت .

VII • سرمایه ی متغیر و اضافه ارزش در هر دو بخش

پس بنا بر آنچه گفته شد ، ارزش همه ی وسائل مصرف كه سالیانه تولید میشود برابر است با سرمایه متغیری كه در بخش II طی سال بازتولید شده ، بعلاوه ی اضافه ارزش نو تولید گشته ی بخش II (یعنی مساوی است با ارزشی كه طی سال در بخش II تولید شده است) ، با اضافه ی ارزش سرمایه ی متغیری كه در بخش I طی سال بازتولید شده و اضافه ارزش نو تولید گشته ی بخش I (و لذا بعلاوه ی ارزش تولید شده ی سالانه ی بخش I) .

بنابراین در فرض بازتولید ساده ، مجموع ارزش وسائل مصرف تولید شده ی سال برابر با ارزش - محصول سالانه است ، یعنی مساوی است با تمام ارزشی كه بوسیله ی كار اجتماعی طی سال تولید گشته است ، و اینچنین نیز باید باشد ، زیرا در بازتولید ساده تمام این ارزش بمصرف میرسد . تمام روزانه ی كار اجتماعی به دو جزء تقسیم میشود : ۱- كار لازم كه در عرض سال ارزشی بمبلغ ۱۵۰۰ v می آفریند ؛ ۲- اضافه كار ، كه يك ارزش الحاقی یا اضافه ارزشی بمبلغ ۱۵۰۰ m ایجاد میکند . حاصل جمع این ارزش ها = ۳۰۰۰ ، برابر است با ارزش وسائل مصرفی كه سالیانه بمیزان ۳۰۰۰ تولید گشته است . پس ارزش كل وسائل مصرف تولید گشته ی سال برابر با تمام ارزشی است كه مجموع روزانه ی كار اجتماعی طی سال تولید میکند ، مساوی با ارزش سرمایه ی متغیر اجتماعی بعلاوه اضافه ارزش اجتماعی است ، برابر با كل محصول نو تولید گشته ی سالیانه است .

ولی ما میدانیم كه گرچه این دو مقدار ارزشی بایكدیگر انطباق دارند معذلك ارزش كل كالا های بخش II ، كه وسائل مصرف هستند ، بهیچوجه تماما در این بخش از تولید اجتماعی بوجود نیامده اند . انطباق این دو مقدار بایكدیگر از آنجهت است كه ارزش - سرمایه ی ثابت دو باره پدیدار گشته ی بخش II برابر با ارزش نو تولید شده ی بخش I است (ارزش - سرمایه ی متغیر + اضافه ارزش) ؛ و لذا $I (v + m)$ میتواند آن جزء از محصول بخش II را ، كه از لحاظ تولید كنندگان (در بخش II) نمودار ارزش - سرمایه ی ثابت است ، خریداری نماید . بنابراین دیده میشود كه بچه علت از لحاظ اجتماعی ارزش محصول II به $v + m$ تجزیه پذیر است ، در حالیکه برای سرمایه داران بخش II ارزش محصولشان به $c + v + m$ تجزیه میگردد . این وضع فقط از آن جهت پیش می آید كه در اینجا IIc برابر با $I (v + m)$ است و این هر دو جزء ترکیب کننده ی محصول اجتماعی ، از راه مبادله ، اشكال طبیعی خود را بایكدیگر معاوضه میکنند ، و لذا پس از این معامله است كه IIc از نو در وسائل تولید وجود پیدا میکند و در مقابل $I (v + m)$ در وسائل مصرف هستی مییابد .

و هم این امر است كه آ . اسمیت را به اظهار این نظر كشانده است كه گوید ارزش محصول سالانه به $v + m$ تجزیه میشود . این امر فقط در مورد آن جزئی از محصول سالانه كه مركب از وسائل مصرف

است صدق میکند و ثانیاً حکم مزبور در این معنی درست نیست که گفته شود کل این ارزش در II تولید میگردد و لذا ارزش - محصول آن برابر با ارزش - سرمایه‌ی متغیری است که بخش II پیش ریز نموده بعلاوه‌ی اضافه‌ی ارزشی که در این بخش تولید گشته است. این حکم فقط در معنای زیرین درست است:

$$II(c + v + m) = II(v + m) + I(v + m)$$

• است $I(v + m) = IIc$

از آنجا با چنین نتیجه میشود که :

اگرچه روزانه‌ی اجتماعی کار (یعنی کاری که طی تمام سال بوسیله‌ی مجموع طبقه‌ی کارگر صرف شده است) ، مانند هر روزانه‌ی کار انفرادی فقط به دو جزء کار لازم و اضافه کار تقسیم میگردد ، و لذا اگرچه ارزشی که بوسیله‌ی این روزانه‌ی کار تولید شده است نیز فقط به دو جزء تجزیه میشود که عبارتست از ارزش - سرمایه‌ی متغیر ، یعنی آن جزء ارزشی که بوسیله‌ی آن کارگر وسیله‌ی بازتولید خویش را خریداری میکند ، و اضافه ارزش ، که سرمایه دار میتواند آنرا برای مصرف انفرادی خویش خرج نماید - معذک چنانچه از لحاظ اجتماعی توجه شود ، یک جزء از روزانه‌ی کار اجتماعی منحصر در تولید سرمایه‌ی ثابت تازه صرف میشود ، یعنی صرف تولید محصولات میگردد که منحصر به ایسین تخصیص یافته اند که در روند کار بمثابة وسائل تولید و لذا در روند ارزش افزایش همراه آن ، بمثابة سرمایه‌ی ثابت بکار افتند . بنا بر فرض ما تمام روزانه‌ی کار اجتماعی در پول - ارزشی بمبلغ ۴۰۰۰ نوده میشود که از آن مبلغ فقط $\frac{1}{2}$ آن = ۱۰۰۰ در بخش II تولید میگردد ، که وسائل مصرفی کالاهایی تولید میکند که در آن تمام ارزش - سرمایه‌ی متغیر و مجموع اضافه ارزش جامعه سرانجام بسامان میرسد . پس بنا بر این فرض $\frac{1}{2}$ روزانه‌ی کار اجتماعی صرف تولید سرمایه‌ی ثابت تازه میگردد . با اینکه از نقطه‌ی نظر تک سرمایه داران و کارگران بخش I ، این $\frac{1}{2}$ روزانه‌ی کار اجتماعی ، عیناً مانند $\frac{1}{2}$ دیگر روزانه‌ی اجتماعی کار در بخش II ، فقط برای تولید ارزش - سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش بکار میروند ، معذک چنانچه از لحاظ اجتماعی توجه شود - و نیز از جهت ارزش مصرفی محصول بنگریم - این $\frac{1}{2}$ روزانه کار اجتماعی فقط برای جانشین ساختن سرمایه‌ی ثابتی صرف میشود که هم اکنون در روند مصرف بار آور و وارد است و یا بکلی مصرف شده است . در واقع اگر از نظر فردی توجه کنیم این $\frac{1}{2}$ روزانه‌ی کار نیز ارزش کلی تولید میکند که برای تولید کنندگان آن بغیر از آنکه برابر با ارزش - سرمایه‌ی متغیر بعلاوه‌ی اضافه ارزش باشد چیز دیگری نیست ، ولی اینان آن نوع ارزش مصرفی تولید نمیکنند که در ستم و اضافه ارزش بتوانند در ازاء آن خرج شوند ، محصول آنرا یک وسیله‌ی تولید است .

بدواً باید متذکر شد که هیچ جزئی از روزانه‌ی کار اجتماعی ، اعم از بخش I یا بخش II ، برای تولید کردن ارزش سرمایه‌ی ثابتی که در این دو عرصه‌ی بزرگ تولید مورد استفاده قرار گرفته و وارد در عمل است ، بکار نمیرود . این دو عرصه بزرگ تولید فقط ارزش افزوده‌ی $II(v + m) + 2000I(v + m)$ را ، که به ارزش - سرمایه‌ی ثابت $2000IIc + 4000Ic =$ ملحق میشود ، تولید میکنند . ارزش نو که در شکل وسائل تولید ایجاد میشود ، هنوز سرمایه‌ی ثابت نیست . ارزش تازه‌ی مزبور فقط ایسین تخصیص رایافته است که در آینده بعنوان سرمایه‌ی ثابت وارد عمل گردد .

کل محصول بخش II - وسائل مصرف - از لحاظ ارزش مصرف و مشخصاً با شکل طبیعی خود ، محصول یک سوم روزانه‌ی کار اجتماعی‌ی است که در بخش II انجام یافته ، محصول کارهایی است که در این بخش با شکل‌های مشخص خود مانند کار بافنده ، کارنانوا و غیره مورد استفاده قرار گرفته اند ، محصول کاری است که بمثابة عنصر ذهنی روند کار عمل میکند . ولی بعکس جزء ارزشی ثابت این محصول ، فقط دو باره در ارزش مصرف نوئی پدیدار میشود ، در شکل طبیعی تازه‌ای ، در شکل وسائل مصرف تجلی میکند ، در صورتیکه سابقاً در شکل وسائل تولید قرار داشت . ارزش آن ، بوسیله‌ی روند کار ،

از شکل طبیعی گذشته‌ی خود به شکل طبیعی نوی آن انتقال یافته است . ولی ارزش این $\frac{1}{3}$ ارزش - محصول که $= 2000$ است در روند ارزش افزائی سال جاری بخش II تولید نشده است .

کاملاً همانگونه که از نقطه‌ی نظر روند کار ، محصول بخش II نتیجه‌ی کارزنده‌ی نوعی عمل کرده و وسائل تولید مفروشی است که به آن داده شده است و با آن وسائل بمثابه شرایط مادی خود تحقق می یابد ، هم آنچنان نیز از لحاظ روند ارزش افزائی ، ارزش - محصول بخش II که $= 3000$ است ، از ارزش جدیدی ترکیب یافته که بوسیله‌ی $\frac{1}{3}$ روزانه‌ی کار اجتماعی تسو لید شده است ($1000 = 500 m + 500 v$) بانضمام ارزش ثابتی که در آن $\frac{1}{3}$ روزانه‌ی کار اجتماعی گذشته ، یعنی روزانه‌ی کاری که پیش از روند تولید بخش II ی مورد بررسی ما سپری شده ، مجسم گشته است . این جزء ارزشی محصول II ، در بهری از خود محصول نمایش می یابد . جزء مزبور در کمیته‌ی از وسائل مصرف به ارزش $= 2000$ $\frac{1}{3}$ يك روزانه‌ی کار اجتماعی وجود دارد . در این شکل نوی مصرفی است که جزء مزبور دو باره ظهور میکند . بنابراین مبادله‌ی جزئی از وسائل مصرف $= 2000 \cdot IIc$ با وسائل تولید $I = I (1000 v + 1000 m)$ ، در واقع عبارت از مبادله‌ی $\frac{1}{3}$ روزانه‌ی کل کاری است که هیچ جزئی از کار سال جاری را تشکیل نمیدهد ، بلکه قبل از این سال انجام پذیرفته است ، با $\frac{1}{3}$ روزانه‌ی کار اجتماعی امسال ، یعنی روزانه‌ی کاری که در عرض همین سال جاری پیوسته شده است . $\frac{1}{3}$ روزانه‌ی کار اجتماعی سال جاری نمیتوانست در تولید سرمایه‌ی ثابت مورد استفاده قرار گیرد و در عین حال ارزش - سرمایه‌ی متغیر بعلاوه‌ی اضافه ارزش برای تولید کنندگان خود بوجود آورد . هرگاه با آن جزء ارزشی وسائل مصرفی مبادله نشود که سالیانه صرف میشود و در درون آن $\frac{1}{3}$ از روزانه کاری پنهان است که نه در عرض سال جاری ، بلکه پیش از امسال انجام شده و تحقق یافته است . این مبادله‌ی ای است میان $\frac{1}{3}$ روزانه‌ی کار امسال در برابر $\frac{1}{3}$ روزانه‌ی کاری که پیش از امسال صرف شده است . مبادله‌ی ای است میان زمان کار امساله و زمان کار پیشینه . اینست آنچه که معمار امی - گشاید و روشن میسازد که چرا ارزش - محصول کل روزانه‌ی کار اجتماعی میتواند به ارزش - سرمایه‌ی متغیر بعلاوه‌ی اضافه ارزش تجزیه گردد ، در حالیکه $\frac{1}{3}$ این روزانه‌ی کار در تولید اشیائی مصرف نشده است که سرمایه‌ی متغیر با اضافه ارزش بتوانند بوسیله‌ی آنها سامان یابند ، بلکه صرف تولید وسائل تولید گردیده است تا سرمایه‌ی ای را که طی سال مستعمل شده جبران نماید . از اینجا به آسانی میتوان دریافت که $\frac{1}{3}$ ارزش - محصول بخش II ، که سرمایه داران و کارگران بخش I در آن ارزش - سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش تولید شده‌ی خود را با سامان می‌رسانند (و خود برابر با $\frac{1}{3}$ مجموع ارزش - محصول سالانه است) ، از لحاظ ارزشی نتیجه $\frac{1}{3}$ روزانه‌ی کار اجتماعی است که پیش از سال جاری انجام یافته است .

البته اگر مجموع محصول اجتماعی I و II ، یعنی وسائل تولید و وسائل مصرف را ، بر حسب ارزش مصرف ، بصورت مشخص و در شکل طبیعی شان مورد توجه قرار دهیم ، مسلم است که آنها نتیجه کار امساله هستند ، ولی فقط تا همین حد که کار مزبور خود بمثابه کار سود مند و مشخص ، نه بمثابه صرف نیروی کار ، و همچون کار ارزش آفرین ، ملحوظ شده باشد . و همین حکم اول هم فقط در این معنی درست است که وسائل تولید تنها بوسیله‌ی کاری که به آنها افزوده شده ، ببرکت کارزنده‌ی ای که در پیکر آنها دیده شده است ، میتوانند به محصول ، به محصول امساله مبدل گردند . ولی در مقابل نیز باید گفت که کار امسال بدون وسائل تولید منتقل از آن ، بدون کار افزار و مواد تولیدی ، نمی-

* چون مجموع ارزش - محصول سالانه برابر با $9000 (6000 I + 3000 II)$ فرض شده است و $\frac{1}{3}$ ارزش - محصول بخش II برابر با 2000 است . (مترجم) .

توانست به محصول بدل گردد .

VIII • سرمایه‌ی ثابت در هر دو بخش

در مورد تحلیل ارزش - محصول کل ۹۰۰۰ تائی و گروه‌هایی که آنرا ترکیب میکنند ، باد شواری - های بزرگی ، بیش از آنچه در باره‌ی ارزش - محصول يك تك سرمایه پیش می‌آید ، برخوردار نمی‌کنیم .
بعکس تحلیل در هر دو مورد یکی است .

مجموع محصول سالانه‌ی اجتماعی ، در آنچه مورد بررسی ماست ، مشتمل بر سه روزانه‌ی کار اجتماعی یکساله است . بیان ارزش هر کدام از این روزانه‌ی های کار = ۳۰۰۰ است ، بنابراین بیان ارزشی تمام محصول عبارتست از $3 \times 3000 = 9000$.

بعلاوه پیش از روند تولید یکساله‌ی ای که محصول آن مورد تحلیل ماست ، قسمتهائی از این زمان کار در گذشته وقوع یافته اند ، بدین قرار : در بخش I ، $\frac{4}{3}$ روزانه‌ی کار (ارزش - محصول ۴۰۰۰) ، و $\frac{2}{3}$ روزانه‌ی کار در بخش II (ارزش - محصول ۲۰۰۰) . ارزش - محصول دو روزانه‌ی اجتماعی کار با هم = ۶۰۰۰ است . به همین جهت است که $6000 = 2000 \cdot II + 4000 \cdot I$.
بمثابه ارزش وسائل تولید یا ارزش - سرمایه‌ی ثابتی که از نو در ارزش - محصول کل جامعه ظاهر شده اند ، جلوه میکند .

گذشته از این ، روزانه‌ی کار اجتماعی سالانه‌ی که در بخش I تازه افزوده شده به نسبت $\frac{1}{3}$ مشتمل بر کار لازم ، یا کاری است که ارزش سرمایه‌ی متغیر IV ۱۰۰۰ را جبران میکند و بهای کاری را که در بخش I مورد استفاده قرار گرفته میبرد از دو در بخش II نیز چنین است که $\frac{1}{3}$ روزانه‌ی اجتماعی کار مشتمل بر کار لازم بمبلغ ارزشی ۵۰۰ است . بنابراین $500 \cdot II + 1000 \cdot I = 1500$ ، که بیانگر ارزش نیکی از روزانه‌ی کار اجتماعی است ، عبارت از بیان ارزشی نخستین نیمه‌ی کل روزانه‌ی کار است ، که طی سال جاری به صورت کار لازم افزوده شده است .

سرانجام در بخش I ، $\frac{1}{3}$ از کل روزانه‌ی کار با ارزش - محصولی = ۱۰۰۰ ، اضافه کار است . در بخش II ، $\frac{1}{3}$ روزانه‌ی کار با ارزش - محصولی = ۵۰۰ ، اضافه کار است . این دو با هم نیمه‌ی دیگر کل روزانه‌ی کار افزوده را تشکیل میدهند . پس کل اضافه ارزش تولید گذشته = $1000 \cdot I + 500 \cdot II = 1500$ است .

بنابراین :

جزء سرمایه‌ی ثابت ارزش - محصول اجتماعی (c) عبارتست از :

۲ روزانه‌ی کاری که پیش از روند تولید صرف شده است ، با بیان ارزشی = ۶۰۰۰ .
کار لازمی که در اثنای سال صرف شده (v) :

نیکی از روزانه‌ی کار خرج شده در تولید سالانه است ، با بیان ارزشی = ۱۵۰۰ .
ارزش - محصول کار سالانه (v + m) = ۳۰۰۰ است .

ارزش - محصول کل (c + v + m) = ۹۰۰۰ است .

بنابراین د شواری در تجزیه‌ی خود ارزش - محصول اجتماعی نیست . د شواری از مقایسه‌ی عناصر

ارزشی محصول اجتماعی با عناصر مادی آن برمی‌خیزد .

جزء ارزشی ثابت ، که فقط دوبار نمودار میشود ، برابر با ارزش قسمتی از این محصول است که

از وسائل تولید تشکیل گردیده و در این قسمت تجسم یافته است .

ارزش - محصول جدید سال = v + m برابر با ارزش جزئی از این محصول است که از

وسائل مصرف تشکیل شده و در آن جزء تجسم یافته است .

ولی در اینجا، صرف نظر از برخی استثنائات بی اهمیت، وسائل تولید و وسائل مصرف کالاهائی از جنس بکلی مختلف، محصولات با اشکال طبیعی یا مصرفی کاملاً متفاوتند و بنابراین محصولات انواع گوناگون کارهای مشخصی هستند که از بیخ مختلفند. کاری که ماشین‌ها برای تولید وسائل مصرف‌بکار می‌برد با کاری که ماشین می‌سازد بکلی متفاوت است. چنین بنظر می‌رسد که کل روزانه‌ی کار سالانه که بیان ارزشی آن = ۳۰۰۰ است، جمعاً در تولید وسائل مصرف = ۳۰۰۰ صرف شده است و در آن هیچ جزء ارزشی ثابتی از نوع خود را نمی‌گذرد، زیرا این $3000 = 1500v + 1500m$ است که فقط در ارزش - سرمایه‌ی متغیر + اضافه ارزش حل می‌شود. از سوی دیگر ارزش - سرمایه‌ی ثابت = ۶۰۰۰، دو باره در نوعی از محصولات (وسائل تولید) نمایان می‌گردد که کاملاً با وسائل مصرف متفاوت هستند، در حالیکه بنظر نمی‌رسد هیچ جزئی از روزانه‌ی کار اجتماعی در تولید این محصولات نو صرف شده باشد. چنین جلوه می‌کند که گویاتمام این روزانه‌ی کار اجتماعی فقط از انواع کارهائی تشکیل شده است که نتیجه‌ی آنها وسائل تولید نیست، بلکه تنها وسائل مصرف است. این معما قبلاً حل شده است. ارزش - محصول کار سال برابر با ارزش محصولات بخش II است، یعنی مساوی با مجموع ارزش وسائل مصرف نو تولید شده است. ولی این ارزش - محصول بمیزان $\frac{1}{2}$ بزرگتر از آن قسمت از کار سالانه‌ی است که در درون عرصه‌ی تولید وسائل مصرف (بخش II) خرج شده است. فقط $\frac{1}{2}$ از کار سالانه در تولید وسائل مزبور صرف شده است. از این کار سالانه در تولید وسائل تولید و لذا در بخش I صرف گردیده است. ارزش محصولی که در این مدت بوسیله‌ی بخش I تولید شده، برابر با ارزش - سرمایه‌ی متغیر بعلاوه‌ی اضافه ارزشی است که در بخش I تولید گردیده، مساوی با ارزش - سرمایه‌ی ثابت بخش II است که در بخش II بصورت وسائل مصرف از نوع خود را گشته است. بنابراین مقادیر ارزشی مزبور می‌توانند متقابلاً مبادله شده و بصورت جنسی جبران گردند. پس کل ارزش وسائل مصرف II برابر با حاصل جمع ارزش - محصول جدید بخش $I + II$ یا مساوی با $I + II = (c + v + m) II + (v + m) I$ است، و لذا برابر با مجموع ارزش نوئی است که کار سالانه در شکل $v + m$ تولید نموده است.

از سوی دیگر کل ارزش وسائل تولید (I) برابر با ارزش - سرمایه‌ی ثابتی است که در شکل وسائل تولید (I) و در شکل وسائل مصرف (II) از نو پدیدار شده است، و لذا برابر با حاصل جمع ارزش - سرمایه‌ی ثابتی است که در محصول کل جامعه دو باره نمایان گردیده است. این ارزش کل برابر با بیان ارزشی روزانه‌ی کار گذشته است که $\frac{1}{2}$ آن پیش از روند تولید بخش I و $\frac{1}{2}$ آن پیش از روند تولید بخش II انجام گرفته است، و لذا بساهم بیان ارزشی دو روزانه‌ی تمام کار را تشکیل می‌دهند.

پس در محصول اجتماعی سالانه مشکل از آنجا پیدا می‌شود که جزء ارزشی ثابت در نوعی از محصول - وسائل تولید - نمایش می‌یابد که بکلی غیر از ارزش جدید $v + m$ است که به این جزء ارزشی ثابت افزوده شده است و در وسائل مصرف نمایش پیدا می‌کند. این امر از لحاظ ارزشی چنین پنداری بوجود می‌آورد که گویی $\frac{1}{2}$ از توده - محصولات مورد مصرف بدون آنکه کمترین کاری از سوی جامعه برای تولید آنها صرف شده باشد، خود بمثابه ارزش نو شکل جدیدی بدست آورده اند. چنین پنداری در مورد تک سرمایه بوجود نمی‌آید. هر فرد سرمایه دار نوع مشخص و معینی از کار را مورد استفاده قرار می‌دهد که وسائل تولید ویژه‌ی او را به محصول مبدل می‌سازد. مثلاً اگر سرمایه‌دار ماشین سازی فرض شود که سرمایه‌ی ثابت مصرف شده‌ی وی طی سال = ۶۰۰۰ c، سرمایه‌ی متغیرش = ۱۵۰۰ v و اضافه ارزشش = ۱۵۰۰ m باشد، آنگاه محصول = ۹۰۰۰ خواهد بود، یا می‌توانیم بگوئیم محصول وی مرکب از ۱۸ ماشین می‌شود که هر یک از آنها = ۵۰۰ است. تمام محصول

در اینجا بیک شکل است ، یعنی دارای شکل ماشین است . (چنانچه وی چندین نوع ماشین تولید کند ، آنگاه هر کدام از آنها جداگانه حساب میشود) . تمام محصول — کالا فراورد می کاری است که طی سال در ماشین سازی صرف شده و هم بست همان نوع کار مشخص با همان وسائل تولید است . بنابراین این اجزاء مختلفه ای ارزش محصول در شکل طبیعی یکسانی نمایش می یابند : در ۱۲ ماشین $6000c$ در ۳ ماشین $1500v$ ، در ۳ ماشین $1500m$ ، نهفته است . اینجا روشن است که ارزش ۱۲ ماشین نه از آن جهت $= 6000c$ است که گویا در این ماشینهای ۱۲ گانه فقط کار گذشته ای پیش از ماشین سازی جا گرفته است و از کار صرف شده برای ساختن آنها چیزی در پیکرشان فرو نرفته است . ارزش وسائل تولید لازم برای ساختن ۱۸ ماشین ، خود بخود تبدیل به ۱۲ ماشین نشده است ، ولی ارزش این ۱۲ ماشین (که خود مرکب از $6000c + 1000v + 1000m$ است) برابر با ارزش کل ارزش — سرمایه ای ثابتی است که در ۱۸ ماشین جا گرفته است . بنابراین ماشین ساز باید ۱۲ از ۱۸ ماشین را بفروشد تا سرمایه ای ثابت مصرف شده می خود را که برای بازتولید ۱۸ ماشین جدید لازم دارد جبران نماید . مطلب غیر قابل توضیح میگردید هرگاه نتیجه ای کار انجام یافته ، با اینکه منحصر عبارت از ماشین سازی است ، چنین میبود که : از سوئی ۶ ماشین $1500v + 1500m$ وجود میداشت و از سوی دیگر مقداری آهن ، مس ، پیچ و تسمه و غیره به ارزش $6000c$ ، یعنی وسائل تولید ماشین به صورت طبیعی آنها موجود میبود ، اشیائی که تک سرمایه دار ماشین ساز چنانکه دانسته است خود تولید نمیکند ، بلکه باید از راه روند دوران تهیه نماید . با این وجود در نظر اول چنین نمود میکند که گوئی بازتولید محصول اجتماعی سالیانه با چنین شیوه ای بی منطق انجام میگیرد .

محصول سرمایه ای فردی ، یعنی هر حصه ای از سرمایه ای اجتماعی که مستقلاً عمل میکند و از زندگی ویژه ای خود برخوردار است ، دارای شکلی است از اشکال طبیعی به صورتی که متصور باشد . تنها شرط اینست که محصول مزبور واقعاً شکل مصرف داری داشته باشد ، ارزش مصرفی باشد که آنرا به صورت عنصر قابل دورانی از جهان کالاها درآورد ، باشد . این مسئله ای کاملاً بی تفاوت و تمامدنی است که آیا محصول مزبور میتواند دو باره بمثابه وسیله ای تولید در همان روند تولیدی که از آن به صورت محصول بیرون آمده است وارد گردد ، و لذا آیا جزئی از ارزش — محصول که در آن جزء ثابت سرمایه منعکس است ، دارای آن شکل طبیعی بی هست که عملاً بتواند دو باره بمثابه سرمایه ای ثابت بکسار افتد یا نه . هرگاه چنین وضعی نداشته باشد ، آنگاه این جزء از ارزش — محصول بوسیله ای فروش و خرید از نوبه شکل عناصر تولیدی مادی خود تبدیل میشود و از آنرا سرمایه ای ثابت در شکل طبیعی کارآیی خود بازتولید میگردد .

اماد ز مورد محصول کل سرمایه ای اجتماعی مطلب طور دیگر است . همه ای عناصر بازتولید مجبورند با شکل طبیعی شان اجزاء خود این محصول را تشکیل دهند . آن جزء از سرمایه ای ثابت مصرف شده نقطه آنگاه میتواند از طریق تولید کل جبران شود که حصه ای سرمایه ای کل ثابت ، آن حصه ای که دو باره در محصول ظاهر شده است ، از نو در شکل طبیعی وسائل تولید تازه ای درآمد باشد که واقعاً بتواند بمثابه سرمایه ای ثابت وارد عمل گردند . * نظر به اینکه بازتولید ساده مفروض است ، لذا ارزش جزئی

* توضیحات مذکور میشود که تفاوت محصول سرمایه ای فردی با محصول کل سرمایه ای اجتماعی که در اینجا مورد نظر منصف است در اینست که در مورد محصول سرمایه ای فردی مسئله ای اینکه جزئی از ارزش — محصول بتواند در همان شکل طبیعی بی که دارد مجدداً بمثابه وسیله ای تولید در روند بازتولید بکار افتد ، اجباری نیست و حتی وقوع چنین حالتی در مورد محصول سرمایه ای انفرادی تمامدنی است ، در حالی بقیه ای زیر نویس در صفحه بعد

از محصول که از وسایل تولید تشکیل یافته باید برابر با جزء ارزشی ثابت سرمایه اجتماعی باشد . علاوه بر این اگر از نقطه نظر انفرادی توجه شود ، سرمایه دار در ارزش محصول خود فقط سرمایه متغیر خویش بعلاوه ای اضافه ارزش را بوسیله کار نوافزوده تولید میکند ، درحالیکه جزء ارزشی ثابت در نتیجهی خصیلت مشخص کار افزوده ای نو ، به محصول منتقل گردیده است . چنانچه از لحاظ اجتماعی بنگریم ، آن جزئی از روزانهی کار اجتماعی که وسایل تولید تولید میکند ، و لذا هم ارزش جدید به آنها می افزاید و هم ارزش وسایل تولید مصرف شده برای ساختن آنها را به وسایل تولید تازه منتقل مینماید . هیچ چیز دیگری جز سرمایهی ثابت تازه تولید نمیکند و بدین منظور تخصیص یافته که سرمایهی ثابت مصرف شده ای هر دو بخش I و II را که در شکل وسایل تولید قدیم بکار رفته است ، جبران نماید . این جزء از روزانهی کار اجتماعی ، تنها محصولی ایجاد میکند که برای مصرف بارآور تخصیص یافته است . بنابراین تمام ارزش این محصول فقط عبادت از ارزشی است که از نو میتواند بمثابة سرمایهی ثابت بکار آید ، عبادت از ارزشی است که تنها میتواند سرمایهی ثابت را در شکل طبیعی آن دوباره خریداری کند ، و لذا از دیدگاه اجتماعی نه به سرمایهی متغیر تجزیه میشود نه به اضافه ارزش . از سوی دیگر آن جزئی از روزانهی کار اجتماعی که وسایل مصرف تولید میکند هیچ جزئی از جانشین - سرمایهی اجتماعی را تولید نمی نماید . جزء مزبور فقط محصولاتی ایجاد میکند که در شکل طبیعی خود برای این تخصیص یافته اند که ارزش سرمایهی متغیر و اضافه ارزش هر دو بخش I و II را بسامان برسانند .

هرگاه از دیدگاه اجتماعی سخن میرود و لذا مورد بررسی کل محصول اجتماعی است ، که هم باز تولید سرمایهی اجتماعی و هم مصرف انفرادی را در بر میگیرد ، آنگاه نباید ، مانند شیوه ای که پرودون * به تقلید از اقتصاد بورژوازی اتخاذ کرده است ، به اشتباه افتاد و مسئله را آنچنان نگریم که گویا اگر جامعه ای دارای شیوهی تولید سرمایه داری یک کاسه و به صورت کل مورد بررسی قرار گیرد ، خصیلت ویژهی تاریخی - اقتصادی خود را از دست میدهد . در صورتیکه بعکس در آن صورت سروکار با سرمایه دار جمعی است . سرمایهی کل ، مانند سرمایهی سهامی همه ای تک سرمایه داران با هم نموده میشود . این شرکت سهامی با بسیاری از شرکتهای سهامی دیگر در این امر مشترك است که هر کس میداند چه در آن میگذارد ، ولی نمیداند چه از آن بیرون میکشد .

I X • پی نگری در مورد آ • اسمیت ، استورش * * * و رمزی * * *

کل ارزش محصول اجتماعی بالغ بر ۹۰۰۰ میشود که $1000 m + 1000 v + 6000 c =$ است ، یا بدینگونه سخن : ۶۰۰۰ از آن ارزش وسایل تولید را باز تولید میکند و ۳۰۰۰ ارزش وسایل مصرف

بقیهی زیر نویس صفحهی قبل :

که در مورد محصول کل سرمایهی اجتماعی نظر به اینکه همه ای عوامل و عناصر باز تولید اجزاء این محصول کل را تشکیل میدهند ، ناگزیر حصه ای که کل سرمایهی ثابت را منعکس میسازد بساید شکل طبیعی وسایل تولید تازه ای را داشته باشد که بتواند سرمایهی ثابت کل را بطور واقعی جبران نماید ، زیرا چنانچه خلاف این تصور شود به این معنی است که گوئی در راه کل محصول اجتماعی محصولات دیگری مفروض است ، فرضیه ای که بطلان منطقی آن روشن است . (مترجم)

Proudhon *
Storch * *
Ramsay * * *

را • بنابراین ارزش درآمد اجتماعی ($v + m$) فقط به $\frac{1}{p}$ کل ارزش - محصول بالغ میگردد و تنهسا به میزان همین یک سوم مبلغ ارزشی است که مجموع مصرف کنندگان ، اعم از کارگران و سرمایه داران ، میتوانند از محصول کل اجتماعی ، کالاها و فراورده ها برداشت کنند و آنها را در مصرف - مایه خود وارد نمایند • در عوض $\frac{1}{p} = 6000$ ارزش - محصول نمایانگر ارزش سرمایه ثابت هستند که بایستند بصورت طبیعی جبران گردد • بنابراین وسائیل تولیدی به این مبلغ باید دوباره با تولید - مایه پیسوند یابند • این همان چیزی است که استورش ضرورت آنرا می بیند ، بدون آنکه بتواند آنرا اثبات نماید •

" روشن است که بخشی از ارزش محصول سالیانه به سرمایه ها و بخشی به سودها تقسیم میگردد ، و هر یک از این قسمت های ارزش محصول سالانه مرتباً فراورده های مورد نیاز ملت را ، چه بمنظور تیمارداشت سرمایه ای آن و چه برای جانشین ساختن مایه ای قابل مصرفش ، خریداری مینماید • • • محصولات که سرمایه ای ملتی را تشکیل میدهند ، بهیچوجه مصرف پذیر نیستند " •

(Storch, " Consideration sur la nature du revenu national ", Paris 1824, p. 134, 135, 150).

معدك آ • اسمیث این تعبد شگفت آور را مستقر ساخته است که تا امروز هم نه تنها بهمان شکل سابق الذکر مورد باور است ، یعنی شکلی که در آن تمام ارزش - محصول اجتماعی به درآمد ، به دستمزد بعلوهای اضافه ارزش ، یا چنانکه وی خود بیان میکند ، به دستمزد باضافه سود (بهره ی پول) باضافه بهره های مالکانه ، تجزیه میگردد ، بلکه نیز در شکل عامیانه تر آن ، مبنی بر اینکه مصرف کنندگان سرانجام (ultimately) مجبورند تمام ارزش محصول را به تولید کنندگان بپردازند ، پذیرفته است • این نظریه تا امروز یکی از معتبرترین ابتدالات یا حقایق جاویدان با اصطلاح علم اقتصاد سیاسی را تشکیل میدهد • برای اثبات این نظر بشیوهی ذیل استدلال میشود • هر قلم دلخواهی ، مثلاً پیراهن های کتانی را ، در نظر بگیریم • بدوای رسیدن به نخ کتان باید تمام ارزش کتان را به کشاورز کتان کار بپردازد ، بنابراین وی باید ارزش بذر کتان ، کود ، علوفه ای دام کار و غیره را بعلوهای جزء ارزشی که سرمایه ای استوار کتان کار ، از قبیل ابنیه ، کشت افزار و غیره ، به محصول منتقل میسازد پرداخت کند ، و نیز دستمزد هائی که در تولید کتان پرداخت شده ، اضافه ارزش (سود و بهره ی مالکانه) که در کتان نهفته است ، و سرانجام مخارج حمل و نقل کتان را از محل پیدایش تا کارخانه ی رسیدگی بپردازد • سپس بافنده نه تنها باید تمام این قیمت کتان را به رسیدن برگرداند ، بلکه باید بابت جزء ارزشی ماشین آلات ، ساختمان ها و غیره و خلاصه بابت جزء ارزشی سرمایه ی استواری که به کتان منتقل میشود باضافه ای تمام مواد کمکی مصرف شده طی روند رسیدگی ، دستمزد کارگران بافنده ، اضافه ارزش و غیره نیز بوی بپردازد • این جریان همینطور در مورد پارچه شوعی و مخارج حمل و نقل پارچه ای آماده ی کتان ادامه پیدا میکند تا عاقبت به پیراهن دوز برسد که تمام قیمت تولید کنندگان پیشین را ، یعنی آنها که فقط ماده ی خام او را تحویل داده اند ، میپردازد • اکنون نزد او با ارزش فزائی دیگری پیش می آید ، که قسمتی از آن بابت سرمایه ای ثابتی است که در شکل کار افزار ، مواد کمکی و غیره در پیراهن دوزی مصرف میشود و قسمت دیگر بابت کار انجام شده در پیراهن دوزی است ، که ارزش دستمزد کارگران پیراهن دوز و اضافه ارزش کارخانه دار را می افزاید • حال فرض کنیم که قیمت مجموع این پیراهن - محصول ، سرانجام به ۱۰۰ لیره ی استرلینگ بالغ گردد و این مبلغ نیز عبارت از سهمی باشد که جامعه در مجموع ارزش - محصول سالیانه بسبب پیراهن خرج میکند • مصرف کنندگان پیراهن ، ۱۰۰ لیره ی استرلینگ میپردازند که بدینسان ارزش تمام وسائیل تولید و دستمزد بعلوهای اضافه ارزش کتان کار ، رسیدن ، بافنده ، پارچه شو ، کارخانه دار پیراهن دوز و جمیع متصدیان ترابری است • همه ی اینها کاملاً درست است و در واقع

بیمزهائی است که هرکودک نیز میتواند ببیند. ولی پشت سر آن بازگفته میشود: هم اینچنین است در مورد ارزش همه کالاها دیگر. بایستی گفته میشود: هم اینچنین است در مورد ارزش همه وسائل مصرف، در مورد ارزش آن جزء از محصول اجتماعی که در مصرف مایه وارد میگردد. و لذا درباره ی آن جزئی از ارزش - محصول اجتماعی که میتواند بمثابة درآمد خرج شود. البته مبلغ ارزشی همه ی این کالاها برابر با ارزش وسائل تولیدی است که در آنها بکار رفته (جزء ثابت سرمایه) و با اضافه ی ارزش افزوده ای که آخرین کار آفریده است (دستمزد و اضافه ارزش). بنابراین مصرف کنندگان در مجموع خود میتوانند این مبلغ ارزشی را بپردازند، زیرا در واقع ارزش هر کالا بطور جداگانه از $m + v + c$ تشکیل یافته است. ولی مجموع مبلغ ارزشی همه کالاها $m + v + c$ که در مصرف مایه وارد میشوند در حد اکثر خود فقط میتوانند برابر با آن جزئی از ارزش - محصول اجتماعی باشد که به $m + v$ تجزیه میشود. یعنی برابر با ارزشی است که در مصرف شده ی در عرض سال به وسائل تولید موجود و به ارزش سرمایه ی ثابت - افزوده است. ولی آنچه مربوط به ارزش - سرمایه ی ثابت است دیدیم که جزء مزبور به دو طریق بوسیله ی توده محصول اجتماعی جبران میشود. اولاً بوسیله ی مبادله ی سرمایه داران بخش II که تولید کنندگان وسائل مصرف هستند و با سرمایه داران بخش I که وسائل تولید میسازند. و همین امر منشاء این عبادت است که آنچه برای برخی سرمایه است برای برخی دیگر درآمد است. ولی واقعیت بدین منوال نمیگذرد. $c + 2000$ II یعنی که بصورت وسائل تولید به ارزش ۲۰۰۰ وجود دارند. برای گروه سرمایه داران II ارزش - سرمایه ی ثابت را تشکیل میدهند. بنابراین گروه مزبور نمیتواند آنرا خود مصرف نماید، با اینکه محصول بنا بر شکل طبیعی خود باید بمصرف برسد. از سوی دیگر $(m + v) + 2000$ I یعنی دستمزد به علاوه ی اضافه ارزشی که بوسیله ی گروه سرمایه دار و کارگران بخش I تولید شده، موجود است. اینها به شکل طبیعی وسائل تولید هستی دارند. بصورت اشیائی هستند که با آن شکل ارزشی خود نمیتوانند مصرف شوند. پس در اینجا یک مبلغ ارزشی بمیزان ۴۰۰۰ در دست داریم که از آن، چه قبل از مبادله و چه بعد از آن، فقط نیمی سرمایه ی ثابت را جبران میکند و تنها نیم دیگر درآمد تشکیل میدهد. - ثانیاً سرمایه ی ثابت بخش I بصورت عین جنس جبران میشود. قسمتی از آن از راه مبادله میان سرمایه داران بخش I و قسمتی دیگر بوسیله ی جانشین سازی عینی در هر کدام از مواد اساسات جداگانه.

این فرمول، که تمام ارزش - محصول سالیانه سرانجام باید بوسیله ی مصرف کنندگان پرداخته شود، فقط آنگاه میتواند درست باشد که تحت عنوان مصرف کننده هر دو نوع بکلی مختلف آن، یعنی مصرف کنندگان فردی و مصرف کنندگان با رأور، در این مفهوم گنجانده میشوند. ولی همین امر که جزئی از محصول باید بصورت با رأور مصرف گردد معنای دیگری جز این ندارد که باید بمثابة سرمایه عمل کند و نمیتواند مانند درآمد بمصرف برسد.

چنانچه ما ارزش کل محصول را که $m + 1500 + v + 1500 + c + 6000$ است به تقسیم کنیم و $(m + v) + 3000$ را فقط از لحاظ این ویژگی که درآمد است مورد توجه قرار دهیم، آنگاه بعکس اینطور نمود میکند که سرمایه ی متغیر وجود ندارد و از لحاظ اجتماعی، سرمایه فقط عبارت از سرمایه ی ثابت است، زیرا آنچه بدو بمثابة $v + 1500$ ظاهر شده بود در قسمتی از درآمد جامعه، یعنی در دستمزد که درآمد طبقه ی کارگر است تحلیل رفت و از این جهت خصلت سرمایه ای آن نیز ناپدید گردید. در واقع رمزی چنین نتیجه ای هم انتزاع کرده است. بنا بر نظر او، از لحاظ اجتماعی سرمایه فقط عبارت از سرمایه ی استوار است، ولی وی تحت عنوان سرمایه ی استوار سرمایه ی ثابت، یعنی توده ای از ارزش را در مد نظر دارد که عبارت از وسائل تولید هستند، خواه وسائل تولید مزبور کارافزار باشند یا مواد کار مانند ماده ی خام، نیم ساخته ها، مواد کمی و غیره. وی سرمایه ی متغیر را سرمایه ی

گردان میخواند :

" سرمایه‌ی گردان منحصر عبارت از وسائل زیست و دیگر اقلام لازمی است که به کارگران پیوسته از انجام کامل محصول کارشان بطور مساعد داده میشود . . . فقط سرمایه‌ی استوار است که در معنای درست کلام منبع ثروت ملی است ، نه سرمایه‌ی گردان . . . سرمایه‌ی گردان عامل بدون واسطه‌ی در تولید نیست ، حتی اصلاً برای تولید عمده نیست ، بلکه فقط رسمی است که در نتیجه‌ی فقر تأثر انگیز توده‌ی خلق واجب گردیده است . . . از لحاظ ملی فقط سرمایه‌ی استوار است که عنصری از مخارج تولید را تشکیل میدهد " * (Ramsay, I.C.P. 23-26 passim) .

رمزی نظر خود را درباره‌ی سرمایه‌ی استوار ، که مقصودش از آن سرمایه‌ی ثابت است ، با زهم دقیق تر بشرح ذیل بیان میکند :

" مدت زمانی که طی آن قسمتی از محصول کار (یعنی کاری که برای ساختن هر کالای مفروض مورد استفاده قرار میگیرد) بمشابه سرمایه‌ی استوار هستی داشته است ، یعنی با آنچه‌ان شکی که در عین شرکت در تولید کالای آینده ، نگاهداری هیچ کارگری را بعهده ندارد " * (صفحه‌ی ۵۹) *
در اینجا باز زیانی که آ . اسپیت ، با غرق کردن تفاوت میان سرمایه‌ی ثابت و متغیر در تفاوت بین سرمایه‌ی استوار و گردان ، ببار آورده است دیده میشود . سرمایه‌ی ثابت رمزی از وسائل تولید ترکیب میشود و سرمایه‌ی گردانش از وسائل معیشت . هر دوی اینها کالاهائی با ارزشهای معیشتی هستند که هر یک کمتر از دیگری امکان تولید اضافه ارزش دارند .

X . سرمایه و درآمد : سرمایه‌ی متغیر و ستمزد (۴۹)

مجموع باز تولید سالانه ، تمام محصول امسال ، عبارت از محصول کار سود مند همین سال است . ولی ارزش این محصول کل بزرگتر از جزء ارزشی آنست که در درون آن ، کار سالیانه ، یعنی نیروی کار صرف شده‌ی طی این سال ، جا گرفته است . ارزش - محصول این سال ، یعنی ارزش نو آفریده‌ی همین سال به شکل کالا ، کوچکتر از ارزش فرآورده‌ها ، کوچکتر از مجموع ارزش توده کالائی است که

* نقل قول که در متن عیناً بزبان انگلیسی آمده به قرار زیر است :

"Circulating capital consists only of subsistence and other necessaries advanced to the workmen, previous to the completion of the produce of their labour... Fixed capital alone, not circulating, is properly speaking a source of national wealth... Circulating capital is not an immediate agent in production, nor essential to it at all, but merely a convenience rendered necessary by the deplorable poverty of the mass of the people... Fixed capital alone constitutes an element of cost of production in a national point of view " .

"The length of time during which any portion of the product of that labour" (nämlich labour bestowed on any commodity) "has existed as fixed capital, i.e. in a form in which, though assisting to raise the future commodity, it does not maintain labourers".

در سرتاسر سال ساخته شده است . چنانچه ما از مجموع ارزش محصول سالانه ، ارزشی را که بوسیله‌ی کار سال جاری به آن افزوده شده است کم کنیم ، تفاضلی که بدست می‌آید عبارت از ارزشی نیست که واقعا با تولید گردیده باشد ، بلکه فقط ارزشی است که در شکل وجودی تازه‌ای از نو ظاهر گردیده است . ارزش مزبور که به محصول سالانه انتقال یافته عبارت از ارزشی است که پیش از آن وجود داشته است و ممکن است ، بر حسب طول عمر اجزاء ، ثابت سرمایه‌ای که در روند کار اجتماعی سال جاری شرکت داشته‌اند ، مربوط به تاریخ کمابیش دوری باشد ، و نیز ممکن است از ارزش وسائل تولیدی ناشی شده باشد که در سال گذشته یا در جریان سالهای پیشین بوجود آمده باشند . در هر اوضاع و احوال مفروض ، این ارزشی است که از وسائل تولید سالهای پیشین به محصول سال جاری منتقل گردیده است .

هرگاه به نمودار خودمان برگردیم ، آنگاه پس از انجام مبادله‌ی عناصری که تاکنون مورد ملاحظه قرار داده ایم میان بخشهای I و II و در درون بخش II ، چنین خواهیم داشت :

$$I \cdot c + 1000v + 1000m \quad (این 2000 \text{ اخیر در وسائل مصرف با بست } IIc)$$

$$= 6000 \text{ سامان یافته است}$$

$$II \cdot c \quad (که بوسیله‌ی مبادله با (v + m) I \text{ باز تولید شده است}) + 500v + 500m$$

$$= 3000$$

$$= 9000 \text{ جمع مبلغ ارزشی}$$

ارزشی که طی سال ، تازه تولید شده فقط در v و m نهفته است . بنابراین مجموع ارزش - محصول این سال برابر است با حاصل جمع $v + m = 1000II(v + m) + 2000IV + m$ عبارت از ارزش وسائل تولید پیشین است که در تولید سالانه مصرف شده است . کار سال جاری هیچ ارزش دیگری غیر از ارزش 3000 تائی تولید نکرده است . این تمام ارزش - محصول سالانه‌ی آنست .

ولی چنانکه دیدیم ، $I(v + m) = 2000$ ، بصورت طبیعی وسائل تولید ، جانشین $IIc = 2000$ میشوند . پس دو سوم ثار سالانه که در بخش I مصرف شده است ، هم تمام ارزش سرمایه‌ی ثابت بخش II و هم شکل طبیعی آنرا از نو تولید نموده است . بنابراین اگر از لحاظ اجتماعی بنگریم دو سوم کاری که طی سال مصرف شده ارزش - سرمایه‌ی ثابت نوئی آفریده است که بصورت طبیعی متناسب با نیاز بخش II سامان یافته است . پس بزرگترین جزء کار اجتماعی سالانه مصرف تولید سرمایه‌ی ثابت تازه شده است (ارزش - سرمایه‌ای که بصورت وسائل تولید بقستی یافته است) تا جانشین ارزش - سرمایه‌ی ثابتی شود که در تولید وسائل مصرف خرج گردیده است . آنچه در این مورد جامعه‌ی سرمایه‌داری را از انسان وحشی متمایز میسازد ، برخلاف آنچه سنپور (50) میگوید ، عبارت از امتیاز و ویژگی وحشی در این نیست که کارش را در مدت زمان معینی صرف میکند بدون آنکه برای وی درآمدی بیاورد ، یعنی بی‌آنکه ثراتی از آن حاصل کرد که قابل تبدیل (جانشینی پذیر) بوسائل مصرف باشد . اما تفاوت در اینست که :

(50) * آنگاه که وحشی کمان میسازد ، دست بکار صنعتی میشود ، اما عملیه پرهیز نمی‌کند "

(Senior, "Principes fondamentaux de l'Econ. Pol." trad.

Arrivabene, Paris 1836, P. 342, 343) -

* هر قدر جامعه جلوتر می‌رود بیشتر بر نیز طلب میکند " (همانجا ص 342) - مقایسه کنید با کاپیتال

کتاب اول فصل XXII ، ص 619 (ترجمه فارسی کاپیتال ، جلد اول ، صفحه 525) .

الف) جامعه‌ی سرمایه‌داری بیشترین سهم کارسالیانه‌ی را که در اختیار دارد صرف تولید وسایل تولید (یعنی سرمایه‌ی ثابت) مینماید که نه در شکل دستمزد و نه بصورت اضافه‌ارزش قابل تبدیل به درآمد نیستند، بلکه فقط میتوانند بمشابه سرمایه‌بکار بیفتند.

ب) هنگامیکه انسان وحشی کمان، تیر، چکش سنگی، تبر، سبد و غیره میسازد، دقیقاً میداند زمانی را که وی بدینسان صرف نموده برای تولید وسایل مصرف‌بکار نبرده است و لذا نیازمندی خود را از بابت وسایل تولید رفع نموده است و نه برای چیز دیگر. علاوه بر این وحشی مزبور گسسه اقتصادي بزرگی نیز مرتکب میشود که به اتلاف وقت اهمیت نمیدهد و مثلاً گاه اتفاق می‌افتد که وی، چنانکه تایلر* حکایت میکند، یک ماه آنگار را صرف ساختن تیر مینماید (۵۱).

نگرش جاری که بوسیله‌ی آن بخشی از اقتصاد دانان سیاسی میکوشند تا از دشواری تشویریک، یعنی درک پیوند واقعی احتراز جویند — اینکه میگویند آنچه برای برخی سرمایه‌است برای دیگران درآمد است و بالعکس — قسماً درست است، ولی بعضی اینک آنرا بصورت یک اصل کلی درمی‌آورند کاملاً نادرست میشود. (نگرش مزبور در اینصورت متضمن درک کاملاً غلطی از مجموع روند مبادله‌ی ای است که در مورد بازتولید سالیانه انجام میگردد، و لذا متضمن عدم درک پایه‌ی واقعی آن حقیقت ناقصی نیز هست که در نظریه‌ی مزبور وجود دارد.)

اکنون ما شرایط واقعی‌ئی را که درستی قسمی این نظریه بر بنیاد آن قرار گرفته است جمع‌آوری میکنیم و در عین حال بدینوسیله درک نادرستی که در مورد این شرایط وجود دارد نموده خواهد شد.
۱- سرمایه‌ی متغیر در دست سرمایه‌دار بمشابه سرمایه و در دست کارگر مزدور بمشابه درآمد عمل میکند.

سرمایه‌ی متغیر بدو در دست سرمایه‌دار بمشابه پول — سرمایه وجود دارد؛ در حالیکه نیروی کار میخرد مانند پول — سرمایه عمل میکند. تا هنگامیکه سرمایه‌ی مزبور در دست وی بصورت پول محجر است، بغیر از ارزش معینی که در شکل پول وجود دارد چیز دیگری نیست و لذا مقدار متغیری نیست، بلکه ثابت است. این پول فقط بالقوه سرمایه‌ی متغیر است — درست بدلیل قابلیت تبدیلیش به نیروی کار. فقط آنگاه سرمایه‌ی متغیر حقیقی میشود که شکل پولی خود را ترک کند، پس از آنکه به نیروی کار مبدل گردد و نیروی مزبور بمشابه عنصر سرمایه‌ی بارآور در درون روند سرمایه‌داری بکار افتد.

پول که بدو بمشابه شکل نقدی سرمایه‌ی متغیر برای سرمایه‌دار بکار افتاده بود، اینک در دست کارگر مانند صورت پولی دستمزدش عمل میکند که وی آنرا به وسایل زیست مبدل میسازد، و لذا شکل پولی درآمدی بخود میگیرد که وی از فروش پیوسته مکرر نیروی کارش درمی‌آورد.

اکنون ما در برابر این واقعیت ساده هستیم که پول خریدار (در این مورد سرمایه‌دار) از دست او بدست فروشنده (در این مورد فروشنده‌ی نیروی کار) یعنی کارگر میرود. سرمایه‌ی متغیر نیست که بصورت دوگانه عمل میکند، بمشابه سرمایه برای سرمایه‌دار و مانند درآمد برای کارگر، بلکه این همان پول است که بدو در دست سرمایه‌دار مانند شکل نقدی سرمایه‌ی متغیرش و لذا بمشابه

* Edward Burnett, Talyer (۱۸۳۲-۱۹۱۷) — مردم شناس و نژادپژوه انگلیسی، از هوا-

داران مکتب نشو و ارتقا.

(۵۱) E. B. Talyer, "Forschungen über die Urgeschichte der Menschheit" übersetzt von H. Müller, Leipzig, ohne Datum, S. 240.

* تحقیقات درباره‌ی تاریخ بدوی انسانیت، ترجمه‌ی مولر، لایپزیک، بدون تاریخ، ص ۲۴۰.

سرمایه‌ی متخیر بالقوه وجود دارد و بحض اینکه سرمایه دار همین پول را به نیروی کار تبدیل نمود، در دست کارگر بمثابة معادل نیروی کار فروخته شده اش خدمت میکند. ولی این امر که همان پسسول در دست فروشنده بدردی میخورد غیر از آنچه مورد استفاده‌ی خریدار است، پدیده‌ای است که در هر معامله‌ی خرید و فروش کالا بچشم میخورد.

اقتصاد دانان ثناخوان مسئله را غلط مطرح میسازند، و این خود به بهترین وجهی آنگاه نشان داده میشود که ما فقط عمل دورانی $(G - A) (= G - W)$ یعنی تبدیل پول به نیروی کار از جانب سرمایه دار خریدار و $(A - G) (= W - G)$ یعنی تبدیل کالای نیروی کار از سوی کارگر فروشند را منحصر در نظر داشته باشیم بدون آنکه فعلا به پی آمده‌های دیگر بپردازیم. اقتصاد دانان مسزبور میگویند: همان پول در اینجا و سرمایه رابسانان میرساند و خریدار (سرمایه دار) - پول - سرمایه‌ی خود را به نیروی کار زنده بدل میکند و آنرا با سرمایه‌ی بارآور خویش، همبر میسازد و از سوی دیگر فروشند (کارگر) کالای خود را که نیروی کار است به پول تبدیل میکند و آنرا بمثابة درآمد خرج مینماید. درست بدین وسیله است که امکان می‌یابد نیروی کار خویش را پیوسته از نو بفروشد و آنرا نگاهداری نماید. بنابراین نیروی کار وی خود سرمایه‌ی اوست در شکل کالا که دائما درآمدش از آن سرچشمه میگیرد. در واقع نیروی کار دارائی اوست (دارائی پیوسته تجدید شوند و باز تولید گردند) ولی نه سرمایه‌ی وی. این نیرو یگانه کالائی است که وی میتواند و مجبور است دائما بفروشد تا زنده بماند و فقط در دست خریدار یعنی سرمایه دار است که تازه بمثابة سرمایه‌ی متغیر عمل میکند. این امر که شخص دائما مجبور باشد پیوسته باز از نو نیروی کار خود، یعنی خودش را، به شخص ثالثی بفروشد بنظر این اقتصاد دانان دلیل آنست که وی سرمایه دار است، زیرا پیوسته "کالائی" (که خودش است) برای فروش دارد. در این معنی برده نیز سرمایه دار میشود، با اینکه وی از جانب شخص ثالثی یکبار برای همیشه بمثابة کالا بفروش میرود، زیرا ماهیت این کالا - کارگر - بند - مستلزم آنست که خریدار آن نه تنها ویرا هر روز از نو بکار وادارد، بلکه وسائل زیست نیز به او بدهد تا بزرکت آن وی بتواند از نو کار کند. - (در این مورد به نامه‌های سیسوندی و به به مالتوس مراجعه کنید).

۲- بنابراین در مبادله‌ی $1000 I_m + 1000 I_v$ در برابر $2000 II_c$ آنچه برای برخی ها سرمایه‌ی ثابت است $(2000 II_c)$ ، برای دیگران سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش و لذا بطور کلی درآمد است. و آنچه برای بعضی ها سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش $(2000 I (v + m))$ و لذا بطور کلی درآمد است، برای دیگران سرمایه‌ی ثابت میشود.

بدوا بیائیم و مبادله‌ی I_v را در برابر II_c بررسی کنیم و این بررسی را از دیدگاه کارگر آغاز نمائیم.

کارگر جمعی I نیروی کار خود را به سرمایه دار جمعی I در مقابل 1000 فروخته است. وی این ارزش را با پولی که در شکل دستمزدها پرداخته میشود دریافت میکند. با این پول وی از II وسائل زیستی بهمان مبلغ ارزشی خریداری میکند. سرمایه دار II در برابر او فقط و فقط بمثابة فروشندگی کالا قرار میگیرد و بس، حتی اگر کارگر از کار فرمای خودش خرید کرده باشد، چنانکه مثلا در مورد مبادله‌ی II_v ۵۰۰ مذکور در فوق دیده شد (ص ۲۸۰ همین بخش) * شکل دورانی‌ش که کالای وی، یعنی نیروی کار، از آن میگردد عبارت از گردش کالائی ساده میتنی بر ارضاء نیاز مندیهای عادی است. عبارت از دوران کالائی متوجه به مصرف است، یعنی W (نیروی کار) - G - W (وسائل مصرف، کالای II). نتیجه‌ی این عمل دورانی آنست که کارگر خویشتن را بمثابة نیروی کار

برای سرمایه دار I نگاه داشته است و برای آنکه بتواند خود را همچنان نگاهدارد مجبور است پیوسته از نو روند $A(W) - G - W$ را تکرار نماید. دستمزد وی در وسائل مصرفی سامان میرسد و بمثابة درآمد خرج میشود، و برای طبقه کارگر در مجموع خود نیز همواره به همین نهج مانند درآمد خرج میگردد.

اکنون همین مبادله IV در برابر IIC را از دیدگاه سرمایه دار بررسی کنیم. تمام محصول — کالای II مرکب از وسائل مصرفی است، لذا از اشیائی ترکیب شده است که برای ورود در مصرف سالیانه تخصیص یافته اند و بنابراین بدرد سامان دهی به درآمد هر کس میخورند از جمله بدرد کارگر جمعی I که اکنون تحت بررسی ماست. ولی برای سرمایه دار جمعی II اکنون یک جزء از محصول — کالایش $= 2000$ عبارت از شکل استحاله یافته ثی است از ارزش — سرمایه ی ثی است سرمایه ی بارآور وی بصورت کالا، که باید دوباره از این شکل کالائی بیرون آمده بصورت طبیعی خود را از سر بآورد تا بتواند از نو بمثابة جزء ثابت سرمایه ی بارآور عمل نماید. آنچه سرمایه دار II تا کنون بدست آورده اینست که نیمی از ارزش — سرمایه ی ثابت خود را که بشکل کالائی (وسائل مصرفی) باز تولید شده $(= 1000)$ ، از راه فروش بکارگران I دوباره به پول بدل کرده است. بنابراین هنوز سرمایه ی متغیر IV به این نیمی از ارزش — سرمایه ی ثابت IIC تبدیل نشده است، بلکه آن پولی که برای I در مبادله بانیروی کار بمثابة پول — سرمایه عمل کرده بود به تملک فروشندگی نیروی کار درآمد است، پولی که برای فروشندگی نیروی کار سرمایه نیست، بلکه عبارت از درآمد بشکل پول است، یعنی بمثابة وسیله ی خرید در مقابل وسائل مصرفی بکار خواهد رفت. از سوی دیگر، پولی که از جانب کارگران I بسوی سرمایه دار II جریان یافته است $(= 1000)$ ، نمیتواند بمثابة عنصر ثابت سرمایه ی بارآور II عمل نماید. این فقط عبارت از شکل پولی کالا — سرمایه ی اوست که هنوز باید به اجزاء استوار و گردان سرمایه ی ثابت وی تبدیل گردد. بنابراین II با پولی که کارگران I، خریداران کالای وی، خرج کرده اند وسائل تولیدی بمیزان 1000 از I خریداری میکسند. بدینسان ارزش — سرمایه ی ثابت II بمیزان نصف جمع مبلغ بصورت طبیعی تجدید شده است، بنحویکه دوباره میتواند بمثابة عنصر سرمایه ی بارآور II وارد عمل گردد. در این مورد دوران شکست $W - G - W$ بخود گرفته است بدینسان:

وسائل مصرفی به ارزش 1000 — پول $= 1000$ — وسائل تولیدی به ارزش 1000

ولی $W - G - W$ در اینجا حرکت سرمایه است. ثی که به کارگر فروخته میشود تبدیل به G میگردد و این G به وسائل تولید بدل میشود. این عمل عبارت از استحاله ی مجدد از حالت کالائی به عناصر مادی تشکیل دهنده ی همین کالا است. از سوی دیگر، همانطور که سرمایه دار II در برابر I فقط خریدار کالا است، سرمایه دار I نیز در مقابل II فقط بمثابة فروشنده ی کالا عمل میکند. در ابتدا I با 1000 واحد پول که برای ایفاء نقش سرمایه ی متغیر تخصیص داده شده بود، نیروی کاری به ارزش 1000 خریداری نموده، بنابراین وی معادل 1000 ی پرداختی خود را به پول دریافت داشته است. پول اکنون به کارگر تعلق دارد که آنرا در ازاء خرید هائی از II خرج میکند. فقط بوسیله ی فروش کالاهائی بهمان مبلغ ارزشی است که I میتواند پولی را که بدینسان به صندوق II ریخته شده است بازستاند.

I در ابتدا مبلغ معینی پول $= 1000$ بدست داشت که برای ایفاء نقش سرمایه ی متغیر تخصیص یافته بود. پول مزبور این نقش را با بدل گشتن خود به نیروی کاری بمیزان همان مبلغ ارزشی ایفا نمود. ولی کارگر در نتیجه ی روند تولید توده کالائی (وسائل تولیدی) به ارزش 1000 به وی تحویل داد که آن، یا بر حسب ارزشش 1000 از آن، معادل پولی است که بمثابة جزء

متغیر سرمایه پیش ریز شده است • همانطور که ارزش - سرمایه‌ی متغیر در شکل پولی خود هنوز نمی -
 توانست بمثابة سرمایه‌ی متغیر عمل کند ، بهمان نحو اکنون نیز در صورت کالائی نمیتواند چنین نقشی
 را ایفا نماید • ایفاء چنین نقشی برای آن فقط پس از مبدل گشتن به نیروی زنده‌ی کار و تنهاتاً زمانی
 که این نیرو در روند تولید عمل میکند امکان پذیر است • بمثابة پول ، ارزش - سرمایه‌ی متغیر - جز
 سرمایه‌ی متغیر بالقوه چیز دیگری نبود • ولی در شکلی قرار داشت که مستقیماً قابل تبدیل به نیروی کار
 بود • ولی بمثابة کالا ، همین ارزش - سرمایه‌ی متغیر جز پول - ارزش بالقوه چیز دیگری نیست •
 سرمایه‌ی مزبور فقط آنگاه شکل پولی بدوی خود را بدست می آورد که کالا بفروش رود ، و لذا در مورد
 بحث ما آنگاه که II کالائی به میزان ۱۰۰۰ از I خریداری نماید • حرکت دورانی در اینجا چنین -
 است : ۱۰۰۰ (پول) - نیروی کار به ارزش ۱۰۰۰ - ۱۰۰۰ به کالا (معادل سرمایه‌ی متغیر) -
 - ۱۰۰۰ (پول) • بنابراین $G (= G - A \dots W - G) - W \dots W - G$ روند تولیدی
 که میان $W \dots W$ قرار گرفته است خود مربوط به محیط دوران نیست • روند مزبور در مبادله‌ی
 متقابل عناصر مختلفی با تولید سالیانه پدیدار میگردد • با اینکه مبادله‌ی مزبور متضمن با تولید تمام
 عناصر سرمایه‌ی بارآور اعم از عناصر ثابت و متغیر و نیروی کار است • همه‌ی عاملین این مبادله فقط
 بمثابة خریدار و فروشنده ، یا هر دو آنها ، دیده میشوند • در اینجا کارگران فقط مانند فروشندگان
 کالا نمودار میشوند و سرمایه داران متناوباً بمثابة خریدار و فروشنده جلوه میکنند • و در دوران سرزهای
 مشخصی فقط مانند خریدار یک سوپه‌ی کالا یا فروشنده‌ی یک سوپه‌ی کالا دیده میشوند •

نتیجه آنکه : I جز ارزش سرمایه‌ی متغیرش را دوباره بشکل پول در دست دارد ، تنها
 شکلی که در آن مستقیماً قابل تبدیل به نیروی کار است ، یا بدیگر سخن ، آنرا در یگانه شکلی دوباره
 به تصرف در آورده است که به وی واقعاً امکان میدهد آنرا بمثابة عنصر متغیر سرمایه‌ی بارآورش پیش ریز
 نماید • از سوی دیگر ، برای اینکه کارگر بتواند از نو بمثابة خریدار کالا وارد عرصه شود ، اکنون مجبور
 است قبلاً باز بمثابة فروشنده‌ی کالا ، یعنی فروشنده‌ی نیروی کار خویش عمل نماید •

در مورد سرمایه‌ی متغیر بخش II (IV ۵۰۰) ، روند دوران میان سرمایه داران و کارگران
 این بخش تولیدی بشکل بلا واسطه انجام میگردد ، هرگاه ما روند مزبور را بمثابة مبادلاتی که میان
 سرمایه دار جمعی II و کارگر جمعی II جریان دارد ملحوظ داریم •

سرمایه دار جمعی II ، ۵۰۰۰ برای خرید نیروی کاری بهمان مبلغ ارزشی پیش ریز میکند •
 سرمایه دار جمعی در اینجا خریدار است و کارگر جمعی فروشنده • سپس کارگر با پولی که در مقابل
 نیروی کارش به وی پرداخت شده مانند خریدار یک جزء از کالاهائی که خود تولید کرده است وارد
 میشود • پس در این مورد سرمایه دار فروشنده است • کارگر پولی را که بابت خرید نیروی کارش به وی
 پرداخت شده بوسیله‌ی یک جزء از کالا - سرمایه‌ی II ، یعنی ۵۰۰۰ ، بشکل کالا بسرای
 سرمایه دار جبران نموده است • سرمایه دار همان v ثی را که پیش از تبدیل آن به نیروی کار بشکل
 پول داشت اکنون بصورت کالا در تصرف دارد • از سوی دیگر ، کارگر ارزش نیروی کار خود را در شکل
 پول بسامان رسانده است و اکنون در حالیکه این پول را برای پرداخت مصارف خویش بمثابة درآمد
 خرج کرده ، صرف خرید یک جزء از وسائل مصرفی مینماید که خود تولید کرده است • پول را بساز
 بسامان میرساند • این عبارت از مبادله‌ی درآمد کارگر به پول در ازاء جزئی از کالای v ۵۰۰۰ سرمایه -
 دار است که خود کارگر بشکل کالا با تولید نموده است • بدینسان پول مزبور به سرمایه دار II ، بمثابة
 شکل نقدی سرمایه‌ی متغیرش ، بر میگردد • در اینجا یک ارزش - درآمد همسنگی بصورت پول ،
 جانشین ارزش - سرمایه‌ی متغیری میشود که شکل کالا دارد •

سرمایه دار از آنجهت غنی تر نمیشود که پول پرداخته به هنگام خرید نیروی کار را دوباره از کارگر

با فروش مقدار معادلی کالا باز میستاند. البته اگر سرمایه دار، نخست بکارگر ۵۰۰ بابت خرید نیروی کارش میپردازد و علاوه بر آن به او باز مقداری کالا، از آنچه وی کارگر را به تولید آن واداشته است، به ارزش ۵۰۰ مجاناً میدهد. آنگاه میبشد گفت که واقعا وی دوبار بکارگر پرداخته است. بعکس چنانچه کارگر برای سرمایه دار، بیشتر از یک معادل کالائی ۵۰۰ در ازاء بهای نیروی کار ۵۰۰ پیش تولید تمیکرد، آنگاه پس از این معامله سرمایه دار در همان نقطه ای میبود که پیش از آن بود. و لسی کارگر محصولی بمبلغ ۳۰۰۰ باز تولید کرده است. وی جزء ارزشی ثابت محصول، یعنی ارزش وسائل تولید مصرف شده در آن = ۲۰۰۰ را بوسیلهی مبدل ساختن آن به محصول نو حفظ کرده است. علاوه بر این او به این ارزش معین یک ارزش (v + m) ۱۰۰۰ نیز افزوده است. (نظریه مبنی بر اینکه سرمایه دار در اثر برگشت ۵۰۰ بصورت پول در این معنی غنی تر می شود که گویا اضافه ارزش بدست می آورد، توسط دستوت دو تراسی بیان شده است. در این باره در بند XIII همین فصل مفصلتر سخن خواهیم گفت.)

با خرید وسائل مصرف به ارزش ۵۰۰ از جانب کارگر II، ارزش IIV ۵۰۰ که هنوز بصورت کالا در تصرف سرمایه دار II بود دوباره بسوی او بصورت پول، یعنی بهمان شکلی که وی ارزش مزبور را در ابتدا امر پیش ریز نموده بود، باز میگردد. نتیجهی بلا واسطهی معامله، مانند هر فروش دیگر کالا، عبارتست از تبدیل ارزش معینی از صورت کالائی بشکل پول. حتی بازگشت پول از این راه به نقطه ای عزیمت خود نیز دارای هیچ جنبه ای ویژه ای نیست. اگر سرمایه دار II بمیزان ۵۰۰ از سرمایه دار I کالا خریده بود، و سپس بنوبهی خود کالائی به مبلغ ۵۰۰ به سرمایه دار I منی - فروخت، آنگاه باز پولی بمبلغ ۵۰۰ بسوی او باز میگشت. فقط در این صورت مبلغ ۵۰۰ واسطه ای مبادله ای توده - کالائی بمیزان ۱۰۰۰ شده بود و بنا بر قانون عام سابق الذکر به آن کسی بسا ز میگشت که پول لازم برای مبادله ای این توده - کالا را به دوران ریخته بود.

ولی ۵۰۰ واحد پولی که به سرمایه دار II بازگشته در عین حال سرمایه ای متغیر بالقوه در شکل پول است. چرا چنین است؟ پول، ولذا پول - سرمایه نیز فقط از آن جهت و تا آن حد سرمایه ای متغیر بالقوه است که تبدیل پذیر به نیروی کار است. برگشت ۵۰۰ لیره ای استرلینگی پول به سرمایه دار II با برگشت نیروی کار II به بازار همراه است. برگشت این هردو که در قطب های مقابل هم قرار گرفته اند - و بنا بر این باز پدید آئی ۵۰۰ واحد پول نیز، نه تنها بمثابة نقدینه، بلکه همچنین بمثابة سرمایه ای متغیر بصورت پول - با راه و روش یگانه ای ملازمه دارد. پول = ۵۰۰ از آن جهت به سرمایه دار II بازگشت میکند که وی وسائل مصرفی بمبلغ ۵۰۰ به کارگر II فروخته است، ولذا بدان سبب که کارگر دستمزد خود را به مصرف رسانده و بدان وسیله خود و خانواده اش را حفظ نموده از اینراه نیروی کار خویش را نیز بر پا نگاه داشته است. برای اینک - همچنان به زندگانی خود ادامه دهد و باز همچنان بتواند مانند خریدار کالا وارد میدان شود، مجبور است از نو نیروی کار خود را بفروشد. بنا بر این بازگشت ۵۰۰ واحد پول به سرمایه دار II در عین حال عمارت از بازگشت یا نگاهداشت نیروی کار بمثابة کالای قابل فروش در ازاء ۵۰۰ واحد پول است، و از اینرو بمعنای برگشت ۵۰۰ واحد پول بمثابة سرمایه ای متغیر بالقوه است.

در مورد گروه IIB که وسائل تجملی تولید میکند وضع از این قرار است که v (IIB)

• Destutt de Tracy, Antoine Louis - Claude (comte de) (۱۷۵۴ -

۱۸۳۶) اقتصاددان و فیلسوف فرانسوی (از مکتب احساسی Sensualisme) - یکی از

بنگین اقتصاد عامیانه و از زمره ی اشراف هوادار سلطنت مشروطه.

— مانند IV عمل میکند. پولی که سرمایه‌ی متخیر سرمایه داران IIB را (در شکل نقدی) نو میکند از راه غیرمستقیم، توسط سرمایه داران IIA بسوی آنها برمیگردد. ولی معذک این خود تفاوتی است که کارگران، وسائل زیست خود را مستقیماً از سرمایه دار تولیدکننده‌ی خریداری نمایند که نیروی کار خویش را به وی میفروشند. با آنرا از گروه دیگری از سرمایه داران بخرند که با پادرمیانیسی آن، پول فقط بطور غیرمستقیم بسوی گروه اولی بازگشت نماید. نظریه اینکه طبقه‌ی کارگر دستت بدان گذران میکند تا هنگامیکه میتواند ب بخرد. نزد سرمایه داران وضع دیگری حکمفرماست. مثلاً در مورد مبادله‌ی IIC ۱۰۰۰ در ازای IV ۱۰۰۰ سرمایه دار زندگی روزشمار ندارد. جهت بحرکه‌ی او اینست که سرمایه‌اش را به ممکن ترین وجهی باور سازد. بنابراین هرگاه اوضاع و احوالی از هر نوع نظر سرمایه دار II را بر آن معطوف دارد که بجای نوکردن نیروی سرمایه‌ی ثابتش صرفه دارتر اینست که لااقل قسمتی از آن سرمایه را بصورت نقدی برای مدت طولانی تری نگاهدارد. آنگاه بازگشت IIC ۱۰۰۰ (در شکل پول) بسوی I و نیز استقرار مجدد ۱۰۰۰ بصورت نقدی به تأخیر می افتد. و سرمایه دار فقط در صورتی خواهد توانست کار را بقیاس گذشته ادامه دهد که ذخیره‌ی نقدی‌ش در اختیار داشته باشد. همچنانکه ذخیره — سرمایه‌ی نقدی در هر حال لازم است تا بتوان بی وقفه و بدون توجه به بازگشت سریعتر باطلی تر ارزش — سرمایه‌ی متخیر به پول کار را ادامه داد.

هنگامیکه مسئله‌ی مبادله‌ی عناصر مختلفه‌ی بازتولید سال جاری مورد بررسی قرار بگیرد، بساید نتیجه‌ی کار سالانه‌ی گذشته، یعنی کارسالی که قبلاً به انجام رسیده است نیز در نظر گرفته شود. روند تولیدی که از آن محصول سالانه‌ی مزبور نتیجه شده بود اکنون پشت سر ما قرار دارد. گذشته است و به بیکر محصول خود پیوسته است. بنابراین و بطریق اولی روند دورانی‌ش که پیش از این روند تولید قرار داشت و یا موازی با آن جریان می یافت، روند مبادله‌ی سرمایه‌ی متخیر یا تقوه با سرمایه‌ی متخیر بالفعل، یعنی خرید و فروش نیروی کار نیز بگذشته تعلق دارد. بازار کار دیگر هیچ جزئی از بازار کالای را که در برابر ماست تشکیل نمیدهد. کارگر قبلاً در اینجانه تنها نیروی کار خویش را فروخته است. بلکه علاوه بر اضافه ارزش، معادل بهای نیروی کار خود را بصورت کالا تحویل داده است. از این گذشته وی دستمزد خود را در جیب دارد و بهنگام مبادله فقط بمتابه خریدار کالا (وسائل مصرف) نمودار میشود. ولی از سوی دیگر محصول سالانه باید همه‌ی عناصر بازتولید را در خود داشته باشد. تمام عوامل سرمایه‌ی بارآور، و لذا قبل از همه مهمترین عناصر آنرا که سرمایه‌ی متخیر است، از نو بوجود آورد. در واقع ما دیدیم که نتیجه‌ی مبادله در مورد سرمایه‌ی متخیر بقرارزیر بود: کارگر بمتابه خریدار کالا، با خرج کردن دستمزدش و مصرف نمودن کالاهای خریداری شده، نیروی کار خویش، یعنی یگانه کالای را که برای فروش دارد، حفظ کرده و بازتولید مینماید. همانگونه که پول بپوشش پرداخته‌ی سرمایه دار برای خرید نیروی کار دو باره بسوی او بازگشت میکند. هم آنچنان نیز نیروی کار، بمتابه کالای تبدیل پذیر به پول، به بازار کار برمیگردد. نتیجه‌ی آنکه در مورد مشخص ۱۰۰۰ بصورت می آوریم چنین است: ۱۰۰۰ بصورت نقد در طرف سرمایه داران بخش I — در مقابل نیروی کار به ارزش ۱۰۰۰ از سوی کارگران I — بنحوی که تمام روند بازتولید I بتواند از نو آغاز گردد. این نخستین نتیجه‌ی روند مبادله است.

از سوی دیگر، خرج شدن دستمزد کارگران I موجب برداشت وسائل مصرفی مطابق با ۱۰۰۰ بخش II شده، عملی که ۱۰۰۰ را از شکل کالای به شکل پولی بدل نموده است. II دوباره آنرا، از راه خرید کالاهای ۱۰۰۰ از بخش I، به شکل طبیعی سرمایه‌ی ثابت خود برگردانده است. در نتیجه‌ی این خرید، ارزش — سرمایه‌ی متخیر بخش I نیز

از نو بصورت پول به آن بخش برگشته است .

سرمایه‌ی متغیر I از استحالات سه گانه ای میگذرد که در مبادله‌ی محصول سالانه یا اصلاً نمایش پیدا نمیکنند یا فقط علائمی از آنها نمایان میگردد .

۱- نخستین حالت عبارت از وجود $v + 1000$ بصورت پول نقد است که به نیروی کاری با همین مبلغ ارزشی تبدیل میشود . خود این تبدیل در مبادله‌ی کالا میان I و II نمودار نمیگردد ، ولی نتیجه‌ی آن به این صورت نمودار میشود که طبقه‌ی کارگر بخش I با 1000 واحد پول در برابر کالا فروش II قرار میگیرد ، عیناً همچنانکه طبقه‌ی کارگر II با 500 واحد پول در مقابل کالا فروش IIV 500 ، که معادل آنرا به کالا در دست دارد ، قرار میگیرد .

۲- شکل دوم یگانه حالتی است که در آن واقعا سرمایه‌ی متغیر تغییر می‌پذیرد و بمثابة سرمایه‌ی متغیر عمل میکند ، تنها شکلی است که در درون آن نیروی ارزش آفرین جانشین ارزش معین می‌شود که بدین منظور با آن نیرو مبادله شده است ؛ این حالت دوم منحصر به روند تولید تعلق دارد که ما آنرا پشت سر گذاردیم .

۳- شکل سوم ، که در آن سرمایه‌ی متغیر در نتیجه‌ی روند تولید خود را در این عنوان تأیید کرده ، عبارتست از ارزش - محصول سالانه ، که در مورد I $= 1000v + 1000m = (v+m)$ 2000 است . بجای ارزش بدویش که $= 1000$ بصورت پول بود اکنون ارزشی دو برابر بزرگتر $= 2000$ بصورت کالا جانشین آن گشته است . بنابراین ارزش - سرمایه‌ی متغیر $= 1000$ (بصورت کالا فقط نیمی از ارزش - محصولی را تشکیل میدهد ، که بوسیله‌ی سرمایه‌ی متغیر بمثابة عنصر سرمایه‌ی بارآور ، ایجاد شده است . IIV 1000 بصورت کالا معادل دقیق $v + 1000$ پولی است که بدو از جانب I پیش ریز گردیده و بنا بر تخصیص خود جزء متغیر سرمایه‌ی کل را تشکیل میداده است . ولی در شکل کالائی این $v + 1000$ فقط پولی است بالقوه (که تنها پس از بفروش رفتن پول واقعی میشود) و لذا باز غیر مستقیم تر پول - سرمایه‌ی متغیر بشمار میرود . سرانجام در پی فروش کالای $v + 1000$ به IIC و در نتیجه‌ی بازید آئی نیروی کار بمثابة کالای فروش ، بمثابة ماده‌ای که $v + 1000$ پول میتواند با آن مبادله گردد ، پول مزبور سرمایه‌ی متغیر میشود .

در اثنای تمام این دگرسانیها ، سرمایه‌ی دار I دائما سرمایه‌ی متغیر را در دست خود دارد ؛ ۱- بصورت پول - سرمایه‌ی در آغاز ۲- سپس بمثابة عنصر سرمایه‌ی بارآورش ۳- باز پس از آن بمثابة جزء ارزشی کالا - سرمایه‌ی خود و لذا بمثابة ارزش - کالا ۴- بالاخره دو باره بصورت پول در برابر نیروی کاری که به آن تبدیل پذیر است قرار میگیرد . طی روند کار سرمایه‌ی دار ، سرمایه‌ی متغیر را بمثابة نیروی کار فعال و ارزش آفرین در دست دارد ، ولی نه مانند ارزشی که دارای مقدار مشخصی است . ولی با وجود این ، نظر به اینکه سرمایه‌ی دار مزد کارگر را همواره پس از آنکه نیروی وی زمان کمابیش درازی عمل نموده است میپردازد ، لذا هم آن ارزشی را که کارگر به جانشینسی مزد خویش ایجاد نموده و هم اضافه ارزش را پیش از پرداخت دستمزد در دست دارد .

نظر به اینکه سرمایه‌ی متغیر همواره و به هر شکل در دست سرمایه‌ی دار باقی میماند ، بهیچوجه نمیتوان گفت که سرمایه‌ی مزبور برای کسی مبدل به درآمد میگردد . بعکس IIV 1000 بصورت کالا ، پس از فروش به II ، که بدان وسیله نیمی از سرمایه‌ی ثابت خود را بشکل جنسی جبران میکند ، به پول مبدل میگردد .

آنچه که به درآمد تحلیل میگردد سرمایه‌ی متغیر I ، یعنی $v + 1000$ بشکل پول ، نیست . این پول بحض اینک تبدیل به نیروی کار گردید دیگر نقش خود را بمثابة شکل نقدی سرمایه‌ی متغیر I از دست میدهد ، چنانکه پول هر کالا فروش دیگر پس از آنکه مبدل بکالای فروشندگی دیگر گردید

هرگونه رابطه‌ی تعلق را با وی ازدست می‌دهد. مبادلاتی که بوسیله‌ی طبقه‌ی کارگر با پول دریافتی بمثابة دستمزد انجام می‌گیرد، بهیچوجه مبادلات سرمایه‌ی متغیر نیست، بلکه مبادله‌ی ارزش نیروی کار آن طبقه است که به پول بدل گشته، همچنانکه مبادله‌ی ارزش - محصول $(v+m)$ (۴۰۰۰ I) ، که آفریده‌ی دست کارگران است، فقط مبادله‌ی کالائی است متعلق به سرمایه داران و کارگر را بسا آن سروکاری نیست. ولی سرمایه دار - و بیشتر از آن دیلماج تئوریک وی که اقتصاددان سیاسی است - بدشواری می‌تواند خود را از این تصور که گویا پول پرداخت شده بکارگران بازهواره پول او، پول متعلق به سرمایه دار است، جدا سازد. هرگاه سرمایه دار، تولیدکننده‌ی طلا باشد، آنگاه جزء ارزش متغیر - یعنی کالای معادلی که جانشین بهای کار خریداری شده‌ی وی می‌گردد - مستقیماً بشکل پول نمایان می‌شود و لذا نیز می‌تواند بدون گذار از کجراه برگشت، از نو بمثابة پول - سرمایه‌ی متغیر وارد عمل گردد. اما آنچه مربوط به کارگران بخش II است - با استثناء کارگرانی که درتجمل افزار کار می‌کنند - وضع چنین است که $500v$ ، خود بصورت کالاهائی وجود دارد که برای مصرف کارگر تخصیص یافته است و وی، بمثابة کارگر جمعی، آن کالاهارا دوباره مستقیماً از همان سرمایه دار جمعی می‌خرد که به وی نیروی کارش را فروخته بود. جزء ارزش متغیر سرمایه‌ی II از لحاظ شکل جنس عبارت از وسائل مصرف است که قسمت اعظم آن برای مصرف طبقه‌ی کارگر تخصیص یافته است. ولی آنچه کارگران در این شکل خرج می‌کنند سرمایه‌ی متغیر نیست. درست بهعکس دستمزد یعنی پول کارگران است که بوسیله‌ی سامان یا بی خود در این وسائل مصرف، سرمایه‌ی متغیر II را برای سرمایه داران دوباره در شکل پولی آن احیا می‌سازد. سرمایه‌ی متغیر II مانند سرمایه‌ی ثابت $2000c$ بصورت وسائل مصرف باز تولید می‌گردند. هیچکدام از این دو به درآمد تجزیه نمی‌شوند. آنچه در هر دو مورد به درآمد تحویل می‌گردد دستمزد است.

ولی این امر که بوسیله‌ی خرج دستمزد بمثابة درآمد، در یک مورد $1000c$ و نیز از همین کجراه $1000v$ و همچنین $500c$ و لذا هم سرمایه‌ی ثابت و هم متغیر (در این قسمت گاه بوسیله‌ی برگشت مستقیم و گاه از راه برگشت غیر مستقیم) مجدداً بصورت پول - سرمایه احیا می‌شوند، خود واقعیت مهمی را در مبادله‌ی محصول سالانه تشکیل می‌دهد.

XI. جانشینی سرمایه‌ی استوار

بهنگام بررسی مبادلات باز تولید سالانه با مشکل بزرگی برخورد می‌شود که بقرار زیر است. چنانچه ساده ترین شکلی را که مطلب در آن نمایش پیدا میکند بگیریم، آنگاه چنین خواهیم داشت:

$$9000 = 1000c + 500v + 500m + (II) 2000c + 1000v + 1000m + (I) 4000c$$

سرانجام بصورت زیرین تجزیه می‌شود:

$$1000c + 500v + 1000m = 1000c + 500v + 1000m + 1000c + 2000c + 1000v + 1000m$$

یک جزء ارزش سرمایه‌ی ثابت، تا آنجا که از وسائل کار بمعنای خاص ترکیب شده است، بمثابة بخش جداگانه‌ای از وسائل تولید، از وسائل کار به محصول کار (کالا) انتقال یافته است. این وسائل کار در حقیقت با شکل طبیعی پیشین همچنان بمثابة عنصر سرمایه‌ی پارآور بعمل خود ادامه می‌دهند. فرسایش و ارزش گاهی تدریجی می‌کند که این وسائل طی دوره‌ی معین انجام وظیفه‌ی دیربای خود و چاره آن می‌شوند. همان چیزی است که بمثابة عنصر ارزش کالاهائی که بوسیله‌ی خود آنها تولید می‌شود، دوباره هویدا می‌شود، از کار افزار به محصول کار منتقل می‌گردد. بنابراین از لحاظ باز تولید سالانه فقط آن اجزائی از سرمایه‌ی استوار مورد توجه قرار می‌گیرند که طول عمرشان بیشتر از یکسال است. چنانچه در جریان سال بکلی از کار افتاده باشند و در آن صورت باید بوسیله‌ی باز تولید سالانه تماماً جانشین یافته و

نوکردند و لذا مسئله ای که در اینجا مطرح است اصلاح به آنها مربوط نمیشود. در مورد ماشین آلات و دیگر اشکال دیه های سرمایه ای استوار ممکن است پیش آید - و خیلی زیاد هم اتفاق می افتد - که لزوماً برخی از اجزاء مشخص آنها در جریان سال از بین و بین تعویض شوند، اگر چه مجموع بناها یا پیکر ماشین ها غیر درازتری داشته باشند. این اجزاء در زمره همان عناصری از سرمایه ای استوار وارد میشوند که باید در جریان سال تجدید گردند.

این عنصر ارزشی کالاها را نباید بهیچوجه با مخارج تعمیر اشتباه نمود. اگر کالا بفروش رود، آنگاه این عنصر ارزشی نقد میشود و مانند عناصر دیگر پول بدل میگردد. ولی پس از تبدیل آن به پول است که تفاوت آن با دیگر عناصر ارزشی آشکار میشود. مواد خام و مواد کمی که در تولید کالا مصرف میشوند باید بصورت جنسی تجدید شوند تا بتوان باز تولید را آغاز نمود (و بطور کلی برای اینکه روند تولید مداوم باشد) نیروی کاری نیز که در تولید آنها مصرف شده باید با نیروی کار تازه تجدید گردد. بنابراین پولی که از کالا درمی آید باید پیوسته از نوبه این عناصر سرمایه ای بارآور بدل گردد. یعنی از شکل پولی بصورت کالای درآید. اینکه مثلاً مواد خام و کمی در مهلت های معینی بمقدار زیاده خریداری شده باشند - بنحویکه ذخیره ای تولیدی تشکیل داده باشند - و لذا این امر که به خریداری مجدد این وسائل تولید طی مهلت معینی نیاز نباشد، هیچ تغییری در اصل مطلب نمیدهد. تا هنگامیکه این ذخائر وجود دارند هیچ تفاوتی نمیکند که پول ناشی از فروش کالاها (تا حدی که برای خرید آنها تخصیص یافته است) آنهاسته شود و لذا این جزء از سرمایه ای ثابت نامدستی بشماره پول - سرمایه ای که وظیفه ای فعال خود را معلق نموده است جلوه کند. این پول، درآمد - سرماً نیست. بلکه سرمایه ای بارآوری است که در شکل پول معوی مانده است. تجدید وسائل تولید بسایید پیوسته وقوع یابد. اگر چه شکل این تجدید میتواند در رابطه با دوران مختلف باشد. خرید جدید، عمل ذورانی می که بوسیله آن وسائل مزبور نوگشته و عوض میشوند. میتواند در مهلت های درازتری انجام پذیرد. در اینصورت پول ریزی یکباره زیاد بوسیله ای ذخیره ای تولیدی منطبق با آن جبران میگردد. با آنکه ممکن است در مدت های کوتاه متعاقب یکدیگر روی دهد، در آنصورت خرج سریع پول با مقادیری در پی کوچکتره انجام میگردد و ذخائر تولیدی نیز کوچکتر میشوند. ولی این اوضاع و احوال تغییری در نفس امر نمیدهد. همچنین است در مورد نیروی کار. آنچه تولید بصورت مداوم در سراسر سال بر همان طایفه انجام میگردد، پیوسته نیروی کار مصرف شده بوسیله ای نیروی تازه جبران میشود. هنگامی که کار پنجم فصلی انجام میشود یا قسمت های مختلف کار در دوره های مختلف مورد استفاده قرار میگیرند، مانند کشاورزی، آنگاه بسته به احتیاج، گاه حجم کوچکتر و گاه بزرگتری از نیروی کار خریداری میشود. ممکن است آن قسمت از پول ناشی از فروش کالا، که جزء ارزشی کالا برابر با فروش سرمایه ای استوار را نقد ساخته است، دوباره به جزء ترکیبی سرمایه ای بارآوری که ارزش کالای آنرا جبران میکند تبدیل نمیکردد. این پول در کنار سرمایه ای بارآور میخوابد و در شکل پولی خود باقی میماند. تا هنگامیکه دوره ای باز تولید سرمایه ای استوار، که از تعداد بزرگتر یا کوچکتری از سالها تشکیل میگردد، سررسیده است. یعنی در تمام طول مدتی که عنصر استوار سرمایه ای ثابت با شکل طبیعی قسودیم بعمل خود در روند تولید ادامه میدهد این ته نشینی پول نیز تکرار میگردد. آنگاه که عنصر استوار (بناها، ماشین آلات و غیره) سررسد و دیگر نتواند در روند تولید عمل کند، ارزش آن در کنارش وجود دارد. ارزشی که تماماً به پول بدل گردیده و حاصل جمع پولهای ته نشین شده، ارزشهایی است که تدریجاً از سرمایه ای استوار به کالاهای منتقل شده اند که سرمایه ای استوار مزبور در تولید آنها شرکت داشته است و در نتیجهی فروش کالاها به شکل پولی درآمد اند. آنگاه این پول بدرد این میخورد که سرمایه ای استوار را (یا عناصری از این سرمایه را، نظر به اینکه عناصر مختلف آن طول عمر های

متفاوتی دارند) بصورت جنسی تعویض کند و بدینسان این جزء ترکیب کننده‌ی سرمایه‌ی بارآور را واقعا نوسازد. پس این پول عبارت از يك جزء ارزش - سرمایه‌ی ثابت، جزء استوار آنست. بنابراین این چنین گنج سازی خود عنصری از روند بازتولید سرمایه داری است. یعنی بازتولید و پس افکند ارزش سرمایه‌ی استوار یا عوامل جداگانه‌ی آنست - در شکل پول - تا زمانیکه عمر سرمایه‌ی استوار پایان یابد و بالنتیجه تمام ارزش خود را به کالاهاى تولید شده داده و موقع آن رسیده باشد که جانشین ساختن آن بصورت طبیعی الزامی گشته باشد. ولی محض اینکه پول مزبور دو باره به عناصر تازه‌ای از سرمایه‌ی استوار بدل میگردد و جای درگذشته‌ها را میگیرد، شکل گنج اندوختگی خود را از دست میدهد و لذا دو باره در روند بازتولید سرمایه، که دوران واسطه‌ی آنست، فعلا لانه وارد میگردد.

همانطور که گردش ساده‌ی کالاها با صرف مبادله محصولات یکی نیست، هم آنچنان مبادله‌ی محصول - کالای سالانه نمیتواند فقط بیک معاوضه‌ی ساده‌ی مستقیم و متقابل اجزاء تشکیل دهند. خود تجزیه گردد. پول در این مورد نقش ویژه‌ای ایفا میکند، که از جمله در شیوه‌ی بازتولید ارزش - سرمایه‌ی استوار نیز نمایش می یابد. (بعدها باید این مطلب را بررسی کرد که اگر فرضاً تولید اشتراکی میبود و شکل تولید کالائی نمیداشت تا چه حد این مسئله بنحو دیگری نمایش پیدا مینمود.)

اکنون باز به نمودار اصلی خود برگردیم. برای بخش II چنین داشتیم: $2000c + 500v + 500m$ مجموع وسائل مصرف تولید شده در عرض سال در این مثال برابر با ارزشی بمیزان ۱۰۰۰ است، و هر يك از عناصر مختلفی کالاهای کل کالا از آن تشکیل شده است بر حسب ارزش به $\frac{1}{3}m + \frac{1}{3}v + \frac{1}{3}c$

یا از لحاظ درصد به $16\frac{2}{3}\% \frac{1}{3}m + 16\frac{2}{3}\% \frac{1}{3}v + 16\frac{2}{3}\% \frac{1}{3}c$ تقسیم میگردد.

انواع گوناگون کالاهای بخش II میتوانند متضمن نسبت های مختلفی از سرمایه‌ی ثابت باشند، همچنین ممکن است جزء استوار سرمایه‌ی ثابت در نزد آنها متفاوت باشد و نیز مدت عمر جزء استوار سرمایه و لذا فرسایش سالیانه یا جزء ارزشی می که آنها به نسبت این فرسایش به کالائی که در تولید آن شرکت داشته اند منتقل میکنند، نیز مختلف باشد. این مسئله در اینجا بی تفاوت است. در ارتباط با روند بازتولید اجتماعی، سخن تنها بر سر مبادله میان بخشهای I و II است. بخش I و II در اینجا فقط از لحاظ مناسبات اجتماعی و مقداریشان در برابر یکدیگر قرار میگیرند. بنابراین چنانچه همسایه‌ی رشته‌های تولید را که در بخش II طبقه بندی شده اند یکجا و سرهم بریزیم، آنگاه مقدار نسبی جزء ارزشی c محصول - کالای II، (که در مسئله‌ی مورد بحث دارای نقش تعیین کننده‌ی منحصوری است) بصورت نسبت متوسطی درمی آید.

بدینسان هر يك از انواع کالاها (که بطور عمده از نوع یگانه‌ای هستند) و ارزش کل آنها بنحو ذیل دسته بندی شده است: $2000c + 500v + 500m$ بطور یکسان از لحاظ ارزشی $16\frac{2}{3}\% \frac{1}{3}m + 16\frac{2}{3}\% \frac{1}{3}v + 16\frac{2}{3}\% \frac{1}{3}c$ است. این حساب در مورد هر مدی از کالاها هم از آنکه تحت c یا v یا m نمایش یافته باشند صادق است.

کالائی که در آنها c ۲۰۰۰ تجسم یافته است بنوبه‌ی خود از لحاظ ارزشی بقرار زیر قابل تقسیم هستند:

$$1333 \frac{1}{3} c + 333 \frac{1}{3} v + 331 \frac{1}{3} m = 2000 c \quad ۱-$$

و همچنین ۵۰۰ v به:

$$222 \frac{1}{3} c + 82 \frac{1}{3} v + 82 \frac{1}{3} m = 500 v - 2$$

و بالاخره m ۵۰۰ نیز به :

$$221 \frac{1}{3} c + 82 \frac{1}{3} v + 82 \frac{1}{3} m = 500 m - 2$$

اکنون اگر c های مندرج در شماره های ۱ و ۲ و ۳ را با هم جمع کنیم چنین خواهیم داشت :

$$c \frac{1}{3} 1222 + c \frac{1}{3} 221 + c \frac{1}{3} 222 = 2000 \cdot$$

$$\frac{1}{3} 222 + \frac{1}{3} 82 + \frac{1}{3} 82 = 500 v = 500 v$$

با هم ارزش کل ۳۰۰۰ مذکور در فوق را بدست میدهد .

بنابراین توده - کالای II به ارزش ۵۳۰۰۰ متضمن ارزش - سرمایه‌ی ثابتی است که در c ۲۰۰۰ آن جا گرفته است ، و نه در v ۵۰۰ و نه در m ۵۰۰ یک ذره هم از این سرمایه‌ی ثابت وجود ندارد . همین حکم بنوعی خود در باره‌ی v و m نیز صادق است .

بدیگر سخن : تمام آن قسمت از توده - کالای II که نمایندگی ارزش - سرمایه‌ی ثابت است و لذا از نو خواه بشکل طبیعی و خواه بصورت پولی آن ، تبدیل پذیر است در همین c ۲۰۰۰ وجود دارد . بنابراین هرچه که با مبادله‌ی ارزش ثابت کالاهای II ارتباط دارد محدود به حرکت ۲۰۰۰ است . و این مبادله نیز فقط میتواند با $(1000m + 1000v)$ I انجام شود .

همچنین در مورد بخش I نیز آنچه مربوط به مبادله‌ی ارزش - سرمایه‌ی ثابت متعلق به آن بخش است باید محدود به بررسی $4000Ic$ گردد .

۱- جانشینی جزء ارزشی فرسایش در شکل پول

بدوا از مطالعه‌ی ذیل شروع کنیم :

$$I \cdot 4000c + 1000v + 1000m$$

$$II \cdot 2000c + 500v + 500m$$

بدینسان مبادله‌ی کالاهای IIc ۲۰۰۰ در مقابل کالاهای بهمان ارزش از I ($1000m + 1000v + 4000Ic$) میسرماند که IIc ۲۰۰۰ تماماً دوباره بصورت جنسی مبدل به عناصر طبیعی سرمایه‌ی ثابت II گشته اند که بوسیله‌ی I تولید شده است . ولی ارزش - کالای ۲۰۰۰ که سرمایه‌ی ثابت II در شکل آن وجود دارد ، متضمن جزئی است که معرف ارزش گاهی سرمایه‌ی استوار است . این جزئی است که نباید فوراً به شکل طبیعی تعویض گردد ، بلکه باید به پول بدل شود ، تدریجاً جمع و انباشته شود تا بعد تجدید سرمایه‌ی استوار در شکل طبیعی آن در رسد . هر سالی سال مرگ سرمایه‌ی استوار است ، که در این یا آن بنگاه جداگانه یا حتی در این یا آن رشته‌ی صنعت روی میدهد و بسایند جانشین پیدا کند . در یک سرمایه‌ی منفرد نیز باید این یا آن جزء از سرمایه‌ی استوار تعویض گردد (زیرا اجزاء آن دارای طول عمر مختلفی هستند) . آنگاه که باز تولید سالانه را بررسی میکنیم - حتی اگر مقیاس ساده یعنی صرف نظر از هرگونه انباشت باشد - باز ما آن بررسی را از اول بلا اول آغاز نمیکیم . سال مورد تحقیق ما سالی است در میان انبوه سالها و نخستین سال تولد تولید سرمایه‌ی داری نیست . بنابراین سرمایه‌ی های مختلفی که در رشته‌ی های گوناگون تولید بخش II گذاشته شده دارای سن و سال مختلفی هستند و همچنانکه همه ساله از میان اشخاصی که در این رشته‌ی های تولید فعالیت دارند عده‌ای می‌میرند ، هم آنچنان نیز در هر سال بسیاری از سرمایه‌ی های استوار به پایان عمر خود میرسند و

باید بهاری پول - مایه‌ی انباشته بصورت طبیعی تجدید گردند . در این معنی مبادله‌ی IIc ۲۰۰۰ با $I (v + m)$ ۲۰۰۰ ، متضمن مبدل گشتن IIc ۲۰۰۰ از صورت کالای خود (بمثابة وسائل مصرف) به عناصر طبیعی است . عناصری که نه تنها عبارت از مواد خام و کمتی هستند ، بلکه شامل عناصر طبیعی سرمایه‌ی استوار از قبیل ماشین آلات ، کارافزار ، ابنیه و غیره نیز میگردند . بنابراین فرسایشی که باید در ارزش IIc ۲۰۰۰ بهول جبران شود بهیچوجه متناسب با حجم سرمایه‌ی استواری نیست که وارد عمل است . زیرا هر سال جزئی از آن باید بصورت جنسی تعویض گردد . ولی این امر خود این واقعیت را مفروض مینماید که در سالهای گذشته پولی که برای این جانشین سازی لازم است در دست سرمایه داران بخش II گردآمده است . درست همین فرضیه برای سال جاری نیز مانند آنچه برای سالهای گذشته پذیرفته شده صادق است .

در مبادله‌ی میان $I (1000v + 1000m)$ و IIc ۲۰۰۰ بدوا باید متذکر بود که مبلغ ارزشی $I (v + m)$ متضمن هیچ عنصر ارزشی ثابت نیست و لذا شامل هیچ عنصر ارزشی جبران کننده‌ی فرسایش ، یعنی ارزشی که از جزء ثابت سرمایه به کالاها منتقل گردیده و در شکل طبیعی $v + m$ وجود داشته باشد نیست . بعکس این عنصر در IIc وجود دارد ، و درست جزئی از همین عنصر ارزشی مربوط به سرمایه‌ی استوار است که نباید بلا فاصله از شکل پولی به شکل طبیعی مبدل شود ، بلکه بدوا باید بصورت پول در انتظار بماند . به همین جهت است که در مورد مبادله $I (1000v + 1000m)$ در برابر IIc ۲۰۰۰ فوراً این اشکال بروز میکند که وسائل تولید I ، که $(v + m)$ ۲۰۰۰ در شکل طبیعی آن وسائل وجود دارند ، باید با تمام مبلغ ارزشی ۲۰۰۰ خود در برابر وسائل مصرف IIc ۲۰۰۰ مبادله شوند ، در صورتیکه بعکس وسائل مصرف IIc ۲۰۰۰ بنوعی خود نمیتوانند با تمام مبلغ ارزشی خویش با وسائل تولید $I (1000v + 1000m)$ مبادله گردند ، زیرا يك جزء ترکیبی ارزش آنها - برابر با فرسایش یا ارزش گاهی سرمایه‌ی استوار - باید بدوا بصورت پولی ته نشین شود . این پولی است که طی زمان باز تولید سال جاری ، (تنها سال مورد تحقیق کنونی ما) ، دیگر بصورت وسیله‌ی دوران عمل نخواهد کرد . ولی پولی که بوسیله‌ی آن ، عنصر فرسایشی نهفته در ارزش - کالای IIc ۲۰۰۰ نقد میشود ، نمیتواند از جای دیگری بفرزاد I بیاید ، زیرا خود II به خودش پول نسیب دارد ، بلکه باید از راه فروش کالایش پرداخت شود ، و بنابراین فرض ما $I (v + m)$ تمام توده کالای IIc ۲۰۰۰ را خریداری میکند . بنابراین بخش I باید از راه این خرید فرسایشی مزبور را نیز برای II نقد نماید . ولی طبق قانونی که قبلاً بیان شد پولی که برای دوران پیش ریز میشود ، بسوی سرمایه دار تولید کننده ، که بعداً حجم برابری کالا بجزریان میریزد ، برمیگردد . بدیهی است که I نمیتواند بهنگام خرید IIc علاوه بر ۲۰۰۰ بابت کالا ، مبلغ پول زیادتری هم بطور دستخوش (یعنی بدون امید اینکه پول مزبور در نتیجه‌ی عمل مبادله به وی برگردد) به II بدهد . والا چنین نتیجه میشود که گویا توده کالای IIc را بالاتر از ارزشش خریداری کرده است . در واقع آنگاه که بخش II ، c ۲۰۰۰ اش را در مقابل $I (1000v + 1000m)$ مبادله میکند دیگر مطالبهای I برای او باقی نمیماند ، و پولی که در انتهای این مبادله جریان پیدا میکند ، بسته به اینکه کدام از I یا II آنرا بجزریان ریخته ، یعنی بسته به اینکه کدام از آنها نخست بمثابة خریدار به میدان آمده است ، به I یا II برمیگردد . در این مورد چنین نتیجه میشود که II کالا - سرمایه اش را در تمام حجم ارزشی آن ، به وسائل تولید در شکل طبیعی مبدل کرده است ، در صورتیکه فرض چنین است که يك جزء ترکیب کننده‌ی این ارزش - سرمایه پس از فروش ، طی دوری باز تولید سال جاری ، دوباره از شکل پولی به شکل طبیعی قسمت استوار سرمایه‌ی ثابت وی تبدیل نمیکرد . بنابراین تنها در صورتی ممکن است که يك باقیمانده‌ی پولی بسوی II برگردد که II واقعاً ۲۰۰۰ به I فروخته

باشد و ولی کمتر از ۲۰۰۰ از I خرید کرده باشد ، مثلا بگوئیم فقط ۱۸۰۰ خریداری نموده است . در چنین حالتی I میباید تفاضل معامله را که ۲۰۰ است به پول تأدیه نماید ، در صورتیکه پول مزبور دیگر برای او برگشت ندارد ، زیرا این پولی را که به دوران پیش ریز نموده است نمیتواند با ریختن کالاهائی برابر با ۲۰۰ دو باره از دوران برون آورد . در این صورت پول - مایه ای بحساب فرسایش سرمایه استوار برای II خواهیم داشت ، ولی از سوی دیگر ، یعنی در جهت I ، اضافه تولیدی از وسائل تولید به میزان ۲۰۰ نیز خواهیم داشت و بدینسان تمام پایهی نمودار ما ، یعنی باز تولید بر اساس مقیاس ثابت که در آن تناسب کامل میان سیستم های مختلفی تولید مفروض گرفته شده است ، ویران میگردد . بدینسان مشکل فقط با ایجاد مشکلی بمراتب ناخوشایندتر از سرراه برداشته شده است .

چون این مسئله دشواریهای ویژهی خود دارد و تاکنون اصلا بوسیلهی اقتصاد دانان مورد بررسی قرار نگرفته است ، ما میکوشیم بترتیب تمام راه حل های ممکن (لااقل راه حل های ممکن بنظر میرسد) یا بهتر بگوئیم طرق طرح مسئله را تحت بررسی قرار دهیم .

هم اکنون چنین فرض کرده بودیم که II ، ۲۰۰۰ به I میفروشد ، ولی فقط کالاهائی برابر ۱۸۰۰ از I میخرد . فرض شده بود که در ارزش - کالای IIc ۲۰۰۰ - ۲۰۰ واحد بسایت جبران فرسودگی پنهان شده است که باید بصورت پول اندوخته شود . بدینسان ارزش IIc ۲۰۰۰ تجزیه میگردد به ۱۸۰۰ که باید در برابر وسائل تولید I مبادله شود و ۲۰۰ جانشین فرسودگی که باید (پس از فروش c ۲۰۰۰ به I) بصورت پول نگاهداری گردد . یاد رابطه با ارزشش ، $IIc = 2000 = 1800c + (d) 200$ میشود ، که $d =$ اشغال (فرسایش) گرفته شده است ■

در آن صورت بررسی مبادلهی ذیل در برابر ما قرار میگیرد :

$$I \cdot 1000m + 1000v$$

$$II \cdot 1800c + (d) 200c$$

I ، با ۱۰۰۰ لیره استرلینگی که بابت پرداخت نیروی کار بصورت دستمزد در دست است کارگران قرار گرفته است ، به میزان IIc ۱۰۰۰ و وسائل مصرف خریداری میکند . II با همین ۱۰۰۰ لیره استرلینگی به میزان IV ۱۰۰۰ و وسائل تولید میخرد . از اینراه سرمایهی متغیر سرمایه داران I بشکل پول به آنها بر میگردد و میتوانند بدان وسیله سال آینده نیروی کاری بهمان مبلغ ارزشی خریداری نمایند ، یعنی جانشین جزء متغیر سرمایهی بارآور خود را بصورت طبیعی تأمین کنند . سپس II ۴۰۰ لیره استرلینگی پیش ریز میکند و وسائل تولید Im را میخرد و Im با همین ۴۰۰ لیره استرلینگی و وسائل مصرف IIc خریداری مینماید . بدینسان ۴۰۰ لیره استرلینگی که از سوی II در دوران پیش ریز شده بود به سرمایه داران II بازگشته است ، ولی فقط بمثابه معادل کالای فروخته شده . I بابت ۴۰۰ لیره استرلینگی که پیش ریز نموده و وسائل مصرف میخرد ، II از I به میزان ۴۰۰ لیره استرلینگی و وسائل تولید خریداری میکند و با این عمل ۴۰۰ لیره استرلینگی مزبور بسوی I بر میگردد . تا اینجا حساب بقرار ذیل است :

$$I \text{ معادل } 1000v + 800m \text{ کالا به دوران میریزد و سپس بصورت پول نقد } 1000$$

لیره استرلینگی بابت دستمزد و ۴۰۰ لیره استرلینگی برای مبادله با II به دوران وارد میکند .

■ مصنف d را از نخستین حرف کلمهی فرانسوی Dechet که بمعنای اشغال یا فضولات است گرفته است و فرسایش که همان دو هلال قرار گرفته از فریدریش انگلس است .

پس از انجام معامله آنچه I دارد عبارتست از : $v = 1000$ به پول ، $m = 800$ که مبدل IIc (وسائل مصرف) شده است و 400 لیره ی استرلینگ به پول .

II معادل $c = 1800$ بصورت کالا (وسائل مصرف) و 400 لیره ی استرلینگ به پول نقد به دوران وارد میکند . پس از انجام مبادله چنین دارد : 1800 بصورت کالای I (وسائل تولید) و 400 لیره ی استرلینگ پول نقد .

اکنون ماهنوز در جهت I $m = 200$ (بصورت وسائل تولید) و در طرف II $c(d) = 200$ (بصورت وسائل مصرف) داریم .

بنابراین ما I با 200 لیره ی استرلینگ ، وسائل مصرف $c(d)$ را مبلغ ارزشمندی 200 خریداری میکند . ولی II این 200 لیره ی استرلینگ را سفت چسبیده است ، زیرا $c(d) = 200$ مصرف فرسایش است و نمیتواند مستقیماً به وسائل تولید مبدل گردد . بنابراین $Im = 200$ امکان فروش ندارد . $\frac{1}{2}$ اضافه ارزش I که باید جانشین پیدا کند سامان پذیر نیست ، یعنی نمیتواند از شکل طبیعی وسائل تولیدی خود به شکل وسائل مصرف مبدل گردد .

چنین چیزی نه تنها مافی فرض مادمورد باز تولید ساده است ، بلکه بخودی خود هیچ فرضی هم نیست که بتواند نقد گشتن $c(d) = 200$ را توضیح دهد . معنای آن بیشتر اینست که این نقد سازی غیر قابل توضیح است . چون نمیتوانند روشن کنند که چگونه $c(d) = 200$ نقد میشود . اینطور فرض مینمایند که I از روی نزاکت آنرا نقد میکند ، آنها درست بدلیل اینکه I خود در وضعی نیست که بتواند $m = 200$ باقیمانده ی خویش را به پول مبدل سازد . اگر چنین فرضی را در مورد مکانیسم مبادلات بمثابة عمل عادی تلقی نمائیم ، آنگاه عیناً مانند آن خواهد بود که فرض شود سالیانه 200 لیره ی استرلینگ از آسمان میبارد تا منظم $c(d) = 200$ را نقد کند .

معدك اگر Im بجای آنکه مانند مورد کنونی در شکل وجودی بدوی خود نمایش یابد ، یعنی بجای آنکه بمثابة جزء ارزش وسائل تولید و لذا مانند جزء ارزش کالاهائی باشد که تولید کنندگان سرمایه دارش مجبورند از راه فروش آنرا به پول سامان دهند . در دست شرکا سرمایه داران ، مثلاً بمثابة بهره ی مالکانه در دست مالکان زمین یا مانند سود در دست اجاره دهندگان پول ، نمودار گردد ، آنگاه بطلان چنین فرضی بلافاصله چشمگیر خواهد بود . ولی اگر جزء اضافه ارزش کالاهائی که سرمایه دار صنعتی باید بتواند بهره ی مالکانه یا سود دیگری سهم بران اضافه ارزش بدهد ، در طول زمان از راه فروش خود کالاهای سامان پذیر نگردد ، آنگاه پرداخت بهره ی مالکانه یا سود قطع میشود ، و بنابراین مالک زمین یا سود بر دیگر نمیتوانند نقش حلال مشکلات را ایفا نمود . بدینسان بهره و سود را بد لخواه برای نقد کردن اجزائی از باز تولید سالیانه بکار اندازند . هم اینچنین است در مورد مخارج مجموع کسانی که کارگران غیرمولد خوانده شده اند از قبیل کارمندان ، پزشکان ، وکلاء داد - گستری و غیره و نیز تمام آنهائیکه زیر نام " توده ی بزرگ مردم " ، " این خدمت " رابه اقتصاد

■ در متن اصطلاح لاتینی *dei ex machina* بکار رفته است . این اصطلاح مأخوذ از یکی از شگرد های تئاتر باستانی یونان و رم است که درست در پیچیده ترین لحظات درام بوسیله ی دستگاہی خدایان رابه صحنه می آوردند و همه ی معضلات را بوسیله ی آنها حل میکردند . از لحاظ لفظی اصطلاح لاتینی فوق بمعنای " خدایان ماشین آورده " است و از نظر اصطلاحی در ادبیات اروپائیس بمعنای حل ناگهانی و غیرمنتظره شواریهاست . میتوان آنرا دست غیبی نیز ترجمه نمود .

سیاسی دانان میکنند که آنچه از طرف آنان بی توضیح مانده است تحت این عنوان توضیح دهند .
 همچنین اگر بجای مبادله‌ی مستقیم میان I و II - میان دو بخش بزرگ سرمایه داران تولید کنند - از بازرگان مانند واسطه خواسته شود که با " پولش " بر تمام این اشکالات چیره شود ، بازانگاره هم کمی به حل مسئله نمیشود . مثلاً در موردی که مطرح است سرانجام وی چون و چرا باید I.m ۲۰۰ به سرمایه داران صنعتی II فروخته شود . ممکن است از دست يك سلسله بازرگان بگذرد ، ولی نفر آخری - بنا بر فرض - عیناً در همان وضعی قرار میگیرد که از ابتدا تولیدکننده‌ی سرمایه دار I قرارداد است ، یعنی آنها نخواهند توانست I.m ۲۰۰ را به II بفروشند ، و با چسبیدن پول خرید ، روند مزبور نمیتواند با I تجدید گردد .

در اینجا ، صرف نظر از هدف ویژه‌ی ما ، دیده میشود که چگونه بررسی روند بازتولید در شکل بنیادی آن - شکلی که با آن تمام نقاط میان آیند تاریک کنند ، بر کار می‌شوند - مطلقاً لازم است تا بتوان هنگامیکه روند بازتولید اجتماعی بلافاصله در شکل مشخص پیچیده‌اش مورد تحلیل قرار میگیرد گریبان را از کلیه‌ی گریزراه‌هایی که ظاهراً آسته‌ی توضیح "علی" دارندرها کرد .

بنابراین قانونی که طبق آن ، در شرایط عادی بازتولید (خواه ساده باشد یا بمقیاس گسترده) پولی که بوسیله‌ی سرمایه دار تولید کننده در دوران پیش ریز شده است ضرورتاً باید به نقطه‌ی مبداء خود بازگردد (خواه پول مال خود او و خواه استقراضی باشد در این مورد بی تفاوت است) یکبار برای همیشه فرضیه را مبنی بر اینکه گویا (d) II ۲۰۰ بوسیله‌ی پول پیش ریخته‌ی I نقد میشود نفی میکند .

۲- جانشین سازی سرمایه‌ی استوار بالمعین

پس از کنارگذاشتن فرضیه‌ی ای که هم اکنون مورد توجه قرار دادیم ، آنچه باقی میماند فقط عبارت از آن قبیل امکاناتی است که علاوه بر جانشین سازی جز " فرسوده به پول متضمن جانشین سازی جنسی سرمایه‌ی استواری است که بطور قطع عمرش به پایان رسیده است .

سابقاً چنین فرض کرده ایم که :

الف - ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگی که I بابت دستمزد پرداخته است توسط کارگران در IIc

بهمان میزان خرج میشود ، یعنی با آن وسائل مصرف خریداری میکنند .

اینکه در این مورد ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ از جانب I به پول پیش ریز شده فقط يك تشخیص ساده‌ی واقعیت است . دستمزد باید از طرف همه‌ی سرمایه داران تولید کننده به پول پرداخت شود ، سپس این پول توسط کارگران برای خرید وسائل زیست خرج میشود و بنوعی خود بفروشد و وسائل زیست به هنگام تبدیل سرمایه‌ی ثابتش از صورت کالا - سرمایه به سرمایه‌ی بارآور ، بمثابة وسیله‌ی دوران خدمت میکند . البته این پول از راه‌های متعددی میگذرد (دکاندار ، ماجر ، تحصیلدار مالیات ، کارگران غیرمولد از قبیل پزشکان و غیره که کارگر خود به آن نیازمند است) و لذا فقط بطسور قسسی از دست کارگران I مستقیماً بدست سرمایه داران بخش II میرسد . چون ممکن است جریان این پول کم و بیش دچار وقفه گردد ، يك ذخیره‌ی نقدی جدیدی از طرف سرمایه داران ضرور بنظر میرسد . ولی هیچکدام از اینها در مطالعه‌ی این شکل بنیادی مورد توجه قرار نمیگیرد .

ب - اینطور فرض شده بود که یکبار I مبلغ ۴۰۰ لیره‌ی استرلینگ دیگر به پول پیش ریز میکند تا از II چیزی بخرد و این پول به او برمیگردد . همچنانکه دفعه‌ی دیگر II ۴۰۰ لیره برای خرید از I پیش ریز میکند و دوباره بسوی او باز میگردد . این فرض الزامی بود ، زیرا پذیرش عکس آن ، یعنی این فرض که گروه سرمایه دار بخش I یا گروه سرمایه دار بخش II ، یکجانبه پول لازم برای مبادله کالائی دوران را پیش ریز نمایند ، جنبه‌ی خود سرانه پیدا میکرد . چون در بند پیشین ۱ ، نشان داده شد که فرضیه‌ی مربوط به امکان پیش ریز پول اضافی به دوران از جانب I ، بمنظور نقد ساختن

(d) IIC را باید بمثابة فرض باطلی رد کرد ، بنابراین بدیهی است که آنچه میماند فقط فرضیهی ظاهرا باطلتری است مبنی بر اینکه خود II است که پول لازم برای نقد ساختن جزء ارزشی کالا مربوط به جبران فرسایش را به دوران میریزد . مثلا آن جزء ارزشی که ماشین رسیدگی آقای X ضمن تولید از دست میدهد ، دوباره مانند جزء ارزشی نخ دوخت ظاهر میشود . آنچه ماشین رسیدگی اش از یکم ارزش از دست داده یاد چار فرسایش شده است باید از سوی دیگر بصورت پول نزد وی جمع شود . اکنون ممکن است مثلا X ۲۰۰ لیره استرلینگ پنجه از Y خریداری کند و بدینسان ۲۰۰ لیره استرلینگ پول نقد به دوران پیش ریز نماید . Y با همین ۲۰۰ لیره استرلینگ از او نخ میخرد و این ۲۰۰ لیره استرلینگ بمثابة مایه جبران فرسایش ماشین رسیدگی مورد استفاده ی X قرار میگیرد . نتیجهی این فرض چنین میشود که X صرف نظر از تولید خود و محصول آن و فروشش ۲۰۰ لیره استرلینگ هم آماده نگاه داشته است تا خود به خویشتن بابت ارزش گاهی ماشین رسیدگی بهره دازد . یا بدیگر سخن وی علاوه بر ارزش گاهی ۲۰۰ لیره ای ماشین رسیدگی اش باز باید ۲۰۰ لیره دیگر پول نقد همه ساله از جیب خود مایه برود تا سرانجام در وضعی قرار گیرد که یک ماشین رسیدگی تازه خریداری نماید .

ولی باطل بودن این فرض فقط صوری است . بخش II مرکب از سرمایه دارانی است که سرمایه استوارشان در مراحل کاملا متفاوتی از لحاظ بازتولید قرار دارند . برای برخی از آنها موعد آن رسیده است که کاملا بصورت جنسی جانشین یابند . برخی دیگر در وضعی قرار دارند که کمابیش از این مرحله دور هستند . آنچه میان همه ی اعضا این بخش مشترك است اینست که سرمایه استوارشان واقعا بازتولید نشده است ، یعنی بصورت جنسی تجدید نگردید ، و یا نسوئی تا زمانی از همان نوع جای آنرا نگرفته ، بلکه ارزش آن پی در پی بصورت پول جمع شده است . برخی از سرمایه داران که مشمول مورد اول میشوند ، کاملا (یا قسما که در اینجا بی تفاوت است) در همان وضعی قرار دارند که در ابتدا تشکیل بنگاه خود بود ، اند ، یعنی با پول - سرمایه ای به بازار آمده اند تا از سوئی نقدینهی مزبور را به سرمایه ی ثابت (اعم از استوار و گردان) و از سوئی دیگر به نیروی کار ، ب سرمایه ی متغیر تبدیل سازند . اکنون نیز مانند آن هنگام این پول - سرمایه را دوباره به دوران میریزند و لذا هم ارزش سرمایه ی ثابت استوار و هم گردان و نیز سرمایه ی متغیر را به دوران پیش ریز میکنند .

بنابراین چنانچه فرض شود که از ۴۰۰ لیره استرلینگی که طبقه ی سرمایه دار بخش II برای تبادل با I به دوران میریزد ، نیمی از ناحیهی آن سرمایه دارانی از بخش II ناشی میگردد که نه تنها باید با کالاهای خود وسائل تولیدی که مربوط به سرمایه گردان میشود تجدید نمایند ، بلکه بوسیلهی پولشان سرمایه ی استوار خود را نیز بصورت طبیعی نو سازند ، در حالیکه نیمی دیگر سر از سرمایه داران II با پول خود فقط جزء گردان سرمایه ی ثابت خویش را بصورت طبیعی جبران میکنند ولی سرمایه ی استوار خود را بشکل طبیعی تجدید نمی نمایند ، آنگاه هیچگونه تناقضی در این امر پیدا نمیشود که ۴۰۰ لیره استرلینگ بازگشتی (بازگشت بمحض اینکه I با آن پول وسائل مصرف خریداری نمود) اکنون بطور مختلف میان این دو گروه بخش II تقسیم گردد . پول مزبور به بخش II برگشت میکند ، ولی بهمان دستها بر نمیگردد ، بلکه در درون این بخش بطور متفاوت تقسیم میگردد و از قسمتی از همین بخش به قسمت دیگر آن میگذرد .

یک قسمت از II علاوه بر جزئی از وسائل تولید که سرانجام بوسیلهی کالاهایش پابها شده است ، ۲۰۰ لیره استرلینگ پول نقد بابت عوامل جدید سرمایه ی استوار به جنس تبدیل کرده است . پول وی که بدینسان - عینا مثل آغاز کسب و کارش - خرج شده است طی سلسله ای از صالح ها ، بصورت جزء فرسایش ارزش کالاهائی که بوسیلهی این سرمایه ی استوار تولید میشوند ، پی در

بی بسوی او برمیگردد .

بعکس ، قسمت دیگر II بابت ۲۰۰ لیره استرلینگ هیچ کالای از I برداشت نکرده است ، ولی بخش I او را با پولی میپردازد که گروه اول بخش II با آن عناصر سرمایه‌ی استوار خریداری نموده است . یک قسمت از بخش II ارزش - سرمایه‌ی استوار خود را دوباره در شکل طبیعی نوگشته در تصرف دارد ، ولی قسمت دیگر این بخش هنوز مشغول آنست که آنرا بصورت پول گرد آورد تا بعد ها سرمایه‌ی استوار خویش را جنس تجدید نماید .

پس از مبادلات گذشته ، آن منزلی که باید از آن حرکت کنیم عبارت از بقیه‌ی کالاهائی است که هر دو طرف باید مبادله نمایند ؛ نزد I - ۴۰۰ m ، و نزد II - ۴۰۰ c (۵۲) . فرض میکنیم که II پولی به مبلغ ۴۰۰ پیش ریزد تا مبادله‌ی این کالاهای ۸۰۰ بالغ میشود انجام گردد . نیمی از ۴۰۰ (= ۲۰۰) در هر حالت ضرورتاً باید بوسیله‌ی گروهی از IIc گذاشته شود که پسول نقدی به مبلغ ۲۰۰ بابت فرسایش - ارزش گرد آورده است و باید اکنون آنرا از نو بصورت جنسی سرمایه‌ی استوارش مبدل سازد .

عناهمچنانکه ارزش - سرمایه‌ی ثابت ، ارزش - سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش - که در آنها ارزش کالا - سرمایه‌ی II مانند از آن I قابل تجزیه اند و در مقادیر متناسبی از کالاهای II یا I نمایش پذیر هستند ، هم آنچنان در درون خود ارزش - سرمایه‌ی ثابت نیز میتوان جستجو کرد . ارزشی را که هنوز بشکل جنسی سرمایه‌ی استوار در نیامده ولی فعلاً مجبور است تدریجاً بشکل پول گرد آید ، نمایان ساخت . مقدار معینی کالای II (بنا بر این در مورد بحث مانعی از باقیمانده‌ی معاملات = ۲۰۰) هنوز در این جا حامل این فرسایش - ارزش است که باید در نتیجه‌ی مبادله بصورت پول ته نشین گردد . (گروه اول سرمایه داران II ، یعنی آنها که سرمایه‌ی استوار را بصورت جنسی احیا میکنند ، ممکن است بدینسان یا جزه‌ی مربوط به فرسایش توده‌ی کالا ، که در اینجا هنوز فقط باقیمانده‌ی آن نمایش می یابد ، قسمتی از فرسایش - ارزش خود را نیز بسامان رسانده باشند . بهر حال هنوز برای آن گروه سامان دهی ۲۰۰ واحد به پول باقی میماند) .

اما نیمه‌ی دوم ۴۰۰ لیره استرلینگ (= ۲۰۰) ، که از جانب II بمنظور معاملات باقی مانده به دوران ریخته شده است ، اجزاء گردان سرمایه‌ی ثابت را از I خریداری میکند . قسمتی از این ۲۰۰ لیره استرلینگ ممکن است بوسیله‌ی هر دو گروه بخش II و یا فقط بوسیله‌ی آن گروهی ببازار ریخته شده باشد که هنوز جزء ارزش استوار را بصورت جنسی تجدید نمیکند .

بنابراین با ۴۰۰ لیره استرلینگ از I بشرح ذیل برداشت شده است ؛ ۱ - کالاهائی به مبلغ ۲۰۰ لیره استرلینگ که فقط عبارت از عناصر سرمایه‌ی استوار هستند ۲ - کالاهائی به مبلغ ۲۰۰ لیره استرلینگ که تنها عناصر طبیعی جزء گردان سرمایه‌ی ثابت II را جبران می کنند . اینک I تمام محصول - کالای سالیانه‌ی خود را ، تا آن حدی که به II قابل فروش بود ، فروخته است . ولی ارزش یک پنجم آن که ۴۰۰ لیره استرلینگ است اکنون در دست او بصورت پول وجود دارد . اما این پول عبارت از اضافه ارزش نقد گشته‌ای است که باید بمشابه درآمد برای خرید وسائل مصرف خرج شود . بنابراین I با این ۴۰۰ مجموع ارزش - کالای II را که = ۴۰۰ است خریداری میکند . لذا در حالیکه با این عمل کالاهای II برداشته میشود ، پول دوباره بسوی II باز میگردد .

(۵۲) ارقام با فرضیات گذشته تطبیق نمیکند ، ولی معذک این چیز بی اهمیتی است ، زیرا سخن فقط بر سر نسبت هاست و بس . (ف ۱۰) .

اکنون میخواهیم سه حالت را مورد بررسی قرار دهیم . در این بررسی ، آن بخش از سرمایه - داران II را که سرمایه‌ی استوار را به جنس تجدید میکنند " گروه ۱ " مینامیم و آنها را راکس - ارزش فرسایش سرمایه‌ی استوار را بصورت پول گردآوری میکنند " گروه ۲ " مینخوانیم . حالات سه گانه عبارتند از : الف) برای گروههای ۱ و ۲ ، مقدار معینی از ۴۰۰ ی که هنوز در II بصورت کالا باقی است (بگوئیم مثلاً $\frac{1}{4}$ برای هر کدام) ، بکار جانمین ساختن سهمی از اجزاء گردان سرمایه‌ی ثابت میخورد . ب) گروه ۱ از فروش تمام کالای خود فارغ شده است و لذا گروه ۲ هنوز ۴۰۰ تا باید بفروشد . ج) گروه ۲ همه چیز را ، با استثنا ۲۰۰ که حامل فرسایش - ارزش است ، فروخته است .
 آنگاه تقسیمات زیرین را بدست می آوریم :

الف) از ارزش - کالای $c = 400$ که بخش II هنوز در دست دارد ، ۱۰۰ تا از آن گروه ۱ و ۳۰۰ تا از آن گروه ۲ است . از این ۳۰۰ اخیر ۲۰۰ تا ی آن معرف فرسایش است . در این حالت از ۴۰۰ لیره‌ی استرلینگ پولی که اکنون بوسیله‌ی بخش I پس فرستاده میشود تا کالاهای II را بستاند ، گروه ۱ بدو ۳۰۰ تا کارسازی کرده که ۲۰۰ تا ی آن به پول نقد بوده است و بوسیله‌ی آن عناصر سرمایه‌ی استوار بصورت جنسی از I دریافت داشته است و ۱۰۰ تا ی دیگر را به پول بمنظور تسهیل مبادله‌ی کالائی خود با بخش I بگردش انداخته است . بعکس گروه ۲ از ۴۰۰ فقط $\frac{1}{4}$ آن و لذا ۱۰۰ تا ی آنرا به همان منظور وسیله سازی برای مبادله‌ی کالا با بخش I ، پیش ریز کرده است .

ولی این ۴۰۰ بقرار زیر برگشت میکند :

به گروه ۱ : ۱۰۰ و لذا فقط $\frac{1}{4}$ پولی که از سوی آن پیش ریز شده است . ولی گروه مزبور بابت $\frac{3}{4}$ دیگر ، سرمایه استوار نگذاشته ای به ارزش ۲۰۰ در تصرف دارد . بابت این عناصر استوار سرمایه بسا ارزش ۲۰۰ ، گروه مزبور به I پول نقد پرداخته ولی کالائی متعاقب آن نداده است . در این مورد گروه ۱ در برابر بخش I فقط مانند خریدار وارد میشود نه مانند فروشنده‌ی بعدی . بنابراین پول مزبور نمیتواند به گروه ۱ برگشت داشته باشد ، در غیر این صورت مثل این خواهد بود که گویا گروه ۱ عناصر سرمایه‌ی استوار را از بخش I بصورت هدیه دریافت داشته است . در مورد یک سوم اخیر پولی که از جانب آن پیش ریز شده است ، گروه ۱ بدو مانند خریدار عناصر گردان سرمایه‌ی ثابت خود وارد میدان گردیده بود . با همان پول ، بخش I از آن گروه بقیه‌ی کالایش را که ارزشی برابر با ۱۰۰ دارد میخرد . بنابراین پول از نو بسوی گروه مزبور (گروه ۱ از بخش II) روان میگردد ، زیرا درست پس از آنکه بمتاب خریدار قدم بعمره گذاشته است اینک بمتاب فروشنده‌ی کالا وارد میدان میگردد . در صورتیکه پول مزبور برگشت نمیداشت ، آنگاه بمعنای آن میبود که بخش II (گروه ۱) بابت کالاهائی بمبلغ ۱۰۰ ، بدو پولی بمیزان ۱۰۰ پرداخته و سپس بازم علاوه بر آن کالاهائی به ارزش ۱۰۰ داده است و لذا کالای خود را بدینسان به بخش مزبور هدیه کرده است .

بعکس بسوی گروه ۲ ، که ۱۰۰ واحد به پول نقد گذاشته است ، ۳۰۰ به پول برگردد بدین قرار : ۱۰۰ از این جهت که گروه مزبور بمتاب خریدار ، ۱۰۰ واحد به دوران فروریخته و این یکصد واحد را بمتاب فروشنده بازستانده است ، ۲۰۰ بدان سبب که گروه ذکر شده فقط بمتاب فروشنده‌ی کالا بمبلغ ۲۰۰ وارد صحنه میشود ولی نه بمتاب خریدار . بنابراین پول نمیتواند دوباره بسوی I بازگردد . بدینسان فرسایش سرمایه‌ی استوار بوسیله‌ی پولی که از جانب بخش II (گروه ۱) برای خرید عناصر سرمایه‌ی استوار به دوران ریخته شده ، تصفیه گردیده است . ولی پول مزبور نه بعنوان پول گروه ۱ بلکه مانند پولی که متعلق به بخش I است بدست گروه ۲ میرسد .

ب) بنابه این فرض ، باقیمانده‌ی IIc بنحوی تقسیم میگردد که گروه ۱ دوپست (۲۰۰)

بصورت پول نقد دارد و گروه ۲ چهارصد (۴۰۰) بکالا .

گروه ۱ تمام کالاهای خود را فروخته است و ولی ۲۰۰ پول نقد عبارت از شکل دگرسان شده‌ی جزء استوار سرمایه‌ی ثابت آنست که باید آنرا به جنس احیا نماید . بنابراین گروه مزبور در اینجا فقط بمثابة خریدار وارد صحنه میشود و درازا پولش کالاهائی از بخش I بهمان مبلغ ارزشی بصورت عناصر طبیعی سرمایه‌ی استوار دریافت مینماید . گروه ۲ (در صورتیکه برای مبادله‌ی کالا میان بخش I و II از جانب بخش I هیچگونه پولی پیش ریز نشده باشد) در حد اکثر باید فقط ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ به دوران بریزد ، زیرا گروه ۲ فقط نیمی از ارزش - کالای خود را به I میفروشد و از بخش I هم چیزی نمیخرد .

۴۰۰ لیره‌ی استرلینگ از دوران به گروه ۲ برمیگردد ، ۲۰۰ لیره از آنجهت که وی آن پول را بمثابة خریدار پیش ریز کرده و مانند فروشنده‌ی معادل ۲۰۰ لیره کالا ، باز میستاند و ۲۰۰ دیگر بدان سبب که کالائی به ارزش ۲۰۰ به I میفروشد بدون اینکه معادل آنرا بصورت کالا از I باز گیرد .

ج) گروه ۱ ۲۰۰ بپول نقد و c ۲۰۰ بکالا در اختیار دارد و گروه ۲ (d) ۲۰۰ بصورت کالا . با این فرض گروه ۲ نباید هیچ پیش پرداختی بپول نقد بکند ، زیرا در برابر I دیگر اصلاً بمثابة خریدار قرار نمیگیرد ، بلکه هنوز فقط درست فروشنده عمل میکند . بنابراین باید در انتظار بماند تا خریداری پیدا شود .

گروه ۱ ۴۰۰ لیره‌ی استرلینگ نقد پیش ریز میکند ، ۲۰۰ برای مبادلات دوسویه با I و ۲۰۰ فقط برای خرید از I . با این ۲۰۰ لیره‌ی نقد اخیر گروه ۱ عناصر سرمایه‌ی استوار خریداری مینماید . با ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول ، بخش I از گروه ۱ به میزان ۲۰۰ لیره کالا میخرد . بدینسان ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگی را که گروه ۱ برای این مبادله‌ی کالا پیش ریز کرده بود دوباره بسوی آن بر میگردد و بخش I با ۲۰۰ لیره‌ی دیگر - که آنرا نیز از گروه ۱ بدست آورده است - به میزان ۲۰۰ لیره کالا از گروه ۲ خریداری میکند . گروه مزبور نیز بدینوسیله پولی را که باید بابت فرسایش سرمایه‌ی استوارش ذخیره نماید بدست می آورد .

اگر در حالت (ج) فرض میشد که ۲۰۰ لیره پول نقد را بجای بخش II (گروه ۱) ، بخش I برای مبادله‌ی کالاهای موجود پیش ریز نموده است ، بهیچوجه باز تغییری در اصل مطلب حاصل نمیگردد . در صورتیکه I بدو به میزان ۲۰۰ واحد کالا از II (گروه ۲) خریداری کند - چون بنابراین فقط این گروه است که هنوز کالاهائی برای فروش باقی دارد - آنگاه ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ دیگر به بخش I بر نمیگردد ، زیرا بخش II (گروه ۲) دیگر دوباره بمثابة خریدار وارد میدان نمیشود . ولی در این صورت گروه ۱ بخش II به میزان ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول نقد برای خرید در اختیار دارد و نیز کالاهائی به میزان ۲۰۰ هنوز نزد او برای مبادله موجود است و لذا مجموعاً برای مبادله با I - ۴۰۰ واحد در اختیار آنست . بدینسان ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ از بخش II (گروه ۱) به بخش I باز میگردد . هرگاه بخش I پول مزبور را از نو برای خرید کالاهائی به میزان ۲۰۰ از بخش II (گروه ۱) بجزریان اندازد ، آنگاه بحض اینکه بخش II (گروه ۱) نیمی دوم ۴۰۰ را از کالای بخش I خریداری کند ، باز این پول بسوی بخش I بازگشت مینماید . گروه ۱ بخش II - ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول نقد بمثابة خریدار عادی بابت عناصر سرمایه‌ی استوار بجزریان انداخته است . لذا این پول دیگر به آن گروه بر نمیگردد ، ولی به این درد میخورد که c ۲۰۰ از کالاهای باقیمانده بخش II (گروه ۲) را نقد میسازد در حالیکه ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ پولی که بخش I برای مبادله‌ی کالا بگردش انداخته است نه از طریق گروه ۲ بخش II ، بلکه بوسیله‌ی گروه ۱ بخش II دوباره

بسوی بخش I برمیگردد. درازاه کالاهای آن بخش بمیزان ۴۰۰، کالاهای معادلی بمبلغ ۴۰۰ برگشته است. ۲۰۰ لیره استرلینگ پول نقدی که بخش مزبور برای مبادله کالاهائی بمیزان ۸۰۰ پیش ریز نمود. بود نیز به بخش I برگشته است - و بدینسان همه چیز ترتیب یافته است.

مشکلی که در مورد معامله ی :

$$I \quad 1000v + 1000m$$

وجود داشت تحویل به مشکل در مورد مبادله ی باقیمانده ها

$$II \quad 100c$$

گردید بدین قرار :

$$I \quad 400m$$

II (گروه ۱) ۲۰۰ پول نقد + ۲۰۰ کالا + (گروه ۲) ۲۰۰ کالا، یا برای اینکسه

مسئله را باز روشن تر سازیم چنین :

$$I \quad 200m + 200m$$

$$II \quad (1) \quad 200 \text{ پول نقد} + 200c \text{ کالا} + (2) \quad 200c \text{ کالا}$$

نظر به اینکه در بخش II (گروه ۱) ۲۰۰ کالا با ۲۰۰ Im مبادله میشود و چون تمام پول نقدی که بابت این مبادله کالاهای بمیزان ۴۰۰ میان بخش I و II در گردش است، به آنجائی برگشت میکند که این پول را پیش ریز نمود، است، خواه بخش I باشد خواه بخش II، در این صورت این پول بمثابه عنصر مبادله میان I و II، در واقع برای مسئله ای که در اینجا توجه ما را به خود معطوف داشته است هیچ نقشی ایفا نمیکند. یا بدیگر سخن اگر فرض کنیم که در مبادله ی میان $I \quad 200m$ (کالا) و $II \quad 200c$ (کالای گروه ۱ بخش II)، پول بمثابه وسیله ی پرداخت عمل میکند نه مانند وسیله ی خرید و لذا بمثابه "وسیله ی دوران" هم در محدودترین معنای آن عمل نمی نماید، آنگاه این نکته روشن میگردد که چون کالاهای $I \quad 200m$ و $II \quad 200c$ (گروه ۱) دارای مبلغ ارزشی برابر هستند و نظر به اینکه وسائل تولیدی به ارزش ۲۰۰ با وسائل مصرفی به ارزش ۲۰۰ مبادله میشوند، پول در اینجا فقط بصورت ذهنی عمل میکند و هیچ نقدینه ای برای تصفیه ی محاسبه از این مسا آن سو نباید بطور واقعی در دوران فروریخته شود. بنابراین مسئله آنگاه صاف و پاکیزه نمود، میشود که ما کالای $I \quad 200m$ و معادل آن کالای $II \quad 200c$ (گروه ۱) را از هر دو طرف I و II حذف نمائیم. بنابراین پس از کنار گذاردن این مقدار کالای برابر ارزش (I و II) متقابلا پایا میشوند. است که مسئله در بقیه ی مبادله صاف و روشن انعکاس می یابد، یعنی در :

$$I \quad 200m \text{ کالا}$$

$$II \quad (1) \quad 200c \text{ پول} + (2) \quad 200c \text{ کالا}$$

اکنون روشن است که گروه ۱ بخش II، با ۲۰۰ پول اجزاء ترکیب کنند می سرمایه ی استوارش $I \quad 200m$ را خریداری میکند. از اینراه سرمایه استوار II (گروه ۱) بصورت جنس تجدید گردید، و اضافه ارزش I با ارزشی ۲۰۰، از شکل کالائی (وسائل تولید و در واقع عناصر سرمایه ی استوار) بیرون آمده و بصورت پول درآمد است. با این پول I از II (گروه ۲) وسائل مصرف میخرد و نتیجه برای بخش II اینست که گروه ۱ یک قسمت استوار از سرمایه ی ثابت خود را جنسا تجدید نمود، است و قسمت دیگر آن (قسمتی که جانشین فرسایش سرمایه ی استوار میشود) در گروه ۲ بصورت پول را کند میگردد و این عمل همه ساله ادامه می یابد تا هنگامیکه تجدید جنسی این قسمت نیز لازم آید.

بدیهی است که در این مورد شرط مقدم اینست که آن جزء استوار سرمایه ی ثابت بخش II که

مطابق تمام ارزش خود به پول مبدل گردیده است و لذا باید همه ساله به صورت جنسی تجدید شود (گروه ۱) برابر باشد یا فرسایش سالانه‌ی جزء استوار دیگر سرمایه‌ی ثابت II ، که هنوز با شکل طبیعی کهنه‌ی خود به عمل ادامه می‌دهد ، و فرسایش یا ارزش کاهی منتقل گشته‌ی از آن به کالاهائی که در تولیدشان شرکت دارد ، بدو باید به پول جبران گردد .

آنگاه چنین تعادلی بصورت يك قانون برای بازتولید بمقیاس ثابت نمود ، میشود ، یا بدیگرسر سخن معنای آن چنین خواهد بود که در بخش I ، بخش تولیدکننده‌ی وسایل تولید ، تا آنجا که از سوئی جزء گردان سرمایه‌ی ثابت بخش II و از سوی دیگر سرمایه‌ی استوار آن بخش تهیه میشود ، اجبارا باید تناسب تقسیم کار بی تغییر باقی بماند .

پیش از آنکه ما این مطلب را نزد یکتر مورد بررسی قرار دهیم ، باید بدو ببینیم اگر مانده‌ی II c (۱) برابر با مانده‌ی II c (۲) نباشد وضع از چه قرار خواهد بود . مانده‌ی مزبور ممکن است بزرگتر یا کوچکتر باشد . این هر دو حالت را بی بررسی کنیم .

حالت یکم :

$$I \cdot 200m$$

$$II \cdot (1) \cdot c \cdot 220 (\text{به پول}) + (2) \cdot c \cdot 200 (\text{بکالا})$$

در اینجا II c (۱) با ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ نقد کالاهای ۲۰۰ Im را می‌خرد و I با همین پول کالاهای II c (۲) ، یعنی جزئی از سرمایه‌ی استوار را که باید به پول جمع شود ، خریداری میکند . بدینسان جزء مزبور نقد شده است . ولی II c (۱) ۲۰۰ به پول ، تبدیل پذیر به سرمایه‌ی استوار بصورت جنس نیست .

چنین بنظر میرسد که بتوان این عیب را بدینسان رفع نمود که مانده‌ی Im را بجای ۲۰۰ تا ۲۲۰ بالا برد ، بنحویکه از I ۲۰۰۰ بجای ۱۸۰۰ فقط ۱۷۸۰ بوسیله‌ی مبادلات پیشین جذب شده باشد . پس در این حالت چنین خواهیم داشت :

$$I \cdot 220m$$

$$II \cdot (1) \cdot c \cdot 220 (\text{به پول}) + (2) \cdot c \cdot 200 (\text{بکالا})$$

II c (گروه ۱) با ۲۲۰ لیره‌ی استرلینگ نقد ۲۲۰ Im را می‌خرد و I پس از آن با ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ II c (۲) ۲۰۰ را بکالا خریداری مینماید . ولی این بار ۲۰ لیره‌ی استرلینگ پول نقد از سوی I بجای میماند ، یعنی بهری از اضافه ارزش که امکان خرج شدن آن در وسایل مصرف وجود ندارد و باید بصورت پول نقد باقی بماند . بنابراین مشکل فقط تغییر محل یافته یعنی از II c (گروه ۱) به Im منتقل گردیده است .

اکنون فرض کنیم که II c (گروه ۱) کوچکتر از II c (گروه ۲) است . لذا چنین خواهیم داشت :

حالت دوم

$$I \cdot 200m (\text{به کالا})$$

$$II \cdot (1) \cdot c \cdot 180 (\text{به پول}) + (2) \cdot c \cdot 200 (\text{به کالا})$$

II (گروه ۱) درازا ۱۸۰ لیره‌ی استرلینگ پول کالاهائی بمیزان ۱۸۰ Im خریداری میکند . I با این پول کالاهائی بهمان ارزش از II (گروه ۲) ، و لذا برابر با II c (گروه ۲) ۱۸۰ می‌خرد . از یکسو ۲۰ Im و از سوی دیگر II c (گروه ۲) ۲۰ غیرقابل فروش باقی میمانند . کالاهائی به ارزش ۴۰ به پول تبدیل ناپذیر میگردند .

ممکن بود باقیمانده‌ی I را ۱۸۰ بگیریم ، ولی طرح مسئله بدینصورت هیچ حاصلسی نپیدا شد . در واقع هیچ چیز زائدی برای I باقی نمیماند ، ولی همچنان مانند گذشته ۲۰ تا زیسادی

در II (گروه ۲) میماند که غیر قابل فروش و لذا غیر قابل تبدیل به پول میبود .
 در حالت اول که II (۱) بزرگتر از II (۲) فرض شده است در طرف IIc (۱) پول
 زائدی پیدا میشود که قابل تبدیل به سرمایه‌ی استوار نیست و یا اگر باقیمانده‌ی $IIc = Im$ (۱) فرض شود ، آنگاه همین زائد‌هی پولی در طرف Im هویدا میگردد که قابل تبدیل به وسائل مصرف
 نیست .

در حالت دوم که IIc (۱) کوچکتر از IIc (۲) گرفته شده است ، یک کسری پول در طرف
 Im و IIc (۲) و ورودست مانی کالاهائی به‌عنوان برابر از هر دو طرف پیدا میشود ، یا اگر
 باقیمانده‌ی $Im = IIc$ (۱) فرض نمائیم ، یک کسری پول و یک زائد‌هی کالائی در طرف
 IIc (۲) پدید می‌آید .

ممکن است باقیمانده‌ی Im راه‌واره برابر با IIc (۱) فرض نمائیم - زیرا سفارشها بر تولید
 حاکمند و خواه امسال بیشتر اجزاء سرمایه‌ی استوار و خواه در سال آینده بیشتر عوامل گردان سرمایه‌ی
 ثابت II بوسیله‌ی I تولید شده باشد . در امر بازتولید تغییری نهد - بدینسان در حالت اول
 Im در صورتی قابل تبدیل به وسائل مصرف خواهد بود که I قسمتی از اضافه ارزش II را بوسیله‌ی
 Im خریداری نماید و لذا این سهم اضافه ارزش بجای آنکه خرج شود بوسیله‌ی II بصورت
 پول گردد آید . در حالت دوم تنه‌اراه حل این میبود که خود I پول خرج مینماید و این همان فرضیه -
 ای است که ما سابقاً مردود دانسته ایم .

چنانچه IIc (۱) بزرگتر از IIc (۲) باشد ، آنگاه ورود کالاهای خارجی برای سامان دهی
 به پول اضافی Im ضرور میگردد . هرگاه IIc (۱) کوچکتر از IIc (۲) باشد ، در آن صورت بعکس
 صدور کالاهای بخش II (وسائل مصرف) لازم میگردد تا جزء فرسایشی IIc با وسائل تولید سامان
 یابد . بنابراین در هر دو صورت داد و ستد با خارجه ضرور است .

حتی اگر برای بررسی بازتولید بر مقیاس ثابت لازم آید که بارآوری همه‌ی رشته‌های صنعت و لذا
 نیز نسبت‌های ارزشی محصول - کالای آنها ثابت فرض شود ، باز دو حالت فوق الذکر ، که در یکی
 از آنها IIc (۱) بزرگتر و در دیگری کوچکتر از IIc (۲) است ، برای تولید بر مقیاس گسترده ، که
 در آنجا دو حالت مزبور مسلماً میتوانند وارد باشند ، همواره جالب خواهد بود .

۳ - نتایج

در مورد جانشین سازی سرمایه‌ی استوار میتوان مطالب کلی ذیل را متذکر شد :
 با فرض یکسان ماندن کلیه‌ی شرایط ، و لذا نه تنها مقیاس تولید ، بلکه بویژه با فرض اینکه
 بارآوری کار نیز یکسان مانده باشد - هرگاه قسمت بزرگتری از عناصر سرمایه استوار IIc ، بیش از سال
 گذشته با مرگ روبرو شود و لذا ضرورت تجدید بخش بزرگتری رانیز بصورت جنسی پیش آورد ، آنگاه
 لازمست که جزئی از سرمایه‌ی استوار میرند ، که میبایستی تا سر رسید اجل خود موقتاً بصورت پول
 جبران میگردد ، بهمان نسبت کاهش یابد ، زیرا بنا بر فرض ، مجموع جزء استوار سرمایه‌ی ای که در
 II وارد عمل است (و نیز مبلغ ارزشی آن) یکسان باقی میماند . این امر بخودی خود نتایج زیرین را

- در چاپهای اول و دوم آلمانی IIc (۲) قید شده بود که از سوی انگلس اصلاح شده است .
- در چاپهای اول و دوم آلمانی قید شده بود : « عوامل گردان سرمایه‌ی ثابت I و II » این
 اشتباه پناهی بوسیله‌ی انگلس اصلاح شده است .
- در چاپهای اول و دوم : « بوسیله‌ی I » آمده بود و به ترتیب فوق اصلاح شده است .

بهمراه دارد • اولاً : هرگاه قسمت بزرگتری از کالا — سرمایه‌ی I مرکب از عناصر سرمایه‌ی استوار c II باشد ، آنگاه قسمتی بهمان نسبت کوچکتر از آن ، عناصر گردان IIc را در بر خواهد داشت ، زیرا تولید کل بخش I در برابر IIc بی تغییر باقی میماند • در صورتیکه قسمتی از این کل نو نمایسد قسمت دیگر کاهش می یابد و بالعکس • ولی از سوی دیگر تولید کل بخش II نیز از لحاظ مقدار یکسان میماند • اما با وجود کاهش مواد خام ، نیمه ساخته ها ، مواد کمکی (یعنی عناصر گردان سرمایه‌ی ثابت II) چگونه چنین چیزی امکان پذیر است ؟ ثانیاً : حصه‌ی بزرگتری از سرمایه‌ی ثابت IIc که تحت شکل پولی استقرار یافته است ، بسوی I جریان می یابد تا از شکل پولی بصورت جنسی دگرسان گردد • بنابراین مقدار پولی بیش از آنچه میان I و II بمنظور مبادله‌ی ساده‌ی کالائی در گردش بود بسوی I جریان می یابد • این پول اضافی واسطه‌ی مبادله‌ی دوسویه‌ی کالائیست ، بلکه فقط بمنابه وسیله‌ی خرید بنحویک سوبه وارد میشود • ولی در عین حال آن حجم از کالای IIc که حامل ارزش جانشین فرسایش است نیز بهمان نسبت کاهش پیدا میکند و لذا از مقدار کالای II که باید نه در برابر کالای I ، بلکه درازا پول I ، مبادله گردد نیز کاسته میشود • در چنین صورتی پول بیشتری از بخش II بسوی بخش I ، بمنابه وسیله‌ی خرید ساده ، روان میگردد و در عوض کالاهائی از II که میبایست در برابر بخش I بمنابه خرید ار ساده عمل نمایند کمتر وجود خواهند داشت • بنابراین — نظریه اینکه IV قبلاً با کالاهای II مبادله شده است — حصه‌ی بزرگتری از I m نمیتواند به کالاهای II مبدل گردد ، بلکه بصورت پول راکد میشود •

حالت عکس ، یعنی موردی که طی یکسال ، بازتولید سرمایه استوار اسقاط شده‌ی بخش II کمتر و در عوض جزء فرسایشی آن بزرگتر است ، بنابراین آنچه گفته شد نیازی به تعمیق بیشتر ندارد • نتیجه آنگاه بروز بحران — بحران تولید — خواهد بود ، با آنکه بازتولید در مقیاس ثباتی انجام بگیرد •

خلاصه در یک کلمه : چنانچه در مورد بازتولید ساده و یکسان ماندن شرایط ، و لذا از جمله با یکسان ماندن نیروی بارآور ، یعنی مقدار کل و شدت کار — نسبت ثابتی میان سرمایه‌ی استوار درگذرنده (که باید تجدید شود) و سرمایه‌ی استواری که در قالب مادی قدیم خود به عمل آمده میدهد (یعنی برای جبران فرسایش خود به محصول ارزش می افزاید) فرض نشود — آنگاه دو حالت ممکن است روی دهد : یکی آنکه حجم عناصر گردانی که باید تجدید شود یکسان میماند ولی حجم عناصر استواری که باید نو گردد افزایش می یابد • پس در این مورد تولید کل I بایستی نو کند یا در غیر این صورت ، صرف نظر از مناسبات پولی ، کسری بازتولید بروز خواهد نمود •

حالت دیگر اینست که مقدار نسبی سرمایه‌ی استوار II که بایستی بصورت جنسی تجدید گردد کاهش پیدا کند و لذا بهمین نسبت نیز قسمتی از سرمایه‌ی استوار II که هنوز باید فقط بصورت پول جبران گردد افزایش یابد ، و بدینسان حجم قسمت گردان سرمایه‌ی ثابت II که باید بوسیله‌ی I بازتولید شود بی تغییر بماند در حالیکه بعکس قسمت استوار بازتولید شوند ، آن کاهش میسازد • در چنین حالتی یا کل تولید I کاهش می پذیرد و یا (همانطور که در حالت پیش ، کسری پیدا میشد) اضافه‌ای بوجود می آید که امکان نقد شدن را فاقد است •

البته در حالت اول ، همان کار میتواند با ایجاد افزایش در بارآوری ، درگسترش یا شدت آهنگ کار محصول بیشتری تسلیم نماید و بدینسان کسری حالت اول را بپوشاند • ولی چنین تغییری نمیتواند بدون جابجاگشتن کار و سرمایه از یک رشته‌ی تولید به رشته‌های دیگر بخش I انجام پذیر گردد ، و هر کدام از این جابجا شدن‌ها موقتا اختلالاتی بر می‌انگیزد • ثانیاً (بمیزانی که بسط و شدت آهنگ کار فزونی پیدا میکند) ، بخش I ناچار است ارزش بیشتری را در برابر ارزش کمتری با بخش II

مبادله نماید و لذا يك ارزش گاهی در محصولات I روی میدهد .
بعکس در حالت دوم ، I ناچار است یا تولید خود را کاهش دهد ، که برای کارگران و سرمایه داران وارد در آن بخش بمعنای بحران است ، و یا اضافه تولید خواهد داشت که باز بحران آور است . این قهیل فزونی ها نه تنها بخودی خود ضرری ندارند ، بلکه بعکس بازمانشی بشمار میروند ، اما در تولید سرمایه داری زیان آورند .

در هر دو حالت بازرگانی خارجی میتواند راه علاجی باشد ؛ در حالت اول برای تبدیل کالای I که بصورت پول را کد گردید ، است با وسائل مصرفی و در حالت دوم بمنظور جایابی برای کالاهای اضافی . ولی بازرگانی خارجی ، در صورتیکه صرفاً عبارت از جانشین سازی ساده ی برخی از عناصر (و نیز بنا بر ارزش آنها) نباشد ، فقط تضادها را به محیط گسترده تری منتقل میسازد و برای آنها میدان عمل وسیعتری بوجود می آورد .

آنگاه که شکل سرمایه داری باز تولید از میان برداشته شود ، مطلب به این خلاصه میگردد که جزء میروند و بنا بر این جزئی از سرمایه ی استوار که باید بصورت جنسی جانشین یابد (در اینجا مقصود سرمایه ی استواری است که در تولید وسائل مصرف بکار می رود) ، مقداری است که طی سالهای مختلف متوالی متغیر است . هرگاه در یکسال جزء مزبور بسیار بزرگ باشد (یعنی ، همانطور که در مورد انسان اتفاق می افتد ، بالاتر از میانگین مرگ و میر قرار گیرد) ، در آن صورت معلماً سال آینده بهمان نسبت کوچکتر است . حجم مواد خام ، نیمه ساخته ها و مواد کیمی که برای تولید سالیانه ی وسائل مصرف لازم است - بایکسان فرض نمودن شرایط دیگر - بدین سبب کاهش پیدا نمیکنند .

بنابراین واجب است که تولید کل وسائل تولید در يك مورد افزایش و در مورد دیگر کاهش یابد . علاج این پدیده تنها از راه اضافه تولید نسبی مستمر میسر است . از یکسو مقدار معینی سرمایه ی استوار لازم است تا بیش از آنچه مستقیماً مورد نیاز است تولید گردد ، از سوی دیگر ، بویژه ذخیره ای از مواد خام و غیره ، اضافه بر احتیاجات مبرم سالیانه لازم خواهد بود (این حکم بالاخص در مورد وسائل زیست صادق است) . يك چنین اضافه تولید بمعنای آنست که جامعه بروسائل مادی باز تولید خود مسلط است . ولی در درون جامعه ی سرمایه داری اضافه تولید يك عامل آنارشسی (درهمی) است .

این مثال سرمایه ی استوار - در مورد یکسان ماندن مقیاس باز تولید - خود چشمگیر است . عدم تعادل در تولید سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان یکی از دلائل عزیز کرده ی اقتصاد یون برای توضیح بحرانهاست . ولی اینکه چنین عدم تعادلی میتواند و باید با وجود نگاهداشتن ساده ی مقدار سرمایه ی استوار رخ دهد ، اینکه چنین عدم تعادلی در فرضیه ی يك تولید عادی ایده آل ، در باز تولید ساده ی سرمایه ی اجتماعی وارد در عمل ، میتواند و باید بوقوع پیوندد ، برای اقتصاد یون چیز تازه ایست .

XIII . باز تولید مصالح پولی

مطلبی که تا کنون کاملاً برون از توجه ما قرار داشته عبارت از باز تولید سالانه ی طلا و نقره است . این دو فلز تا آنجا که فقط بمنابسه مواد خام برای تجمل افزار ، تذهیب و غیره بکار میروند ، جنبه ی ویژه ای که آنها را از محصولات دیگر ممتاز ساخته شایسته ی بحث در این مقال نماید ، ندارند . بعکس آنها نقش بااهمیتی بمنابسه مصالح پولی و لذا مانند پول بالقوه ایفا میکنند . در اینجا بمناسبت ساده ساختن مطلب فقط طلا را بمنابسه مصالح پول می پذیریم .

بموجب پیکره هائی که اکنون دیگر کهنه شده اند ، مجموع تولید سالانه ی طلا به

۸۰۰۰۰ تا ۹۰۰۰۰ لیره = ۱۱۰۰ یا ۱۲۵۰ میلیون مارك بالغ شده است . بعكس بنايه تخمين زوت بر (۵۳) متوسط توليد سالهاي ۱۸۷۱-۱۸۷۵ فقط عبارت از ۱۷۰۶۲۵ كيلوگرام به ارزش تقريبي ۴۷۶ ميليون مارك بوده است . از اين مقدار ، استراليا تقريبا ۱۶۲ ، ايالات متحده ۱۶۶ ، روسيه ۱۳ ميليون مارك تحويل داده اند . بقيه ميان كشورهاي مختلف ، كه به سر كدام مبلغ كمتراز ۱۰ ميليون مارك مي افتد ، تقسيم ميشود . طی همین مدت توليد سالانه ي نقره مختصري كمتراز ۲ ميليون كيلوگرام به ارزش ۳۵۴ ميليون و نيم مارك بوده است كه به رقم سراسر است ، ۱۰۸ ميليون آنرا مكزيك ، ۱۰۲ ميليون را ايالات متحده ، ۶۷ ميليون را امريكاي جنوبي ، ۲۶ ميليون را آلمان وغيره تحويل داده اند .

از ميان كشورهايي كه در آنجا توليد سرمايه داري تفوق دارد تنها توليد كننده ي طلا و نقره ايالات متحده است و كشورهاي سرمايه داري اروپايي تقريبا تمام طلا و قسمت بمراتب بزرگتري از نقره ي خود را از استراليا ، ايالات متحده ، مكزيك ، امريكاي جنوبي و روسيه دريافت مينمايند . ولي ما معادن طلا را در درون كشوري فرض ميكيم كه توليد سرمايه داري بر آن حاكم است و باز توليد ساليانه اش در اينجا مورد تحليل ماست . دليل چنين فرضي بقرار ذيل است :

بطور كلي توليد سرمايه داري بدون بازرگاني خارجي نمیتواند وجود داشته باشد . ولي اگر باز توليد عادي ساليانه را بنا بر مقياس داده اي فرض كنيم ، در آن صورت اين فرض نيز در آن مستتر است كه بازرگاني خارجي فقط اقلامي را جانشين اقليم محلي ميكند كه داراي شكل مصرفي يا صورت ظهومي ديگري هستند ، بدون آنكه در روابط ارزشي تأثيري اعمال نمايند ، ولذا نه در روابط ارزشي كه طبق آن دو بخش وسائل توليد و وسائل مصرف متقابلا محصولات خود را مبادله ميكند تأثيري دارد و نه روابط ميان سرمايه ي ثابت ، سرمايه ي متغير و اضافه ارزش را كه ارزش محصول هر کدام از اين بخشها به آنها تجزيه ميشود ، متاثر مي سازد . بنا بر اين داخل ساختن بازرگاني خارجي در تحليل ارزش محصولات باز توليد شده ي ساليانه ، فقط ميتواند موجب ابهام گردد بدون آنكه هيچ چيز جديدي را ، چه از لحاظ خود مسئله و چه از جهت حل آن ، بدست دهد . پس لازم است كه كاملا از آن چشم پوشيد ، شود و لذا در اينجا طلا نيز بمثابه عنصر مستقيم باز توليد ساليانه ملحوظ گردد ، نه مانند عنصر كالا يي كه در اثر مبادله وارد شده است .

توليد طلا ، مانند توليد فلزات بطور كلي ، به بخش I يعني بخشي كه توليد وسائل توليد را در بر ميگيرد ، تعلق دارد . فرض ميكيم كه زر - محصول ساليانه = ۳۰ باشد (فرض اين رقم از جهت سهولت است و الا در واقع اين رقم در برابر ارقامي كه در نمودار خود پذيرفته ايم خيلي بالاتر گرفته شده است) . اين ارزش بدنيسان قابل تجزيه است : $20c + 5v + 5m + 20c$ بايد با عناصر ديگر Ic مبادله شود ، و اين مطلبي است كه بعدا بررسي خواهيم نمود . ولي $5m + 5v + 20c$ بايد با عناصر IIc ، يعني وسائل مصرف مبادله شوند .

در باره ي $5v$ بايد متذكر بود كه هر بنگاه توليد كننده ي طلا بدو با خريد نيروي كار آغاز كار ميكند ، امانه باطلا يي كه خود توليد کرده است ، بلكه با سهمي از پول ذخيره شده ي کشور . كارگران به ميزان اين $5v$ وسائل مصرف از II خريداري ميكنند و II نيز با همين پول از I وسائل توليد ميخرد . مثلا اگر II از I بمثابه مصالح كالا يي وغيره طلا يي به ميزان ۲ خريداري نمايد (كه جزء تركيب كننده ي سرمايه ي ثابت آنست) ، آنگاه $2v$ بسوي توليد كننده ي طلا يي I ، بصورت پول باز

■ Ad. Soetbeer, "Edelmetall-Produktion", Gotha 1879. (S. 112). (۵۳)

■ Georg, Adolf Soetbeer (1814-1892) - اقتصاددان و آمارگر آلماني ■

میگردد ، پولی که سابقا به دوران تعلق داشته است ، چنانچه II دیگر کالای I خریداری نکند ، آنگاه I که طلای خود را بصورت پول به دوران میریزد ، از II خرید میکند ، زیرا طلا میتواند هر کالای را بخرد . تفاوت فقط در اینست که اینجا I نه بمثابه فروشنده ، بلکه بمعنوی خریدار وارد میشود . استخراج کنندگان طلای بخش I همواره میتوانند کالای خود را بفروش رسانند زیرا کالای آنها همواره در شکلی است که بلا واسطه مبادله پذیر است .

فرض کنیم که یک ریسنده v به کارگران خود پرداخته باشد . اینان - صرفنظر از اضافه ارزش - محصولات رشته شده ای = v به وی تحویل میدهند . کارگران به میزان v از IIc خرید میکنند و IIc نیز از I نخی به میزان v میخرد و بدینسان v بصورت پول به ریسنده می نخل باز میگردد . در حالت مفروض ما بعکس Ig (آنچنانکه ما تولید کننده ی طلا را با این علامت یاد میکنیم) * v به کارگران خود بصورت پولی پیش ریز میکند که قبلا خود به دوران تعلق داشته است . کارگران مزبور این پول را درازا و سائل زیست خرج میکنند . ولی فقط ۲ تا از v تا از سوی II به Ig بر میگردد . اما Ig کاملا مانند نخ ریس میتواند روند باز تولید را از نو آغاز نماید . زیرا کارگرانش v واحد به طلا به وی تحویل داده اند که از آن میان ۲ تا بفروش رفته است و ۳ تای آن بطلا در اختیار اوست و لذا فقط لازم است که آنرا به سکه ی مضروب (۴) یا اسکناس مبدل سازد و از آنرا مستقیما بدون پادرمیانی II تمام سرمایه ی متغیرش را از نو بشکل پول بدست آورد .

ولی طی این نخستین روند باز تولید سالانه ، در توده ی پولی که بالفعل یا بالقوه به دوران تعلق دارد ، تغییری روی داده است . ما فرض کرده ایم که IIc بمثابه جنس طلا ، v ۲ (Ig) خریداری کرده است و باز ۳ تای دیگر بوسیله ی Ig در داخل II ، به شکل پولی سرمایه ی متغیر ، خرج شده است . پس این مقدار پول ۳ که از راه تولید جدید طلا تأمین شده است در درون II باقی میماند و از نو بسوی I بازگشت نمیکند . بنا بر فرض ، II نیازمندیهای خویش را از لحاظ خود طلا رفع نموده است . این ۳ تا در دست بخش مزبور مانند اندوخته ی زر باقی میماند . نظر به اینکه این سه نمیتواند هیچ عنصری از سرمایه ی ثابت بخش را تشکیل دهد ، و از آنجا که II پیش از این سن معامله ، پول - سرمایه ی کافی برای خرید نیروی کار در دست داشته است و نیز بدان جهت که این ۳ ای اضافی ، به استثنای عنصر فرمایش ، انجام هیچ وظیفه ی دیگری را در درون II ، که با جزئی از آن مبادله شده است ، بمعهد ندارد (فقط در صورتیکه IIc (۱) از IIc (۲) کوچکتر میبود ، امری که تصادفی است ، آنگاه ممکن میشد که این ۳ در حد خود برای تأمین محل عنصر فرمایش بکار رود) ، و از سوی دیگر نظریه اینکه ، باز به استثنای عنصر فرمایش ، مجموع محصول - کالای IIc باید در مقابل وسائل تولید (v + m) مبادله گردد - مسلم است که تمام این پول باید از IIc به IIIm منتقل گردد (اعم از اینکه IIIm مزبور بصورت وسائل لازم زندگی یا بشکل تجمل افزار باشد) ، و در مقابل ، ارزش - کالای منطبق با آن از IIIm به IIc انتقال یابد . نتیجه آنست که قسمتی از اضافه ارزش بصورت گنج اندوخته میشود .

چنانچه در دومین سال باز تولید طلای تولید شده در سال باز به همین نسبت بمثابه مبادله ی

* g ماخوذ از نخستین حرف کلمه ی آلمانی Gold بمعنای طلاست .
 (۴) " مقدار قابل ملاحظه ای شمش طلا (Gold Bullion) . . . بوسیله ی استخراج کنندگان مستقیما به ضرابخانه ی سان فرانسیسکو آورده میشود ."

" Reports of H.M. Secretaries of Embassy and Legation" 1879, Part III, P. 337.

خام مورد استفاده قرار گیرد و آنگاه از نو دوتای آن بسوی Ig برمیگردد و سه تای آن جانشین عینی پیدا میکند یعنی دوباره در داخل II بمثابة گنج استقرار می یابند و غیره .

در مورد سرمایه متغیر بطور کلی وضع از این قرار است : سرمایه دار Ig مانند هر سرمایه دار دیگر باید این پول را برای خرید کار پیش ریز نماید . بابت این v نه او ، بلکه کارگزارش بساید از II خرید نماید . بنابراین هرگز چنین موردی پیش نمی آید که سرمایه دار مزبور بمثابة خریدار و ارد صحنه شود و لذا طلا را خود بخود و بدون اینکه ابتکار از سوی بخش II باشد ، منتقل نماید . ولی تا آنجا که II از او مصالح خریداری میکند و مجبور است ماده ی طلا را جانشین سرمایه ی ثابت c II نماید ، ■ قسمتی از v (Ig) ، بهمان نحوی که در مورد دیگر سرمایه داران بخش I دیدیم ، از II بسوی وی باز میگردد . و در صورتیکه چنین موردی پیدا نشود ، آنگاه Ig جانشین سرمایه ی متغیر خود را مستقیماً از محصول طلای خویش تأمین میکند . ولی بهمانی که پول پیش ریز شده ی وی بابت v از سوی II به او باز نمیگردد ، قسمتی از دوران موجود (یعنی پولی که از جانب I بسوی II آمده ولی دوباره به I برنگشته است) به گنج مبدل میشود و به همین جهت جزئی از اضافه ارزش II در ازا و وسائل مصرف خرج نشده است . نظر به اینکه مستمرراً معادن جدید طلا مورد استفاده قرار میگیرند و یا کانهای قدیم از نو گشوده میشوند ، مقدار مشخصی از پولی که Ig باید بابت سرمایه ی متغیر خرج نماید همواره جزئی از حجم پولی را تشکیل میدهد که پیش از تولید تازه ی طلا موجود است و Ig بوسیله ی کارگران خود به بخش II فرو میریزد . تا آن حد که این پول از II به Ig برنگشته است عنصری از گنج اندوزی بخش II را تشکیل میدهد .

اما در باره ی m (Ig) مطلب از این قرار است که در این مورد Ig همواره میتواند بمثابة خریدار وارد میدان شود . وی m خود را بصورت طلا در دوران میریزد و از آنجا وسائل مصرف IIc بیرون میکشد . در اینجا طلا قسماً بصورت عین مورد استفاده قرار میگیرد و بنابراین همچون عنصر حقیقی قسمت ثابت (c) سرمایه ی بارآور II بکار می افتد ، و چنانچه وضع بدین منوال نباشد ، آنگاه باز بمثابة جزئی از $IIIm$ که در شکل پول باقی مانده است ، عنصری از گنج نمیگردد . صرف نظر از Ic که باید بعداً مورد بررسی قرار گیرد (۵۵) ، دیده میشود که حتی در مورد باز تولید ساده ، هر چند هم انباشت بمعنای خاص کلمه ، یعنی باز تولید بمقیاس گسترده ، از آن خارج باشد ، معذک پس افکند پول یا گنج سازی ضرورتاً در آن وارد است ، و چون این امر همه ساله از نو تکرار میشود ، با آن میتوان فرضیه ای را که در مطالعه ی تولید سرمایه داری مبداء حرکت بشمار می آید توضیح داد . آن فرضیه از این قرار است که در آغاز باز تولید ، مقادیری وسائل نقدی متناسب با مبادله ی کالا دارد است طبقه ی سرمایه دار بخش I و II وجود دارد . این چنین انباشت حتی پس از کسر طلائی بوقوع می پیوندد که در نتیجه ی سایش پول در گردش از بین میرود .

خود بخود مفهوم است که هر قدر عمر تولید سرمایه داری بیشتر باشد حجم پولی که از هر سو گرد آمده بزرگتر و لذا نسبتی که طلای تازه تولید شده هر سال به این توده ی انباشته می افزاید کمتر است ، هر چند این افزودن بنا به کیفیت مطلق خود مقدار معتبری تواند بود . بطور کلی بد نیست یکبار دیگر مایرادی که به $توک$ ■ گرفته شده است برگردیم ، و آن اینست : چگونه ممکن است که هر سرمایه دار از محصول

■ خوانند و توجه دارد که ماده ی طلا فقط در قسمتی از بخش II که تجمل افزار تولید میکند میتواند

بمثابه سرمایه ی ثابت بکار رود .

(۵۵) تحقیق در باره ی مبادله ی طلای نو تولید در دوران سرمایه ی ثابت بخش I ، در دست نوشته

دیده نمیشود - ف - انگلس .

سالانه اضافه ارزشی به پول بیرون کشد ، یعنی بیش از آنچه به دوران فرومیریزد از آن پول برداشت نماید ، درحالیکه سرانجام باید خود طبقه‌ی سرمایه دار بمثابه سرچشمه‌ی پولی شود که در دوران ریخته میشود ؟

در این باره مابه تذکرات زیرین که فشرده‌ای از مطالب پیش گفته است (فصل هفدهم) اکتفا

میکنیم :

۱- یگانه شرط لازم در این مورد ، منی براینکه باید برای مبادله‌ی عناصر مختلفه‌ی مجموع بازتولید سالانه به اندازه‌ی کافی پول موجود باشد - بهیچوجه به این جهت که اضافه ارزش ، جزئی از ارزش - کالا را تشکیل میدهد مخدوش نمیکرد . اگر فرض شود که تمام تولید از آن خود کارگران است و لذا اضافه کار آنها تنها عبارت از اضافه کاری است که برای خودشان انجام میدهند نه برای سرمایه داران ، باز حجم ارزش - کالای گردش کننده همان خواهد بود ، و در صورت یکسان باقی ماندن شرایط دیگر ، دوران آن مستقیماً مستلزم همان مقدار پول است . بنابراین در هر دو مورد فقط این سؤال پیش می‌آید : پول لازم برای تبدیل تمام این ارزش - کالا از کجا می‌آید ؟ و این پرسش :

که پول لازم جهت نقد کردن اضافه ارزش از کجا می‌آید ؟ بهیچوجه مطرح نمیشود .

یکبار دیگر به این مطلب برگشته تأکید میکنیم که هر تك کالا البته مرکب از $c + v + m$ است و لذا برای دوران مجموع کالاها ، از سویی مبلغ معینی برای گردش سرمایه‌ی $c + v$ لازم است ، و از سوی دیگر مبلغ پول دیگری برای گردش درآمد سرمایه داران ، یعنی اضافه ارزش ، ضرورت دارد . همانگونه که برای هر تك سرمایه دار پولی که بابت سرمایه پیش ریز میشود غیر از پولی است که بمثابه درآمد خرج میشود ، عیناً همانطور هم برای مجموع طبقه‌ی سرمایه داران است . این پول اخیر از کجا می‌آید ؟ خیلی ساده ، از آنجا که قسمتی از حجم پولی که در دست طبقه‌ی سرمایه داران است ، و لذا بطور کلی بخشی از مجموع حجم پولی که در درون جامعه وجود دارد ، صرف دوران درآمد سرمایه - داران میشود . فوقاً دیدیم چگونه هر سرمایه داری که بنگاه تازه‌ای برپا میکند پولی را که برای گذران خود بابت وسائل مصرف خرج مینماید ، بصورت پولی که برای نقد ساختن اضافه ارزشش بکار میبرد . محض اینکه کسب و کارش برآه می‌افتد و باره بدست می‌آورد . ولی بطور کلی باید گفت که تمام این دشواری از دو منشا سرچشمه میگردد :

اولا : از اینجاست که مافقط دوران و واگرد سرمایه را مورد بررسی قرار میدهیم و لذا سرمایه داران نیز فقط بمثابه سرمایه‌ی شخصیت یافته در نظر می‌آوریم نه مانند سرمایه دار مصرف کننده و خوش گذران . بدینسان در برابر دیده ما چنین میگردد که وی همواره در ترکیب کالا - سرمایه‌ی خود اضافه ارزش به دوران فرومیریزد ، ولی هرگز پولی را بشکل درآمد در دست او مشاهده نمیکنیم ، هرگز نمی بینیم که او برای خرج کردن اضافه ارزشش پول به دوران بریزد .

ثانیا : آنگاه که طبقه‌ی سرمایه دار مبلغ معینی پول بصورت درآمد دوران میریزد ، چنین نمود میکند که گویا طبقه‌ی مزبور معادلی در برابر این قسمت از محصول کل سالانه میپردازد و لذا مبلغ مزبور دیگر جنبه‌ی اضافه ارزشی را از دست میدهد . ولی اضافه محصول ، که اضافه ارزش در آن نمایان میگردد ، برای طبقه‌ی سرمایه دار خرجی برنمیدارد . طبقه‌ی مزبور این اضافه محصول را از لحاظ طبقه‌ای مالک است و از آن مجاناً بهره مند میشود و گردش پول نمیتواند در آن تغییری ایجاد نماید . تغییری که بوسیله‌ی گردش پول حاصل میشود تنها در اینست که هر سرمایه دار ، بجای آنکه اضافه محصول خود را بصورت جنسی مصرف نماید ، چیزی که بطور کلی غیر ممکن است ، کالاها - گوناگونی را ، تا میزان اضافه ارزش که به تملك خود در آورده است ، از ذخیره‌ی کل اضافه محصول سالانه‌ی جامعه برداشت نموده به تصرف خویش درمی‌آورد . ولی مکانیسم دوران نشان داده است

که اگر طبقه‌ی سرمایه دار برای خرج درآمد پولی در درون دوران بریزد پول خود را دوباره از دوران باز میستاند و لذا همواره میتواند همان روند را از نو آغاز نماید. بنابراین اثر سرمایه دار را مشابه طبقه نگاه کنیم، آنگاه می‌بینیم که طبقه‌ی مزبور، بعد از آنکه پیش از مالک آن مبلغ پولی که اضافه ارزش را نقد میکند، باقی میماند. پس اگر سرمایه دار اضافه ارزش را نه تنها بشکل کالا از بازار برای مصرف — مایه‌ی خود برداشت میکند، بلکه در عین حال پولی هم که بوسیله‌ی آن کالاهای مزبور خرید شده دوباره بصورتی او باز میگردد، آنگاه بدیهی است که وی کالاهای خود را بدون آنکه معادلی در عوض داده باشد از دوران بیرون می‌کشد. هر چند وی این کالاهای را با پول می‌پردازد، معذک یک پول هم برای او خرج برنمی‌دارد. اگر من بایک لیره‌ی استرلینگ کالاهائی بخرم و آنگاه فروشنده‌ی کالا، لیره را درازا اضافه محصولی که برای من خرجی بر نداشته است بمن پس بدهد، آشکار است که من کالاهای مزبور را مجاناً بدست آورده‌ام. تکرار مستمر این عمل تخییری در این امر منجر می‌گردد که من پیوسته کالا برداشت کنم و همواره هم مالک لیره باقی بمانم، اگرچه برای بدست آوردن کالا موقتاً آنرا از خود دور ساخته باشم. سرمایه دار پیوسته این پول را بعنوان نقد کننده‌ی اضافه ارزشی که برایش هیچ خرجی بر نداشته است باز میستاند.

سابقاً دیدیم که نزد آ. اسمیت مجموع ارزش — محصول اجتماعی به درآمد یعنی $v + m$ تحویل میگردد و لذا سرمایه‌ی ثابت برابر با صفر قرار داده میشود. بنابراین ضرورتاً از آنجا چنانچه نتیجه میشود که پول لازم برای گردش درآمد سالانه، برای دوران تمام محصول سالانه نیز کفایت میکند، و لذا در مورد مثال ما، پولی که جهت گردش وسائل مصرف به ارزش ۳۰۰۰ لازم است، برای دوران تمام محصول سالانه با ارزشی برابر با ۹۰۰۰ کافی است. در واقع نظر آ. اسمیت چنین است و ت. ت. نیز آنرا تکرار میکند. این تصور غلط در باره‌ی رابطه‌ی مقدار پول لازم برای نقد نمودن درآمد و حجم پولی که تمام محصول اجتماعی را بگردش در می‌آورد، نتیجه‌ی ضروری عدم درک و اندیشه‌ی نابخردانه در مورد چگونگی و نحوه‌ی اینست که عناصر مختلفی مادی و ارزشی محصول کل سالانه باز تولید میشوند و هر سال تعویض میگردند. به همین جهت نظریه‌ی مزبور را پیش از این رد کرده‌ایم.

اکنون به خود اسمیت و ت. ت. گوش فرادهیم.

اسمیت میگوید (کتاب دوم فصل ۲) :

" دوران هر کشور را میتوان به دو شاخه تقسیم نمود : دوران میان خود بازرگانان و دوران میان بازرگانان و مصرف کنندگان. اگرچه عین همان مسکوکات، (کاغذ یا فلز) ممکن است گاه در این شاخه و گاه در شاخه‌ی دیگر دوران بکار رود، با این وجود هر دو شاخه‌ی مزبور پیوسته همزمان و موازی یکدیگر حرکت میکنند و لذا هر کدام از آنها بمقدار معینی پول، اعم از این یا آن نوع، نیازمند است تا در جریان باقی بماند. ارزش کالاهائی که میان بازرگانان مختلف گردش میکند هرگز نمیتواند بالاتر از ارزش کالاهائی باشد که میان بازرگانان و مصرف کنندگان دوران دارد. زیرا بازرگانان هر چه بخرند سرانجام باید به مصرف کنندگان فروخته شود. نظریه‌ی اینکه دوران میان بازرگانان بصورت عمده فروش انجام میگردد، بطور کلی وجود مقدار نسبتاً بزرگی از پول را برای هر کدام از معاملات ایجاب میکند. دوران میان بازرگانان و مصرف کنندگان اغلب بعکس صورت جزئی واقع میشود و غالباً با مبالغ کوچکی پول ملازمه دارد، و گاه یک شیلینگ یا حتی نیم پنی هم برای آن کافی است. ولی مبالغ کوچک سریعتر از مبالغ بزرگ گردش میکنند. با اینکه خریدهای سالیانه‌ی

همه‌ی مصرف‌کنندگان لاقل از لحاظ ارزشی (این " لاقل " خوبست) برابر با خرید های همسایه
بازرگانان است ، معذک معمولاً ممکن است با حجم بسیار کوچکتري از پول انجام شوند " و غیره .
ت . توك در باره‌ی این قسمت از گفته های اسمیت در اثر خود ،

(" An Inquiry into the currency Principle ", London 1844,

P. 34-36 passim) ، متذکر میشود :

" هیچ تردیدی نمیتواند باشد که در این مورد تفکیک و تمایز انجام شده اصولاً درست است ...
مبادله میان بازرگانان و مصرف‌کنندگان ، پرداخت دستمزدها را نیز که عمده (the principal means)
مصرف‌کننده را تشکیل میدهد ، در برمیگیرد ... کلیه‌ی مبادلات میان بازرگانان ، یعنی
تمام فروشها ، (از تولیدکننده یا واردکننده گرفته تا جزئی فروش یا صادرکننده که متضمن تمام مراحل
روند های واسطه مانوفاکتور و غیره نیز میشود) ، به حرکات نقل و انتقال سرمایه ها تحویل پذیر است .
ولی نقل و انتقال سرمایه ها با این امر ملازمه ندارد که حتماً بهنگام انجام آن بطور واقعی اسکناس یا
مسکوک رد و بدل گردد - منظور من رد و بدل مادی است نه مجازی - و در عمل نیز اکثر معاملات
واقعا چنین وضعی را ندارند ... مبلغ کل مبادلات بازرگانان میان یکدیگر باید در آخرین تحلیل
بوسیله‌ی مبلغ مبادلات میان بازرگانان و مصرف‌کنندگان مشخص و محدود گردد " .

چنانچه آخرین جمله تنها وجد اگانه مورد توجه قرار گیرد ، آنگاه چنین گمانی بوجود می‌آید که
گویا توك فقط تشخیص میدهد که میان مبادلات بازرگانان با یکدیگر و مبادلات بازرگان و مصرف‌کننده
رابطه‌ای برقرار میگردد ، یا بدیگر سخن میان ارزش درآمد کل سالانه و ارزش سرمایه‌ای که آن درآمد
را تولید میکند رابطه‌ای بوجود می‌آید . ولی در واقع چنین نیست . وی صریحاً به نظریه‌ی آ . اسمیت
پیوند د . بنابراین نقد ویژه‌ای از تئوری دوران وی زائد است .

۲- هر سرمایه‌ی صنعتی در آغاز کار برای تمام جزء استوار خود پولی یکجا به دوران فرو میریزد ،
که آنرا فقط بتدریج و طی یک سلسله از سالها بوسیله‌ی فروش محصول سالانه‌ی خود دوباره از دوران
بیرون میکشد . پس سرمایه‌ی مزبور بدو به درون دوران پولی ، بیش از آنچه از آن بیرون میکشد ، فرو
میریزد . این عمل هر بار بهنگام تجدید عینی کل سرمایه تکرار میشود . عمل مزبور هر سال در مورد تعدادی
از بنگاهها که سرمایه‌ی استوارشان باید بصورت عینی تجدید گردد ، تکرار میشود . در هر تعمیر ، در هر
تجدید قسی سرمایه‌ی استوار ، این تکرار جزئاً روی میدهد . بنابراین از یکسو بیش از آنچه در
دوران پول ریخته میشود از آن پول برداشت میگردد و از سوی دیگر بالعکس .

در همه‌ی رشته های صنعت که تولید - دوره‌ی آنها (همچون مدتی متمایز از کار - دوره) زمان
درازتری را شامل میگردد ، از جانب تولیدکنندگان سرمایه دار پیوسته در طول این مدت پول به
درون دوران ریخته میشود ، جزئاً برای پرداخت نیروی کار مورد استفاده و قسماً بابت خسری
وسائل تولیدی که باید بمصرف برسند . بدینسان از بازار کالاها و وسائل تولید مستقیماً بیرون کشیده
میشوند و وسائل مصرف جزئاً بطور غیرمستقیم ، از راه خرج دستمزدها کارگران بوسیله‌ی آنها و قسماً
مستقیماً بوسیله‌ی خود سرمایه دارانی که بهیچوجه در مصرف خویش وقفه روانمیدارند ، از بازار
برداشت میشود بدون آنکه سرمایه داران مزبور فعلاً همزمان با برداشت معادلی بصورت کالا به بازار
ریخته باشند . در اثنای این دوره ، پولی که بوسیله‌ی آنها به دوران ریخته شده است ، صرف
نقد سازی ارزش - کالاها و نیز اضافه ارزشی میشود که در کالاها نهفته است . در تولید سرمایه داری
پیشرفته و در مورد کارهای دراز مدت که بوسیله‌ی شرکتهای سهامی و غیره انجام میگردد ، از قبیل
ساختمان راه آهن ها ، کانالها ، باراندازها ، ساختمانهای بزرگ شهرداریها ، کشتی سازی فلزی ،
زه کشی زمین با ابعاد بزرگ و غیره ، این عامل اهمیت بزرگی کسب میکند .

۳- در حالیکه سرمایه داران دیگر، صرفنظر از مخارجی که بابت سرمایه‌ی استوار میکنند، از دوران پولی بیش از آن بیرون میکشند که خود بهنگام خرید نیروی کار و عناصرگردان به درون آن فرو ریخته اند، سرمایه داران تولیدکننده‌ی طلا و نقره، صرفنظر از فلزگرانها که بصورت ماده‌ی خام بکار میروند، فقط پول به دوران وارد میکنند در حالیکه تنها کالا از آن بیرون میکشند. سرمایه‌ی ثابت با استثنا جز فرسوده‌ی آن، قسمت عمده‌ی سرمایه‌ی متغیر و همه‌ی اضافه ارزش (با استثنا گنجی که احتمالا ممکن است در دست خود سرمایه داران گرد آمده باشد) بصورت پول در دوران فرو ریخته میشوند.

۴- از یکسو در واقع همه نوع چیزهایی که در اثنای سال تولید نشده اند از قبیل زمین، عمارات و غیره دوران دارند و از سوی دیگر محصولاتی که تولید - دوره‌ی آنها به بیش از یکسال کشید، میشود مانند دام، چوب، شراب و غیره در گردش هستند. برای این پدیده و برخی پدیده‌های دیگر تذکر این مطلب اهمیت دارد که علاوه بر مبلغ پولی که برای دوران فوری لازم است همواره مقدار پول معینی بصورت خفته و در حالت غیرفعال وجود دارد که میتواند در نتیجه‌ی هر محرکی وارد عمل گردد. ارزش برخی از محصولات نیز غالبا بصورت جز جز و تدریجی دوران میکند، مانند ارزش خانه‌ها که بشکل اجاره بها طی سالهای متعددی در گردش است.

از سوی دیگر گردش پول واسطه‌ی همه‌ی حرکات روند بازتولید نیست. تمام روند تولید، بمحض آنکه عناصر آن بدست آید، از حیطه‌ی گردش پول خارج است هم آنچنان است هر محصولی که - بوسیله‌ی تولیدکننده اش مستقیما خواه بصورت انفرادی و خواه بشکل بارآور، دوباره مصرف شود (تأمین گذران کارگر کشاورزی به جنس نیز در زمره‌ی آنست).

بنابراین حجم پولی که محصول سالانه را بگردش در می آورد در جامعه موجود است و تدریجا انباشته شده است. این پول به ارزش - محصول سال جاری تعلق ندارد، مگر طلائی که احتمالا برای تعویض مسکوکات فرسوده به جریان افتاده باشد.

در این بیان چنین فرض شده است که تنها فلزات گرانبهادر گردشند و ساده ترین شکل دوران که عمارت از خرید و فروش نقد است، جاری است، با آنکه بر پایه‌ی گردش ساده‌ی فلزی نیز پیسول میتواند مانند وسیله‌ی پرداخت عمل کند و از لحاظ تاریخی واقعا هم این نقش را داشته و بر همین پایه است که سیستم اعتباری و جوانب معینی از مکانیسم آن گسترش یافته است.

با این فرض رافقط بنا بدلائل اسلوبی مورد استفاده قرار نداده ایم، گو اینکه اهمیت دلائل مزبور از آنجا آشکار میگردد که هم توك و مکتبوی و هم مخالفین اش در مشاجرات خود، هنگامی که سخن بر سر گردش اسناد بانکی بوده است، همواره مجبور شده اند از نوبه فرضیه‌ی دوران فلزی خالص برگردند. اینان ناگزیر بوده اند که Post festum (بعد از وقوع) به این فرض متوسل گردند، ولی آنرا بسیار سطحی انجام داده اند و درست این سطحی بودن نیز از آنجهت اجتناب ناپذیر است که بهدا حرکت فقط يك نقش فرعی و عرضی ایفا میکند.

ولی ساده ترین بررسی گردش پول در شکل خود روی ابتدائی آن - و گردش مزبور در اینجا عامل جدائی ناپذیر روند بازتولید سالیانه است - نشان میدهد که :

الف) با فرض وجود تولید پیشرفته‌ی سرمایه داری و لذا با سیادت سیستم مزدوری مسلط پول - سرمایه، از این لحاظ که شکل پیش ریز سرمایه‌ی متغیر است، نقش عمده‌ای ایفا نمینماید. به میزانی که سیستم مزدوری ترقی میکند هر محصول به کالا بدل میگردد و لذا ناگزیر است که - با احتیای چند مورد مهم - استحاله‌ی بهول راهمچون یکی از مراحل حرکت خود بهیماید. حجم پول در گردش باید برای نقد ساختن کالاها بحد کافی وجود داشته باشد و قسمت اعظم این پول بصورت مستمر

یعنی پولی تدارك میشود که بمشابه شکل پولی سرمایهای متغیر از سوی سرمایه دار صنعتی برای خرید نیروی کار پیش ریز گردیده و باتمام بزرگی خود در دست کارگران فقط بمشابه وسیلهی دوران (وسیلهی خرید) بنا بر این افتد . این وضع کاملا نقطه‌ی مقابل اقتصاد طبیعی ، یعنی اقتصادی است که در هر سیستم مبتنی بر وابستگی (از جمله سرواژ) و بیشتر در بهبود های کمابیش بدوی حکومت میکند ، اعم از اینکه بهبود های مزبور بمناسبات وابستگی یا بردگی مقید شده یا نشده باشند .

در سیستم برده داری پول — سرمایه ای که برای خرید نیروی کار گذاشته میشود نقش سرمایهای استوار را در شکل پول ایفا میکند یعنی سرمایه ای که فقط بتدریج و پس از بسر رسیدن دوره‌ی فعال زندگی بنده جبران میشود . بهمین جهت است که نزد آنتی ها نفعی که برده دار ، خواه بسا استفاده‌ی صنعتی مستقیم از بنده و خواه غیر مستقیم با اجاره دادن آن به صنعتگر دیگر (مثلا برای کار در معادن) ، بدست می آورد فقط بمشابه سود پول — سرمایهای پیش ریخته (همراه استهلاک) تلقی میگردد ، درست همانطور که در تولید سرمایه داری ، سرمایه دار صنعتی قسمتی از اضافه ارزش خود را همراه با فرسایش سرمایهای استوارش بحساب سود و تعویض سرمایهای استوار خویش میگذارد . ایسین قاعده در مورد سرمایه دارانی نیز که سرمایهای استوار اجاره میدهند (خانه ، ماشین آلات و غیره) جاری است . برده های خانگی صرفا اعم از آنها که برای خدمات لازم گماشته شده اند یا آنها که برای تجمل و جلال بنا میروند ، در اینجا مورد نظر نیستند ، اینان با طبقه‌ی خدمتکاران ماتطبیبی پیدا میکنند . ولی سیستم بردگی ، حتی آنجا که مانند دولتهای پیشرفته‌ی یونان و روم در کشاورزی ، مانو فاکتور ، کشتی رانی و غیره شکل متفوق کار بار آور است ، باز جزئی از اقتصاد طبیعی را در خود حفظ میکند . بازار برده ها خود پیوسته از راه جنگ ، دستبرد دریائی و غیره نیروی کار — کالایش را تأمین مینماید ، و این دستبرد بنوعی خود از طریق روند دوران تأمین نمیشود ، بلکه بوسیله‌ی تصرف طبیعی نیروی کار دیگری از راه اعمال زور جسمانی مستقیم میسر میگردد . حتی در ایالات متحده ، پس از آن هم که منطقه فاسل میان دولتهای مزدور گمار شمالی و دولتهای برده دار جنوب مبدل به منطقه‌ی پرورش بسنده برای جنوب گردید و بنا بر این بنده ای که به بازار بردگان ریخته میشد خود بصورت عاملی از باز تولید سالانه درآمد ، باز این اسلوب تا مدت درازی کافی نبود و ناگزیر مدتها داد و ستد بردگان آفریقائی بود که خلا بازار را پر میکرد .

ب) جزر و مدهای پول که در تولید مبتنی بر سرمایه داری خود بخود به هنگام مبادله‌ی محصولات سالانه وقوع می یابد ؛ پیش ریزهای یکباره‌ی سرمایهای استوار بر حسب تمام حجم ارزشی آنها و بیرون کشیدن بی دربی ارزش سرمایهای مزبور از دوران طی سالیان مدید ، و لذا دوباره بر پا داشتن تدریجی ارزش مزبور در شکل پول ، از طریق گنج سازی ، گنج سازی‌ئی که از لحاظ ماهیت خود بکلی از آن گنج سازی‌ئی که بموازات حرکت میکند و بر پایه‌ی تولید جدید سالانه‌ی طلا قرار گرفته متمایز است ، مدتهای مختلفی که طی آن بنا بر طول تولید — دوره های کالا ، پول پیش ریز میگردد ، و بنا بر این نیز باید همواره از پیش ، و قبل از آنکه بتواند از راه فروش کالا از دوران بازستانده شود ، انباشته گردد ؛ اختلاف زمان پیش ریز ، که دوری محل تولید از بازار فروش خود بتنهائی برای ایجاد آن کافی است ؛ همچنین نیز تفاوت در مقدار و دوره‌ی برگشت ، بر حسب وضع و حجم نسبی ذخائر تولید در امور مختلف و در نزدك سرمایه داران مربوط به رشته‌ی صنعتی واحد ، و بنا بر این بر حسب سهلت های خرید عوامل سرمایهای ثابت — تمام آن چیزهایی که طی سال باز تولید روی میدهند ؛ فقط لازم بود که همه‌ی این مراحل مختلف حرکت خود رو ، بوسیله‌ی تجربه مورد توجه قرار گرفته و بداهت پیدا نمایند تا بطور منظم هم به گسترش کمک افزار مکانیکی سیستم اعتباری میدان دهند و هم راه را برای صید واقعی سرمایهای استقراض پذیر موجود هموار سازند .

باید به آنچه گفته شد تفاوتی را نیز افزود که میان بنگاههای وجود دارد که تولیدشان در شرایط عادی پیوسته بر مقیاس ثابتی میچرخد و موسساتی مانند کشاورزی که در دوره های مختلفی از سال حجم های متفاوتی از نیروی کار را مورد استفاده قرار میدهند .

XIII تئوری بازتولید و ستوت دوتراسی (۵۶) *

برای آنکه بی مایگی فکری و درهم اندیشی و در عین حال پرمدهائی اقتصادیون را در مورد بررسی بازتولید اجتماعی نبوده باشیم و منطق شناس بزرگ دستوت دوتراسی را بعنوان مثال می آوریم (نگاه کنید به کتاب اول و صفحه ی ۱۴۷ زیرنویس ۳۰) * که حتی ریکاردو و ویرا جدی گرفته بود و او را a very distinguished writer (یک نویسنده ی واقعاً ممتاز) میخواند .
 ("Principles", P. 333) *

این نویسنده ی ممتاز در باره ی مجموع روند اجتماعی بازتولید و دوران توضیحاتی بشرح زیرین میدهد :

۱- "ازمن خواهند پرسید چگونه این کارآمایان صنعت میتوانند چنین سودهای کلانی کنند و آنها را از که در می آورند ؟ من در پاسخ میگویم این از آنجاست که آنان هرچه تولید مینمایند گرانتر از آنچه برای تولیدش خرج کرده اند میفروشند ، و نیز از آنجاکه بدینسان میفروشند ؟
 ۱- به خودشان ، در مورد تمام آن قسمت مصرفی که برای ارضاء نیازمندیهای آنان تخصیص یافته است و آنرا با حصه ای از سود خویش میپردازند .

۲- به مزد بگیران ، اعم از آنها که خود مزدشان را میپردازند و آنها که از سرمایه داران مفت خوار مزد میستانند ؛ بدینسان از مزد بگیران مزبور تمامی اجرتشان را ، جز آن پس اندازهای کوچکی که بوسیله ی آنها انجام میشود ، پس میگیرند .

۳- به سرمایه داران مفت خوار ، که فروشند ، را با آن جزئی از درآمد خود میپردازند که به گماشتگان مزد بگیر مستقیم خویش نداده اند ، بنحویکه همه ی بهره ای که طبقه ی سرمایه دار سالانه به سرمایه دار مفت خوار پرداخت مینماید از این راه ، و یا از راه دیگر دوباره بخودش برمیگردد ."
 (Destutt de Tracy " Traité de la volonté et de ses effets ", Paris 1826, P. 239).

پس بدینسان سرمایه داران نخست از آنجا متمول میشوند که به هنگام مبادله ی جزئی از اضافه ارزشی که برای مصرف خاصی خویش تخصیص میدهند ، و یا بدیگر سخن آنرا بمثابه درآمد مصرف مینمایند ، یکدیگر را متقابلاً مغبون میکنند . بنابراین اگر این حصه از اضافه ارزش آنها یا سودشان = ۴۰۰ لیره ی استرلینگ باشد ، آنها از این ۴۰۰ لیره ی استرلینگ مثلاً ۵۰۰ لیره ی استرلینگ میسازند بدین طریق که هر یک از سهم بران ۴۰۰ لیره سهم خود را ۲۵٪ گرانتر بدیگری میفروشند . چون همه همین کار را میکنند نتیجه آن میشود که گوئی آنها متقابلاً بیکدیگر بر حسب ارزش حقیقی فروش کرده اند . فقط با این تفاوت که آنها برای بگردش در آوردن ارزش — کالای ۴۰۰ لیره ای به پولی به مبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ نیاز یافته اند . بنظر میرسد که این چنین اسلوبی بیشتر برای فقیر گشتن بکار رود تا متمول شدن ، زیرا با این اسلوب آنها وادار میشوند بخش بزرگی از دارائی کل خود

(۵۶) از دست نوشته ی شماره ی II .

Destutt de Tracy *

* * * مراجعه کنید به جلد اول سرمایه ترجمه ی فارسی صفحه ی ۱۷۶ زیرنویس ۳۰ .

رادر شکل بی شمر و سائل نوزان بطور غیرمولد نگاهدارند • همه‌ی این توضیح به آنجا می‌کشد که طبقه‌ی سرمایه‌دار با وجود آنکه قیمت‌اسی کالاهای خود را متقابلاً بالا برده است معذک بابت مصرف خصوصی خود بیش از یک ذخیره‌ی کالائی به ارزش ۴۰۰ لیره‌ی استرلینگ برای توزیع در اختیار ندارد • ولی اینطور درمی‌آید که سرمایه‌داران مزبور این خوشایند متقابل را برای خود بوجود آورده‌اند که بخاطر بگردش انداختن ارزش - کالای ۴۰۰ لیره‌ی استرلینگ مبلغ پولی را بکار ببرند که بسرا‌ی گردش ارزش - کالای ۵۰۰ لیره‌ای لازم است •

حالا ما از این نکته چشم می‌پوشیم که در اینجا از پیش " حصه‌ای از سودهای آنان " و لذا بطور کلی یک ذخیره‌ی کالائی مفروض گرفته شده که در درون آن سود تجسم یافته است • ولی درست آنچه دستوت می‌خواهد برای ماروشن کند اینست که این سود خود از کجا سرچشمه می‌گیرد • اینکه چه مبلغ پول لازم است تا آنرا بگردش در آورد مسئله‌ای کاملاً فرعی است • وی چنین مینماید که گویا توده کالای نمایشگر سود از آنجا بیرون می‌آید که سرمایه‌داران نه تنها این توده کالای را بیکدیگر می‌فروشند - اندیشه - ای که بخودی خود بس زیبا و ژرف است - بلکه همه بیکدیگر گرانتر هم می‌فروشند • پس اکنون مایکی از منابع توانگری سرمایه‌داران را شناخته ایم • سرچشمه‌ی این دارا شدن همچون راز " بازرس برزیک " است که فقر بزرگ را ناشی از بی چیزی زیاد میدانست •

۲- علاوه بر این باز همین سرمایه‌داران فروش میکنند :

" به مزد بگیران ، اعم از آنها که خود مزدشان را می‌پردازند و آنها که از سرمایه‌داران مفت خوار مزد می‌ستانند ، بدینسان از مزد بگیران مزبور تمامی اجرتشان را ، جز آن پس اندازهای کوچکی کسه بوسیله‌ی آنها انجام میشود ، پس می‌گیرند " •

بعقیده‌ی آقای دستوت بازگشت پول - سرمایه‌ی سرمایه‌داران در همان شکلی که آنان دستمزد کارگران را پیش ریز کرده‌اند دومین منبع توانگری این سرمایه‌داران است • بنابراین اگر طبقه‌ی سرمایه‌دار فی المثل ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ بابت مزد بکارگران پرداخته است و آنگاه همین کارگران از همان طبقه‌ی سرمایه‌دار کالاهائی با همان ارزش ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ خریداری نمایند و لذا مبلغ ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگی را که سرمایه‌داران بمثابه خریدار نیروی کار پیش ریز کرده‌اند از راه فروش کالا بکارگران بمبلغ ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ به آنها بازگردد ، این چنین عملی موجب متمول شدن سرمایه‌داران میشود • از دیدگاه عقل سلیم انسانی چنین است که سرمایه‌داران با این عمل ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگی را که پیش از این جریان داشته است دوباره بدست می‌آورند • در آغاز جریان ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول داشته‌اند که با آن به اندازه‌ی ۱۰۰ لیره‌ی نیروی کار خریداری میکنند • بابت این ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ ، کار خریداری شده کالاهائی تولید

■ Entspector Bräsig - یکی از چهره‌های آفریده‌ی داستانسرایی فکاهی و رمان نویسن آلمانی فریتس رویتس Fritz Reuter است که این همانگوئی را با قرارداد ان کلمه‌ی آلمانی Armut در برابر کلمه‌ی فرانسوی Pauvreté (که هر دو بمعنای فقر است) نموده است • رویتس (۱۸۱۰ - ۱۸۷۴) یکی از نویسندگان ترقیخواه آلمان قرن نوزدهم است • وی ضمن رمان‌ها و داستانهای خود کوشیده است زندگی توده‌های مردم آلمان را توصیف نموده ، کوتاه نظری ، خویشتن بینی و محدودیت فکری درباریان و اشراف آلمانی را بویژه با استفاده از اسلوب طنزآمیز فاش سازد • در سال ۱۸۳۳ رویتس به اتهام شرکت در جنبش دانشجویی از جانب حکومت پروس محکوم به اعدام گردید ، ولی محکومیتش به زندان مهدل شد و تا ۱۸۴۰ در زندان بسر برد •

میکنند که تا حد اطلاع کنونی مادارای ارزشی برابر با ۱۰۰ لیره استرلینگ هستند. با فروش کالاها -
شی ببلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ بکارگران، سرمایه داران ۱۰۰ لیره استرلینگ را باز میستانند. -
بنابراین سرمایه داران از نو همان ۱۰۰ لیره استرلینگ پول را بدست آورده اند، ولی کارگران
کالاها را ببلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ گرفته اند که خود تولید نموده اند. بدینسان معلوم نیست
چگونه سرمایه داران از این راه دارا تر شده اند. چنانچه ۱۰۰ لیره استرلینگ پول بصوی آنها
باز نماند، نگاه چنین میبود که گویا آنها اولاً ۱۰۰ لیره پول بکارگران بابت کارشان پرداخته اند و
ثانیاً مجبور بوده اند محصول این کار را به آنها بصورت ۱۰۰ لیره استرلینگ و سائل مصرفی مجانی
بدهند. بنابراین بازگشت پول حداکثر میتواند نشان دهد چرا سرمایه داران با این عمل فقیرتر
نشده اند، ولی بهیچوجه نمیتوان از آنرا راه دارا تر شدن آنها را اثبات نمود.

البته اینکه چگونه سرمایه داران صاحب این ۱۰۰ لیره استرلینگ شده اند و چرا کارگران
بجای آنکه خود و بحساب خویش کالا تولید نمایند مجبورند نیروی کار خویش را در برابر این ۱۰۰ لیره
استرلینگ مبادله کنند، خود مسئله جداگانه ای است. ولی اینها مطالبی است که برای اندیشمند
در سطح دستوت خود بخود روشن است.

دستوت خود از این راه حل کاملاً راضی نیست. او بما نکته است که از راه خرج کردن ببلغ
۱۰۰ لیره استرلینگ و سپس دریافت مجدد ببلغ پولی بمیزان ۱۰۰ لیره استرلینگ انسان
غنی تر میشود. بنابراین از راه بازگشت ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نیست که انسان متمول تر
میگردد، بلکه این بازگشت فقط نشان میدهد که ۱۰۰ لیره استرلینگ پول کم نشده است و پس
آنچه دستوت بما گفته است اینست که تصور سرمایه داران از آنجاست که " آنان هرچه تولید میکنند
گرانتر از آنچه برای تولیدش خرج کرده اند میفروشند."

پس سرمایه داران باید منطقاً در معامله ای هم که با کارگران انجام میدهند از اینراه متمول تر
شوند که محصولات مزبور را به آنها گرانتر میفروشند.
آفرین!

" آنان دستمزد میپردازند ۰۰۰ و تمام اینها بوسیلهی مخارج افراد مزبور به آنان باز میگردد.
این افراد بهای آنها را (محصولات را) گرانتر از آنچه از بابت این دستمزد ها برایشان (سرمایه -
داران) خرج برداشته است میپردازند" (صفحه ۲۴۰)

پس ازینقرار سرمایه داران ۱۰۰ لیره استرلینگ بکارگران مزد میپردازند و سپس محصولات
خود بکارگران را ببلغ ۱۲۰ لیره استرلینگ به آنها میفروشند. بنحویکه نه تنها ۱۰۰ لیره استرلینگ
بصوی سرمایه داران باز میگردد، بلکه ۲۰ لیره استرلینگ هم سود میکنند؟ چنین چیزی امکان پذیر
نیست. توان پرداخت کارگران فقط با پولی است که بصورت دستمزد بدست آورده اند. اگر
کارگران از سرمایه داران ۱۰۰ لیره استرلینگ مزد دریافت داشته اند تنها بمیزان ۱۰۰ لیره
استرلینگ است که میتوانند خرید کنند نه بمیزان ۱۲۰ لیره استرلینگ. پس از اینراه، استدلال
بجائی نمیانجامد. ولی راه دیگری هم هست. کارگران بمیزان ۱۰۰ لیره استرلینگ از سرمایه -
داران کالا خریداری میکنند ولی در واقع کالاها را بدست می آورند که بیش از ۸۰ لیره استرلینگ
ارزش ندارند. بنابراین تردیدی نیست که آنها بمیزان ۲۰ لیره استرلینگ مخموم شده اند. شکی
نیست که سرمایه دار نیز بمیزان ۲۰ لیره استرلینگ متمول تر شده است. زیرا در واقع دستمزد را
بمیزان ۲۰٪ پائین تر از ارزش آن پرداخته است و یا آنکه از راهی غیر مستقیم ارزش اسمی دستمزد را
بمیزان ۲۰٪ پائین آورده است.

طبقه ی سرمایه دار میتواند بهمون نتیجه برسد در صورتی هم که از ابتدا فقط مزدی معادل ۸۰

لیره استرلینگ بهر دزد و سپس در ازا این ۸۰ لیره استرلینگ پول نقد واقعا ۸۰ لیره استر-
لینگ ارزش - کالا به کارگران تحویل دهد . اگر مجموع طبقه را مورد توجه قرار دهیم ، این طریق-
عادی بنظر میرسد ، زیرا حتی بنا بر نظریه ای که از سوی آقای دستوت ابراز شده است ، طبقه ی کارگر
ضرورتا باید " مزد مکی " دریافت دارد (ص ۲۱۹) ، زیرا این مزد باید لا اقل کفاف آنرا بکند که
طبقه ی کارگر برای حفظ زندگی و فعالیت خویش " مهمترین وسائل زیست را برای خود تأمین نماید " (ص ۱۸۰)
چنانچه کارگران چنین مزدهای مکی بدست نیاورند ، آنگاه بنا به گفته ی همین دستوت
چنین وضعی " مرگ صنعت " خواهد بود (ص ۲۰۸) ، و لذا ظاهرا هیچ وسیله ای برای متمول گشتن
سرمایه داران نیست . ولی مبلغ مزدهائی که طبقه ی سرمایه دار به طبقه ی کارگر میپردازد هرچه باشد
این مزدها دارای ارزش مشخصی هستند مثلا گوئیم ۸۰ لیره استرلینگ . بنابراین چنانچه طبقه ی
سرمایه دار ۸۰ لیره استرلینگ بکارگران بپردازد ، آنگاه باید بابت این ۸۰ لیره استرلینگ به
آنها ارزش - کالاهائی بمیزان ۸۰ لیره استرلینگ تحویل دهد ، و برگشت ۸۰ لیره استرلینگ
آنرا متمول تر نماید . هرگاه طبقه ی سرمایه دار بکارگران ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نقد بپردازد و در
ازا این ۱۰۰ لیره ، ارزش - کالائی بقیمت ۸۰ لیره به آنها بفروشد ، آنگاه از لحاظ پولی ۲۵ %
بیشتر از دستمزد عادی به آنها پرداخته و از جهت کالا ۲۵ % کمتر به آنها تحویل داده است .

بدیگر سخن : بن - مایه ای که بطور کلی طبقه سرمایه دار سود خود را از آن بیرون میکشد گوئی از
پائین آوردن دستمزد عادی ، از راه پرداخت نیروی کار به پائین تر از ارزش خود ، یعنی از ارزش
و حائل زیستی که برای باز تولید این طبقه بمثابة کارگر مزدور ضرورت دارد ، تشکیل گردیده است .
پس هرگاه دستمزد عادی پرداخت گردد ، چیزی که بنا به نظریه ی دستوت باید وقوع یابد ، آنگاه
دیگر هیچ بن - مایه ی سود ، نه برای سرمایه داران صنعت کار و نه برای سرمایه داران مفتخوار ،
وجود نخواهد داشت .

بنابراین آقای دستوت میتواند تمام راز چگونگی دارا گشتن طبقه ی سرمایه دار را در کسر کردن
دستمزد خلاصه نماید . در آن صورت منابع دیگر اضافه ارزش که وی در بندهای ۱ و ۳ در باره ی
آنها سخن میگوید پیدا نمیشوند .

پس بدینسان در همه ی کشورهای کسور هائی که در آنجا دستمزد نقدی کارگران به ارزش وسائل مصرف
لازم برای زیست آنها بمثابة طبقه تحویل میشود ، برای سرمایه داران هیچ مصرف - مایه و هیچ
انباشت - مایه ای وجود نخواهد داشت و لذا زیست - مایه ای نیز برای طبقه ی سرمایه دار نخواهد
بود و بنابراین طبقه ی سرمایه داری هم وجود نخواهد داشت ، و در حقیقت بنا به نظر دستوت گویا
چنین وضعی در همه ی کشورهای غنی و پیشرفته ی کهن تمدن حکم فرماست ، زیرا وی میگوید :
در جامعه های کهن ریشه ی ما ، بن - مایه ای که از آن دستمزدها پرداخت میشوند . . .
مقدار تقریبا ثابتی است " (ص ۲۰۲) .

حتی با کسر دستمزد ، دارا تر شدن سرمایه داران از آنجائیکه آنها بدوا ۱۰۰ لیره
استرلینگ پول نقد بکارگران میدهند و سپس در ازا این ۱۰۰ لیره نقد بیش از ۸۰ لیره کالا به آنها
تسلیم میکنند ، و در واقع کالای ۸۰ لیره استرلینگ را بوسیله ی پولی بمبلغ ۱۰۰ لیره که ۲۵ %
بزرگتر از آنست بگرددش در می آورند ، بلکه از آنجائیکه میشود که سرمایه دار از محصول کارگر علاوه
بر اضافه ارزش - یعنی جزئی از محصول که در آن اضافه ارزش بیان میشود - باز از آن بخش محصول
هم که بایستی بشکل دستمزد بکارگر برسد ۲۵ % تصاحب میکند ، بانحوه ی ساده لوحانه ای که
دستوت به این مسئله برخورد میکند مطلقا سودی نصیب طبقه ی سرمایه دار نمیشود ، زیرا طبقه ی
مزدور ۱۰۰ لیره استرلینگ بابت دستمزد میدهد و در ازا این ۱۰۰ لیره استرلینگ از محصولی

که خود کارگرتولید کرده است ، ۸۰ لیره استرلینگ بصورت کالا به وی مسترد میدارد . ولی بسرای معاملات بعدی ، سرمایه دار مجبور است بمنظور تعقیب همین راه دوباره ۱۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز نماید . پس بدینسان وی فقط برای خود دلخوشی بیپوده ای ایجاد میکند ، زیرا بجای آنکه ۸۰ لیره استرلینگ پول پیش ریز نماید و ۸۰ لیره کالا بابت تحویل نماید ، ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نقد پیش ریز میکند و ۸۰ لیره کالا بابت آن تحویل میدهد . یابد پگرسخن طبقه ی سرمایه دار همواره بی جهت پول - سرمایه ای که در حدود ۲۵٪ بزرگتر است برای دوران سرمایه ی متغیر خویش پیش ریز میکند ، امری که خود اسلوب بدیعی برای توانگر شدن بدست میدهد .

۳- سرانجام طبقه ی سرمایه دار به افراد ذیل میفرشد :

" به سرمایه داران مفت خوار ، که فروشند را با آن جزئی از درآمد خود میپردازند که به گماشتگان مزد بگیر مستقیم خویش نداده اند ، بنحویکه همه ی بهره یی که طبقه ی سرمایه دار سالانه به آنان (مفت خواران) پرداخت مینماید از این راه یا از راه دیگر دو باره بخودش برمیگردد ."

سابقا دیدیم که سرمایه داران صنعتی " تمام آن قسمت مصرفی را که برای ارضاء نیازمندی های آنان تخصیص یافته است ، با حصه ای از سود خویش میپردازند ."

پس فرض کنیم که سودهای آنان = ۲۰۰ لیره استرلینگ باشد و مثلا ۱۰۰ لیره استرلینگ را برای مصرف انفرادی خود مصرف مینمایند ، ولی نیم دیگر که = ۱۰۰ لیره استرلینگ است متعلق به آنها نیست ، بلکه از آن سرمایه داران مفت خوار ، یعنی مالک زمین و سرمایه دارانی است که از ربح خواری زیست میکنند . بنابراین سرمایه داران صنعتی مجبورند ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نقد به این جماعت بپردازند باز فرض کنیم که جماعت اخیرالذکر ۸۰ لیره استرلینگ را برای مصرف خصوصی خویش و ۲۰ لیره استرلینگ را برای خرید خدمه و غیره لازم داشته باشند . پس آنان با ۸۰ لیره استرلینگ از سرمایه داران صنعتی وسائل مصرف خریداری مینمایند . بدینسان در حالیکه محصولاتی بمیزان ۸۰ لیره استرلینگ از دست سرمایه داران صنعتی بیرون میرود ، ۸۰ لیره ی پول نقد بسوی آنها باز میگردد یا بعبارت دیگر $\frac{2}{3}$ یکصد لیره ای را که ایشان به سرمایه داران مفت خوار تحت نامهای بهره ی مالکانه ، بهره ی پول و غیره پرداخته بودند مسترد میدارند . علاوه بر این طبقه ی خدمتکاران ، یعنی مزد بگیران مستقیم سرمایه داران مفت خوار ۲۰ لیره استرلینگ از اربابان خویش ستانده اند . اینان نیز بمیزان ۲۰ لیره استرلینگ از سرمایه داران صنعتی وسائل مصرف خریداری مینمایند . از اینراه نیز در حالیکه محصولاتی بمیزان ۲۰ لیره استرلینگ انتقال پیدا میکند ، ۲۰ لیره استرلینگ پول نقد یا آخرین خمس ۱۰۰ لیره استرلینگ که به سرمایه داران مفت خوار بعنوان بهره ی مالکانه ، بهره ی پول و غیره پرداخته بودند به سرمایه داران صنعتی برمیگردد .

در پایان معامله ۱۰۰ لیره استرلینگ که سرمایه داران صنعتی بابت بهره ی مالکانه ، بهره ی پول و غیره به سرمایه داران مفت خوار پرداخت کرده بودند ، دو باره بسوی آنان بازگشته است ، در حالیکه نیمی از اضافه محصول آنان = ۱۰۰ لیره استرلینگ از تصرفشان خارج شده و به مصرف - مایه ی سرمایه داران مفت خوار منتقل گردیده است .

بنابراین بدیهی است درمطلبی که در اینجا مورد بحث است پیش کشیدن مسئله ی چگونگی توزیع ۱۰۰ لیره استرلینگ میان سرمایه داران مفت خوار و مزد بگیران مستقیم آنان بکلی زائیس است . مطلب ساده است : بهره ی مالکانه و بهره ی پول آنها و خلاصه سهمی که از اضافه ارزش (= ۲۰۰ لیره استرلینگ) به آنان میرسد بوسیله ی سرمایه داران صنعتی بصورت ۱۰۰ لیره ی استرلینگ پول نقد پرداخت میشود . با این یکصد لیره استرلینگ سرمایه داران مفت خوار بطور

مستقیم یا غیرمستقیم از سرمایه داران صنعتی و وسائل مصرف خریداری نمایند . لذا یکصد لیره‌ی استرلینگ پول نقد را به اینان پس می‌دهند و وسائل مصرفی بمیزان ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ از ایشان دریافت می‌دارند .

پس از اینرا با بازگشت ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول نقدی که سرمایه داران صنعتی به سرمایه داران مفت خوار پرداخته بودند وقوع یافته است . آیا آنچنانکه دستوت در خواب و خیال می‌بیند ، این برگشت پول وسیله‌ای برای توانگر شدن سرمایه داران صنعتی است ؟ پیش از این معامله سرمایه داران صنعتی مبلغ ارزشی بمیزان ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ داشتند که یکصد لیره‌ی آن پول نقد بود و یکصد لیره‌ی دیگر وسائل مصرف . پس از انجام معامله فقط نیمی از مبلغ ارزشی پیشین در دست آنهاست . آنان از نو ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ پول نقد را بدست آورده‌اند ، و لسی ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ بصورت وسائل مصرف را که به سرمایه داران مفت خوار منتقل شده‌اند دست داده‌اند . بنابراین آنان بجای آنکه بمیزان ۱۰۰ لیره دارا تر شده باشند در حدود ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ فقیرتر گردیده‌اند . حالا اگر بجای این کج‌راهه یعنی پرداخت بدوی یکصد لیره پول نقد و بازستاندن بعدی همین ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ بابت قیمت وسائل مصرف ، قرار می‌شد بهره‌ی مالکانه ، بهره‌ی پول و غیره را در شکل جنسی محصولشان می‌پرداختند ، آنگاه هیچ ۱۰۰ لیره پول نقدی از طریق دوران به آنان بر نمی‌گشت ، زیرا هیچ ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگی به درون دوران ریخته نشده بود .

اگر طریق پرداخت جنسی پیش گرفته میشد امر بطور ساده چنین می‌نمود که سرمایه داران صنعتی از اضافه محصولی به ارزش ۲۰۰ لیره‌ی استرلینگ ، نیمی را برای خود نگاه داشته و نیمی دیگر را بدون معادل به سرمایه داران مفت خوار منتقل نموده‌اند . در اینصورت حتی دستوت هم نمیتوانست بفکر این بیافتد که چنین وضعی را بعنوان وسیله‌ی دارا گشتن اعلام دارد .

بدیهی است زمین و سرمایه‌ای که سرمایه داران صنعتی از سرمایه داران مفت خوار قرض گرفته‌اند و از آن بابت باید بخشی از اضافه ارزش را در شکل بهره‌ی مالکانه ، بهره‌ی پول و غیره به آنان بپردازند ، برای آنان سود آور بوده است ، زیرا این امور خود یکی از شرایط تولید محصول بطور کلی و همچنین آن جزء از محصولی که تشکیل دهنده‌ی اضافه محصول است و باید دیگر سخن اضافه ارزش در آن بیان میشود ، بوده است . این سود از استفاده‌ی زمین یا سرمایه‌ای که به وام گرفته شده برمی آید و ربطی به قیمتی که بابت آن استفاده پرداخت میشود ندارد . بعکس قیمت مورد پرداخت از سود کسر میشود . در غیر اینصورت میبایستی مدعی شد که گویا سرمایه داران صنعتی اگر بجای آنکه نیمی دیگر اضافه ارزش را از دست بدهند آنرا برای خویش نگاهدارند ، نه تنها غنی تر میشوند ، بلکه فقیرتر نیز میگردند . ولی در واقع آنگاه که پدیده‌های دورانی مانند برگشت پول را با توزیع محصول ، که این پدیده‌های دورانی فقط وسیله‌ای برای آن بشمار می‌روند ، مخلوط سازند در آنصورت کار به چنین درهم اندیشی هم میکشد .

معدلك همین دستوت زرنگی بخرج میدهد و متذکر میشود :

" درآمد های این مردم بیکاره از کجا پیدا میشود ؟ آیا از بهره‌های ناشی نمیگردد که به اینان از سود کسانی پرداخت میشود که سرمایه‌هاشان را بکار می‌اندازند یعنی آنهایی که با تنخواه اینان کاری به مزدوری میگیرند که بیش از آنچه خرج بر میدارد تولید میکند ، یا دریک کلمه مردم صنعت کار ؟ پس همواره برای یافتن سرچشمه‌ی هر ثروت باید به این اشخاص بازگشت . در واقع اینها هستند که حتی مزدوران آنان را نیز نان میدهند " (ص ۲۴۶) .

پس بدینسان اکنون پرداخت این بهره و غیره از سود صنعت کاران کسر میشود ، در حالیکه

قبلا وسیله ای برای دارا شدن اینان تلقی شده بود .

ولی با این وجود برای دستوت ما يك دلخوشی باقی مانده است . این صنعت کاران جوانمرد همانطور با سرمایه داران مفت خوار عمل میکنند که نسبت به همقطاران خود و کارگران رفتار نموده اند . به آنان همه ی کالاها را ، مثلا بسوزان ۲۰٪ گرانتر میفروشند . در چنین صورتی دو امکان بوجود می آید . یا مفت خواران غیر از ۱۰۰ لیره ی استرلینگ که سالانه از صنعت کاران دریافت میکنند باز وسائل پولی دیگری در اختیار دارند و یا ندارند . در حالت نخست صنعت کاران ، کالاها و ارزشهای ۱۰۰ لیره ی استرلینگ را ، گوئیم بیسای ۱۲۰ لیره ی استرلینگ با آنان میفروشند . بنابراین این در حین فروش کالاهاشان نه تنها آن ۱۰۰ لیره ای که به مفتخواران پرداخته اند مسترد میدارند ، بلکه علاوه بر آن باز ۲۰ لیره ی استرلینگ بدست می آورند که واقعا ارزش تازه ای را برای آنها تشکیل میدهد . اکنون ببینیم حساب از چه قرار میشود ؟ سرمایه داران صنعت کار بسوزان یکمده لیره کالای مجانی از دست داده اند ، زیرا ۱۰۰ لیره ی استرلینگ پولی که قسمتی از کالا بوسیله ی آن پرداخت شده عبارت از پول خود آنها بوده است . بنابراین کالای متعلق به آنها با پول خودشان پرداخته شده است . لذا ۱۰۰ لیره ی استرلینگ زیان کرده اند . ولی آنها علاوه بر آن بابت فزونی قیمت بر ارزش ۲۰ لیره ی استرلینگ بدست آورده اند . پس ۲۰ لیره ی استرلینگ سود حاصل شده است و به همین جهت زیان ۱۰۰ لیره ای به ۸۰ لیره تنزل میکند . ولی زیان هرگز مثبت نمیشود و همواره منفی باقی میماند . آن کلاهی که بر سرفت خواران گذاشته شد از زیان صنعت کاران کاست ، ولی به این سبب نمیتوان گفت که ثروت از دست دهی ، در دست آنان به وسیله ی مشمول گشتن بدست شده است . ولی بهر حال این شیوه را نمیتوان بمدت طولانی دنبال نمود ، زیرا برای مفت خواران امکان ندارد در صورتیکه فقط ۱۰۰ لیره ی استرلینگ پول در سال دریافتی دارند همه ساله ۱۲۰ لیره ی استرلینگ پرداخت نمایند .

بنابراین شیوه ی دیگر را بررسی کنیم : صنعت کاران کالائی را که ۸۰ لیره ی استرلینگ ارزش دارد در برابر ۱۰۰ لیره ی استرلینگ که به سرمایه داران مفت خوار پرداخته اند میفروشند . در این مورد مانند گذشته آنان بشکل بهره ی مالکانه ، بهره ی پول و غیره ، ۸۰ لیره ی استرلینگ مفت از دست داده اند . آنها بوسیله ی این کلاه برداری از باجی که باید به مفت خواران بپردازند کاسته اند . ولی این باج از آن پس نیز مانند گذشته وجود دارد و بنا بر همین ثوری که تعیین قیمت را وابسته به دلخواه فروشنده میکند ، سرمایه داران مفت خوار نیز میتوانند در آینده بهره ی مالکانه و ربحی را که بابت زمین و سرمایه شان مطالبه میکنند بجای ۱۰۰ لیره ی کنونی به ۱۲۵ لیره ی استرلینگ برسانند .

این بیانات درخشان شایسته ی همان متفکر ژرف اندیشی است که از سوئی بااستمناسخ از آ . اسمیت مینویسد که :

" کار سرچشمه ی هر ثروت است " (ص ۲۴۲) ، که سرمایه داران صنعتی " پول خود را برای آن صرف میکنند که کارگران را مزد دهند تا کارگران آن پول را با سود باز تولید نمایند " (ص ۲۴۶) . و از سوی دیگر به این نتیجه میرسد که همین سرمایه داران صنعتی " همه ی مردمان دیگر را نان میدهند ، به تشهائی مکتب عمومی را افزایش میدهند و همه ی وسائل برخورداری ما را می آفرینند " (ص ۲۴۲) . سرمایه داران نیستند که از قبل کارگران تغذیه میکنند ، بلکه کارگرانند که بوسیله ی سرمایه داران نان میخورند و آنها بنا بر این استدلال درخشان که پول پرداخت شده ی به کارگران در دست آنان باقی نمیماند و پیوسته در آزا پرداخت کالاهائی که کارگران تولید نموده اند به سوی سرمایه داران بر میگردد .

" آنان فقط از دستی میگیرند و از دست دیگر پس میدهند • بنابراین مصرفشان را باید مانند حاصل عمل کسانی بنگریم که آنها را اجیر میکنند " (ص ۲۳۵) •
پس از این بیان عالی از بازتولید اجتماعی و مصرف • آنچنانکه توسط گردش پول انجام میگیرد • دستوت چنین ادامه میدهد :
" این همان چیزی است که این حرکت دانی ثروت را تکمیل میکند • حرکتی که گرچه بسد شناخته شده (واقعا هم !) بدرستی دوزان نامیده شده است • زیرا در واقع حرکت مسزبور مهارت از دور پیمائی است و همواره به نقطه‌ی عزیمت خود برمیگردد • این همان نقطه‌ی ای است که در آنجا تولید انجام میگیرد " (ص ۲۳۹ - ۲۴۰) •

Destutt, that very distinguished writer,
membre de l'Institut de France et de la Société Philosophique
de Philadelphia *

دستوت آن نویسنده‌ی بسیار ممتاز • عضو انستیتوی فرانسه • و انجمن فلسفی فیلا دلفیا که در واقع تاحدی میان اقتصاد دانان عالی ستاره‌ای بشمار میرود • در پایان از خوانندگان خویش تقاضا دارد روشنی شگفت آور بیان او را در مورد جریان روند اجتماعی و پرتوئی را که وی فراروی این امر افکند • است مورد تحسین قرار دهند • وی لطف و مرحمت را تا آنجا میرساند که خواننده را از منشاء تمام این نورافشانی آگاه میسازد • واجب است که اصل این گفتار آورده شود :

" On remarquera, j'espère, combien cette manière de
considerer la consommation de nos richesses est
concordante avec tout ce que nous avons dit à
propos de leur production et de leur distribution,
et en même temps quelle clarté elle répand sur
toute la marche de la société. D'où viennent
cet accord et cette lucidité? De ce que nous
avons rencontré la vérité . Cela rappelle l'effet
de ces miroirs où les objets se peignent net-
tement et dans leur justes proportions,
quand on est placé dans leur vrai point de
vue, et où tout parait confus et désuni,

* در متن عینابه انگلیسی و فرانسه قید شده است که ماترجمی آنرا بفارسی پائین برداده ایم •
** انستیتو دو فرانس • عالیترین بنگاه علمی فرانسه مشتمل بر آکادمی ها یا شعب مختلفه ی
علم • دستوت دو تراسی عضو آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی

Academie des sciences morales et politiques

انستیتوی فرانسه بوده است •

quand on est trop près ou trop loin" (P.242,243). ■

(چنین است سبک مغزی بورژوازی در بهره‌روزی ازلی تمام عیار خود !)

فصل بیست و یکم (۵۷)

انباشت و باز تولید گسترده

در کتاب اول نشان داده شده است که در مورد تك سرمایه داران انباشت چگونه انجام میشود .
از راه نقد شدن کالا - سرمایه ، اضافه محصول نیز که نمایندگی اضافه ارزش است نقد میگردد .
سرمایه دار ، اضافه ارزشی را که بدینسان مبدل به پول گردیده است به عوامل عینی اضافی بسرای
سرمایه‌ی بارآور خویش تبدیل میکند . سرمایه‌ی افزون گشته در دوریهائی بعدی تولید ، محصول
بزرگتری تحویل میدهد . آنچه در مورد تك سرمایه دار اتفاق می افتد باید مسلماً در مجموع تولید سالانه
نیز روی دهد ، یعنی عین همان پدیدهای که ما در بررسی بازتولید ساده مشاهده نمودیم در مورد
تك سرمایه دیدیم که اجزاء استوار از کار افتاده‌ی آن بی دریغ بصورت پول ته نشین گشته به گنج
مبدل میشوند ، در بازتولید سالانه‌ی اجتماعی نیز نمایان میگردد .
هرگاه تك سرمایه‌ی برابر با $c + 400 + v + 100$ و اضافه ارزش سالانه‌ی آن $m = 100$ باشد ،
آنگاه محصول - کالا $c + 400 + v + 100 + m = 100$ میگردد . این ۱۰۰ تا به پول مبدل میشوند .
از این پول دوباره $c + 400$ به شکل جنسی سرمایه‌ی ثابت ، $v + 100$ به نیروی کار مبدل میگردد و چنانچه
قرار باشد تمام اضافه ارزش انباشته شود ، در آن صورت $m = 100$ هم از راه تبدیل به عناصر عینی
سرمایه‌ی بارآور بصورت سرمایه‌ی ثابت اضافی در می‌آید . در این مورد اولاً مفروض است که : این مبلغ
تحت شرایط فنی معلوم ، هم برای توسعه‌ی سرمایه‌ی ثابت وارد عمل کافی باشد و هم بتوان با آن
بنگاه صنعتی تازه‌ای تأسیس نمود . ولی این مورد نیز ممکن است پیش آید که تبدیل اضافه ارزش به
پول و اندوختن این پول برای مدت بیشتری قبل از وقوع این روند و لذا پیش از آنکه انباشت حقیقی
یعنی توسعه‌ی تولید بتواند انجام گیرد ، لازم آید . ثانیاً : این امر مفروض است که تولید بر مقیاس
گسترده ، بدنی پیش از آن در واقعیت زندگی وارد شده است ، زیرا برای آنکه پول (یعنی اضافه
ارزشی که بصورت پول اندوخته شده است) بتواند مبدل به عناصر سرمایه‌ی بارآور گردد ضرورتاً بسایند
عناصر مزبور در بازار بصورت کالا قابل خرید باشند . در این مورد هیچ فرقی هم نمیکند که کالا ها

■ ترجمه‌ی عبارت فرانسوی منقول در متن بشرح زیر است :

" امیدوارم توجه به این نکته جلب شده است که تاچه اندازه این شیوه‌ی نگرش در مورد
مصرف ثروت‌های ما با آنچه که ما در باره‌ی تولید و توزیع آنها گفته ایم وفق میدهد و در عین حال
چه روشنی‌ئی فراراه تمام حرکت جامعه می افشاند . این سازمندی و این روشن بینی از کجا
می آید ؟ از آنجا که ما حقیقت را دریافته ایم . این تأثیر آینه هائی را بیاد می آورد که در
آنها ، هنگامیکه درست در دیدگاه شان قرار گرفته باشیم ، اشیاء دقیقاً و طبق اندازه‌های
حقیقی خود منعکس میشوند و هرگاه بسیار نزدیک یا بسیار دور قرار گرفته باشیم آنها تسار و
از هم گسیخته بنظری آیند " (ص ۲۴۲ - ۲۴۳) .

(۵۷) از اینجا تا پایان این کتاب از روی دست نوشته‌ی VIII .

بصورت حاضر و آماده خریداری نشده باشند، بلکه بایستی بنا بر سفارش آماده گردند.

بابت کالاهای مزبور پس از آنکه موجود بود ندر پرداخت میشود و بهر حال پرداخت آنگاه انجام میگردد که در مورد آنها با تولید حقیقی بر مقیاس گسترده تر وقوع یافته باشد، یعنی در تولیدی که تا آن تاریخ عادی تلقی میشده است توسعه رخ داده باشد. کالاهای مزبور میبایستی بالقوه، یعنی در شکل عنصری شان، موجود بوده باشند، زیرا تنها تلفر سفارش، یعنی خریدی مقدم بر وجود کالاها و پیش فروش آنها، کافی میبود تا تولید کالاهای مزبور واقعا تحقق پذیر گردد. وجود پول در یک سو از آن جهت به بازتولید گسترده در سوی دیگر جان میدهد که امکان این باز تولید بدون پول وجود دارد، زیرا پول بخودی خود عنصری از بازتولید واقعی نیست.

اگر مثلاً سرمایه دار A طی یکسال یا تعدادی از سالها مقادیری از محصول - کالائی را که بی در پی تولید کرده است بفروشد، آنگاه با این عمل جزئی از محصول - کالا را که حامل اضافه ارزش است - اضافه - محصول - یعنی آن اضافه ارزشی را نیز که خود به شکل کالا تولید نموده است، بی در پی به پول بدل میکند، این پول را تدریجا می اندوزد و بدینسان پول - سرمایه ی بالقوه ی جدیدی را تشکیل میدهد. اگر میگوئیم بالقوه از جهت قابلیت و تخصیصی است که برای بدل گشتن به عناصر سرمایه ی بار آور یافته است. ولی در واقع وی فقط یک عمل ساده ی گنج سازی را انجام میدهد که خود عنصری از بازتولید حقیقی نیست. فعالیت او بدو به این محدود است که پول در گردش را تدریجا از دوران بیرون کشد. البته این عمل مفانی آن نیست که پول وارد در گردش که وی بدینسان پشت قفل و کلون حبس میکند خود نیز در عین حال، پیش از ورودش در دوران، از جزئی از گنجینه ی دیگری بوده باشد. این گنجینه ی A که بالقوه پول - سرمایه ی نوئی است، همچنانکه اگر در وسائل مصرف خرج شده بود بردارائی اجتماعی چیزی نمی افزود، در این مورد نیز بهیچوجه ثروت اجتماعی اضافی بشمار نمیرود. اما ممکن است پولی که از گردش بیرون کشیده شده، و لذا پیش از این عمل در دوران وجود داشته است، قبلا هم زمانی بمنابۀ جزئی از یک گنج در جایی خفته بوده و یا شکل پولی دستمزدر داشته است. امکان دارد که این پول بکار نقد ساختن وسائل تولید یا کالاهای دیگری خورده باشد. وسیله ی گردش عناصر ثابت سرمایه یا درآمد سرمایه - داری بوده است. همانگونه که اگر پول را از نقطه ی نظر دوران ساده ی کالاهای نگریستیم نمیتوانستیم برای آن بسبب آنکه ده بار در روز چرخیده و ده ارزش - کالای مختلف را بسامان رسانده است، ده برابر ارزش قائل شویم، هم آنچنان نیز نمیتوان این پول را ثروت نو بحساب آورد. کالاهای بدون پول وجود دارند و خود پول هم چه در یک واگرد باشد و چه در ده واگرد همچنان که بود باقی میماند (یا حتی در نتیجه ی سایش کمتر از آنچه بود میشود). فقط در تولید طلاست که ثروت نوئی (پول بالقوه) بوجود می آید - تا آنجا که زر - محصول اضافه محصول در بردارد و حامل اضافه ارزش است - و فقط بمیزان ورود تمام زر - محصول نو - در دوران است که بر پول - مایه ی موجود پول - سرمایه های بالقوه ی تازه ای افزود، میشود.

اگرچه این اضافه ارزشی که بصورت پول اندوخته شده است ثروت اجتماعی جدید اضافه شده است

خواننده توجه دارد که منظور مصنف اینست که نشان دهد آنگاه امکان بازتولید گسترده، یعنی بدل ساختن اضافه ارزشهای نقد شده به عناصر اضافی تولید پیدا میشود که قبلا بازتولید گسترده در مورد عناصر تولید مزبور تحقق یافته باشد، زیرا در غیر اینصورت کالای اضافی در بازار وجود ندارد که برای گسترش تولید مورد خرید قرار گیرد.

در چاپهای اول و دوم، پول - محصول قید شده بود که بنابه تصحیح انگلس اصلاح گردیده است.

نیست ، ولی بمناسبت هدفی که برای انجام آن انباشته شده نمایند ، پول — سرمایه‌ی نوی بالقوای است . (بعد خواهیم دید که پول — سرمایه‌ی نو ممکن است از طریق دیگری نیز غیر از نقد ساختن تدریجی اضافه ارزش بوجود آید) .

پول از دوران بیرون کشیده میشود و از راه فروش کالا بدون آنکه خریدی در پی آن باشد بصورت گنج انبار میگردد . پس اگر برای این عمل عمومیت قائل شویم ، آنگاه بمنظر نمیرسد بتوان منشأ خریداران را دریافت ، زیرا در این روند — که باید عمومی متصور گردد ، زیرا هر تك سرمایه‌ای میتواند در مرحله‌ی انباشت قرار گرفته باشد — هر کس میخواهد بفروشد تا بیاندوزد و هیچکس نمیخواهد بخرد . هرگاه روند دوران میان اجزای مختلفی از تولید سالانه را بمنابیه روندی تصور کنیم که بخصط مستقیم پیش میرود — چیزی که نادرست است ، زیرا به استثناء موارد نادر همواره عبارت از حرکات متقابلی است که در جهات متضاد سیر میکنند — آنگاه ناگزیریم که از تولید کنندگی طلا (یا نقره) ، که میخرد بدون آنکه بفروشد ، آغاز کنیم و فرض نمائیم که گویا همه‌ی کسان دیگر به او میفروشند . در چنین صورتی همه‌ی اضافه محصول اجتماعی سالانه (که حامل مجموع اضافه ارزش است) در دست او جمع میشود و همه‌ی سرمایه داران دیگر اضافه — محصول او را که بطور طبیعی بصورت پول وجود دارد و اضافه ارزشی است که طبیعتا بسامان رسیده است متناسباً میان خود تقسیم میکنند ، زیرا آن جزئی از محصول تولید کنندگی طلا که بایستی جانشین سرمایه‌ی بکار افتاده‌ی وی گردد قبل از برداشت شده و تحت اختیار او قرار گرفته است . در چنین فرضی اضافه ارزش تولید کنندگی طلا که خـود بصورت زر تولید شده است ، تنها مایه‌ای میشود که همه‌ی سرمایه داران دیگر مادی نقد سازی اضافه — محصول خویش را از آن بیرون میکشیدند . بنابراین باید از جهت مقدار ارزشی برابر میبود با تمام اضافه ارزش اجتماعی سالانه ، که بدو میبایستی بشکل گنج منعقد شده باشد . تنها فایده‌ای که ممکن بود از این فرضیات پوچ عاید گردد بیان امکان يك گنج سازی عمومی و همزمان میبود و پس . در آن صورت خود باز تولید ، بغیر از آنچه در جهت تولید کنندگی طلاست ، يك گام هم پیش نرفته بود .

پیش از آنکه ما این دشواری ظاهری را حل کنیم باید انباشت بخش I (تولید و سائل تولید) را از انباشت بخش II (تولید و سائل مصرف) تمیز دهیم . از بخش I آغاز میکنیم .

I . انباشت در بخش I

۱- گنج سازی

این نکته مسلم است که سرمایه گذاری ها ، هم در رشته های متعدد صنایع ترکیب کنندگی بخش I ، و هم در سرمایه گذاریهای مختلف فردی در درون این رشته های صنعت ، بنا بر مدت عمر ، یعنی زمان گذشته‌ی فعالیت شان صرف نظر از بزرگی آنها و شرایط فنی و وضع بازار و غیره ، در مراحل مختلفی از روند تدریجی تبدیل اضافه ارزش به پول — سرمایه‌ی بالقوه قرار دارند ، خواه این پول — سرمایه برای توسعه‌ی سرمایه‌ی در جریان عمل باشد و خواه بمنظور بنیاد گذاری بنگاههای صنعتی نو — که دوشکل گسترش تولید هستند — در نظر گرفته شده باشد . بنابراین يك قسمت از سرمایه — داران پیوسته پول — سرمایه‌ی بالقوه‌ی خود را پس از رسیدن به حد نصاب مبدل به سرمایه‌ی بار آور میکنند ، یعنی با پولی که در نتیجه‌ی نقد گشتن اضافه ارزش اندوخته شده است وسائل تولید ، عناصر سرمایه‌ی ثابت خریداری میکنند ، در حالیکه قسمت دیگر هنوز پیوسته مشغول گردآوری پول سرمایه‌ی بالقوه است . بنابراین مواجهه‌ی سرمایه داران متعلق به این دو گروه چنین است که برخی از آنان بمنابیه خریدار و برخی دیگر مانند فروشندگان در برابر یکدیگر قرار میگیرند ، و هر کدام از این دو منحصر

یکی از این دونقش را ایفامینمایند .

مثلا فرض کنیم که $A = 600$ ، $(c = 400 + v = 100 + m = 100)$ به B (که ممکن است نمایندگی بیش از یک خریدار باشد) فروخته باشد . A کالاهائی به اندازهی ۶۰۰ در برابر پولی به ارزش ۶۰۰ فروخته است ، متضمن ۱۰۰ اضافه ارزش که وی آنها را از دوران خارج میکند و بصورت پول می اندوزد . ولی این ۱۰۰ واحد پول فقط شکل پولی اضافه - محصولی است که حامل ارزشی به میزان ۱۰۰ بوده است . گنج سازی مطلقا تولید نیست و لذا از ابتدا نیز بهیچوجه تولید افزانمی - باشد . عمل سرمایه دار فقط عبارت از اینست که ۱۰۰ واحد پول حاصل از فروش اضافه - محصول را از دوران بیرون آورد ، آنرا نگاهدارد و ضبط نماید . این عمل نه تنها از جانب A واقع میشود ، بلکه در نقاط بیشماری از محیط دوران توسط سرمایه داران دیگری نظیر A ، A' ، A'' ، A''' ، که آنها نیز فعالانه به این نوع گنج سازی اشتغال دارند ، انجام میگردد . این نقاط بیشماری که در آنجا پول از دوران خارج میشود و بصورت گنج های متعدد انفرادی یا پول - سرمایه های بالقوه انباشته میگردد ، در عین حال مانند موانع بسیاری برای دوران جلوه میکنند ، زیرا موجب رکود پول میشوند و گردش پذیری آنرا برای مدت کمابیش درازی سلب میکنند . ولی باید متذکر بود که در گردش کالائی ساده ، مدتها پیش از آنکه گردش مزبور بر پایهی تولید کالائی سرمایه داری استقرار یابد ، گنج اندوزی رخ میداد ، و نیز این نکته را در نظر داشت که مقدار پول موجود در جامعه همواره بیشتر از آن قسمتی است که در دوران فعال شرکت دارد ، با اینکه مقدار اخیر بنا بر اوضاع و احوال متورم میشود یا فروکش میکند . با همان گنج ها و همان گنج سازی دو باره در اینجا برخورد میکنیم ، ولی اکنون بمثابة یک عامل پایدار از روند تولید سرمایه داری .

خوشوقتی قابل درکی است آنگاه که در درون سیستم اعتباری همهی این سرمایه های بالقوه از راه تمرکز یافتن در دست بانکها و غیره ، بصورت سرمایهی آماده بخدمت " loanable capital " بمثابة پول - سرمایه درمی آیند و در حقیقت دیگر جنبهی منفعل ندارند و ترانسهی آینده . * نیستند ، بلکه سرمایهی فعال و رباخیزند (ربا در اینجا بمعنای افزایش بکار رفته است) . ولی این گنج سازی را A فقط آنگاه به انجام میرساند که تنها بمثابة فروشنده - در مورد اضافه محصولش - وارد میدان شده باشد و نقشی خریدار را پس از فروش ایفانکرده باشد . بنا بر این تولیدی در پی اضافه محصول - حامل اضافه ارزش وی که باید به طلا مبدل شود - شرط لازم برای گنج سازی او بشمار میرود . در این مورد که دوران فقط در درون بخش I تحت بررسی است ، شکل طبیعی اضافه محصول ، مانند شکل محصول کل که اضافه محصول جزئی از آنرا تشکیل میدهد ، عبارت از شکل طبیعی یکی از اجزاء سرمایهی ثابت بخش I است ، یعنی متعلق به جزئی از وسایل تولید است که برای ساختن وسایل تولید بکار میرود . اینک خواهیم دید که اضافه محصول مزبور در دست خریداران B ، B' ، B'' و غیره بدرجه کاری میخورد .

ولی آنچه باید بدوا در اینجا خاطر نشان شود اینست : با اینکه A بابت اضافه ارزش خود پول از دوران بیرون میکشد و آنرا بصورت گنج درمی آورد ، با اینحال از سوی دیگر کالاهائی به درون دوران فرو میریزد بدون آنکه کالاهای دیگری از آن بیرون آورد . بدینوسیله است که B ،

* سرمایهی استقراضی .

*** در متن Zukunftsmusik ذکر شده که کایه به اثر ریشارد واگنر Richard Wagner

آهنگساز معروف آلمانی تحت عنوان " Das Kunstwerk der Zukunft " است که مخالفین

وی بعدها آنرا بطور شوخی و طعنه موزیک آینده میخواندند .

\bar{B} و B بنوبه‌ی خود امکان می‌یابند که پول به دوران بریزند و از آن بغير از کالا چیز دیگری بیرون نیاورند. در موردی که زیر بررسی ماست کالاهای مزبور بنا به شکل طبیعی می‌توانند که دارند و یا بر حسب تخصیصی که می‌یابند، در سرمایه‌ی B و \bar{B} و غیره بمثابه جزء استوار یا گردان سرمایه‌ی ثابت وارد میشوند. آنگاه که مابه‌خریدار اضافه‌محصول، یعنی B و \bar{B} و غیره خواهیم پرداخت در این باره سخن خواهیم گفت.

ضمناً نکته‌ی ذیل را در اینجا متذکر گردیم: همچنانکه سابقاً بهنگام بررسی بازتولید ساده دیدیم، اینجانب نیز دو باره به این امر برمیخوریم که مبادله‌ی اجزاء گوناگون ترکیب کننده‌ی محصول سالانه، یعنی دوران آنها (که در عین حال باید بازتولید سرمایه و در واقع استقرار مجدد آنرا در تخصیصات مختلفه‌اش، اعم از ثابت، متغیر، استوار، گردان، پول - سرمایه، کالا - سرمایه و غیره در برگیرد)، بهیچوجه مستلزم یک خرید و فروش ساده‌ی کالا نیست که بایستی از راه فروش یا بوسیله‌ی خرید بعدی بنحوی تکمیل گردد که واقعاً آنچنانکه اقتصاد سیاسی، بویژه مکتب آزادی تجارت بعد از فیزیوکراتها و آدام اسمیت پذیرفته است فقط یک مبادله ساده‌ی کالا به کالا رخ داده باشد. ما میدانیم که سرمایه‌ی استوار، پس از آنکه یکبار سرمایه‌گذاری لازم برای آن انجام گرفت، در تمام دوران عملکردش تجدید نمیشود، ولی در همان شکل قدیمی خود بکار ادامه میدهد، در حالی که ارزش آن تدریجاً بصورت پول رسوب میکند. پیش از این دیدیم که نوسازی ادواری سرمایه‌ی استوار II_c (یعنی مجموع ارزش - سرمایه‌ی II_c که به عناصری برابر با ارزش $(v + m)$ تبدیل میگردد)، از سویی مستلزم خرید ساده‌ی بخش استوار II_c است که از صورت پولی به شکل جنسی تبدیل میشود و با فروش Im مطابقت دارد، و از سوی دیگر فروش ساده‌ی II_c را از جانب II_c مفروض میدارد که عبارتست از فروش جزء ارزشی‌ی از سرمایه‌ی استوار (فوسایش) که بصورت پول ته نشین شده و با خرید ساده‌ی Im منطبق است. برای اینکه در اینجا مبادله بطور عادی انجام گیرد باید چنین فرض شود که خرید ساده از طرف II_c از لحاظ میزان ارزشی برابر با فروش ساده‌ی II_c باشد و همچنین فروش ساده‌ی Im به II_c (گروه ۱) مساوی با خرید ساده‌ی II_c (گروه ۲) باشد (به صفحه‌ی ۴۴۰ مراجعه شود). در غیر این صورت بازتولید ساده بهم میخورد. خرید ساده‌ی اینجا باید بوسیله‌ی فروش ساده‌ی آنجا جبران گردد. و نیز بر همین نهج باید در اینجا مفروض داشت که فروش ساده‌ی جزء گنج شوندگی Im ، یعنی A ، \bar{A} و $\bar{\bar{A}}$ ، با خرید جزء B ، \bar{B} و $\bar{\bar{B}}$ از Im ، که گنجینه‌ی خود را به عناصر سرمایه‌ی بارآور اضافی تبدیل میکند، تعادل داشته باشد.

تا آنجا که استقرار تعادل از اینراه واقع میشود که خریدار بعد از میزان همان مبلغ ارزشی همان فروشنده وارد میدان میگردد و بالعکس، بازگشت پول درجانبی وقوع می‌یابد که پول را بهنگام خرید پیش ریز کرده، پیش از آنکه چیزی از نو خرید و باشد فروخته است. ولی تعادل حقیقی در مورد نفس مبادله‌ی کالاها، یعنی مبادله‌ی اجزاء مختلفه‌ی محصول سالانه، وابسته به برابری مبلغ ارزشی کالاهاست که با هم مبادله میگردند.

اما در صورتیکه مبادلات ساده‌ی یکجانبه‌ای انجام گیرند، یعنی عده‌ای خریدار ساده در یک سو و عده‌ای فروشنده‌ی ساده در سوی دیگر باشند - و ما سابقاً دیدیم که مبادله‌ی عادی محصول

سالانه بر اساس سرمایه داری چنین استحاللات یکجانبه ای را ایجاد میکند — آنگاه تعادل فقط در صورت این فرض میتواند وجود داشته باشد که مبلغ ارزشی خریدهای یکجانبه و مبلغ ارزشی فروشهای یکجانبه به هم در روند • همین امر که تولید کالائی شکل عمومی تولید سرمایه داری است ، بخودی خود متضمن نقشی است که پول ، نه فقط بمثابة وسیله دُوران ، بلکه بعنوان پول — سرمایه ، در این شیوهی تولید ایفا میکند ، و شرایط مشخصی را که ویژهی این شیوهی تولید است برای مبادلهی عادی و بنابراین برای جریان عادی بازتولید ، خواه ساده باشد و خواه گسترده ، بوجود می آورد • شرایط مزبور بهمان اندازه نیز بموجبات جریان غیرعادی و امکانات وقوع بحرانها مبدل میگردد ، زیرا در ساختمان خود روی این تولید ، تعادل خودامری تصادفی است •

و نیز سابقاً دیدیم که در مورد مبادلهی I و I درازا، مبلغ ارزشی برابری از IIc ، سرانجام برای IIc چنین پیش می آید که کالاهائی بهمان مبلغ ارزشی از بخش I جانشین کالاهای بخش II میگردد و در این مورد از جانب جمع سرمایه داران بخش II فروش کالاهای ویژهی آن بخش بعداً با خرید کالاهائی با همان مبلغ ارزشی از بخش I تکمیل میشود • این جانشینی واقع میشود ، ولی در این نقل و انتقال متقابل کالاهای I و II میان سرمایه داران بخش I و II مبادله انجام نمیگیرد • IIc کالای خود را به طبقه کارگر بخش I میفروشد و طبقه مزبور در برابر آن منحصرأ بمثابة خریدار کالا قرار میگیرد ، در حالیکه خود در برابر طبقه کارگر فقط بمثابة فروشندهی کالا نمودار میشود • بایول نقدی که از اینراه بدست می آید IIc بمثابة خریدار یکسویهی کالا در برابر جمع سرمایه داران بخش I قرار میگیرد و جمع سرمایه داران این بخش نیز تا میزان IV در مقابل آن منحصرأ بمثابة فروشندهی کالانمایان میشوند • تنها از راه فروش کالا تا این میزان است که سرانجام بخش I سرمایهی متغیر خود را از نو بشکل پول — سرمایه بدست می آورد • اگر سرمایهی بخش I در برابر سرمایهی بخش II منحصرأ بمثابة فروشندهی کالا تا میزان I قرار میگیرد ، در عوض در مقابل طبقه کارگر خود در مورد خرید نیروی کار بمثابة خریدار کالانمایان میگردد و اگرچه طبقه کارگر I در برابر سرمایه دار II منحصرأ همچون خریدار کالا ظاهر میشود (بمثابة خریدار وسائل معیشت) ، در مقابل سرمایه دار بخش I منحصرأ فروشندهی کالا یعنی فروشندهی نیروی کار خود است •

عرضهی دائمی نیروی کار از جانب طبقه کارگر در بخش I ، تبدیل مجدد قسمتی از کالا — سرمایهی I به شکل نقدی سرمایهی متغیر ، تمویض جزئی از کالا — سرمایهی II بوسیلهی عناصر طبیعی سرمایهی ثابت IIc عمارت از آن شرایط ضروری هستند که متقابلاً یکدیگر را مشروط میسازند ، ولی واسط آنها روند بسیار پیچیده است که خود سه روند دُورانی مستقل و از هم جدا را که در عین حال هم پیوندی دارند در بر میگیرد • همین پیچیدگی روند است که اینهمه زمینه برای جریان غیرعادی فراهم میسازد •

۲- سرمایهی ثابت الحاقی

اضافه — محصول که حامل اضافه ارزش است برای تصاحب کنندگان ، سرمایه داران بخش I ، خرجی بر نمیدارد • اینان در مقابل برداشت اضافه — محصول ، به هیچوجه و به هیچ گونه پول یا کالائی پیش ریز نکرده اند • سابقان نیز برای فیزیوکراتها — پیش ریز عمارت از شکل عام ارزش بوده که در عناصر سرمایهی بارآور تحقق یافته است • پس آنچه که سرمایه داران مزبور پیش ریز میکنند جز سرمایهی ثابت و متغیر آنها چیز دیگری نیست • کارگرنه تنها بوسیلهی کار خود برای آنها سرمایهی ثابت را حفظ میکند ، نه تنها ارزش — سرمایهی متغیر آنها را بوسیلهی ایجاد جزء ارزشی نوئی در شکل کالاجبران مینماید ، بلکه علاوه بر آن بوسیلهی کار اضافی خود به آنها اضافه ارزشی تحویل میدهد که

در شکل اضافه - محصول هستی دارد - از طریق فروش مکرر این اضافه - محصول سرمایه داران گنجی تشکیل میدهند که خود پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه است - در حالتی که اینک مورد توجه ماست، این اضافه - محصول خود از ابتدای عبارت از وسایل تولیدی است که برای ساختن وسایل تولید بکار میرود - این اضافه - محصول آنگاه بمنابیه سرمایه‌ی ثابت الحاقی یا افزوده عمل میکند که در دست B و \bar{B} و \bar{I} (I) و غیره باشد - ولی پیش از آنکه بفروش رفته باشد آنگاه که هنوز در دست گنج سازان A و \bar{A} و \bar{I} قرار دارد این خصلت را بالقوه داراست - چنانچه ما فقط حجم ارزشی بازتولید را از جانب بخش I مورد توجه قرار دهیم، آنگاه ما هنوز در درون مرزهای بازتولید ساده هستیم - زیرا هیچ سرمایه‌ی الحاقی بی حرکت در نیامده است تا این سرمایه‌ی ثابت الحاقی بالقوه (اضافه - محصول) را بوجود آورد و نیز هیچ کار اضافی بی بیش از آنچه بر پایه‌ی بازتولید ساده مصرف میگردد انجام نشده است - تفاوت فقط در شکل اضافه کار مورد استفاده یعنی در صفت مشخص سودمندی ویژه آن است - این کار در وسایل تولیدی مصرف شده که بجای IIc بدر Ic میخورد - در وسایل تولیدی وسایل تولید بکار رفته نه در وسایل تولید وسایل مصرف -

در بازتولید ساده چنین مفروض داشته بودیم که تمام اضافه ارزش I بصورت درآمد و لذا در ازاء کالاهای II خرج میشود - بنابراین اضافه ارزش مزبور فقط عبارت از آن وسایل تولیدی بود که میباشد سرمایه‌ی ثابت IIc را از نو در شکل عینی آن تجدید نماید - پس برای آنکه از بازتولید ساده به بازتولید گسترده گذار انجام گیرد - باید تولید در بخش I در چنان وضعی باشد که کمتسر عناصر سرمایه‌ی ثابت برای بخش II ولی بهمان نسبت بیشتر برای بخش I بسازد - این گذار که همیشه بی دشواری انجام نمیشود - بوسیله‌ی این امر - که تعدادی از محصولات I میتوانند مانند وسایل تولید در هر دو بخش بکار روند - تسهیل میگردد -

بنابراین - هرگاه مسئله تنها از لحاظ حجم ارزشی مورد توجه قرار گیرد - چنین نتیجه میشود که گنه مادی بازتولید گسترده در درون بازتولید ساده بوجود می آید - گنه مادی مزبور عبارت از اضافه کار طبقه‌ی کارگر I است که مستقیماً صرف تولید وسایل تولید و ایجاد سرمایه‌ی الحاقی بالقوه برای I میگردد - بنابراین تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه نزد A و \bar{A} و \bar{I} - از راه فروش بی دربی اضافه محصول آنها که بدون هرگونه مخارج پولی سرمایه داران بدست می آید - در اینجا عبارت از شکل ساده‌ی پولی وسایل تولید اضافی بی است که در بخش I تولید گردیده است -

پس تولید سرمایه‌ی الحاقی بالقوه - در حالت مورد مطالعه‌ی ما (زیرا چنانکه خواهیم دید ممکن است بنحو دیگری نیز کاملاً غیر از این بوجود آید) - نمایشگر چیز دیگری جز پدیده‌ی ای از خود روند تولید نیست - یعنی تولید عناصری است از سرمایه‌ی بارآور در شکل مشخص -

بنابراین تولید پول - سرمایه‌ی بالقوه الحاقی بمقیاس گسترده - در بسیاری از نقاط دور و بر دوران - چیز دیگری نیست جز نتیجه و مظهر یک تولید وسیع از سرمایه‌ی بارآوری که بالقوه الحاقی است و ظهور آن مستلزم خرج هیچ پول اضافی از جانب سرمایه داران منتهی نیست -

تبدیل متوالی این سرمایه‌ی بارآور بالقوه الحاقی به پول - سرمایه‌ی بالقوه (گنج) از سوی A و \bar{A} و \bar{I} و غیره (I) - که وابسته به فروش بی دربی اضافه - محصول آنهاست - و لذا مشروط به فروش مکرر و یکجانبه‌ی کالا بدون مکمل خرید است - با بیرون کشیدن مکرر پول از دوران و گنج سازی متناسب با آن انجام میگردد - این گنج سازی - به استثنای موردی که تولید کننده‌ی طلا خریدار است - بهیچوجه مستلزم وجود ثروت اضافی بصورت فلزات گرانبهانیست - بلکه فقط عبارت از یک تغییر وظیفه در مورد پولی است که تاکنون در جریان بوده است - تاکنون پول مزبور بمنابیه وسیله‌ی دوران عمل میکرد - اکنون مانند گنج - همچون پول - سرمایه‌ی نوی بالقوه‌ی ای که در حال تکوین است

عمل میکند • بنابراین تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی و حجم فلزات گرانبه‌ای موجود در یک کشور، در هیچ‌گونه رابطه‌ی علی بایکدیگر قرارند دارند •

لذا فراتر از آن چنین نتیجه میشود که : هر اندازه سرمایه‌ی بارآور بکار افتاده در یک کشور (به انضمام نیروی کاری که با آن هتجرگشته و تولید کنند هی اضافه - محصول است) بزرگتر باشد ، بهمان اندازه نیروی بارآور کار رشد یافته تر و بالنتیجه وسائل فی بسط سریع تولید و وسائل تولید بیشتر است - لذا هر قدر نیز حجم اضافه - محصول ، خواه بر حسب ارزشش و خواه بر حسب حجم ارزش مصرفی که در آن نهایش یافته است ، بزرگتر باشد - بهمان اندازه آنچه ذیلا می آید بزرگتر است :

۱- سرمایه‌ی بارآور بالقوه الحاقی ، بشکل اضافه - محصول در دست A ، \hat{A} ، \tilde{A} و غیره و
۲- حجم این اضافه - محصول بی‌پول تبدیل شده و لذا حجم پول - سرمایه‌ی بالقوه الحاقی در دست A ، \hat{A} ، \tilde{A} • بنابراین اگر مثلا فولارتون * که نمیخواهد در باره‌ی اضافه - تولید بمعنای عادی آن اصلا چیزی بشنود ، اضافه تولید سرمایه و همانا اضافه تولید پول را می پذیرد ، این امر یکبار دیگر نشان میدهد تا چه اندازه بهترین اقتصاد دانان بورژوا مکانیسم سیستم خود را کمهیشنا * اگر اضافه - محصولی که مستقیما بوسیله‌ی سرمایه داران A ، \hat{A} و \tilde{A} (I) تولید گشته و تصاحب شده ، پایه‌ی واقعی انباشت سرمایه یعنی بازتولید گسترده است (هر چند فعلا چنین نقشی را در دست سرمایه داران B ، \hat{B} ، \tilde{B} و غیره (I) ایفا میکند) * - هنگامی که در جلد پول می‌رود و بمثابة گنج و پول - سرمایه‌ی بالقوه ای که تدریجا تشکیل میشود در می آید وضع معکوسی پیدا میکند - به این معنی که با این شکل بنحو مطلقا غیر مولد بموازات روند تولید حرکت میکند ، ولی در خارج از آن قرار میگیرد • این یک سر باری (dead weight) برای تولید سرمایه داری است • کوشش برای قابل استفاده ساختن این اضافه ارزشی که بمثابة پول - سرمایه‌ی بالقوه انباشته میشود ، خواه بصورت سود یا همچون درآمد ، در سیستم اعتباری و در " کاغذ بازی " * * * * * بمراد دل خود میرسد • از اینراه پول - سرمایه در شکل و صورتی دیگر * * * * * کلان ترین نفوذ را بر جریان و رشد شگرف سیستم تولید سرمایه داری اعمال میکند •

هر قدر مبلغ کل سرمایه‌ی وارد عملی که اضافه - محصول از بکار افتادن آن ناشی گردیده است بزرگتر باشد بهمان نسبت حجم اضافه - محصولی که به پول سرمایه‌ی بالقوه تبدیل شده زیاد تر است • ولی بزرگ شدن مطلق حجم پول - سرمایه‌ی بالقوه ای که سالانه بازتولید میشود موجب تسهیل در تکه پاره شدن آن میگردد ، بنحویکه میتواند سریعتر در کسب و کار ویژه ای بکار انداخته شود ، خواه در دست همان سرمایه دار باشد یا در دست دیگری (مثلا در مورد تقسیم تکه میان اعضاء خانواده) • در اینجا غرض از تکه پاره شدن پول - سرمایه عمارت از جدا شدن کامل آن از سرمایه‌ی مادر است تا بتواند بمثابة پول - سرمایه‌ی نو مستقلا در کسب و کار تازه ای گذاشته شود • اگر A ، \hat{A} ، \tilde{A} و غیره (I) ، فروشندگان اضافه - محصول ، آنرا بمثابة نتیجه‌ی

* Fularton, John (۱۷۸۰ - ۱۸۴۹) - اقتصاد دان انگلیسی مؤلف آثاری در باره‌ی جریان پول و اعتبارات ، از مخالفین نظریه‌ی کمی پول •
* * * * * دوهلال از مترجم است که برای سهولت دریافت مطلب اضافه شده است •
* * * * * در متن : " Papierchen " - مقصود خرید و فروش سهام و اسناد قرضه و غیر آن یابدیگر سخن بورس بازی است •
* * * * * مقصود سرمایه‌ی مالی است •

مستقیم روند تولیدی بدست آورده اند که بغیر از پیش ریز سرمایه‌ی ثابت و متغیر، (که حتی در بازتولید ساده نیز مورد لزوم است) ، مستلزم هیچ عمل دورانی دیگری نیست ، و باز اگر آنها بدین وسیله پایه‌ی واقعی بازتولید بر مقیاس گسترده تر را فراهم می‌سازند و در واقع سرمایه‌ی الحاقی بالقوه را بوجود می‌آورند ، بعکس وضع در مورد B ، \bar{B} ، \hat{B} و غیره (I) طوردیگر است . (۱) تازه در دست آنهاست که اضافه - محصول A ، \hat{A} ، \bar{A} و غیره بالفعل بمتابه سرمایه‌ی ثابت الحاقی بکار می‌افتد (عجلاتا ماغضردیگر سرمایه‌ی بارآور ، یعنی نیروی کار الحاقی و لذا سرمایه‌ی متغیر الحاقی را ، کنار می‌گذاریم) . (۲) برای آنکه اضافه - محصول بدست آنها برسد یک عمل دورانی لازم است ، یا بدیگر سخن آنها باید اضافه - محصول را خریداری نمایند .

در مورد نکته‌ی ۱ باید متذکر بود که قسمت بزرگی از اضافه - محصول (سرمایه‌ی ثابت بالقوه الحاقی) که بوسیله‌ی A ، \hat{A} ، \bar{A} و غیره (I) تولید گردیده است ، با اینکه طی همین سال تولید شده ولی تازه در سال آینده یا باز هم دیرتر است که می‌تواند در دست B ، \bar{B} ، \hat{B} و غیره (I) بمتابه سرمایه‌ی صنعتی ، فعالانه بکار افتد . در باره‌ی نکته‌ی دوم این سؤال پیش می‌آید که پول لازم برای روند دوران از کجا به اینجای آید ؟

تا آنجا که محصولات تولید شده بوسیله‌ی B ، \bar{B} ، \hat{B} و غیره (I) از نوبت صورت طبیعی خود وارد همان روند تولید می‌گردند ، مسلم است که جزئی از اضافه - محصول خودشان به همان نسبت مستقیماً (بدون واسطه‌ی دوران) به سرمایه‌ی بارآور آنها منتقل می‌گردد ، و در اینجا بمتابه جزئی از سرمایه‌ی ثابت الحاقی وارد می‌شود . ولی به همین نسبت نیز اضافه - محصول A ، \hat{A} و غیره (I) نیز نقد نمی‌گردد . صرف نظر از این ، پول از کجای آید ؟ برای ما دانسته است که B ها ، مانند A ، \hat{A} و غیره ، گنج اندوخته‌ی خود را از راه فروش اضافه - محصولات خویش بوجود می‌آورند و اکنون به هدف خود رسیده اند ، یعنی پول - سرمایه‌ی آنها که به صورت گنج انباشته شده است و تاکنون فقط پول - سرمایه‌ی بالقوه‌ی آنرا تشکیل می‌داد اکنون باید بمتابه پول - سرمایه‌ی الحاقی عملاً بکار افتد . ولی بدینسان ماقط دور می‌زنیم و سئوالی که در برابر ما قرار دارد ، همواره اینست : پولی که B ها (I) سابقاً از دوران بیرون کشیده و اندوخته اند از کجای آید ؟

با اینحال ما طبق آنچه از مطالعه‌ی بازتولید ساده میدانیم اینست که سرمایه داران بخش I و II برای آنکه بتوانند اضافه - محصول خود را مبادله کنند ضرورتاً باید مقدار معینی پول در دست داشته باشند . در بازتولید ساده ، پول که بمتابه درآمد فقط برای خرج کردن درازاه و مسائل مصرف بکار می‌رفت ، به همان نسبتی که سرمایه داران پول را برای مبادله‌ی کالاهای خویش پیش ریز کرده بودند به سوی آنها باز می‌گشت . در اینجا نیز همان پول دوباره پیدا می‌شود ، ولی با وظیفه‌ی دیگری . A ها و B ها (I) هر یک بنوعی خود پولی را که برای تبدیل اضافه - محصول به پول - سرمایه الحاقی بالقوه لازم است فراهم می‌کنند و متناوباً پول - سرمایه‌ی تازه بوجود آمده را بمتابه وسیله‌ی خرید در دوران باز می‌ریزند .

تنها چیزی که در اینجا مفروض است اینست که حجم پول موجود در یک کشور (در صورتیکه سرعت جریان پول و غیره یکسان فرض شود) هم برای دوران فعال و هم برای گنج اندوختنی کافی باشد . بنابراین همان شرط مقدمی که در مورد دوران ساده‌ی کالاها باید وجود داشته باشد ، و ما سابقاً دیده ایم ، در این مورد نیز فرض است . فقط اینجا وظیفه‌ی ای که گنجینه‌ها انجام می‌دهند متفاوت است . به همین جهت است که حجم پول موجود نیز ضرورتاً باید بزرگتر باشد ، زیرا اولاً در تولید سرمایه داری هر محصول (به استثنای فلزات گرانبهائی که تازه تولید شده است و آن محصولات اندکی که بوسیله‌ی خود تولید کنند ، بمصرف می‌رسد) بمتابه کالا تولید می‌شود و لذا واجب است که استحاله‌ی پولی

را از سر بگذرانند و ثانیاً برای آنکه برپایه‌ی سیستم سرمایه داری حجم کالا - سرمایه و میزان ارزشی آن نه تنها بطور مطلق بزرگتر است ، بلکه با سرعت به مراتب بیشتری نمو میکند . ثالثاً سرمایه‌ی متغیر بیش از پیش فزاینده‌ای باید دائماً به پول - سرمایه بدل شود . رابعاً زیراتشکیل پول - سرمایه های تازه با گسترش دامنه‌ی تولید هم‌عنان است و لذا آن مصالحی نیز که برای شکل گنج سازی آنها لازم است باید ضرورتاً فراهم باشد . - این امر که در نخستین مرحله‌ی تولید سرمایه داری ، یعنی دوره‌ای که در آن سیستم اعتباری همراه با دوران فلزی متفوق وجود دارد ، صادق است ، در مورد رشد یافته‌ترین مرحله‌ی سیستم اعتباری نیز تا آن حد که بر پایه‌ی دوران فلزی قرار گرفته است صادق میکند . از سویی تولید الحاقی فلزات گرانبها در اثر تناوب فراوانی و کبودی خود ممکن است نه تنها در دوره‌های طولانی ، بلکه در درون دوره‌های بسیار کوتاه ، بر روی قیمت کالاها تأثیر مختل کننده‌ای اعمال کند . از سوی دیگر تمام دستگاه اعتباری پیوسته بر آن سراسر است که گردش واقعی فلزات را از راه همه جور معاملات ، اسلوبها و تدابیر فنی به حداقلی ، که از لحاظ نسبی بیش از پیش کوچکتر میشود ، محدود سازد . امری که بهمان نسبت بر تصنعی بودن تمام این مکانیسم و احتمال وقوع اختلالات در جریان عادی آن می‌افزاید .

ممکن است لازم آید B ، B' ، B'' های مختلفه (I) ، که پول - سرمایه بالقوه جدیدشان بصورت فعال وارد عمل میشود ، متقابلاً محصولات یکدیگر را (قسمتهائی از اضافه - محصولشان را) از هم بخرند یا بهم بفروشند . در این مورد ، هرگاه جریان عادی باشد ، پولی که برای دوران اضافه - محصول پیش ریز شده است با همان مقدار و به نسبتی که برای دوران کالاهای خود پیش ریز شده اند به B های مختلف بر میگردد . در صورتیکه پول بمثابه وسیله‌ی پرداخت بگردش درآید ، آنگاه چنانچه خریدها و فروشهای متقابل یکدیگر را جبران نکرده باشند ، فقط بمنظور استقرار موازنه در محاسبات بکار میرود . ولی مهم اینست که همه جا ، آنچنانکه در اینجا عمل کرده ایم ، بدو گردش فلزی را در ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین شکلش مفروض داریم ، زیرا بدینسان جزو مد و موازنه‌ی محاسبات و خلاصه همه‌ی لحظاتی که در سیستم اعتباری بمثابه اقدامات آگاهانه و منظم جلوه میکنند ، بصورت عملیاتی که مستقل از سیستم اعتباری وجود دارند نمایش می‌یابند و بجای آنکه در شکل - بازتاب یافته‌ی بعدی نموده شود ، در شکل طبیعی ابتدائی خود آشکار میگردد .

۳- سرمایه‌ی متغیر الحاقی

از آنجا که تاکنون ما فقط سرمایه‌ی ثابت الحاقی را مورد بحث قرار داده ایم ، اینک لازم است به بررسی سرمایه‌ی متغیر الحاقی بپردازیم . در کتاب اول مشروحاً توضیح داده شده است که چگونه در سیستم تولید سرمایه داری همواره مقداری نیروی کار بصورت ذخیره وجود دارد و نیز آنگاه که لازم آید چگونه میتوان بدون افزایش تعداد کارگران شاغل یا مقدار نیروی کار ، کار بیشتری بحرکت درآورد . بنابراین عجالتاً لزومی ندارد که در این باره بیشتر وارد بحث شویم و بهتر است فرض کنیم جزئی از پول - سرمایه‌ی نرسیده که قابل تبدیل به سرمایه‌ی متغیر است همواره به نیروی کاری که باید به آن بدل گردد دسترس دارد . همچنین در کتاب اول بیان شده است که چگونه سرمایه‌ی مفروضی میتواند بدون انباشت ، دامنه‌ی تولید را در درون مرزهای معینی وسعت بخشد . ولی در اینجا سخن بر سر انباشت سرمایه بمعنای ویژه‌ی آنست یعنی بدانسان که گسترش تولید با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه‌ی الحاقی بستگی پیدا میکند و لذا مشروط به بسط پایه‌ی سرمایه‌ی تولید نیز هست . تولید کننده‌ی طلا میتواند جزئی از اضافه ارزشش را که صورت زر دارد بمثابه پول - سرمایه

بسیارند و زد و آنگاه که بمقدار لازم رسید آنرا مستقیماً به سرمایه‌ی متغیر جدید مبدل سازد و بدون آنکه مجبور باشد بدین منظور بدواً اضافه - محصول خود را بفروشد. همچنین وی میتواند آنرا به عناصر سرمایه‌ی ثابت مبدل نماید. در مورد اخیر لازم است که وی عناصر مادی سرمایه‌ی ثابت خود را بیابد، خواه بدانسان که تاکنون فرض شده است، هر تولیدکننده بر پایه انبارسازی محصولات خویش کار کند و سپس کالاهای آماده را به بازار عرضه دارد، و خواه بر مبنای سفارش کار نماید.

بسط واقعی تولید، یعنی اضافه - محصول، در هر دو مورد از پیش مفروض است منتها در مورد اول موجود بودن اضافه - محصول حقیقی است و در مورد دوم بالقوه و ممکن التسلیم است.

II - انباشت در بخش II

تا اینجا چنین فرض کرده ایم که A ، \bar{A} ، A (I) اضافه - محصول خود را به B ، \bar{B} ، B و غیره که متعلق به همان بخش I هستند میفروشند. ولی فرض کنیم که A (I) اضافه ارزش خود را، با فروش آن به B بی از بخش II، نقد سازد. چنین حالتی فقط آنگاه پیدا میشود که A (I) پس از فروش وسائل تولید به B (II) و وسائل مصرف خریداری نکند و لذات آنها میتواند از فروش یک سوبه‌ی وی نتیجه شود. فوقاً دیدیم که IIc فقط آنگاه از شکل کالا - سرمایه به شکل طبیعی سرمایه‌ی ثابت بارآور تبدیل پذیر میشود که نه تنها IV بلکه لااقل جزئی نیز از Im با جزئی از IIc که بصورت وسائل مصرف وجود دارد، مبادله گردد. ولی اکنون A از راه انجام نشدن این مبادله است که Im خود را نقد مینماید و علاوه بر آن با فروش Im خود پول نقدی را که بخش II پرداخته است از بازار بیرون میکشد بجای آنکه پول مزبور را بخرد و وسائل مصرف از II خرج نماید. البته بدینسان در سوی A (I) پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه بوجود می‌آید، ولی در سوی دیگر، جزء برابر ارزشی از سرمایه‌ی ثابت B (II) همچنان در شکل کالا - سرمایه محجر میماند بدون آنکه بتواند بصورت عینی سرمایه‌ی بارآور ثابت درآید. بدیگر سخن: جزئی از کالاهای B (II)، فروش ناپذیر گردیده است و در واقع آن جزئی است که در نخستین نظر * بدون فروش آن سرمایه‌ی ثابتش نمیتواند دوباره بطور کامل بشکل بارآور برگردد. بنابراین در مورد او اضافه تولید روی میدهد، - اضافه تولیدی که بازنسبت بخود وی مانع بازتولید حتی بمقیاس ثابت میگردد. پس در این حالت پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه در طرف A (I) حقیقتاً شکل نقد شده‌ی اضافه - محصول (اضافه ارزش) است، ولی اگر اضافه - محصول (اضافه ارزش) بخودی خود مورد توجه قرار گیرد در اینجا عجارت از پدیده‌ی ای از بازتولید ساده است و هنوز بازتولید بمقیاس گسترده نیست. برای اینکه بازتولید IIc بتواند بمقیاس گذشته جریان یابد ناچار $I (v + m)$ سرانجام باید در قیال IIc مبادله شود، و این بهر جهت در مورد جزئی از m صادق است.

A (I) در نتیجه‌ی فروش اضافه - محصول خود به B (II)، جزء متناسبی از ارزش سرمایه‌ی ثابت ویرا بصورت عین به او تسلیم نموده است، ولی در عین حال بوسیله‌ی بیرون کشیدن پول از دوران - از راه اجتناب از تکمیل فروش خود بوسیله‌ی پی خرید - قسمتی از کالاهای B (II) را، که از لحاظ ارزشی با آن پول برابر است، فروش ناپذیر ساخته است. پس اگر ما مجموع بازتولید اجتماعی را در نظر بگیریم - که در عین حال هم سرمایه داران بخش I و هم سرمایه داران بخش II را در بر میگیرد - مبدل گشتن اضافه - محصول A (I) به پول - سرمایه‌ی بالقوه بیانگر عدم امکان تبدیل قسمت برابر ارزشی از کالا - سرمایه‌ی B (II) به سرمایه‌ی بارآور

(ثابت) است و بنابراین نه تنها متضمن بسط بالقوه‌ی تولید هم‌قیاس گسترده نیست، بلکه موجب جلوگیری از بازتولید ساده و لذا بروز کسری در بازتولید ساده میگردد. نظر به اینکه بوجود آمدن و فروش اضافه - محصول A (I) خود پدیده‌های عادی بازتولید ساده هستند حتی در اینجا بسط مبنای بازتولید ساده پدیده‌های زیرین نتیجه میشوند که متقابلاً یکدیگر را مشروط میسازند: تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه در بخش I (ولذا کم مصرفی از دیدگاه II)؛ راکد ماندن ذخائر کالائی در بخش II؛ که قابل تبدیل مجدد به سرمایه‌ی بارآور نیست (ولذا اضافه تولید نسبی در بخش II)؛ پول - سرمایه‌ی زائد در بخش I و کسری بازتولید در بخش II.

بدون آنکه خواسته باشیم در باره‌ی این نکته بیشتر بایستیم فقط متذکر میشویم که در تحلیل بسط بازتولید ساده این مسئله مفروض گرفته شده بود که تمامی اضافه ارزش I و II بصورت درآمد خرج میشود. ولی در واقع جزئی از اضافه ارزش بمثابه درآمد خرج میشود و جزء دیگر آن مبدل به سرمایه میگردد. انباشت حقیقی تنها با چنین شرط مقدمی واقع میشود. گفتن اینکه انباشت بزیان مصرف انجام پذیر است - در چنین کلی‌نگری - خود پنداری است که با ماهیت تولید سرمایه داری جای نیست دارد؛ زیرا پندار مزبور مستلزم این فرض است که گویا هدف و علت محرکه‌ی تولید سرمایه داری مصرف است نه بچنگ آوردن اضافه ارزش و مایه سازی آن، یعنی انباشت.

اکنون انباشت بخش II را نزد یکتر مورد بررسی قرار دهیم.

نخستین دشواری در مورد II c یعنی استحاله‌ی مجدد آن از جزء جمع کالا - سرمایه‌ی II به شکل عینی سرمایه‌ی ثابت II، مربوط به بازتولید ساده است. نموداری را که سابقاً مورد استفاده قرار داده ایم در نظر آوریم:

$$I (1000v + 1000m) \text{ مبادله میشود با } \\ 2000 \text{ II c}$$

حالا اگر مثلاً نیمی از اضافه محصول I، یعنی m تنها 500 یا $500 I m$ ، خود از نو بمثابه سرمایه‌ی ثابت بخش I جذب گردد، آنگاه این جزئی از اضافه - محصول که در بخش I بساز داشته شده نمیتواند هیچ جزئی از II c را جبران نماید. اضافه - محصول مزبور بجای آنکه با وسایل مصرف مبادله شود، (و در این قسمت از دوران که میان بخشهای I و II واقع میشود - برخلاف آن مبادله‌ای که توسط کارگران بخش I انجام میگردد و IV 1000 جای $II c$ 1000 را میگیرد - یک مبادله‌ی واقعی متقابل، و لذا تغییر جای دو جانبه‌ی کالاها انجام میگردد)؛ بسایند بمثابه وسایل تولید الحاقی در بخش I بکار افتد. جزء اضافه - محصول مزبور نمیتواند این وظیفه را در عین حال هم در بخش I و هم در بخش II انجام دهد. سرمایه دار نمیتواند ارزش اضافه - محصول خود را به ازا و وسایل مصرف خرج کند و در همان حال عین اضافه - محصول را بصورت بارآور مصرف نماید. یعنی با سرمایه‌ی بارآور خویش هتبر سازد. بنابراین بجای $I (v + m) 2000$ فقط 1500 بقرار $I (1000v + 500m)$ در ازا $II c 2000$ تبدیل پذیر است. پس بدین قرار $II c 500$ نمیتواند مجدداً از صورت کالائی خود به شکل سرمایه‌ی بارآور (ثابت) بخش II درآید. ازینرو اضافه تولیدی در بخش II اتفاق می افتد که دامنه‌ی وسعت آن درست بادامنه‌ی گسترش تولید در بخش I تطبیق میکند. چه بسا ممکن است که اضافه تولید بخش II چنان بازتابی در بخش I داشته باشد که حتی برگشت 1000 ی که کارگران بخش I در ازا و وسایل مصرف خرج میکردند فقط قسماً وقوع یابد و لذا این 1000 تا بشکل پول - سرمایه‌ی متغیر بصوی سرمایه داران

بخش I برنگردد. در این صورت سرمایه داران اخیرالذکر حتی برای بازتولید بمقیاس ثابت نیز دچار محذور میشوند، آنها تنها در اثر کوششی که برای گسترش تولید بکار برده اند و در اینجا ناگفته نماند که از لحاظ واقعی در بخش I فقط بازتولید ساده وقوع یافته است و تنها بقصد توسعهی آینده، گوئیم سال آینده، عواملی که در نمودار وجود دارد بنحو دیگری تنظیم یافته است.

ممکن است کوشش شود این دشواری را بدین نحو برطرف نمایند که بگویند: IIC ۵۰۰ می که در انبار سرمایه داران خوابیده است و نمیتواند بلا فاصله به بدل سرمایهی بارآور شود نه تنها اضافه تولید نیست، بلکه بعکس عامل لازمی برای بازتولید است و عاملی است که تاکنون ما از نظر دور داشته- ایم. سابقاً دیدیم که ذخیرهی پولی در نقاط بسیاری جمع میشود و لذا ناچار باید از دوران بیرون کشید شود تا قسماً تشکیل پول- سرمایهی نورا حتی در درون بخش I امکان پذیر سازد و قسماً ارزش سرمایهی استوار را که تدریجاً مستعمل میگردد بطور موقت در شکل پولی حفظ نماید. ولی نظر به اینکه طبق توضیحی که از نمودار داده ایم همه پول و همه کالاها منحصراً در دست سرمایه داران بخشهای I و II جمع است و چون در این فرض نه بازرگان وجود دارد، نه پول معامله کن، نه بانکدار و نه مصرف کنندگان صرف و آن طبقاتی که مستقیماً در تولید کالا شرکت ندارند، ناچار برای آنکه چرخ بازتولید از حرکت نایستد باید تشکیل پیوسته‌ی ذخائر کالائی بوسیلهی خود تولید کنندگان کالا انجام گردد. بنابراین IIC ۵۰۰ می که در انبار سرمایه داران بخش II خوابیده است عبارت از آن ذخیره کالاهای وسائل مصرفی است که ادامه‌ی روند مصرف را که لازمی برای بازتولید است تأمین میکند، و لذا در مثال ما عبارت از گذار یکسال بسال دیگر است. مصرف- مایه‌ای که در فرض ما هنوز در دست فروشندگان و در عین حال تولید کنندگی آن مانده است، نمیتواند امسال به صفر تنزل کند تا سال دیگر از صفر شروع نماید، همچنانکه وقوع چنین حالتی از امروز بفرود نیز امکان پذیر نیست. از آنجا که تشکیل مستمر چنین ذخائر کالائی، حتی در صورت تغییر مقداری آن، ضرورت دارد، سرمایه داران تولید کنندگی ما از بخش II ناچار باید یک ذخیره‌ی پول- سرمایه در اختیار داشته باشند تا بتوانند، با اینکه قسمتی از سرمایهی بارآور آنها فعلاً بشکل کالا خفته است، روند تولید خود را ادامه دهند. بنا بر فرض ما، آنها مجموع کار بازرگانی را با کار تولیدی پیوسته اند و لذا قهراً باید همان پول- سرمایهی اضافی می را که بازرگانان، به هنگام استقلال یافتن وظایف مختلفه‌ی روند بازتولید میان انواع گوناگون سرمایه داران، در دست دارند، در اختیار داشته باشند.

در برابر این اظهارات پاسخ از این قرار است: ۱- چنین ذخیره سازی و ضرورت آن در مورد همه سرمایه داران صادق است، خواه از بخش I باشند یا از بخش II. اگر آنها را از جهت فروشندگی کالا مورد بررسی قرار دهیم تفاوت آنها فقط در اینست که کالاهای مختلف النوع میفروشند. ذخیره‌ی کالائی II مستلزم تشکیل ذخیره‌ی کالائی مقدسی در بخش I است. هرگاه ما این ذخیره را در یکسو ندیدیم، میگیریم باید آنرا از سوی دیگر نیز ندیدیم. انگاریم، ولی چنانچه آنرا از هر دو طرف در نظر بگیریم، آنگاه در اصل مسئله هیچ تغییری حاصل نمیشود. ۲- همچنانکه در مورد بخش II سال جاری بایک ذخیره‌ی کالائی برای سال بعد پایان می یابد، هم آنچنان بخش مزبور سال جاری را نیز بایک ذخیره‌ی کالائی مانده از سال پیش آغاز نموده است. بنابراین به هنگام تحلیل بازتولید سالانه - اگر آنرا به مجرد ترین بیان خود تحویل کنیم - باید این ذخیره را از هر دو طرف محذوف تلقی نمائیم. بدینسان در حالیکه ما سال جاری را با مجموع تولیدش در نظر میگیریم و آن چیزی را نیز که بمثابة ذخیره‌ی کالائی برای سال آینده باقی میگذارد بحساب می آوریم، در عین حال آن ذخیره‌ی کالائی را نیز که سال جاری از سال گذشته دریافت میدارد حذف مینمائیم و بدینسان در واقع محصول کل یک سال متوسط را برای تحلیل در مقابل خود داریم - ۳- صرف همین واقعیت

که بهنگام بررسی بازتولید ساده با چنین دشواری از سر راه برداشتنی مواجه نگشته ایم ، ثابت میکند با پدید می کاملاً ویژه ای سروکار است که فقط از ترکیب متفاوت عناصر بخش I (در رابطه با بازتولید) ناشی شده است ، یعنی از آنچنان تغییر در ترکیب که بدون آن مطلقاً هیچ بازتولیدی بمقیاس گسترده نمیتواند بوقوع پیوندد .

III • بیان نموداری انباشت

اکنون ما بازتولید را بنا بر نمودار زیرین مورد بررسی قرار میدهیم :

نمودار a

$$\text{جمع} = ۸۲۵۲ \begin{cases} ۶۰۰۰ = ۱۰۰۰m + ۱۰۰۰v + ۴۰۰۰c \cdot I \\ ۲۲۵۲ = ۳۷۶m + ۳۷۶v + ۱۵۰۰c \cdot II \end{cases}$$

بدو باید متذکر بود که مبلغ کل محصول اجتماعی سالانه = ۸۲۵۲ کوچکتر از نمودار اولی است که در آنجا = ۹۰۰۰ بود . بهمین سان ممکن بود مبلغ بسیار بزرگتری را بگیریم و اگر میخواستیم آنرا به برابر میکردیم . اگر مبلغ کوچکی از نمودار اولی انتخاب کرده ایم برای آنست که این نکته را درست برجسته سازیم که بازتولید بمقیاس گسترده (که در اینجا فقط بمثابه تولیدی با سرمایه گذاری بزرگتر ملحوظ است) با مقدار مطلق محصول ابتدا سروکاری ندارد و نشان دهیم که بازتولید گسترده برای حجم مشخصی از کالا ، فقط مستلزم ترتیب مختلف یا تخصیص دادن وظایف مختلف به عناصر مختلف محصول معین است ، و لذا بدو بر حسب مقدار ارزشی خود جز بازتولید ساده چیز دیگری نیست . عناصر داده شده ی بازتولید ساده ، نه از لحاظ کمی بلکه از جهت تخصیص کیفی تغییر میکند ، و این تغییر ، شرط مادی مقدم بازتولیدی است که متعاقب آن بمقیاس گسترده تر انجام میگردد (۵۸) .

ممکن بود نمودار را بر حسب نسبت های بسیار گونه میان سرمایه ی متغیر و ثابت ، مختلف ترتیب میدادیم ، مثلاً چنین :

نمودار b

$$\text{جمعا} = ۸۲۵۲ \begin{cases} ۵۷۵۰ = ۸۷۵m + ۸۷۵v + ۴۰۰۰c \cdot I \\ ۲۵۰۲ = ۳۷۵m + ۳۷۵v + ۱۷۵۰c \cdot II \end{cases}$$

بدینسان گمان میرود که نمودار ما برای بازتولید بمقیاس ساده تنظیم یافته است ، بنحوی که گویا اضافه ارزش تماماً مانند درآمد خرج میشود و انباشته نمیگردد . در هر دو حالتی که در a و b بوده شده است ، محصول سالانه ای داریم که از لحاظ ارزشی یکسان است ولی در b ترکیب عناصر محصول بر حسب وظایف چنان است که بازتولید بر مقیاس گذشته از نو آغاز میگردد ، در حالیکه ترتیب مزبور در نمودار a پایه ی مادی بازتولید بر مقیاس گسترده را تشکیل میدهد ، بطور مشخص

(۵۸) این توضیح یکبار برای همیشه به مشاجره ای درباره ی انباشت سرمایه میان جیمس میل و س . بهلی خاتمه میدهد که مادر کتاب اول (فصل ۴۲ ، ص ۶۳۴ زیر نویس ۶۵) از دیدگاه دیگری مورد بحث قرار داده ایم . این مشاجره مربوط است به گسترش پذیری ذاتی تأثیر سرمایه ی منعی در صورت یکسان ماندن مقدار آن . در این باره باید بعداً باز سخن گفت .
 ■ نگاه کنید به ترجمه ی فارسی جلد اول سرمایه مفعی ۵۵۲

در $b + I(875v + 875m) = 1750 + I(v + m)$ بی کم و زیاد درازا
 $1750 + IIc = I(1000v + 1000m) + a$ در صورتیکه در $2000 = I(1000v + 1000m) + a$
 $I(v + m)$ در مبادله با $IIc 1500$ ، اضافه ای بمیزان $Im 500$ برای انباشت بخش I
 باقی میگذارد.

اینک نزدیکتر نمودار a را مورد تحلیل قرار دهیم. فرض کنیم که چه در بخش I و چه در بخش
 II نیمی از اضافه ارزش بجای آنکه بمثابه درآمد خرج شود انباشت میگردد، یعنی مبدل به عنصر
 سرمایه‌ی الحاقی میشود. نظریه اینکه نصف $m 1000 = 500$ ، باید در این با آن شکل انباشته
 شود تا بمثابه پول — سرمایه‌ی الحاقی بکار افتد، یعنی باید به سرمایه‌ی بارآور الحاقی مبدل گردد،
 در آن صورت فقط $I(500m + 1000v)$ بمثابه درآمد خرج میشود. بنابراین در اینجا نیز آنچه
 بمثابه مقدار عادی IIc نمایش می یابد فقط همان 1500 است. مبادله‌ی میان $I 1500 + (v + m)$
 و $IIc 1500$ نیازی به بررسی بیشتر ندارد، زیرا پیش از این بمثابه روند باز تولید ساده مسـور
 مطالعه قرار گرفته است. همچنین $I c 4000$ نیز مورد توجه قرار نمی گیرد، زیرا دوباره سازمان یابی
 آن بمنظور باز تولیدی که از نو آغاز میشود (و این بار بر مقیاس گسترده انجام میگیرد) نیز قبلاً ضمن
 مطالعه‌ی روند باز تولید ساده بررسی شده است.

پس تنها آنچه در اینجا برای تحقیق باقی میماند عبارتست از: $Im 500 + II(376v + 376m)$
 تا آن حد که از سوئی شرایط داخلی بخش I و بخش II مطرح میشود و از سوی دیگر حرکت میسان
 آن دو مورد توجه قرار میگیرد. از آنجا که برای بخش II نیز فرض شده است که نیمی از اضافه ارزش
 باید انباشت گردد، پس در اینجا 188 باید به سرمایه مبدل شود که $47 =$ آن سرمایه‌ی
 متغیر است (برای تسهیل حساب بگوئیم 48)، در آن صورت 140 برای تبدیل به سرمایه‌ی ثابت
 باقی میماند.

در اینجا ما با مسئله‌ی نوئی برخورد میکنیم که وجود آن بتمنهائی باید ضرورتاً برای تمورات جاری،
 که طبق آن کالاهای از یک نوع با کالاهای نوع دیگر تعویض میگردند یا همانطور کالاها در برابر پول و
 همان پول باز با کالاهائی از نوع دیگر مبادله میشوند، شکفت آور تلقی گردد. $IIIm 140$ فقط از آن
 جهت ممکن است به سرمایه‌ی بارآور مبدل شود که جزئی از کالاهای Im با همان مبلغ ارزشی بتواند
 جانشین آن گردد. این مطلب بخودی خود روشن است که جزئی از Im که با $IIIm$ مبادله میشود
 باید ضرورتاً مرکب از وسائل تولیدی باشد که بتواند خواه در تولید بخش I و خواه در تولید بخش II و
 یا منحصراً فقط در تولید بخش II وارد گردد. این جاگیری تنها میتواند بوسیله‌ی خرید یکسویه‌ی بخش
 II تحقق پذیرد، زیرا تمام اضافه محصول $Im 500$ (که هنوز باید مورد بررسی ماقرار گیرد) ■
 بایستی برای انباشت در درون بخش I بکار رود و لذا نمیتواند در برابر کالاهای II مبادله گردد.
 بدینگر سخن I نمیتواند هم آنرا بیاندوزد و هم در عین حال آنرا بمصرف رساند. پس بخش II ناچار
 باید $Im 140$ را با پول نقد خریداری کند بدون آنکه این پول از راه فروش بعدی کالایش به بخش
 I بموی او بازگشت نماید. و در واقع این روندی است که در هر تولید تازه‌ی سالانه، تا آنجا که
 نمایانگر باز تولید بمقیاس گسترده است، پیوسته تکرار میشود. در این صورت چشمه‌ای که پول بخش
 II از آن میجو شد در کجاست؟

بعکس اینطور بنظر میرسد که بخش II ، از لحاظ تشکیل یک پول — سرمایه‌ی جدید کسـه
 هم عنان انباشت حقیقی و شرط این انباشت در تولید سرمایه داری است و در ابتدا عملاً بمثابه

گنج اندوزی نمایش پیدا میکند ، بکلی زمینه‌ی نامناسبی است .
بدواً IIv ۳۷۶ در برابر قرارداد دارد . پول — سرمایه بمبلغ ۳۷۶ که بابت نیروی کار پیش ریز شده است ، از راه فروش رفتن کالاهای بخش II بمشابه سرمایه‌ی متغیر پیوسته بصورت پول بسوی سرمایه دار بخش II باز میگردد . این دورگشتن دائمی و مکرر از مبدأ و بازگشت به نقطه‌ی عزیمت — یعنی جیب سرمایه دار — بهیچوجه برپولی که در این دور پیمائی پویان است نمی‌افزاید . پس این دور پیمائی نمیتواند منبع انباشت پول باشد و نیز نمیشود این پول را از دوران بیرون کشید تا بتوان آنرا برای گنج اندوزی و تشکیل پول — سرمایه‌ی بالقوی نو بکار برد .

ولی دقت کنیم ببینیم آیا در اینجا راهی برای کسب سود وجود ندارد ؟
نباید فراموش کنیم که بخش II نسبت به بخش I دارای این امتیاز است که کارگران مورد استخدامش باید از خود آن بخش کالاهای خریداری کنند که خودشان ساخته اند . بخش II خریدار نیروی کار است و در عین حال فروشنده‌ی کالا به کسانی است که صاحب نیروی کار مورد استخدام آن بخش هستند . پس بخش II میتواند :

۱- و در این مورد با بخش I مشترك است که میتواند در کمال سادگی دستمزد را به پائین‌تر از سطح متوسط عادی آن تنزل دهد . از این راه يك جزء از پولی که بمشابه شکل نقدی سرمایه‌ی متغیر مشغول است ، آزاد میشود و چنانچه این کار تکرار شود ، آنگاه میتواند بصورت يك منبع عادی برای گنج اندوزی و بالنتیجه برای تشکیل پول — سرمایه‌ی اضافی بالقوه‌ای برای بخش II درآید . از آنجا که در اینجا سخن از تشکیل عادی سرمایه است بدیهی است که مادر باره‌ی سودهای ثقلب آمیز احتمالی چیزی نمیگوئیم . ولی نباید از نظر دور داشت که دستمزد عادی واقعاً پرداخت شده (که در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، معین بزرگی سرمایه‌ی متغیر است) ، نه از آن جهت پرداخت میشود که گویا لطف و مرحمت سرمایه داران شامل کارگران شده است ، بلکه برای آنست که در شرایط مشخص و معلومی الزاماً باید چنین مزدی پرداخت گردد . پس توضیح مطلب از این راه منتفی است . چنانچه سرمایه‌ی متغیری را که تحت اختیار بخش II است ، ۳۷۶ خوانده ایم ، نمیتوانیم بمنظور توضیح مسئله‌ی تازه‌ای که پیش می‌آید بجای آن مثلاً ۳۵۰۷ بنشانیم .

۲- از سوی دیگر ، چنانکه فوقاً گفته شد ، بخش II در مجموع خود نسبت به بخش I دارای این امتیاز است که در عین حال هم خریدار نیروی کار است و هم کالای مورد تولید کارگران خود را دوباره بخود آنها میفروشد . همه‌ی کشورهای صنعتی ، از جمله انگلستان و ایالات متحده ، ملموس‌ترین نمونه‌ها را در باره‌ی نحوه‌ی استفاده از این وضع بدست میدهند ، بدینسان که اسما دستمزدهای عادی میپردازند ، ولی قسمتی از آنرا از راه يك دزدی حقیقی باز میستانند بدون آنکه در عوض کالائی متناسب با آن بدهند . این نیرنگ ممکن است خواه از راه Trucksystem (پرداخت جنسی دستمزد) و خواه بوسیله‌ی ثقلب در وسیله‌ی گردش ، که حتی ممکن است خلاف مقررات قانون هم نباشد ، عملی گردد . (این مطلب را باید با مثالهای چشمگیر چندی عمیق‌تر نمود) . این حالت از قبیل همان اقدامی است که در بند ۱ بیان شده نهایت پنهانی است و از راههای کج و پرپیچ انجام شده است . بنابراین باید آنرا نیز مانند اولی مردود دانست . برای ما سخن بر سر دستمزداسی نیست ، بلکه دستمزد واقعاً پرداخته منظور ما است .

چنانکه دیده میشود ، در تحلیل عینی مکانیسم سرمایه داری نیازی به استفاده از برخی بخش‌های معلوم ننگه‌آوری که بطور فوق العاده به آن چسبیده‌اند بمشابه گریز راهی برای در رفتن از زیر بار اشکالات تئوریک نیست . ولی شگفت‌آور اینست که اکثر منقدین بورژوازی من چنان فریاد بر می‌آورند که گوئی من ، با آنچه (مثلاً در کتاب اول سرمایه) گفته‌ام و پذیرفته‌ام که آنها نیروی کار را

طبق ارزش آن مورد ازند و کاری که قسمت اعظم آنان نمیکنند، به منافع سرمایه داران خلسی وارد آورده ام. (اینجا میتوانم شغله را با تمام " بزرگ منشی" که بمن نسبت میدهند، مثال بیاورم)
 کوتاه سخن آنکه از IIc ۳۷۶ نمیتوانیم هیچ چیزی برای حل مسئله بیرون آوریم.

ولی بنظر میرسد که مسئله با IIIm ۳۷۶ باز پیچیده تر باشد. اینجا تنها سرمایه داران يك بخش در برابر هم قرار دارند که متقابلا از یکدیگر وسائل مصرفی را که تولید کرده اند میخرند و به یکدیگر میفروشند. پولی که برای انجام این مبادلات لازم است فقط وظیفه‌ی وسیله‌ی گردش را انجام میدهد و طی يك جریان عادی بایستی بهمان اندازه که در دوران پیش ریز شده است به صاحبانش برگردد، تا بتوانند دایما همان دور را از سر گیرند.

چنین مینماید که در این مورد برای بیرون آوردن پول از جریان، بمنظور تشکیل پول - سرمایه بالقوه‌ی الحاقی، دوره بیشتر وجود نداشته باشد. یا گروهی از سرمایه داران بخش II کلاه سر گروه دیگر میگذارند و بدینسان مبادرت به دزدی پول میکنند. چنانکه میدانیم برای تشکیل پول - سرمایه‌ی نو، هیچ نیازی به ازدیاد قبلی کمیت پول در گردش نیست. فقط لازمست که در برخی نقاط، پول از گردش بیرون کشیده شده بصورت گنج اندوخته گردد. در اینصورت اینکه پول مزبور ناشی از دزدی باشد و لذا تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی نزد گروهی از سرمایه داران بخش II با زیان نقدی حقیقی نزد گروه دیگری از آنها قرین گردد، هیچ تغییری در نفس امر بوجود نمی‌آورد. آن گروه از سرمایه داران بخش II که بدینسان مغبون گشته اند تاچار باید اندکی محدود تر از گذشته زندگی کنند. همین و دیگر هیچ.

یا اینکه يك قسمت از IIIm در شکل وسائل ضرور زندگی مستقیما در درون بخش II مبدل به سرمایه‌ی متغیر جدید گردد. در پایان این فصل (IV) چگونگی امکان وقوع چنین امری را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱- مثال اول

(A نمودار باز تولید ساده :

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 6000 = 1000m + 1000v + 4000c \cdot I \\ 3000 = 500m + 500v + 2000c \cdot II \end{cases}$$

(B نمودار آغاز برای باز تولید بمقیاس گسترده :

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 6000 = 1000m + 1000v + 4000c \cdot I \\ 3000 = 750m + 750v + 1500c \cdot II \end{cases}$$

فرض میکنیم که در نمودار B نیکی از اضافه ارزش بخش I، یعنی ۵۰۰، انباشته شده است. در اینصورت بدو چنین خواهیم داشت: (۱۰۰۰ v + ۵۰۰ m) یا ۱۵۰۰ I (m + v) که باید با IIc ۱۵۰۰ مبادله شود. آنگاه در I ۴۰۰۰ c + ۵۰۰ m باقی میماند که مبلغ اخیر الذکر باید انباشته شود. اینکه IIc ۱۵۰۰ جانشین (۱۰۰۰ v + ۵۰۰ m) I میشود، خود روندی از باز تولید ساده است که بهنگام طرح مورد اخیر بحث شده است.

فرض کنیم که ۴۰۰ واحد از Im ۵۰۰ باید مبدل به سرمایه‌ی ثابت گردد و ۱۰۰ به سرمایه‌ی متغیر. مبادله در درون I بابت ۴۰۰ m، که برای مایه افزائی تخصیص یافته پیش از این بررسی

شد است • بنابراین مبلغ مزبور به آسانی میتواند به I_c ملحق گردد و آنگاه برای بخش I چنین خواهیم داشت : $c + 4400 + 1000v + 100m$ (که باید به v ۱۰۰ تبدیل گردد) •
بخش II از سوی خود و بقصد انباشت Im ۱۰۰ را (که بصورت وسائل تولید وجود دارد) از I خریداری میکند و آنگاه سرمایه‌ی ثابت الحاقی II را تشکیل میدهد • در حالیکه ۱۰۰ واحد پولی که با آن بخش II پرداخت میکند به سرمایه‌ی متغیر الحاقی بخش I در شکل نقدی آن مبدل میگردد • در آن صورت برای بخش I سرمایه‌ای بدین قرار داریم : $c + 4400 + 1100v$ (این جزء اخیر بصورت نقدی) = ۵۵۰۰ •

اکنون بخش II دارای سرمایه‌ی ثابتی بمبلغ $c + 1600$ است • برای آنکه سرمایه‌ی ثابت مزبور را بکار اندازد باید علاوه بر آن $v + 50$ نیز نقداً برای خریداری نیروی کار پیش ریز کند • بنحویکه سرمایه‌ی متغیرش از ۷۵۰ به ۸۰۰ بالغ میگردد • این توسعه‌ی سرمایه‌های ثابت و متغیر بخش II تا میزان ۵۰ (از اضافه ارزش این بخش برداشت شده است) بنابراین از Im ۷۵۰ فقط $m + 600$ بعنوان مصرف-مابه سرمایه‌داران بخش II باقی میماند و محصول سالیانه بخش مزبور بنحویز بر تقسیم میگردد :
 $c + 1600 + 800v + 600m$ (مصرف-مابه) = $3000 + m$ آن ۱۵۰ که بصورت وسائل مصرف تولید شده و در اینجا به $(c + 100 + 50v)$ II مبدل گردیده • سراسر بصورت عین جنس در مصرف کارگران جذب شده است بدینسان : که ۱۰۰ تا از آن بوسیله‌ی کارگران بخش I ($c + 100$) و ۵۰ تای دیگر بوسیله‌ی کارگران بخش II ($v + 50$) بصرف رسیده است • آنچنانکه فوق‌البیان گردید • در واقع در بخش II • که کل محصولش در شکلی آماده شده که لازمی انباشت است • ناگزیر باید جزء بزرگتری از اضافه ارزش • بمیزان ۱۰۰ بصورت وسائل مصرف واجب باز تولید گردد • هرگاه باز تولید بمقیاس گسترده واقعاً آغاز شده باشد • آنگاه ۱۰۰ تا از پول - سرمایه‌ی متغیر بخش I بوسیله‌ی طبقه‌ی کارگر I بصوی II فرو میریزد و در مقابل بخش II • $m + 100$ از ذخیره‌ی کالائی خود را به بخش I منتقل میسازد و در عین حالی ۵۰ تا از ذخیره‌ی کالائی را به طبقه‌ی کارگر بخش خود تحویل میدهد •

اینک وضعی که بمنظور انباشت اصلاح یافته • بقرار زیرین است :

$$I \cdot c + 4400 + 1100v + 500m \text{ (مصرف-مابه)} = 6000$$

$$II \cdot c + 1600 + 800v + 600m \text{ (مصرف-مابه)} = 3000$$

$$\text{جمع مانند سابق} = 9000$$

از مبلغ مزبور حساب سرمایه چنین است :

$$\text{جمع} = 7900 \begin{cases} I \cdot c + 4400 + 1100v \text{ (نقد)} = 5500 \\ II \cdot c + 1600 + 800v \text{ (نقد)} = 2400 \end{cases}$$

در حالیکه تولید بدینسان آغاز شده بود :

$$\text{جمع} = 7250 \begin{cases} I \cdot c + 4000 + 1000v = 5000 \\ II \cdot c + 1500 + 750v = 2250 \end{cases}$$

اگر انباشت واقعی بر این پایه انجام گیرد یعنی اگر واقعات تولید با این سرمایه‌ی افزایش یافته سر

بگیرد • در پایان سال آینده چنین خواهیم داشت :

$$\text{جمع} = 9800 \begin{cases} I \cdot c + 4400 + 1100v + 1100m = 6600 \\ II \cdot c + 1600 + 800v + 800m = 3200 \end{cases}$$

فرض کنیم که در بخش I انباشت با همان آهنگ ادامه می‌یابد یعنی $m + 550$ بصورت

درآمد خرج میشود و m ۵۵۰ انباشته میگردد. بدوا جای v ۱۱۰۰ I را c ۱۱۰۰ II میگیرد و پس باز باید m ۵۵۰ I بوسیله کالاهائی از بخش II بهمان ارزش سامان پذیرد، یعنی جمعاً میکند $(v + m)$ I ۱۶۵۰ ولی سرمایه ثابت بخش II که باید تجدید شود بیش از ۱۶۰۰ نیست و لذا ۵۰ تائی باقیمانده باید از m II ۸۰۰ تکمیل گردد. هرگاه حالا در اینجا پول را کسار بگذاریم، آنگاه نتیجه ای که در مورد این معامله بدست می آوریم بقرار زیر خواهد بود:

I c ۴۴۰۰ + m ۵۵۰ (که برای مایه افزائی تخصیص یافته است) و علاوه بر آن $(v + m)$ ۱۶۵۰ بمثابه مصرف - مایه سرمایه داران و کارگران، که بوسیله کالاهای II بسامان میرسد.

II c ۱۶۵۰ (که ۵۰ تائی زائد آن بنا بر آنچه فوق گفته شد از m II برداشته شده است) + v ۸۰۰ + m ۷۵۰ (مصرف - مایه سرمایه داران).

ولی چنانچه نسبت گذشته v به c باقی بماند، در آن صورت باید درازاء c ۵۰ باز v ۲۵ گذاشته شود. این مبلغ را باید از m ۷۵۰ برداشت نمود. بنابراین چنین خواهیم داشت:

II c ۱۶۵۰ + v ۸۲۵ + m ۷۲۵

در بخش I باید m ۵۵۰ برای مایه افزائی بکار رود. در صورتیکه نسبت قبلی حفظ شده باشد آنگاه از این مبلغ ۴۴۰ سرمایه ثابت و ۱۱۰ سرمایه متغیر تشکیل خواهد داد. این ۱۱۰ را احتمالاً باید از درون m II ۷۲۵ بیرون آورد، و این بدان معنی خواهد بود که وسائل مصرفی به ارزش ۱۱۰ بجای آنکه بوسیله سرمایه داران بخش II مصرف شود توسط کارگران بخش I بمصرف میرسد. بنابراین سرمایه داران مزبور بخش II مجبورند این m ۱۱۰ را که نمیتوانند مصرف نمایند برای مایه افزائی تخصیص دهند. پس از m II ۷۲۵ فقط m II ۶۱۵ باقی میماند. ولی اگر بخش II این ۱۱۰ را به سرمایه ثابت الحاقی بدل سازد، آنگاه بیک سرمایه متغیر الحاقی بمیزان ۵۵ احتیاج پیدا میکند و اینرا هم باز باید از اضافه ارزش خود بیرون آورد. چنانچه این مبلغ را از m II ۶۱۵ کسر کنیم برای مصرف سرمایه داران ۵۵۰ باقی میماند و پس از انجام همه نقل و انتقالات بالفعل و بالقوه، ارزش - سرمایه های ذیل بدست می آید:

$$I \quad (c \ 4400 + m \ 550) + (v \ 1100 + m \ 110) = 6050$$

$$II \quad (c \ 1650 + v \ 800 + m \ 750) + (c \ 110 + v \ 25 + m \ 725) = 2740$$

جمع = ۸۶۹۰

اگر وضع بنحوعادی جریان یابد، انباشت در بخش II باید سریعتر از بخش I انجام شود، زیرا در غیر این صورت جزء $(v + m)$ I که باید درازاء کالاهای II c مبادله گردد، سریعتر از II c که فقط در برابر آن امکان مبادله دارد، نمویکرد.

هرگاه باز تولید بر همین پایه دنبال شود، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، در پایان سال بعد چنین خواهیم داشت:

$$\text{جمع} = \begin{cases} I & 1210m + 1210v + 4480c = 7260 \\ II & 880m + 880v + 1760c = 3520 \end{cases}$$

چنانچه نرخ تقسیم اضافه ارزش بی تغییر باقی بماند، آنگاه بخش I باید اولاً v ۱۲۱۰ و سپس نیمی از اضافه ارزش = ۶۰۵ را، که با هم به ۱۸۱۵ بالغ میشود بصورت درآمد خرج نماید. این مصرف - مایه باز بمیزان ۵۵ نسبت به II c فزونی دارد؛ این ۵۵ باید از m ۸۸۰ کسر شود و باقی بماند ۸۲۵ علاوه بر این تبدیل m II ۵۵ به II c متضمن آنست که $\frac{1}{4}$ از m II

بابت معادل سرمایه‌ی متغیر کسر شود، لذا $II_m = \frac{1}{4} \times 797$ برای مصرف باقی میماند.
 اکنون بخش I باید بمیزان $m = 605$ مایه افزایش کند که 484 آن بابت سرمایه‌ی ثابت و 121 آن بابت سرمایه‌ی متغیر است. جزء اخیر باید از II_m که هنوز به $\frac{1}{4} \times 797$ بالغ است کسر گردد. در این صورت $II_m = \frac{1}{4} \times 676$ باقی میماند. بنابراین بخش II اضافه‌ای بمیزان 121 معادل به سرمایه‌ی ثابت میکند و این خود معتدلم سرمایه‌ی متغیر اضافی می بمیزان $\frac{1}{4} \times 60$ است که از $\frac{1}{4} \times 676$ برداشته خواهد شد. برای مصرف 616 باقی میماند.

در این صورت سرمایه‌های بشرح زیر در دست داریم:

$$\begin{aligned}
 I \text{ ثابت} &: 5324 = 484 + 4840 \\
 I \text{ متغیر} &: 1331 = 121 + 1210 \\
 II \text{ ثابت} &: 1936 = 121 + 55 + 1760 \\
 II \text{ متغیر} &: 968 = 60.5 + 27.5 + 880 \\
 \text{جمع ها} &: \begin{cases} 6655 = 1331 + 5324 \text{ c} \cdot I \\ 2904 = 968 + 1936 \text{ c} \cdot II \end{cases} \text{ جمع کل} = 9559
 \end{aligned}$$

و در پایان سال بصورت محصول از این قرار:

$$\begin{cases} 7987 = 1331 m + 1331 v + 5324 c \cdot I \\ 3872 = 968 m + 968 v + 1936 c \cdot II \end{cases} \text{ جمع} = 11859$$

چنانچه همین حساب را تکرار کرده از کسور صرف نظر کنیم در پایان سال بعد محصولی خواهیم داشت بدین قرار:

$$\begin{cases} 8784 = 1464 m + 1464 v + 5856 c \cdot I \\ 4259 = 1065 m + 1065 v + 2129 c \cdot II \end{cases} \text{ جمع} = 13043$$

و در پایان سال بعد از آن:

$$\begin{cases} 9662 = 1610 m + 1610 v + 6442 c \cdot I \\ 4686 = 1172 m + 1172 v + 2342 c \cdot II \end{cases} \text{ جمع} = 14348$$

طی پنج سال باز تولید بمقیاس گسترده، مجموع سرمایه‌های بخش‌های I و II از $c = 5500 + 1750 v = 7250$ به $c = 8784 + 2782 v = 11566$ رسید و بنابراین در نسبت $160:100$ نمو نموده است. مجموع اضافه ارزش که در ابتدا بمیزان 1750 بود اکنون به 2782 بالغ گردیده است. اضافه ارزش مصرف شده در ابتدا برای بخش I 500 و برای بخش II 600 بود یعنی جمعا به 1100 بالغ میگردد. در سال آخر اضافه ارزش مصرف شده برای بخش I به 732 و برای بخش II به 746 یعنی مجموعا به 1478 بالغ گردیده است. بنا

در چاپهای اول و دوم، این بند بصورت زیرین تنظیم یافته بود:

طی باز تولید گسترده‌ی چهار ساله مجموع سرمایه‌ی I و II از $c = 5400 + 1750 v = 7150$ به $c = 8784 + 2782 v = 11566$ و لذا به نسبت $160:100$ ترقی نموده است. مجموع اضافه ارزش بدو بالغ بر 1750 بود و اکنون 2782 است. اضافه ارزش مصرف شده در ابتدا برای I 500 و برای II 533 بود، مجموعا 1033 . اضافه ارزش مصرف شده در آخرین سال برای I بالغ بر 732 و برای II بالغ بر 958 بود و جمعا 1690 . بنابراین در نسبت $163:100$ نمو نموده است.

براین در نسبت ۱۰۰ به ۱۳۴ ترقی نموده است .

۲- مثال دوم

اکنون محصول سالانه‌ی ۹۰۰۰ را بگیریم ، که تماماً بمثابه کالا - سرمایه در دست طبقه‌ی سرمایه داران صنعتی قرار دارد ، بصورتی که نسبت عمومی متوسط میان سرمایه‌ی متغیر و ثابت مانند ۱ به ۵ است . این وضع نخست رشد بالنسبه مهمی از تولید سرمایه داری و لذا از نیروی بارآور کار اجتماعی رامفروض میدارد و ثانیاً مستلزم آنست که مقیاس تولید قبلاً گسترش یافته باشد و سرانجام با تکامل کلیه‌ی شرایطی که برانگیزنده‌ی يك اضافه جمعیت نسبی طبقه‌ی کارگراست ملازمه دارد . دراین صورت محصول سالیانه ، پس از چشم پوشی از کسور ، بقرار زیر خواهد بود :

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 7000 = 1000 m + 1000 v + 5000 c \text{ I} \\ 2000 = 285 m + 285 v + 1430 c \text{ II} \end{cases}$$

فرض کنیم که طبقه‌ی سرمایه دار بخش I نیکی از اضافه ارزش ($500 =$) رامصرف میکند و نیم دیگر را صی انبارد . در چنین صورتی لازم می آید که $1500 = I (1000 v + 500 m)$ با $500 = II c$ مبادله گردد . ولی چون در مورد مثال ما ، $II c$ به بیش از ۱۴۳۰ بالغ نمیگردد ، لازم است که ۷۰ واحد دیگر از اضافه ارزش برداشت کرد و به آن افزود . هنگامیکه این ۷۰ را اضافه ارزش کم کنیم باقی میماند $215 = II m$.

پس چنین خواهیم داشت :

$$I \cdot 500 v + 5000 c \text{ (برای مایه افزائی)} + (v + m) 1500 \text{ (بمثابه مصرف - مایه سرمایه داران و کارگران)}$$

$$II \cdot 70 m + 1430 c \text{ (برای مایه افزائی)} + 285 v + 215 m$$

نظر به اینکه در اینجا $70 = II m$ مستقیماً به $II c$ افزوده شده است ، ناگزیر سرمایه‌ی متغیری بمیزان $\frac{70}{14} = 5$ لازم است تا این سرمایه‌ی ثابت الحاقی را بحرکت درآورد . پس باز باید این ۱۴ تارانیاز $215 = II m$ کسر نمود . باقی میماند $201 = II m$ و چنین خواهیم داشت :

$$I \cdot (70 c + 1430 c) + (285 v + 14 v) + 210 m$$

مبادله‌ی $(v + m) 1500$ با $II c$ روندی از بازتولید ساده است * و لذا سابقاً مورد بررسی قرار گرفته است . با اینهمه هنوز باید در اینجا ، برخی ویژگیها را متذکر گردید که ناشی از این امر هستند که در مورد بازتولید همراه با انباشت ، $I (v + m)$ تنها با $II c$ جبران نمیشود ، بلکه $II c$ با اضافه‌ی حصه‌ای از $II m$ است که جانشین آن میگردد .

اینکه ، با مفروض بودن انباشت ، $I (v + m)$ بزرگتر از $II c$ است و مانند بازتولید ساده ، برابر با $II c$ نیست ، خود بخود مفهوم است ، زیرا اولاً بخش I جزئی از اضافه محصولش را با سرمایه‌ی بارآور خویش هنبر میکند و ۵ آن جز را مبدل به سرمایه‌ی ثابت مینماید و بنابراین نمیتواند در عین حال این ۵ را با وسائل مصرف بخش II جبران سازد . ثانیاً بخش I باید از اضافه محصول خود عناصر مادی سرمایه‌ی ثابتی را تأمین نماید که برای انباشت در درون بخش II ضرور است ، همچنانکه بخش II نیز باید عناصر مادی سرمایه‌ی متغیری را فراهم سازد که لازمه‌ی متحرک ساختن آن جزئی از اضافه محصول I است که همین بخش I بمثابه سرمایه‌ی ثابت الحاقی خود

* در چاپ های اول و دوم آلمانی بجای " بازتولید " ، انباشت قید شده بود که مسلماً اشتباه نگارشی است و لذا در چاپ های بعدی اصلاح شده است .

بکار برده است • میدانیم که سرمایه‌ی متغیر حقیقی عبارت از نیروی کار است و لذا سرمایه‌ی متغیر الحاقی نیز چنین است • این سرمایه دار I نیست که وسائل زیست لازم را از بخش II بمنظور ذخیره خریداری میکند یا • مانند عملی که برده دار انجام میدهد • وسائل مزبور را بقصد مصرف نیروی کار الحاقی می‌کند • ولی این امر مانع از آن نیست که از دیدگاه سرمایه دار • وسائل مصرف نیروی اضافی کار فقط عبارت از وسائل تولید و نگاهداری نیروی کار الحاقی می‌باشد که وی محتملاً بکار خواهد گذاشت و لذا بمثابه شکل جنسی سرمایه‌ی متغیر او تلقی گردد • نخستین عمل بخش I عبارت از آنست که پول — سرمایه‌ی جدیدی را که برای خرید نیروی کار الحاقی لازم است ذخیره کند • بمحض اینکه بخش I این نیروی کار را با سرمایه‌ی بارآور خویش همپساخت • پول مبدل به وسیله‌ی خرید کالاهای بخش II برای این نیروی کار میگردد و لذا نیروی کار مزبور باید وسائل مصرف خویش را در دسترس داشته باشد •

بطور گذر امتد کر شویم که آقای سرمایه دار و مطبوعاتش غالباً از نحوه‌ی کار پولش را خرج میکند • و نیز از کالاهای بخش II که پول مزبور در آنها بسامان میرسد • ابراز ناخرسندی میکنند • آنها در این باره به فلسفه‌ی بافی پرداخته • مانند آقای درام موند * • دبیر سفارت بریتانیا ی کبیر درواشنگتن از فرهنگ و انسان دوستی سخن میرانند • روزنامه‌ی نی شن * * در اکتبر ۱۸۷۹ مقاله‌ی جالبی انتشار داده که در آن از جمله گفته شده است :

* کارگران نتوانستند سطح فرهنگی خویش را همتراز اختراعات کنونی نمایند • بسیاری از اشیاء مورد دسترس آنها قرار گرفته است بدون آنکه کارگران استفاده‌ی از آنها را بدانند • بنابراین آنها بازار را گسترش نمیدهند (بدیهی است هر سرمایه داری خواستار آنست که کارگران کالای او را خریداری نمایند) • هیچ دلیلی وجود ندارد که کارگر نخواهد از همان وسائل راحتی که مورد استفاده‌ی روحانی وکیل دعاوی و پزشک است و درآمدی مشابه اود دارند • برخوردار گردد • (در واقع این قبیل وکسلاهی دعاوی • روحانیان و پزشکان باید فقط به خواستن این وسائل راحتی دل خوش دارند !) ولی کارگر در این جهت قدمی برنمیدارد • مسئله‌ی اینکه چگونه باید او را با اسلوبی بخردانه و سالم بمثابه مصرف کنند • تربیت نمود بجای خود باقی است • حل این مسئله آسان نیست • زیرا تمام جاه طلبی او از خواست کوتاه ساختن ساعات کار تجاوز نمیکند • خواستی که عوام فریبان ویرا بیشتر در این جهت ترغیب میکنند بجای آنکه او را بمسوی ارتقاء وضع خویش و بهبود امکانات معنوی و فکری تشویق نمایند •

(Reports of H.M's Secretaries of Embassy and Legation on the Manufactures, Commerce, etc... of the countries in which they reside, London, 1879, P. 404).

بنابراین چنین برمی آید که ساعات طولانی کار • راز آن اسلوب بخردانه و سالی است که بساید وضع کارگر را بوسیله‌ی بهبود امکانات اخلاقی و فکری ارتقاء بخشد و او را بصورت یک مصرف کننده‌ی بخرد در آورد • برای آنکه یک مصرف کننده‌ی بخرد کالای سرمایه داران از آب درآید • باید بویژه از آنجا شروع کند که بگذارد کار فرمایش نیروی مشخص کار او را بنحو نابخردانه و ناسالم بمصرف برسانند • ولی عوام فریبان مانع وی میگرددند • آنچه را که سرمایه دار از مصرف بخردانه درک میکند عبارت از آن چیزی است که همواره هنگامی که وی مرحمت فرموده و مستقیماً در امر داد و ستد وسائل مصرف کارگزارانش

مداخله مینماید ، با " تراك سیستم " ظاهر میگردد ، که در زمره‌ی دیگر چیزها تهیه‌ی خانه‌ی مسکونی برای کارگر رانیز در برمیگیرد بنحویکه کارفرمایش در عین حال موجر وی نیز میگردد . همین درام موند ، که روان زیبایش در خواب خوش اقدامات سرمایه داران برای ارتقاء طبقه‌ی کارگراست ، در همان گزارش در زمره‌ی چیزهای دیگر از کارخانه های پنبه رسی نمونه‌ی لاول ولورنس میلز * * * سخن میگوید . اغذیه فروش ها و خانه های مسکونی دختران کارگر متعلق به شرکت سهامی مالك کارخانه است . مدیره های این خانه ها در خدمت همین شرکت هستند که نظامات خانه های مزبور را مقرر میدارد . هیچ دختری حق ندارد بعد از ساعت ۱۰ بخانه بیاید . ولی در گزیده‌ی آن از این قرار است : پلیس ویژه‌ی شرکت در تمام اطراف و جوانب در حرکت است تا تخلف از نظامات را جلوگیری نماید . پس از ساعت ۱۰ ورود و خروج همه کس ممنوع است . هیچ دختری نمیتواند بغیر از زمین متعلق بشرکت در جای دیگر منزل نماید ، زمینی که هر خانه اش در هفته تقریباً اجاره بهائی بمبلغ ۱۰ دلار برای شرکت می‌آورد و آنگاه است که مصرف کنندگی خریدند در تمام شکوفائی اش ظاهر میگردد :

" اما چون وجود پیانو از واجبات بسیاری از بهترین خانه های زنان کارگراست ، موسیقی ، آواز و رقص نقش مهمی ایفا میکند ، لااقل برای آن زنانی که پس از يك کار ده ساعتی بی وقفه در پشت دستگاه نساجی و پس از یکساختی کارشان ، بیشتر به تفریح نیاز دارند تا بیک استراحت واقعی " (صفحه‌ی ۴۱۲) .

اکنون راز عمده برای تبدیل يك کارگر به مصرف کنندگی خریدند از پرده بیرون می‌افتد . آقای درام موند از کارخانه‌ی کارد سازی تیورنرس فولس * * * (روی رودخانه‌ی کانک تیکوت * * *) دیدن میکند و مستر اوکمان * * * * * صندوقدار شرکت سهامی ، پس از آنکه به او میگوید که جنس کارد های غذاخوری آمریکائی عالی تر از آن انگلیسی است ، چنین ادامه میدهد :

" ولی ما انگلستان را در عرصه‌ی قیمت نیز شکست خواهیم داد . ما هم اکنون از لحاظ مرغوبیت جنس بر انگلستان سبقت گرفته ایم ، این خود امر مسلمی است . ولی ما باید قیمت های خود را با زهم تنزل دهیم و ما بعضی اینکه فولاد و دستمزد مان را از زانتر تمام کنیم این تنزل قیمت را انجام خواهیم داد ! " (ص ۴۲۷) .

تنزل دستمزد و ساعات کار طولانی ، اینست آن nec plus ultra (بالادست) اسلوب بخردانه و سالم ، که هدف آن عبارتست از ارتقاء کارگر به درجه‌ی رفیع يك مصرف کنندگی خریدنده تا بازاری برای توده‌ای از اشیاء پدید آورد که تمدن و ترقی اختراعات در دسترس وی قرارداد اند .

همچنانکه I باید از اضافه - محصول خود سرمایه‌ی ثابت الحاقی بخش II را تأمین نماید ، هم آنچنان II نیز بهمان معنی سرمایه‌ی متغیر الحاقی بخش I را تأمین میکند . تا آنجا که مربوط

* Truck system - عبارت از سیستمی است که طبق آن دستمزد کارگران باید اجباراً طبق حواله های مصرف بروی مغازه ها و مؤسسات کارفرما پرداخت گردد .

Lowell and Lawrence Mills * * *

Turner's Falls * * *

Connecticut River * * * *

Mister Oakman * * * *

به سرمایه‌ی متغیر است ، بخش II برای بخش I و برای خود بدینسان انباشت میکند که جزه بزرگتری از تولید کل ، و لذا از اضافه - محصول خود رانیزه بشکل وسائل ضروری مصرف باز تولید مینماید .

در مورد تولیدی که مبتنی بر سرمایه‌ی بالان است ، $I(v + m)$ باید برابر باشد با IIc ، بعلاوه می این جزه اضافه - محصولی که تازه بصورت سرمایه به آن ملحق گشته ، بعلاوه‌ی جزه سرمایه‌ی ثابت الحاقی می که برای توسعه‌ی تولید در بخش II ضرورت دارد ، حداقل گسترش عبارت از آن توسعه‌ای است که بدون آن یک انباشت واقعی ، یعنی توسعه‌ی واقعی تولید در بخش I ، امکان پذیر نیست .

هرگاه اکنون بمروری که اخیراً بررسی شد برگردیم ، ملاحظه میکنیم که حالت مزبور دارای این ویژگی است که IIc کوچکتر از $I(v + m)$ است ، و لذا کوچکتر از جزئی از محصول I است که بمثابة درآمد درازاء وسائل مصرف خرج میشود ، بنحویکه قسمتی از اضافه - محصول II ، برابر با 70% ، با مبادله‌ی $I(v + m)$ ۱۵۰۰ بلافاصله بسامان میرسد . اما در مورد $IIc (= ۱۴۳۰)$ تعویض برابر ارزش آن باید ، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، از $I(v + m)$ گرفته شود تا بازتولید ساده بتواند در بخش II انجام گردد . نیازی به بررسی حالت بازتولید ساده در اینجا نیست ، ولی در باره‌ی $IIIm$ ۷۰ مکمل آن باید سخن گفت . آنچه که برای I تعویض ساده‌ی درآمد با وسائل مصرف و مبادله‌ی کالائی ساده بمنظور مصرف است ، در اینجا برای II دیگر تنها عبارت از یک استحاله‌ی مجدد سرمایه‌ی ثابت از شکل کالا - سرمایه به شکل عینی آن - آنچنانکه در درون بازتولید ساده بود - نیست ، بلکه یک روند انباشت مستقیم و دگرسانی یک جزه از اضافه - محصول آن از شکل وسائل مصرف به شکل سرمایه‌ی ثابت است . اگر I ، 70% را با 70% لیره‌ی استرلینگ پول خریداری کند (ذخیره‌ی پولی برای تبدیل اضافه - ارزش) و چنانچه II از سوی خود با این پول 70% $I m$ خریداری نکند ، ولی آنرا بصورت پول - سرمایه انباشت نماید ، آنگاه پول مزبور ، اگرچه محصولی نیست که باید به تولید ملحق گردد ، خود نمایشگر محصولی اضافی است (یعنی اضافه - محصول بخش II که پول مزبور جزه درستی از آنست) . ولی در این مورد این انباشت پول از سوی II در عین حال بمعنای آن خواهد بود که 70% $I m$ که بصورت وسائل تولید وجود دارد قابل فروش نیست . بنابراین در بخش I اضافه تولیدی نسبی ، بمیزان عدم توسعه‌ی همزمان بازتولید از سوی II ، روی خواهد داد .

ولی گذشته از این ؛ طی مدتی که 70% واحد پول ناشی از بخش I ، از راه خرید 70% $I m$ از سوی بخش II به بخش I برگشته یا فقط قسماً برگشته است ، آنگاه پول مزبور تماماً (یا قسماً) بمثابة پول - سرمایه‌ی بالقوه الحاقی در دست بخش II قرار دارد . این وضع برای همسایه مبادلات بین بخش I و II تا هنگامی صادق است که تعویض متقابل کالاهای دو طرف بازگشت پول را در جهت مبداء حرکت تأمین ننموده است . وقتی اوضاع بصورت عادی جریان داشته باشد ، پول فقط موقتاً این نقش را ایفا میکند . بعکس در سیستم اعتباری ، که تمامی پول الحاقی موقتاً آزاد شده فوراً میتواند بصورت سرمایه‌ی الحاقی فعال بکار افتد ، ممکن است این پول - سرمایه ، که فقط بصورت موقت آزاد گردیده است ، مثلاً در موسسات جدیدی از بخش I گذاشته شده و بکار افتد ، در حالیکه میتواند موجبات نقد سازی محصول الحاقی می که در موسسات دیگر را کندماند است فراهم نماید . علاوه بر این باید متذکر بود که الحاقی 70% $I m$ به سرمایه‌ی ثابت بخش II ، در عین حال مستلزم گسترش سرمایه‌ی متغیر II به میزان ۱۴ است . این امر همانند آنچه در بخش I در حالت ورود مستقیم اضافه - محصول $I m$ در سرمایه‌ی Ic میگردد - متضمن

آنست که باز تولید در بخش II از هم اکنون با گرایش بسوی مایه افزایشی بعدی جریان یافته است و بنابراین باز تولید مستلزم گسترش قسمتی از اضافه — محصول این بخش است که وسائل لازم زیست تولید میکند .

چنانکه در مثال دوم دیدیم ، هرگاه قرار باشد که $500I$ برای مایه افزایشی تخصیص داده شود آنگاه محصول ۹۰۰۰ تائی باید بمنظور باز تولید ضرورتاً بنحو زیرین توزیع گردد . در اینجا ما فقط با لاهارا ملحوظ میداریم و از گردش پول چشم می پوشیم .

$$\begin{array}{r} \text{بصورت کالا} \\ \text{بصورت کالا} \\ \text{جمع} \end{array} \quad \begin{array}{l} 500c + 500m + (500(v+m)) = 7000 \text{ مایه} \\ 500c + 500m + 299v + 201m = 2000 \\ 9000 = \text{بصورت محصول} \end{array}$$

در این صورت مایه افزایشی بشرح ذیل انجام میگردد : در بخش I $500m$ که باید مایه افزایشی گردد ، خود تقسیم میشود به $\frac{5}{4} = 417c + \frac{1}{4} = 83v$ ، یعنی برای خود از $500m$ ، که عناصر سرمایه‌ی ثابت خریداری میکند ، بیرون می آورد و لذا به $500c$ می پیوندد . افزایش ۸۳ به $500c$ II موجب افزایش یک پنجم $(17 = 83)$ به $500v$ میگردد . پس از این تبدلات چنین خواهیم داشت :

$$\begin{array}{l} 7500 = 10837 + 5417c = v(83m + 1000v) + c(417m + 5000c) \cdot I \\ 1899 = 3167 + 1583c = v(17m + 299v) + c(83m + 1500c) \cdot II \\ \hline 8399 = \text{جمع} \end{array}$$

در بخش I سرمایه از ۶۰۰۰ به ۶۵۰۰ ترقی نموده و لذا میزان $\frac{1}{4}$ افزایش یافته است . در بخش II سرمایه از ۱۷۱۵ به ۱۸۹۹ بالغ گشته و لذا افزایشی تقریباً در حدود $\frac{1}{4}$ بدست آورده است .

باز تولید برای پایه ، در پایان سال دوم سرمایه‌ای بصورت ذیل بدست میدهد :

$$\begin{array}{l} 7042 = 11737 + 5869c = v(90m + 10837) + c(452m + 5417c) \cdot I \\ 2057 = 3427 + 1715c = v(18m + 8m + 3167) + c(42m + 1583c) \cdot II \\ \hline \text{و در پایان سال سوم محصولی چنین :} \\ 1173m + 1173v + 5869c \cdot I \\ 342m + 342v + 1715c \cdot II \end{array}$$

هرگاه بخش I همچنان نیسی از اضافه ارزش را انباشت نماید ، آنگاه $(v + \frac{1}{4}m)$ عبارت خواهد بود از $1173 + 587(\frac{1}{4}m) = 1760$ ، یعنی به اندازه‌ی ۴۵ تا بزرگتر از مجموع $500c$ ، این ۴۵ واحد باید از طریق انتقال وسائل تولیدی به همین مبلغ به $500c$ جبران گردد . بنابراین $500c$ به میزان ۴۵ افزایش می یابد و این امر نمو $500v$ را به میزان $(9 = 45)$ ایجاب مینماید . علاوه بر این $587m$ واحدی که بر مایه افزوده اند خود به $\frac{5}{4}$ و $\frac{1}{4}$ ، یعنی به $489c$ و $98v$ تقسیم میگردند . این ۹۸ یک پیوند تازه ی ۹۸ تائی را به سرمایه‌ی ثابت بخش II ایجاب میکند . این نیز بنوبه‌ی خود موجب افزایش سرمایه‌ی متغیر بخش II به میزان $\frac{1}{5}$ یعنی ۲۰ میشود . آنگاه چنین خواهیم داشت :

$$\begin{array}{l} 7629 = 12717 + 6358c = v(98m + 11737) + c(489m + 5869c) \cdot I \\ 2229 = 3717 + 1858c = v(20m + 9m + 3427) + c(98m + 45m + 1715c) \cdot II \\ \hline 9858 = \text{جمع سرمایه} \end{array}$$

بنابراین طی سه سال با تولید فزاینده، سرمایه‌ی بخش I در مجموع از ۶۰۰۰ به ۷۶۲۹ افزایش یافته است. سرمایه‌ی بخش II از ۱۷۱۵ به ۲۲۲۹ بالغ گشته و مجموع سرمایه‌ی اجتماعی از ۷۷۱۵ به ۹۸۵۸ ترقی نموده است.

۳- مبادله‌ی IIc در صورت انباشت

بنابراین در جریان مبادله‌ی $I(v+m)$ یا IIc حالات مختلفی روی می‌دهد.
 آنگاه که با تولید ساده مطرح است، هر دو باید برابر بود، متقابلاً یکدیگر را جبران نمایند و الا، چنانکه فوق‌ادیده شد، با تولید ساده بدون بروز اختلال انجام پذیر نخواهد بود.
 در مورد انباشت بیش از هر چیز باید نرخ انباشت در مد نظر باشد. در مثالهای پیشین نرخ انباشت را در بخش I برابر $\frac{1}{4}m$ فرض کرده ایم و نیز این نرخ را سال بسال ثابت قرار داده ایم. مافقط نسبتی را که بنابراین این سرمایه‌ی انباشته به سرمایه‌ی متغیر و ثابت تقسیم می‌گردد تغییر داده ایم. از آنجا امکانات سه گانه‌ی زیرین نتیجه شده است:

۱- $I(v + \frac{1}{4}m)$ برابر با IIc است که در این صورت کوچکتر از $I(v+m)$ خواهد بود. باید هم همواره چنین باشد، زیرا در غیر این صورت در بخش I انباشت وقوع پذیر نیست.

۲- $I(v + \frac{1}{4}m)$ بزرگتر از IIc است. در این مورد جبران آن بوسیله‌ی افزودن جزئی از IIm به IIc انجام می‌پذیرد بنحویکه حاصل جمع $I(v + \frac{1}{4}m) = I(v+m)$ گردد. برای بخش II این معامله عبارت از با تولید ساده‌ی سرمایه‌ی ثابت نیست، بلکه از هم اکنون انباشت و الحاق این جزء از اضافه - محصول به سرمایه‌ی این بخش II در مقابل وسائل تولید I مبادله می‌نماید. این افزایش در عین حال مستلزم آنست که علاوه بر آن، II متناسباً بر سرمایه‌ی متغیرش نیز بحساب اضافه - محصول خود بیافزاید.

۳- $I(v + \frac{1}{4}m)$ کوچکتر از IIc است. در این حالت بخش II سرمایه‌ی ثابت خود را از راه مبادله کاملاً با تولید نموده است. بنابراین برای جبران کسری خود باید از بخش I خریداری نماید. این عمل با هیچگونه انباشت سرمایه‌ی متغیر II ملازمه ندارد، زیرا سرمایه‌ی ثابت آن با همین یک عمل در مجموع ارزش خود با تولید گردیده است. از سوی دیگر آن قسمتی از سرمایه‌ی داران بخش I که تنها پول - سرمایه‌ی الحاقی انباشت می‌کنند از دولت سراین معامله، جزئی از این نوع انباشت را عملی می‌سازند.

فرضیه‌ی با تولید ساده، یعنی $I(v+m) = IIc$ ، نه تنها با تولید سرمایه‌ی سازی سازگار نیست، (امری که نافی آن نیست که در یک دور صنعتی ۱۰ تا ۱۱ ساله، فلان یا بهمان سال مجموعاً تولیدی کمتر از سال پیش داشته باشد و لذا حتی با تولید ساده نیز نسبت بسال پیش انجام نگرفته باشد)، بلکه علاوه بر آن، در برابر یک افزایش عادی سالیانه‌ی جمعیت، با تولید ساده فقط در صورتی می‌تواند روی دهد که عده‌ی متناسباً فزاینده‌ای از خدمه‌ی غیر بارآور نیز در مصرف ۱۵۰۰، رقمی که نمایشگر مجموع اضافه - ارزش است، شرکت نمایند. بالعکس انباشت سرمایه و لذا تولید واقعی سرمایه‌ی دارای در چنین حالتی غیر ممکن می‌شود. بنابراین واقعیت انباشت سرمایه‌ی دارای برابری IIc را با $I(v+m)$ نفی می‌کند. معذک حتی در انباشت سرمایه‌ی دارای ممکن است اتفاق افتد که در نتیجه‌ی روندهای انباشتی که طی یک سلسله از دوره‌های پیشین تولید وقوع یافته است، نه تنها IIc با $I(v+m)$ برابر باشد، بلکه حتی بزرگتر از آن گردد. پس در این صورت چنانچه اضافه تولیدی در بخش II بوجود می‌آید که جز با یک ورشکست بزرگ و متعاقب آن، با انتقال سرمایه‌ی II به بخش I، جبران پذیر نیست. در صورتی هم که جزئی از سرمایه‌ی ثابت II

در درون خود بخش باز تولید گردد ، مانند پذیرهائی که از خود محصول برداشت شده و در کشاورزی مورد استفاده قرار میگیرد ، باز در رابطه‌ی میان $I(v+m)$ و IIc تغییری حاصل نمیشود . در مبادلات میان بخشهای I و II جزء مزبور IIc ، بحساب نمی آید ، همچنانکه در مورد Ic نیز ملحوظ نمیگردد . همچنین در صورتیکه جزئی از محصولات بخش II شایسته‌ی آن باشد که بتواند در بخش I بمثابه وسائل تولید وارد شود ، در نفس امر تغییری بروز نمیکند . جزء مزبور بوسیله‌ی قسمتی از وسائل تولید که از جانب I تحویل میشود جبران میگردد . هرگاه بخواهیم معاملات همان دو بخش بزرگ تسولید اجتماعی ، یعنی بخش تولید کنندگان وسائل تولید و بخش تولید کنندگان وسائل مصرف ، را در حالت خالص و بی غش مورد مطالعه قرار دهیم باید قبلاً این جزء را از هر دو سو حذف نمائیم .

پس ، در تولید سرمایه داری $I(v+m)$ نمیتواند برابر با IIc باشد ، یا بدیگر سخن این دو نمیتوانند در جریان مبادله پایا شوند . بعکس ، چنانچه $I \frac{m}{x}$ عبارت از آن جزئی از $I m$ باشد که مانند درآمد از سوی سرمایه داران بخش I خرج شده است ، آنگاه $I(v + \frac{m}{x})$ میتواند برابر ، بزرگتر یا کوچکتر از IIc باشد . ولی $I(v + \frac{m}{x})$ همواره باید کوچکتر از $II(c+m)$ باشد ، و در واقع باید به اندازه‌ی جزئی از $II m$ ، که در هر حال سرمایه داران بخش II ناگزیر بمصرف خود میرسانند ، کوچکتر باشد .

باید متذکر بود که در این شیوه‌ی بیان از انباشت ، ارزش سرمایه‌ی ثابت ، بمثابه جزئی از ارزش کالا - سرمایه ای که سرمایه‌ی ثابت مزبور در تولید آن شرکت جمسته ، بدزستی نموده نشده است . جزء استوار سرمایه‌ی ثابتی که بتازگی انباشته شده است بر حسب ماهیت مختلف این - عناصر استوار ، فقط بنحو تدریجی و ادواری به کالا - سرمایه منتقل میگردد . بنابراین کالا - سرمایه‌ی مزبور ، هرگاه که مواد خام و محصولات نیمه ساخته و غیره بمقدار زیاد در تولید آن بکار رود ، در قسمت اعظم خود عبارت از محصولاتی است که جانشین عناصر ثابت گردان و سرمایه‌ی متغیر شده اند . (معذک بسبب واگرد عناصر گردان ، میتوان بدینسان عمل کرد که فرض نمود : جزء گردان همراه با جزء ارزشی که بابت سرمایه‌ی استوار به آن انتقال یافته است ، طی سال آنچنان واگرد های متعددی انجام میدهد که مبلغ کل کالاهای تسحویل گشته برابر با ارزش تمام سرمایه ای میگردد که در تولید سالیانه وارد میشود) . ولی آنجا که در عمل ماشین ها فقط مصالح کمی وارد میشوند و نه مواد خام ، آنگاه از نوع عنصر کار v در کالا - سرمایه ، بمثابه جزء ترکیب کننده‌ی عمده جلوه گر میشود . در حالیکه در محاسبه‌ی نرخ سود ، اضافه ارزش نسبت به مجموع سرمایه حساب میشود و این امر در نظر گرفته نمیشود که عناصر استوار ، ادواراً چه میزان کمابیش بزرگی ارزش به محصول منتقل میکنند ، در محاسبه‌ی ارزش هر کالا - سرمایه که ادواراً تولید میشود ، جزء استوار سرمایه‌ی ثابت فقط به اندازه‌ی ارزش متوسطی بحساب می آید که جزء مزبور در نتیجه‌ی استعمال بخود محصول منتقل میسازد .

* برای رفع هرگونه ابهام احتمالی توضیح ذیل داده میشود :

همچنانکه هرگاه در بخش I جزئی از مصنوعات همان بخش بمثابه سرمایه‌ی ثابت بکار رود ، در مبادلات میان دو بخش ملحوظ نیست ، بهمان قسم نیز در صورتیکه بخش II جزئی از محصول خود را مدلل به سرمایه‌ی ثابت نماید ، آن جزء در مبادلات فیما بین بحساب نمی آید . (مترجم) .

IV • تکمله

منشأ بدوی پول بخش II عبارت از $v + m$ تولید طلا در بخش I است که در برابر جزئی از c II مبادله شده است • فقط بمیزانی که تولید کنند می طلا، اضافه ارزش انباشت میکند و یا آنرا مبدل به وسائل تولید I مینماید • یعنی تولید خود را توسعه میدهد • $(v + m)$ اش در بخش II وارد نمیشود • از سوی دیگر، آنگاه که انباشت پول از سوی خود تولید کنندگان طلا به بازتولید گسترده می انجامد • جزئی از اضافه ارزش تولید طلا که بصورت درآمد خرج نشده است • بمثابه سرمایه ی متغیر الحاقی تولید کنند می طلا در درون بخش II جای میگیرد • این انباشت يك گنج سازی جدیدی را در بخش II راه می اندازد • باید یگر سخن وسائل تازه ای را در اختیار قرار میدهد که بتوان از بخش I خرید کرد بدون آنکه بفروش مستقیم به آن بخش نیازی باشد • از این پول که از $(v + m)$ I تولید طلا بیرون آمده است • باید جزئی از طلائی را که برخی از رشته های تولیدی بخش II • بصورت ماده ی خام و غیره و خلاصه بمثابه عنسرجانشین سرمایه ی ثابت خود بکار میبرند • نسر نمود • در مبادله ی میان بخش I و II زمینهای يك گنج سازی موقت (که بمنظور گسترش بعدی بازتولید انجام میگیرد) وجود دارد بدینقرار : برای بخش I فقط در صورتیکه جزئی از m I بطور يك جانبه به II فروخته شده باشد • یعنی بدون آنکه خرید تکمیلی انجام شده باشد برای II بصورت سرمایه ی ثابت الحاقی بکار رود • برای بخش II • هنگامیکه عین همین امر از جانب I نسبت بسرمایه ی متغیر الحاقی روی داده باشد • علاوه بر این آنگاه که c II تمام اضافه ارزشی را که I بصورت درآمد خرج کرده است بپوشاند • و لذا بوسیله ی آن قسمت از اضافه ارزش I جزئی از m II خریداری شود و از آنرا به پول مبدل گردد •

هرگاه $(v + \frac{m}{x})$ I بزرگتر از c II باشد • c II نیازی به آن ندارد که بمنظور باز تولید ساده ی خود بجای آنچه که I از m II مصرف کرده است کالای I بنشاند • باید دید در جریان مبادله میان سرمایه داران بخش II (که بغير از مبادله ی متقابل m II نمیتواند چیز دیگری باشد) تا چه اندازه ممکن است انباشتی روی دهد • میدانیم که در درون II انباشت مستقیم از آن جهت بوقوع می پیوندد که جزئی از m II مستقیماً به سرمایه ی متغیر مبدل میگردد • (همچنانکه در بخش I جزئی از m I مستقیماً به سرمایه ی ثابت مبدل میشود) • در مورد درجات مختلف عمر انباشت در درون رشته های مختلف صنعت بخش II • و برای تك سرمایه داران این رشته های مختلف • توضیح مطلب *mutatis mutandis* (با انجام تغییرات متناسب) • عیناً نظیر بخش I است • برخی ها هنوز در مرحله ی گنج اندوزی هستند • میفروشند بدون آنکه چیزی بخرند • دیگران در مرحله ی توسعه ی واقعی بازتولید قرار دارند • میخرند بدون آنکه بفروشند • درست است که پول - سرمایه ی متغیر الحاقی بدو برای خرید نیروی کار اضافی بکار میرود • و لسی نیروی کار مزبور نیز به نوبه ی خود از آن گنجورانی که وسائل مصرف اضافی ویژه ی کارگران را در اختیار دارند وسائل زیست خریداری میکند • در موارد اخیر بهمان نسبت که گنج اندوزی انجام میگیرد پول به نقطه ی عزیمت خود باز نمیگردد • انباشته میشود •

فهرست برخی اصطلاحات

<u>آلمانی</u>	<u>فرانسوی</u>	<u>فارسی</u>
Kapitalwert	Valeur-capital	ارزش - سرمایه
Warenwert	Valeur-marchandise	ارزش - کالا
Depreziation	Depréciation	ارزش کاهشی - ارزش کاستی
Wertbestimmung	Fixation de valeur	ارزش گذاری
Produit-valeur	Wertprodukt	ارزش - محصول
Valeur de produit	Produktenwert	ارزش محصول
Metamorphose	Metamorphose	استحاله (دگرسانی)
Amortisation	Amortissement	استهلاك
Amortisationsfonds	Fonds d'amortissement	استهلاك - مایه
Mehrarbeit	Surtravail	اضافه کار
Mehrprodukt	Surproduit	اضافه محصول
Kredit	Credit	اعتبار
Kreditwirtschaft	Economie de credit	اقتصاد اعتباری
Geldwirtschaft	Economie monétaire	اقتصاد پولی
Naturalwirtschaft	Economie naturelle	اقتصاد طبیعی
Vulgärökonomie	Economie vulgaire	اقتصاد عامیانه
Akkumulationsfonds	Fonds d'accumulation	انباشت - مایه
Reservefonds	Fonds de réserve	اندوخت - مایه
Produktivität	Productivité	بارآوری
Arbeitsproduktivität	Productivité du travail	بارآوری کار
Markt	Marché	بازار
Reproduktion	Reproduction	بازتولید - تجدید تولید
Extensive Reproduktion	Reproduction extensive	بازتولید بیرون گستر
Intensive Reproduktion	Reproduction intensive	بازتولید درون گستر
Rückfluss	Retour	بازریزی - بازگشت (پول سرمایه)
Krise	Crise	بحران
Unkosten	Faux frais	بئج
Zins	Interêt	بهره ی پول
Wirtschaft	Exploitation	بهره داری
Grundrente	Rente foncière	بهره ی مالکانه (زمین)
Versicherung	Assurance	بیمه

انگلیسی

فارسی

Capital-value	Капитальная стоимость
Commodity-value	Товарная стоимость
Depreciation	Обесценение
Determination of value	Определение стоимости
Product in values	Продукт-стоимость
Value of the product	Стоимость продукта
Metamorphosis	Метаморфоз
Amortissement	Амортизация
Sinking fund	Амортизационный фонд
Surplus-labour	Прибавочный труд
Surplus-product	Прибавочный продукт
Credit	Кредит
Credit-system, credit economy	Кредитное хозяйство
Money system, money economy	Денежное хозяйство
Natural economy	Натуральное хозяйство
Vulgar economy	Вульгарная политэкономия
Accumulation fund	Фонд накопления
Reserve fund	Резервный фонд
Productivity	Производительность
Labour productivity	Производительность труда
Market	Рынок
Reproduction	Воспроизводство
Extensive reproduction	Экстенсивное воспроизводство
Intensive reproduction	Интенсивное воспроизводство
Recovery	Обратный приток
Crisis	Кризис
Unproductive expenses	Непроизводительные издержки
Interst	Процент
Management	Хозяйство
Rent of Land	Земельная рента
Insurance	Страхование

<u>آلمانی</u>	<u>فرانسسه</u>	<u>فارسی</u>
Asserkuranzfonds	Fonds d'assurance	بیمه - مسایه
Vorrat	Provision	پس افکند (ذخیره - ستنج)
Kreditgeld	Monnaie de credit	پول اعتباری
Geldakkumulation	Accumulation d'argent	پول - انباشت
Zurückflissendes Geld	Rentrée de l'argent	پول برگشتی
Geldkapital	Capital-argent	پول - سرمایه
Latentes Geldkapital	Capital-argent latent	پول - سرمایه نهان
Geldware	Marchandise-argent	پول - کالا
Reproduktion	Reproduction	پیش برداشت
Einfache Reproduktion	Reproduction simple	تجدید تولید (بازتولید)
Reproduktion auf erweiterter Stufenleiter	Reproduction élargie	تجدید تولید ساده
Luxusmittel	Objet de luxe	تجدید تولید گسترده
Bilanz	Bilan	تجمل افزار
Nachfrage	Demande	ترازنامه
Individuelles Kapital	Capital individuel	تقاضا
Verteilung	Repartition	تک سرمایه (سرمایه منفرد)
Produktionsfonds	Fonds de production	توزیع
Latenter Produktionsfonds	Fonds de production latent, virtuel	تولید - مایه
Anlage	Placement	تولید - مایه نهفته
Lebendigkeit	Animation	جایابی (محل یابی)
Puddling	Puddlage	جنب و جوش
Selbstbedarf	Auto-satisfaction	چدن پالائی
Revenue, Einkommen	Revenue	خود کفائی - خود بسندی (خود بسندگی)
Antizipierte Revenue	Anticipation de Revenu	درآمد
Nettoeinkommen	Revenu net	درآمد پیشخور شد (پیش خورد)
Bruttoeinkommen	Revenu brut	درآمد خالص (سره)
Buchruhrung	Comptabilité	درآمد ناخالص
Metamorphose	Metamorphose	دفترداری
Zahlungsfähige Nachfrage	Demande solvable	دگرسانی (استحاله)
Arbeitsfonds, Lohnsfonds	Fonds des salaire	دستادست
Zirkulation	Fonds de travail	دستمزد مایه - کارمایه
	Circulation	دوران

Insurance fund	Страховой фонд
Supply	Запас
Credit-money	Кредитные деньги
Accumulation of money	Накопление денег
Returning money	Возвращающие деньги
Money-capital	Денежный капитал
Latent money-capital	Скрытый денежный капитал
Commodity-money	Денежный товар
Reproduction	Воспроизводство
Simple reproduction	Простое воспроизводство
Extended, enlarged reproduction	Расширенное воспроизводство
Articles of luxury	Предметы роскоши
Balance	Баланс
Demand	Спрос
Individual capital	Индивидуальный капитал
Distribution	Распределение
Production funds	Производительный фонд, фонд производства
Latent production funds	Скрытый производительный фонд
Investment	Приложение
Average activity	Оживление
Puddling	Пудлингование
Home-consumption	Удовлетворение собственных потребности
Income	Доход
Discounts beforhand the revenue	Превосхищенный доход
Net income	Чистый доход
Gross income	Валовой доход
Bookkeeping	Бухгалтерский учет
Metamorphosis	Метаморфоз
Demand of cash payers	Платёжеспособный спрос
Labor fund	Рабочий фонд
Circulation	Обращение

آلمانی	فرانسسه	فارسی
Zirkulationsperiode	Periode de circulation	دوره (دورهی دوران)
Aktive Zirkulation	Circulation active	دوران فعال
Kreislauf(des Kapitals)	Cycle(du capital)	دوریمائی (سرمایه)
Gesamtkreislauf	Cycle total	دوریمائی تام
Umschlagszyklus	Cycle de rolation	دور واگرد
Vorrat	Provision	ذخیره (پس افکند - ستنج)
Geldreserve	Reserve monétaire	ذخیره پولی
Vorratbildung	Formation de provision	ذخیره سازی - ذخیره آفرینی
Warenvorrat	Provision de marchandises	ذخیره کالائی
Abspannung	Stagnation	رکود
Prozess	Procès	روند
Produktionsprozess	Procès de production	روند تولید
Zirkulationsprozess	Procès de circulation	روند دوران
Produktionszeit	Periode de production	زمان تولید
Zirkulationszeit	Periode de circulation	زمان دوران
Funktionszeit	Periode de fonctionnement	زمان عملکرد
Kauf-und Verkaufzeit	Durée de la vente et de l'achat	زمان خرید و فروش
Umschlagzeit	Periode de rotation	زمان واگرد
Realisation	Réalisation	سامان یابی - سامان دهی
Deposit(in Banken)	Dépôt(bancaire)	سامان رسانی
Vorrat	Provision	سپرده (بانکی)
Überproduktion	Surproduction	سنج (ذخیره - پس افکند)
Fixes Kapital	Capital fixe	سرمایه ثابت (اضافه تولید)
Zusätzliches Kapital	Capital additionnel	سرمایه ی استوار
Produktives Kapital	Capital productif	سرمایه ی الحاقی (افزوده)
Handelskapital	Capital commercial	سرمایه ی بارآور (مولد)
Konstantes Kapital	Capital constant	سرمایه ی تجاری (بازرگانی)
Zirkulationskapital	Capital de circulation	سرمایه ی ثابت
Zinstragendes Kapital	Capital à intérêts	سرمایه ی دورانی
Industrielles Kapital	Capital industriel	سرمایه ی ربح آور (سود آور)
Zirkulierendes Kapital	Capital circulant	سرمایه ی صنعتی
Variables Kapital	Capital variable	سرمایه ی گردان
Profit	Profit	سرمایه ی متغیر
		سود

انگلیسی

Period of circulation
Active circulation
Cycle(of capital)
Rotation as a whole
Cycle of turnover
Supply, provision
Reserve of money
Formation of supply
Commodity-supply
Lassitude
Process
Process of production
Process of circulation
Time of production
Time of circulation
Time of function
Time of purchase and sale
Time of turn-over
Realisation

Deposit(in banks)
Provision
Over-production
Fixed capital
Additional capital
Productive capital
Merchants' capital
Constant capital

Capital of circulation
Interest-bearing capital

Industrial capital
Circulating capital
Variable capital
Profit

فارسی

Период обращения
Активное обращение
Кругооборот /капитала/
Кругооборот в целом
Цикл оборота
Запас
Денежный резерв
Образование запаса
Товарный запас
Ослабление
Процесс
Процесс производства
Процесс обращения
Время производства
Время обращения
Время функционирования
Время купли и продажи
Время оборота
Реализация

Вклад / в банке /
Запас
Перепроизводство
Основной капитал
Добавочный капитал
Производительный капитал
Торговый капитал
Постоянный капитал

Капитал обращения
Капитал приносящий проценты

Промышленный капитал
Оборотный капитал
Переменный капитал
Прибыль

<u>آلمانی</u>	<u>فرانسه</u>	<u>فارسی</u>
Durchschnittsprofit	Profit moyen	سود متوسط
Überstürzung	Précipitation	شتاب
Latente Form	Forme latente	شکل نهان
Rechengeld	Monnaie de compte	شمار - پول
Angebot , Zufuhr	Offre	عرضه
Produktionselemente Faktoren der Produktion	Elements, facteurs de production	عناصر تولید - عوامل تولید
Schuldforderung	Titre de créance	فته طلب
Produkt	Produit	فراآورده (محصول)
Verschleiss	Usure	فرسایش
Moralischer Verschleiss	Usure morale	فرسایش معنوی
Kostenpreis	Prix de Revient	قیمت تمام شده
Produktionspreis	Prix de production	قیمت تولید
Arbeitsperiode	Periode de travail	کار - دوره
Arbeitsfonds, Lohnsfonds	Fonds de travail Fonds de salaire (ماهه - دستمزد - ماهه)	کار - ماهه (دستمزد - ماهه)
Warenkapital	Capital-marchandise	کالا - سرمایه
Fruchtfolge (System der)	Assolement (système de)	کشت متناوب (سیستم)
Schatz	Tresor	گنج
Schatzbildung	Thésaurisation	گنج سازی
Rohstoff, Rohmaterial	Matière première	ماده ی خام
Kapitalisation	Capitalisation	ماهه افزائی
Produkt	Produit	محصول (فراآورده)
Sozialprodukt	Produit social	محصول اجتماعی
Diskretes Produkt	Produit discontinu	محصول منفصل (گسیخته)
Produktionssphäre	Sphère de la production	محیط تولید
Zirkulationssphäre	Sphère de la circulation	محیط دوران
Transportkosten	Frais de transport	مخارج حمل و نقل
Stadium des Kreis- laufes	Stade du cycle	(هزینه های باربری)
Flickarbeiten	Remise en état	مرحله ی دورپیمائی
		مرمت کاری

Average profit
Overspeeding
Latent form
Money of account
Supply
Factors, elements of Production
Title of claim
Product
Wear and tear
Wirtual wear and tear
Cost price
Price of production
Working period
Labor fund
Commodity capital
Crop rotation(system)
Hoard
Hoarding
Raw material
Capitalisation
Product
Social product
Discontinues production
Sphere of production
Sphere of circulation
Expenses of transportation
Stage of circulation
Small jobs

Средняя прибыль
Стремительный подъём
Скрытая форма
Счетные деньги
Предложение
Факторы производства
Долговое притязание
Продукт
Износ
Моральный износ
Издержки производства
Цена производства
Рабочий период
Робочий фонд
Товарный капитал
Система полеводства
Сокровище
Образование сокровища
Сырой материал
Капитализация
Продукт
Общественный продукт
Делимый продукт
Сфера производства
Сфера обращения
Транспортные издержки
Стадия кругооборота
Починочные работы /ремонт /

<u>آلمانی</u>	<u>فرانسسه</u>	<u>فارسی</u>
Konsumtion	Consommation	مصرف
Individuelle Konsumtion	Consom.individuelle	مصرف انفرادی - مصرف شخصی
Produktive Konsumtion	Consom.productive	مصرف بارآور (مولد)
Differenzgeschäft	Marché à terme	معامله‌ی مهلت دار (مدت دار)
Konjunktoren	Conjonctures	مقارنات (بهم گرائی)
Produktionsstufe	Echelle de la production	مقیاس تولید
Arbeitsmaterial	Matériaux de travail	مواد کار
Hilfsstoffe	Matière auxilliaires	مواد کمکی
Akkumulationsrate	Taux d'accumulation	نرخ انباشت
Profitrat	Taux du profit	نرخ سود
Latentes Kapital	Capital latent	نہان - سرمایه‌ی سرمایه‌ی نہان
Umschlag	Rotation	واگرد
Umschlagsperiode	Periode de rotation	واگرد - دوره (دوره‌ی واگرد)
Umschlag(des Kapitals)	Rotation(du capital)	واگرد (سرمایه)
Produktionsmittel	Moyens de production	وسائل تولید
Arbeitsmittel	Moyens de travail	وسائل کار
Lebensmittel	Moyens de subsistance	وسائل معیشت (زندگی)
Konsumtionsmittel	Moyens de consommation	وسائل مصرف
Funktion	Fonction	وظیفه
Aufbewahrungskosten	Frais de garde	هزینه‌ی نگهداری
Erhaltungskosten	Frais de conservation	هزینه‌ی نگهداری
Laufende Kosten	Frais courants	هزینه‌های جاری
Zirkulationskosten	Frais de circulation	هزینه‌های دوران
Reine Zirkulationskosten	Frais de circulation proprement dits	هزینه‌های سره دوران
Allgemeine Unkosten	Frais generaux	هزینه‌های عمومی
Gemeinde	Commune	همبود
Gemeinwesen	Communauté	همبودی (همبودگی)
Dorfgemeinde	Communauté de village	همبودی دهکده‌ای

Consumption	Потребление
Individual consumption	Индивидуальное потребление, (личное)
Productive consumption	Производительное потребление
Marginal business	Сделки на разницу
Conjunctures	Конъюнктура
Production scale	Масштаб производства
Labor material(raw material)	Рабочий материал
Auxiliary materials	Вспомогательный материал
Rate of Accumulation	Норм накопления
Rate of profit	Норма прибыли
Latent capital	Скрытый капитал
Turn-over(of capital)	Оборот
Period of turn-over	Период оборота
Turn-over of capital	Оборот капитала
Means of production	Средства производства
Means of labour	Средства труда
Means of subsistence	Жизненные средства
Means of consumption	Средства потребления
Function	Функция
Expenses of storage	Издержки по сохранению
Conservations-expenditures	Издержки на сохранение /сохранность/
Running expenses	Текущие издержки
Expenses of circulation	Издержки обращения
Genuine expenses of circulation	Чистые издержки обращения
General expenses	Общие издержки
Commune	Община
Community	Общинная жизнь
Village community	Сельская община

Das Kapital, 2. Band

Le Capital, Livre II

Kapital, II^o volume

Капитал, том второй

Capital, Vol. 2

Translated

by

Iradj Eskandary

Tudeh Publishing Centre

Takman P.B. 49034

10028 Stockholm 49

Sweden

183

کارل مارکس
سرمایه (کاپیتال)
جلد دوم

ناشر: فریدرش انگلس

مترجم: ایرج اسکندری

از انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸)

کمونیه‌های انقلابی

www.k-en.com

info@k-en.com